بتصحیح [illegible] فضل خلاق [illegible]

مسالک المتقین

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مقبول [illegible] جهان شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE448

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد ثنای بی اعداد
بخدای که نور ایمان داد

نا فرست و رحیم و رحمن ست
پاک از عیب شرک و نقصان ست

آن خدائی که تافت از یک مهر
شرق و غرب زمین و هفت سپهر

ذات پاکی که خود به حکمت پاک
قبضه خاک را دهد ادراک

کردگاری ز قطره آبی
میکند گوهران نایابی

لا یموتی که از حکومت وی
نیست از حی شی ز هستی حی

پادشاه ازل که تیر قضا
کرده یکسان به جمله شاه و گدا

شمع را گرچه کرد در آتش جمع
گر لب باز زد ز قطره آبی شمع

گرچه کرد او در آب و آتش فرق
که بر آرد ز آب آتش برق

او بهر جسم داد شکل دگر
باعث عمر شی اکل دگر

بلکه یک جنس آدمی در کون
نیست در یک مزاج در یک لون

این چه صنع ست این چه تقدیر ست
عقل کوته ازین قضا در حیرست

له حمداً للذات اقدس [illegible] من النقائص [illegible]

[illegible]

آن توانا که کرد ماه و سال / آسمان و زمین بدین منوال
گشت در آن نفس که آدم جسم / کرد دانای اسم چندین قسم
قادرے که حبیب خود از فرش / برد چون دی ز شب بورا تا عرش
آمد آن کان علم و حلم و شرم / خوابگاهش هنوز بودے گرم
آن حکیم ازل بحکم بلا / داد ادریس را مکان علا
کرد روی زمین ز طوفان مل / تر نکردند پای آن شیخ رسل
او نوح علیه السلام ۱۲
آن قدیرے که باد و تیز کرد / هالک عاد ریح صرصر کرد
دید اقوام لوط را در قبیح / زیر و زبر کرد در یک صبح
ثمود چه سازی به ملک بنا بحجر / شد بیک صیحه نیست جا بو الصخر
آتشی را که بادشاه جلیل / کرد یک لحظه بوستان خلیل
یعنی
صادق الوعده را بذبح ندا / کرد آنگه باو بدا و فدا
داد از بعد پاک خالق طاق / بعجوزے بشارت اسحاق
آن عزیزے که در بنی یعقوب / کرد چندین هزار ماه شهوب
مراد از یوسف ۱۲
تافت از عرصهٔ عرب یک مهر / گشت شاه جمیع نیکو چهر
اشاره به محمد مصطفی صلعم ۱۲
کرد در صدق ماه رخساره / شاهد حال طفل گهواره
اهل مدین نشد با وفا الکیل / سوختند او ز آتشین آنخیل
کرد او فرق نیل را در کون / راه موسی و غارق و فرعون
او بداد و سے دکان و نار / میدهد صنعت لعبد ای یار
انس و جن و وحوش و طیر و باد / تحت فرمان یک نگین نهاد
انگشتر سلیمان ۱۲
خواهد این ناصری و منصوری / می نهد در جبلت مور
حکم او شد بیانی هاده / کرد سلطانی و رسل شاده

[illegible]
الشیطان [illegible]
لا اله الا الله محمد
رسول الله ۱۲

خود و هر رنج و صبر با ایوب
باز خود داد کرد بنده خوب
او به فرزند بی پدر شد کفیل
داد پیغام رهبری طفیل
ذکریا را الفت حق و بدار اره
غم نخوردی ز شوق یک ذره
کرد نازاده با یکے لقبی
سید و صالح و حضور نبی
عبارت از یحیی
والدش در چهل و لد صد نسبت
کرد در قدرت خدای نسبت
بطن ماهی مقام ذوالنون کرد
بعد چهل روز زنده بیرون کرد
اینچنین از نهنگ نفس امان
دارد ایمان بنده اچه گمان
باز اصحاب کهف ساز و کلب
تو مکن رحمت حق از خود سلب
رحمتش را نه حد پایان هست
زمره ذی العقل را نمایان هست
رحمت اوست صحو گر داز شکم
شکر حق صد هزار مرتبه شکر
بعنایات خود مسلمان کرد
جنس دیگر نکرد انسان کرد
داد ما را از لطف خویش مقام
در میان ولایت اسلام
هم شنیدیم در کتب دیدیم
زین سبب راه راست بگزیدیم
شکر دیگر ز صد هزاران بیش
کرد ما را امت حبیب خویش
پیروی اختیار کارش کرد
دوستدار چهار یارش کرد
در دل ما رقم نزد نه باب
بغض یک کس ز آل و از اصحاب
شکر دیگر بذات سبحانی
داد ما را طریق نعمانی
مصطفیٰ گفت در شب معراج
یعنی نعمان بامت ست سراج
شکر دیگر و صد هزار وفور
کرد ما را از اهل بدعت دور
از اصول فروع کل مهام
کرد ما را از اهل سنت نام
نعمت جسم و او نعمت جان
در تر اکتب خاصیت چندان

ثم الامام اعظم نعمان
بن ثابت بن طاؤس
ابن هرمز ابن نوشیروان
عادل محمد ابن حسن بن
عبدالله ابن طاؤس
ابن هرمز ابن نوشیروان
عادل ابو یوسف ابن
منصور بن عبدالله بن
محمد بن علی ابن عباس
شافعی بن ثابت بن
[illegible]

زین همه چو گذرد او دانائی / بهر ذات و صفت شناسائی
خویش را از همه یکتا کرد / در جهان کس نماند جدا کرد
از کجا این نعم بیان سازیم / نیست ممکن بیان آن سازیم
شکر چه گیرد ز نعمتهای علیا / که چه بیرون بگیرد از نعمتها
لطف خود را بر این شامل کرد / همه را کامل مکمل کرد
داد ما را طریق مرضیه / یعنی مسلک نقشبندیه

نعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

صلوات خدای هر ساعت / بر رسولی که بود ذو الطاعت
نام پاکش محمد عربی / رهنمایند و بزرگ نبی
صلوات خدای گیتی دار / باد در هر نفس هزار هزار
بر رسولی که افضل البشر است / مهربان تر ز مادر و پدر است
صلوات حق اغلب و اکثر / بعدد های ریگ و برگ شجر
بعدد قطره های ابر بهار / باد بر روح سید مختار
رتبهٔ او که قاب قوسین است / ذات پاکش گزین کونین است
کرد ایزد تمام خلق خیل / اوست مقصود عالم است طفیل
شد دلیل همین سخن لولاک / پیشوای همه سعادتناک
واصفش گو بیان کند یک / کی تواند ز وصف او اندک
واصف اوست واحد القهار / یک در اجمال و چند در اسرار
صلوات خدای جزو و کل / باد بر جمله انبیاء و رسل
همه بودند کان علم و نور / دامن شان ز گرد عصیان دور
باد بر هر چهار یار رسول / آل و اصحاب و دوستدار رسول

[illegible]
و اجتمع الجن
من اهل [illegible]
والانس والملائکه
یصلون علیه
یوم الاربعاء
[illegible] ۱۲
شیخ اوراد [illegible]

رشتهٔ چهار شمع طراز   در بیان عقیده آید باز

مناجات

ای خدا ای احد کریم صمد   خالق آسمان بغیر عمد
ای کفیل به روزی همه کس   وی بکلّم عطا کننده انس
ای گذارنده خطا سیان   ای شفابخش علت عصیان
ای نگارنده زیب زبان   دار ایمان ما ز نقص امان
ای نماینده صنع از ازل   وی خطابخش بنده بوقت عمل
ای تو رحم کننده بی حد   رحمتت را نه انتها است نه حد
ملک آید پی بردن جان   قصد ایمان اگر کند شیطان
آید به سر با هزار حسرت و ریو   تو امان کن ز چنگل آن دیو
حامی حال بنده خود باشی   چیست بی لطفک لاشی
زین جهان چون فنا شود تثبیت   قبر را هست که ز ما حجت
جسم و جان جدا آید   دو فرشته بری سوال آید
گر کنند بچشم آن بد پاکه   سینهای جبال گردد چاک
گر بیابی تو درین کم ایجا   وای بر حال شرمساران دوا
روز حشر که آسمان ویشا   شود از هیبت قیامت پست
پاره پاره شود از خشم   کوههای زمین شود چون پشم
اینچنین گرده آسمان و زمین   وای بر حال مردم مسکین
خلق عالم شوند یک جا گرد   شود اعضای جمله کرد اگر
در حساب کتاب روز سوال   قلب ما را نگاه زبانها لال
رنج هیچ جبال گفتن بی   از تو یک ذره شفقت بی

بیان الفرق بین الاسلام والایمان [illegible]

نعرها آید از جوان و پیر — آید آندم ندای گیرا گیر
ملکان عذاب آماده — وای بر جان آدمی زاده
چون بگیرد جحیم غریدن — پرده های عیوب و دریدن
آن جحیم از شب سیه تاریک — زیر او پلی ز مو باریک
هم ز شمشیر تیز برّان تر — غیر از آن راه نیست راه دگر
گویند آنجا موکلان پا نه — ننهندش کشیده و لاده
گر تو آسان نسازی آن مشکل — وای بر جان بندهٔ غافل
از همه سخت و از همه دشوار — ترس و شرمی ز واحد القهار
گر چه هستیم بجرم عصیان غرق — تو بکن روز فرق موجب عرق
یا الٰهی گشای دیدهٔ ما — پای بستی تو بر عقیدهٔ ما
اهل حق را بلطف یارم کن — لوح تحقیق در کنارم کن
پیرو حضرت نبی گردان — دور کن از سلوک نامردان
دل پاکن ز اهل بدعت سرد — گر چه دعوی قطب و غوثی کرد
کاسه ام را مده شها بطمع — نه پر کن دو دهانم آب طمع
از طعام قناعتم کن سیر — راس منت بپای همت نیز
دور گردان ز خود فروشی کبر — بمناهی قریب کن یک شبر
از امور شریعت اکرم — کار ما را مکن زیاده و کم
قاسمم را لباس تقوی ده — هر چه طاهر از آن اقوی ده

در بیان توحید و صفات باری تعالی

شکر ایزد که ما مسلمانیم — جز شریعت دگر نمیدانیم
دُر معنی که عالمان سفتند — در عقاید نوشتن این گفتند

بمعرفت کنهش قاصر ایم   سر معرفش خلاف کی داریم
گرچه عمری بمعصیت بریم   شکر ایمان بعبادت آوریم

احدست و صفاتش بی عدد   لم یزل لم یلد و لم یولد
بی شریک نقصانی زمانی نه   و در وقت بی او مکانی نه

عرض و جوهر و حادث و مثال   نبود حضرت خدای تعال
مثل مخلوق جسم نی جان نی   هر چه در عقل کس رسد آن نی

همه مخلوق اوست او خداوند   بی جهت بی مکان بی مانند
لایزالی که بی مکان باشد   نیست چیزی محیط آن باشد
بلکه در علم استوای آن سخی   هست بیشک محیط کل شئی

ابتدایش نه انتهایش نه   بها تغیر نه ثابت جایش نه
ذات او بی بود و دائما باشد   تخم ایمان ابتدای او باشد

علم وحدانیت بود این سبب   در نه بر کنه او چه قدر کس
زین سبب گفت مصطفی امی در   فکر در ذات او نباید کرد
فکر باید ولی بقدر تنهاش   مصطفی هر چه گفت بر آن باش

در بیان صفات ثبوتی

بصفاتی که داده اند خبر   علم قدرت حیات سمع و بصر
هم کلام اراده و تکوین   که قدیمی بود علی الیقین
هست این هشت ثبوتی او   یعنی از عیب شرک پاک است او

علم یعنی یکی صفات خداست   او بعلم قدیم خود داناست
اول و آخر و ظهور و بطون   نیست چیزی نه علم او بیرون
خلق چندین هزار ظلمت و نور   نیست از علم او یکی مستور

نه بعلم او بفکر و خیال — هرچه در پرده است از وست محال
بس بود علم غیب خاصهٔ او — کس نداند ز غیب او یک مو
لیک آن را که خود کند دانا — مثل تعلیم علّم الاسما
هست با قدرت کلی بشیء صفات — هست قائم همه صفات بذات
خواه شرّ است خواه نیکو است — همه در تحت قدرت اوست
عاجزی و سفلی و کبیر و صغیر — نیست یک ذره کار بی تقدیر
کردن او بدست جبار نیست — چونکه او از صفات خلق بریست
هم حیات است از صفات خداست — زندگی هست از وی پیداست
حیّ و قیّوم بی زوال بود — لایموت ست و لایزال بود
زندگیش بجسم و جان نبود — هرچه در خلق باشد آن نبود
نیست محتاج هیچ چیز خدا — حاجت عالمین از وست روا
زندگی دادن و میراندن — همه از وست خوردن و ماندن
اینقدر دانش از شنود بس است — ور بپرسد که او چه گونه کس است
بصر و سمع از صفات خداست — شنوا است یعنی هم بیناست
آنچه مخلوق آشکار و نهان — تحت و فوق و میان هر دو جهان
بشنود دور از شنیدن و دیدن — بطرفة العین ای برادر من
این صفتها بگوش و چشم نیست — بلکه در قدرت قدیم وی است

در بیان رؤیت حق تعالی

مسئله

رؤیت حق که جائز است بعقل — بلکه واجب در آخرت با نقل
حق نماید به بندگان خداوند — بی جهت بی مکان و بی مانند
آنکه قسمها نه بودن خود را — حسب وا نمودن خود را

[illegible]
فی دار اهل الجنة
فی الآخرة بلا
کیفیة ولا تشبیه
ولا جهة [illegible]
[illegible]
[illegible] الکرام [illegible]
لا یجوز [illegible]
فی ۱۲ [illegible]
۱۲ [illegible]

یک صفت از صفات او ست کلام
گفتن او صفتی بود بی کام
این به مخلوق را حدیث است عیان
نیست خالق را چنین صفات
ور کلام منزه است با ذات
حرف و صوتی نکرده اند اثبات
چونکه حرف است صوت را لازم
وصف صوتی مانند نیست دائم
نیست مخلوق این کلام عظیم
هست قائم بذات حی قدیم
هر که مخلوق گویدش کفر است
زانکه گوید صفات او حادث است
لیک از ما بلفظ حرف و نقش
شده آن گفت حادث است بهوش
ور نفسی کلام را چه سخن
در حدیثی که او نباشد ظن
هست قول کثیر در این باب
این بود مختصر قول صواب
من و قوم ما بر این اعتقاد
پس بدید آنش کلام ای یار
از صفاتش یکی ارادت دان
بی ارادت نه آشکار و نهان
زدن خار چه گسستن مو
نیست یک ذره بی اراده او
چون مشیت که کرده اند خبر
معنیش نیست از اراده دگر
بعض معنیش دیگر آورده
علمائی این سخن کرده
علما هر چه گفته آن باید
فن کلام با دقت شاید
فعل تخلیق با چنین تصدیق
یعنی تکوین بود علی التحقیق
هست تکوین یکی ز هشت صفات
اهل سنت که کرده اند اثبات
همه اخلاق فعل یا ارزاق
همه باشد بامر خالق خلاق
او بود خالق فعال عباد
بنده را اختیار جزئی داد
باشد این اختیار بنده بکسب
بطریق اجابت است سبب
خالق افعال بنده از سبحان
بنده کاسب بود بکردن آن

قوله بان الایمان و الاسلام [illegible] علی [illegible] فی اللسان [illegible] الی الایمان [illegible] فی الاول [illegible] الخلق [illegible] الآخر [illegible]

[illegible]

خیر سازد ثواب می یابد
ور کند شر عقاب می یابد
عذر بی اختیاری بنده
هست در کارها قبیح و گنده
چونکه از بنده شده صادر
نیست مرضای حضرت قادر
هر که گوید بمعصیت راضی ست
حکم کفر از ائمه ماضی ست
چونکه احسان بود رضای خدا
زان فرستاده هست راه نما
نحو جاهائی که مختلف شده اند
کاندرین باب چنگها زده اند
مثل با تمام را همین قدر است
پیچ پیچی که جای پر خطر است
همچنین رزق از حرام و حلال
هست از حضرت خدای تعال
لیک در خوردن و گرفتن آن
بنده را اختیار جزوی دان
قبل ازین شرح این بیان گردید
که در افعال بندگان گردید
هر که شمرد حرام را چو حلال
میشود کافر لعین فی الحال
ور شمارد حلال را چو حرام
قایل او برآید از اسلام
یعنی در آن محل شود کافر
اتفاق ائمه و اکثر
ور بود اختلاف مسئله آن
جانب نفی را تو راجح دان
این جمیع فقهای تا مغنی الحاجات
معین و انشی بدان غیر ثبات
بجملگی گفته اند در این باب
اهل سنت نوشته اند جواب
تا که فهمیم بعض ازین مقدار
[illegible] بجمل چه کار
چونکه اصل عقیده این باشد
[illegible] کس بحسب دین باشد
این سخن بود در اصول عماد
بعد ازین کرد در عقائد یاد

در بیان ایمان

چیست ایمان بدل علی التحقیق
بخدا و رسول او تصدیق

[illegible]

وصف ایمان کس ندانم گفت
نیست ممکن بیان چنانکه نهفت

این سخن بود در فصول عماد
بعد از این کرد در جهت ارشاد

وانچه آمد ز ایزد متعال
داشتن استوار در همه حال

باید اقرار بر زبان کردن
قلب را متفق بدان کردن

فرض تقریر نطق یکبار است
هست سنت از آنچه تکرار است

لیک تصدیق قلب مؤمن بس
فرض باشد مدام بر هر کس

اصل ایمان بود عطای خدا
می دهد بنده را بقلب بپا

آنچه توفیق با هدایت اوست
نیست مخلوق بلکه از حق پیوست

آنچه در بنده است خلق شمار
شکل تصدیق قلب با اقرار

هم نگردد زیاده کم ایمان
عمل هست زاید و نقصان

آنچه در آیت لیزدادوا هست
ازدیاد یقین بسنداست

لیک ز اعمال بنده‌های آدم
نور ایمان شود زیاده و کم

ورنه ایمان زیاده و کم نیست
هر که این را نیافت آدم نیست

بنده سازد ز اعمال احسان
درجاتش زیاد گردد زان

هر که سازد اگر ز اعمال بد
مستحق عذاب میگردد

چونکه حق اختیار بنده بداد
درج گردید در فعال عباد

مؤمن ار هم کبیره کردارست
لیک در استوار اقرارست

تا حلال بدشان نشمارد
نقض ایمان ازو نه پیدا دارد

لیک بر آن بد اهانت کردن
شد نشان از ضلال بشمردن

نیست اسلام جدا از ایمان
معنی هر دو را یکی میدان

صدق اقرار است ایمان نام
انقیاد و خضوع او اسلام

قوله فان
قیل الایمان بالایمان فریضة ام سنة فقال الاقرار باللسان [illegible] المحیط و [illegible] الاولیاء و ازین فریضة و التکرار و الاعادة علیها سنة [illegible] رسالهٔ فقه ابو اللیث [illegible] در کتب فتاوی [illegible] شهادت [illegible] مسلم

شرح [illegible]

پس جدائی بگشت در معنی / گرچه لفظش جدا بود یعنی
پاره القیاد کرده بنده در / لیک از صدق قلب یک کرده
کرد اظهار حضرت وهاب / این بود وجه قالت الاعراب
کاندرین بحث ست قول کثیر / در مدان غنیمش بهر تقدیر
شکر واجب که ما با ایمانیم / خویش را مومن بحق دانیم
چونکه در استوار استقراریم / شک با ایمان خود نمی آریم
بهمین اعتقاد زیر لحد / بپرستی بود خدای احد
شکر لله اگرچه ما عاصیم / اجل از غیر حق منیبانیم
آنچه جان دارد از بزرگ و خرد / هیچ حی بی اجل نخواهد مرد
گرچه گردد بدست کس مقتول / بی اجل گفتن ست نا معقول
چونکه آید اجل بجان کس / نشود پیش ساعتی یا پس

در بیان ایمان آوردن بملائکه کتابهای الله تعالی و صفات صحابه کبار

شکر لله که در همه اوقات / هست ایمان ما بذات و صفات
بملائک که عالم غیب اند / بندگان خدای لاریب اند
همه در طاعت خداوندند / فارغ از مال و جفت و فرزندند
هستند از اکل و شرب آبها دور / نه اناث ست صنف شان نه ذکور
نیست یک لحظه غافل از باری / گرچه باشند موکل کاری
بعض ایشان بود ز بعض دیگر / نزد عز و جل مقرب تر
بکتب آنکه غیر مخلوق ست / همه او کلام ایزد هست
صفت او که غیر ذی عوج ست / هر که مانند فهم کرد و کج ست
برسولان خدا فرستاده / خبر از امر و نهی او داده

[illegible]

قبل الدین در صفت بیان گردید
باز اینجا بیان آن گردید
آن رسولان نبیهای کتاب
امتان را نموده راه ثواب
آن کتابی که از برای عوام
شد مهمات مسلمین او نام
بیشتر مردمان که عام ترند
زان کتاب خویش استفاده برند
در بیان مسائل ایمان
چونکه بر این مرتب است دران
چون رسولان که جمله شان پاک اند
همه از نسل آدم خاک اند
همه نزد خدای مرحوم اند
از کبیره صغیره معصوم اند
آنچه زایشان وقوع شد بحیات
همه زلات بود یا خطیات
همه کوشش کنان دین بودند
پاک از بخل و کبر و کین بودند
از خدا آنچه یافتند خبر
همه موفی نشاختند دگر
یافتند آن همه رفیع مقام
وحی الهام حضرت علام
همه بودند در جهت اعلی
لیک فرق است در رسول و نبی
شرط گردید بر رسول کتاب
بر نبی شرط نیست ای احباب
هم تخلف نبوده در الهام
یعنی با انبیا علیه سلام
هم نگشتند در اصول دین
سهو و نسیان نبوده است چنین
سهو و نسیان که در فروع جواز
شود آن ساعتش معین باز
انبیا وقت وحی بشنیدن
وحی را نیز در رسانیدن
از سر سهو و زلت و نسیان
همه معصوم بوده اند چنان
بلکه تبلیغ با کتاب رسول
کرده است آن نبی برای قبول
هر رسول خدا نبی است چنان
نه رسول است هر نبی ای جان
آن رسولان که اصلح و اکمل
بوده ایشان ز یکدگر افضل

ورد المحقق وثبت [illegible] وکل حق
بدلالة النقل او بالخبر
المتواتر او باجماع الامة
یوجب الحرمة [illegible] بلا شبهة
من انکره ککل بصیر کافر ومن
انکر الخبر انه لیس بحجة فاذ بصیر
کافر [illegible] قال بهذا الخبر صحیح
وبهذا القیاس غیر ثابت لا یصیر
کافرا ویصیر فاسقا ولو کان
الحکم ثابتا بالقیاس او بالخبر الواحد
[illegible] اتفقت الامة علی ذلک
مختلف فانه یکون اجماعا ومن
انکر وجوبه [illegible] ذلک

فان قیل [illegible]
[illegible] وقال ابو ذر رضی الله عنه [illegible]
قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
والصلوة علی نبینا محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] الفقه [illegible]
شرح اوراد

فضل شان در ثواب رتبه حال / نه زروی نبوت ارسال

نزد یک ولی بجای نبی / نزد بل بخاک پای نبی

آن رسولان که آدمی هر یک / افضل اند از پیمبران و ملک

همچنین ست عامهٔ انسان / افضل از عامهٔ فرشته بدان

کاندرین جا عوام انسانی / گفت در کافی التقیا دانی

نه که هر آدمی نا انجام / بلکه کمتر اند از انعام

صفت انبیای خیر اندیش / زان نگفتند از ملائک بیش

هست ذات فرشته ها غیب / غیب ایشان گفته شد بی ریب

افضل انبیای معصومین / حضرت مصطفی بود بیقین

اوست بیشک مبشر اصدق / شب معراج او بود برحق

از حرم تا بمسجد اقصی / ثابت او بود کلام خدا

هم ز اقصی الی السما آن نور / بمخبر آن خبر بود مشهور

ز آسمان تا کجا که خواست الله / بهمه قائلیم بی اشباه

فلک خلد عرش در یک شب / بود از قدرت خدا چه عجب

بلکه در یک نفس بر وجه گمان / چونکه در قدرت وی ست نشان

بعنایات خالق الباری / بجسد بود هم به بیداری

القاب چهار یار عظام

هست بر حق چهار یار او / زانکه بودند دوستدار او

یار اول که صادق صاف ست / او ابوبکر ابن قحافه ست

بعد پیغمبر آن بغیر گمان / اوست فاضلترین آدمیان

بعد او آنکه شمع اصحاب ست / عمر عادل ابن خطاب ست

[illegible]

رسول حق ست تا بجا که
رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند
و علما در کتب ذکر کرده اند [illegible]
[illegible] ۱۲
[illegible]
وقال الشیخ الامام [illegible]
قال قاضی خان [illegible]
[illegible] ۱۲

بعد او آنکه مجمع القرآن ابن عفان ولی دین عثمان رض
بعد او آنکه کامل ست و ولی پسر عم مصطفی ست علی رض
هر چهار اند در خدا طلبی خلفای محمد عربی
آنکه بر جای مصطفی بنشیند کس ازینها خلاف چون بیند
بعد شان چون خلیفه کامل نشدی هیچ عالم عادل
اجتماع مهاجر و انصار همه اصحاب سید مختار
همه پاک اند و پاک دیانند هادی راه امت آنانند
مصطفی گفتا وصح واعلن هست هر یک ستاره روشن
نیست ما را خلاف هیچ یکی چونکه نبود درین حدیث شکی
اختلافی که درمیان شان رفت کی ازان اختلاف نقصان رفت
بود آن جهد شان بیک معنی مرتضی رض با معاویه رض یعنی
بود حق جانب علی رض بیشک گشت مخطی در اجتهاد آن یک
آدمی زاده می شود مخطی گفت المجتهد قد یخطی
گر خطائی در اجتهاد رود مستحق یکی ثواب شود
ور شود اجتهاد او نیکو یکی ده ثواب یابد او
شک نباشد بجمله اقراریم بغض یک کس بدل نمی آریم
هر که سازد یکی ازینها شتم هست بر وی جهاد کردن ختم
خاصه آنکه سب شیخین ست کافر ست و لعین دارین ست
هست از صحب مصطفی ده کس بدخول بهشت قطعی بس
از ابوبکر رض صادق ست و عمر رض بعد عثمان رض و بعد از حیدر رض
عبدرحمن رض طلحه رض است و زبیر رض بو عبیده رض و سعید رض سعد ای خیر رض

سب کردن سه نوع ست
یکی آنکه گوید اند که کافر ست و لعین
دوم آنکه گوید اند که کافر ست و لیکن بقصد تحقیر
سیوم آنکه گوید اند که کافر ست و بقصد نیکو گوید در صورت اول
زن بر وی حرام شود و اعمال
او حبط شود و در صورت دوم
زن حرام شود و اعمال حبط
نشود و در صورت سیوم زن
حرام نشود و اعمال حبط نشود ۱۲
صلوة مسعودی قال
اهل السنة والجماعة
[illegible]

باز چه فاطمه رض حسن رض و حسین رض
شد بشارت ز سید کونین
غیر ازینها میان خوف و رجاست
بنده امین ز خوف و ترس کجاست
همه صحب نبی جنتی سعید
نکنی یادشان مگر بخیر
هیچ یک در اهل ضلالت نیست
لیک بر ده بشارت قطعیست
شد خلافت پس از نبی سی سال
بحدیث نبی بوجه کمال
گشت سی سال هم بشش مه کم
ختم در وقت آن چهار اکرم
بود شش مه حسن باین ارشاد
بعد شش ماه با معاویه داد
گرچه بودی معاویه در دار
از کبار صحابهٔ مختار
گرچه بودی بسروری کامل
نشدی چون چهار دریا دل
گرچه هست نگر و این معقول
شاهد این سخن حدیث رسول

در بیان امامت و احکام آن

بحدود شریعت اسلام
شرط باشد بهر دیار امام
امر حق را ز نهی سازد فصل
نبود گرچه عامل بر اصل
ما اطاعت کنیم ز اصل و فرع
حکم او باشد ار موافق شرع
گرچه او خود بفسق و عصیانست
شرع فرمان کند بر آنست
نیست شرط امام معصومی
شرط کردست شیعه از شومی
بلکه در شرع شرط او آنست
رجل بالغ و مسلمانست
در پس او نماز میخوانیم
بحدیث نبی چنین دانیم
مسح بر موزه هم روا داریم
مثل اهل بدع نپنداریم

در بیان خارق عادات و اقسام او

چون کرامات اولیا حق ست
در بیان حقیقتش چه شق ست

[illegible]

ثم کلام الحق لما روی عن النبی علیه السلام
من تکلم عند ظالم بما یرضیه بغیر حق غیّر الله تعالی قلب الظالم علیه و سلّط علیه [illegible] ۱۲۵۶
علما و متقیان میترسند اگر سخن حق گویند
تلف کرده شده خواهند شد یا بعضی از اعضای
ایشان تلف خواهند شد یا اعضا [illegible]
شرعاً درین صورت چون ایشان [illegible]
مکره اند ناحق گفتن جائز باشد [illegible]
والله اعلم فیما القضا اما اذا کان [illegible]
القتل تلف بعض جسده [illegible]
[illegible]

خارق عادتست اهل این هم   این خوارق شدست چندین قسم
خارقی که ز انبیا نمود   بیقین فهم کن که معجزه بود
لیک قبل از نبوتست ارهاص   وانما این مسئله تمامی ناس
از مسلمان صالح طاهر   وان کرامت اگر شود ظاهر
باشد از مومن عوام عیان   تو کرامت مدان معونت دان
هست از اهل کفر استدراج   مثل فرعون و سامری و حلاج
خارق هر کی که هست نیست   این کرامات اصطلاح ولیست
ولی آنست بیشک و اشباه   باشد آن شخص عارف بالله
دائما باشد او مطیع امور   از معاصی عیب هر فن دور
هم کند اجتناب از شبهات   از فرو رفت لذت شهوات
یعنی آن مرد دین اصل و فرع   نرود نقطه مردان از شرع
بلکه از اختلاف مسئله نیز   سازد از ترس کبریا پرهیز
مرد بی شرع گر پرد بهوا   خورد آتش وگر رود دریا
فعل او را کرامت ار دانی   زن طلاقی و نا مسلمانی
شده یک چند گمرهان پیدا   همه بر نفس خویشتن شیدا
نام آنها بود مباحیه   خویشتن را کنند صوفیه
نهی فرمان شرع را مانند   خویشتن را حقیقتی خوانند
مائل پیشه حرام کنند   جاهلان را بخویش رام کنند
بیتهای لطیف می خوانند   لیک معنی او غلط دانند
یعنی معنی موافق ره خویش   گفته اند از چه و انداز کم و بیش
باز آن گمرهان تا انجام   خویشتن را نهند عارف نام

و لو رأیته
یطیر فی الهوا
و یمشی علی البحر
و یاکل النار
و غیر ذلک
لیس الکرامات
[illegible]

[illegible]

همچنان فرقه که پیوستند
خارج دین مصطفی هستند
بنام عرفان که چو بحر جوشیدند
بحقیقت تمام کوشیدند
آن طریقت حقیقت شرعی ست
هر که بی شرع ره رو رد شرعی ست
باز یکچند کوته اندیشه
از لوندی کنند یک پیشه
نام خود را نهند دیوانه
فعل خود را کنند مستانه
کارهاشان خلاف قرآنی
باز وسواس جن شیطانی
گوید آنها بعشق پیوستیم
از تکالیف بندگی رستیم
قبل ازین جسم و روح کاهیده است
طاعت ما کنون مشاهده است
هر که قائل باین سخن باشد
دشمن خاص ذو المنن باشد
چونکه این مذهب ملاحده است
این ملاحد بشرع جاحده است
همچنان فرقه مضل جهال
اعتقاد آورند از جهال
هر که با این عقیده دربند است
منکر آیت خداوند است
هر که منکر بقول بیچونست
بیگمان کافرست و ملعونست
هیچ یک از مقربان این در
نبود ز انبیا مقرب تر
بخصوص آن گزیده دو سرا
خاتم انبیا رسول خدا
رفع تکلیف بندگی بی ظن
زو نشد تا محل جان دادن
وقت آخر که ماند از ما باز
گوش او را رسید بانگ نماز
گفت یا مرتضی مرا بردار
جانب مسجد جماعت آر
مرتضی که بجا همی سر داشت
مصطفی را به پشت خود برداشت
پشت پای رسول معبودی
از ضعیفی بارض میسودی
همچنان محنت و مشقت و درد
بجماعت ادای طاعت کرد

[illegible]

غیر القاضی
فی النفی او العالم الذی
اجتهد علیه لانه فی الادنیاء او لانه
یداری عوفی ذلک ضرورة کما
لا یفهم ذلک ثم اثبت الروایات ۱۲
ف
ان ثبت یحتا الملک
یجب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر
اذا علم انهم یسمعون وان قبلا
وان اراق ظنه انهم لم یقبلوه [illegible]
وانهم و یشتمون فاقم التی فیها
الحدود حسبة فلا یضاک علیه و
فی التهذیب المعروف حسن
عقلا و شرعا والمنکر ما کره
الشرع الصحیح مختصر
خزانه ۱۲

بنده تا قربت خدا یابد   او ز طاعت زیاده تر تابد
از رسول کریم خود ناشین   اتباع صحیح والا نقش شد پیش
بنده تا قرب که گنهگار شود   هر یکی نیکیش یک هزار شود
حسناتی که میکنند ابرار   سیئات مقربین پندار
یعنی از ترس حق چنانکه همه   طاعت خویشتن با نقصان
باز یکچند اهل بدعتها   سنت شرع را زنند بما
خویشتن را شیخ می نامند   از برای [illegible] شیخی تراشند
زیرکان را بحیلت اندازند   دف و طنبوره و چنگ بنوازند
ذکر شان رقص پای کوبی بس   فن کار آشنا نباشد کس
خواندن شان تغنی و اغان   کردن شان زنانی عیدان
میکنند کارهای نا انجام   می نهند سنت مشایخ نام
هر کجا زاهدست یا صوفی   در ره دین حنیفۀ کوفی
اقتدا در هوا تو چون وارکیا   مرد قولش نگر چه ان آریا
کارهائی که غیر منزلت ست   بلکه از پیر بیسار میران ست
از چنین فعل از چنین کردار   بل مشایخ همه بوند بیزار
باز این را لقب کنند قباب   بازچه اینچنین قباب و لعاب
شکر لله که پیشوای ما   پیر مولای رهنمای ما
وارث پیر و رسول خداست   با وجود جهل بدعتست و هواست
هست سنت جمیع افعالش   باعث قرب اوست ابدالش
از اصول و فروع و قال و حال   از جمیع علوم با لا مال
مرشد ارشد هی بلا اشباه   اصلح الصالحین حبیب آله

قال شیخ الجنید البغدادی رحمه الله اذا رایت صوفیا ظاهر کن علی المیۃ فصحا [illegible]

گر بحسب زبان شود همه مو
تا نپرد جبرئیل بلکه پر زد
حق آن را نگفتن بوجه ادا
من کجا وصف آنجناب کجا
اعتقادم همین که هیچ هست
در شریعت چراغ انجمن است
منکه باشم ز ناوکان فصیح
بنگفاند چنان من چون صحیح
هر وهابی که غافل اند که چیست
هر که زین ذات غافل است حقیقت
او باین بنده بنده او نخست
او لأساند و اعتقاد درست
کس نداند عقیده او چیست
از مسلمان هیچ مذهب نیست
هم بحسب سلوک خویش مناز
هم عمل علم را موافق ساز
هم بکشف کس اعتباری نیست
اهل حق را بکشف کاری نیست
بلکه در کشف هم بسیار است
چونکه در پشت دیو غدار است
کشف اگرچه ز نور و هوای مرد
کشف را وزن شرع باید کرد
خواه باشد ز اصل خواه ز فرع
نبود کشف او موافق شرع
رد کن آن کشف خویش از زنهار
گرچه واقع شود همین حد باب
زانچنان کشف شیطان است
عمل او ز روی نادان است
گرچه اندر مقام خویش رسی
نیست ایمن ز مکر دیو کسی
بلکه از آن همین آن درگاه
انبیا جمله جسته اند پناه
گرچه هستی مقرب اخیار
قصه آدم و حوا یاد آر
نشنیدی رسول عالمتاب
می بخواندی نماز با اصحاب
بود اندر تلاوت آن شه مرد
رفت شیطان کلام القا کرد
یعنی مانند ساخته آواز
گفت انشای خویش آن شه ناز
بود مجرای آن دو هیچ کلام
ارتجای شفاعت اصنام

این سخن را صحابه بشنیدند
از دهان رسول فهمیدند
حضرت مصطفیٰ بجا ارشاد
لیک یاران او بهراه افتاد
مصطفیٰ که براستی نخواند
زین مقال صحابه حیران ماند
زانکه کلام رسول بود حی پاک
بعض از سامعین نکرد ادراک
آخر آمد ز اشتباه مقال
کرد آخر پس از نماز سوال
گفت آن قوم ای گزیدهٔ ما
سهو رفته است در شنیدهٔ ما
ورنه ما را چه حد چه طاقت دار
بخدا هست شما گفتنش کار
مصطفیٰ ور رسول رحمانست
گفت آن حدیث حدیث شیطانست
چون شنیدند آن رسول خدا
در عرق گم شدند سرتاپا
مصطفیٰ را چنان ملولی رست
در همه زندگی چنان نشدست
پیک حق با تسلی دل او
آمد از لا اله الا هو
گفت آن سرور کون رسول
تو با صحاب خود مباش ملول
بر همه انبیا که بهر حق زیست
خود بر القا نکرده باشد نیست
بعد ازین قول حضرت ساتر
گشت اندر تسلی خاطر
اینکه گوید سهو شد برسول
این سخن باطل است نامعقول
او که در عصمت خدا باشد
آنچنان سهو چون روا باشد
چونکه از سهو در اصول دین
انبیا جمله اند معصومین
مصطفیٰ کو حبیب خالق بود
افصح و اعقل خلائق بود
با خطا و غلط جدایی اوست
اینچنین سهو کی کند ای دوست
الغرض زان حکایت مذکور
هرچه باشی بجو مشو مغرور
بجز غبار تیرگی دین تو
هست آن دیو در کمین تو

که باصحاب مصطفی آن دیو
در حضور رسول سازد ریو
نیست اعلامی اولیا را احد
گر نه او نامی آن صحابه رسد
گرچه غوثی مباش با این ظن
نکه شیطان نیرود بر من
این سخن از عقیده باشد دور
هست جاهل باین سخن معذور
بعضی از کار نهی می سازند
باز در پیش خلق می نازند
گرچه این را نوشته اند گناه
داد رخصت مرا رسول الله
نهی کردی اگرچه در زنده
نفی را امر کرده با بنده
این سخن اقبح سخن باشد
قائل این چه سهل تن باشد
این سخن با رسول بهتان است
آنچه او دیده است شیطان است
گرچه در اصل صورت این کافر
نتوانند شدن چو پیغمبر
لیک از مدعاے او روید
خویشتن را رسول میگوید
گر محمد برفت زین فانی
هست حاضر کلام ربانی
ماند فرمان ایزد متعال
گر تعامل کند بخواب و خیال
مصطفی گرچه رفت از این زرع
یادگاری بماند با شرع
ماند حکم شریعت اسلام
که تعامل کند بکشف خام
مجتهدین علیهم الرضوان
کرده زان وجه شرع را میزان
هرکه دل با کشوف خود بندد
نفس شیطان بر ریش او خندد
هرکه با شرع مستقیم بود
بیگمان محرم حریم بود
بعضی از صوفیان بر تمامند
که ز خامی بکفر انجامند
از عقیده دگر بفقر ضرور
گو بی نظمی شود بآنها دور
بعنایات آن مسیح نفس
ساختم با رسوخ علم هوس

ساختم اندکی ز اصول و فروع   تا بعقد مسائل خویش شروع
[illegible] نظم را نهادم تمام   سالک المتقین نهادم نام

در بیان آوردن عذاب قبر زنده گردانیدن اطفال و پرسیدن از ایشان

[illegible] ثابت شده   هست تعذیبش بما ثابت شده
کافران را بود عذاب شدید   هست از بعض ما عیان تهدید
بحث اهل بهیچ مسائل نیست   چونکه آنجا حیات کامل نیست
آنقدر داند از سؤال و جواب   لذت انتقام و درد عذاب
گفت پیغمبر بشیر و نذیر   دو فرشته که منکرست و نکیر
آید اندر قبور بالیقین   پرسد از رب از رسول و دین
در عقیده نوشت سعد الدین   طفل را نی سؤال اندر این
قول سید شجاع می بوده   آنچه در آن کتاب فرموده
لیک در شیعه نیز هست سؤال   تا که باشد شفیع از اطفال
در فتاواست بود علی الیقین   پرسد آنجا ملک کند تلقین
یا بالهام حضرت متعال   بهر طفل با جواب سؤال
همچنین قول شارح اوراد   بعد تا خنده نکرده یاد
در صفات مسلمین فی الظن   وحدت حق تعالی دانستن
گفت قبل از بلوغ این فرض است   گوش کن هر ترا زمن عرض است
والد و والده بخواناندن   هست لازم بطفل فهمانیدن
نبود والدینش را نیکو   هست لازم بافت یا بی تو
گفت بعضی محققان سعد   باشد این فرض از بلاغت بعد
اینچنین در کتب ائمه نوشت   رود اطفال مومنان بهشت

هست در طفل اهل کفر خلاف — گروه هر یک سخن درین اوصاف
پارهٔ گفت در سقر باشد — تابع مادر و پدر باشد
گر ازین دو یکی مسلمانست — طفل در شرع تابع آنست
پارهٔ میکند چنین اعلام — شود اهل بهشت را خدام
بو حنیفه که بود مرد مرد — اندرین مسئله توقف کرد
گفت درین مسئله سخن نارم — بخداوند خویش بگذارم
نیست با انبیا سوال دران — اصح قول این بود ای جان
گرچه بعضی نوشته است ای مرد — آنچه کنز العباد تعیین کرد
چون قیامت که روز آمدنیست — بعد ازین مرگ زنده گشتنیست
نفخ آخر بصور داده شود — روح ما در بدن دمیده شود
آن چنانکه مرة اول — کرد پیدا مرا بدین هیکل
بار دیگر کند چه نقصانست — چونکه در قدرتش همی آسانست
هست بر حق بروز حشر سوال — نامه آید موافق اعمال
نامه آید گرا بدست راست — بهمان شخص التفات خداست
پیش آن جمله سرخ رو باشد — تا دهی هاؤم اقراو باشد
جنت عالیه مکان اوست — رحمت حق ندیم و جان اوست
نامه آید گرا بدست چپ — از خداوند او شدست غضب
در میان خلائق انبوه — بملائک ندا رسد که خذوه
باز آید ندا فغلوه — نیز ثم الجحیم صلوه
یعنی غلی بگردنش سازند — باز او را در آتش اندازند
ثم فی سلسلة ذرعها سبعون — سوی دوزخ کنند کشاکش چون

شیخ بصری با امام پاک خبیر / گفت یک حلقه از آن زنجیر
گر ببالای کوه اندازند / گردد چون سنگ بجوشش گدازند
گر یک حلقه نیست تا بجبال / وای بر جان آدم بد حال
هر که آید از وراء ظهر / گردد بیشک سزای پیروی قهر
از کتاب شمال پشت جزا / طلبیدش همینه بجز خدا
روز محشر بود ترازو حق / منکر اوست ابله احمق
تیر از گشت نارسیده / شود اعمال نیک سنجیده
خود بعلم قدیم میداند / بنده را هم بوزن فهماند
حوض بر حق بود نباشد شک / کرده اوصاف او نبی یکیک
نیست بر این سخن خلاف ورا / منکرش اهل بدعت ست وهوا
هست در شرح ملک دلیل گر / آیت پاک سوره کوثر
لیک ملاخیالی آورده / بل بقول اصح بیان کرده
در بهشت برین بود کوثر / حوض در موقف ست ای سرور
آن صراطی که هست حقش حق / هست جسری ز شعر نیز ادق
آن صراطی که جسر ممدود ست / ته او دوزخ پر از دود ست
مومنان را اگر کند عصیان / بگذرندش چو برق در یک آن
هست روز جزا شفاعت حق / ز انبیا و ز اهل طاعت حق
این شفاعت بمومنان سود ست / لیک آنهم باذن معبود ست
چونکه بی اذن حضرت باری / نیست حد کسی بکس یاری
نار و جنت که حالیا موجود / هست با اذن حضرت معبود
او بخواهد دو گیتی بر پای / نیشود با شگاف موری جای

قوله والوزن حق لقوله تعالى والوزن یومئذن الحق والمیزان عبارة عما یعرف به مقادیر الاعمال ۱۲ عقائد
قوله والحوض حق لقوله تعالى انا اعطیناک الکوثر ۱۲ عقائد [illegible]
قوله لقوله انا اعطیناک الکوثر [illegible]
[illegible]

[illegible]

هر دو باقی بود بامر خدا / نبود این دو دار جای فنا
شیخ او را در او نوشته هم / هست باقی بامر لوح و قلم
عرش و کرسی و روح هم ای کس / هست باقی فنا نگردد بس
می در آید منافق و کفار / بطریق خلود اندر نار
نیست یک ذره نافع و فائد / بلکه هر دم عذاب شان زاید
بعضی از مومنان هم اندر نار / می در آید بموجب کردار
لیک نبود مخلد اندر نار / گر وه باشد اگرچه جرم کبار
گرچه با معصیت رود جانش / دستگیر وی است ایمانش
هر که اندر بهشت داخل شد / بعنایات تام واصل شد
هست با عز و عیش با همه حال / بعد ازان نی بعمر ملک زوال
وصفهای تمام هر دو سرا / کس نمیداندش بغیر خدا
بهمین اعتقاد زیر لحد / بدرستی برو خدای احد

فصل در بیان خصوصیت او

بنده در گفتن اصول شروع / می نکردم مبالغه چو فروع
این سخن از برای چندین وجه / بخصوص ای برادران زین وجه
بوحنیفه که شمع امت بود / بزبان شکر این چنین فرمود
آنچه ایمان بدو درست آید / اعتقاد کس آن قدر باید
مذهب اعتقاد کردی سطے / مپیچی به بحثهای وسے
جای لغزیدن ست لغزیدن / سوی لغزش چراست پا ماندن
آن شنیدی یکی هزار دلیل / گفت با وحدت خدای جلیل
رفت ناگه بسوی دهقانے / گفت حق را اگر نه میدانی

[illegible]

قوله بنده ۱۱ ۵۳ [illegible] ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید که در [illegible] اصول مبالغه نکردم که در وی لغزیدن یا لغزاندن [illegible] مناظره مبالغه نکردم که در وی خطا [illegible] ست و [illegible] ۱۲ [illegible]

گفت بیچون و بی چگونه بود فرد و بی شبهه و بی نمونه بود
گفت شخصی اگر بگوید او تو چه میگوئی در جواب او
گفت دو پاره میکنم بکلند گرچه باشد پدر و یا فرزند
این سخن را شنید از دهقان لب حیرت گزید با دندان
گفت احسن باعتقاد تو آفرین باد بر نهاد تو
رشته صدق تست بر جان بست رحمت حق باعتقاد درست
عمرها جان بکندم ازین باب نشنیدم ازین زیاده جواب
وجه دیگر که طالب علمان داند آنها دلیل صد چندان
در شروح حواشی معلوم ست سنگ مشکل بنزدشان موم ست
در بسیار علوم امواج اند چنین نسخها نه محتاج اند
پاره که شکسته پا هستند طالب شرع مصطفی هستند
فهم شان در بیان حق طلبی نشنیده بنسخه عربی
شاید آنرا عوام بر خوانند صورت اعتقاد خود دانند
شاید آن خلق را مفید بود گفتن من باین امید بود
این قدر فهم اعتقاد بس ست فی الحقیقه مناظره هوس ست
در جواهر نوشته باشد بل عمر ضایع بود بعلم جدل
غیر ازین در کتابها دیدم علم بیهوده را نه ورزیدم
زین سبب از مخالف مذهب نگشودم ز قول آنها لب
لیک اندر فروع جان کندم جان شیرین برای آن کندم
یک روایت رود بحرمت چیز صد روایات باحسانی نیز
گرچه او را حرام نشمارد متقی در عمل سخی آرد

آنچه نظمی کرد و نثری کرده‌ام
از دلیلش ولی کم آورده‌ام
از دلائل حجت آن گفتن سزی
آن همه ما بین نقلش سزی
گر ز استفاده خویش پرسیده
گوییم آنجا دلیل ور پرسیده
گرچه اشکال حدیث کرده باز
شود این نسخه لیک دور و دراز
عمر سازد و ساعد و پاسی
هست کافی همین قدر راسی
پرسدش گر ز من دلیل طرف
من بگویم دلیل ماست سلف
نیست از این سخن وسیله
چونکه رفتند ما بسیله

فصل در بیان تعبیری از رساله‌های مصنف

سامعا هیچ پاسی سخن
بلکه تصحیح کن فدای سخن
در عبارت نیز نمیدانم
نا فصیحهای خویش میدانم
جمیع عیوب هست ارم
لیک هر گفت نظم ناچارم
چونکه من ز اهل استفاده نیم
خواجه و شیخ و میرزاده نیم
از لباسی من اگر پرسی
زود واز من گریزی و ترسی
خدمت سنتا و عشر مسکینم
نان ز قوم و ز شهری خوردم
یعنی نانی که از طمع چیده است
گوییم از این زیاده‌تر سست
وز نشستن نشست آیین بود
خم بالا و فکر پایین بود
وقت خوردن طعام پیشش بهر
یعنی او فوق ماست در این شهر
یعنی هر یکی شده خندان
گفته شد خوشامدی چندان
تا کسان از عنایت یاری
داد سلطان بخت من یاری
تا که گشتم صحب درویشان
یافتم صحبت خوش ایشان
یعنی آن مرشد بلا اشتباه
سرور عشرت با حبیب الله

نام پاک مبارکش نوروز
پای تا سر تمام درد و سوز
وصف ایشان اگر بیان سازم
نیست ممکن بیان آن سازم
جذب آن متقی فرو بگرفت
رگ برگ رفت مو بمو بگرفت
بی توقف بپاسش اقدامم
دست بیعت بدست شان دادم
زان محل چشم دل بربستم
اندکی از حال خویش دانستم
پیشتر زین بیشتر خرے بودم
بلکه از خر فروترے بودم
با وجود چنین زبونی من
گشت جازم بجذبی من
دل سنگینم آن خداشناس
کرد حک با توجه الماس
تا کند پاک زنگ لا ازاو
بود تزئین بنقش الا هو
آن توجه بسنگ انجامد
سنگ خاره بجنبش می آمد
آن مساکین فقرا سلطان مرد
حیف جان کندنی که با من کرد
کندن جان شان ندانستم
قیمت کان شان ندانستم
من ندانستمش شما دانید
گوهر جان دران درافشانید
گرچه بی رنگ مانده ام بی بو
دارم امید از عنایت او
گر نباشد عنایت پیران
پای تا فرق من بود عصیان
ورنه من کی بنظم گفتمی کے
گوهر امثال سفتمی کے

فصل در بیان نصیحت بفرزند ارجمند

ای چراغ دو چشم و جان پدر
قوت قلب مهربان پدر
در دو عالم خدای یارت باد
لوح توفیق در کنارت باد
آبروی دنی و دین یابی
دولت آن و بخت این یابی
قرب گیری شود منازل تو
معدن عشق حق شود دل تو

ونصیحت تو هر چه خواهد بود برساند خدا بآن مقصود
با تو گویم نصیحتی یک چند رشتهٔ جان والدای فرزند
گر تو پند پدر بجان گیری حلقهٔ باب آسمان گیری
مقصدت را خدا کند حاصل بعنایات خود کند واصل
پدرت شد بنا کسی شایع تو مکن عمر خویش را ضایع
پدرت بگذراند عمر بجهل تو مکن زینهار پیشهٔ سهل
من بدنیای دون شدم خرسند تو سر نفس خویش را بربند
مثل من عام تا تمام مباش پختگی پیش گیر خام مباش
خدمت اهل شرع را شو یار زینهار ای عزیز من زنهار
از خداوند خویش اگر ترسی ساز از هر دو علم او درسی
علم را دست گیر و عامل باش دائما ترسکار کامل باش
تو نه ترسی خدای ترساند بنده ترساندن او نکو داند
صحبت اهل صدق امر خداست هر که از امر سر بتافت جداست
دور بودن ز صحبت فساق هست واجب بامر خالق طاق
اسپ همت بکوی قربت ساند تا توانی تو نامرادی ساند
انبیا که گذشته اند نخسب همه بودند فاعل یک کسب
بندگانی که حق شناخته اند هرگز از کس طمع نساخته اند
بفقیری خویش فاخر باش خائف روزگار آخر باش
اقربایت که صاحب قصر اند همه در خدمت شه عصر اند
همه مانند گرگ تیز دندان ست نزد مردم شغال خندان ست
دائما فکر او بمال کس است مال مردم باو نه دسترس است

ضعیف او در میانهٔ مردم
گرد سرگشته علامت گم
عمر او صرف کار بیهوده
راه بیهوده گشته پیموده
هیچ گرگی شبان نخواهد شد
راهزن پاسبان نخواهد شد
فقرا از جفای او گریان
علما از سخای او حیران
هر یکی اژدهاست آدم ناس
پر رفته شان چو مور لباس
چون نمی سازد اژدهای از مور
تا نگشت است بیرا و سیه مور
کامرانان ز غرور ملبس
گر ترا از فقرا و تنها بس
شاید آینها ز تیز دواند
مشتبه را اگر گرفته باشند
تو هم آنی به چشم دل ایشان
غایت باز نصیب ایشان
خواب مجازی سخت با دل گرم
بهتر از صد هزار بستر نرم
نفس شیخی کشی بگاهی
بهتر از صد امیری و شاهی
با همه گشته ایمه مه به
از هزاران ابا سری بار به
گفت پیران چو بهتر از شسته
بهتر از شکر ریا رفته
شیخ نیست با صه و با که
هر که از شست تنها جست به
گر ترا شیخ سروری آرزی
طلب از من تو خط بیزاری
صحبت پاک دردمندان باد
هر چه باشد فدای حق آن باد
در دل هر که دردی و غمی نیست
خر و گاو است حکم آدم نیست
هر که را درد بندگی نبود
مرده بیند از زندگی نبود
هر که زین درد بی خبر باشد
هست از اشقیا اگر چه پر باشد
با درد خدا هر چه را درست
درد دگر نیست دشمن سرست
هر کرا درد عشق او نیست
او است خصم ار چه خضر پیغمبر است

ای پسر ور دل کباب پدر   بر بدی تو نیست تاب پدر
ور چه پند پدر بکن در گوش   تا توانی لباس تقوی پوش
بجوانی غرور مشو غره   از شریعت برون مشو ذره
هر که از شرع یک قدم دور است   از خداوند خویش مهجور است
خویشتن را بفسق یار مکن   جان شیرین سزای نار مکن
آنکه خود را بآتش اندازد   عاقل از وی امید چون سازد
ساز دایم زبان شیرین بدل   دور باشی ز سخت گوئی هزل
هزل شوم است لیک شوم دوام   کرده این خبث را مطایبه نام
غیرت دین گزین که این غیرت   بهتا هم نما بر و سیرت
حق تعالی که عادلست و غیور   خود غیورست و دوستدار غیور
سرمه چشم طوطیای پدر   دایما این بود دعای پدر
حق تعالی ترا ز فسق و فجور   تا بروز فراق دارد دور
خود نگهدار از فعال زشت   روز محشر کند سزای بهشت

فصل در بیان شکست نفس کردن مصنف را

ای گرفتار خویش الله یار   بند پندار خود مشو زنهار
پای لنگت هنوز اندر چاه   دست اشکسته میبری باماه
ناشده قدر شبر دور از کبر   میکنی رشته صفا در ابر
نطق سمعت هنوز صم و بکم   تو کنی رهنمائی مردم
نشده شام روزگارت صبح   میکنی دعوی کمال چه قبح
شیر قلبت هنوز اندر ابر   میشوی همسری شجاع چه جبر
ناشده بهره مند عرق سلاک   چه کشی تیغ تیغه دل کلاک

در طریق سلوک هستی طفل / تو کی و ادراک حالهای و سفل
بوده باشی در آشیان خسر / تو چه دانی ز ذوق عسر و یسر
باب طاعت که ناشده مفتتح / تو چه دانی ز ذوق قلب و روح
سیر ناکرده جان و دل زین طبل / یعنی چون بگلشن سبزه جبل
دیده و دل نه رفته از غیر / چون بسازی خفی و اخفا سیر
ناکشیده بحضرت حق جان / برسی چون بکرسی ارکان
از خطورات ناشده تجرید / برسی چون بسر حد توحید
ناگذشته ز حب عز و ثنا / چون رسی با بقای بعد فنا
ناشده با نتیجه دل فعل / چون بخبر وارسیده شوی از اهل
شبهه زین همه نگشته کم / کرده شیخی ز فی تقوای بی شرم
شیخ بودن نه کار آسانست / بلکه مشکل ز کندن جانست
آسمان آسیا شود بسر / از سلوک شیخ آسان تر
آن بزرگان که هادی خلق اند / مستها شرزهای حلق اند
با وجود شریعت کامل / چند روزی به آسیای ذل
مثل مرغیکه پای بسته داشت / از لطف کرد را و بگذاشت
متوجه باین که وقتی باز / شاهبازی از وکند پرواز
بنجان شاهباز سلطان قید / میتوان کرد مرغ دل را صید
تو که غافل ازین صفت باشی / جیفه دل بقبضه کرده ای
حاصل دل نماند غیر از لاف / از خدا شرم کن بخلق انصاف
گو پشیمان که در تعاقب تست / کرده از کوری اعتقاد درست
می ندانند آن فرق چندان / سعی بستان برند با زندان

خود بخود واقفی که هستی کو ره | از چه بر جان خویش سازی زور
از برای عزیزی سر بده | چه شوی یار نفس عالم سوز
سید و خواجه نیستی ای ترک | بلکه هستی میان ترکان گرگ
آن تباکل کفته آموزند | عالمی را بیک نفس سوزند
همه از خویش و از تبار تواند | بلکه هم صحبت اند و یار تواند
آنچه در نظم خویشتن سفتی | همه از کس شنیدی و گفتی
یار بد بد ز مار بد باشد | بر سیدان ترا چه حد باشد
ورنه خود مرد خامی و جهلی | حد خود دان تمام و جهلی

فصل در بیان بنای مسلمانی بر پنج نوع ست

هشت بناے که بر مسلمانی | پنج نوع ست تا یقین دانی
گفتن لا اله الا الله | علم توحید این بود ای شاه
معنی این کلام دانی باز | بعد توحید پنج وقت نماز
اغنیا را زکوة دادن از آن | بعد از آن روزهٔ مه رمضان
حج یکبار هست بعد از صوم | هر کرا استطاعت ست ای قوم
هست این پنج نوع فرض العین | سر نهی روی بنده در کونین
کس نکرده بفرضیتش انکار | یکی از مومنان مگر کفار
و آنچه فرضی که اتفاقی هست | منکرش کافر نفاقی هست
علم توحید را بیان کردیم | آنچه لابدی ست آوردیم
بعد از آن میشود بیان نماز | که بجا آورند ای انباز
مصطفی گوهر سخن می سفت | این دو را اکبر الکبائر گفت
بخداوند داشتن انباز | بعد از آن جمع کردن دو نماز

من الرخص
في الجمع بين الصلوتين
فان كان
الجامع هذا
فكيف حال
التارك
فهذا اكبر

حال جامع اگر نباشد این   وای بر جان تارک مسکین
وعده‌های که با گزارنده   گفت سلطان دین ز دارنده
نرسد انتها بگفتن کس   خدا و را خدای داند و بس
ای معطل اگر مسلمانی   پنجگانه چرا نمی خوانی
بهر نفس کثیف لیل و نهار   رنجها می‌کشی هزار هزار
از برای نماز وقت پنج   نهی از چه روی بر خود رنج
بلکه این رنج نیست آخر تست   مونس قبر هم قیامت تست
شوق شیطان نفس داری گرم   شرم باد از خدای عالم شرم
بهر فرمان دشمن جانی   ای سیه روزگار چه مانی
او ترا با چه شیوه‌ها پرورد   بندگی او نه دانی ای نامرد
بنده بودی ولی ز نامردی   بندگی را بجا نیاوردی
بندگی را بجان کن ای بنده   تا نگردی بحشر شرمنده
ای مصلی سعادتست نماز   بهترین عبادتست نماز
بطریق نماز پردازیم   آنچه دانسته را بیان سازیم
گوهر نظم را که سفته شود   صورت احتیاط گفته شود
اهل تقوی که با عمل سازند   چنگ بر سوی احتیاط اندازند
ای برادر ترا نباشد ظن   از کجا دانی این نباهی سخن
گرچه این بنده هست عام خام   هر دو استاد ماست مرد تمام
بحر علم و کرانهٔ وقت اند   در فقیهی یگانهٔ وقت اند
خواجه مومن که اعلم خاصست   در بحار علوم غواصست
آن دیگر که مولوی غزنی ست   شفقت او بما جلی و خفی ست

یا الهی تو لطف کن حالی — هر دو را چون جنید غزالی

فصل در بیان دوازده فرض اتفاقی که در نماز است

متفق فرض که دوازده است — هر که دانسته است مرد رهست
چون ابوحفص آن امام کبیر — گفت این مسئله بچند نظیر
نام این فرض را نداند کس — خواندن او درست نبود و بس
گرچه افعال او بجا باشد — این ندانست ناروا باشد
گرچه این ظاهر روایت نیست — اختلاف است بی کراهت نیست
ای خداترس نام این اعداد — زیر دستان خویش را ده یاد
اهل هیئت هلاک اختلاف است — نمازی تو ده چه انصاف است
این فرایض ایا ذوی الادراک — آب پاک است و جای و جامه پاک
نیت و وقت و قبله و تکبیر — هم قیام و قرائت است ای پیر
بعد از این ها بود رکوع و سجود — قعده آخر اتفاق آن بود
از خلافیه هم بیان سازیم — اهل تحقیق را عیان سازیم
وصف هر یک بیان شود یک یک — خواه او در محل خود یک یک
اولین شرط آب پاک بود — در صفت آب و خاک پاک بود
زان طهارت که از نماز نخست — بی طهارت نماز نیست درست
اول شرطها وضو باشد — پیش گفتن ورا نکو باشد

فصل در بیان مصلها

گرچه از عالمان پاک ضمیر — اختلاف روایت است کثیر
مقتدایی که راه دین پوید — مصلیه دیده حرف می گوید
آن علامت مصلی ایست — پیشتر دان مصلیه فتوای

[illegible]

اینچنین هست و بود به یفتی وبه نأخذ هست هم آنجا
وبه یفتی بود زان پس و علیه اعتماد هم ای کس
و عمل الامة هست چنین عمل الیوم هم بود بیقین
نیز بعد از صحیح اصح بنگر هم هو الظاهر هو الاظهر
فیصله دیگر هو المختار این چنین فی زماننا ای یار
بعد از فتوی مشایخنا و هو الاشبه آخر اینها
زان صحیح از اصح بود ترجیح پس تقاضا کند چو لفظ صحیح
هو الاوفق یا هو الاولی یا اصح یا اشبه اینها
این صحیح ست نیست غیر آن صاحب مضمرات کرده بیان
لیک لفظ اصح بدین تصریح یقتضی اینکه غیر اوست صحیح
میدهد مفتی فتوی به آن چیز گر بخواهد خلافش را نیز
لیک ماخوذ به یفتی ست یا صحیح ست یا به فتوی ست
نتوانند خلاف این بنوشت یعنی این مفتیان پاک سرشت
لیک تعامل مفتیان این ست جائی گر امر نهی تعیین ست
نهی را نسخ بود ز امر ای مرد یعنی آن چیز را نشاید کرد
افقه وقت اعلم دوران یعنی استاد عصر باقی جان
در رساله خویش تعیین کرد نقل این نسخه از محیط آورد
در میان تطوع و بدعت گر تردد بود بلا شبهت
پس چنان چیز را نشاید کرد یعنی از ترس اثم او ای مرد
لیک اندر میان بدعت فرض گر تردد بود ادا کن فرض
قول یا بدعت ست واجب نیز مستحب ست کردن آن چیز

له والامر والنهی اذا اجتمعا کان [illegible]

در سخن بین واجبست احترام
یک تعامل بمفتیان ست آن
نیز این مفتیان شرع نشان
مگر آنکه ائمه بهر ناس
کاندرین چنین قیاس هست جواب
گر نیابند مسئله زین باب
نامهای کتابهای کبار
بهترین کتابها اینجا
بعد باشد کتاب قاضی خان
هم ذخیره و ملتقط زان پس
گرچه آنهاست صورت فتوی
یک روایت بود بحرمت چیز
گرچه او را حرام نشمارد
نا توانند بندگی خدا
مثل آنکه معبدی ناگاه
جائز ست آن وضو بمذهب ما
آن وضو را اگر اعاده کرد
نشود تا رسم وضو بفوق وضو
این بود جمع کردن مذهب
یا که کس در وضو نشد دالک
گرچه در نزد صحب ماست جواز
هست آنجا حرام راجح نام
جمع آید قیاس استحسان
میدهند فتوی را باستحسان
کرده باشند اخذ قول قیاس
یعنی این مفتیان بقول کتاب
بعد سازند عمل ز روی کتاب
گرچه بیرون بود ز تحت شمار
اول او خلاصة الفتوی
بعد ازین دو محیط را میدان
زان خزانه و قنیه هست ای کس
لیک اندر طریقه تقوی ا
جمله روایات با حلالی نیز
متقی در عمل بنے آرد
جمع سازند بمذهب علما
در وضو ترک گشت بسم الله
شافعی گفته است نیست روا
نزد او فرض اینجا آورد
نور بالای نور باشد او
در طریق حق ای صواب طلب
نیست جائز بمذهب مالک
جمع گردد اعاده سازد باز

[illegible]
قاضی خان
ثم المحیط ثم الذخیرة
ثم الملتقط
ثم القنیة ۱۲
نصح الدین

روشن خلق ترسکار اینست
مده از دست خود که کار اینست
چونکه اندر فروع مذهب ما
در صوابست احتمال خطا
مذهب غیر را دهند جواب
در خطا نیست احتمال ثواب
لیک اندر اصول مذهب ما
همه باشد صواب نیست خطا
مذهب دیگران خطا و عقاب
نبود هرگز احتمال ثواب
مرد در بندگی حق بفروع
چون بسازد باحتمال شروع
طاعت دوست هر که باشد مرد
باتفاق ائمه خواهد کرد
بیقین در عبادت معبود
در ائمه ترسکار باید بود
مگر آنکه بمذهب سه شمع
نیست امکان آنکه گردد جمع
مثل آنکه بشافعی ست ثبوت
خواندن اندر نماز فجر قنوت
نزد اصحاب ماست منع ای مرد
پس چنین فعل را نباید کرد
ور تخلف میان این اصحاب
بوده باشد بیا زهی کتاب
سخن هر کدام سمع کنند
دارد امکان جمع جمع کنند
ور تخلف کنند گنهکارست
گرچه اقوال قبل بسیارست
جمع آید عمل بفتوی هست
فتوی در این مقام تقوی هست
آید اندر روایت شیخین
یا امامین یا بود طرفین
یعنی شیخین کیست بی حرف
حضرت بوحنیفه رض ابو یوسف رض
در محمد تفاق نعمانست
طرفین اصطلاح ایشانست
یا امامین صاحبین چنان
اسم بو یوسف محمد دان

در بیان کتاب طهارت و فرضیت وضو

بسم الله الرحمن الرحیم

قول [illegible] طاهر
خواه گر محدث است خواه طاهر

از برای نماز شد شستن ثم — فرض باشد با وضو والم
مستحب طاهر چنانچه فرموده — ظاهر آیت اینچنین بوده
چونکه اینجا نگشت ذکر حدث — گفت قمتم الی الصلوة پس
نزد جمهور عالمان عظام — یعنی اصحاب این چهار امام
تحت قمتم قدرست انجا — ای وحالانکه محدثید شما
این نگروه زرای مردم دور — یک دلیل این بمذهب جمهور
مصطفی روز فتح پنج نماز — خواند با یک وضو زبهر جواز
ابن خطاب عمر که بد عادل — گفت ای حل کنندهٔ مشکل
کاندرین روز فعلی آوردی — قبل ازین اینچنین نمیکردی
گفت کردم بعمد ای عادل — تا نگردد بامتان مشکل
غیر ازین هم دلیل چندست — در نهایه وغیرها آنست
اینکه سازی وضو بفوق وضو — نور بالای نور باشد او
آنچه فرض وضوست آیا هوش — شستن وجه تا بنرمهٔ گوش
فوق او چون زموی پیشانی — تا بزیر زنخ یقین دانی
آنچه اندر میان گوش و ریش — داخل شستن است ای درویش
ابو المکارم که ذکر کرده آنجا — این صحیح است بر همین فتوی
گر تنک هست لحیهٔ هر کس — به تهش آب را رسانیدن بس
چیست بر حجم ریش در این باب — گر جمیع شد نه رسانیدن آب
این روایت ز شارح اوراد — بعد صدر الشریعه سازد یاد
صحیح باید بانچه باید شست — این روایت روایتیست درست
قول دیگر که با جماعت ست — هر کجا اتفاق گشت شکست

[illegible]

شافعی گفت مسح استرسال   است و هست مخالف سنت اقوال
هر عبادت که باتفاق بود   نیک باشد اگرچه شاق بود
آنچنان غسل وی بغسل دو دست   مسح آن هم بجا فریضه شده است
شارح نیک عقل شمس الدین   میکند در کتاب خود تعیین
در وضو دستهای خویش نخست   تا به رسغین بهر سنت شست
باز شوید دو دست بعد از رو   مع آرنج بهر فرض وضو
تا رسغ شسته را چه فرمائی   اصح قول نزد حلوائی
هست لازم اعاده‌اش زین غرض   نیست سنت از آنکه نایب فرض
آنکه گفته است با اعاده جواز   دارد اینجا دلیل هم او باز
مسح بر ربع سر ز اعیان ست   ربع گفتن ز مذهب نعمان ست
شافعی گفت هرچه زو تر شد   شامل شده مسح بهر سر شد
قول مالک بود تمامی سر   هرچه احوط بود همان بهتر
سنت استیعابش[1] ای سائل   در نهایه بود همه قائل
شستن هر دو پا مع کعبین   بعد مسح سر است فرض العین
اسخچه و مرفقان در کعبان   گر بود باشد ز فرض دران آن
قول یک کس کجا بود معمول   اعتقادش نبود نیکو هم طول
در هدایه نبشته او به یقین   ذکر کردند هر بزرگان دین
معنی غسل[2] اسالت دان   معنی مسح را اصابت دان[3]
پای شخصی بریده باشد چون   در خلاصه بود باین مضمون
مانده باشد اگر ز جای شست   شوید او ور کند نماز درست
دست پایش بریده باشد آن   نشود و بعضی نماز ساقط دان

[1] یستوعب الراس بالمسح فی الوضوء سنة نهایه

[2] و الغسل هو الاسالة

[3] و المسح هو الاصابة ۱۲ هدایه

[illegible] الرجلان الی [illegible] الکعبان [illegible] موضع الوضوء [illegible]

[illegible]

آن مسلمان که بانزه است فرو
نزد نعمان و ز محمد باز
نزد یعقوب و نزد بعضے از علما
واجب است اگر شل بود نهد بزمین
رو نمی خود و الش بدید آرے
گر جراحت بود درین اعضا
شارح ور دیا چنین فرمود
اصبع دست و پا بود منضم
از خلاصه چنان بیان کرده
تنگ باشد بدست او خاتم
قول سنت بفرجه دار بود
نزد بعضے ست شرط درین باب
هست اندر خلاصه مشهور
گفت سنت بود بدیدن او
پاره مردم که حلق او کرده
جمع آید درانچه نهی امر
که در انجا که امر جاری نیست
در صلوة فقیه مسعودے
وای بر جان مردک بدخو
روز محشر که جمله جمع آید
موی لب آنکه مانده است دراز
حق واند بسجده رفت آن کس
نیست ممکن کشش نه وضو
زانچنان شخص ها قراءست نماز
می گذارد نماز با ایما
مقتصد او تیمم ست ازین
ترک طاعت نمی کند بارے
می شود در بیان مسح ادا
از صلوة فقیه دین مسعود
فرض باشد خلال بر او هم
نیز در بعض نسخه آورده
فرض باشد تحرک او هم
تارکش روز حشر خوار بود
بته موی لب رساندن آب
در کتاب الکراهیت مذکور
موی لب را کنند چون ابرو
جای بسیار بدعت آورده
منهی راجح بود ز امرای عمرو
گفتمش سنت مشایخ چیست
گفت خیر الانام فرموده
موی لب را دراز ماند او
حق تعالی بسجده فرماید
تا رهی موی چنین گرد باز
حالش آنکه خدای داند و بس

[illegible]

السنة ان یاخذ
من شاربه حتی
یحاذی الطرف الاعلی
من الطرف الاسفل
ویصیر مثل الحاجب ۱۲
خلاصه
وقص الشارب
بالسنة
جلقها بدعة ۱۲
سراجیه

بسته و کشند کوه عذاب   کوههای گناه را چه جواب
این که روز فراق حضرت او   پرسد از حال بنده موی بمو
بهر موئی گناه ای بنده   این قدر می شوی بسی شرمنده
وای بر جسم جان نامه تباه   هر زمان میکنند کوه گناه
عمر شد روزه را کنند چها   از خدا شرم نی ز خلق اما
ای جفا جسته نفس بدکردار   گرد ازین قصه‌های خویش بهار
گرچه موئی کند خطا پوشی   تو بعصیان زیاده می کوشی
مشوی غره گرچه بپذیرد   در گرفتن شتاب بپیرد
اندرینجا اگر نسازی شرم   هست فردای فصل دوزخ گرم
شرم سلطان واحد القهار   از عذاب سقر بود دشوار

فصل در بیان سنتهای وضو

آنچه اندر وضو بود سنت   گویمی با این غریب بی منت
هست کش شرح وقایه به یقین   نیز در شرحها بود تبیین
بلکه نیت تسمیه دگر ترتیب   در وضو سنتست بی تکذیب
شافعی گفت آن امام لبیب   فرض بود است نیت و ترتیب
ودر جملهٔ فقیه مسعودی   تسمیه بعض فرض فرمودی
شیخ کی بود وقت تسمیه اینجا   بعض گفتند قبل استنجا
بیش بعض گفتند وقتها و مابعد   بعض گفتند قبل بعد ای سعد
قبل یا بعد از صحیح اقوالست   احتیاط است لایق حال است
این سخن در هدایه مشهور است   هست در قاضی‌خان اصح مذکور
هم ز بر جستی ابتدای وضو   که بگوید اعوذ و بسمله او

قوله وتسمیه الله تعالی ابتداء والنیة والترتیب نص علیها الترتیب المذکور فذکر فی نص القرآن وکلاهما فرضان عند الشافعی ۱۲ شرح وقایه

[illegible]

چون طهارت کنند ای فرزند غسل آرند دستها تا بند
ذکر شد در کتاب قاضیخان نیز در چند نسخه است بیان
دست شستن چگونه است اینجا بعض گفتند قبل از استنجا
بعض گفتند بعد می باید اصح اینست هر دو را شاید
آنچه صدر الشریعه کرد خبر اینچنین در شرح و حاوی دگر
چون بگیرد انا بدست یسار غسل آرد یمین خود سه بار
بعد بر دست راست گیر ظرف نیز بر دست چپ بسازد صرف
لیک باشد انای آب کلان نیست ممکن بدست رفع آن
هم نه برد آن یمین انای خورد دست چپ اندکی بباید برد
یعنی انگشتهاش ساخته ضم نه در آید ولیک کف را هم
بنهد آن گرفته را بیمین تا بسه مرتبه مثال همین
دست ایمن بیکدگر مالد ورنه دست یسار را آلد
بعد ازین دست است اندازد تا به تنظیف چپ بپردازد
اینکه گفتیم در کتب مرویست گر نجاست بدست ظاهر نیست
بود و باشد نجاست ظاهر هست لازم ور اکند طاهر
افقه وقت خویش شمس الدین کرد در شرح مختصر تعیین
دست ناپاک نه انای خورد پس بظرف کلان نباید برد
بکسی گویدش چنین هستم آب نه بر نجاست دستم
ورنباشد کسی نه مندیل دست شوید با آب وی قلیل
او نه است آب در دهان سازد بنجاسات دست اندازد
ورنباشد هیچ یک امکان بعد میسازدش تیمم آن

[illegible]
فان لم یقدر رفع الماء بفیه
وان لم یمکنه تیمم
شمس الدین ۱۲

آنچه ناپاک دست خود شوید
بعد ازان نقشبند و حلقه جوید
در لب جوست حکم اوست ظهور
گر دهارا بما طیب طهور
زود باشد شروط استنجا
خواهد آید بخواهد او بریا
بعد ازین مضمضه است استنشاق
سنت است از شفیع روز فراق
در کتاب هدایه فیروزی
اینچنین در صلوة مسعودی
مالکیه فرضیت میدانند
حکم سنیتش همی رسانند
هست شرح وقایه انکور
نیز در چند نسخهٔ مشهور
بو حنیفه امام فیض آثار
گفت باید آب تازه در هر بار
شافعی گفته است با یک ظرف
سه کرت کن ازین دو با یک ظرف
در کتاب خلاصه آورده
شرح او را هم بیان کرده
مضمضه باشد استیعاب دهن
تا سر حلق ای برادر من
تا دماغ است حد استنشاق
سنت است از شفیع روز فراق
آب بینی بنفخ او بیرون
متوضی کند باین مضمون
باز تثلیث غسل هر اعضا
هست سنت همی ز رسول خدا
هر که سازد زیاده زین یا کم
ظلم کرده است او و تعدی هم
در کتاب هدایه باشد این
در نهایه چنین کنند تعیین
یا بسازد زیاده از محدود
اینچنین هم تعدی خواهد بود
گشت زاید ز بهر اطمینان
نیست باکی تعدی نبود آن
هم درین باب شارح اوراد
از فتاوای حجه سازد یاد
آب هر مره وقت غسل درست
میکند استیعاب جای شست
بار اول که آب را راند
موضع خشک ان محل ماند

ف وحد المضمضة استیعاب الماء جمیع الفم والمبالغة فیه ان یصل الماء الی راس حلقه و حد الاستنشاق ان یصل الماء الی المارن والمبالغة فیه ان یجاوزه اطلاحه ف تکرار الغسل الی الثلث فمن زاد او

[illegible] نقص [illegible] اعتقد [illegible] کمال السنة [illegible] الثلث [illegible]

دوم و سوم انذا صابت کرد
هم خلال اصابع دست بریش
بو المکارم مؤید دل صاف
اصح قول او سنن بشمار
سخنی باز جو پی تخلیل
قول عبد العلی دین برحق
دست با یکدگر در آوردی
آنچه در شرح شه حسین که هست
اینچنین بو المکارم اشرف
چون بود سنت خلال پا
آنچه در این کتاب ذکر شدست
بسازد از خنصر یمینی پای
هم درین نسخه در خلال پا
لحیهٔ خویش با اصابع راست
گفت در شمس دین خلال ریش
نیز اندر خلال لحیه که هست
لیک تخلیل هر دو پای دو دست
بو المکارم چنانکه کرد بیان
سنت ست استیعاب مسح سر
شافعی گفته است سنت نیز
سنت مسح راس پس چو نشست
[illegible] انگشت خویش از هر دست

این نه تثلیث غسل گشت ای مرد
در وقایه ست سنت ای درویش
گفت تخلیل لحیه است خلاف
در کتاب دگر هو المختار
بلکه باشد ز بعضی اهل سبیل
گفت تخلیل دست را مطلق
گفت تخلیل دست ادا کردی
گفت ادخال و ز پشت دست
گفت ادخال و ز پشت کف
صورت او بود نه بالا
ابتدا کن بخنصر چپ دست
ختم بر خنصر چپ ای خوش رای
فرض گفتند بعضی از علما
سوی بالا نه کنند بجاست
بعد تثلیث غسل روی نه پیش
میشود سوی حلق پشت دست
یعنی بعد از ایصال آب شدست
نیز عبد العلی پاک روان
در کتاب نهایه کرد خبر
بلکه مالک فریضه کرد تمیز
آنچه در بعضی نسخه مضمون ست
چیزی از کف پا و کف پیوست

[illegible] اصابع الید [illegible]
[illegible] الکف [illegible]
[illegible] اصابع [illegible]
[illegible]
اصابع [illegible] ثم
[illegible]
تخلیل الاصابع [illegible]

بعد وصول الماء
الیها ١٢ عبد العلی
و تخلیل اللحیة
ای ادخال الاصابع
سنة الخلال
ما علی الذقن من الاسفل
یکون ظهر الکف الی
عنقه بعد تثلیث الغسل
١٢ شمس الدین ١٢

در خلاصه هم بنا بخشید آن
بسته انگشت گفت بر ای مرد
لیک سبابه هم و ابهام
کشد از ناصیه بیحره خویش
انچه باقی که مانده بود از کف
باطن هر دو گوش مسح بساند
اینچنین مسح ظاهر از نیمن
انچه صدر الشریعه فرموده
مسح از نار آب سر شاید
می بود استیعاب سر یکبار
شافعی گفت مسح سر را او
در صلوة فقیه مسعودی
نیز هر چار بار اهل قمار
یک وکیل و گریبان شده است
در کتاب خلاصه بی شبهت
سنتی مسح سر ز پیغمبر
در صلوة فقیه مسعود ست
سر تراشی بعد مسح سر
اینچنین بر بریدن اظفار
قول بعضی اعاده می سازد
اینچنین سنت آمده است ولا

پارۀ در کتب بهای کلان
چیزی از کف ولیک ذکر نکرد
می بدارد نگاه آن هنگام
یعنی آخر عقیب از ما بیش
میکشد منقلب سر دو طرف
بعضی با باطن مسبحه بار
هست سنت بطن ابهامین
بلکه در نسخها چنین بوده
شافعی گفت آب نو باید
بر اذان ماست المختار
سه کرت سنت ست مثل وضو
نقلها از رسول فرموده ی
کرده اند استیعاب سر یکبار
مسح هم چون تیمم آمده است
گفت تثلیث مسح را بدعت
ابتدا سازد از مقدم سر
گو هم انچه ائمه فرمودست
نیست حاجت باز گشتی دیگر
نیست حاجت اعاده دیگر بار
هر چه احوط بود همان شاید
یعنی در مذهب ائمه ما

ف اما ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم [illegible]

[illegible] صلوة مسعودی [illegible] حنفیه [illegible] الاعضا [illegible]

مالک این را فریضه میداند   هر که او ورع بود سنی ماند

در بیان پی در پی شستن اعضا

در معنی که عالمان سفتند   در ولاء هر یکی سخن گفتند
آنچه صدر الشریعه کرد خبر   عضو اول بآخر است تر
همدرین باب شارح اوراد   از معنی بکرد آن شسته باید
گفت اندر میان غسل و وضو   نشود مستقل بچیزی او
باز از اول وضو تا پا   می بسازد تمام در یک جا
همه را جمع ساختن نیکست   راه تقوی ز موی باریکست
از خلاصه و از مصفی نیز   با ولی درست آن بزرگ عزیز
ولا که سنت بغسل هر اعضا   بلکه شرط و ولاست مالک را
هست در وقت مضمضه مسواک   یا علاحده ای ذوی الادراک
در نهایه نوشته اند چنان   هست سنت بوقت مضمضه آن
به انگشتان او دارد   یعنی عبد العلی چنین آرد
در صلوة و فقیه مسعود است   گویم آنچه ائمه فرموده است
ظاهر مذهب علاحده است   مسلک سنت از علاحده است
هست در قاضی خان بلا اشباه   شد سخن از امام عبد الله
هر دیاری که منکر است ازین   قتل باید چو مرتدان از دین
در فصول آنچنین بیان کرده   نقل باز این مقاتل آورده
بلکه هر بلده جمله ترک آورد   مثل کفار قتل باید کرد
آنچه در جامع البساتین است   نیز در چند نسخه تعیین است
نیست قائم مقام او اصبع   هر چه موجود کردی است ورع

[illegible]

لو ان اهل بلدة ترکوا السواک قاتلهم کما نقاتل المرتدین ۱۲ قاضی خان

در روضه محمد بن مقاتل لو ان اهل بلدة اجمعوا علی ترک السواک قاتلهم کما نقاتل الکفار ۱۲ فصول عمادی

ولا یقوم الاصبع مقام [illegible] حال وجوده [illegible] جامع البساتین

گیر مسواک را بدست راست / چونکه این سنت رسول خداست
پشت انگشت لیک هم شود / گیر بر بطن و آن سر دیگر
فوق کرسی دست را سه بار / بعد ازان مسح کن بفوق یسار
بعد بر تحت کرسی دندان / اول از دست آنکه از چپ آن
نزد یک چند بزرگان کرام / اولا راست را کنند تمام
بعد ازان سوی چپ پردازد / فوقش از تحت بیشتر سازد
یک کرت مسح کن بسوی زبان / گر فصاحت فزایدش آن
نیز در آن کتاب ان بی ظن / منع سازد ز غضب بگرفتن
باید از چوب تابع این اصول / غلظتش خنصرست شبر بطول
هست مذکور شرح شمس الدین / شبر طولش اشارتست بدین
هست باید قضیب یا شجرة النه / را که بزدایدش ششی شیطان
شارح او را بیان کرده / ثانیش ز حیا تبسم آورده
وقت مسواک کردن آن آنگه کن / ثالثش ذکر و ترک غفلت و بس
گر نیابی بجستجو مسواک / کن با بهام یا بسبحه پاک
هر که از خواب خود شود بیدار / آن محل هم کند سواک ای یار
بلکه در وقت خواب بیداری / فعل مسواک آنجا آری
تا قوی داری عزم آن مقدار / مکن از شیوه حبیب لیل و نهار
وقت خفتن بیان پدیدست / اینچنین کرد افضل البشرست
نکند هم بقوت و بقیام / باز اندر حیا به حمام
مر زنان را ملک جای مسواک / چونکه دندان شان ضعیف باکست
اینچنین گفته حسین ثقیفش / که در حیا [illegible]

مسئله ولا یقبض بمضغة علیه ۱۲ جامع البساتین ص۳ فی الخرقة ویستاک بالخرقة

[illegible]

سر مسواک خویش را فی الحال
گر نشوید نوشته است آن پاک
آنچه در این کتاب تعیین ست
گرچه هر اینکه حاجت او لاک
نیست این نسخه را اصل آن
ذکر شد در صلوة مسعودی
هست سنت بوقت شستن
نیز در غسل هر دو دست و پا
گر به غسل بفوق رو آورد
گرچه از این وصیت باید ادا
نیز احسن آن بزرگ پاک یقین
عالم که در معنی سفت
گفته باشد اگرچه تنبیها
ای دریغا که ایشان حبیب
بیشتر فعل ابتداع کنند
نهی با تنبیها
بی سخن سال صد با شصت
زین ره باشند اگر چنان کردی
عقل و هوش از دلت باید
زیبا ای توحید ایمان ست
آنچه او را که قرینه والسن ست
خوانده باشد کسی هزار کتاب

شسته باشد بعد استعمال
یعنی شیطان ورا کند مسواک
نیز در شرح شمس دین این ست
سنت در شان کردن مسواک
بتفاصیل ازین بگشت بیان
نیز در شرح ورد مسعودی
آب اعلی با غسل آوردن
میکنند ابتدا نه صبح مسا
از سنت گذشت بدعت کرد
و غسل بدعت بجو و مدار روا
ذکر کرده به تنبیه الضالین
مبتدع را سگ جهنم گفت
کار بدعت مکن تو تنها
خویش را مید مهند زینت و زیب
بل با اهل سنن نزاع کنند
همه جنت را طلبی
[illegible] آفت تست
زیر این هفت آسمان گر هی
کرسی عرش را نمایدت
اینهمه رونق شیاطین ست
با دی از فضل الیقین ست
از اصول و فروع از همه باب

[illegible]
قال النبی علیه السلام المبتدع کلاب اهل النار ۱۲ تنبیه الضالین

کار او بدعت هوا باشد رنج احداث کی روا باشد
بلکه براه کلام منقت بود گرچه دانا ترین وقت بود
نشنیدی عنه ازل مردود درس گوینده ملائکه بود
کرد بر رای خویشتن یک کار ترک فرمان واحد القهار
شد گرفتار لعنت ابدی گشت تا روز یبعثون سندی
هر که بر رای خویش کار کند خویشتن را بدیو یار کند
مصطفی را بما فرستاده خبر از امر و نهی خود داده
او بلب تشنگان بود ساقی کار خیری نماند زو باقی
در زبان همان بهشت جمال دین ما را رساند حق بکمال
آنچه او کرد و گفت بهر ناس مجتهدین نوشت در قرطاس
آنچه اندر خلاف این باشد من ندانم کدام دین باشد

فصل در بیان مسح کردن

مسح کردن چنانچه مستحب ست ابتدا بر یمین از ادب ست
بزرگ و هر خوایش فخر الدین کرد در شرح مختصر تبیین
مسح کردن بود بآب جدید فی الصحیح از ادب بباید دید
نیز سنت نوشته اند او را این بود احسن اکثر علما
خواه از سنت ست خواه ادب بده از دست خود ثواب بطلب
از نهایه نوشت شمس الدین نیز عبد العلی ز ظهر الدین
مسح کردن شدست بر گردن هست بدعت بحلق آوردن
آنچنین شد حسین تنقیحش کرد در جامع البیانش
مسح گردن که کرده اند بیان ود جانست منتهای آن

۵۱ و مستحبه
ب القیامین
و مسح الرقبة
[illegible]
و در صحیح از ادب
[illegible]
[illegible]

مسح گردن بود به پشت دست پای گیرودی از نهایه هست
در بعضی ز نسخهٔ مسعودی در وضو مستحب که فرمودی
گفت چون شافعی وین عمر بطلان نیز و غسل شهادت آوردن
با آنکه بغسل ابر اعضا خواند آنچه نوشته اند دعا
ور نقاوی ستر نه فرمودی اینچنین در رسالهٔ مسعودی
مستحق نباشد ار صائم فضلهٔ آب را خورد قائم
ور نشسته خورد روا باشد فضله نامیا روا باشد
ور حدیث نهی بود که خورد هست اندر کتابها مشهود
آب سقایه زمزم آب وضو گر نه در نسبت بود نیکو
غیر از اینها قیام خوردن آب منع فرموده اند در این باب
بزرگ دهر شارح اوراد کرده در چند نسخهٔ خوش یاد
سوی هر سوی قبله آوردن در وضو از ادب بود بیقین
آبجامه بدست چپ باشد در وضو کردن این ادب باشد
لیک اگر محل استنجا می بگیرد بدست راست اما
در زمین یابند باید کرد نچکد قطره اش تا بر مرد
یا زمین وضو تلاتم باد ببندد آداب را دوائم باد
شیخ بولیث آن فقیه جهان اینچنین ذکر کرد در بستان
مشوحشی در انتهای وضو باز گوید شهادت از پی او
بعد از آن گوی یا سهل ورود ابن مسعود در اثنی فرمود
هر که اینچنین ز بعد وضو در رحمت شود گشاده باو
در رسالهٔ فقیه مسعود است نیز در چند نسخه فرموده است

[illegible]
خود آورده
[illegible]
عنه عن النبی [illegible] علیه السلام
قال اذا فرغ احدکم من [illegible]
فلیقل اشهد ان لا اله الا الله [illegible]
واشهد ان محمدا [illegible]
[illegible]

چون نماز و طهارت کامل قائم استد بقبله مستقبل
چشم بر پشت پای دارد باز بعد[له] ازو بفاتحه آغاز
سوره قدر بعد ازان سه بار خواند از روی مستحب ای یار
در کفا پای شعبی آورده از بزرگان وین بیان کرده
ترک آداب زینهار مباد نرود تا سنن ز دست بباد
[۲] حصن سنت بدار مستحکم نرود تا بباد واجب هم
دار واجب نگه که حرز فرض نرود تا بباد ناگه فرض
فرض داری نگه که بر جانت نرود تا بباد ایمانت
نسخوار است تارک آداب بنوشتند مستحق عقاب
گرچه ترک ادب نشد احرام تارکش را ثواب هست حرام
آنکه از مصطفی ادب باشد ترک کردن ترا عجب باشد
گرچه ترک ادب نه هست گناه لیکن از حرمت رسول الله
نیم تنگ کسی جهد با تو می بداری نگاه حرمت او
او که روز جزا دهد یاری حرمت او نگه نمیداری
این عجب در طریق انسانی روی خود از ثواب گردانی
آنکسان نعمت ادب مانند ظاهرست اینکه بی ادب خوانند
نبود خوب در خرد طلبی بخود اطلاق نام بی ادبی
با ادب باش تا کلان گردی هرچه خواهی ز حضرت آن گردی
آن ادب که بود فعال رسول نه که کردار این شیخ جهول
در ظهور و بطون سلوک سیر ادب از مصطفی ست از غیر
بنده را که حق قبول کند کار او پیروی رسول کند

[له] چون طهارت تمام کند سوره فاتحه و انا انزلناه سه بار بخواند از صلوة مسعودی

[۲] الادب حصن السنة ومن ترکها فقد ترک السنة والسنة حصن الواجب ومن ترک [illegible]

[illegible] فقد ترک الواجب [illegible] حصن الفرض ومن ترک [illegible] الایمان [illegible]

ارسایانگاه وصل بی بوینـد نهی مصطفی ادب گویند
استخا در سلام غیر سلام بدنوشتند در کتاب تمام
نام این نهی را ادب کردن از بزرگان سند طلب کردن
گر کسی گفته بوده است وبال وجه آنها شدست عرف الحال
گرچه این را نوشته‌اند گناه داد رخصت مرا رسول الله
این نه چیست این معقول ست معتقد همین سخن گول ست
چیزی بسیار از گناه کبار عرف گشت ست میکنند چهار
کی حرامی شود بعرف حلال هر که داند حلال گرد ضال
چیزی بسیار هست زین تمثیل ذکر سازیم میشود بطویل

فصل در بیان منهیات وضو

در وضو از مناهی اکراه چیست بر گوی خالصاً لله
چشم در غسل رو نمی پوشد بکلام دنی نمی کوشد
صرفی گشتن آب را برود لیکن اسراف گرچه باشد جو
چیست مقدار آب ده تعلیم بطهارت کننده یک من نیم
میاش مسح گر موزه کس ما بقی را بگوید یک من بس
نبود احتیاج استنجا نیم من بس بود باقیها
من شرعی بود صد و هشتاد چون ز مثقال شرع اشرف باد
حکم مثقال که نشانه بود وزن یک صد جو میانه بود
چون درین باب شارح اوراد آنچه کرده است ذکر سازم یاد
هم آثار نفس خود تخصیص نکته چونکه این بود تنقیص
نکته با آنامی من بروی میکنم خود نوشته زین دو بوی

[illegible]

عه۴ [illegible] وهو عشرون قيراطاً [illegible] المثقال [illegible] ۱۲ شرح اوراد

عه۵ في السراجية يكره ان يتخصص الآثار لنفسه ۱۲ شرح اوراد

عه۶ ولا يوقتها من آثار المحاسن الصغر فان الملائكة يتنفرون من [illegible] ۱۲ شرح اوراد

آب بینی و فم مسح سر آب　　کرده صرف بوده است در این باب
آب گرم که گرمیش شمسی است　　ای برادر وضو بان نه درست
نزد نعمان که بود نجس شده هم　　باشد آبی که با نجاست گرم
کرده نبود وضویش ای سالک　　ای خدا تو الا احمد مالک
آنچه باشد درون خلا فیه　　نکند بی ضرورت وضو فیه
ور سوال مقام استنجا　　اینچنین نام وی است استراحتها
این مسائل وضو نباید کرد　　مثل جبال نه نباید کرد
هیچ قباحت بینی خو کردن　　در زمین نجس وضو کردن
حب فقه را که مقام استنجا　　مسح کرده بود اگر او را
مسح سازی اگر بنه دیگر　　شده از عالمان بنهی خبر
آب به ناف فم دست چپ　　هست مکروه ای خدا طلب
بینی خود را است افشاندن　　عورت خویش ننگشت ماندن
گرچه باشد مواضع خالی　　در غسل و تقیا و آهالی
این مناهی که ما بیان کردیم　　هست اینجا گناه گشتن عظیم
زانکه اکثر از فرض اعیان است　　کاشتنش ظالم است نادان است
هیچ جاهل نباشد از این بد　　ترک امر خدای خویش کند
خواه وقت وضو و غیر وضو　　بی ضرورت مساز کشف او
گفت خیر البشر بناستور　　لعنت حق بناظر و منظور
آنکه عورت خویش بنمایی　　نهی حق را اگرچه بیسازی
از برای بگردن یک کار　　هی بیاری ز عورتت ایزار
وانگهی تا میان برداری　　مگر این را گناه نشماری

[illegible]

گر ندانی گناه این در دین زین عقیده نعوذ بالله زین
بهر امساک نیم گز کرباس دین و آیین خود نداری پاس
از برای نگاه فلس و ثنی ترک امر خدای خویش کنی
شد رجحان خودت نمیدانی از کجا دانی قدر انسانی
ای دریغا که اندرین مه و سال شده خلق زمانه بدخصال
لن لجابنیکه لن بمنی شوند اینچنین شخص را ولی گویند
این چه حمق ست این چه نادانی ست این چه اخلاص نامسلمانی ست
او که از امر و نهی سر تابد این چه عقل ست قرب حق یابد
او بود در وساوس شیطان پاره هم روند از پی آن
مرد بی شرع بر هوا پرّد بسحر جیحون بیک نفس دررد
رود از غرب در دمی تا شرق عین آتش نشد نگردد غرق
دیدن روی او مبارک نیست چونکه در امر حق تبارک نیست
بلکه آشنا تلمذ دیو ست خارقش جمله فتنه و ریو ست

فصل در بیان ناقضات وضو

بعد از آن ناقض وضو ست کدام گویی با ما که ذوق دارم تمام
در هدایه و غیرها مذکور سخن عالمان روشن گور
آنچه بیرون بر آید از دو راه بر وضو ناقض ست بی اشباه
گرچه سیلان نگرد از این دو آنکه ظاهر گشت رفت وضو
ریم و خون شد روان بجائی اندک نزد هر سه ست ناقض بی شک
شرح ساز وقایه کرد خبر یعنی در مذهب امام زفر
گفت نه و گرچه نیست سیلان خون گشت ناقض همین که گشت برون

الی موضع یلحقه حکم التطهیر ۱۲ هدایه
و عن محمد فی غیر روایة الاصول انه نجس ۱۲ شرح وقایه

نزد محمد حسن که دیده ور است
یک روایت موافق زفر است
شد بلند او ز راس جرح اگر
لیک نگذشت از سر وی اگر
یعنی آن خون نوشت شیبانی
منتقض فتوی بر همین دانی
در خزانه صحیح از اقوال
غیر ناقض نوشت در این حال
هست در قاضی خان این مضمون
شد بلند انتفاخ ساز و خون
لیک از راس او نشد سیلان
نیست ناقض تو فتوی این دان
خون که آید ز راس تا مالان
در هدایه ست نیز قاضی خان
گرچه ظاهر نگشت بارنے
هست ناقض بلا تخلف بے
در هدایه وقایه غیرها
در جمیع کتابهای ما
نزد اصحاب شافعیه سے
غیر ناقض بود و کم پیوے
نزد اصحاب ما چو تا دهان
قی بآن حد رسید ناقض دان
لیک نزد زفر بر اندک
بوحنیفه ناقض ست قی بیشک
متقی با احتیاط می سازد
هم بتقوای خود نمے نازد
هر که او کرد گار سے و همه
صورت احتیاط خود فهمه
قے که سے آید از دهان کم کم
گرچه پر می دهان رسد آنهم
سبب او بود زیک غثیان
جمع سازد شود چه پر دهان
نزد محمد همی انتقاض وحدت است
نزد یعقوب بر خلاف این است
سبب او یکی ست یا دگر ست
مجلسش نزد احمد ست معتبر ست
خواه مجلس یکیست خواه سبب
از برای طهارت آب طلب
چونکه در احتیاط این باشد
داند آنکس محب دین باشد
چیست حد پر دهان بر سے قے
اختلاف روایت ست تا کے

ولکن علا فصار
اکثر من راس الجرح لا ینقض
والفتوی علی انه ینقض صغیری ۱۲
شیبانی سئل والدم والصدید
اذا سال من الجرح ینقض الوضوء
ان علا وانتفخ ولم یسل لا ینقض
وعلیه الفتوی ۱۲ قاضی خان
سئل ولو نزل من الراس
الی ما لان من الانف ینقض بالاتفاق
۱۲ ہدایہ سئل ذکر ان نزل الدم
من الراس الی ما لان من الانف
والنظر الی الارنبة ینقض الوضوء
۱۲ قاضی خان

[illegible]

بو المکارم نوشت آن اکرم — نزد بعضی ائمه عالم
ذکر شد در فتاوی کافی — نزد بعضی ائمه وافی
زو که مشیان در دهان آورد — لیک بی تکلف نگاه نتوان کرد
تا بود مانع کلام همان — نزد بعضیست این پُر دهان
نزد بعضی امام نبود کم — گر زیاده بود ز نصف فم
در کتاب خلاصه تعیین ست — نیز در چند نسخه چون این ست
بی مشقت نگاه نتوان کرد — قول مختار این بود ای مرد
ذکر شد در کتاب قاضی خان — یعنی در نزد حضرت شیخان
قی اگر خون بود اگرچه کم — بیقین گفت ناقض ست اینهم
صاحب مختصر شریعت سطے — هم نوشتند شارحان وی
قی خون رقیق را چه سخن — سرخ اگر گردد با وجود آب دهن
حکم بر ناقضیش باید کرد — نیست ناقض اگر بباشد زرد
در نهایه چنین بیان کرده — بزبان صحیح آورده
آنچه با وی که از قبل آید — حکم بر ناقضی نمی شاید
یک روایت مگر ز ابن حسن — رفت بر ناقضی برادر من
آنچه مذکور شد ز قاضی خان — نیز در چند نسخهای کلان
با وشیکه در مضمضات اوست — گفت ابوحفص منتقض [illegible]
قول کرخی و سے برادر من — مستحب ست با وضو کردن
حضرت سیدآن و بانت پیش — ذکر کرده است در کتاب خویش
قول ابوحفص احتیاط ست آن — در هدایه بقول کرخی دان
این مضمضات باشد آن زنگی — شده باشد پیش پیش یکی

[illegible]

من الفضل والذکر فی التصحیح
ان الوضوء منها مفسرة
وایضا لا فی الفا و اید محمد
نهایة [illegible] والقصات اذا
جمع من [illegible] قال الشیخ
الامام ابوحفص [illegible]
عن محمد [illegible]
[illegible] وقال الکرخی [illegible]
الوضوء [illegible]

این مقصات هست در یک قول
شده واحد طریق منفذ بول
لیک این نیست مقصد اینجا بل
هست مقصد روایت اول
حرف بشنید نیست ای یاران
در نهایه نوشته اند چنان
نیز اندر صلوٰة مسعودی
بنوشته است تا به مسعودی
شد مقصات سه طلاق اگر
جفت سازد ورا بشوئی گر
تا نگردد ز شوی ثانی حبل
او نگردد حلال شوی قبیل
ز احتمالیکه آیت ثانی
رفته باشد بر قبل افی
گفت در شرح خویش شمس الدین
در کتاب الکراهیت تعیین
اصل آن این چنین بود یا شو
نه حلال است وطی کردن او
بهمان احتمال شد مذکور
با دگر منفذین پر نور
چیزی باقی نماند از آنها
کند آن از بهر ما تو جا منها
بعد از آن قاضی خان نیکو خو
گفت در باب ناقضات وضو
زین مقصات دوده افتاد
یعنی از پیش حکم او ست چو باد
آید از دوده از پس آن مرد
حکم مر ناقضیش باید کرد
کس با حلیل قصه انداخت
قطره را آن شگاف نهان ساخت
اینکه بیرون شود شکست وضو
بود بیرون اگر ز جانب او
مد اسپ آدمی فروشد چیز
طرف او برون که باشد نیز
باز بیرون کنی وضوست بقا
لیک تاویل او کنند علما
این فرو رفته کی نباشد تر
هست ناقض تری رسید اگر
شیخ زن را اگر چنین باشد
گفته شد حکم او همین باشد
روغنی را چکاند در احلیل
نیست ناقض بعید و تقبیل

① لو كانت مفضاة حتى يستحب لها الوضوء والمفضاة اي امرأة صارت مسلكاها واحدا [illegible] او سبيل [illegible] المفضاة هي المرأة التي صارت طريق بولها وغائطها واحدا او المراد بهما هو الاول [illegible] المفضاة اذا طلقها زوجها ثلاثا وتزوجت بزوج آخر ودخل بها الزوج الثاني لا تحل للاول ما لم تحبل لاحتمال ان الوطي كان في دبرها

لا تحل [illegible] المفضاة [illegible] باب [illegible] الوضوء [illegible]

② [illegible]

③ [illegible]

④ [illegible]

بخلاف آنکه محقق ست | صورتش این بود و شبهه نیست
بو المکارم بزرگ راه نورد | یعنی اندر میان غسل آن مرد
جنب نابریده راقی قبیل | بول بیرون برآید از احلیل
لیک باقیست در خلاف او | هست بی شبهه انتقاض وضو
رحمت حق بروح قاضی خان | نیز بنوشت آن امام جهان
چون ز فرج درون برآید بول | نه ز فرج برون چه باشد قول
بی وضو انتقاض همین بود | چونکه خارج چو الیتین بود
در کتاب خلاصه مشهور | علما کرده اینچنین مذکور
بشنو شخصی بوقت استنجا | داخل پس بکرد اصبع را
میشود روزه و وضو باطل | نکند این عمل مگر جاهل
هر چه خارج بگشت شد بیرون | حکم او را بدان باین مضمون
لیک گر دیگرش رود داخل | در نهایه نوشت نی باطل
آن بزرگان که زیر سر خشتند | در کتاب خزانه بنوشتند
نجسش سازند بشره را چون | هر جگاهی ازو برآید خون
تا نگردید خون ازو سیلان | گفت او را بغیر ناقص دان
نقضش نبود نجس نبود یانی | ور بجسد ورا نجس دانی
نزد بو یوسف ست او ظاهر | ثمر این خلاف و آن ظاهر
یعنی او را نجس نسازند | گر بآب قلیل اندازند
قول قاضی نجس بگردد آب | نزد دیگر نجس نشد ست حساب
گر جراحت کند بثوب بدن | قدر درهم همین خلاف و فن
پر شد از خون کند بعضو مگس | نیست ناقض چو کیک پشه مگس

[illegible]

و ثمرة الخلاف تظهر فيما لو اخذ بقطنة فالقاه في الماء على قول ابي يوسف لا ينجس و على قول محمد ينجس و لو اصاب ثوبه او بدنه اكثر من قدر الدرهم يمنع هذا الخلاف ١٢
شرح النظم و اذا مص عضو انسان فامتلأ دما لا ينقض الوضوء كالذباب والبرغوث والبعوض وان كان كبيرا ينقض ١٢

لیک گر کمک کلان باشد
منتقض با وضوی آن باشد
اگر برآید ز گوش آب زرد
نیست ناقض اگر بود بی درد
گر برآید به مدوا حدث نیست
آنچه حکمش حدث بود نجس نیست
چون برآید ز جسم اگر رشته
غیر ناقض است بنوشته
کرم از گوش یا ز انف و دهان
گشت خارج حدث نباشد آن
لیک ز احلیل و دبر افتاد
در خلاصه نوشته ناقض باد
بلغمی کز راس آید چیست
همه دارند اتفاق ناقض نیست
آید از جوف ای سراج العین
نیست ناقض بمذهب طرفین
گر چه باشد پری دهان از وی
نزد بویوسف است همچون قی
زانکه در نزد وی بود طاهر
نزد آن یک نجاست ظاهر
گفت بویوسف آنچه در این قیل
هم طحاوی باو دارد سبیل
گفت حتی ورا بکم بستاند
کرده باشد باو نماز نخواند
قول اول موحد است اوسع
لیک این احوط است بر اورع
قاضی خان آن امام اهل وقار
در فتاوی خویش کرد اظهار
بینی و گوشش [illegible]
تعود شد غیر ناقض است سخن
آب خورده اگر برون آید
هست ناقض وضوی نباید
در هدایه چنین هم اسما
ناقضات وضو بود آنها
خنده قهقهه درون نماز
بوضو ناقض است نیست نماز
هشت از آن نماز این مقصود
شرط باشد در رکوع و سجود
نیست اندر جنازه نقض وضو
نیز در سجده تلاوت او
در کتاب نصاب آورده
از بزرگان دین بیان کرده

[illegible] والقهقهة في كل صلوة ذات ركوع وسجود هداية [illegible] لم يكن حدثا في الصلوة الجنازة سجدة التلاوة هداية

[illegible]

در درون نماز کس خسپید
از جوابش نشد اسلام او
ذکر کرده است از مجیدا چنین
گفت زندوستی آن ضیای چمن
ابن الحسین ز بوحنیفه نقل
هست باقی وضو نماز فساد
لیک بوحاکم ابو محمد او
افضل علامه همین بود بیقین
چونکه در احتیاط هم این سنت
قهقهه از یمی درون نماز
در صلوة فقیه مسعود ست
نشکند قهقهه برون نماز
آنچه در جامع الصغیر خان
گرچه فتوی ست بر مباحی او
چونکه از بعد قهقهه کردن
در معنی که عالمان سفتند
خواب تغلیظا قهقهه کردن
آنچه مبدا بود زهر خواری
گفت آن خسرو غریب پناه
هرکرا مرگ پیش خاطر نیست
شارح دردهای خسته خو

در دم خواب قهقهه خندید
نبود مفسد نماز و وضو
نبود ناقض طهارت این
نیست زینو چه در اصول سخن
ساخت گفت آن امام صاحب عقل
عبد واحد چنانچه فتوی داد
گفت فاسد شود نماز و وضو
ای متأخرین طاهر دین
احتیاط عباد در دین ست
نیست ناقض وضوی اوست جواب
نیز در چند نسخه فرموده ست
هست در اثم او تخلف باز
گفت فتوی ست بر مباحی دان
لیک احوط نساختن نیکو
مستحب شد وضو نو آوردن
عاقلان را اشارتی گفتند
مبدا او بود زهر خوردن
نیست در وی بجز زیانکاری
یعنی مولاے ما حبیب الله
خنده قهقهه بر او جاری ست
نقل سازد ز گشت مکتوم او

[illegible]
احتیاط [illegible]
[illegible]

و دلیل طهارت
نماز نشود و صلوة
مسعودی
والقهقهة
و علیه الفتوی
جامع الصغیر
والمندوب
بعد الغیبة والکذب
و انشاد الشعر
ومن القهقهة خلاصه

هست این خنده بسان خنده شتر
باشد اسماع غیر قهقهه را

ضحک آنست بشنود خود او
نشنود آنکه هست در پهلو

باشد این مفسد نماز و بس
نبود مفسد وضوی کس

می بود صحیح هست تبسم این
کردن آدمی هست لب شیرین

نه برآید ز حلق احسن آواز
نه مفسد باد وضوست نه نماز

نشنود رفیق هست پس این
نه بضحکست قهقهه که تحسین

چونکه فلیضحکوا قلیلا گفت
چون تو کردی ضحکات نهفت

آنقدر باید بقدر عقبه او
نیست در خاطر تو قلیلک او

بل تبسم بروی مومن نام
صدقه گفت شرعة الاسلام

سید خلق خواجه لولاک
بود او را انتها تبسم پاک

در صلوة قهقهه وین سهو و
نبی پیوسته با تبسم بود

بود الکاره مر بزرگ را رهنما
گفت سکرست داخل اغما

ابعد ازین [illegible] اینجا چیست
آنچه قول صحیح که مرویست

گفت در مشی او تحرک چون
معتبر این بود بدین مضمون

نیز مس لانه کان جود
هم همین قول را اصح فرمود

از خلاصه و قاضی خان آورد
نشناسد زن است این یا مرد

بود منقوض هست این مستی
فهم کن اهل عقل اگر هستی

در وقایه و شرح او مذکور
در جمیع کتابها مشهور

آنچه مس نسا و مس ذکر
در وضو نزد شافعی است مضر

نزد اصحاب ما بود طاهر
تا نگردد تری ازو ظاهر

لیک فاحش مباشرت باشد
نزد شیخان مناقضست باشد

قوله في كشف [illegible] القهقهة ما يكون مسموعا له ولجيرانه والضحك ما يكون مسموعا له دون جيرانه والتبسم ما لا يكون مسموعا له فالقهقهة تنقض الوضوء وتفسد الصلوة [illegible] والضحك يفسد الصلوة دون الوضوء والتبسم لا يفسد شيئا منهما شرح الوقاية قوله تعالى فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا الاية [illegible] في الوجه الاخيه المؤمن صدقة رواه [illegible] رسول عليه السلام

[illegible] وانتشر آلته [illegible] اكثر العلماء [illegible] الاغماء [illegible] في المحيط [illegible] الاصح [illegible] قاضيخان [illegible] سكران [illegible] الوضوء [illegible] ولا مس المرأة والذكر [illegible] للشافعي [illegible] المباشرة الفاحشة [illegible] الا عند محمد [illegible]

یعنی اندام زن و آلت مرد / هر دو عریان مساس دیگر گرد
فی ظهیریه و فی الادخال / نزد شیخین ناقضست این حال
بد المکارم بزرگ طاهر دین / کرده در شرح خویشتن تعیین
وز محمد امام خاص و عام / فی ظهیریه وضد است تمام
فتوی بر جانب محمد هست / لیک تقوی بنزد شیخین است
آبله چشم پر ز چون باشد / در آئینه مثل خون باشد
هر نمازی وضو کند کامل / هست بسیار زین سخن غافل
در کتاب هدایه هست چنان / هم نوشته‌اند شارحان آن
مضطجع متکی که مستند است / بو وضو از منام منتقض است
مضطجع آن بود رسد بزمین / پشت یا جانب یکیار زمین
هست تفسیر اتکا این بس / بنشیند بورک واحد کس
یعنی گردد بجانب میلان / متجافی شود مفاصل آن
استناد آنکه تکیه کرده بچیز / گر بگیری ورا بیفتد نیز
آخر آنها بوقت نشستن بس / نشود انجفاف مقعد کس
هست اندر کتاب قاضی خان / نیز در چند نسخه هست بیان
نائم اندر رکوع است ساجد باز / خواب نبود حدث درون نماز
گرد او نیست مضطجع ست / گر باین صورتست منقطع ست
باشد این اضطجاع بر تعیین / غلبه ساخت خواب بر عینین
بعد ازان مضطجع کناد خواب / این بجای بیان کنیست صواب
گر نشسته بعمد شد درون نماز / از وضو نیست کند بنا هم باز
مضطجع شد بعمد درین حال / پس ببازد وضو هم استقبال

[illegible]

قوله ان النوم فی الصلوة [illegible]
لا یکون حدثا اذا نام قائما او
قاعدا او راکعا او ساجدا
الا ان یکون مضطجعا او متکیا
او مستندا علی شیء لو ازیل عنه [illegible]
النوم علی عینیه ثم اضطجع فی
حال نومه فیتوضأ [illegible]
الحدث [illegible]
تعمد النوم فی الصلوة [illegible]
[illegible]
[illegible] ینقض الطهارة

اصل در حال سجده گر خواب
هست بیشک حدث بقول کتاب

عاجزی بود او نشست و قیام
منفسخ ساختی نماز تمام

بود او را بوقت خواندن خواب
گشت ناقض چنانکه گفت کتاب

شخصی با هیئت رکوع و سجود
رفت در خارج نماز شود

قول علوانی ناقض است این خفت
یعنی در ظاهر روایت گفت

قول این سجده را سنت کرد
نبود ناقض وضو اے مرد

یعنی بطنش جدا بود از ران
متجافی ز جنب و غیره ران

ننماید بساعد هر دو بغل
ور بسنت نکرد گشته بغل

ور بسنت نکرد ناقض دان
یعنی چسپیده اشکمش بر ران

فرش گشته ذراع او بر ارض
آنچه قاضی نوشت کرده عرض

در خلاصه بظاهر مذهب
گفت آن بنده خدا طالب

نیست هم ورده اصل نماز برون
فرق نبود میان هر دو چون

فرق در سنت است و در بدعت
پس به بدعت چرا کند طاعت

در کتاب نهایه مسعودی
اینچنین در صلوة مسعودی

خواب در سجده در رکوع قیام
شافعیه حدث نوشته تمام

کاندر اینجا دلیل او این باد
هست صحیح درین مسائل آزاد

هست اینجا دلیل ما چندان
نیست این نسخه را اصل آن

آنچه اندر خلاصه تعیین است
نیز در چند نسخه چون این است

ناقضی را اگر اساس بر اوست
نزد بعضی اگر نقض نیست

نزد ابن مبارک است ثقات
بتخلف بکن نماز ادا

بشکم بطن خویش ساخته تنگ
شرط منکب بسجده جای تنگ

[illegible]

نزد بو یوسف است ناقض وضوست / وز محمد سخن خلاف اوست
خوابی نزد او که خفت زن یا مرد / حکم بر ناقضی نباید کرد
لیک اما وز جانب دو قدم / آلیتینش بارض چسپید هم
تا که از قعده بر زمین افتاد / بو حنیفه که زین روایت داد
گفت اگر قبل از رسیدن پهلو / گشت بیدار نیست ناقض او
گشت ناقض بمذهب یعقوب / جمع سازندۀ مذاهب خوب
وز محمد روایتست چنان / غیرت اینجا زوال مقعد دان
هست فتوی بمذهب نعمان / لیک شمس الائمه گفت چنان
ظاهر مذهبش برادر من / مثل قول محمد ابن حسن
نزد بعضی که اهل دین باشد / گفته شد معتمد همین باشد
هر که طاهر نشسته رفت بخواب / نیز شمس الائمه گفت جواب
این طرف آن طرف شود مایل / که شود مقعد از زمین زائل
نیست ناقض بظاهر مذهب / پای گیری وی از خلاصه طلب
بطن یا ظهر از فتادن رست / گشت بیدار غیر ناقض هست
بستوری نشسته رفت بخواب / غیر ناقض نوشت در این باب
سر بزیری نشیب کرده و یا / خواب با قعده را حدث فرما
لیک گفت آن محب معبودی / جمع ساز صلوة مسعودی
در زمین بلند یا هموار / گر رود آن ستور ظاهر وار
گر فرود و سر نشیب ناقض باد / زانکه مخرج ازو شود آزاد
عالم وقت شارح اوراد / کرد چندین نسخه خوش یاد
آنچه خوابی که در بدن نمانه / چند قسم آمده است بر گو باز

[illegible]

پشت تا گیرد بسوی سماست
خواب پیغمبران را [illegible] است

پهلوی بر سوی قبله جانب راست
خواب اصحاب علم از صلحاست

سوی جنب چپ است اطبا دان
روی تاک از سهو دوازده دان

آنکه خواهد بجنب چپ آرام
زانکه جنب چپ است هضم طعام

ابتدا بر یمین کند آن یار
بعد ازان منقلب شود بسیار

وقت غفلت بیاد او خوابد
تا کند جنب با وضو خوابد

مصطفی گفت با وضو نائم
هست مثل مدار قائم صائم

باش [illegible] گفت مصطفی طاهر
مردی خواب تو گر [illegible] طاهر

ملک الموت جان بخواهد برد
بر درستی شهید خواهد مرد

با وی این [illegible] که باشد زود
پیش او [illegible] خواهد بود

جای شب با منزل تاری
نیست در وی گر چراغ یاری

آنکه از خواب خود شود بیدار
یعنی با خواب باز دارد کار

[illegible] ست خواب
می بود این ز روی آن اصحاب

وقت خواب و بعد بیداری
فعل مسواک را بجا آری

[illegible] خواب تا شب تنها
هم ورد استغفار [illegible]

دست [illegible] بخوابی ای اکرم
[illegible] بی تحید [illegible]

گر تو خوابی چراغ ای باهوش
در نشاند دهان کند [illegible]

[illegible] از صبح
خواب بعد از صباح دارد [illegible]

[illegible] این زمین بخدا
نالد [illegible] غسل زنا

[illegible] حرام و خواب صبح
اینچنین [illegible] جست [illegible]

[illegible] تنها بخواب
ای احمق تو زن تنها بخواب

واذا ارادوا النوم فینبغی ان یضطجع [illegible] الایمن مستقبل القبلة ساعة ثم یتحول الی الشمال [illegible] فان ذلک [illegible] الطعام [illegible]

[illegible]

هم عشا را بخواند خواب بکن
خویش را داخل عقاب مکن

بین شام و عشا نباید خفت
علمای عظام مکروه گفت

آب در شب منوش بعد از خواب
مگر از بهر شدت تب و تاب

کرده باشد دراز کردن پا
بسوی قبله و کلام او با

بکتاب فقه چنان باشد
خواب بیخواب او همان باشد

باز بعد از عشا کلام مباح
نه حلال است ای ذوی الارواح

نیز ازین شارح طریقه نما
گفت اندر اخیر ذکر عشا

غیر تسبیح حمد یا تهلیل
حرف دنیا نمیکند بی قیل

بین که آن متقی دین پرور
ابن عبد العزیز شاه عمر

رحمت حق بروح پاکش باد
روضه از بهشت خاکش باد

از قضا شاه را گرفت عسس
چون نه بشناختش ورا یک کس

گرچه تعریف نفس بود مباح
او تکلم نکرد تا الصباح

این صباح است تا نماز فجر
چونکه صاحب خلاصه بهر اجر

گفت باشد سخن ز بعد طلوع
تا بخواند نماز مشروع

غرض او این سخن مباح کلام
سخن فحشش کل وقت حرام

از وضو یا ازین قبیل گفتار
نیست مکروه بل صواب شمار

با وجود ضرور آن شه مرد
سخن از خوف ارتکاب نکرد

ما و تو بی ضروری سازیم
طرفه بر خویش زور بسیازیم

در کتب دیده باز می کوشیم
وقت کردن دو چشم می پوشیم

داد ازین نفس نا ترحم داد
خاک بر فرق ما گدایان باد

قافله کوچ کرد با احباب
تو درین گلخنی هنوز بخواب

[illegible]

[illegible] لم یتکلم [illegible]
[illegible] نفسه مباحا [illegible] شرح [illegible]
[illegible] ویکره الکلام بعد
طلوع الفجر [illegible] الکلام المباح
اما الکلام الفاحش فحرام
فی جمیع الاوقات [illegible]
لا یکره [illegible] والمراد [illegible] ۱۲ خلاصه

تا شدیم از طریق مصطفی گم — رهنمائی کنیم با مردم
در قیامت چه عذر لطف خدا — تیر بس شد که تشنگی باست
بهر ما پس از برای ننگ — روز و شب میدهیم خود را رنگ
این چه شیخی ست بل پشیمانی ست — کاهلی حب اهل دنیائی ست
ای محبان طالبان خدا — گر وه شد برادری بر ما
عشق تان آنچنین گذر سازد — صحبت ما از این بتر سازد
وای بر حال ما و حال شما — باک بر ما چه بود و بال شما
چونکه از انگشت فتاده — از طعام و بطعم مانده
شرعت گردید عشق تان در تار — زینهار ای برادران زنهار
روی از این ناکس بتابید — صحبت پاک مرشدی یابید
مرشدی ارشدی که اهل شرع — نه و نقطه بدان از شرع
کار بی سنت و ادب نکند — هرگز از غیر حق طلب نکند
بیقین دان که مثنه درگاه — باشد از حضرت حبیب آگاه
جانکنیها که با من آمد — آن هدایت پناه بر حق کرد
کندن جان شان ندانستم — قیمت کان شان ندانستم
من ندانستمش شما دانید — گوهر جان و دان ورا فشانید
گر بجوال خویش پردازند — بهر این روسیه دعا سازند
چه عجب اینکه مستجاب شود — این دعا خارق حجاب شود
شاید از این بلا رها گردم — امت خاص مصطفی گردم

فصل در بیان قضای حاجت

چون روم با قضای حاجت کس — گوید با من چگونه سازد و بس

[illegible] فضل
فی الخلق [illegible]
الملائکة [illegible]
طالبان [illegible]
[illegible]
علی الشریعة [illegible]

[illegible]

در کف پای شعیب آورده
علما اینچنین بیان کرده

هر که او هست شیوه طاعت خویش
گوییش با فرشتها زین پیش

گوید ای برگزیدگان خدا
هست حاجت مرا بجای خلا

باشد اینجای جا بگشتن من
من نخواهم سلام و دیگر سخن

پاک اگر داری زان کلوخ بجو
وقت داخل شدن اعوذ بگو

آنچه بنوشت شارح اوراد
باسم اینجا کنیم او را یاد

می درآیی و پای یسار
بنه این پای راست هشیار وار

تا کند گریزد از آنجا
یاد کرده بندگان خدا

بند ازار را بدست چپ
بگشا باشد این طریق ادب

جانب قبله دست چپ باشد
چونکه این فعل از ادب باشد

میکند پای راست استاده
میل خود را بدست چپ داده

جامه خویش را فراهم کن
بلکه تشمیر نیز محکم کن

سر خود را درو بپوشند فرود
جهد سازند تا برآید زود

وقت بیرون شدن بپای راست
پیروی سنت رسول خداست

فصل در بیان منهیات قضای حاجت

با من ای عالم خدای پرست
در خلاجا بگو چه منهی هست

هر چه نام خدا درو باشد
یا درو نام انبیا باشد

آیت و مسئله حدیث و دعا
بخلاجا مبر که نیست روا

جانب قبله نیز روی مکن
کاندران وقت گفتگوی مکن

پس اگر سوی قبله باشد پشت
معلم در بیان مکروهست

هم بسوی آفتاب و ماه سما
روی خود را مکن برادر ما

[illegible] من الرجس النجس
الخبیث المخبث الشیطان الرجیم
[illegible]

برجله الیمنی علی الارض
لینفر عنه الهوام ویشمر ثیابه ۱۲
شرح اوراد ص ۵۵ فی
الشرعة ولا یکشف راسه عند
ذلک حیاء بلیغة ۱۲
شرح اوراد ص ۵۵ فی
الشرعة ویمیل علی شقه
الایسر وینصب رجله الیمنی
۱۲ شرح اوراد

کره شد دیده و رواق کربان
کشف بی حاجت از نهان کربان
سر و پا برهنه و تن عریان
منشین کاندرین مین اسحیان
سوی باد و بلند و جای سخت
منشین ای عزیز نیکو بخت
دیگر اندر شگاف مور و مار
هم بزیر درخت میوه دار
هم درختی که سایه دار بود
مردمان را درو قرار بود
هست مکروه بیشک این مجموع
بول و غائط کجا بود مشروع
بگل آب دگر بگورستان
بلب جوی و حوض هم متوان
مینه ازراه پاره ایزار
منشین کاندرین زمین بسیار
بکنی بول قائم ای عباد
مگر اندر ضرور جائز باد
بکنی فکر کار آخر باز
نگه بر امر که جدائی ساز
فکر دنیا کنی روا باشد
فکر عقبی کجا روا باشد
نکنی فکر در مسائل نیز
مده اینجا جواب سائل نیز
نکنی بی ضرور اینجا تنحنح
نظر خود بسوی غائط فرج
آب بینی خویش آب دهان
منهی اندران زمین ای جان
نکشی خط دگر مکن بازی
هست مکروه اگر چنین سازی
وجه صلوة فقیه مسعودیست
گفت خیرالانام فیه حدیث
نکند بول فوق خاکستر
گر کنی بول بوده است ضرر

فصل در بیان استنجای خالی

عه بعد ازین با کلوخ استنجا
قول سنت شد از ائمهٔ ما
هست در نزد شافعی این فرض
شارح ور دانچه کرده عرض
اصل این مسئله نجاست کم
یعنی نبود زیاده از درهم

مطلق فی شرح السنة و لا تکلم
بکلام الدنیا و الآخرة لان فی
ذلک ایذاء الملکین الکاتبین
فینبغی ان لا یشتغل عند قضاء
الحاجة بشی لیس من الورد
فی قضاء الحاجة من الذکر
و الکلام و غیر ذلک لئلا
یکون للملکین اذی و تعب
فی امر الدنیا و الاشتغال
امور الآخرة

[illegible]

نزد اصحاب ما جواز بود
نیز این شارح شریعت پاس
گر بود از درم زیاده بان
قدر درهم که باشد ای صاحب
کمتر از یک درهم که باشد آن
می بباید بچند اشیا پاک
جامۀ کهنه پنبه هست و نمد
نمک و استخوان و سنگ و نیز
هم بسرگین خشک یا انگشت
هم بدست یمین و هم بعلف
شده مستعمل از کلوخ حجر
بوده باشد مگر بسه پهلو
شد کم استنجی بشک و شبهت
یا حجر که بود بسه پهلو
نزد اصحاب ماست سه افضل
کرد بایک حجر و یا مدر و پاک
در صلوۃ فقیه مسعودی
آن حجر را ز بعد استنجا
شاید او با برادری شاید
سه جدا و شد بظاهری ظاهر
در خلاصه هست سنگ اول کس

نزد او مانع نماز بود
گفت در باب شستن انجاس
نزد ما هم بود که منع نماز
شستن اوست نزد ما واجب
پاک کردن ز روی سنت آن
بکلوخ و بسنگ و ریگ و خاک
غیر ازین چند چیز باشد بد
ثوب پیراسته بکاغذ نیز
بسفال و بچوب پخته خشت
کره گفتند عالمان سلف
نیست جائز بآب و گشتی دیگر
یعنی تا بوده جنب دیگر او
سه حجر نزد شافعی سنت
گل سه پهلوی اوست یک حجر او
بهر حاجت زیاده باشد بل
انتصارش کنی نباشد پاک
گو که هم آنچه ائمه فرمودی
پاک کرده سهند نیز شما
در دل او گر استحی ناید
تو ورا چون تمی کنی طاهر
میکشد پیش بعد ازان پایا

[illegible]

خلاصة الصلوة
فی المسائل
من استنجی بثلاث
حصاة من التراب
یعنی پاره شده
کلوخ من التراب
فمسح علیه [illegible]
فقد حصل الاستنجا
١٢ شرح اوراد

بازگفتا از شرط خواهد بود — شرط پاکی اوست از مقصود
همانا آنکه یاد درین پیوست — در شش وجه و قامیه بگیند
نزد یکچند امام نیک اندیش — گر ز پستان بود کشند به پیش
جانب پس کشند اندر صیف — قصد پاکی اوست بر کثیف
لیک زن میکشد بسوی دبر — وقت صیف و شتا یکی بشمر
انقه وقت شاسح اوراد — گر در نسخه شرح نفیش یاد
گر بسازی به خاک خود را پاک — مسح کن سه کرت به سنگ و خاک
قصد سازی به پاکی اکمل — گیر مطهاره برین بی قیل
آلت خود بدست بیسری نه — هم تحرک بدست بیسری ده
مسح کن سه کرت به سه احجار — یا بسه موضعش درین اطوار

فصل در بیان استبرا و استنقا

بر شما باد بعد استنجا — تا بجا آورید استبرا
نزد اهل لغات معنی وی — طلب دوری است از یک شی
مقصد اینجا شد است این قول — طلب دوری از بقیت بول
آنچه کیفیتی با استبرا ست — شرح او را دهست گویم راست
نزد اهل الت کنند سه اداد — تا برید و لی بر غبت باد
بعد ازان سه کرت کنند ایشا — بعد ساز تنحنح بسیار
این تنحنح ز حست یا اینست — بادلیل مشرعین نیکو ست
قبل ازانکه ره دهیا کی آب — قدمی چند میشرند درین باب
نزد بعضی چهار صد گام است — نزد یکچند سه صد اقدام است
نزد یکپاره هست ده خطوات — نزد بعضی شمار سی حیات ۴۰

نزد بعضی مشایخ ست این   بنهد هر دو پای خود بزمین
بنهد یا تختهٔ سازد   چنگ بر سوی اعوجا اندازد
پیچدش پای راست را بیار   پای یسری به پشت هم ای یار
تا همین شخص از محل صعود   سے شود جانب نشیب فرود
لیک قول صحیح در بشری   صحیح باشد خلاف یکدگرے
دل بپاکی او گواهی داد   بعد پاکی آب جا بزناد
بعضی از مردمان بی ادراک   نکنند فرق پاک از ناپاک
بولهاشان چکان چکان بر ران   نکنند فرق این بخوف آن
گفت سلطان انبیا این قول   نیک پرهیز بر کنید از بول
زو شود عامه عذاب قبر   میکنی جان خویش را خود خبر
چون ابو اللیث آن فقیه جهان   در رساله خودش نوشت چنان
زن ستبر بیک منزل   بنشیند بعد پاکی دل
گر سفی می نهد بصبح اینجا   پیچدش هم بیک گروها
لیک مستنجیه چه باید کرد   در خلاصه ست میکند چون مرد
گفت تا تار خانی در اینجا   بسه انگشت سازد استنجا
چونکه داخل بگشت اصبع آن   یافت لذت تو غسل بر وی دان

فصل در بیان استنجای آبی

آنچه صاحب نهایه کرد سخن   شیخ البصری امام شرع حسن
بعد خاکی بآب استنجا   گفت سنت درین زمان ها
لیک وقت صحابه بود ادب   فرق اندر میانه چیست سبب
وقت اصحاب بطن طاهر شک   بود مخروج شان مثال پشک

[illegible]
ایضا ١٢ و باطن
من نفسه المنفور را
درین مسئله ...
مخرج بول غائط ...
غسل باشد ...
امام اعظم ...
اول ...
[illegible]
وفتوی برهمین
قول ست والله اعلم
١٢ ترغیب الصلوة

مقعد خلق این زمان باری ... سالها میشود زبیر خواری
گر بود اینچنین بوقت حسن ... مردم این زمانه را چه سخن
تسمیه قبل بعد غسل دو دست ... قبل ازین در صحیفه ذکر شده ست
در نشستن ز بهر استنجا ... گوئی با من چگونه است اینجا
آنچه بنوشت شارح اوراد ... که درین نظم خویش سازم یاد
اعتماد دو پاشنه سازد ... سر خود را فرو نه اندازد
لیک مستنجیه در آن هم ... نشیند پیشتر ز هر دو قدم
سر خود را در و نهد فرود ... مختصر ساختم مطول بود
فرجه دارد میانه دو پا ... می بگیرد بدست راست انا
می بمالد بدست چپ بی قیل ... یعنی آن آب را قلیل قلیل
مقعد خود گشاده دار و بس ... نگرش روزه دار باشد کس
بنشیند ازان باسترخا ... نشکند روزه از غلطها
آب اول نهی باستعمال ... مقعد خود بوسط بنصر مال
باز اندک زیاده تر انداز ... خنصر[1] خود رفیق بنصر ساز
باز اندک زیاده کن بارا ... بار دیگر بآن دو وسطی را
لیک کف را ز بهر استعمال ... باز انگشتها مکن آن حال
چونکه با اصبعا ضرور بود ... لیک کف از چنین ورود بود
پس ازین واجبست حفظ کف ... زان مقام نجس بقول سلف
می نشوید پراس انگشتان ... مقعد خویش منهی ست ازان
در خلاصه نوشت چندی کس ... کند[2] انگشت را چو داخل پس
میشود[3] روزه وضو باطل ... میکنند این عمل اگر جاهل

[1] ولا تدخل اصبعها في فرجها عند الغسل کذا في محمود ... مختار الفتاوی

[2] ومن ادخل اصبعه في دبره عند الاستنجاء يفسد صومه ...

[3] [illegible]

کلمه خواندن بوقت استنجا
سنت انگشت را اگر درویش
در اکثر کتاب فقه چنین آثار
لیک تقدیر آب او این باد
در رساله فقه مسعودیست
هست در ترجمه درین هفت آب
بیش گفت آنکه مبالغه سا
زد بعضی بشوید آن چندان
نیز اندر رساله مسعودی
باشد و آب باز در هر آب
آنچه در این کتاب تعیین است
آن دعا را اولی بدل سازد
اول اندیشه سازد ای اکبر
آب دوم بفکر این آری
سیم اندیشه ایمان فرما
در چهارم از خدای این طلبی
پنجم اندیشه ای خدا آن کن
آب ششم بقلب سازد درگ
آب هفتم بگوید ای خداوند
آب هشتم طلب کند ز خدا
در نهم زن رسول الله

داخل فرج خویش اصبع را
پر طرف بشوید طهارت خویش
نیست تقدیر آب او بشمار
دل بپاکی او گواهی داد
بعض تقدیر آب مرد ویست
گفت سه آب بعض از اصحاب
تنی او درشت کرده باز
از درشتی خبر می آید آن
باز گویم ترا بود و سوی
آب دعا می کند ز بهر ثواب
صورت گفت آنچ ما این است
بزبان و دهان نیست از و
یکی گفتم سلامت بر
از دو گفتن مرا نگهداری
گفتن ثالث ثلاثه مرا
شافعم کن چهار را پنجم
خوابگاه پنجگانه آسان کن
رحمتم کن بوقت ششم مرگ
هفت دوزخ بروی من بربند
هشت جنت بروی من بگشا
مادر مرا بکن شفاعت خواه

در دهم گوی ده بهشتی را   به پدر کن شفیع روز جزا
گوی در آب یازده بی ظن   ای کرم بخش کن شفیع من
درجزا یار شفیق یوسف خوب   یازده این حضرت یعقوب
در ده و دو ایا خضر و پیشه   این دعا را ابا ز اندیشه
جسد ماهی دوازده مه من   عفو فرما به بنده ای شه من
در دولت وقت سیزده آور   کن امانم ز مردن کافر
گوی در چارده ایا داور   کن امانم ز بردن کافر
گوی در پانزده ز هفت جهان   از کرم در مقام هشت رسان
بعد ازان پیش جای پنهانی   بعد پوشیدن این دعا خوانی

اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین
واجعلنی من الذین آمنوا لا خوف علیهم ولا هم یحزنون برحمتک یا ارحم الراحمین

در زمستان مبالغه در آن   بیشتر سازدش ز تابستان
در کتاب خلاصه مروی   اینچنین و صلوة مسعودی
گر وضو دار کرد استنجا   بعد واجب بود وضو او را
هرگاهی بوجه سنت کرد   نیست واجب اگر بدعت کرد
از سخنهای شارح اوراد   بعد در نظم خویش سازم یاد
بعد شستن همی اعادت ناک   مقعد خود بخرقه سازد پاک
شود خرقه ات بدست چپ   پاک کن این بود طریق ادب
آنچه شارح مبین آن کرد   اینچنین در خلاصه تعیین کرد
بلکه لازم بود بر روزه دار   کند این احتیاط برای بار
شارح وردهای با آداب   نقل کرد از نوادر شعب

ل
ويمسح موضع الاستنجاء
بالخرقة بعد الغسل قبل ان يقوم
باليد [illegible] واذا لم يكن
خرقة يجففه بيده [illegible]
ان يمسح باليدين موضع
الاستنجاء وقبل ان يمسح
بالخرقة لكيلا يفسد صومه كذا
لا ينقص وقت الاستنجاء

[illegible]
[illegible] الاستنجاء
ولا ينقض [illegible]
اذا كان صائما [illegible] ان
[illegible] صائما [illegible]
لا يقوم من [illegible]
ذلك [illegible] بالخرقة
فيصل الماء الى باطنه فيفسد
[illegible]

این ادب در محل استنجا
نام او کرده اند استنقا

بعد مالد چو دست خود بر خاک
یعنی بر ارض یا بخاک پاک

از ذخیره نوشت آن اجل
دست چپ هرگاه باشد شل

گر نباشد کسی بصب ما
بکند آن ضعیف استنجا

او که قادر بود بآب روان
شویدش مقعدش بآب روان

ور بود کل دستهایش شل
حکم او چیست ساز و من حل

آنچه از هر دو دست باید شست
مالدش بر زمین پاک درست

روی خود را بجای بطے مالد
خواندن هیچ را سے ماند

آنچه اندر ذخیره تعیین ست
در کتاب خلاصه هم این ست

اینچنین آن مریض نامقدار
باشد آنکس که پسر او در دار

یا مریضے که دخترے دارد
مسلمانیش سرے دارد

شست مقعد اگرچه بیماند
نیک او را ضرور بسازاند

هم درینجا مسطح او را
از کفایی شعبی سازد یاد

ور نهست آنکه شست مقعد کار
جای خالی نباشدت آن یار

کند آن شخص ترک استنجا
منہی راجح بود امر اینجا

در کتاب خلاصه تعیین ست
نیز در بعض نسخه چون این ست

باشد از فوق لوح مستنجے
لوح را خود بطاهری مستنجی

ای بیا کی که مقعدش پاک ست
داند آنکس که او بادراک ست

گر رسد آب او بدامن کم
نجس ست از غلیظ تا درهم

آب چارم چو آب مستعمل
گفت ازین مسئله مشو اغفل

شود آبش ز اول سوم
داخل خف بکعب مردم

[illegible]

[illegible]

ور خلاصه نوشته اند او را
نشود پاک باطن موزه
نشود هم لفافه پاک انجا
شستن موزه گر بخواهی تجے
ذکر کرده است شارح او را
فرض باشد چهار استنجا
با نجاست باید اندر دست
واجب شد شستن سنت شد درهم
بول سازند و با نفر اهل سبیل
آن یکی کرده بود استنجا
بوده است احتیاط شستن همی
سنت اند کز شرعة الاسلام
بدعت آنکه کرده اند آن چیز
تابعینه کز حق شناخته اند
پس هر آنچه بدعتی مرویست
باله اسراف غیر تقریب است
بوالحسن آن بزرگ پاک یقین
گفته شیخ مبشر مختار
نام چیزی که باشد او محدث
ای دریغا که اندرین ایام
فرق افعال نیک و بد نکنند

می بسازد نخست همان ده را
حفظ خود کن بهر شستن وزه
ای بسا کس که جای استنجا
تا به استنجا من را هم آید وقت
آنچه او گفته است سازنم یاد
بجنب هم بجا یعنی نفسا
بخلاف جمیع صحت سنت
هست سنت از و که باشد گم
شستنش مستحب بود ولی قبل
تا شود خشک با و رفت استنجا
بدعت از بهر خواستن خشکی
بنوشتند عالمان عظام
حضرت مصطفی صحابه نیز
نیز این کار را نساخته اند
کردن او ز قسم طاعت نیست
مسرفین را خدا ندارد دوست
ذکر کرده به تنبیه الضالین
مبتدع را کلاب اهل نار
کردن او چگونه نیست خبث
اکثر مردمان بزرگ بنام
سنت مصطفی سند نکنند

[illegible]

[illegible]

سند ایشان حکایت پدر آن
بلکه هست این شکایت پدر آن
نطق خود را بشکنند و میرانند
لیک این ابلهان نمیدانند
باز پیران خود سند سازند
پیرهاشان اگرچه بد سازند
غوث وافی اگرچه پیر خویش
زو منور شده ضمیر خویش
تخم حالت بباغ او چیدی
خارق صد هزار هم دیدی
بخلاف نبی کند کاری
تو بآن کار او بده یاری
بلکه او را خبر بده زین کار
نه بآن ملامت زنهار
گرچه باشد مکمل او بشر است
سرگذشت ابو البشر است
گر باین نقص خویش قائل گرد
از احص الخواص هست آن مرد
سخن حق اگر گران آید
کی چنان کس مرشدی شاید
بلکه اندر هوای نفس خود است
پیرو اقتضای نفس خود است
حجت هرکه از کتاب بود
کارهایش همه ثواب بود
نه چنان کس سند توان کردن
جان شیرین فدای آن کردن
همچنان کس ترا شود یاری
هست بیشک عنایت باری
سند آنجناب کامله است
آیت ست و حدیث و مسئله است
غیر ازین سه سند سند نبود
هرکه را اجتهاد و جد نبود
ای گشاینده عیوب پدر
پاره سازنده عیوب پدر
غیبت مردگان خود سازی
باز تعریف گفته می نازی
بیقین شکستگان این بود
پدرانت مروج دین بود
بلکه هستم باین گمان الحال
آن همه بوده اند اهل کمال
تو همی نفس را زنا دانی
جسم هم برکه دین پدر دانی

دوست آزار است پدر بیزار لیکن از فعل زشت استغفار
گر همین بدعت است کار پدر نشوی زینهار یار پدر
کرده باشد بوقت خود یک بیو آفت مومنان رواج دیو
مهربانی حضرت سرور به بود از هزار ام و پدر
شفقتش بین که از طریق زشت رهنمائی کند بسوی بهشت
وقت آخر که تلخی جان دید گفت ای پادشاه عرش مجید
تلخی جان اگر چنین باشد امتم چون مطیع این باشد
تلخی جان امتان من بار کن جمله را بجان من
مهربانی او چنان باشد شرم بادا خلاف آن باشد

فصل در بیان آب جواز و غیر جواز

هست انواع آبها چند چند گو بیابی بنده ای سعادتمند
شام ثمرت ضدا کند چون خبر خالصا لله است اعظم اجر
آنچه باشد جواز و غیر جواز صاف کن یک بیک ای عجمی بی انباز
در کتاب هدایه مشهور اینچنین در جمیع اشیش مذکور
جائز است آب آسمان بحار آب وادیا و عیون و جوی و ابار
سخن هر یکی بموضع خویش میشود قدر دانش از کم و بیش
آنچه آبی که از درخت ثمر بخشش کرده گر چکیده اند اگر
نیست جائز باو وضو کردن علما اتفاق اوکردن
لیک آبی که میچکید از تاک بوضو جائز است شود پاک
آنچه آبیکه غالبیش بما شده باشد چو اشربه سکا
لیک در چند نسخه تبیین نیست با آب تاک هم تجدید

لط الادویة
جمع الوادی
یعنی آنکه از
سیل مانده باشد
بار سیل
[illegible]

[illegible]

آب در دست باقلا به مرق
آب زردج بقول اهل حق

نیست با این همه جواز وضو
چونکه آبی ست غیر مطلق او

تا جواز آب باقلا است پیر
شده باشد اگر بطبخ تغیر

در تغیرش بتغیر طبیعت او
باشد آن آب هم جواز وضو

چیز پاکی شود مخالط آب
یکی وصفش تغیر چون سیلاب

یا بآبی که مختلط شده چون
لبن اشنان زعفران صابون

اینهمه جائز طهارت هست
لیک از شافعی روایت هست

نیست با آب زعفران تجویز
آنچه باشد ازوست نبود نیز

آنچه از جنس این زمین نبود
بجواز وضو یقین نبود

هر کجا اختلاف مسئله است
از اوصافش یکی که کامله است

آنچه رنگش بود ز آب دگر
مثل شیر عصیر یا زعفر

غالب از رنگ آب رنگ مع
گفت تاتارخانی از نفع

او روایت کند ازین اصحاب
نیست جائز وضوش درین باب

لیک هر رنگ نباشد ای طالب
نیست تجویز طعم شد غالب

طعم آنچه نمیشود ظاهر
غیرت اجزای اوست ای طاهر

فصل در بیان آب روان و کیفیت او

در کتاب هدایه آورده
از بزرگان دین بیان کرده

بدخول نجاست آب روان
نیست ناپاک پاک باشد آن

تا بآنکه تغیر گردد او
بمزه یا برنگ یا در بو

هست شرح وقایه مذکور
نیز در چند نسخهٔ مشهور

اکثر آب اگر ز فوق نجس
هست جاری نجس بدانی بس

[illegible]

وبطول المکث من غیر [illegible] من حیث الاوان [illegible] یوصف به وان تغیر اوصافه الثلثة بوقوع اوراق الاشجار فیه وقت الخریف فانه یجوز به الوضوء عند عامة اصحابنا رحمهم الله تعالی کذا فی السراج الوهاج ١٢ فتاوی الکبری

گر قلیلش روان بود معفوست گر برابر بود چو اکثر اوست
نزد یعقوب جائزست وضو تا نگردد تغیر آب او
آب باشد ضعیف جریان او بس باقی ازو کنند وضو
متوقف بود همان چندان برد آب غساله را پایان
چه بود حکم آب در جاری پرکاسه روان بود یانی
یا روانی او بود ظاهر بتیقن بدیدهٔ ناظر
در خلاصه چنان بیان کرده نیز در بعض نسخه آورده
آن یکی فوق آب ابر بست لیک پایان آب جاریست
هست جائز وضو بآن جاری گرچه گیرد وضو گر یاپی
حوض شد نیز در این باب موضع نهر را که سرآبست
نیست جائز وضو در او کردن در خلاصه بیان او کردن

فصل در بیان مقدار حوض و احکام او

در کتاب خلاصه تعیین ست تا قلّا از آنچه دیده است
حوض باشد بحکم شرع کلان حکم آبش بود چو آب روان
بوقوع نجس نجس نشود مگر آن آب را تغیر بود
یعنی در طعم و رنگ یا در بو شده باشد تغیر آب او
چه بود حکم موضع واقع گو این بنده تا شود نافع
این نجاست شدست بر نوعان نوعی مرئی و غیر مرئی و آن
مرئی چون قدر جیفه است اکمر غیر مرئی چو بول و قطرهٔ خمر
مرئی جامی وقوع بالاجماع گفت سازد نجس طهارت جماع
ترک از موضع وقوع نجس قدر حوض صغیر سازد کس

مله الا اذا کان یجری ضعیفا فتوضأ انسان منه ان کان وجهه الی مورد الماء یجوز وان کان وجهه الی مسیل الماء لا یجوز الا اذا مکث بین کل غرفتین مقدار ما یذهب غسالته الجاری ۱۲ خلاصه

اذا اسد من فوق النهر فتوضأ انسان بما یجری فی النهر وقد بقی جریان الماء یجوز ۱۲ ... والموضع الذی من النهر یقال له روا به لا یجوز الوضوء ۱۲ خلاصه

[illegible]

غیر مرئی چه مرئی ست اطلاق ❊ نیز در نزد عالمان عراق
سخن عالمان بلخ و بخار ❊ جائز از موضع وقوع شمار
لیک آبی که باشد او جاری ❊ قرب مرئی بود وضو آری
لیک اندر بنیه بست ای یار ❊ نزد بعضی ز عالمان بخار
حکم او را چو آب جاری دان ❊ بهر توسیعه مسلمانان
جار او چار فت در حوض صغیر ❊ این سخن از ابو المکارم گیر
قول شیبانی دور ساز دو کس ❊ قدر ده گز وضو ز جای نجس
در کلانی حوض در مقدار ❊ هست ای متقی سخن بسیار
در صلواة و فقیه مسعود ست ❊ گرچه آنچه ائمه فرموده ست
کرد ابو حفص نقل از نعمان ❊ یعنی در اعتبار حوض کلان
گفت از نصف او کننده وضو ❊ می نجنبد چو نصف دیگر او
یا ببیند رنگ آب دگر ❊ زو نساز د بنصف دیگر اثر
دانش این عمل صحیح دیدند ❊ نزد محمد همین که پرسیدند
وافتی محمد ابن حسن ❊ در کلانی بود چو مسجد من
مسجد او که در تفحص گشت ❊ از درون بود هشت اندر هشت
وز برون شد دوازده گز دان ❊ یعنی از هر طرف بلا نقصان
بحدیث رسول خود علما ❊ یعنی خیر الامور اوسطها
حکم کردند باده در ده ❊ این بود قول عالمان ره
گر کسی گوید برون مسجد او ❊ بیگمان میشود همان نیکو
لیک فتوی ست باده در ده ❊ قول بسیار از مشایخ ره
در کتاب خلاصه آورده ❊ علما اینچنین بیان کرده

[illegible]

مشایخ العراق
الی المرئیة سواء
قال مشایخنا و مشایخ
بلخ جاز الوضوء فی
موضع النجاسة
واجمعوا على انه
لو توضأ انسان کان
تغیر وان یعلم فی
موضع الاغتسال
قاضی خان

عشر در عشر را نوشت سلف
ده گزی باد هر چهار طرف
روی آن حوض صد ذراع بود
گوش کن هر تو انتفاع بود
باشد این حکم اگر مربع هست
ور مدور بود دگر حکم ست
هشت گز را اگر زیاده کنند
گر ازین کم بود اعاده کنند
بوالمکارم بزرگ صاحب عقل
میکند از دو نسخه خویش نقل
در مدور صحیح فتوایش
پاک باشد بگز بود نهی و شش
نیز در عمق او تخالف بود
در صلوة فقیه دین مسعود
آب گیرد بدست ان منزل
نرسد پشت دست او به گل
هست نزد فقیه ابو جعفر
بی تکلف شود سبوی پر
شمس دین گفت آن مطهر روح
کاست سخن چار اصبع مفتوح
قول دیگر رسد بکعب همان
قول دیگر بقدر بشبر بدان
قول دیگر بود بیک گز او
قول دیگر شد است از گز دو
در خلاصه بگز ده است بیان
نیز در چند نسخهای کلان
لیک فتوی شد است با این حق
نشود مختصر بکردن غرق
در ذراعش چنین اقاویل ست
گوی ایجاز اگرچه تطویل ست
تا نگوی تو فتواها از کیست
کس نداند طریق التقوی چیست
عمل عالمان با تقوی ست
کس بتقوی عمل کند اقوی ست
نزد بعضی ذراع کرباس ست
امر توسیعه که مر ناس ست
بلکه دانمه همین فتوی
مثل صاحب هدایه از علما
لیک اندر کتاب قاضی خان
بمساحت صحیح باشد آن
بلکه از دست نهی از کرباس
اهل تقوی چنانچه دارد پاس

نیز در جامع البساتین ست قول عامهٔ بزرگان این ست
نزد بعضی اصح همین مقدار گر باندازه رسد هم دیار
نیز در جامع البساتین گفت قدر گزها که صاحب یقین گفت
گز کرباس هفت باشد هشت نیست بالای مشتها انگشت
هفت قبضه گز مساحت دان اصبع راست فوق هر یک زان
غیر ازین هم چنین روایت رفت اصبع قائم است این ده هفت
شد زیک چند ائمه این مسموع فوق هر قبضه اصبع موضوع
در صلوة فقیه مسعودی علمای عظام فرمودی
عشر در عشر بود حوض آباد چیزی ازاین قدر نبود زیاد
کاندران حوض مشرعه کردند یا ستونی درو فرو بردند
نیز و بعد ازین جواز وضو چونکه کم گشت از شرائط او
مگر آن مشرعه ز آب جداست یا ستون در بطون آب بپاست
حوض چون قطعه قطعهٔ یخ بست جنبد آن یخ اگر بجنبد بست
آب آن حوض را وضوست جواز گر نجنبد جواز نیست نماز
در کتاب خلاصه یقین ست نیز در چند نسخه هم این ست
هست حوض کبیر درین باب چند وارد جمیع روی آب
او که جنبد اگر بجنباندن هست جائز وضو باو کردن
در کتاب منیه ست بیان علما همچنین بکرده بیان
همچنین یخ بروی آب رقیق بسته باشد نوشت با تحقیق
بشکند او اگر بجنبانی آب او جائز وضو دانی
حوض جمله سطبر یخ بربست بهر آب اندرو شگافی هست

[illegible]

[illegible] الحوض الكبير اذا انجمد ماؤه فثقب انسان نقبا وتوضأ منه ان كان الماء [illegible] قاضي خان ١٢ [illegible] اختلف المشائخ فيه [illegible] خلاصه ١٢

گر نجاست دران شگاف افتاد   یا سگی آمده دهان بنهاد
یا وضو کرد آدمی در او   چه بود حکم آب او بر گو
گر بود یخ ز آب حوض جدا   آب آن حوض با وضو ست روا
ور نبود متصل روا نبود   حکم شرع ست ماجرا نبود
انچه دراین کتاب تعیین هست   ذکر کرده ست قدوری مراینست
درکتاب خلاصه کرده بیان   اینچنین در کتاب قاضی خان
نزد یک پاره ور رفیع خباب   اعتبار ست روی جمله آب
نزد بعضی بود محل شگاف   بکند نفی نقل نجاسات
چونکه هست آب آن شگاف چو طشت   بوضو ساختن جواز گذشت
لیک آنگه بود ده اندر ده   آن شگاف [illegible] بود ده در ده
در فتاوی نوشته اند اگر   [illegible]
خشک گشته بوقت تابستان   روش او کرده آدمی و حیوان
بعد ازان پر شود زمستانش   رفع گردد از و نجس آبش
برمکان نجس در آید آب   آب یخ را نجس بیار حساب
گرچه گردد کثیر آبش بعد   نیست حکم طهارتش ای سعد
ور شود غسل غدیر ای یار   آب گیرد بجای پاک قرار
تا که گردد ده در ده اندر ده   منتهی یا نجس شود آنگه
در خلاصه نوشت ازین باب   پاک باشد چنین بود یخ آب
انچه دراین کتاب تعیین ست   ور خزانه و قاضی خان این ست
در صلوة فقیه مسعود ست   علمای عظام فرموده ست
آب پاکی بود ده اندر ده   بعد آب نجس شود [illegible]

له الحوض الکبیر اذا انجمد ماؤه و نقب موضع منه و توضأ فیه ... النجاسة ... [illegible]

منه قال ... [illegible]

آب ثانی بتابع اول
نیست ناپاک پاک باشد بل

گر ازانکه تغییر گردد زو
بمزه یا برنگ یا در بو

بوده باشد کم از ده اندر ده
آب آن حوض را می مسالک ده

نجس بین او نه تنها آنگاه
آب گردد نجس بلا اشتباه

آب پاک ار دگر در او جرا
شود آنگه مگوی پاک ورا

تا نگیری تو آن نجاست باز
آب آن حوض را مگوئی جواز

پاک گردد پس از گرفتن آن
گر در آید برآید آب ازان

حوض اندر کمر که گشت پلید
باز آب آمد و باصل رسید

چه قدر آب او برون آید
تا همان حوض با وضو شاید

نزد بعضی ز عالمان سعید
سه برابر رود چو آب پلید

نزد یکباره سعادت یار
تا برآید ز حوض یک مقدار

نزد بعضی امام راه نمون
پاک گردد همان که گشت برون

در منیه ز بعضی اهل کرم
گفت پاک ست نی برآید هم

اتصال بحوض شد جو می
گر بشخصی وضو چه میگوئی

گفت صاحب خلاصه این باب
حوض پر شد بجو درآمد آب

باشد آن جو اگر دو نیم ذراع
تابع حوض نی وضوش ضیاع

گر اقل ست جائز ست وضو
تابع حوض میشود آن جو

قول دیگر اگرچه کم هست آن
تابع حوض نیست باطل دان

سخنی در صلوة مسعودی ست
چار اندر چهار یک حوضی ست

می درآید چو آب از یک رو
می برآید ز جنب دیگر او

هست جائز وضوی کس بانی
که دران حوض مختلف دانی

[illegible]

متصل بالحوض وکان ارفع
ذراع الحوض یدخل الماء
فیه لا یجوز التوضؤ
وان کان اقل
من ذلک یجوز
ویجعل تبعا
للحوض ۱۲ مختصر
ریاض

سه در سه بود این آبست · زو طهارت باتفاق رواست
پنج در پنج اگر بود باطل · [illegible] شارح [illegible]
در خلاصه بود این مضمون · چشمه آب او بود بیرون
نه باز از موضع خروج آب · [illegible] دیگر چه جواب
چار در چار با [illegible] از دوست · آب [illegible]
پنج در پنج [illegible] باشد [illegible] · اعتبار [illegible] شافعی او را که
آنچه [illegible] الشریعه [illegible] · [illegible]
[illegible] است و چه [illegible] · [illegible]
[illegible] مسالک [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] خلاصه [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] اعتماد [illegible] · [illegible]
[illegible] طاهر [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]

لیک آب مستعمل کلان اعنی که کم
قطره‌ای در می‌ری یک دو خم

آب آن حوض کم شود آنکه
تشنه گشت با ده اندر ده

[illegible] با آتش نجس شود یا [illegible]
در میان شیرین شد است خلاف

[illegible] شما تشقی دو را اند شیر
[illegible] پیر و دو کار گیر و پیش

پیش گیر و هر آنچه شاق بود
متعامل باتفاق بود

تا بانی شما هم دل پیوست
بتوافق میان این پیوست

گرچه [illegible] اهل [illegible]
هم از آن به بعد این مافی

[illegible] تا بهتر شدی اقوی
تو آن بیشتر رشته تقوی

[illegible] نجس شد در تشری
گر تو حنبلی شدی [illegible]

فصل در بیان احکام چاه

در کتاب [illegible] آنچه مشهور
آنچنین در هدایه است مذکور

[illegible] شکسته شد شتر
واقع چه شود خلاف شتر

نشود پاک شد به جهه استحسان
لیک قیاس [illegible] آن

هست قائل قیاس اهل [illegible]
از وقوع نجس با آب قلیل

کامذهب [illegible] جهه استحسان
[illegible] و غیر [illegible] ان

چونکه اندر [illegible] صحرا
هست [illegible] وان چه [illegible]

[illegible] گرد او چیره
با [illegible] انگشت [illegible] چاه [illegible]

[illegible] شد قلیل [illegible]
نشود [illegible] که شیر او

[illegible] آن باید
او [illegible] کثیر [illegible] باید

گفت صاحب بدایه آن مشهور
بر چنین انتساب باید کرد

[illegible] بکرو میان
هست مفسد کثیر فاحش آن

[illegible]

عمق الماء الكثير
عشر في عشر انما عده
فلا ينجس في الاصح
الاقوال و نقل عن
جميع الثقات اذا
كان الماء بقدر الحوض
لا ينجس ۱۲ سام

قول اما می کثیر فاحش کن
نزد بعضی که تنگ گیر بود
نیست فاحش ز بعضی از اصحاب
نزد یکپاره فاحش ست حساب
در معنی که عالمان سفتند
بلکه هر دو لورا گشتند از او
در قنیه صحیح گفت چنین
این نماند ازین نسخ بیرون
فرق نبود میان خشک و تر
[illegible] ست پشک ای عاقل
در نهایه بود شکسته تر
نجشی یعنی ابو یوسف فا
کنند از جمل مسئله تعیین
عفو نبود اگر چه باشد کم
لیک بعضی گفتن کم ست یا بسیار
[illegible] قائل این
در کتاب نهایه کرده اعلام
جاء او شهر ست خواه صحرا ست
[illegible] نزد بعضی یا
در کتاب نهایه تعیین ست
پیش گنده حمام عصفور

مشکلات سخن گشایش کن
سرمه دو فاحش کثیر بود
تا نگیرد جمیع روی آب
گیرد آن ایشان جمیع روی آب
اکثر روی آب هم گفتند
نبود خالی از یک دو اثر دو
او ز مبسوط نقل کرد چنین
در هدایه بود بدین مضمون
در میان جمیع مستکثر
شد ضرورت با همه شامل
انچنین روشنا است عفو بقدر
باشد از یکدو واحد الا اخفی
قول بعضی ز عالمان این
اختلافات قول را گفتم
حکم این هر دو را یکی بشمار
در خلاصه و غیرها تعیین
نزد بعضی ز عالمان عظام
در ضرورت شدن مساوات
در مفاتیح بود نه در مصباح
در نهایه و غیرها این ست
واقع چه شود نباشد خمر

هست در نزد شافعی مفسد هر یک انجا بدان مسند
گوسفندی اگر بازد بول کل آبش کشند بر یک قول
نزد محمد روایت ازین باب نیست جائز کشیدن این آب
گر او آب را شود غالب باش با اصل مسئله طالب
نزد او هست بول مایوکل لحمه نیست ناپاک پاک باشد بل
نزد شیخین این نجس باشد نیک برگو که فهم رس باشد
لیک نعمان غلیظ مے گوید شیخ ثانی خفیفه مے گوید
انچه صاحب العلی بیان کرده نقل از مضمرات آورده
فتوی عالمان ز روی کتاب مذهب بوحنیفه است در آب
با بی یوسف است در عامه فتوی بزرگان علامه
لیک در باب حنطه خرمن شد بقول محمد ابن حسن
لیک در واقعات گفت چنین بول مایوکله که شد تعیین
از نجاست بوحنیفه آن نزد شیخین فتوی بر این جان
در کتاب غنیه هم شد یاد هم نوشته است شارح اوراد
از کبیری بود برین فتوی چونکه در بول وسعت البلوی
در کتاب نهایه این معنی مے بگوید ولیک ما بینی
اصل این آنکه فرقه عرنیین آمدند پیش مدینه بهر دین
ره سوی سلطان انبیا دیدند دین آئین پاک بگزیدند
بعد یکچند مدت دوری گشت با آن جماعه رنجوری
مستسقی امر کرد در آن حال جانب اشتران بیت المال
شیر اشتر خورند بولش هم رفته خوردند آن فریق آدم

[illegible]

ای نجس نجاسة مغلظة عند ابی حنیفة رح ومخففة عند ابی یوسف رح والفتوی علی قول ابی حنیفة رح ووقعه فی الماء وعلی قول ابی یوسف رح فی اصابة الثوب وعلی قول محمد رح فی اصابة المخففة ۱۲ بحر الکلام

آن جماعت شدند صحت ناک
وجه آن دو بزرگ صاحب عقل
مصطفی شیر او تداوی گفت
ور بشنو ثابت اینکه گفت رسول
شد بنو پیمبری معلوم
چه پلید آن با پلید افزود
چونکه گشتند آن فسد لله به
بانیان را بقتل آوردند
از پی آن جماعه مردود
از تعاقب رسیده آوردند
هم باین صحت جماعه شوم
نیست معلوم در زمان ما
بود او یا در اول اسلام
آن حدیثی که اشهد قول است
نشده فرق بول ما یوکل
اینچنین در رساله مسعودی
یک دلیل از صحابه بهر بول
مصطفی این که در جنازه آن
خلق زین حال ساختند سوال
از برای جنازه آن یار
ترسمش بر زمین نهم گفت با

گفت ازین سبب محمد پاک
از انس میکند قتاده نقل
بر غلط است بول را وی گفت
وجه او این بود علی المعقول
از تداوی همان جماعه شوم
وجه فرمودن رسول این بود
بعد صحت شدن ز دین مرتد
اشتران را تمام می کردند
با وی این زحمت خود فرمود
مثله کرده کشتنی کردند
مصطفی را بوحی شد معلوم
این بود وجه بزرگان ما
بعد منسوخ گشت زان هنگام
یعنی استنزهوا من البول است
مطلق البول است شامل بل
یعنی در فصل صید فرمودی
مر سعد معاذ وقت رسول
راه رفتی بنوک انگشتان
گفت پیغمبر خدای تعال
آمدندش فرشته آن مقدار
برسد با فرشتهای خدا

آنچه پس فرشتگان کبار
هم بود در روی آفتاب غبار
با وجود چنین کرامت پاک
دفن کردند سعد را بر خاک
کاندران حال خاک در لرزید
شد بروی نبی تغیر پدید
گفت آنگه کنید ای عباد
آفریننده را سپاسی یاد
نیز زان حال ساخته سوال
گفت این سعد بود صاحب بال
جامه از بول اشتران خویش
نیک پرهیز کرد ازین پیش
زین سبب خاک آنچنان بفشرد
عظم الیمین به پهلو چپ برد
نیز از چپ به راستش آورد
با وجودیکه بود صالح مرد
همچنین حرمتی که در سعد است
پیش تابوتش احمد او بوده است
ز آسمان شد فرشتها انزال
بهر یک جرم بین که گشت چنان
وای بر جان ما سیه رویان
حسرت چنیان هرزه پرگویان
ظاهر و باطن از قدم تا فرق
بپلیدی جرمها شده غرق
ناامید از افعال خویش بوجود
حال ما بندگان چه خواهد بود
مگر از فضل خویش با بنده
عفو سازد خدای بخشنده
باز آییم با بنای سخن
گرچه نرسم با نتهای سخن
یعنی این قول بول ما یوکل
نیست ظاهر پلید باشد بل
غیر ازین هم دلیل بسیار است
مطلق البول یعنی مردار است
این نماند بجناق پوشیده
تا تکلم کنند فهمیده
مثله کردن بود مباح اول
بعد از ان نهی کرد آن افضل
تا که هر وقت خطبه فرمودی
نهی مثله به نطق او بودی
همچنین در صلوة مسعودی
بعد ازین در دعا بفرمودی

گفت نعمان اتقیا پرورد
بول او با دوا نباید خورد
گفت ابو یوسف حمید خصال
از برای دوا شدست حلال
وز محمد شدست قول روا
از برای دوا و غیر دوا
بول آنکه بلحم خوردن نیست
وز محمد خلاف کردن نیست
گر بیفتد اهم بود چو خون خمر
شد ز جمله بکل کشیدن امر
مرغ و گنجشک موش اگر در چاه
صعوه و سوسمار بی اشتباه
بعد اخراج موش یا مثلش
بیست دلو آب چاه باشد کشش
بیست دلوست با طریق ایجاب
ده دیگر ز روی استحباب
بعد صاحب نهایه آن باشد مرد
در کتاب خود او شصتین آورد
ز ابن عباس نقل و با فضل
میکشد از برای موش چهل
بعضی کم گفته اند از عشرین
بعضی بسیارتر ازین تعیین
لیک با خوف آن علمای انام
بست باشد سخن کنیم تمام
چون کبوتر چو مرغ گربه بمرد
حسب کن آن آب چه چه باید کرد
بین چهل و شصت تا ز آن چاه
پاک شد پاک می شود آنگاه
گفت از جامع الصغیر چنین
میکشد از چهل تا شصتین
گفت این قول اهو الاظهر
در عبادت احتیاط نگر
این چهل دلو با طریق ایجاب
باقی او شود بروی استحباب
گر بیفتدست آدمی یا سگ
گر بمیرد درون او زین یک
کل آبش کشند از آن چاه
پاک میگردد آب چاه آنگاه
وز چنین حیوان درون چه مردست
خواه او باشد بزرگ خواه خردست
گر ورم کرد یا که پوسیده
علما حکم او یکی دیده

[illegible] ما فی الارض [illegible] قال الله تعالی [illegible] ما فی الارض [illegible]

مسئله

آنچه آبی که هست اندر چاه
هست چاهی که چشمهٔ او بل
عمق اطراف آب او تقدیر
چاه دیگر بقدر او سازی
اینکه پر شد ز آب او ثانی
یا نهند نیزه فرو در چاه
ده دلو می کشند پی در پی
چه قدر نقص میشود زانش
میکشند تا گمان غالب کش
می کشند این طریق از چه دلو
نیزه گشته تمام پاک بدان
لیک بر قول بو حنیفه امام
تا بگویند دو مرد آب شناس
در هدایه بیان نهست آن شه
از محمد حسن که گشت سند
یعنی زین نص میشود پاک آن
بو المکارم بزرگ پاک جناب
گر نباشد بکل او امکان
یعنی از دلو آب چه بعده
آنچه در قول وی بعبارت گفت
آب چاهی نجس شده بود او
نباشد آب او بلا اشتباه
پاک شیدن او نگردد کل
می کنی بی تخلف تقصیر
آب آن چه باین چه اندازی
بعد ازان پاک گو بیانی
عمق آبش نشان کنند انگاه
باز نیزه فرو نهند دروی
بعد ازان نیزه را نشان مانند
یعنی آب نجس او اشارش بس
معلمه می نهند بهر دو دلو
از ابو یوسف ست این قولان
گر نمی گردد آب چاه تمام
آب اول تمام گشت بناس
گفت این قول را ابو الاشبه
دلو آب از دو بیست تا سه صد
گر نباشد بکل او امکان
میکنند نقل او ز چند کتاب
فتوی بر مذهب محمد آن
پاک گردد کشند تا سیصد
گفت اصح آن در معانی هفت
پاک ناساخته که گشت فسرد

قوله استقصاء آب [illegible]
یعنی [illegible]
[illegible]

در مسائل قنیه
وکذا فی الفتاوی
الظهیریة المرغینانیة
والشریفیة وکذا فی
فتاوی الحجازی ۱۲
[illegible] عشرین دلوا
[illegible] عشرة [illegible]
الا [illegible] وبعد ذلک
[illegible] ۱۲
[illegible]

باز پر گشت پاک شد یا نی / اختلاف مصنفین وانی
گفت اول صحیح پاک شد آن / آب او بر خلاف قاضی خان
گفت دیگر گرفت اندک شئے / باز گشتی زیاده آب وے
چون شود ترک قدر کرده اگر / میشود پاک در صحیح خبر
آنچه از قاضی خان که تعیین ست / در کتاب خلاصه هم این ست
در مساوات فقیه مسعود ست / آن بزرگ طریق و مهدیست
مرد در چه دو موش ای با هوش / می بود حکم او همان یک موش
گر بمیرد سه موش اندر چاه / حکم او چیست تا شوم آگاه
آنچه قول طحاوی حامد / حکم سه موش هست چون واحد
آنچه شاه سرخسی آورده / بسه فاره چهل بیان کرده
در چهارش همین شدست خلاف / نیک تعیین بکن که گرد صاف
چون بود پنج موش ای عاقل / گشت از وی باتفاق چهل
این چهل دلو با طریق ایجاب / قبل ازین گفته ایم در این باب
چون شود شش خلاف کرده باز / گفت خواجه اجل چراغ طراز
شش شود یا کشند کل آب / نیک تعیین کن از برای ثواب
هست قول طحاوی این واسع / او چهل دلو گفت تا تاسع
اتفاق اند چون شود ده موش / کل این آب باکشیدن کوش
اصل وا نیک گفته است آن یک / پنج او را چو گربه دور اسگ
آن دگر که کرد این را سلب / گفت سه را چو گربه شش کل آب
گر دو گربه بمرد در یک چاه / کل آبش کشند بی اشتباه
در کفایه چنانچه راوی گفت / قول یعقوب چون طحاوی گفت

بعد ذلک ینجس [illegible] فی [illegible]
ویکون بنزح [illegible] النزح [illegible]
الفتاوی الکبری یعود نجسا
لانه لم یوجد المطهر [illegible]
المضمرات [illegible] فی الهدایة اذا
وجد فی البئر فارة او غیرها
ولا یدری متی وقعت ولم تنتفخ
او تتفسخ اعادوا صلوة یوم
ولیلة اذا کانوا توضأوا منها
وغسلوا کل شیء اصابه ماؤها
وان کانت انتفخت او تفسخت
اعادوا صلوة ثلثة

[illegible]

در کتاب هدایه کرد خبر
موش و غیره گوش شد برون از وی
قبل ازان که ظهور گردد آ
اجتهادا و امام بزرگ تر
یک شب و روز میکند قضا
گر نه نفخ و تفسخش داند
هر طعامی که پخته است بآن
می بشوید بآب پاک اثواب
سخن صاحبین پاک تمیز
بلکه از وقت دیدنست حساب
چونکه افتادنش نشد تعیین
در جواهر چنین بیان کرده
شد بچه کعب صبی فرود
کعب از پاک هست نیز پاک
لیک باشد نجس همان کعب
کل آبش کشند شود طاهر
لیک گنجشک واقع چه شد
آمدند عاجز از بر آوردن
تا بدامی که هست آن عصفور
نجس العین گشت چونکه آن
مثلا شئ و مستحل گردد

اینچنین در کتابهای دگر
گر نه پیدا ز افتاد وی که
خراب آن چاه کرده بود وضو
ار نفخ نکرده است اگر
که صلوة خود ای برادر با
سه شب و روز را قضا خواند
میدهد هر آن طعام بسگان
گر رسیده بود ازان چه آب
نیست حاجت اعادت یک چیز
قبل ازین حکم پاک دارد آب
نیست شک البته قول این
از بزرگان شرع پیدا رفته
تا بجستند او نشد موجود
آب چه پاک ای سعادت ناک
با گمان نجس باد اغلب
گر چه کعب مهی شود ظاهر
خلق ز افتادن وی آگه شد
یعنی گنجشک را بچه کردن
نجس است آب چه ز پاکی دور
ترک آن چه کنند آن چندان
یعنی گنجشک تا که گل گردد

[illegible]

[illegible] بعضهم الاشك
الشك في طهارة [illegible] طاهر و قال
۱۲ في طهارة [illegible] شرح اوراد
في البداية ان ماتت
في البير فارة او عصفورة او
صعوة او سودانية او سام ابرص نزح
منها عشرون دلوا الى ثلثين
دلوا بحسب كبر الدلو و صغرها
يعني بعد اخراج الفارة و نحوها
ايضا العشرون بطريق الايجاب
و الثلاثون بطريق الاستحباب
۱۲ شرح اوراد

بکشد بعد کل آب چاه
مسلم بر پاکیش کند آنگاه

بعضی اصحاب ما درین تصویر
کرده در مثل اینچنین تقدیر

ترک سازند شش مه کامل
بعد گردد نیست تا او گل

این همه در جواهر الفتوی ست
یعنی در اول طهارتهاست

در خلاصه نوشت اهل الله
استخوان نجس فتد در چاه

کل آبش کشند گردد پاک
گرچه ماند استخوان نباشد باک

ضرری نیست یعنی ماندن آن
نبود اخراج استخوان امکان

گفت عبد العلی بلا اشباه
چون کشد کل آب چه هرگاه

علما گفت درکشیدن این
اینکه در وی نماند الطین

گفت نجم الائمه شیخ بخار
غایت شرع اوست آن مقدار

نشود پر ز دلو الا نیم
لیک احوط عبادتست عظیم

گفت صاحب خلاصه باعقل
از ابو یوسف آورد او نقل

پر کاهی پلید شد در چه
پاک دو عفونتا ای سالک ره

نسخی در صلوة مسعودی
گویم آنچه ائمه فرمودی

آب مکروه گر بچاه افتاد
حسن پاک زدی ابن زیاد

گفت دلوی کشند از وی چند
پاک میگردد ای سعادتمند

زاهد مختر گفت از آن چه
پاک گردد کشند دلو زده

در خلاصه نهایه سازد یاد
آب مشکوک گر بچاه افتاد

بهر این آب کل آب چاه
گفت باید کشید فی الاشباه

به از اعتبار دلو جنبر
در هدایه و نسخهای دگر

آنچه دلوی که هست عرف الحال
بهر استقای آدمی و مال

اذا وقع فی البئر فارة [illegible]

[illegible]

پاره عالمان باین سخن سست
دو صاع بست صاع چار منست
من شرعی بود صد و هشتاد
چون مثقال شرع اشرف یاد
حکم مثقال کم نشانه بود
وزن هر صد جو میانه بود
از چه بست دلوی بایست
گر دلوی بوسعت آن بست
در همین دلو برکشد یکبار
گفت جایز بود باین اطوار
این سخن در هدایه فرمودی
لیک اندر صلوة مسعودی
حسن ابن زیاد نیک خصال
این سخن را نمی کند اقبال
چونکه ثابت شد سنت نص بعدد
این بود حسن دلیل سند
از برای تحصل مقصود
از چه بست دلو لازم بود
سگ شدید بندگان خدا
بعدد بار رسیده گشت ادا
بهمین اکتفا کشتے ناسے
هست تجویز بغداد ثانے
این بیان مختلف گشت سند
یعنی ثابت شد سنت نص بعدد
خوک یا سگ بچاه رفت فرو
زنده بیرون که گشت حکمش او
در نهایه بیان این کرده است
در بیان دباغت آورده است
گرچه نرسد بآب چه دهنش
همه از آب چاه بیرون کشش
گفته شد کلب را برین تقدیر
نجس العین بود چون خنزیر
ترپیش از درم رسید زیاد
جامه نجس را کند افساد
این روایت بود ز قاضیخان
لیک نقل ست از محیط چنان
ور همین سگ شود ملاقی آب
کل آبش کشند زر وسے یا بچاه
نرسد آب را دهان او
کل آبش کشند نزد دو
زین ثابت روایت لا باس
سخن هر یکی بدیده راس

[illegible]

ما ینتفخ الحیوان او
یتفسخ جمیع اجزائها
صغیر الحیوان او کبیر
لا انتشار البلة
في الاجزاء
شرح اوراد ۱۲

نیک مردان بود درین پاکیست ندهد احتیاط را از دست
این اشارتست ازین منور قلب نجس العین نیست یعنی کلب
کرد صاحب نهایه زان گفتار از بزرگان درین سخن بسیار
از مددگاری خدای جلیل گفت هر قول را اچند دلیل
از هزاران او یکی آریم طاقت آن دلیل کی داریم
بس همان به که مختصر سازیم انچه از لابدیست بر دانیم
گر بخواهد خدای بی انباز زین سخن در دباغت آید باز
رفت در چاه غیر خوک و سگ زنده بیرون که گشت زنده یا ب
نیز صاحب هدایه گفت آن شاه زین سخن در بیان پاکی چاه
مجتهدین نوشته اند جواب نیست چیزی کشیدن از این آب
شرط آنکه دهان آن حیوان نرسیده بود به آب آن
گر دهانش رسد چه میگویند مومنان تا طریق حق جویند
سور اگر پاک هست آبش پاک میکنند اهل عقل ازین ادراک
انچه سورش نجس بود زین یک آب چه را نجس کند بیشک
یعنی هر سور میکند چون خویش آب آن چاه را نکم نه بیش
بهر شک کل ز بهر مکروه ده کرده بودیم قبل ازین آگه
ایک نقل از محیط قاضی خان یک روایت نوشته اند چنان
هست چون سگ جمیع درنده هریک از چه برون شود زنده
گرچه نرسد بآب چه دهنش همه از آب چاه بیرون کش
نیز اندر نهایه تعیین شد اجتهاد ائمه دین شد
بچکد قطرهای دلو اگر او ندارد به آب چاه ضرر

[illegible]

چونکه نبود کشنده را امکان
نرسد بنده را چنین بے حال
در صلوٰة فقیه مسعود ست
چاه شد بست دلو لازم او
دلو اول اگر برون سازند
کشند از دومش یکے کم بست
تاکه نه دلو را به بیرون ریخت
یازده دلو گیر از ثانی
این روایت چنانچه تعیین ست
دلو هشتم بپاک اندازند
این سخن در صلوٰة مسعودے
دلو اول اگر شود آمیز
گفت صاحب نهایه آن اکمل
سے جلبے از برائے دلو سن
قول بویوسف با دراک ست
مرد بر حال خود نجس باشد
گفت امام محمد آن ماهر
گفت نعمان آن سعادت ناک
نجسے ز جبل بگو از چیست
هست قول اختلاف در این باب
در نهایه نوشته اند صریح
نشود مانع از تقاطر آن
نے کند عفو ایزد متعال
علماے عظام فرمود ست
بود هم چاه پاک در پهلو
دلو دوم به پاک اندازند
ز اول او چنانچه سے بایست
دلو دهم بچاه پاک آمیخت
ده ز اول چنانچه پیدا سے
گفت در قاضیخان اصح ایست
به یکے دلو اکتفا سازند
این چنین در نهایه فرمودے
بست باید ز چاه دوم نیز
در بیان هاے آب مستعمل
گشت در چه فرو چیست سخن
آب بر حال خویشتن پاک ست
این قدر با عوام بس باشد
مرد هم طاهر آب هم طاهر
مرد ناپاک آب هم ناپاک
از نجاسات آب یا جنبی ست
از خلاصه اصح نجاست آب
نجسے از جنابت ست صحیح

درکتاب خلاصه بالتعیین / نقل سازد ز بزرگان دین
واقع چاه گشت حائض هم / گرچه از بعد انقطاع دم
هم نجاست نداشت بر اعضا / کما لجنب ذکر کرده اند ورا
مرد طاهر بچاه رفت فرو / گر نمالیده است خود را او
نشود آب چاه مستعمل / قول جمیع ائمه اجمل
در نهایه نوشته اند چنان / گشت واقع بچه جنب انسان
در بدن داشتی اگر نجس / یا کند قصد اغتسال آن کس
نشود فاسد آب عن الکل / بخلاف امام ابی شبل
نیز در جامع الصغیری خان / شرح او را ذکر کرده است بیان
آدمی طاهری برفت فرو / زنده چون بیرون شود انسان چو او
پیش از این با کلوخ استنجا / کرده بودی به آب نی اما
ذکر کرده در آن شریف کتاب / گشته نزد [illegible] جمیع آب
[illegible] شد بچه فرود انا / گرچه او کرده است استنجا
همه جهل ولو نباشد از وی / [illegible] شریعت [illegible]
چاه پاک پلید در پهلو / هر چه قدر باید [illegible]
تا سرایت بایدی آن با او / گشته چاه پاک [illegible]
در صلوة فقیه مسعود است / [illegible] ائمه فرود است
گفت ابو حفص بهشت گز پنج / بو سلیمان گفته اند گز پنج
گر بخارا بود به هشت ور [illegible] / چون که باشد زمین آنجا سست
در سمرقند پنج باشد بس / چون که دارد زمین سخت آن کس
نزد یک باره از ذراع ده است / هر که تقوی گزید مرد ده است

الا فی الظاهر اذا نغمس فی البیر
لطلب الدلو و اذا اکثر [illegible]
علی اعضائه نجاسة و خرج
حیا لا یفسد الماء طاهر و طهور
لا نزح منه شیء وکذا لو
وقعت الشاة و خرجت حیة
الا ان ههنا ینزح عشرون
دلوا لتسکین القلب لا للتطهیر
[illegible]
[illegible]

رفت در چاه آب مستعمل
چه قدر آب می‌کشند کن حل

از برای غساله دلو خدا
از طهارت چهل بود به عدد

این سخن در صلوة مسعودی
لیک اندر خلاصه فرمودی

یعنی مردی وضو کند در طشت
پس همین آب واقعی چه گشت

گشت از لبسته و الا کثر زان
این سخن مذهب محمد دان

نزد آن دو بزرگ پاک جناب
نیست نزدان چه گشت تمام آب

فصل در بیان آبهای مستعمل

چند نوع ست آب مستعمل
تا شود مشکلات بر ما حل

در صلوة فقیه دین مسعود
آن فقیه امم چنین فرمود

شش باشد آب زین تفصیل
گر نه پاک کل اند تا و دلیل

با خود از طعام کرد تحیر
باشد از پاک باشد اگر

نبود حکم آب مستعمل
باتفاق ائمه اعمل

چیست مستعمل پلید انجا
باشد آبی که کرده استنجا

یا نجاست که اندرو شویند
همه بیشک پلید می‌گویند

آنچه آبیکه از چهار اندام
گشته باشد جدا چه هست احکام

حسن ابن زیاد از نعمان
هست ناقل غلیظا باشد آن

کرد بو یوسف آنچه نقل طی
زین ثابت خفیفه باشد وی

رای بو یوسف کراست و ست
به پلیدی خفیفه کی بنشست

هست نقلی بگشت زین گفتار
عاقبت گشت با محمد یار

آنچه رای محمد پر نور
رفت با طاهری غیر طهور

هم ز استاد خود بود ناقل
هست فتوی بقول آن عاقل

[illegible]

فی الخلاصة وتنجس الماء اذا انتضح منه او آنیة الماء و اذا انتضح منه فی اناء [illegible] فلعله لا ینجس الماء الذی فی الحب والآنیة ۱۲ خزانة الروایات

۲ النعمان بن ثابت ای الامام الاعظم ابو حنیفة رح و ابی یوسف و محمد [illegible]

بوالمکارم بزرگ صاحب عقل   از کتاب خلاصه سازد نقل
گفت قول صحیح از نعمان   کند ایجاب مع محمد دان
بر همین فتوی گفت در کافے   ظاهر قولهم از آن وافے
نیز از بزرگان دین مرویست   بین اصحاب لا تخالف نیست
یعنے آب وضو که شد مذکور   بر یقین طاهر ست غیر طهور
اختیار محققین این ست   این روایت ز تحفه تعیین ست
در کتاب نهایه شد تعیین   نقل سازد ز بزرگان دین
آب در عضو هست تا مادام   نیست مستعمل او بقول تمام
نزد یک چند بزرگان سعید   آب از عضو کس جدا گردید
هم بجائے قرار گیرد آن   حکم استعمالش تو آنگه دان
نزد یکباره شد ز عضو جدا   هست مستعمل ار بود بجدا
در کتاب هدایه هست صریح   پس همین قول را نوشت صحیح
در خلاصه خزانه تعیین ست   نیز در بعضی نسخه چون اینست
آب هر عضو باد بر آن عضو   بعضو دگر بری ز ان عضو
لیک در حال غسل سر تا پا   دارد این جمله حکم یک اعضا
در کتاب هدایه تعیین ست   در جواسیس نیز چون اینست
مولد الماء که مے کنند بیان   مثل ماهی چغند یا سرطان
چون در آب قلیل گشت هلاک   مفسد آب نیست باشد پاک
شافعی گفت غیر مائے هست   مرده در آب کم تبابے هست
چند را همچنانکه راوی گفت   آبے خاکیش مساوی گفت
لیک قول دگر بناپاکی ست   یعنے این چغند اگر بود خاکی ست

فی مفتاح المسائل قال ابو حنیفة [illegible]
المستعمل نجس نجاسة غلیظة [illegible]
وعند ابی یوسف نجس نجاسة خفیفة
وعند محمد طاهر غیر طهور [illegible]
[illegible]

[illegible]

چیست در غیر آب مولد آب
هست مفسد و یا بگوی جواب
هست اندر هدایه قولے بیاب
سے لباز و فساد غیر سمک
قول دیگرے کند افساد
جز سمک هم بود اصح این باد
باز بینے که مرد اندر آب
در منیه نجس بگرد حساب
آنچنین مار آبی ست کلان
لیکے دارد اگر دم سیلان
هر یقین آب را کند افساد
حکم در غیر چو مار آبی باد
هر چغند کلان دم سیلان
مفسد آب گفت قاضی خان
مرغ آبی که مرد در آب کم
در خلاصه ست از امام اعظم
در صحیح سخن فساد ست آب
لیک در غیر آب کل جواب
خون ندارند هر آنچه باشد بس
مثل زنبور پشه هست مگس
مثل کژدم و یا ازین تمثیل
مرد اندر طعام آب قلیل
نیست فاسد بحال باشد صاف
لیک از شافعی شده ست خلاف
وجه هر یک کنیم تعیینها
شافعی گفت جمله دانیها
از برای نجاست ست حرام
نه ز روے کراست ست حرام
در کتاب نهایه کرد خبر
این چنین در کتابهاے دگر
وجه ما این که حضرت سلمان
نقل کرد از رسول انس و جان
کرده شد زنده سوال ازین باب
در انائی بود طعام شراب
بے دم سائل در آنجا مرد
گوئی احکام او چه باید کرد
گفت پیغامبر خداے تعال
اکل و شرب و وضو باد ست حلال
گر بگوئے نباشد از مردار
چون نیاید باکل کردن کار
بعد ازین در فتاوی کافی
نقل شد از ائمه وافی

له
ونوع من الحيات
[illegible]
[illegible]
في الماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
والذباب والزنبور
والعقرب والقمل
والبرغوث و
البق سواء
في سيل الدم [illegible]
۱۲ مولانا شمس الدين

وجه ما گرچه خاک باشد پاک   لیک باشد حرام خوردن خاک
گرچه اینها بشرع پاک بود   خوردنش منع مثل خاک بود
اینچنین وجه صلوٰة مسعودی   وجه های لطیف مسعودی
یک دلیل آنکه بهترین انام   گفت هرگه مگس فتد بطعام
غوطه داده برون کشید اورا   در یکے بال او بیا شد دوا
در یکے بال او دوا باشد   این سخن هم دلیل ما باشد
غوطه هرگه بآتش سوزان خورد   در درون طعام خواهد مرد
نیز هم سائل از تعجب بودے   مقتضاے این چنین اگر بودے
این نماند گفت آن افضل   بال در دوش مگس فتد اول
در کفایه کہ شیخ آورده   علماے یقین بیان کرده
بال دوم کہ مے شود مجموع   از دوا سے شود علل ممنوع
این خبر عالمان راست سبیل   کرده در دو دوا چنین تاویل
در اینجا مراد این درد ست   کبر نفس تکبر مردست
یعنے آنرا چو شرع ساز دحل   کبر نفس ست گر دوا در دل
غوطه داده طعام را خوردے   قهر بر نفس خویشتن کردے
علت کبر را دوا این ست   یعنی زین قول مدعا نیست
چند بندے در آخر این باب   درج سازیم از براے ثواب
از تکلف تکبر انگیزد   از تکبر نفاق برخیزد
گفت شیطان خلقتنی من نار   کرده از سجده کردن طین عار
نیست آن مد نظر خود بین   بود بیشک خلقته من طین
او کہ فخر از ضیاے آتش کرد   حق تعالی سزاے آتش کرد

متکبر شدن بود بد بد
بعد شرک از همه تکبر بد
خویشتن را مگوی خیر منه
نیست بهتر کنند غیر منه
گرچه هستی ز گرد عصیان دور
طاعت خویش را مشو مغرور
تا نگردی تو داخل فاخروج
مثل شیطان ز لبس ایمان پوچ
گرچه هستی تو زاهد درویش
طاعتت نیست از عزازیل بیش
خرمن طاعتی که می اندوخت
همه را آتش تکبر سوخت
گرچه گوئی برون غیر او رس
کبر خود نه ز قهر مولی ترس
نشنیدی عزازیل مردود
درس گوینده ملائک بود
آنچنان علم کبر بر سر داشت
نقش ایمان ز قلب او برداشت
تا نگوئی تعجب افتاده
من فلان مردم فلان زاده
آن دگر به من برابر نیست
هر که این گفت عقل در سر نیست
این سخن را چنانچه ملعون گفت
گشت بیشک به قهر سلطان جفت
ابن آذر خلیل رحمن شد
از چنان نوح پاک کنعان شد
عمر از زهر لعل از خارا
چیست حکمتش چه حد ما را
عکرمه از صحابهٔ اهل ست
گرچه از پشت خبث بوجهل ست
بولهب که به مصطفی عم بود
دشمن خاص فخر عالم بود

فصل در بیان پس خوردها

در کتاب خلاصه تعیین ست
در جمیع کتبها این ست
سور[له] آدم که طاهر ست روا
جنب حائض ست یا نفسا
نیست در سور مشرکان باکی
لیک لاباس را بدان باکی
یعنی قلیلی بباس او وارد
متقی در عمل نمی آرد

له من [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بطهارة [illegible] غذائه وانما الاولی [illegible] لان النجاسة [illegible] والحائض والنفساء وغیرهم فی السور حتی انما شرب الخمر [illegible] من ساعته نجس ۱۲ شرح اوراد

مگر آنجا که بالضرورت بود
باشش اندر ضرورت دور بود

در نهایه به صریح فرموده است
نزد بعضی کراهیت بوده است

جنبی پر دهان بگیرد آب
ریزد و آب دهانش برا ثواب

زین سخن در صلوٰة مسعودی
به تفاصیل حکم فرمودی

قبل ازین آب شسته است دهان
پاکی او باتفاق بدان

قصد غسل فم است هم اول
جامهٔ آب هر دو مستعمل

ور بلا نیت از دهان رشست
هم دهان را نه شسته است نجست

گفت قاضی علی اسبیجاب
جامه مستعمل است هم این آب

قول سید شجاع نبود پاک
یعنی آبست جامه هر دو پاک

افقه وقت خویش شمس الدین
کرد در شرح مختصر تعیین

آنچه پاک است سور شارب می
یعنی ساعات بگذرد در وی

شفتیش بلیسدش بزبان
پاک سازد از و لعاب دهان

شارب او دراز ناک بود
بعد ساعات هم نه پاک بود

گفت از زاهدی بدین منوال
هست مکروه سور زن به رجال

سور مردان چنان بود با زن
نیک تشخیص کن برادر من

این روایت که در کتب دیدم
از فقیهان عصر پرسیدم

گفت اینها علی العموم مباد
اجنبی اجنبیه است مراد

در نهایه ز نسخهٔ مسعود
چون که از عایشه روایت بود

آب در حال حیض می خوردیم
برسول خدا که می بردیم

از همان جای خورده میخوردند
مهربانی و لطف می کردند

مهجران را اگر چنین بودی
عایشه اینچنین نفرمودی

سه فی فتاوی الحجة قال ابو القاسم الصفار من شرب الخمر فاشتد وعليه ساعات ثم شرب الماء وقد تنجس شفتيه بلسانه وفاة كان الماء طاهرا قال الصفار روى ان كان الشارب طويلا يتنجس الماء وان شرب بعد ساعات لان شعر الطويل لا يتنجس لا يطهر باللسان ١٢ شرح ... ١٢

[illegible]

در کتاب خلاصه تعیین ست
نیز در چند نسخه چون اینست
برود از دهان نائم آب
هست با طاهری صحیح جواب
از ابو یوسف این نجس بر گیر
هر جگاهے که فاحش ست کثیر
سخن صاحبین طاهر دین
پاکی سور اسپ شد به یقین
این چنین ذکر کرد شمس الدین
نیز در بعضی نسخها چون این
نیز ز نعمان روایت ست چهار
قول اول همین که پاک شمار
قول دیگر چو یافت گردد اگر
زوست دارم وضو کند بدگر
قول دیگر بود به مکروهیش
قول دیگر بود به مشکوکیش
قول اول صحیح هم طاهر
یعنی سور فرس بود طاهر
سور کل طیور یا حیوان
لحم او را خورند طاهر دان
مگر آنکه بود نجاست خوار
مثل مرغے که مے خورد مردار
سور او بخلاف ممنوع ست
مگر آن مرغ خانه محبوس ست
یعنی او را بخانه اندازند
چاهکے را بقدر او سازند
هر دو پایش درون سرش بیرون
علفش پیش او باین مضمون
نتواند بجز خود گشتن
در خلاصه ست این بود بے ظن
آنچه حیوان بود نجاست خوار
حبس سازند چند روز اے یار
تا کراهت ز لحم او زائل
شود و شش گفته اند اے سائل
در کتاب الکراهیته آورده
یعنی صاحب خزانه آن شه مرد
هست در بستن شتر یکماه
گاو را بیست روز دار نگاه
حبس کن گوسفند روزی ده
قدر سه روز کن به جاجه
سور اشتر که نیست او مردار
نبود در دهان او نشخوار

[illegible]
عشرة و فی الدجاجة ثلاثة
ایام [illegible]
و قال محمد ره انما یکون جلالة
اذا تغیرت و نتنت [illegible]
لا یحل [illegible]
اذا حبست [illegible]
مختصر خزانه

این سخن در صلوٰة مسعودی   اینچنین در خزانه فرمودی
چونکه نشخوار اوست چون سرگین   داند آن کس بود محب دین
سور ما پوسکالے که ظاهر بود   گفت اندر فتاوی مسعود
شرطش اینکه نباشدش نشخوار   در دهان وے ای سعادت یار
در کتاب هدایه مشهور   بلکه اندر کتب بها مذکور
هست مشکوک سؤر بغل حمار   گفت نعمان لعاب او مردار
وز محمدؒ سخن بپاکے بود   زین سبب گفتن اشتکاکے بود
چیست پس مانده سباع طیور   وانچه لحمش بود نه خوردن دور
علما که بیان او کرده   در کتاب خلاصه آورده
هم بکتاب مکره گفتارست   احتیاط اندرین سزاوارست
در نهایه چنین بود مذکور   یعنی سور سباع ها طیور
کره گفتن جواب استحسان   در قیاس البته نجس میدان
آبهاے مکره پیدا بود   آب دیگر جز او نشد موجود
هست جائز باو وضو کردن   نیست جائز تیمم آوردن
هم نوشتند بزرگان با   غیر مشکوک آب نے پیدا
آب مشکوک را کنند وضو   هم تیمم کنند از پے او
در کتاب خلاصه کرد خبر   نیز در چند نسخهاے دگر
تیمم شد از وضو اول   هست جائز وضوش پیش افضل
گفت صاحب هدایه وافی   اینچنین در فتاوے کافی
یاکه واجب بود بقول زفر   بود اینجا وضو مقدم تر
ترک گردد اگر یکے زین دو   در خلاصه جواز نیست وضو

سله فی الهدایة وسور البغل والحمار مشکوک فیه [illegible] فان لم یجد غیرهما توضأ بهما وتیمم ویجوز ایهما قدم وقال زفر لا یجوز الا ان یقدم الوضوء ۱۲ [illegible]

[illegible]

باوجودیکه هست آب دگر
بنهد ثم آب مکروه هست
آب مشکوک هست آب ثمر
ازابویوسف هست انچه سمع
اختیار محمد ابن حسن
نیست جائز بکیش گرد ترک
سور گربه که چیست ره تعلیم
آن فقاهت پناه شمس الدین
هست قول اصح به تنزیه آن
نزد بویوسف ست لم یکره
کره گفتیم از توهم آن
از نجاست بود دهانش را
چون صبیے که دست خود بر آب
یافت گردد اگر بجز آداب
نیز بنوشته هست شمس الدین
موش اگر خورد گربه غیر نزاع
بعد ساعات اگر بنوشد آب
هست گربه یکے ازان از جهل
به درستی بطور نعمانے
چونکه او داخل سباع بود
حشراتیکه ساکن دار ست

نیست جائز بسور بغل و خر
آب راکن وضو که محسوب ست
بوحنیفه تیمم ساز دامر
آب شک راکند تیمم جمع
فعل هرسه بجاے آوردن
احتیاطاً به قول این با درک
گرچه تنزیهی هست یا تحریم
گرد در شرع مختصر تعیین
یعنی قول محمد و نعمان
وز محمد سخن یکے است شد
در نهایه نوشته اند چنان
کره زان گفته ایم آلیش را
بز نکرده اند حساب
ترک کن چونکه شبهه است عتاب
نیز در چند نسخه هم تعیین
هست سورش نجس علی الاجماع
بوحنیفه نجس نکرد حساب
غرض این گربه است گر اهل
سور وحشی او نجس دانے
زو ضرور نیست ار لفاع بود
یعنی مانند موش یا مارست

مسئله [illegible] الوضوء [illegible]
فی الاناء یصیر الماء مکروها فی الجامع الصغیر
الحاصل ان التوضا عند عدم الماء المطلق جائز من غیر کراهة ۱۲ کنز العباد

سور او کره اتفاق شده ست
یعنے چون سور گربه شد مروے
همه سباع سور حیوانے
شافعیه اگرچه گوید پاک
عرق هرچه از بد و نیکو
لیک در شرع مختصر تعیین
یعنے از زاهدی نجس کردام
عرق هر خورندهٔ مردار
قول زبده وران نجس میدان
عرق هر دو سے بود طاهر
در محیط از امام حلوائی
لیک عفوست در ثبات بدن
یک سخن از امام بزرگ تر
یک روایت ازو غلیظه دان
در تمرتاشئے کرد ائمه امر
کشت از ساعتش در آنگه
بعد ایام ذبح کرد اگر
چون که بالحم او کند تاثیر
شتر و گاو اگر بنوشد مے
از همان ساعتش و باز آن پس
چون که تاثیرے کند فی الحال

لیک قبلی باختلاف شده ست
اصح قولها به تنزیهے
نبود پاک بل نجس دانے
یعنے جز سور خوک سگ ناپاک
در روایت بود چو سور او
اینچنین ذکر کرد شمس الدین
عرق آنکه خورده باشد خمر
از بهائم مثال بغل و حمار
لیک گفت از کتاب قاضیخان
یعنے اندر روایت ظاهر
عرق او نجس بفرمائے
قول حلوائی این بود بے ظن
عرق او پلید یعنے خر
یک روایت خفیفه است همان
گوسفندے اگر بنوشد خمر
خوردنش را نوشت لم یکره
کره بنوشته اند اهل خبر
کرده فرموده اند برین تقدیر
ذبح گردید هر جگاهی دے
کره گفتند اکل او اے کس
خمر یعنے بلحم آن دو بال

۵ وسور الصبي الرضيع طاهر وقيل مكروه وقيل من شرب سور الرضيع فلا باس عليه وقيل عوفي من سبعة وسبعين مرض [illegible] مغفور مغفور مغفور لقوله صلى الله عليه وآله وسلم من اكل مع المغفور او شرب سؤره فهو مغفور بلا شبهة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من شرب سور المسلم كتب الله تعالى عشر حسنات [illegible] ولا اختلاف في السور [illegible]

از حلال و حرام گرده تنگ
بگریزد ز شبهه با ور دلیش
آنکه اندر حرام گردد غرق
اے مقید بہ نفس بد کردار
گرچه از امر نهے میگوئے
پیش مردم بصلح آهنگ
نبود شیوهٔ مسلمانے
طاعتے کہ ریا بود سمعه
بلکه طاعت بگوی آفت کوے
عجب گر ریاست خود ابطال
در ظواهر صلاحیت داری
در زبان تو از مسلمانے
در زبان تو سنت آداب
در زبان تو از قیامت کور
در زبانت قرأت و تدریس
باوجود چنین پریشانے
خواندن بزرگان حال پناه
تا که گرد ضمیر شافی فجر
لیک مقصود تو ز خواندن خلق
میکنی صد هزار حیله و کید
غرضت آنکه از طعام لباس
مرد باید جدا کند یک یک
صورت احتیاط گیر و پیش
سکے تواند ز شبهه کردن فرق
طالب احترام الله یار
لیک خود میکنی سیه روئے
در نهانے تمام فتنهٔ جنگ
جزو گوئی خویش کل مانے
از نتائج کجاست یک لمعه
مبدا از نشاء شقاوت گوے
نیز باطل کنندهٔ اعمال
ور بواطن بخود گرفتاری
در جنابت خطور شیطانے
خانهٔ قلب از حدوث خراب
در دل تو هواے نفس غرور
در ضمیرت وساوس ابلیس
پاره را بجوش میخواے
نفع خلق ست خالصاً لله
نه ز بهر غرض نه بهر اجر
سیری شکم هست لذت خلق
ساده لوحی شود بدامت صید
بل ز کل وجوه دارد پاس

ورنہ تو ز اہل فیض حال نہ
بلکہ از اہل قیل و قال نہ
خبث باطن کند ترا غلبہ
تو کہ باشی و مطلب طلبہ
بلکہ از شوق کسافت پست
طالبانیکہ در طلب شدہ سست

فصل در بیان فرائض غسل

در ہدایہ نہایہ غیرہا
در جمیع کتابہاے ما
آب اندر دہان و در بینی
ہست در غسل فرض یقینی
در ہدایہ ست شافعی این دو
گفت سنت علی القیاس وضو
رای مالک بفرضی این دوست
خواہ در غسل ہست خواہ وضوست
آب راندن بسائر اعضا
فرض گویند جملہ علما
در کتاب خلاصہ تعیین ست
نیز در چند نسخہ ہم این ست
فرض در غسل و در وضو سنت
قول اصحاب ماست بے شبہت
ساندو این آب استعاب دہن
تا سر حلق اے برادر من
تا دماغ ست حد استنشاق
تا شود با جمیع قول نفاق
بود طعامے میانہ دندان
آب جاری نگشت و تہ آن
گفت از ملتقط خزانہ چون
نیست جائز نگردد از بیرون
بعد بیرون شدن کند جاری
آب را بر ہمان محل باری
چون ز تجنیس ذکر کرد چو از
بگذارے تو بر خلاف نماز
رجلی غسل ساختہ بودی آن
مضمضہ ماندہ است از نسیان
در کتاب خلاصہ آوردہ
آب بر وجہ سنت از خوردہ
نبود خارج از جنابت او
ور بہ بدعت خوردہ آید کو
لیک از واقعات گفت چنین
غیر سنت خورد اگرچہ این

سئل عن الرجل توضأ و غسل وبقی فی تحت عینہ رمص او غمض ولم یصل الماء تحتہ ہل یجوز [illegible] الوضوء فقال یجب ایصال الماء [illegible]

[illegible]

نیز آید ازین جنابت آن
مضمضه تا نسازد این انسان
هر کجا زاهدیست یا درویش
صورتش احتیاط گیرد پیش
ذکر کرد در صلاة مسعودی
نیز در چند نسخه فرمودی
آب بینی برند تا خیشوم
هست از بهر مبالغه ملزوم
خواه در شست الف خواه دهان
بکرش روزه دار باشد آن
آن مروج به علم شرعیه
گفت چون صاحب اینیه
گرچه صایم نترس نقض صوم
نکشد آب را ببالا یوم
لیک سازد با صبع اصغر
حد الامکان در دلش بینی تر
در فتاوی عمده فرمودی
اینچنین در صلاة مسعودی
غرغره فرض نیست بر هر حال
مضمضه بس بود بهر اقوال
لیک بود هست غرغره سنت
هست احتیاط بی شبهت
نکند روزه دار ازین رو
نرود آب تا بحلق او
گر رود آب حلق را ناگاه
ظاهر قول روزه هست تباه
شرطش آن روزه اش بود در یاد
روزه نبود چو یاد نیست فساد
صوم ازین به فساد گردد نیست
هست لازم قضا کفارت نیست
باقی روزه را کند امساک
گرچه گردد فساد صوم است پاک
آب را نفی به سایر اعضا
آن قدر را احتیاط از تجبا
خشک ماند اگرچه موی
از خیانت برون نشد گوئے
گفت بعضی ائمه زین روشن
فرض باشد بدست مالیدن
آنچه صدر الشریعه آورده است
در کتابش چنین بیان کرده است
تا که باشد خمیر بد ناخن
نبود جائز احتیاط بکن

لیک در چرک جائز است رواست ۔ یعنی چرکیکه از بدن پیداست
وینچنین گل که هست آب پذیر ۔ هست تجویز بر غلاف ضمیر
چیست حکم شگاف اذنان ۔ گر بود غالب گمان بر آن
جای سوراخ خشک مے ماند ۔ لازم است اینکه حلقه جنباند
نبود حلقه اش ازین برگو ۔ گر بود غالب گمان او
ندرود آید بلا تکلف آب ۔ او تکلف کند به قول کتاب
بے تکلف اگر درآید آب ۔ متکلف نمے شود زین باب
بوده باشد شگافے او ضم ۔ تا تواند بآب رساند نم
میدر آرد در آید آب اگر ۔ نه درآید بچوب باید گر
سنگ باشد بدست اینچنا هم ۔ هست لازم تحرک او هم
ربجلے تا بریده است اگر ۔ آب راند درون جلد ذکر
در نصاب الاحتساب آورد ۔ علمائے عظام تعیین کرد
اهل سوراخ گوشت را علما ۔ گفت لاباس مر طفول لا
این دلالت کند بطفل ذکور ۔ کرده باشد چنانچه شد مسطور
هست شرح وقایه را مذکور ۔ در همه نسخها بود مشهور
نیست واجب زنان بافته مو ۔ نکشایند موے خود زین رو
آب بر اصل موے اندازند ۔ نیست بل چون روانیش سازند
اینکه گفتیم گر قبیله بود ۔ موے مفتوح را چه حیله بود
واجب است اینکه بر میانه مو ۔ آب راند چنانچه لحیه رو
لیک در غسل مرد مے باید ۔ واجبست اینکه موے بکشاید
یک روایت بلفظ قیل آورد ۔ نیست واجب که مو کشاید مرد

مسئله
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من حلق شعره وهو جنب جاء ذلک الشعر یوم القیمة [illegible] یقول یا رب سل [illegible] وانا جنب [illegible]
مسئله در [illegible] غسل [illegible] در ضرورت [illegible] بطهارت [illegible] باشد
[illegible]

لیک این قول غیر محفوظ ست — چون که بر لفظ قیل ملفوظ ست
در کتاب نهایه زین معنی — بافته موی زن اگر یعنی
نزد بعضی مشایخ ست سخن — تر نباشد ز دو آب خوردن
نجس سازد چو آب اندازد — بلکه سه مرتبه چنین سازد
لیکه هر غیر واجبی گفتار — اصح ست و صحیح هم مختار

۲ راست چپ گرفتی دو دست را بشستی باز

فصل در بیان سنت های غسل

سنت غسل آنچه ذکر شد ست — ابتدا می کند ز غسل دو دست
حضرت شه حسین تعینش — کرده در جامع البساتینش
غسل با ضم غین سر تا پا — می بود شستن همه اعضا
غسل با فتح غین او بی ظن — هست عضو علیحده شستن
در هدایه و غیر او هم هست — شستن زینکه شویدش دو دست
شستن هر دو دست قبل ازین — گشت در سنت وضو تعیین
شویدش فرج خویش را بی ظن — هر نجاست اگر بود به بدن
بعد سازد وضو بلا تقصیر — لیکه دارد دو پای تا تأخیر
بعد ازان ریزد آب تا مقدار — بر سر و سائر جسد سه بار
بعد ازان منحنی شود زانجا — یعنی من بعد شویدش دو پا
اینچنین نقل کرد میمونه — بود غسل نبی همین گونه
مغتسل فوق لوح یا حجر ست — شستن پا ز غسل پیشتر ست
در نهایه بود علی التعیین — نقل سازد ز بزرگان دین
قبل از غسل ابتدا بوضو — نزد بعضی ائمه واجب گو
بعضی تفصیل او کنند چنان — جنب از محدث ست لازم دان

استنجا کردی باز آب در دهان و بینی کردی اگر روزه دار نبودی بمبالغه کردی باز چهار اندام شستی باز آب بر سر مبارک خود ریختی و غسل تمام کردی ۱۲

چونکه با حدث از جنابت پیش
بود لازم وضو و بهر خویش

پس جنابت نگشت ساقط زان
لیکه قول صحیح سنت دان

نیز در ظاهر الروایه این
پیش ازین شد عبارتش تعیین

بود لازم نوشت از این باب
ریزد اول بکتف ایمن آب

یعنی سه بار بعد بر ایسر
بعد از ان آب می نهد بسر

قول اکثر مشایخ این بوده
باز این شرح ساز فرموده

یعنی از عایشه شده است خبر
کرد آگه ز غسل پیغمبر

آب اول براس می انداخت
بعد از ان بر جسد روان میساخت

نیز در غسل آن مطهر ذات
بر همین نحو گفت در مشکوة

جامع این حدیث کز اسطے
بنوشته است متفق در وے

در کتاب منیه کرد خبر
اینچنین در کتابهای دگر

سے بالذبست خود ما را
بار اول جمیع اعضا را

حیث دنیا بوقت غسل گو
سوی قبله لباز آن دم رو

مسئله

غسل لباسی جمیع خالی
نشود کاندران محل تالی

گرچه نبود دران محل یکبار
نشودی مغتسل بغیر آزار

ور بود خانه تنها
ایمن است از دخول آدمها

عذر نے باشد ان الله
در قنیه نوشت بے اشباه

فصل در بیان موجب غسل

موجب غسل را بیان کن چیست
آب ذی دفق شهوتیست منی

در هدایه بود و غیر آن
در جمیع کتابهاست بیان

موجب غسل دان شو انزال
بهمین کیف از نساء و رجال

مسئله الجنب اذا اراد ان یاکل او یشرب فالمستحب ان یغسل یدیه وفمه وان ترک لا باس [illegible] فی الحائض قال بعضهم [illegible] والحائض سواء وقال بعضهم لا یجب [illegible] الا بالغسل [illegible] بخلاف الجنابة والنفاس [illegible] مسئله قال ابو نصر [illegible] لا یکره ان یغسل [illegible]

[illegible]

نیز صاحب نهایه پاک یقین
اختلافات را کند تعیین
شافعی گفت این خروج منی
باشدش هرگونه غسل کنی
گفت حتی کسی ز سطح افتاد
یا به پشت کسی که باز نهاد
گشت بیرون باین سبب این آب
موجب غسل کرده است حساب
اختلاف دگر که هست گوش بدار
آنچه اندر میانهٔ سه بار
نزد نعمان محمد است حساب
شد بشهوت جدا ز جایش آب
گرچه وقت خروج گردد سست
موجب غسل دان به قول درست
از ابو یوسف اینچنین مرویست
نه برآید بدفق موجب نیست
گفت قول محمد رح و نعمان
اندرین مرتبه صحیح بدان
یا در اندام زن شود پنهان
حشفه التقاء ختانان
موجب غسل بر نساء و رجال
باشد این گرچه نی شود انزال
باشد این واقعه اگر بدبر
حکم بر غسل او چو پیش شمر
ذکر کرده است مولوی یعقوب
که به تفسیر خویشتن آن خوب
نکند این طریقهٔ ملعون
مگر از فرقهٔ هم العادون
هرکه سازد نظر بسوی پس
غضب حق مسلط آن کس
وانکه راضی شده است باین کار
شد سزاوار لعنت جبار
تحم معنی که عالمان گشتند
در کتاب خلاصه بنوشتند
وطی زوجه حائض خود کس
کفر باشد حلال داند بس
با زن خود لواطه سازد مرد
گشت کافر حلال گفته کرد
در ینابیع هم باین تصویر
قول پیغامبر بشیر و نذیر
هست در نسخها باین تمثیل
ذکر سازیم می کشد تطویل
هم پس از انقطاع حیض و نفاس
غسل واجب شده بلا وسواس

ع ویجب بانزال منی ذی دفق وشهوة عند الانفصال عن مقره [illegible] الشهوة عند الانفصال لا عند الخروج وعند ابی یوسف رح وقت الخروج ایضا وثمرة الخلاف تظهر فیما اذا انفصل من مکانه بشهوة فامسک حتی سکنت شهوته ثم خرج بلا شهوة وفیما اذا اغتسل قبل البول ثم خرج بقیة المنی بلا شهوة یجب الغسل ثانیا عندهما لا عنده

ولا فرق فی هذا بین الرجل
والامراة وروی عن محمد
فی غیر روایة الاصول انها
اذا تذکرت الاحتلام والانزال والتلذذ
ولم تر بللا کان علیها الغسل
قال شمس الائمة الحلوانی
رح لا یؤخذ بهذه الروایة ۱۲
شرح وقایه

لیکه تفصیل حیض آن دیگر
در جمیع کتاب معتمدی
ودی آب غلیظ تر از بول
مذی وقت ملاعبت آید
شکند زو تحرک اندام
مذی آب رقیق لطے سائل
منی باشد غلیظ ابیض هم
در کتاب خلاصه تعیین ست
گر کسے احتلام دید بخواب
موجب غسل نیست بے اشباه
ور کسے احتلام دارد یاد
بوده باشد ودی که شد اوصاف
لیک ظاهر شود مذی و منے
غسل بهر مذی نگوسے بدان
اصل آب منے بود این آب
ذکر شد در کتاب قاضیخان
آدمی گرچه احتلام ندید
غسل واجب شود بهر اقوال
گر بیابد مذی برادر عین
نزد بو یوسف از وجوب مباد
ور بود احتلام در یادش
بعد ازین در صلوة مسعودے

در بیان آوریم پایان شر
نبود غسل بهر مذے و ودی
آید از بعد بول بهر قول
موجب غسل نے وضو شاید
بخلاف منی بقول تمام
سفیدے بود هم او مائل
وصف دیگر نوشته شد اقدم
نیز در چند نسخه چون این ست
گشت بیدار اگر ندید نز آب
باتفاق جمیع اهل الله
مذی دیده ست حکم او چه یاد
غسل نبود بوسے بغیر خلاف
نزد جمله امام غسل کنے
لیکه واجب شده ست بهر آن
صورتش چون مذی شده در خواب
نیز در چند نسخه است بیان
لیکه آب منی شده ست پدید
نبود اختلاف در این حال
غسل واجب بمذهب طرفین
احتلام از کسے ندارد یاد
قول او هم بود چو استادش
کاندرینجا دلیل فرمودے

این چنین گفت آن امام دین   آن شهید خدا حسام الدین
ذکرش قائم است وقت خواب   قول یعقوب را دهیم جواب
وقت خفتن ذکر خلاف اوست   فتوی ما بسبب آن دوست
این امام امام ما قاضی خان   در فتاوای خویش کرد بیان
غسل کرد قبل از بول   بعد آید منی چه باشد قول
غسل لازم شد بیش دیگر بار   لیک اندر مذی خلاف شمار
نزد نعمان و محمد یار   نیست اینجا منی مذی شمار
پیش بعد بول غسل آرد   باز آید منی چه بشمارد
نیست ثانی قولهم پی آنکس غسل   کرد از بول ساختش پس غسل
زن یکی گشت غسل آورد   ماند در فرجش از منی مرد
گشت بیرون ز غسل او تالے   موجب غسل نے حدث والے
بعد ازین در صلوة مسعودی   گویم انجا التمسه مسعودی
خواب هم دید آب هم آن زن   غسل باید باتفاق شیخین
گر نه احتلام دید بخواب   گشت بیدار اثر ندید ز آب
غسل واجب بقول ابن حسن   قول شیخین نے بر او ز من
بعضے از بزرگان چنین گفته   این زنک پشت ناک اگر خفته
پس به قول محمد است جواب   برحم رفته باشدش این آب
لیک او بر خلاف او خفتید   قول شیخین را بباید دید
بود انکار هم چنین بکر و ثیبه   ز محمد امام دین پرور
زن اگر یافت لذت انزال   گشت بیدار غسل گو زین حال
آنکه بیرون نشد منیش اگر   مے نگوید فقیه ابو جعفر
گفت تا این منی ز فرج درون   نیز آید برون بهر مضمون

[illegible]

مسئلة فی النصاب احتلمت
ولم یخرج منها الماء ان وجدت
شهوة الانزال کان علیها الغسل
وان لم یجد لا غسل لان علیها الا
ان یکون ... الرجل فی انها نزل
من صدرها الی رحمها وقال بعض
العلماء لا یجب الغسل ما لم یظهر الی
وهو الاصح ۱۲ منه ... الرجل ولان الفرجان ظاهر و
باطن و تطهیر الباطن لیس بواجب
علیها ولانه فی ...
منهاج

غسل کردن با دو نفر باشدی
بر همین ست اخذ حلوائی

بلکه گفتند غیره محفوظ ست
ور محمد چنانچه ملفوظ ست

چونکه هست احتلام زن چون مرد
حکم غسل از خروج باید کرد

فرج خارج بجاے رود نبه
فهم کن گوش را منه بنبه

از ذخیره بلا خروج منی
حکم بر غسل آن زنک نکنی

ذکر شد در نصاب اصح اینست
در خلاصه صحیح تعیین ست

نیز از زاهدی علی التعیین
بر همین فتوی گفت شمس الدین

زنکی گفت من ہمی دارم
من بآن جن جماع می آرم

لذت از جماع او کم و بیش
یا همش چون جماع شوهر خویش

لازم غسل نیست بر آن زن
هست در قاضیخان چنین بی ظن

نه احتلام انفصال شد از مرد
لیک زن را حلیل او ظهور نکرد

غسل واجب نمیشود زین حال
تا نگردد خروج فی الاقوال

قاعد و ماشی ست یا نایم
یافت از خویشتن مذی یا نم

غسل باید بمذهب طرفین
گفت چون خواب مضطجع بالیقین

گشت بیهوش آن یکی از خویش
یا یکی مست گشت از حد بیش

بخود آمد ز خویش یافت مذی
همه گفتند غسل لازم نی

بوالمکارم بزرگ پاک جناب
نقلها می کند ز چند کتاب

مست بیهوش گر منی یابد
هست لازم بغسل بشتابد

گر برآید بوقت بول منی
از امامان ما چه حکم کنی

ذکر شد در کتاب قاضیخان
نیز در چند نسخه است بیان

گر ذکر قائم ست باید غسل
ور خلافش بود نباید غسل

مرد و زن کرده بود یکجا خواب
از منی در میان شان بود آب

امرأة لو احتلمت بلا خروج المنی الی الفرج الخارج لا یجب الغسل وهو ظاهر الروایة و علیه الفتوی کذا فی الزاهدی ۱۲ شمس امرأة قالت معی جنی یاتینی فی النوم مرارا [illegible]

هر دو از احتلام در انکار
حکم او چون کنند از این کار
گفت ابوبکر فضل نیکو خو
احتیاطاً کنند غسل این رو
گفت بعضے اگر غلیظ سفید
باشد او را از مرد باید دید
اگر رقیق ست این منے یا زرد
حکم بر آب زن بباید کرد
قول بعضے اگر دراز افتاد
آب مرد ست غسل بر وے باد
ور مدور بود ز زن گوئے
هر کدام احوط ست آن جوئے
آن مروج بعلم شرعیه
گفت چون صاحب الذخیره
گر زن را مساس چون شوهر
لذتے یافت دید فرجش تر
مے نداند منی ست یا جز این
مے کند اغتسال بالتعیین
نیست وطی بهیمه بے انزال
موجب غسل مرد ازین حال
شافعی آن طلب کننده حق
گفت وطی بهیمه را مطلق
واجب غسل مے شود یعنے
گفت عبد العلی ازین معنے
در وصایاے تنبیه الضالین
کرد عشق ابوالحسن تعیین
هر جگاهے بفرج حیوانے
هنگر دگر بشهوة انسانے
ذکر کرده ست آن شریعت سطے
مے شود لعنت خدا بر وے
گر بشهوة نظر چنین باشد
چون بحال مجامعین باشد
وطے سازد بهیمه را کس
چیست لازم بفاعلش ان لیس
مے کند شارح وقایه خبر
اینچنین در کتابهاے دگر
در کتاب حدود عندهما
گفت حد واجب ست حد زنا
حضرت بو حنیفه دل صاف
گفت نزد صحابهم شده ست خلاف
هست قولے بنار سوزاندن
قولے بر وے جدار غلطاندن

ع
في السراجية [illegible]
الانزال بهيمة
ووطئها انسان
فانها تحرق
[illegible]

از ملنبار نے در انگون سازند   سنگها از پے او اندازند
نزد نعمان امام پاک جمال   باد تقریر بر همین امثال
دید شخصے منے بجامه وے   نے نداند که کے رسیده وے
آن زمانیکه کرد صحبت مرد   که صلوتش قضا بباید کرد
لیک صحبت نبوده باشد یاد   گفت از خواب آخرینش یاد
این سخن در صلوٰة مسعودست   باب انجاس را چنین بودست
کرده در ترغیب الصلوٰة خبر   اینچنین در کتابهاے دگر
قول آنها که در معنے سفت   کس جنب را نجس نباید گفت
بحذیفه رسول آمد پیش   خواست بنهد بدست او ید خویش
گفت دستت منه تو بر دستم   نجسم یعنے من جنب هستم
بعد ازان رهنماے اهل دین   گفت مومن نجس نگردد زین
موجب غسل را بیان کردند   گرچه بر لفظ واجب آوردند
لیک معنی بود درینجا فرض   گوش کن زین صریح سازم عرض
در نهایه در آخر این فصل   یازده نوع غسل باشد اصل
پنج ازین غسل هست فرض العین   ز احتلام التقا و ختانین
هم ز انزال آب حیض و نفاس   داند این مسئله جمیع ناس
غسل سنت ز سید کونین   هست در روز جمعه و عیدین
بهر احرام آن دگر عرفه   دیگرش قولهاے مختلفه
غسل مرده ز واجبات بود   هر که دانست نیک ذات بود
بعد ازین غسل مستحب آن شد   کافرے هرچه که مسلمان شد
لیک باشد جنب همین کافر   شد مسلمان درین جنابت اگر
اختلاف روایت ست اے یار   گفت قول اصح زو واجب دار

[illegible] ان اشتهی [illegible] الدارم [illegible]

[illegible]

در نہایہ اصح کہ تعیین ست
چار غسلی کہ گفتہ شد سنت
لیک مالک امام تقوے حنبت
ور بجنانہ بود اگر تنہا
عذرے باشدش انشا اللہ
ہست ز اصحاب ما تخلف باز
قول ابن زیاد مروی ست
از ابو یوسف آنچہ تعیین ست
ہست عیدان بمنزل جمعہ
نیز در غسل ساختن اے یار
گرچہ باشے بمنزل تنہا
اے بمقدوری تقدوف ہست
بے عمل کے بود صفاے دل
نیست غسل خوشتہ تا نرخید
بندہ چون بر سر عمل آید
با وجود سلامت اعضا
چونکہ در نفس ہر قدم چاہے ست
آن صراطیکہ وصف ساختہ اند
در قیامت یکے ست اینجا شرع
ہر کہ اینجا باستقامت رفت
خیل امت کہ سہ است با ہفتاد
نیز یک فرقہ سعادت یار

در منیہ صحیح قول این ست
مستحب ہم نوشتہ است بشنیست
غسل جمعہ بجبر ہم واجب گفت
آیین است از دخول آدمہا
در قنیہ نوشتہ است اشباہ
نزد ابو یوسف از براے نماز
جمع سازد ہر آنچہ جان سوزست
در ہدایہ صحیح قول این ست
گفت سازی بکن بجاے بنہ
نکنی لیک زعورت ایزار
غسل نکردہ بجود مدار روا
مدہ اعمال امر نہے از دست
پاے اگر نیست قطع رہ مشکل
چون تواند ز میوہ توحید
علم باید کہ کار فرماید
کاندرین راہ چشم باید وا
منزل دور پر خطر راہے ست
اہل حق اینچنین شناختہ اند
یعنی از امر نہے ز اصل فرع
شادمان از پل قیامت رفت
ہر فریق با طریقہ افتاد
مصطفی گفت کلہا فی النار

یک فرق آن بود در شیخ و شاب　　پیرو مصطفی ست با اصحاب
هم همین فرقه که ناجیه اند　　از خدا راضیند ناجیه اند
نیز یک چند بے سعادتها　　کرده پیدا طریق بدعتها
ره رونده نباشد از آنها　　بکدامین طریق بنهد پا
چون بیشتر بگشت پنهانے　　عقل باید که کار فرمائے
چون که هستند پاره بینایان　　پاے خود کج نهند چون اعمایان
کور هستند که اندرین عالم　　بے عصا کس نے نهند قدم
آخر الامر تا خدا هادی　　نشود کے رسے باین وادی
بخلاف طریق مصطفوے　　بره بدعت ضلال روے
یا الٰهی تو راست راهے ده　　از طریق بدم پناهے ده
یکقدم از طریقهٔ مسنون　　پاے این بنده مکن بیرون

فصل در بیان احکام حیض

تا اواخر چه از اوائل حیض　　بر مدقق بود مسائل حیض
شل من عامی جهول جفت　　کے تواند ازین مسائل گفت
مگر از شفقتِ خداوندی　　درج گردد مسائل چندی
ورنه با شل من سیه روئی　　چه بود قوت سخن گوئے
اے خداے کریم پاینده　　برسانی بمطلب بنده
عالم آشکار پنهانی　　مطلبم را تو نیک میدانی
پاے لنگ و دست شل دارم　　عیب چندان ازین قبیل دارم
عقل کوتاه دیده اعمایم　　خالی از علم و از عماهایم
همچنین اعرجے و اعمائی　　زده ام خویش را بدریائی
تا که از این محیط پر امواج　　در مقصود مے شود اخراج ۶۰

تیز در آن محیط گردون رنگ   بوده در هر وجب هزار نهنگ
رفته بودم بناکه از غیبت   مانده ام در تفکر حیرت
دست نی پای نی که جنبانم   چشم نی راه خویشتن دانم
مانده ام حصر در مقام هلاک   دست کوتاه من بگیر ای پاک
با وجود چنین پریشانی   تا رسیدم ازو گو دانی

فصل در بیان علم حیض و نفاس

علم حیض و نفاس نیک شناس   چونکه علمش بود فریضه بناس
زان اگر جاهل بود از مرد   حق تعالی سوال خواهد کرد
این چنین هست از بحار هم باز   یعنی در روز رستخیز دراز
اهل بیت پاک اخفاف ست   تنها نه تو ره چه انصاف ست
اهل خود را اگر نه آموزی   خوف آن باشدش بسی سوزی
حیض باشد هنر نباشد عیب   نیست در این سخن خلاف و ریب
هست در حیض حکمت حق چند   یکی زنهاست رویت فرزند
حکمت پیشتر که مسطور ست   دیده عقلها از و دور ست
انچه در بنده صنعت معبود   ضرری نیست بلکه باشد سود
عادت الله چنین شده جاری   این هنر را تو عیب پنداری
بعضی از جاهلان نامقدار   حیض را عیب میکنند شمار
بلکه عیب ست حیض می ناید   زین سبب ز کی جاریه شاید
در صلاة فقیه دین مسعود   آن فقیه اهم چنان فرمود
سند آن فقیه شیخ عجبی   از حدیث محمد عربی
حیض سه روزه را نوشت چنان   هر یکی سال تب بود بزنان
تب یکروزه از زنان خیال   به بود از عبادت یکسال

وعدۀ دیگر اینکه روز نفاس   از چهل نگذرد به بود با ثبات

بچه بگذارد مادرش پستان
بهتر از عتق بنده میدان

چون خورد شیر را ز مادر او
از عمل حج و عمره آن نیکو

حیض بس جرم را کفارت شد
بچه اش باعث بشارت شد

این همه اجرهاے بے اشتباه
گر بود خالصاً لوجه الله

هر کجاسے که کرد ناشکری
جز خسارت بکردن او فی

آنچه نقلے که هست بین الناس
مبدا حیض از براے اناث

جفت پاک حضرتے حیدر تا
اول سومنات سے ابنی حوا

کند آدم و دخت سے مستی چون
گشت پیدا همان زمان این خون

ماند تا انقراض این عالم
حیض میراث دخترانش هم

گفت شمس الائمه خواجه اجل
لکن این حرف وجه هست اول

کرده باشیم طعن مادر خویش
وجه دیگر از ان فقاهت کیش

نکند اندر حق بجبه ام دگر
دیگرے را چنانچه داد خبر

آن درختیکه نهے کرد اله
هست تصدیق ما بلا اشتباه

لیک حاجت نه ای شریعت رخست
یعنی بود ست او کدام درخت

هر که خواهد که علم حیض بران
حضرت مقتدر کند آسان

گیرد او سنت سخاوت کیش
سعی باندازه مجال خویش

گفت ابو القاسم آن محب الله
چون همی مرا شدے هر گاه

مے بخواندیم این دعا با درد
آن همه را خدا کفایت کرد

نبود شر فقیه هیچ همام
کاندرین داریم از احکام

هر که اندر مقام حیرت ماند
این دعا را همیشه باید خواند

تا بفضل کرم خداے جهان
بکند علم حیض را آسان

اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین

فصل در بیان خصوصیت حیض

آنچه صدر الشریعة فرموده … نیز در منتخب همین بوده
آنچه خونیکه اختصاص اناث … حیض هست استحاضه نفاس
ماها خون حیض تعیین کرد … بالغه بیند از رحم بی درد
شبرا دیگر که هست در قرطاس … نرسیده بود بحد ایاس
در صلوة فقیه مسعودست … سنئ حیض را که فرمودست
حیض را در لغت چنین فرما … خون نافذ که سی بود آنجا
در شریعت چنانچه منصوص … خون وقت محل مخصوص ست
گفت صدر الشریعه با فیض … نابدش از رحم نباشد حیض
بانُه ساله بیشتر آید … حیض گفتن ورا نشاید
ابتدای بلوغ نُه سال ست … دختران را چنانچه اقوال ست
سالی یکبار گر بحیض رفت … گر ببیند بشش و یا در هفت
لیک نُه سال قول مختار ست … بهمان قول نسخه بسیار ست
در خزانه بود به فتوی … بوالمکارم اصح نوشت اینجا
نیز صدر الشریعه درای باب … ذکر کرد آن بزرگ پاک جناب
یا انقاضت شد از رحم بمرض … یعنی این خون حیض نیست غرض
شد زسستی طبع استمرار … شورش خون دراز حیض شمار
بخلاف مرض که نبود آن … گرچه شد مستمر حیض بدان
آخر وقت حیض را بشناس … اصح قول تا بسن ایاس
هم بسن ایاس مختلف ست … شصت ساله ز اکثر سلف ست
علمای بخارا و در گنج … گفت سن ایاس پنجه و پنج
بوالمکارم بزرگ با تقوی … گفت از قاضیخان به فتوی

در خلاصه نوشت المختار
بعد فرمودن آن نکو کردار
گفت اندر زمان ما آن شاه
بیقین فتوے ست بے اشتباه
گفت ما قول عائشه رض اینست
قول مجتهد بزرگ دین ست
نیز در چند نسخه کرد آگاه
فتوی در وقت ما هست بے اشتباه
بعد ازین هر چه دید حیض مبین
ظاهر مذهب این بود بیقین
لیک مختار این بود فتوے
گر ز اقصے ببیند خون توسے
چون سیاه است احمر قانے
حیض دانے و برادالاسے
کمتر حیض سه شبانه روز
اکثرش ده شبانه روز آموز
آنچه از سه کم از ده ست نیاد
استحاضه شمار حیض مباد
نزد بویوسف ست اقل بیان
اکثر روز سیومین هم دان
لیک در نزد شافعے مذهبا
کمتر حیض هشت روز شبا
پانزده روز اکثرش را گفت
خاک هر یک شهره باید رفت
در محل خلاف نادانے
اهل تقوے نکرده قربانے
لیک در باب حیض و اے نماز
قول با فتوی است تقوی باز
نیز صدر الشریعه مغفور
کرده در شرح مختصر مذکور
مبدا حیض خون شود بیرون
از درونش بفرج خارج خون
چون ز فرج درون وصول دم
نشود سوے فرج خارج هم
اے بجیلوله همان پرده
پرده که زن بفرج خود کرده
متحقق نگردد اینجا باز
نکند زن بخویش قطع نماز
اے بجیلوله یا بغیر آن
آنکه سازد خروج بالغ دان
طرف فرج خارج ار [illegible]
نگرفته ست رنگ [illegible]
سرخ گردد خداے دا اعلم
متحقق نشد خروج دم

مگر آن لته را او بردارد　　آنکه از وقت رفع بشمارد
استحاضه بغیر بول نفاس　　حکم آنجمله را یکی بشناس
اینچنین وضع پنبه در احلیل　　قاعده چون خارجست نبود قیل
بعد کرسف نهادن احجار　　مستحب در محل حیض شمار
ثیبه را نهادن پرده　　مستحب در کل حال فرموده
موضع پرده را چنین سیدان　　هست در موضع بکارت آن
وضع کردن ولیک در داخل　　گفت مکروه آنسه کامل
ظاهره مانده است شب پرده　　صبح برخاست خون اثر کرده
حکم حیض او شود الآن　　تو ز وقت نهادنش سیدان
حائضے لیل پرده بنهاده　　صبح دیدش سفید استاده
حکم باشد بپاکیے این زن　　یعنے از وقت پرده بنهادن
فقه مسعود را بیان کرده　　هست سه نوع ماندن پرده
هر زنے را اگر مزاج تر است　　تر مزاجی او بانیت درست
مے نماند بقاے پاکی وے　　یعنی سبب پرده ای شریعت طے
فرض باشد نهادن پرده　　بهمین مرأة را بیان کرده
گر بگاه وقت یعنی وقت نماز　　نهد پرده هم بفرضش باز
یابد آن مسلمه بقاے وضو　　واجب است اینکه پرده بنهد او
هر زنے را مزاج باشد جف　　هست سنت نهادن کرسف
یعنے گرچه سنتے نهد پرده　　هست باقی طهارت کرده
آن فقیهه که زبده ازواج　　حضرت عائشه شرع رواج
رضی الله دائما عنها　　ماند این سنت ازبراے نسا

گر نهد بین خارج داخل
نبرد پرده را بفرج درون
گر درون هم نهد بقاے وضو
بین فرج بین پرده را بنهاد
گر بود تر حلا رتش ابتر
سے یعنے باقی بود طهارت او
چونکه در خرقه است خاصیت این
لیک باز از حرارت اندام
بس فساد وضوے او یعنے
با طهارت اگر نهد پرده
چونکه در نزد آن امام همام
نزد اصحاب ما تری بردست
بکر بے پرده گر بقاے وضو
زاهد فخر گفت آن دختر
بس زنانرا بحال خویش گواه
گفت اما امام دین برهان
گر نهد فرج خویش را حائل
آنزمان گواه جاے دگر
شود این پیش خصم شرمنده
گفت چون جرح سائل انکار و
نه نهندش زنان روزه دار
پاکیش باقی است فی الحاصل
نکند شرم علم الادون
سے نیاید چو جرح سائل کو
بعد ساعت گرفت یا افتاد
در بود خشک گفت ابوجعفر
طاهر قول بر فساد وضو
حبست گیرد تری بخود بیقین
خشک گردد سخن کنیم تمام
بنوشتند از همین معنے
شافعی حکم فاسد می کرده
منتقض هست سودن اندام
در سرایت کند وضوش شکست
سے نیاید چگونه سازد کو
ترسد از کندن بکارت اگر
میکند پرده سے نهد انگاه
بکر مذکوره پرده ننهد زان
گر دواز دو سے بکارتش زائل
رفته باشند یا هر ند اگر
نیک تا دیل کرد آن بنده
هر نمازے وضوے نو آرد
پرده در فرج داخلش زنهار

روزه باطل شود قضا باید
گرچه با وی کفارتی باید

لیک واجب بود با و امساک
گفته بودیم قبل ازین ای پاک

فصل در بیان طهر متخلل و احکام او

انچه طهر یکیست شد متخلل
دانش او بود عجب مشکل

حق تعالے نگر بلطف پاک
دهد ادراک را بمشت خاک

شرح ساز وقایه می گوید
از بزرگان که راه دین پوید

پاکی روزه پانزده شد کم
گر تخلل کند میانه دو دم

گر ز شش روز بوده است اقل
بین دو خون بگوی چیست عمل

مثل خون یکه هست پی در پی
قول اجماع نیست فاصل وی

بوده باشد سه روز یا اکثر
طهر اندر میان دو دم اگر

نیست فاصل نیز و یعقوب آن
هست این قول حضرت نعمان

طهر اگر بیشتر بود از ده
بین دو خون بمذهب آن شه

طهر اگر هست بیشتر ز عشر
بین دو خون ز پانزده کمتر

هست جائز بطهر غایت حیض
در همین قول هم هدایت حیض

یعنی ز مزد اوست غایت حیض
پاکی آخر و بدایت حیض

خاص اینکه ز پانزده شد کم
در خلاصه نوشت اهل کرم

نیست فاصل در ابتدا و وی
در بود مثل خون پی در پی

نیز صدر الشهید کرد آگه
در همین جا نیز بزرگان ره ده

بهر تیسیر پاره علما
ذکر کردند بر همین فتوی

وز محمد روایت است دگر
ای ز نعمان امام بزرگتر

گفت آن سرور خلف سلف
خونکه گردد احاطه دو طرف

یعنی در ده و یا کم از این ده
قول ابن مبارک ذکر شگفت
مع فلک نصاب با یازدهم
لیک نزد محمد رض ششم مرد
بودن طهر بین این دو دم
باز گفتند بزرگان زده
هم همین طهر گر باشد موجود
لیک این طهرے شود مغلوب
دم حکمی ست حاصل از [illegible]
چون محمد به شرع جان بازد
میکند آن امام صاحب فیض
بر همین قول گه نوشتم صاف
حسن ابن زیاد فتوی سطے
مطلقاً فاصل ست در اینجال
از متقدمین راه نما
اکثر بزرگان پاک نهاد
نیز در چند شرح متن شگفت
شارح پاک دین درین اقوال
دید تو حیض روز واحد دم
باز یک روز خون چو واقع گشت
باز یک روز خون از ان زن رفت
نیست فاصل بمذهب آن شه
شرط ما که محمد از وے گفت
زین ثابت سخن کند اتهم
مع شرطے کین مبارک کرد
یا برابر بپا پیش یا کم
طهر دیگر بدید در این ده
غالب از دو دم محیط آن بود
دم حکمے شود اگر محسوب
طهر بین الدمین گه فرمود
دم حکمی حساب همے سازد
تا که این طهر آخرش را حیض
کرد لیکن ابو سهیل خلاف
گفت سه روزه طهر اکثر وے
گشت تحلیل حیض شش اقوال
از متاخرین هم از علما
فتوی بر مذهب محمد داد
فتوی بر مذهب محمد گفت
نیک بنگر نهاده است مثال
دید پاکے زیاده ده یک کم
بعد ازان پاک گشت روزه شش تا
بعد پاکے بدید روز هفت

باز آمد دو روز خون از وی نیز سه روز پاک شد از پی
باز یک روز خون بدید تمام بعد پاکی بدید سه ایام
بعد از ان باز دید روزی خون نیز دو روز دید پاکی چون
باز یک روز خون بدید آخر چیست قول امام فاخر
جمع این روز شد چهل پانچ گفت ابو یوسف تکلم سنج
یعنی آن بزرگ دین اکمل حیض گو عشره رابع اول
چون محمد مراد و است خبر یعنی از آن امام بزرگ تر
بعد پاکی چهارده روزی ده ازین روز حیض آموزی
چونکه ده روز خون الطهری هشت مثل گفتار او محیط بگشت
قول ابن مبارک ست چنان یعنی از لفظ حضرت نعمان
گفت از بعد طهر هشت ایام حیض این ده بود بقول تمام
چونکه از بعد هشت روزی دم دید از بعد هفت در ده هم
گشت این خون محیط با نصاب شد موافق بقول او در باب
انچه رای بر محمد رفت حیض شد آن ده ز بعد طهری هفت
چونکه شش روز اولین بحساب هم مساوی ست هم محیط نصاب
طهر باشد مساوی دو دم دم حکمی بقول وی آن هم
طهر آخر چنانچه شد مغلوب شد موافق بمذهب آن خوب
بو سهیل آنکه گفت شش این ده بدلیلی که کرده است آگه
حسن ابن زیاد گوهر سنج گفت او چار آخر از چهل پنج
چونکه دو روز طهر بین دو دم نیست فاصل بمذهب آن هم
طهر سه روز یا زیاده ازین هست فاصل بقول او بیقین

له [illegible]

فی مسائل الحیض علی قول
ابی یوسف رح [illegible]
[illegible] صورته [illegible]

ماسوا ذلک استحاضه بود
طهر ناقص چو در جمیع صور
همه گویند مے شود فاصل
از دو خون گر یکی شدست زیاد
هر دو باشد نصاب چیست عمل
گر نباشد نصاب از این دو
صورت این سخن نباشد این
یعنی تو حیض دید روزے دم
باز یک روز خون نه بیند او
چونکه این طهر کم ز سه ایام
گر یکے روز خون بدید و بس
باز یک روز خون بدید تمام
چون که این طهر غالبست از دم
گر یکے روز خون نه بیند او
باز دو روز خون نه بیند او
چونکه خون شد برابر با کے
دید سه روز خون پاکے پنج
حیض سه روز اول ست و بس
طهر باشد اگرچه متخلل
روزی خون دید پنج روز اطهار
حیض سه روز آخرش را این

یعنی زین بعد خون نفاضه بود
در همین قولها که گشت خبر
جز ابو یوسف فقاهت دل
والیس آن نصاب حیض مباد
حیض فرموده شد دم اول
استحاضه است حیض نبود او
نیک تعیین بکرد فخر الدین
باز دو روز پاک گردد هم
هر چهار ست حیض از آخر و
نیست فاصل بنزد جمیع امام
باز سه روز پاک شد زین پس
نبود حیض چیست زین ایام
گفته بودیم قبل ازین فافهم
کل شش روز را تو حیض بگو
کل شش روز را تو حیض بگو
نیک بنگر اگر با در اے کے
باز خون روزی ای نکو سنج
چونکه این طهر غالب ست ایس
غالب از خون بود شود فاصل
باز سه روز خون بدید اے یار
زان دلیلیکه قبل شد تعیین

[illegible] عورتے در روز اول خون دید و [illegible] روز دیگر پاک بود بعد از ان روز سوم باز خون دید [illegible] پس از ان [illegible]

گر بسه روز خون پدید نخست
باز شش روز پاک گشت درست
باز سه روز خون پدید آید
حیض سه روز اولین شاید
چونکه دو خون اگر رسد بنصاب
اولش حیض کرده اند حساب
لیک طهرے بود متخلل
در میان نفاس روز چهل
کمتر از پانزده بود اصلا
نیست فاصل بمذهب علما
پانزده روز یا زیاده ازان
نیست فاصل بمذهب نعمان
در خلاصه کتاب با تقوے
بر همین قول او بود فتوے
صورت این سخن ز دل صافی
ذکر کرده است صاحب کافی
و یکروز خون پس از زادن
سی و هشت روز پاک شد آن زن
باز یک روز خون پدید آید
علما اندرین چه فرماید
سر چهل روز بوده است نفاس
نزد نعمان امام شرع شناس
پانزده روز در چهل اما
پاک شد فاصل ست عند هما
خون ثانیش حیض بشمارد
یعنی امکان حیض اگر دارد

فصل در بیان الوان حیض

چیست الوان حیض سرخ سیاه
این باجماع طالبان اله
سبز زرد و ضعیف شش رنگین
خاک رنگ این چهار را تعیین
حیض گفتند بزرگان ما
یعنی غیر از سفید مستثنی
سخن شارح وقایه این
بعد ازین در هدایه شد تعیین
گذشت و کدره اختلافی هست
از ابو یوسف شریعت دست
مگر آنکه بود ز بعد و هم
بعد ازین حیض گویدش آن هم
در هدایه صحیح این فرمود
سبز رنگ از ذوات الاقراء بود

بدرستیکه حیض سے گویند
از هدایه دلیل او جویند
بوده باشد کبیره بیننده
گفت صاحب هدایه آن بنده
غیر سبزے اگر ازو ناید
حیض گفتن اورا نمی شاید

فصل در بیان احکام حیض

چیست احکام حیض گوے تمام
از بود مانع صلوٰة و صیام
روزه خود قضا بدارد باز
نیست واجب ولے قضای نماز
اندرین جا دلیل چیدانست
در هدایه دلیل خوب آنست
عائشهؓ آنکه بود جفت نبی
گفت در وقت حضرت عربی
با قضا و صیام حیضے باز
مے بگردیم نے قضاء نماز
سند کس بود حبیب خدا
نیست بر مسلمین جدال روا
شرح سازو قایه میگوید
از بزرگانکه راه دین پوید
بعد ازان معتبر بمذهب ما
آخر وقت گفته اند علما
آخر وقت حیض دید عیان
میشود ساقط نماز ازان
آخر وقت پاک گردد باز
میشود واجب اغتسال نماز
شرط دیگر اگر طهارت زن
بوده مرعشرا اے برادر من
گرچه از وقت لحظه ماند
هست واجب نماز را خواند
طهرش از بعد حیض کم از ده
بوده باشد بدان زین آگه
باقے وقت آنقدر ماند
غسل تحریمه را بگنجاند
گشت واجب ادا و الا نی
نیتے کن احتیاط را دانی
صائمه حیض دید آخر یوم
مے شود باطل از بیان زن صوم
بعد پاکیش واجب ست قضا
صوم اگر واجب ست الا ا

الا

بخلاف تطوعات نماز
گرچه باطل شود نماز آن
پاک شد آخر نماز او نیز
نیست تجویز صوم ہذا الیوم
حائض از حیض پاک گشت تمام
صوم آن روز را درست بدان
طهرش از عادت کم از ده روز
وسعت غسل گر ز شب ماند
رفت در شب نکرد غسل ازین
از طواف دخول مسجد ہم
اینچنین بهره برگرفتن بار
لیک باشد حلال وے این ہم
وز مصحف دورا اجتناب کس
ہم قرات نمے کند اینها
گرچه کم ز آیتے بود اے یار
از طحاوی چنین روایت باشد
در کتاب ہدایه تعیین ست
قول مالک امام باید نیز
چونکه منع حدیث شد مطلق
شرح ساز وقایه تعیین کرد
آنکه کرده منع از قرآن

حیض آید بسپانه وے باز
لیک زان پس قضاش واجب دان
ہم نخوردی ز خوردنی یک چیز
لیک امساک واجب ست اے قوم
در دہے شب ز حیض ده ایام
گرچه باقی بود ز شب یک آن
بوده باشد ورا چنین آموز
روزه خود درست مے داند
روزه باطل نمے شود بیقین
مینکند منع چون جنب این ہم
از زن حائضه ز تحت ازار
لمس فوق الازار بوسه ہم
گفت ترسد ز جائے فرجش لیس
یعنی حائض و یا جنب نفسا
قول کرخی ست این بود مختار
کمتر از آیتے تواند خواند
نیز در چند نسخه چون این ست
از قرات جنب نماز و چیز
بہترین عبادت ست اتق
یعنی صدر الشریعه شمرد
قصد ساز داگر بخواند آن

[illegible]

اعلم فی المواقع الجنابة الحائض والجنب اذا کان یکتب کتابا وفی بعض السطور آیة من القرآن غیر ان لا یقرء یکره له ذلک لانها مس القرآن وفی الکتابة مس لانه یکتب بطرف القلم والقلم فی یده ۱۲ ہکذا صورة الحسن مسح وسے قرآن

لیک شکر نعمت معبود — حمد اگر گفت باس نی فرمود
هم تسبیح بحایض و نفسا — هست جائز بمذهب علما
می کند حایض معلم پس — کلمهٔ بخوانده قطع نفس
لیک راست طحاوی این وارد — نصف آیت بخوانده قطع آرد
در دعای قنوت مختلف ست — کره گفتن ز پارهٔ سلف ست
لیک نقل از محیط لا یکره — بنوشت از روندگان ره
سائر ادعیه دگر اذکار — نبود باس خواندنش ای یار
نیز توریت را دگر انجیل — نفسا حایض جنب بی قیل
هست مکروه خواندن اینها — چونکه اینها همه کلام خدا
آن شریعت پناه قاضی خان — در فتاوای خویش کرد بیان
مصحف و شیء زین قلم در دست — نرسد دست کس بصحفه که هست
چون محشی نگفته هست روا — این بود اخذ بر مشایخ ما
ذکر کرده هست شارح اوراد — انچنین در کتابها باشد یاد
گفت محدث قرائت قرآن — می توان گفت کره نبود آن
مس مصحف نمی کند اینها — نیز محدث بمذهب علما
مگر آن مصحف او بود بغلاف — آن غلافی که باشد او متجاف
در هدایه صحیح قول این ست — نیز در چند نسخه تعیین ست
که بگیرد باستین مصحف — کره باشد مگر ز خوف سلف
در فتاوای قاضیان آرد — خانه را که مصحفی دارد
نبود باس خلوت آوردن — بلکه در وی مجامعت کردن
چونکه این خانه مسلمانان — نیست خالی برادران از آن

حم ان یقرءوا القرآن او یمسه والاصح المنع فخر الدین

مسئله ... قال العلامة نجم الدين الزاهدي [illegible]

فقه مسعودی را نوشت چنان
کاندر آن خانه خواب هم نتوان

خانه تنهاست نیست جای نیز
زیر راس خویشتن آویز

بشنو این را که شاه جانبازی
اوسع وقت ارسلان غازی

شد برون با شکار روزی شاه
او جدا گشت از حشم ناگاه

بادیهی رفت خواجهٔ آن ده
خانه طیار کرد با آن شه

جانمازی طلب بکرد آب
شب همه شب نکرد هرگز خواب

صاحب خانه حال او فهمید
گفت ای شه چرا نیاسودید

گفت تنزیل حضرت وهاب
بوده اینجا چگونه سازم خواب

گفت بر من نساختید خبر
بردمی تا بخانهٔ دیگر

گفت از بهر خواب خود بنده
منزل پادشاه پاینده

امر سازند بر آورند او را
بود این فعل هم عظیم جفا

پادشاهان اگر چنین باشند
فقرا کی مخالفین باشند

گفت ابوحفص وقت محدثان
نگذشتم بشوق در آقان

گر بود مصحفی بسیار شتر
گرچه در آخر قطار شتر

گفت ابواللیث بی وضو بید خویش
ننهم بر مهار اشتر بیش

سالکی را که اندرین طلب است
اینهمه احتیاط از ادب است

غیر طاهر نظر کند بکلام
گفت لاباس در نهایه امام

در کتاب خلاصه آورده
علما این چنین بیان کرده

تحفهٔ آیت تمام بر او
گر نوشته بود چه مصحف کو

بکتاب حدیث فقه که هست
نیز محدثی رساند دست

اصح قول حضرت نعمان
بخلاف دو یار کره بدان

[illegible] علیهما وقال البعض المشائخ لا یکره و یوصل المصحف بالحواشی و هو کتب لا باس و هذا من وضع المصنف تحت راسه فی المصحف للحفظ لا باس و بغیر الحفظ یکره ۱۲۵ مختصر [illegible]

لیک در جامع الصغیر خلاف   ننوشتند این سه دل صاف
بلکه آنجا امام تقوی جفت   کتب فقه را چو مصحف گفت
لیک با آستین گرفتن آن   غیر بکرده گفت با نقصان
اینچنین در کتاب قاضیخان   یعنی در ظاهر الروایه آن
کتب فقه بکم نباشد باک   گرچه باشد و در روایت پاک
شرح ساز وقایه ذکر بکرد   یعنی صدر الشریعه شهره مرد
خون مذکور قطع شد یا ناث   ز اکثر حیض خویش یا ز نفاس
قبل از غسل وطی اوست حلال   لیک تا دون اکثر است وبال
مگر آنکه گذشته باشد آن   و سنت غسل تحیه ازان
بو المکارم بزرگ پاک یقین   کرد در شرح مختصر تعیین
از ادب نیست وطی کردن چون   گرچه شد منقطع ز اکثر خون
وسطی نا ساختن ز غسل اول   هست واجب بنزد بعضی بل
کم ز ده روز منقطع شد هم   بعد سه روز اکثر از وی هم
الغرض بود کم از عادت   گفت صدر الشریعه بی شبهت
واجب است اینکه غسل را تاخیر   کند آن موسمه بدین تقدیر
یعنی تا آخر محل نماز   خوف فوت است غسل سازد باز
بگذارد نماز آخر وقت   تا نماند بگردن او مقت
آخر وقت مستحب نماز   نه که وقت کراهت آید باز
دیگر عادت انقطاع اگر   شده باشد و یا زیاده تر
یعنی تاخیر غسل او زین باب   کی بود با طریق استحباب
گر ازو منقطع کم از سه روز   حکم این مسئله مرا آموز

مسئله
امرأة تحیض من وجه الاخر الصلاة لان هذا لیس بحیض ویستحب ان یغسل عند الانقطاع ولو اسکت

آخر وقت را کند پیدا او
هم درین صورت که شد مذکور
یعنی اندر میان روزه او
اینچنین در صلوٰة شود
احتیاطاً که خوانده بود اول
نیز صاحب خلاصه آن شه مرد
خون حیض نفاس بے شبهت
غسل سازد نماز بگذارد
خوف فوت نماز گر دارد
اجتناب از جماع نماید
گرچه از زوج مے کند پرهیز
باشد این حیض سوم از عدتش
قطع رجعت نوشته اند ازان
احتیاطاً دگر تو نیک نگر
گر نکاحش کند بدیگر مرد
شود اگر ساخت حیض دیگر
هست فاسد نکاح ثانی شوے
اینچنین ست صاحب اشبرا
بعد ازین انتقال نمود و
این سخن از امام دین اعظم
نزد بو یوسف رح نکو کردار

خوف فوت ادا کند بوضو
عود سازد اگر دم مشهور
پاکیش باطل است مسالک ده
یعنی در این مقام فروعے
نیست جرمے ثواب باشد بل
در فتاوای خویش تبیین کرد
منقطع گشت کمتر از عادت
احتیاطاً جماع را مانند
غسل سازد نماز بگذارد
تا که آن وقت عادتش آید
روزه مے دارد احتیاطاً نیز
شود این حیض قاطع رجعت
احتیاط است نیز استحسان
نکند جفت هم بشوے دگر
جائز است آنکه حیض عود نکرد
گذشته است هم برو روزے ده
هر کجا کار احتیاط بجوے
در خلافیه اجتناب نما
تا نه آید دو بار پے در پے
مثل استاذ وز محمد رح هم
مے شود انتقال در یکبار

در کتاب خلاصه درانجا
از اوازل بیان ہذا الاصل
مسئله
ہر زنے کہ پنج روز عادت بود
ایست یا پنج روز سے شد پاک
گشت حیضش زیاده از یک ماه
باتفاق جمیع صاحب فیض
لیکه در انتقال عادت باز
ثمر این خلاف را دانے
دو امام تکمیل او اکمل
لیک ابو یوسف قضا تا آخر
اینچنین است گر کم العادت
گشت صدر الشریعه آزاده
روز خون دیده شد پاک از خونها
اینکه خون دیده است و این ایام
روز دوم که پاک گردد او
روز سوم که باز بیند دم
روز چارم که دید پاکے باز
تا بده روز اینچنین بشناس
نظم کرده است آنچه نام حق
مثل این در علوم غسل رضاع
خاک او بهتر است هزار چمن
بنوشتند بر ہمین فتوے
نیک تعیین بکرد در این فصل
ز اول ماه حیض سے بنمود
ہمین بوده کرده بود ادراک
ہم تجاوز نساختے از ده
آنچه او دیده است باشد حیض
مختلف بین سه چراغ طراز
حیض شد مستمر سه ثانے
سے کند رد بعادت اول
سے کند رد بدیده آخر
منقطع گشت حیض بے شبهت
ہست عادت بیکے معتاده
تا بده روز بر ہمین مضمون
ترک سازد نماز را با صوم
سے گذارد نماز را بوضو
ترک سازد نماز روزه ہم
خواند این مرتبه بغسل نماز
داند این مسئله ذکور و اناث
باد بر روح وے سلام حق
که کند پیروی بیک مصراع
گفت آن عندلیب هشت چمن

مسئله
هر زنے که پنج روز عادت بود
ز اول ماه حیض سے بنمود
[illegible]

هر زنی را که گم شود ایام
غسل باید بهر نماز دوام
شیخ شارح که دلپذیر بود
نقلش از جامع الصغیر بود
صورتی واحد اینکه گفت امام
بود معتادهٔ به سه ایام
حیض با سه روز نقل کرد آنگه
مدت بادهٔ مقدم ست
بعد از ان رفت بادهٔ ثانی
حیض سه روزه که میدانی
باز سه روز حیض او اسے برد
بدهٔ سوم انتقال بارد
بعد از ان خون بگشت استمرار
ز اول ماه تا باخر کار
شد چو معلوم عادتے بوده
بدرستیکه گشت مفقوده
در که این دهش نداند بل
در دهٔ دو سه است یا اول
گفت او گفت در جمیع مه
ترک سازد سه روز و بعده
روز هفت دگر بکل نماز
غسل تازه کند گذارد باز
این بود شکل مستحاضه که او
مے کند بهر هر نماز وضو
صورتِ دیگر اندرین اطوار
هست اندر کتابها بسیار
نظم این جمله را هوس کردم
نتوانستم اینکه بس کردم

فصل در بیان اقل طهر و اکثر طهر و خلال طهر و استمرار طهر

در کتاب هدایه فرموده
اینچنین در حواشیش بوده
پانزده روز اقل طهر بدان
نبود غایت به اکثر آن
چونکه این طهر زن درین اقوال
مے کشد گه بسال گه بدو سال
نیست تقدیر او بدین مضمون
گر کشش مستمر بگردد خون
صورت اینکه کفایه کرد سخن
به بلاغت رسید یعنی زن
دید سه روز حیض در اینحال
دید یکسال طهر یا دو سال

مستمر گشت خون وے آنکہ
ابن سعد معاذ بو عصمہ

گذشت طہر وے انچہ دید تمام
حیض وے آنکہ دید عشرہ ایام

گفت شش ماہ طہر وے دانی
ساعت کم امام میدانی

نیز صاحب کفایہ [illegible] ہمین
از محیط آورد بیان این

دید نو حیض حیض دہ روزی دہ
سال آزاد پاک شد آنکہ

مستمر گشت خون وے زان بعد
کاندرین حال قول ابن سعد

حیض طہر یکہ دید پیش ازان
کاندرین حال حیض طہر ہمان

تا کہ او طلاق سازد شو
چہ بود انقضاے عدت او

ماہ سہ سال حکم وے دانی
گفت اما امام میدانی

نیز دہ ماہ کم ازسہ ساعت
عدت او ست از او او الطاعت

چونکہ محتاج بود آن مقدار
ہست سہ حیض ہم سہ اطہار

طہر شش مہ حساب کن انگاہ
جمع سہ طہر گشت ہژدہ ماہ

نیز ہر حیض او ست دہ ایام
نیز دہ ماہ مے شود اتمام

چونکہ شش مہ اقل مدت حمل
انتہاے طہر ساعتے دو قبیل

قول شرح وقایہ ہم این ست
ہز بان انچ چو تعیین ست

نیز صاحب کفایہ کرد خبر
یعنے از بزرگان دین ہر دو

قول بعضے کہ زاہدین پوشید
طہر این زن چہار مہ گویند

چونکہ اندر چہار ماہ اتمم
مے شود خلق بچہ در شکم

نزد حاکم امام محمد رشید
طہر این زن دو ماہ باید دید

گفت برہان دین ہمین فتوے
چونکہ الیسر بعضے ہست نسا

باز معیار الشریعہ پاک یقین
کرد در شرح خویشتن تعیین

چون ز سه روز بوده باشد کم
نیست حیض استحاضه است آن دم

یا ز ده روز آمده است زیاد
آن زیادی وے استحاضه باد

یا زیاده ز عادت معروف
آید این خون زنیکه شد موصوف

هم تجاوز کند ز ده ایام
یا نفاس از چهل بقول امام

فرض کردیم اینکه روزے هفت
عادت زن چنانکه خون میرفت

این سفر تا دوازده دید این
رو بعادت کنند بالتعیین

یعنی حیض ست هفت معدوده
پنج او استحاضه فرموده

در نفاس اینکه در اناث یکے
بود سی روز عادتش زنکے

دیده پنجاه روز او بارسے
بیست او استحاضه بشمارے

لیک این حکم حکم مستاده
حکم نه حیض را دگر داده

یعنی اینکه حیض دیده جدید
ببلوغت چو استحاضه رسید

حیضش از کل ماه ده روزے
زایدش را استحاضه آموزے

پس چهل روز آن نفاس آن
زایدش استحاضه است چنان

در نه یاد نفاس اوسط آن
گوئی با این زنان نماز بخوان

لیک ترک جماع باید کرد
چونکه بر قول شافعی شوهر مرد

شصت روز اکثر نفاسش باد
بلکه مالک بگفت در هفتاد

آن کسے را که قلب باشد صاف
متحامل سخنے شود بخلاف

در صلوٰة فقیه مسعودے
علمای عظام فرمودے

هر که بس آیدش باعضایش
نیز بس آید او باعدایش

فصل در بیان اقل نفاس و اکثر نفاس و احکام او

بو الکارم و غیر او بنوشت
سخن عالمان پاک سرشت

ع
[illegible] در نفاس و در زن
[illegible] و بتعلق شود
[illegible]
ان انقطع نفاسها [illegible]
[illegible]

تنقطع [illegible]
ان [illegible]
الانقطاع [illegible]
فی المستند فکان
[illegible] ان یقال
در [illegible] زنان در
بعض شوی ۱۲

مر اقل نفاس را حد نیست
بیست و پنج روز قول از نعمان
یازده روز قول از یعقوب
زین سبب متقی متقیه
پاک گردد نماز مے خواند
چونکه در احتیاط این باشد
در کتاب هدایه آورده
چون برآید اگر ز بعض ولد
این سخن وز محمد و نعمان
در نهایه چنین بیان کرده
یعنے بعضے ولد برآید چون
نفساے شود ازو یا نے
یک روایت ز ابن ایوب ست
پس همین قول قول نعمانست
یعنے شد اکثر ولد بیرون
هم سلے روایت نعمان
یعنے بعضے ولد برون آید
وز محمد روایت از هشام
نفسا نیست تا که ازین زن
یا دو یا بیشتر ز نصف بدن
وز محمد روایت ست ثانی
ظاهر قول اینچنین مرویست
لیک نے ظاهر روایه آن
گرچه ماخوذ نیست گفتن خوب
نگذرد مدت خلافیه
لیک در وے جماع را مانده
روش متقی چنین باشد
در حواشیش هم بیان کرده
نیز از بعد او نفاس بود
در هدایه چنانچه کرد بیان
نقل او از محیط آورده
نیز از بعد که بیند خون
اختلافات قول را دانے
نقل آن مرد هم ز یعقوب ست
معتبر در نفاس گفت آنست
نفساے شود باین مضمون
از ابو یوسف ست نیز چنان
خون آن زن نفاس آنها
اینچنین گفت آن امام همام
نیز آید سر و نصف بدن
قول هشام این بود بے ظن
نفسا آیا زن ز پستانی

سله و لا حد لاقل النفاس اقل مدة النفاس ساعة على ظاهر الرواية اصحابنا و عن ابي حنيفة [illegible]

تا که گردد برون جمیع ولد   وین سخن هم ز اصل اوست سند
در وقایه وغیر اوست بیان   هم نوشتند شارحان آن
یعنی سقطے کہ بعضے خلق او   مے شود دیدہ چون ولد برگو
تمیز واقع شود طلاق با او   یعنی با زوجه گفته باشد شو
گر تو فرزند آورے اے زن   بهمین شرط شو طلاق بمن
از همین سقط او طلاق شود   بندہ زین عہد او عتاق شود
یعنی شرح او در او است بیان   اینچنین در هدایه هم بود آن
هم شود انقضاے عذر او   داده باشد طلاق زن را شو
زنکے تو این سے زاید   ز اول او نفاس مے باید
بخلاف محمد ابن حسن   گفت ز آخر بود نفاس زن
توامان دو بچه بیک اشکم   بوده یا بیش آن بشش هم کم
قول شرح وقایه باشد این   در هدایه بود چنین تعیین
آید از بطن واحد از ولدان   ز اول او بود نفاس آن
گرچه باشد میان این ولدین   تا چهل روز مذهب شیخین
یک روایت ز حضرت نعمان   در کفایه ز آخر او دان
لیک گفتند پارهٔ علما   قول شیخین نیست این اصلا
بلکه دوم ولد که وضع آرد   غسل سازد نماز بگذارد
نیز قول صحیح باشد این   در کفایه چنانچه شد تعیین
لیک هست از تولد ثانے   عدت زن با جمعین دانے

فصل در بیان استحاضه که منع نمیکند نماز وروزه را

حامله خون بدید حیض آثار   نبود حیض استحاضه شمار

مستحاضه ز طوف صوم و نماز
مس قرآن و دخول وطی روا
بو المکارم بزرگ پاک یقین
گفت یک قول شافعی با حیض
آنکه خود را بتقوے اندازد
استحاضه که خون نه ایستد زو
گفت در کافی کفایه زان
یا ز بینی کسی نه ایستد خون
سلس البول هم چنان باشد
یا بود عارضی شکم در وے
یا ز جرحیکه خون نه ایستد زو
بگذارد باین وضوش نماز
زان وضو نیز وقت اگر ماند
مذهب شافعی بسازم عرض
نزد مالک امام با پرهیز
در هدایه و غیر او به یقین
اشکند با خروج وقت وضو
نزد بو یوسف از خروج و دخول
عذر را آنکه قبل ازین شد یاد
یعنی در وقت از دو وقت نماز
تا زمانے برو نگنجاند

غیر مانع بود عبادت ماز
مشمار مے چو حائض و نفسا
کرد در شرح مختصر تعیین
حامله خون بدید باشد حیض
اجتناب از جماع میساز و
چیست حکم نماز را برگو
علماے عظام کرد بیان
حکم او هم بود باین مضمون
یا ز پس باد کس روان باشد
مے ایساز و خروج سپے در پے
میکند وقت هر نماز وضو
فرض وقتے قضا نوافل باز
واجبات نذور مے خواند
گفت سازد وضو بکل فرض
گفت سازد بکل نفل آونیز
ذکر کردند بزرگان دین
لیک نزد زفر دخول او
هم بود نزد شافعی مقبول
عذر را نیز وقت کامل باد
این حدش آنچنان نه ایستد باز
بوضوء این نماز خود خواند

ذکر شد در صلوٰة مسعودی   علمای عظام فرمودی
صاحبان جروح سائل باز   اول وقت خوانده بود نماز
آخر وقت بود خون استاد   آن نماز یکه خواند اعاده باد
باز بعضی یا ز جرح کس   خون نه استد چگونه سازد کس
آخر وقت را کند صبر او   گر نه استاد اکنند بوضو
آخر وقت آن نماز بخواند   خون ز سیلان بوقت دوم ماند
آن نماز یکه خوانده بود اول   نیست کافی اعاده سازد دل
خون نه استاد وقت دوم باز   تا که بیرون رود محل نماز
[illegible] نماز خوانده او   با کی گیر [illegible] از خلال [illegible]
خون اگر سائل ست بہرین تقریب   [illegible] ناظم و تقریب
ترک تعصیب کرده بود پاک   نیست لازم [illegible] پاک
خون اگر شد روان ز [illegible]   تا که نشت [illegible] بالجملہ او
از ادای نماز مانع نیست   گر از ان خون نجاسه بر سد [illegible]
شستن او بخویش باید دید   گر همین شست بوده است پلید
گر نیاید [illegible] بشستن کس   باز بازش رسد ز شستن بیا
اندرین حین ثیاب خویش شستن   نبود فرض اسے برادر من
لیک ز ابن مقاتل او گوید   فرض باشد که پاک کرت شسته
وقت کل نماز جامۂ خویش   لیک فتوی بود بقول پیشین
گر روان شد ز جای دیگر او   خون ازین کس اعاده باید وضو
خفه مسعود را بیان کرده   مستحاضه اگر [illegible]
تا تواند به بستہ بر بستن   خون نماید ز فرج داخل زن

ع
و در الواقعات
[illegible]
الفقہ
عن ربط الجرح
و شد الرباط
من السیلان
فان لم ینقطع
الخون فی وقت
فتوکا [illegible]
وان لم ینقطع
الخون فی وقت
فتوسائل ۱۲
[illegible]

ظاهر قول از اصحابی است
نسفی آن امام قدر بلند
همین بند در محل خویش
از اصحاست حکم وی دانی
گفت برهان دین دولتمند
این سخن را بجماعی تمام
یعنی با جرح بند نیست اگر
یعنی در وقت یک نماز تمام
در بیک وقت تر شود دو ماه
مستحاضه خدید باشد کس
حکم او این بود ز اول سیر
شده است ارتفاع اگر حیضش
تا همین نگشت بی حملش
اقعد وقت خویش شمس الدین
یک روایت از ان دیانت زین
قول دیگر از ان دو صاحب حال
قول دیگر چهار مه گویند
نه مه است از ابو مطیع سخن
گوید او چار ماه روزی ده
عمل الیوم اوفق بالناس
لیک احوط دو ساله را دانی

اینچنین جرح که در اعضای است
گفت بند و بجرح سائل بند
یعنی استاد در محل آن ریش
مستحاضه ولی اصحابی
سخن خاص هست عام پسند
خاص فهمند ولی نه فهمند عام
زد که یکماه بند گردد نیز
از اصحا بود بقول امام
حکم او جرح سائل است این ماه
لیک حیض در اندازد بس
ترک سازد او بروزهی ده
قبل از انقضای ایامش
می کند ترک البته زان پیش
گفت اندر اصول باشد این
یعنی این قول باشد از شیخین
می نگردد قریب تا دو سال
قول شد ماه زان دو شه گویند
بخلاف محمد ابن حسن
یک سخن اضعف او است از فقه
همین گفته اند در قرطاس
نقل شارح بود ز کرمانی

در بیان متفرقات حیض

هست اندر جنابه حائض — مستحب است مر زنان حائض
گر در آید چنانچه وقت نماز — آنکه سازد وضو نشیند باز
مسجد خانه را برای جلیل — نیز تسبیح گوید و تهلیل
مر زنان حائضش زنا دانی — هرزه اگر کرده است شهوانی
باید و بسی بسازد استغفار — بخشد اوند خویش از این کار
مستحب است دادن دینار — یا به نیمه ورا ای یار
گر افسل ولد شود بیرون — نکند ترک او نمازش چون
نگذارد اگر نمازش این — تا نیمست شود وسطا این
ورنه خود حفیره بسازد — ریگکی در ته حفره اندازد
نرسد تا زیان بفرزندش — این حفیره ازین سبب کندش
در جنابه و کافی آورده — از بزرگان شرع پرورده
دید تو حیض روز اول دم — ترک سازد نماز و روزه هم
کم ز سه روز خون اگر استاد — گفت صوم و نماز اعاده باد
نقد نظمی که شد درینجا خرج — در دلم بود باز سازم درج
لیک گوینده بگوش هوش — گفت تا کی ازین مقال خموش
از خباثت تهی نگشته ظروف — صرف کردی بحیض ظاهر حرف
حیض ظاهر که اندرین بابست — صلح او از چهار من آب است
حلت غیر مستحق ملت — حیض مردان بود همین علت
محتجب فیض حقتعال این است — با حفت مبدا و آل این است
آن رجال لیک خالی از حیض اند — گرچه زن نیستند در حیض اند

دفع این حیض را نسازد آب
واقعی محبت و حجاب

دل نظرگاه حضرت اوست
لیک اینجا حجاب یک موست

یعنی موی محبت اغیار
بوده باشد از آن نظر بیکار

سببی که فیوض را ناسببست
حارق او دوام آگاهیست

هر جگاهی حجب دریده شود
دیدنیها که هست دیده شود

رفته رفته چنان بگردی غرق
نکنی راحت و الم را فرق

آنچنان بدولت رسد مردی
فارغ از جمله دردها گردی

بعد از آن بر تو نیست تجربی
همه را از خدا همی بینی

وضع سازند بر سرت کوهی
نیست ممکن بعد در تو اندوهی

گر بفرق سرت نهند اره
نبود حزن در تو یک ذره

گرچه در کام اژدها مانی
چین نیفتد ترا به پیشانی

گر تو خواهی اگر چنین یابی
لذتی بعد از این یابی

مرد این نیست اصل مرد اینست
درد و مرد این نیست درد آنست

درد حق با دلی که ضم گردد
جملهٔ دردها عدم گردد

وجه مردی ز آلت ریش نیست
بلکه مردی گذشتن از خویش است

پس تو ای ترک زاده نامرد
در قیام جزا چه خواهی کرد

ذرهٔ درد عشق نی در تو
کارهایت خلاف کردهٔ او

خبث پنهان که در جبلت تست
بدتر از صد هزار علت تست

پس محل نگاه حضرت رب
خانهٔ دیو ساختن چه عجب

تیغ بر سینه بفرقت خاک
این چه انسانی ست چه ادراک

دشمن جان خود امیر کنی
خویشتن را باو اسیر کنی

وای بر تو هزار وای بتو   تا نشد عفو اگر خدای بتو
با وجود چنین سیه روئی   سخن از عیب خلق میگوئی
خبث پنهان خویش را ماندی   حرف بر حیض ظاهری راندی
نام مردی بخود کنی حیف ست   بلکه نامیدن زن حیف ست
در حقیقت مخنثی هستی   تفتل او تا به ناکسی هستی
پای تا سر تمام در عیبی   بچه در دست مکر و در جیبی
مگر آنکه خدای هر دو جهان   پوشدشش عیب آشکار و نهان
گر نپوشد بروی عیب نقاب   شرم سازیم مستحق عقاب
آن بدیها که از تو می آید   هست مشکل اگر نبخشاید
هر گناهی که اندر گرفت کبیر   ز بر عالمین بگردد زیر
گرچه او غافر ست و بخشنده   پرشو نعره هم که ای بنده
چونکه سخت ست هم گرفتن آن   خویشتن بین بقهر و لطف بدان

فصل در بیان تیمم و احکام او گوید

حق برای نجات روز دراز   امر فرموده پنج وقت نماز
هر پاسی که در نبودن آب   کرد بر ما بجای آب تراب
با وجود چنین ترحم آن   نکند بنده کی بود انسان
گفت صاحب هدایه درین رس   خارج مصر یا مسافر کس
قدر میلی بود ز آب بعید   از تیمم کند بپاک صعید
در نهایه کسی کند تفصیل   قول صاحب هدایه بی قلیل
خارج مصر گفتن ست از آن   این سخن رد آن سخن میدان
بعضی گفتند این تیمم را   بهر مسافر بجز مقیم روا

بعضے از ناس گفته است چنین
نیست جائز کنند تیمم اگر
قول صاحب هدایه زین معنی
گرچه غیر شفا فزاست اینکس
گفت اندر کتابهاے کبار
فرسخے بود و میل بعید
اختیار امام فضل است این
از ابو یوسف ست از انکس
کاروانے از و شود دور چپ
هست جائز تیمم کرده
قول کرخی امام فیض آثار
جاے باشد که صوت اهل آب
نشنود صوت شان بعید بدان
گفت ابن زیاد با تفصیل
در قفاے ست یا یمین یسار
اندرین باب گفت امام زفر
میرسد آب را چو امید آن
لیک قبل از خروج وقت نماز
پس بقول امام مالک میل
گرچه خوف از خروج وقت نماز
هست اندر صلوٰة مسعودے
خارج مصر شد کسے به یقین
قصد سازد دگر صحیح سفر
خارج مصر شد کسے یعنی
هست جائز تیمم او بس
دورے محل را بود المختار
یعنی از آب جائز ست بعید
فرسخے چنانچه شد تعیین
بوحنیفه ساختن بود او بس
مے بگرد و چشم این غائب
از کتاب ذخیره آورده
نزد او اعتبار آن مقدار
نشنود با قربے هست حساب
اخذ اکثر مشائخ ست چنان
آب در هشت کس بود دو میل
معتبر میل دان تیمم آر
و اندرین کس درون وقت اگر
در نهایه بود لیس آن
نرسد آب را صعید جواز
بود در میان آب سبیل
بوده باشد نهاک نیست جواز
آن بزرگ طریق فرموده

کرد شخصے غسل بقول زفر
بعد خواندن رسد بآب اگر

باز سازد نماز خویش قضا
آنکہ تقوے بود رضاے خدا

یعنے فرمان حضرت ذوی الطول
تا موافق شود بہ دو قول

در خلاصہ کسے رود بطلب
گر نیابد آب را بطلب

سے ندانند کہ ہین آب خویش
قدر میل ست یا اقل یا بیش

ہر جگاہے بہ آب گردد باز
گر دو را باشد حرج وقت نماز

ہست جائز تیمم این مرد
لیک مرد احتیاط باید کرد

در نہایہ گمان انسانے
میل باشد طریق او یا نے

نیست جائز تیممش بگمان
بلکہ باشد یقین کس با آن

بوالمکارم بزرگ طاہر دین
فرسخ میل را کند تعیین

حق عالمان راست میل
یک فرسخ است یعنے میل

کرد تفسیر میل ابن شجاع
شش ہزار ہست پانصد بذراع

یعنے تفسیر او ازین مقدار
از ذراع است تا چہار ہزار

لیک قولیکہ باشد او مختار
میل ہست از قدم چہار ہزار

ہر قدم ہست یک ذراع نیم
بگز عامہ یک کن تعلیم

گز عامہ کہ کرد شد تعیین
ہست بست چہار انگشتین

یا مریضے وضو کند بر آب
مرضش شدتے کند زین باب

باتخلف کند تیمم آن
گفت ایزد چنانچہ در قرآن

شافعے آن امام نیک شرف
او کند اعتبار خوف تلف

گفت صاحب ہدایہ ماہر نص
قول آوردہ بود لطف ہر نص

یا جنب گشت شخصے از انسان
آن قدر سرد گر کند غسل آن

[illegible]

المیل ثلث الفرسخ وذلک
اربعۃ الاف خطوۃ وکل
خطوۃ ذراع ونصف
ذراع بذراع الناس
وذلک اربعۃ وعشرون
اصبعا بعدد حروف
لا الہ الا اللہ محمد رسول
اللہ [illegible]

خوف آفت سے پرد زین کار
یا ورا سرد وے کند بیمار
خارج مصر اگر بود بیشک
هست جائز تیمم آن یک
شارح مختصر بزرگ دین
بوالمکارم چنین کند تعیین
در مبسوط ست حضرت نعمان
گفت جائز بود چه خارج آن
غیر جائز بود بقول هما
هم صحیح ست ترسم به افتا
متبعین را درون مصنفان
شیخ الاسلام گفت جائز دان
غیر جائز بگفت جا واسے
این سخن را صحیح فرمائے
یا کسی از خوف نفس از عدوان
یا سباع هست یا چو غیر آن
گر نرفت آب را تیمم کرد
هست جائز تیمم این مرد
یا بود خوف تشنگی خویش
یا ز اهل عیال از کم و بیش
یا بود خوف تشنگی دواب
هست جائز اگرچه باشد آب
آلتے نے یا آب گرفتن
در سر چاه مثل دلو و رسن
هست جائز تیمم این کس را
اندرین حال از تردد بس
در هدایه وقایه غیر ہا
ذکر کردند عالمان با
یا بود خوف آن نماز چنان
گر نباشد دگر خلیفه آن
چون نماز جنازه هست عید
اندرین وقت جائز است سعید
نه جمعه نه پنج وقت نماز
گرچه شد خوف فوت نیست جواز
چونکه باشد خلیفه اینها
ظهر جمعه به پنج وقت قضا
این تیمم ز خوف فوت بلے
در جنازه بود بغیر ولے
بولی خوف فوت نیست ازان
گرچه خواند جنازه را دگران
مے تواند اعاده این کرد
اسکے ولی جنازه اسے شهر و

التیمم لدخول المسجد [illegible]
المصحف [illegible]
بسوط و [illegible]
بصلوۃ الجنازۃ [illegible]
[illegible] الصلوۃ [illegible]
[illegible] التیمم لصلوۃ الجنازۃ
وان کان [illegible]
الصلوۃ [illegible]
لصلوۃ الجنازۃ جائز و
ان لم یکن [illegible]

در هدایه صحیح باشد این نیز کرده است ذکر فخر الدین
آنچه در شرح بو المکارم هست گفت یعنی همان خدا پرست
آن کسی که تیمم آغازد نیز و جمع جنازه می سازد
زین تیمم جنازه خواند گر باز آید جنازهٔ دیگر
بگذرد مدتی وضو از او یعنی اندر میانهٔ این دو
باد اعادهٔ تیمم الّا لا بنوشتند بر همین فتوے
چون محمد زفر همان دو مرد گفت مطلق اعاده باید کرد
آن یکی شارح نماز عید بود در بین او و حارث بر سید
در کتاب هدایه مذکور است نیز در چند نسخه مسطور است
نزد نعمان تیمم آرد مرد به تیمم بنا تواند کرد
نتواند بمذهب دو یار به تیمم بنا درین اطوار
چونکه لاحق پس از فراغ امام می کند باقی نماز تمام
این خلافی که گفته اند در او این ثمر و بحثش اگر بود بوضو
به تیمم بود شروع مرد اتفاقا بنا تواند کرد
شافعی گفت در جنازه و عید خوف فوت ست آب نیست بعید
نیست جائز تیممش اصلا چونکه در نزد او قضاست روا
بو المکارم نوشت زین تفصیل یک سخن آمده بلفظ قیل
نیست جائز تیممش اصلا یعنی در عید در دیار ما
از امام سرخسی و حلوائے باشد این قول در نکو رائے
از محیط است صحیح محبوبے گفت تجویز آن شه خوبے
گر بود خوف فوت در عید آن نیز در این دیار جائز دان

[illegible] واستباحة الصلاة [illegible] جنب تيمم [illegible] من الاغتسال الا ان النية شرط [illegible] ابراهيم شاهی [illegible]

از مصفی شرح اوراد
بزبان صحیح سازد یاد
گر مقیم است یعنی در مصر او
گر جنب گشت یا شکست وضو
هست خوف هلاک با این یار
مسح نه انسیابد آب جبار
گر تیمم کند همین انسان
گر باجماع غیر جایز دان

در بیان کیفیت تیمم و احکام او گوید

بحدیث رسول شرق و غرب
کردن این تیمم است دو ضرب
بهر یکی ضرب مسح سازد رو
در وضو گفته شد حدود او
بهر یکی هر دو دست تا مرفق
مے کند مسح اسے روایت حق
بو المکارم بزرگ معنی شگفت
از سه نسخه خویش روایت گفت
هست شرط استیعاب همچون آب
سخنان گفته اند در این باب
گفت فتوی بر استیعاب شمار
ظاهر است صحیح هم مختار
ابن سیرین بزرگ نیکو ذات
در تیمم بگفت شمس قهربات
نیز در شرح خویش فخر الدین
اندرین باب مے کند تعیین
از بزرگان اعتبار حسان
نه باید میان انگشتان
پس بر آن شخص در این حال
کند انگشتهای خویش خلال
اوست محتاج ضرب سیوم را
تا شود شرط استیعاب ادا
خاتم یا سوار [illegible]
لازم است این برآوردنش اندو
قول مختار هست مذکورے
یعنی اندر کتاب کافورے
ترک کرد خلال انگشتان
در تیمم او را جواز مدان
در صلوٰة فقیه مسعودی
نیز در چند نسخه فرمودی
شیخ اکمل موید اسلام
بو حنیفه امام خاص و عام

مسئله
فی کشف اصول البزدوی ان استیعاب التراب لیس بشرط بالاجماع انما الخلاف فی الاستیعاب بالمسح [illegible] شرط ۱۲ [illegible] فی روایة الحسن [illegible] فی التیمم [illegible] الاستیعاب لیس بشرط ۱۲ کشف بزدوی [illegible]

[illegible]

از تیمم حدیث مے فرمود — هم ابو یوسف اندر آنجا بود
گفت اے سرور ائمه دین — آنچه گفتے بفعل کن تعیین
بو حنیفه شه خدا پرست — کرد بیرون ز آستین دو دست
ور زمین زد دو دست بر پیش — باز پس رو بکرد دست خویش
بعد از ان هر دو دست افشاند — بعد بر روے مشک بویش راند
بعد از ان دست خود فرود آورد — یعنی مسح تمام رویش کرد
باز زد هر دو دست را بر ارض — کرده چون ضرب ثانیش که شد غرض
بعد انگشت دست چپ بیقین — ماند بر پشت اصابعے یمین
مع آرنج پشت دستش راند — باقی انگشتهای خود گرداند
باطن دست خویش با مسح آورد — نیز ایسرا خود چنین کرد
گفت آن مرغ بوستان عدون — در تیمم همین بود مسنون
شرح سازد وقایه آن اکمل — گفت اندر تیمم این افضل
بعد از ان ذکر کرد فخر الدین — یعنی در شرح مختصر تعیین
قول دیگر به هر چهار انگشت — مسح سازد ز دست ایمن پشت
یعنی از سر اصبعای خویش — مع آرنج اے سعادت کیش
بعد باطن کف کشد تا بند — ظهر میناسش اے سعادتمند
مے کشد هم بباطن ابهام — ظهر ابهام را بدست گشته تمام
بعد دست یسار چون ایمن — مے کشد مسح نور دیده من
مثل بو یوسف آن غریق علوم — گفت مارا بفعل کن معلوم
تا که باشیم با کمال جهل — نرود پیش سعی بیت یک اهل
چه شود راه راست آموزے — چشم باطل بتیر حق دوزے

[illegible]

ثم قبضهما ونفضهما ومسح باطن
اربع یده الیسرے ظاهر یده
الیمنے من رؤس الاصابع
الے المرفق ثم [illegible]
الیسرے بباطن ذراعین الے
الیمنے الے الرسغ ویمر باطن
ابهامه الیسرے ظاهر ابهام
یده الیمنے ثم یفعل بیده الیسرے
کذلک وهذا القول اوط ۱۲
شرح احیا

ور نه گاه هستیدن بنادانی — خبث ست روح شیطانی
محدثی یا جنب ز مرد و اناث — یا زنی پاک شد ز حیض و نفاس
این تیمم باین همه کافی ست — چونکه نقل از پیمبر وافی ست
در هدایه چنانچه هست خبر — اینچنین نقل در کتاب دگر
یعنی اندر صلاة مسعودی — نقل نیکی چنانچه فرمودی
سید المرسلین حبیب خدا — شافع المذنبین بهر دو سرا
یعنی آن رهبر صفا و کبا — ابن یاسر ولی حق عمار
او فتاده بخاک بی تطهید — افضل خلق حال او پرسید
گفت بر من جنابتی واقع — شده است ای پیمبر شافع
گفت آن پیشوای صلح و حرب — نشنیدی تیمم است دو ضرب
خواه محدث و یا جنب شد کس — این تیمم بود بجمله بس
گفت مالک امام تابنده — بنده آب را نیابنده
نتواند گرفت استمتاع — نتوان زین نتابت اتباع

در بیان آنکه تیمم بچند چیز رواست

چون تیمم که شد خلیفه با — هست بر خاک ریگ سنگ روا
در هدایه و غیر اوست بیان — هم بنزد محمد و نعمان
آنچه از جنس ارض مذکوره — گچ و زرنیخ سرمه و نوره
اختصار خزانه را بنوشت — سخن عالمان پاک سرشت
آنچه نبود ز جنس ارض اگر — نیست جائز چو مشک یا عنبر
یا بکافور چوب زاج و حنا — یا بمردار سنگ نیست روا
بدقیق و سویق نیز مباد — ذهب و نقره غیر جائز باد

مسئله
استنجا اگر ساقی جاریه بود
وارد و میصد اند که آب [illegible]
مع ذلک آن جاریه را واسطه
میکنند شرعا روا باشد یا
باشد و الله اعلم [illegible]
و فی المحیط و الفتاوی [illegible]
د بالمساواة ان یطا جاریة و ان
علم انه لا یجد الماء ۱۲ مستصفی
اگر [illegible]

[illegible]

کسب ریدی بمطلق لاے
بوالکبار هم ز قاضیخان ولے
گفت اگر آبی است نیست جواز
بعد ازان در معانی سفت
نقل سازد ز دو کتاب او باز
آب سے خاک سے بیک منزل
میکند نقل آن خردمند سے
از کتاب خلاصه بالتبیین
تا که با بعض جامه با تن
مے کند ترک تا شود خشک او
کرخی آن امام صاحب دل
در هدایه وغیر اوست بیان
نزد بو یوسف سعادت ناک
نیز قول دگر از و مرویست
شافعی گفت در نبودن آب
در خلاصه خزانة المفتین ست
کس تیمم بکرد از یک جا
گرچه بوده است ضارب اقدم
گل طاهر که یاد گشت درین
گرچه بوده است بے غبار آنچیز
تا که نه دست خویش بر احجار

نیست جائز اگرچه می آنے
نمک از آبی است یا جبلے
در جبالے خلاف وارد باز
در جبالے صحیح جائز گفت
گفت قول اصح بغیر جواز
جامه تر جنس ارض سے نے جز گل
یعنی عبد العلی برجندے
لا یجوز التیمم بالطین
سے بمالد بگل بر او در من
بعد با او کند تیمم کو
او تیمم جواز گفت به گل
علمای عظام گفت چنان
نیست جائز بغیر ریگ و خاک
گفت بر غیر خاک جائز نیست
نه تیمم جواز غیر تراب
نیز در جامع البساتین ست
باز شخصے از و کند اجزا
در جنابت و یا ز حایض هم
یعنی آن چیزها ز جنس زمین
هست جائز تیمم اینجا نیز
هست جائز اگرچه نیست غبار

[illegible]

فی الواقعات
الحمامیة رجل
اصابه الغبار فمسح
علی وجهه وذراعیه
ونوی به التیمم
اجزاه لانه قصد
التیمم بالصعید الطاهر
۱۲ فتاوی قاضیخان

بخلاف محمد این تعیین — گفت در شرح خویش فخر الدین
نمد جامه را که نیست غبار — قاضیخان گفت لا یجوز شمار
یاد کرده ابو المکارم هم — در همه شد جهان سائل کرم
نیز این قصد با غبار رواست — گرچه اینجا صعید هم پیداست
نزد بو یوسف آن چراغ طراز — با غبار است نزد محمد جواز
در کتاب هدایه مشهور — در جمیع کتابها مذکور
فرض دان نیت تیمم را — یاد مے کن عوام مردم را
گرچه اینجا بود خلاف زفر — نیست غیر از زفر خلاف دگر
نیست او چگونه است اے مرد — در کسے نیت طهارت کرد
یا کند نیت ادائے نماز — هر دو نیت نوشته اند جواز
یا جنابت و یا حدث ور این — نبود شرط گر کند تعیین
در هدایه صحیح این گوید — بو المکارم هم اینچنین جوید
لیک شبلی بشرح او هست — هر که نرسد نمے ورا از دست
بوده باشد حدث جنابت مع — نیت هر دو مے کند اورع
در کتاب خلاصه آورده — علما این چنین بیان کرده
شخصے بر نیت تیمم هست — بزمین ضرب کرد هر دو دست
حدثے دید قبل از استعمال — کاندرینجا مخالف ست احوال
پس همان خاک که بیدزارد — اصح آنست در عمل نارد
این تیمم که گفته شد بر خاک — لیک این خاک بوده باشد پاک
چونکه حق با صعید طیب گفت — مده از دست امر ایزد مفت
این چنین در کتابها تبیین — هر کجا هے بجنس رسد بزمین

مسئله
ولو تیمم من [illegible]
[illegible] فاصابها الغبار
فتیمم [illegible]
[illegible]
الارض
[illegible] الاستعمال [illegible]
[illegible]

[illegible]

خشک گردد بآفتاب اگر تا که گردد او ز ذهاب اثر
نیست جائز تیمم در اینجا گرچه در وے نماز هست روا
نیز در این زمین اداے نماز ز فرو شافعے نگفت جواز
مے تواند بیک تیمم کس خواند اند فرض از نوافل بس
شافعی کرده است اینجا یاد بهر هر فرض یک تیمم باد
گر کنا پیشتر ز وقت نماز جائز ست او خلاف دارد باز
رفت نصرانی تیمم کرد زین تیمم ارادهٔ دین کرد
شد مسلمان پس از تیمم آن کاندرین جا محمد و نعمان
تیمم نه است گفت این دو تیمم بقول یعقوب او
گر وضو کرده بود آن مذکور گرچه بود از ارادهٔ دین دور
بعد ازین دین گزید نزد ما متوضی ست نزد شافعی لا
مسلمی بالتیمم از انسان گشت کافر نعوذ بالرحمن
باز برگشت بر مسلمانی نشود آن تیممش فانی
بخلاف زفر که فانی گفت در هدایه در دلائل شنفت
بو المکارم بزرگ پاک یقین کرد در شرح مختصر تعیین
نقل از شرح زاهدے آورد گر تیمم بمس مصحف کرد
یا ز بهر دخول مسجد آن یا وے از بهر خواندن قرآن
نیست جائز باین تیمم باز بگذارند به پنج وقت نماز
بخلاف تیمم آن مرد از براے جنازه خواندن کرد
یا که بهر سجدهٔ تلاوت ساخت عامهٔ عالمان شرع شناخت
قول آنها تیممش به نماز یا بجنزه نماز باشد باز

[illegible]

التلاوة وللطاهر [illegible]
انه یجوز [illegible] مختصر
ثم انه [illegible]
یجوز [illegible]
ولا یجوز التیمم مع
وجود الماء لسجدة
التلاوة [illegible]
یجوز [illegible]

هست جائز با او کنند ادا | پنج وقتی خود و الّا لا
هست سنت نفلی بخواندن قرآن | یا بود یا دخول مسجد آن
هست جائز فرائض از این نفل | اسے خلافاً لشافعی با عقل
لیک این نفل را مساز حساب | در خلاصه نوشت در این باب
گفت بر قول عامهٔ علما | زان تیمم فریضه نیست روا
گر تو سازی باتفاق عمل | بندگی خدای عزّ و جل
هر نمازی تیممی آری | تا نماند ز شبهه آثاری
بلکه در جملهٔ عبادتها | بوده باشد باتفاق ادا
مرده از دست خویشتن زنهار | گرچه باشد بنزد تو دشوار
تا نبندی با هر شاق میان | نشوی در سلوک متقیان
چونکه باشد کراست مردم | نزد واجب تعال التیمم
گر تیمم یکی بجای آورد | لیک تعلیم غیر اراده کرد
تا نکرده است اراده بنماز | نزد هر سه امام نیست جواز

در بیان ناقض تیمم

گر بود ناقض وضو هر چیز | باشد او ناقض تیمم نیز
نیز آبی بود بپای کسی | میرسد نیز قدرت آنکس
در نماز است یا برونش هست | اینکه قادر بر آب گشت شکست
شرح ساز وقایه تعیین کرد | یعنی صدر الشریعه شد مرد
قدرت آب تا که شخصی یافت | گرداهال با وضو نشناخت
آب معدوم گشت از آن پس | گشت ناقض تیمم این کس

له ولا یجوز التیمم بوجود الماء لسجدة التلاوة [illegible] کذا فی المحیط والصحیح انه یجوز [illegible] الاختیار [illegible] یجوز لسجدة التلاوة [illegible] وهو المختار [illegible] الامام طاهر بن محمود [illegible]

[illegible]

پس چنین غسل کرد در این باب / نرسیده به پشت او شد آب
حدث موجب وضوئیش هم / گشت واقع چو بر همین آدم
پس تیمم بکرد با این دو / یعنی از بهر لمعهٔ حدث او
بعد از ان آب یافت آنکس / مے کند لمعهٔ حدث را بس
گشت ناقض تیمم این یک / در حق لمعهٔ حدث بیشک
گر کفایه نکرد با یک او / گفت باقی ست در حق هر دو
ور بود آب با یکے کافی / در حق دیگرش بود باقی
گر رسد آب با یکے زین دو / آب را صرف لمعه سازد او
لمعهٔ خویش را بشست آنکس / از براے حدث شستن بس
فیبید التیمم ام لا / هست در این دو قول از علما
آب اگر با حدث بگردد صرف / در حق لمعه نقض شد بیشک
نرسد گرچه لمعه آب او / میرسد با وضوش با دو وضو
این نماند پستیر اندر این باب / گرچه نرسد بهیچ یک زین آب
مے کند صرف لمعه بے تفصیل / تا که گردد جنابتش تقلیل
داشت جمعی طهارت تراب / شخصے آورد او با این آب
هر کدام شما بخواهید او / بکنید از براے نماز وضو
آب گرچه کند بیک کس بس / گشت ناقض تیمم همه کس
گرد شخصے وضو باو اکنون / باز اعاده تیمم باقون
بر شما گفت آب را اما / قبض کردند آب را آنها
نیست ناقض تیمم این جمیع / لیک فرق ست اندرین کن سمع
یعنی بخشیدن مشاع تمام / هست جائز بمذهب دو امام

[illegible]

وذهب رجل تيمم ففي الوجه الاول كان لهما الماء ربما
انتقض تيمم الذي كان له الماء ملكا و
في الوجه الثاني انتقض تيمم الجماعة
فلما وضأ السبع اعادوا تاقون تيمم
لان لجميع قبل الاستعمال ليس باقي ورجع
من غيره وان كان الماء ...
لا ينتقض التيمم بالاتفاق اما على قول
ابي حنيفة فلان هبة المشاع فيما يحتمل
القسمة لا يجوز فيصح فلا الهبة ملكا لهم وكما على
قولهما وان صحت الا ان بعضهم لنصيب كل
واحد منهم لا يكفيه الوضوء فصح التيمم
على ما قال ١٢ شرح اوراد ٩

لیک با هر کدام مقدار سے
نزد نعمان امام فرخنده
یعنے در نزد آن امام نخست
نیز این مومنان شفقتمند
نزد دو لب کنند تیمم آن
با درحمت بگو ر قاضیخان
چون مسافر گذشت در صحرا
یا بجانند آن ازین معنے
نیست بهر وے وضو کند بر او
گفت آنها که حق شناخته اند
غیر جائز بود کنند اگر
مگر آنکه کثیر باشد آب
پس درین حین وضو کنند تمام
گفت قاضی ابو علی نسفی
آب موضوع هست با خوردن
گر نهاده بود زبهر وضو
در کتاب دگر به عکس این
در صلاة فقیه مسعودے
راکبے در طریق رفت بخواب
نزد بو یوسف فقاهت رس
نزد آن دو مکمل و کامل

میرسد نیست اکتفا با رسے
هست باقی بملک بخشنده
نیست بخشیدن مشاع درست
گر همین آب با یکے بخشند
نیست ناقض بمذهب نعمان
در فتاواے خویش کرد بیان
خم آبے بدید در آن جا
هست باقی تیممش یعنے
بهر شرب ست نے براے وضو
که بنوعے مباح ساخته اند
صرف آن چیز را بنوع دگر
استدال ست بے وضو شارب
نه تیمم کنند ز بهر قیام
زین فضل آن امام چارطرف
هست جائز باد وضو کردن
لیک نبود مباح شرب او
بنوشته بود علے التعیین
گویم آنچه ائمه فرمودے
گفت شخصے گذشته از آب
نیست باطل تیمم این کس
گفت بیشک تیممش باطل

سه فی الهدایة المسافر اذا نسی الماء فی رحله وصلی ثم ذکر الماء لم یعدها عند ابی حنیفة ومحمد رح وقال ابو یوسف رح یعیدها ۱۲ شرح اوراد فی الکافی والخلاف فیما اذا وضعه او وضعه غیره بامره

[illegible]

در نهایه است در بیان گفتار
متیمم کسے بوقت سفر
یک گرت یک گرت اگر شست
گر بشوید بوجه سنت او
گشت فاسد تیمم این یار
مومنے حبس گشت در زندان
لیک این شخص مے نیابد آب
خارج مصر سخن اگر بوده
ور بمصرست گفت نیست جواز
گفت خواند نماز مومن سعد
پس همین قول هست قول هما
بود در مصر مومنے در بند
نے مکان پاک اندرون نے خاک
بوحنیفه امام نیک اندیش
تا بماند هم که یافت گردد آب
گفت ابویوسف شریعت طی
تا شود از شبهین او باز
بایدا خواند باد اعادهٔ آن
متیمم موحدے به نماز
گفت این آب لیک مومن مرد
یعنی این قول آن مدد، خدا

تن دو کل غیر ناقص ست اے یار
آنقدر آب یافته است دگر
عضو باقیش شود بفرض درست
نیست کافی بانتهاے وضو
در خلاصه بود هو المختار
جای پاک ست جاے بودن آن
بوحنیفه بگفت در این باب
به تیمم نماز فرموده
لیک زین قول خویش گشت و باز
باز سازد اعاده اش ن[illegible]
متفق گشت بزرگان ما
خواست سازد عبادت خاوند
یافت نی هیچ ازین نه آب پاک
گفت سازد قضا نماز خویش
یا شود جاے آب پاک تراب
باشارت نماز خواند و نے
بگذارندگان پنج نماز
مے کند نیز گفت قاضیخان
بونصر اینے بداد آواز
قطع آن بندگے نباید کرد
بوده باشد بوجه استهزا

[illegible]

الفریضة مرة مرة والغسل [illegible] علی وجه السنة لا ینقض تیممه [illegible] ۱۲ [illegible]

لیک بعد از فراغ آن طاعت طلبد آب زو همان ساعت
بدهد گشته خواند الا لا رحمت حق بر وضوئے علما
چیزے باقی نماند از آنها کندن از بهر ما و تو جانها
نیز در قاضی خان بود این حرف در سفر آب باشد وفی برف
گر بود در مکان سردی وے هست جائز کند تیمم وے
چونکه از عالمان طیب طرف نیست جائز وضو کند با برف
مگر آنکه بعضو کس سیلان بشود هم شود تقاطر آن
در زمستان چنین تصور نیست یعنے در آن محل تقاطر نیست
در صلواة تقیه در مسعود از بزرگان دین چنین فرمود
آخر وقت مردمے ناگاه بر رسیدند بر سر یک چاه
بعضے را ریسمان و دلوی هست نیست در بعضے آلت در دست
آنکه دارد بقوم بے آلت مے بگویند اندرین حالت
صبر سازند تا کشیم آب بعد ازان با شما دهیم اسباب
قوم نادار اگر کنند تاخیر وقت بیرون رود برین تقدیر
نزد نعمان تیمم است این بار لیک تاخیر با و نزد دو یار
آن یکے داشت آیست آب مرد نادار را بگفت جواب
من طهارت کنم تو آنگه کیس اندر ان حال مے کند تاخیر
گرچه تفویت وقت خواهد بود نیز این در فتاوے مسعود
بود جمعے برهنه در صحرا پارۂ جامه دار هم آنجا
گفت آن جمع با کنیم ادا بعد بدهیم جامه را البتا
جمع عریان اگر کنند تاخیر وقت بیرون رود برین تقدیر

۱۵ فی الطحاوی ومن کان علی راس البیر ولیس معه آلة [illegible] او کان [illegible] وبین الماء عدواً او سکان [illegible] فی نفسه العطش [illegible] فتیمم [illegible] [illegible]

گفت لقمان او اگر کند عریان
باد تا خیمه قول شاگردان
آن یکے در نماز دید سراب
منصرف گشت با گمان آب
بعد دانید نماز شد ویران
نرود در تیممش نقصان
قاضی خان گفت گر بدید سراب
منصرف گشت با گمان آب
خواه از موضع نماز آن مرد
یا تجاوز بکرد خواه بکرد
بدرستی نماز ویران ست
باز چون این نظر چندان ست
تیمم اگر بدید سراب
اکثر اسے اگر بود بر آب
باو بروے که انصراف با و
میکند یعنی انصراف وضو
گر برابر بود گمانش باز
نیست بروے حلال قطع نماز
دید بعد از فراغ باشد ہا
سے لباز و اعاده الّا لا
شو یعنی کے نماز گذار
اقتدا کرد با تیمم وار
مقتدی دید آب امام ندید
مقتدی نماز شد تفسید
بر امامش نماز فاسد نیست
چونکه اخلاص او بنا یابی ست
پس وضو دار با تیمم دار
گر کند اقتدا جواز شمار
ایک نزد محمد ابن حسن
نیست جائز بود برادر من
در کتاب خلاصه شد تعیین
نیز در قاضیخان نوشته چنین
داشت کس آب با وضوے بس
جامه اش اکثر درهم نجس
گر وضو کردن بجامۀ او
جامه شوید نمی رسد بوضو
جامۀ خویش را باید شست
به تیمم کند نماز درست
در لباسش ادا بکرد نماز
خود کند کار شد نماز جواز
بعد ازین در صلوٰة مسعودے
اندرین باب ذکر فرمودے

جمع مومن میانهٔ صحرا یافتند آب در تک اوی
بعضی گفتند پاک هست این آب پس وضو ساختند آن اصحاب
بعضی ناپاک گفته رد کردند روی بر خاک پاک آوردند
زین دو جمع اقتدا بیکی دیگر تا روا گفته شد کنند اگر
آنچه قول درست مشهور ست خود بنفس پاک است و نیست
آب نبود ز احتیاج زیاد با وجود همین تیمم باد
وز محمد روایتی بوده غسل اندام چار فرموده
وهم آن شسته را بستوران اینچنین گفت روضه پر نوران
این نماند ز شنع مردم دور در خلاصه چنین بود مذکور
بهر گل کردن آب استعمال نیز بر تشنگی دواب حلال
شرب انسان ز آب مستعمل نه مباح ست که باشد بل
شد فراموش از مسافر یار یعنی آبی که بود اندر بار
بعد خواندن نماز بخاطر آن لا یعید الصلوة از طرفان
نزد یوسف ست اعاده این هست تفصیل او چنین تعیین
خود نهاده بود اگر در بار یا نهاده بامر او اغیار
این سخن در هدایه است چنان بوالکارم بکرد نیز بیان
گر کسی آب ماند در بارش خود نمیداند اصل این کارش
اتفاقاً اعادهٔ وی نیست هر که غافل ز شرع شد حی نیست
باز این شرح ساز فرموده ست در همین هم تخالفی بوده ست
آنچه مخصوص در فراموش است گوش کن مر ترا اگر هوش است
چونکه عبد العلی صاحب عقل از کتاب جنامه ساز و نقل

ل فی الهدایة المسافر اذا نسی الماء فی رحله فتیمم وصلی ثم ذکر الماء لم یعدها عند ابی حنیفة ومحمد رح وقال ابو یوسف رح یعیدها والخلاف فی الکافی والخلاف فیما وضعه بنفسه او وضعه غیره بامره ولو وضعه غیره بلا علمه جاز التیمم اتفاقاً وقیل الخلاف فی الکل وذکره فی الوقت وبعده سواء ۱۲ شرح اوراد

گر گمان برد آب گشت ادا
بعد ظاهر گشت بود ست آب
بلفظ هدایه نوشت اهل کرم
آب اگر هست یعنی در همراه
گر نه بد بر آب خویش رفیق
شخصے قبل از طلب تیمم کرد
نیست جائز بمذهب دو جناب
نیز هدایة الشرعیه باعقل
اهل نبود طلب نزد ابن حسن
آب که عادة بود ابذال
واے بر طامعان سرگشتے
اے قناعت و همدم نیکان
از طعام قناعتم کن سیر
صبح تا شام شام کن تا صبح
آب اگر با ثمن شود موجود
ثمن مثل را فروشد بس
نه بغبن فحیش را فروشد آب
این سخن در هدایه مشهور
گر نباشد ثمن درین انسان
گر بباشد باو ثمن امّا
یا درین موضع اندرین تقدیر

بر تیمم گذارد امر خدا
نیست جائز ز مجمع اصحاب
هست در نسخهاے دیگر هم
طلبد خالصا لوجه الله
بعد ازین عجز گشت با تحقیق
نزد نعمان روا بود اے مرد
چونکه عادت بود به بذل آب
کرز مبسوطے بسازد نقل
چونکه عار نیست در طلب کردن
گفت ابن زیاد نیست سوال
پیشه دارند در بدر گشتے
اے ورع بخش جمله نزدیکان
راس منّت بپاے همّت زید
پے روے ما سالتکم من اجر
اندرین شخص هم ثمن مے بود
نیست جائز تیمم این کس
نیست لازم خریدنش ز نیاب
بعد ازین در خلاصه شد مذکور
او تیمم کند باجماع آن
داد با مثل قیمتش آنجا
میفروشند اگر بغبن یسیر

ط لیس علی
المتیمم اذا لم یغلب
علی ظنه
ان بقربه ماء
ان یطلب الماء
لان الغالب
فی الفلوات
عدم الماء
ولا دلیل علی الوجود
فلم یکن واجدا
وان غلب علی
ظنه ان هناک
ماء لم یجز ان یتیمم
حتی یطلبه لانه
واجد للماء نظرا
الی الدلیل ثم
یطلب مقدار الغلوة
ولا یبلغ میلا کیلا
ینقطع عن رفقته ١٢
شرح اوراد

میخرد میکند باب وضو
نه در آنجا کند تیمم او

نه که بر غبن فاحش مذکور
بلکه لا یشتری بود مسطور

غبن فاحش چنانچه شد تفسیر
قیمت آب یک درم تقدیر

این فروشنده لیک در اندم
نفروشد مگر بده درهم

به یقین غبن فاحش این گو
لیک این قول از برای وضو

هست اما مباح بر خوردن
گرچه در اخذ فاحش است ای تن

قول بعضے اگر وضو آرد
نصف درهم بخویش بردارد

در جنابت بود درست درهم
بعد نوشت ابو المکارم هم

غبن فاحش بقول بعضے گو
نه در آید به تحت تقویم او

شیخ بصری بگفت در انحال
لازم است اینکه با جمیع مال

بخرد با وضوش سازد صرف
غیر ماخوذ هست لیک انحرف

حضرت قاضی خان سلطان مرد
در فتاوای خویش تعیین کرد

آب باشد میان ابن و پدر
به پدر صرف ساختن بهتر

میت حائض جنب بعضے
آن قدر آب داشتند اگر

به یکے تن کفایه است این آب
نرسد با دوی دگر چه جواب

آب ملک یکی ست زین سه تن
او کند صرف اندرین چه سخن

ور ز هر سه است هیچ یک زین آب
نکند صرف جائز است تراب

آب باشد مباح در انجا
صرف این آب با جنب اولے

چونکه غسل جنب فریضه عین
شستن مرده است غیر دین

یک صلاحیت دگر بر مرد
مے تواند امامے زن کرد

پس جنب غسل پاک آورده
مے نباشد تیمم مرده

ذکر شد در کتاب شیبانی
از حسامیه گفت نادانی
آب زمزم که حاجیان دارند
استاده وضوی آرند
نبود و خوف تشنگی بی شک
نیست جایز تیمم این یک
مگر آنکه هبه کنند یک کس
یا ودیعت کنند از آن بس
لیک در مولوی تا قیمیان
همچنین حیله که کنند انسان
نیست در شرح ملتقی این حیل
گفت این قول را بچند دلیل
بو القاسم بزرگ پاک یقین
کرده در شرح مختصر تعیین
قدر یک غلوه نیز جستن آب
انچه پیدا است شد بسوی ایجاب
غلوه با آن گز یک دو صد دست
چون رسیده تا چهار صد دست
غلوه در نزد بعضی اهل سخن
هست مقدار تیر پراندن
این طلب در صحاح آن باشد
بقریبی اگر گمان باشد
شافعی گفت این طلب کردن
مطلقا واجبست غیر ظن
لیک در پاره کتب زین باب
گر مشخص بود نبودن آب
سنت طلب هم اگر تیمم کرد
قول اجماع جایز ست ای مرد
لیک در پاره کتب چون پیش
اختلاف ست زان نکو اندیش
این طلب نزد شافعیه هم
قدر یک غلوه است یا زو کم
هست مذکور شرح برجندی
بی طلب بنده خداوندی
گر تیمم بکرد در فلوات
هست تجویز نه بعمرانات
گرچه نبود گمان قریب آب
طلب او واجب بود زین باب
گفت این شرح ساز نیک ادب
اینکه واجب نوشته اند طلب
یعنی از جانب یمین و یسار
نه بسوی قفا و پیش ای یار

[illegible]

الحاصل یتیمم مسافر علی ماء فی وقت لا یستطیع النزول لخوف علی نفسه من العدو او السبع لانه تیمم لانه غیر قادر ۱۲ قرآن قفالی

بندهٔ آب را نیابنده بوده باشد امید دارنده
مستحب است گر کند تاخیر آخر وقت را بدین تقدیر
صاحب مختصر نوشت چنین بو المکارم و لے کند تعیین
یک سخن از دو شیخ راهنما اگر تاخیر واجبست اینجا
گفت صاحب تعلیه در تحریر سیاسته راجی آلف در تاخیر
در محلے کند اداے نماز وقت مکروه نے در آید باز
گر نباشد امید یافت آب نیست تاخیر حاجتش زین باب

در بیان تیمم بیمار

قبل ازین در صدد این گفتار گفته شد از تیمم بیمار
لیک تفصیل او بیان سازیم اهل توفیق را عیان سازیم
در صلوة فقیه مسعود است نزد اصحاب ما چنین بودست
آب گرم ار زیان کند یا سرد سرد سازد زیان بگرم اے مرد
لیک هر دو اگر زیان دارد پس تیمم نماز بگذارد
گر نباشد زیان ازین هر دو لیک باشد زیان تحرک او
گر بانکس کنیزک ست غلام مے ببایند وضوے خواجه تمام
مے ندارد غلام با او داه دارد او مال اے رونده راه
آدمے را بمزد گیرد کے تا کند بندگے واجب طے
لیک در نسخهٔ فصول عماد بو حنیفه بکرد اینجا یاد
شخصے سازد وضوش تنها نا او تیمم نسازد آلا نا
نکند گر براے عز و جل آن وضوے ورا اگر بیدل
این بدل کم بود و یا بسیار هست جایز تیمم بیمار

گفت اما این اگر جرح ورم
لیک واجب نه است با آن شیوع
هست لیکن اعانتش واجب
در خلاصه مریض تا مقدار
یا مریضے که دخترے دارد
شست مقعد اگرچه سے ماند
در فصول عماد اور دست
یا غلامے مریض شد یا واد
خواجه او وضوبا ناند
پوشنے دست پاے شل دارد
انچه از هر دو دست با پشت
روے خود را بجاے لکٹے مالد
آن مریضے که مانده است فرو
نزد یعقوب او کند ایما
بعد ازان قدرت وضو باید
این سخن هست در فصول عماد
هر دو دست بریده از مرفق
پس برو با د موضع مقطوع
فقه مسعود است بیمارے
نیتش با مریض مے باید
هر کسے عذر بر وضو نبود
طلبد اجرا تیمم هم
سے یعنے بایکدگر دهند وضو
اسے بمضمون آیت صاحب
بوده باشد پسر برادر وار
بمسلمانیش سرے دارد
لیک او را وضوبا ناند
علما اینچنین بیان کردست
قدرتش نیست با وضو هرگاه
وز محمد کس اینچنین داند
کس ندارد با و وضو آرد
مالدش بر زمین پاک درست
چونکه قدرت باینچنین دارد
آدمی نے کند تیمم او
فبدع الصلوٰة عندهما
از برائے اعاده بشتابد
بعد سازیم از خلاصه یاد
نزد اصحاب ما بقول حق
میکند مسح این بود شرعے
سے لباز تیمش یارسے
تا عبادت باو درست آید
جز مشقت اگر برو نبود

[illegible]

مسئله على المجروح وجد [illegible] المسح الخف فان لبس الخف على [illegible] ولبس الخف على المجروح ثم احدث يمسح عليها ۱۲ خلاصه

نیست جائز تیمم این یک　　در فتاوی قاضیخان چنین گفته

در بیان مسح جبیره

جبیره که با جراحت ها ست　　مسح در عصابه اش پیاپی بسته

چه چهار اسنے توانی شست　　بتوان شست باقی درست

بس همین کس تیممے آرد　　هم تیمم نسازد بگذارد

چونکه شوید مواضع نیکو　　میرسد آب بر جراحت ها او

بستن جراحات را زیان دارد　　غسل باقی ازین سبے آرد

لاجرم بوده باشد از امکان　　شوید پیش جای غیر مجروح آن

مسح سازد جراحتش با آب　　نکند آب اگر زیان زین باب

یا عصابه بخرقه بسته　　مسح بر خرقه سازد آن خسته

انچه در قاضیخان صحیح بود　　سائر عضوها صحیح بود

انکه باشد جراحت اندر سر　　سائر عضوها صحیح اگر

میکند غسل سائر اعضا　　مسح مجروح میکند اما

در صلوة حنفیه دین مسعود　　آن فقیه امام چنین فرمود

قول سه بزرگ عظام کرام　　ور دمند ست اکثر اندام

کمتر از نیکوی ست آنرا شوے　　بهر اکثر بود تیمم جوے

ور دمند انکم ست نیک اکثر　　نیز امکان مسح نیست اگر

شوید آنچه مواضع نیکو　　عفو دان بعد از ان اقل او

شافعی با سے جراحت را　　گفت آرد تیممے بر جا

تا توانی عبادت باری　　باتفاق هر دو دین آرے

در بغدادی کافی این سخن ست　　گر جراحت در اکثر بدن ست

مسئله
ولو شد الخرقة على الجراحة
ولبس الخفين يمسح
عليهما لان المسح على
الجبيرة كالغسل فصول
ولو ربط الجراحة ومنع
الرباط من ايصال
فان لم يتيسر الخرقة
[illegible]

به تیمم نماز بگذارد
گر صحیح اکثرست غسل آرد
شافعی گفت آنچه هست امکان
شوید و میکنند تیمم آن
این همه قول در جنابت بود
بعد ازان قاضیخان چنین فرمود
محدثی کو ز اهل طاعت هست
اکثر عضوها جراحت هست
پس تیمم رواست در این حال
گرچه نکند در آب استعمال
غالب عضوهای اوست درست
صحتش را به آب باید شست
میکند مسح بر جراحت آن
بی ضرر مسح گر بود امکان
یعنی این مسح گر ضرر دارد
مسح را بر جبیره می آرد
شرط مسح جبیره پایان تر
شرح گردد خدای خواهد اگر
تا که دو دست راس روی جریح
بوده باشد ولی دو پای صحیح
همچنین کس تیمم ست روا
و علی عکسه تیمم لا
لیک یک لفظ قیل از علماست
اعتبار کثیر در اعضاست
تا که گفتند اگر جراحت هست
غیر دو پای روی راس و دو دست
به تیمم نبوده است مسیح
نبود اکثر ز کل عضو جریح
چون شود جمع قول با فتوی
راست گردد علی القیاس الاقوی
گر به ابر بود صحیح جریح
قاضیخان اندرین نوشت صریح
نیست ساقط صحیح را شستن
احوط اینست هم صحیح سخن
در فصول عماد آورد است
بعضی اعضای کس جراحت هست
غالب ار اگر جراحت دار
بوده باشد تیمم است ای یار
آن صحیح اقل از اعضا
شستنش ساقط ست نزد ما
این اشارت به نزد ما گفتن
بوده در نزد بعضی اهل سخن

مسئله وان کان به جراحات [illegible]

مسئله ولو کان بین الغسل والتیمم وان کان نصف البدن صحیحا والنصف جریحا فقد اختلف المشایخ فیه والاصح انه یتیمم ۱۲ خلاصه

مسئله وفی زاد الفقهاء فان کان یضره المسح والا فقره ۱ یحل المسح علی الخرقة التی علی الجراحة ویغسل ما حولها وما تحت الخرقة الزائدة هکذا فسره ابن زیاد ۱۲ کفایه

آن استقلالی که بوده است درست — یعنی عضو وضو بباید شست
شرط مسح جبیره را علما — جز نوشتند بر همه اینها
آب سازد روانش با وزیان دارد — یعنی با آب گرم غسل آرد
آب سازد زیان اگر اصلا — بعد از آن مسح کن جراحت را
مسح بر جبیره اگر زیان دارد — بعد از آن بر جبیره مسح آرد
علمائے که راه دین پویند — لفظ را جبیره مے گویند
در خزانه در بیان مسح — نیست بر جبیره اگر زیان مسح
مسح بر خرقه گر این انسان — غیر جائز بود نماز آن
حفظ باید بکرد در این کار — غافل از این بود کسی بسیار
شرح سازد وقایه کرد کرم — یعنی صدر الشریعه اکرم
گر دو اعضاے آدمی سالے هرو — هست تر قیدها چه باید کرد
عاجز از شستن است تا مقدور — لازمست آب مے دهد بهر دور
نیز عاجز بود از این هم کس — لازم مسح مے شود زان پس
غسل اطراف او کند این یار — ترک سازد شقاق را ناچار
بوده باشد شقاق اندر دست — عاجز از کردن طهارت هست
استعانت طلب کند از غیر — گر اعانت کند بهر دو خیر
ندهد یاری سے من شد اصناف — در جواز تیمم است خلاف
از نظیر همین سخن باقیل — قبل از این گفته ایم بالتفصیل
گر نهد با شقاق پا دارو — کرده امرار آب فوق او
بعد امرار آن دوا افتاد — حکم او را چگونه خواهی داد
گر ز نیکے بود سقود دوا — شوید آن موضعش و الا لا

مسئله وان کان یضره الغسل بالماء البارد ولا یضره بالماء الحار یلزمه الغسل بالماء الحار ۱۲ منیة المصلی

آدمی نهاد است که رگ بگشاد ‌ ‌ پس مسح جرح خسته قدر بنهاد
نیز بر وی عصابه بربست ‌ ‌ نزد بعضی شده خدا است چیست
بر عصابه جواز مسح بدان ‌ ‌ بلکه بر خرقه مسح ساند و آن
نزد یک چند ز ائمه کس ‌ ‌ باشد امکان بستن او بس
مسح بر او بغیر جائز دان ‌ ‌ هست جائز نباشد ار امکان
نزد بعضی بزرگ پاک نهاد ‌ ‌ گر چنین کس عصابه را بگشاد
غسل با تحت او اگر آرد ‌ ‌ مسح بالا است یقین زیان آرد
مسح بر وی جواز الا فی ‌ ‌ ستکن احتیاط را واسطی
اینچنین نیز حکم هر خرقه ‌ ‌ شد نجا و زند موضع خسته
گر بکل عصابه نیست ضرر ‌ ‌ زخمش از موضع جبیره دگر
سبکشاید عصابه آنش را بس ‌ ‌ غسل با تحت او کند آنکس
یعنی با موضع جراحت وی ‌ ‌ مسح بنهد و عصابه را ازان پی
مسح با موضع جراحت خویش ‌ ‌ سیکند این عبید نیاید اندیش
عامهٔ بزرگان با معنی ‌ ‌ بر عصابه شفقت [illegible]
مسح کردن نوشته اند چو از ‌ ‌ آید از دست احتیاط بیانه
موضع ظاهری که هست ازو ‌ ‌ یعنی با این عقیدتی که هست
فی الاصح مسح او کفایه گفت ‌ ‌ این سخن شارح وقایه گفت
پس بقول اصح که می آرد ‌ ‌ این روایت حسن اهم وارد
حسن ابن زیاد صاحب عقل ‌ ‌ آنچه کرد از ابو حنیفه نقل
ور جبیره عصابه براین و ‌ ‌ هست شرط استیعاب مسح او
بعضی از قاسیلی روایت گفت ‌ ‌ مسح بر اکثرش کفایت گفت

مسئله [illegible]

للتداوی [illegible]

آنکسی را که نور تقوی هست — ندهد استحباب را از دست
گر شود بعد مسح نزع اگر — نیز بر وی کنند مسح دگر
گر نسازند اعاده هم اجر است — لیک اعاده طریقهٔ تقوی است
نیست تثلیث مسح شرط ای یار — بلکه سازد کفایه در یکبار
لیک مسح جبیره ای اخف — هست بیشک خلاف مسح خف
اینکه در بستن جبیره نام — مثل خف شرط نیست طهر تام
چونکه محدث جبیره را بر بست — مسح بر وی کشید جائز هست
هم بمسح جبیره در تحریر — نیست البته مدت تقدیر
مسح باطل نگردد افتد او — نشده جرح تحت وی نیکو
از نکوئی جرح اگر افتاد — خاصهٔ غسل جای جرحش باد
این بود با خلاف انکه کس — گر یکی موزه را کشد زان پس
میشود لازم دو پا شستن — بود اندرین خلاف ظن
ذکر کرد ست بو المکارم هم — مسح بر نصف اگر کند یا کم
بر جبیره روا است اصلا — بنوشتند بر همین فتوی
گفته شد چند بیت در این باب — بهزاران دهوش پیچ و ناب
لیک مامور هستم مقدور — نیست جائز ز امر بودن دور
چونکه آن مرغ بوستان شهود — یعنی مولای ما چنین فرمود
ز امر معروف نهی از منکر — نطق خود زینهار داری تر
چه شود گر ازان ما باشی — کمترین مقلدان ما باشی
از کلام حق حدیث رسول — گفت چارم خلیفهٔ مقبول
بهترین عمل که موصوف است — نهی منکر و امر معروف است

فی الکفایة نقلا عن البیهقی و فیها ایضا ولو کان برجله جراحة یتضرر بها الغسل ولبس الخف علی الاخری ثم [illegible] [illegible] والاستحباب [illegible] علی الجبیرة [illegible]

[illegible]

هر که باشد درین زراعت گاه / قائل لا اله الا الله
بهر او واجب ست بالتفصیل / یعنے نهی قبیح امر جمیل
جاے بسیار کرده باشد عرض / لفظ واجب وسے بمعنے فرض
اندرین صورت بیان کرده / در کفایه چو شعبے اورده
فهو من فروض الاعیان گفت / رتبه او زبعد ایمان گفت
یار و از قبیل انسانند / رفتن راه خود سے دانند
گرچه راه فسادسے جویند / انما نحن مصلحون گویند
آنچه صلح فساد انسانی ست / همه در اجتهاد نعمانی ست
به همین اجتهاد نعمانے / سعی سازند با مسلمانے
مجتهد هرچه گفت او ست درست / تاکه دانی در دل من لست
گر نگوئے تو حق دون الحق / هستی در ذیل تکتمون الحق
اژدهائے ست خفته در جائے / میبرد و جانب وسے اعمائے
تو که دیده خبر نمیسازے / بر مسلمانیت چه مے نازے
کودکے مے نهد زنادانے / خویشتن را بنار سوزانے
تو که مے بینی و نگیرے دست / زاتش حق چگونه خواهے رست
تشنه هست در بیابانے / نیز و زن و او ست انسانے
جانبے آب جانبے ست سراب / تشنه سوے سراب شد بشتاب
راه نماید آنکه در جنب ست / بیگمان از کبائر ذنب ست
خاصه دران محل که از ره راست / میبرند مومنان که اخوت ماست
ننماید کسے طریق موافق / چه مسلمانیست چه انصاف
خواه گیر و بگوش خود یانے / امر پروردگار مے خوانے

گر نگوئید از حرام و حل / بلباسے حق بالباطل

لیک در نزد بزرگان بخار
جائز مسح نیست در این یار

مسح جائز بجوربین بود
گر ثخینین منعلین بود

گر بود غیر منعلین رقیق
در خلاصه نوشت بالتحقیق

مسح جائز شدست عندهما
لیک در نزد بوحنیفه لا

گفت صدر الشریعه بر ثخنان
منعلین مجلدین نه آن

مسح جائز بود بقولے ما
یک سخن هم ازو بهستے

سخن بزرگان دین آفاق
سخن آنست اسفلش بر ساق

غیر اینکه بچیزے بربندند
گوشش سازد اگر خردمندند

بوالمکارم بزرگ دین پرورد
از خزانه روایتے آورد

گر رقیق ست غیر منعل وے
یعنے جورب نوشت ان ره طے

که باجماع غیر جائز دان
مسح بر وے چنانکه کرد بیان

گفت از مضمرات آن کامل
جورب از جلد هست بے منعل

از طحاوے امام خلق نواز
مسح بر وے باتفاق جواز

در فتاوے قاضیخان مذکور
کرد عبد اللطیف روشن گور

معنی منعل اینچنین دادست
تحته او که جلد بنهادست

این سخن ظاهر روایت دان
لیک راوی حسن شد از نعمان

لائق آنست باد تا کعبین
در عبادات کار احوط زین

باز صاحب خلاصه آن شد مرد
در فتاوے خویش تعیین کرد

جورب از مرغزیست صوف رزا
نبود مسح عندهم اجزا

جورب از غزل بوده است رقیق
جائز مسح نیست بالتحقیق

لیک ستسک ثخین بوده
هم درینجا خلاف فرموده

۱ه وبحارة الکنز ومسح علی الموق والجورب المجلد والمنعل الموق والجرموق سرموزه [illegible] والثخینین الموق [illegible] یلبس وضع الجلد [illegible] اعلاه واسفله والمنعل الذی وضع الجلد فی اسفله ۱۲ [illegible] والجورب الثخینین [illegible]

جورب ار بوده است از کرباس   جائز مسح نے که سازد ناس
لیک جورب اگر بود سوئین   لیک مستمسک ست نیک این
نے مے شود کرده نیز ره د راطے   فرسخے یا فراسخے با وے
پس اصح سخن درین اوصاف   باشد اندر جواز مسح خلاف
گر ز جلد رقیق باشد آن   فی الاصح برهمین خلاف بدان
شتفد از لبود ترکے خف   بوده باشد صحیح از احرف
مسح بر وے جواز بنوشتند   بزرگانے کزیر سر خشتند
انچه در مختصر کشد منطوق   مسح جائز بود علی الجرموق
گفت آن شارح خردمندے   یعنے عبد العلی برجندے
گر بفتح جرموق از کوشند   آنکه بالاے موزه مے پوشند
انچه در فارسے ورا گفتش   یعنے سر موزه ما در آخرکش
انچه قول ائمهٔ دین است   در کتاب خلاصه تعیین است
موزه بالاے موزه بے نقصان   مثل جرموق مسح جائز دان
مسح جرموق که نوشت روا   گر بود فوق موزه نزد ما
لیک پوشد ورا به تنهائی   مسح بر فوق او نه فرمائی
آنکه جائز نگفت نزد ما   فوق خفین لبس کرد او را
پیش ازاین که مسح بر خفین   که نکرده است اے برادر عین
لیک اول بموزه مسح کشید   بعد جرموق فوق او پوشید
نیست بروے کند که بعد ازاین   فوق جرموق مسح بالتعیین
انچنین موزه بر وضو پوشید   بعد پوشیدنش حدث برسید
بعد جرموق فوق خف کرد او   مسح بر وے نمیتواند کو

[illegible]

قال ابو حنیفه رحمه الله
لا یجوز وقالا یجوز در
عن ابا حنیفه رحمه الله
رجع الی قولهما فی آخر
عمره وعلیه الفتوی ۱۲
خزانة المفتیین ۱۲

دست خود در درون جرموق کرد
نیست جائز بموزه مسح آورد
مسلح کرده کسے بجرموقین
کشد انگه یکے ازین اثنین
مسح سازد بموزه ظاهر
هم بجرموق باقی است آخر
لیک بعضے سخن ز اصل آورد
نزع جرموق باقی باید کرد
مسح باید بهر دو موزه کشید
لیک یک نقل دیگر از تجرید
بشکند مسح در حق هر دو
این همه قول از خلاصه جو
گفت آن بندهٔ خداوندے
یعنے عبد العلے برجندے
نیز بر قول عالمان عظیم
باد جرموق ز چرم یا ز ادیم
قول آنها که داشت زین اساس
نیست جائز اگر بود کرپاس
مگر آنگه ترے بموزه کس
نگذرد جائز است از آن لبس
موزه پوشید شخصے بریک پا
مسح بروے کشید نیست روا
لیک پاے کسے بود مقطوع
فوق از کعب مسح شد مشروع
در فتاوے کافی شد منطوق
مسح در نزد ماست بر جرموق
شافعی گفت غیر جائز دان
هست اینجا دلیل ما چندان
در کتاب خلاصه شد دیده
هست یکپاے شخصے ببریده
لیک زو مانده است چیزی کم
موزه پوشید بر صحیحش هم
مسح بروے روا نمیگویند
عالمانے که راه دین پویند
گر بمقطوعه موزه هم پوشید
باقے قطع را بباید دید
گر بود کم ز سه اصابع باز
مسح بروے نبوده است جواز
گر سه انگشت هست ایک چنان
از عقب نه ز موضع مسح آن
مسح بروے چنین نگوے روا
گر به پشت قدم بود اجزا

این نماند بجا بپوشیده
باقی مانده پاے ببریده

استفتا [illegible] اگر مسح بر موزه
[illegible] بعده سر موزه پوشید
[illegible] درین صورت مسح
بر سر موزه [illegible]
ایضا فان [illegible] علی الجرموقین
ثم لبس الجرموقین لم یمسح
علیهما لانه [illegible] المسح
[illegible] فیه [illegible] فلو جاز
فیه المسح لکان
[illegible]

از سه انگشت اگرچه ماند اقل نکند ترک شوید آن را بل
هست اندر کتاب برجندی در همه نسخهٔ خردمندی
واجب غسل چون شود یکپا می شود غسل واجب اخری
سه اصابع ز راس موزه باد مسح بر وی کند جواز مباد

در بیان کیفیت مسح موزه

صورت مسح را اگر بوسن بعد تا بگیرد بگوش مردم سعد
آنچه در این کتابهای است اینکه بنهد اصابع ید راست
بر مقدم ز موزهٔ ایمن دست چپ را بخف چپ بطن
کرد تمکین اصابع این کس یعنی تا ساق میکشد زان پس
آنچه در این کتاب شد تعیین در خلاصه نوشت بعد از این
ابتدا میکند ز اصبعها یعنی با اصل ساقهای پا
ابتدا گر ز اصل ساق آورد گشت جائز ولیکه بدعت کرد
نیز در این کتابهای کبار غیر سنت بود درین تکرار
گفت اندر کتاب قاضیخان مسح کرد از بر اسر انگشتان
اصل انگشتهای کف کاواک بوده باشد جواز نی است پاک
نگرانکه بوقت مسح اگر شده از خف بقدر واجب تر
واجبش قدر سه اصابع هست یعنی از اصغر اصابع دست
شرح ساز وقایه ساز نقل یعنی صدر الشریعه با عقل
از ذخیره بر اس انگشتان جائز است ار بود تقاطر آن
از محیط آنچه کرده است بیان شد سخن چون کتاب قاضیخان
در خلاصه روایتی آورد گر کسی وضع سه اصابع کرد

الایسر و یمدها
الی الساق
فوق الکعبین و
یفرج بین اصابعه
وان مد من
اصل الساق
و یمدها الی الاصابع
جاز م الکفایه

خواه در موضع خواه اندر سر نیست تجویزش کشید اگر
گفت نزد محمد هست جواز نگذارند بر خلاف نماز
یک انگشت مسح یا برد او قاضی خان گفت نیست جائز او
گو با بهام با مسح کرد هم میان دو فرجه وا آورد
شرح ساز وقایه می گوید مسح این را کفایه می پوید
یک اصبع کشید مسح اگر باز بهر تری که سازد تر
ذکر کرده است آن غریب نواز به همین نحو گر کشید جواز
کف خود گر نهد کشد بخف یا اصابع نهاده بهره کف
هر دو صورت نوشت نیکو هست نیک تر این کشد بجمله دست
به سه انگشت هم کشد جائز اینهمه در خلاصه فائز
فرجه وار و میان اصبعها فرجه ها اندر نکند تا
لیک عبد العلی نوشت عکس این مسح باطن اصبعها لیکن
در هدایه است ختم دان بطن مسح بر پشت موزه بهر کردن
مسح بر باطنش نبوده جواز نه جواز است بر عقب هم باز
گر کسی مسح را کند نسیان ظاهر موزه تر کند باز آن
شرح ساز وقایه کرد آگه یعنی صدر الشریعه افقه
مسح شد حاصل اینچنین در سر اینچنین در حشیش رفت اگر
تر شود پشت موزه باد هم این تری گرچه هست از شبنم
حاصل مسح شد باین تعیین گفت قول صحیح باشد این
نبود بی خلاف این گفتن چونکه صاحب خزانه در این فن
نیست مسح شرط تعیین کرد میکند احتیاط آنجا مرد

فرض المسح خطوط قدر ثلث اصابع الید طولا وعرضا والخطوط لیس بفرض وانما الفرض مقدار ثلث اصابع الید عند ابی بکر الرازی و اصابع الرجل عند الکرخی فی الهدایة الاول اصح وفی السراجیة هو المختار و قول قاضیخان ان ... مقدار الید

[illegible] الاصابع [illegible]

تا که بر آب هست خف سست تر
مسح نبود نگردد نیست اگر
مدت مسح یک شب و یک یوم
هر دو گاهی مقیم باشند قوم
سه شب و روز مر مسافر راست
چون ز حاین حدث بمذهب ماست
بو المکارم نوشته است اینجا
این بود نزد ما همه علما
نزد بعضی ز وقت لبس حساب
نزد بعضی ز وقت مسح الثیاب

در بیان ناقضات مسح

ناقض مسح ناقضات وضوست
نزع خف نیز منتقض بر اوست
گفت صدر الشریعه هم دگران
آنچه اندر کتابهاست بیان
گر کشد موزه را کس از یکپا
بشکند مسح نیز بر اخرے
شد یکے پاے واجب شستن
مے شود واجب دگر بیطن
اینچنین مسح مے شود باطل
به یکے موزه آب شد و اغسل
تا که گردد جمیع پا مغسول
مسح باطل شود باین مجهول
اینچنین نیز نزد بوجعفر
اکثر پا اگر بگردد تر
هست این در صلوٰة مسعودی
از زیادات نقل فرمودے
یک روایت ز بعضی از علما
مسح باطل بغسل بعضی پا
در کتاب خلاصه مذکورست
از بزرگان که صدر ان نورست
خفش تا جز ز شستن یکپا
حشر قولست مسح کرد بپا
نیز باشد صحیح خود راست
موزه ها پوشیده هم بپاست درست
بعد آن شخص را حدث برسید
بتواند که مسح موزه کشید
مدت مسح بود باقی او
ایک والست صحیح شد نیکو
گر بفوق جبیره خف پوشید
مسح باید بهر دو موزه کشید

قوله ولو بقی [illegible]

یغسلوا لا یجب علیه غسل الرجل الاخری لا ینتقض مسحه وان علی قدمه الاکثر لا وقال بعضهم ان اصاب الاکثر من احد رجلیه ینتقض مسحه والاصح ۱۲ خلاصه

ست سنتن یا فریضه فرموده ست
نزد کل در صلوة مسعود است
بعد ازین در فتاوی کافی
نقل شد از ائمه وافی
گشت خارج ز پا شد اکثر
گشت زائل ز جای خویش اگر
شدله روایت ز حضرت نعمان
مسح باطل شود بقول آن
هست این قول قول بو یوسف
یعنی در باطلی مسح خف
وز محمد اگر بماند بقا
یعنی در جای مسح انگشت پا
قدر سه اصبعش بی الحاصل
مسح موزه نمی شود باطل
وز محمد چنانچه ذکر شد است
بهمین اکثر مشائخ است
موضع مسح راست صدر قدم
می برآید عقب در آید هم
مسح باطل نمی شود از آن
آنچه در کافی کرده اند بیان
شارح نیک عقل شمس الدین
کرده در شرح مختصر تعیین
گر جمیع قدم شود بیرون
یعنی از جای مسح این مضمون
مسح باطل شود نیز خلاف
در میان ائمه دول خلاف
در کتاب هدایه مشهور
از ائمه چنان بود مذکور
گر برون گشت بیشتر ز قدم
بس صحیح اینکه ناقض است آن هم
نیز فرموده است شمس الدین
در صحیفه خود علی التعیین
یعنی اندر خروج نصف قدم
یا بمقدار سه اصابع هم
کاندرینجا خلاف ساخته اند
بزرگانی که راس باخته اند
این همه قول این همه احرف
نیست کس بو به شرع خف
لیک زائل نگشت از وسعت
یا بچیزی دگر بلا شبهت
ناقض مسح نیست بالاجماع
یعنی بی قصد در همین انواع

ناقض

له ان اکثر حکم القدم و بقی الباقی الی الکعب لا یبطل المسح ۱۲ منه

تا نقض مسح موزه سپس بشست
گفت صدر الشریعه و اسفی
هر کسی را که داشته است وضو
واجب است اینکه شویدش و پا
لیک با آب خلاف این وارد
چون نجاست نجس شد اگر
با درست بگو رفتار فقیهان
فاسخ شافع نماز بگذشت
آب موجود نی در آنجا باز
چونکه بعد از گذشتن مدت
قطع کرده اگر تیمم کرد
نزد بعضی بزرگ دین پرداز
قول اول اصح بود اما
با دای نماز پرداز و
ذکر کرد آن محب معبودی
هر مسلم تیمم کرد وضو
بسفر رخت خود ز خانه کشد
در فتاوی کافی فرموده است
یعنی بگذشت روز و شبان ابس
گر مسافر رسید بر خانه
در هدایه و غیر او تعیین

نیز باشد گذشتن مدت
اینچنین در فتاوی کافی
مدت مسح موزه بگذرد از تو
واجب غسل نی دگر اعضا
یعنی گفت او وضو ز سر دارد
نزد ما هم اعاده اش بهتر
در فتاوی خویش کرد بیان
مدت مسح در نماز گذشت
نکند قطع بگذرد نماز
شستن هر دو پا بود حاجت
از تیمم بیا چه خطا است هر دو
که اندرین نوع فاسد است نماز
لیک اندر طریقة التقوی است
به تیمم اعاده هم سازد
جمع سازد صلواة مسعودی
موزه پوشید شد مسافر او
گفت آن کس مسافر است کشد
شافعی بر خلاف این بوده است
نتواند کشید مسح آن کس
پای شوید پس از سقیمانه
یاد کردند بزرگان دین

[illegible]
ذکر فی ... فلما بطل ... اجماعا
ذکر فی النهایة ویؤیدها
ذکر فی المحیط اذا کان
الخف واسعا بحیث اذا
رفع القدم ارتفع العقب
واذا وضع عاد
لو خف فلا بأس بالمسح
علیه فعلی هذا کان ینبغی
ان یقال اکثر العقب
۱۲ برجندی

مانع مسح نیز اے ظاہر
یعنی مقدار سه اصابع پا
مانع مسح که نوشت سخن
شافعی گفت پاره اندک
در صلوٰة فقیه مسعود ست
روئے موزه دریده شد است اگر
استر از شختیان بود یا بیش
گر ز کرباس شد این استر
چون دریده بود اگر موزه
پس سر موزه که شد مذکور
باشد آنگاه دریده سر موزه
پس سر موزه که گفت آنگاه
در شرح وقایه فرموده است
در یکی خف شگافی بسیار
جمع سازد خروق او را پس
نفی مسح مے شود اما
آنچه گفتند عالمان عظام
شرح این کرد آن خردمندی
کاندرینجاسے طرکه مروی ست
یعنی پوشد بغسل پا بوضو
پس تیمم که کرد لبس خف
پاره موزه که بود ظاہر
اصبع دست گفت بعضے جا
ناقص مسح ہم بود بے ظن
مانع مسح مے شود بے شک
ذکر سازیم آنچه فرموده است
تا دریده بود اگر آستر
مسح باشد روا بجاے خویش
نا روا گفته اند اہل خبر
لیک باشد درست سر موزه
مسح جائز ز مجمع پر نور
بوده باشد درست اگر موزه
قول اجماع مسح نیست روا
نیز در نسخها چنین بود ست
ہست در زیر ساق آن مقدار
مے شود قدر سه اصابع پا
این قدر در دو خف بود اجزا
لبس خفین با و طهر تام
یعنی عند العلی بر جسته
غرض از این طهارت شرعی ست
نبود طهر تام جز این دو
نتوان ساخت مسح بے احرف

اذا کان فی الخف [illegible] قدر ثلث اصابع [illegible] من اصابع الرجل [illegible] اگر پاره موزه [illegible] آستر درست [illegible] کرباس [illegible]

گر وضو کرد با نبیذ تمر
جمع سازد صلوة مسعودی
آب مشکوک را طهارت کرد
آب نکرده یافت یا مطلق
کند از سر طهارت این با دین
از جنابت کسیکه غسل آورد
بعد از ان آیدش بخاطر آن
آب گیرد دهان بینی را
لیک بعد از حدث بگیرد آب
گر کسی غسل کرده پوشد خف
از حدث پیش لمعه اش شسته است
سخن شافعی روا نبود
شست اگر لمعه را از بعد حدث
قبل ازین گفته است این بنده
کرد عبد العلی بیان این
صورتش این بود مسافر کس
پس وضو کرد خف بپا آورد
نیز زان لبسی رسد با او
جائز مسح نیست با این یک
در کتاب خلاصه کافی
مستحاضه که موزه پوشد آن

گفت با آثار واسئی مسح احمر
در فتاوی خویش فرمودی
موزه بعد پاسی خویشتن آورد
موزه بیرون کند زپا را الحق
قول مجموع علما نست این
بعد از ان لبس موزه بر پا کرد
آب بینی نکرد آب دهان
از حدث پیش مسح موزه بعدا
مسح باطل بقول این اصحاب
بعد دانست مانده جای خف
مسح بر موزه نزد ما ست درست
در غلافیه القسیا ئیه
نزد اجماع مسح موزه عبث
مسح نبود بغسل سازنده
یعنی در شرح مختصر ثقلین
داشتی آب با وضوی لبس
بعد از ان شد جنب تیمم کرد
داشت آبی کفایه بوضو
بلکه شوید دو پای را بیشک
نقل شد از ائمه واسفی
خون بود وقت لبس اگر سیلان

[illegible]

[illegible] الخفا
ولو لبست المدوس
خفيه وغسل رجليه
وعلى السراج الوهاج
على الطهارة عند
تمام الطهارة ولبس على
عادة بقية الوضوء
بعدم الناقض فيها
١٢ شرح ١٢ وراد

باز بعد از وضو لبسش پیش   خون روان گشت ای نکو اندیش
در همان وقت مسح کرد روا   لیک بعد از خروج وقت خلا
گر بوقت وضو و لبس آن   منقطع بود خونش از سیلان
حکم او طهر تام بنوشتند   رفت کانیکه زیر سر خستند
بهر این استان تن پرور   مسح بر موزه کرد پیغمبر
کاهلیهاے امتش فهمید   از خداوند خویشتن طلبید
ز احترام رسول عالی نسل   مسح قائم مقام شد با غسل
بود تا زنده آن حبیب ودود   در غم عاصیان امت بود
وقت رفتن رسول آزاده   امتی گفته گفت جان داده
روز بعثت که مے شود آغاز   امتی گفته گفته خیزد باز
یک حکایت ز مهربانیهاش   در قلم آوریم سامع باش
زنده چون نماند آخر کار   غیر سلطان واحد القهار
پس بامر خداے ارض فلک   زنده کردند باز چار ملک
مے شود امر تا برسول روید   از کرمهاے او دهید نوید
آن مقرب فرشتهاے خدا   مے رسانند با رسول ندا
احمدا یا محمدا برخیز   اینکه روز حساب شد انگیز
سر خود را از روضه کن بالا   بجمال تو ایم ما دالا
یا ابو القاسما چه در خوابے   وقت آن شد که کشتی بیتابے
حضرت مصطفی که بر خاست   دست با جبرئیل انداخت
گوید اے یار مهربان من   بهر امت کباب جان من
گو که احوال امتم چون است   جگر من ازین سبب خون است

من ندانم درین قیامت دست / از بهر امتم چه ها گذشت
حضرت جبرئیل با یاران / گریه ها میکنند چون باران
مے بگویند اے حبیب احد / امتانت هنوز زیر لحد
بعد ازان در میان مهرویان / سجده میسازد اسے گریان
نشود تا ندا اسے شفقت پاک / سر نه بر دارد از زمین آن پاک
بهر امت رسول در این رنج / امتانند در پے شش و پنج
بهر امت رسول حیران است / کار امت ولیک ویران است
بهر امت رسول در اندیش / امت اندر هوائے نفس خویش

در بیان پاکی جامه و بدن و اقسام او

صورت آب پاک بر هر حال / گفته شد چند بیت در اجمال
شاهبازے اگر برون آید / زانکه مرات نظم پردازد
از مددگار سے خدائے جلیل / او کند شرح این علی التفصیل
هم ز پاکے جاے ثوب بدن / از وجوب ادب فروض سنن
گر خدا خواهد آرزو داریم / چند بیتے بسلک نظم آریم
پاکے جاے ثوب تن اے یار / فرض عین ست با نماز گذار
یعنے باشد نجس غلیظ اگر / هم ز قدر درم زیاده تر
منع سازد نماز را بیشک / نیست در این خلاف هیچ ازیک
در کتاب نهایه آورده / علما اینچنین بیان کرده
گرچه با دون اوست لا یمنع / کرده باشد نماز با او منع
شافعی گفت گرچه باشد کم / منع سازد نماز را او هم
بکشش منع او بلا امکان / بوده باشد در اجزا از مدان

[illegible]

ان كان
بحال لو غسل يجب قبل
الفراغ من الصلوة ثانيا
جاز ان يغسل ويصلي
وان كان بحال لا يجوز الا
ان يغسل فعال الصلوة [illegible]
هو المختار ١٢ خزانة الروايات
وفي الخانية اذا كان
النجاسة اكثر من قدر الدرهم
منع جواز الصلوة وان كان
تحت كل قدم اقل من قدر
الدرهم ولو جمعت تصير اكثر
من قدر الدرهم فانها
يجمع ويمنع جواز الصلوة ١٢ شرح اوراد

مثل آنکه مگس بغوطه نجس / بنشستن نشیند از پاکس
بادم لیک نیست از کس دور / ساقط است اینچنین بحکم ضرور
غیر ازینها اگرچه هست قلیل / نزد او مانع است بے تفصیل
سغنے گفته است قدر درم / منع سازد نماز را نے کم
گفت سغنی ز درهم ست زیاد / هست مانع و گر نیست فساد
علما که خردسرشته بوند / فاشند نابه نوشته بوند
چونکه او سغنی ست لیک سانے / باز گفت احتیاط را اندہے
بعد ازین اعتبار درهم چیست / در شرح وقایه که مرویست
سخن بزرگان پاک جمال / در کثیف ست وزن او مثقال
در رقیق ست عرض کف یعنی / غرض از عرض کف درین معنی
گفت یعنی مقعر کف را / داخل بندهاے اصبع را
آنچه درین کتاب تعیین ست / بوالمکارم صحیح گفت آنیست
گفت اندر کتاب شرح کبیر / عرض کف را بدان ببین تقدیر
آب بر دست گیر کف بهن آر / جاے باقی آب کف بشمار
گفت هم شارح خردمندی / یعنی عندالعلے برجندی
وز محمد چنانچه تفصیل ست / درهم از درهمان تسهیل ست
لیک امام سرخس کان جود / معتبر درهم زمان فرمود
گفت صاحب خزانه دین بهر / معتبر اکبر درهم شهر
هر کجاے که درهمان بود / از درهماے مختلفه بود
قدر درهم که گفته است چنان / یا بوزن ست یا مساحت آن
آن بزرگان که ساختند دقیق / معتبر با مساحت ست رقیق

فی الینابیع
لو اصاب ثوبه دون نجس
مقدار الدرهم فصلی به الظهر
ثم اصابه من قدر الدرهم فصلی به
العصر فان صلوة الظهر جائزة
وصلوة العصر فاسدة فی [illegible]
ثم لو صلی علی ثوبین علی کل واحد منهما
نجاسة اقل من قدر الدرهم ولو جمع یکون
اکثر من قدر الدرهم فانه یجمع بینهما ولا تجوز
الصلوة ۱۲ کذا [illegible] ۱۲ وفی [illegible]
ولو وجد فی السراویل [illegible]
فانه یعید الصلوة من وقت [illegible]
الیه [illegible] الجامع الصغیر

[illegible]

[illegible]

معتبر در کثیف وزن شمار   این بود اعتبار اکثر یار
چون نجاست بود خفیفه اگر   منع سازد نماز را چه قدر
تا بگردد کثیر فاحش او   منع سازنده نماز مگو
اعتبار کثیر فاحش چیست   شبر در شبر یک سخن مرویست
گز در گز هم انچه آمده است   اکثر از نصف هم سخن شده است
لیک قول صحیح از طرفین   ربع ثوب ست ای برادر عین
نیز در اعتبار ربع خلاف   شده است از ائمهٔ دل صاف
نزد یک پارهٔ سعید رشید   ربع یک جامه را نجس برسید
یعنی ربع تیریز با دامن   یعنی از آستین پیراهن
در معنی که عالمان گفتند   ربع مجموع جامه هم گفتند
هم بود اختلاف در جامه   بعضی از بزرگان علامه
ربع او پاسے جامه تفصیل ست   یعنی اوناسے او سراویل ست
نزد یک پارهٔ شریعت سطے   ربع هر جامهٔ که باشد وے
اینکه ربع تیریز با دامن   ربع از آستین پیراهن
گفته بودند فتوے بر این ست   ناقلش جامع البساتین ست
اینچنین در کتاب شمس الدین   اصح انیست فتوے بر این
بو المکارم بزرگ پاک یقین   کرده در شرح مختصر تعیین
فاحش اندر خفف ست چه مقدار   ربع از خفف خلاصه المختار
نیز گفت از کتاب قاضیخان   ربع مادون کعب فاحش دان

چیست در عضو فاحشے او
چون مقدر به ربع عضوی گو

در بیان نجاست غلیظه وخفیفه

بعد ازین نیز ای بندگان خدا   از غلیظه خفیفه کرد جدا
چون لپس افگند آدمی با بول   هست بیشک غلیظ بر هر قول
لیک بولیکه چون سر سوزن   ذره ذره رسد بجامهٔ تن
سخن عالمان جنت رو   هست در نسخها بعفو او
سیکند صاحب خلاصه یاد   رحمت حق بروح آن شه باد
گرهمان جامه گشت واقع آب   از ابوجعفر آمدست جواب
گفت مر قابل نجس کند آن   دیگرے را بگفت عفو بدان
اینکه گفتند چون رؤس آبر   این تکلم بود باین مشعر
یعنے زین قول جانب دیگر   معتبر نقل از ابوجعفر
گفت مر اندر کتاب برجندی   یعنے با قول او نه پیوندے
یعنے مقدار هر دو جانب او   نزد جمهور اعتبار مگو
گرچه این قول قول مرغوبست   از همه احتیاط او خوبست
از ابویوسف ست با مقبول   چون رؤس آبر فشارد بول
گر بچیزے ازان رسیده شود   تا که از وے اثر بدیده شود
گفت لابدی است شستن این   در نهایه نوشته اند چنین
گر نشسته نماز بگذارد   زهرهٔ بول را که جمع آرد
میشود او ز قدر درهم بیش   باز اعاده کند نماز خویش
شخصے با آب کرد استنجا   هیچ خرقه نکرده بود اما
ناشده خشک کرد آن کس فس   گرد او نزد بعضے گشت نجس
لیک از عامهٔ شریعت سطے   گرد او را نجس نسازد وے

له فی مفاتیح السائل الافضل ان یغسل الثوب من [illegible] کانت قبلیة لان عند الشافعی ره القلیل [illegible] مانع فیحترز عن موضع الخلاف کذا فی المضمرات قال ابن مقاتل ره یجب علی المحافظة ان [illegible]

[illegible]

لیک سهوے کرده بود استنجا
تر شد ایزار از عرق امّا

بعد ازان کرده است فس نجس
غیر شمس الائمه گفت نجس

مقعدش پاک کرد اگر بحجر
بعد ازین موضعش بگردد تر

زان تری که رسد بجامهٔ تن
هم دران جانب اختلاف سخن

در خلاصه نوشته اند ابرار
مے لباز نجس هو المختار

گفت عبدالعلی غیر این
آنچه گفتند بزرگان دین

نیز خون را غلیظ دان بیشک
بگرش خون پشه کباب و سمک

زانکه عیشش بود درون آب
مثل ماهی بقول این اصحاب

در کتاب خلاصه آورده
بزرگان اینچنین بیان کرده

حد آبے همین ز آب برون
گشته باشد مرور ساعت خون

عیش اگر مے کند علی التعیین
آبے بربست یعنے این

مثلاً مرغ آب مرد در آب
فاسدست آب در صحیح جواب

گفت عبدالعلی پیشوائے
رحمت او را کند خدا وندے

چونکه اندر رگ مزکے آن
مانده از بعد ذبح معفو دان

چونکه در راس جرح ظاهر هست
لیک سیلان نکرد ظاهر هست

وز محمد در آن نجس گفته
هم ابوجعفرش باور فته

از ابو یوسف آن چراغ فلک
نجس ست از حنیفه خون سمک

نیز گفت آن دمیکه ذکرش هست
باقی اندر رگ مزکے هست

گرچه در اکل عفو باشد آن
لیک اندر ثبات عفو مدان

پاک باشد دم شهید امّا
نشده باشد از شهید جدا

اینکه خون شد جدا ازو زان لبس
در فتاوی نوشته اند نجس

[illegible]

البق والبرغوث لا یفسد عندنا خلافاً للشافعی
والکبد طاهران قبل الغسل
وفیه ایضاً اللحم اذا کان علیه
دم مسفوح کان نجساً وان
لم یکن من الدم المسفوح لا
یکون نجساً فی مفاتیح المسائل
سئل ابی حنیفة رح عن الدم
الذی ذکر الله تعالی فی کتابه
او دماً مسفوحاً فقال هو الذی
یسیل ح قال ابو یوسف ره
هو الذی اذا قطر العروق
العرق ۱۲ فتح ۱۲

بیگمان خون گوشت پاک شمار
گفت گاهی ابشو با پختن
با دانه واج جمله می خوردند
گوشت معلوم پاک می بود ست
هم نماند زرای مردم دور
خون دل را نجس شمار دگر
کنه را خویش از درم بسیار
خون ورعه ز قاضیخان شد یاد
در خزانه نوشت مشک حلال
در خلاصه چنین بود مشروح
بهمان نافچه نماز روا
یعنی این شرط بوده باشد نیز
هم غلیظه بود نجاست خمر
سائر اشربه که سازد مست
نزد بعضی غلیظه است انتها
ظاهر قول از غلیظه بین
ذکر شد در فتاوی مختار
بر همین ست عامهٔ مردم
شیرهٔ ارزن ست یا جز این
نیز از بزرگان بعضی شنفت
چه بود خوردن همین انواع

عائشه رض جفت سید ابرار
آب می شد بدل بخون حیض
مصطفی صلعم منع او نمی کردند
این بیان در صلاة مسعود ست
در کتاب خزانه شد مذکور
پاک باشد دم سپرز و جگر
منع سازنده نماز شمار
جامه آب را کند افساد
باشد آن مشک یعنی بر هر حال
نافچه گر ز دابهٔ مذبوح
ورنه نبود نماز او جیزا
هست تجویز یابس است اگر
باتفاق جمیع صاحب امر
کاندرین قول اختلاف نشایست
نزد بعضی خفیفه است انتها
همچنانکه گفت شمس الدین
فتوی چون بر غلیظه اش اشعار
یعنی چون شیرهٔ جو گندم
ست سازنده ها علی التعیین
یعنی در جمیع عالیه گفت
از متاخرین شد ست سماع

ط
فی الکبری الدم المتعلق
باللحم اذا کان [illegible]
ان لا [illegible] کان [illegible] وان لم
یکن متعلق من الدم السائل
لم یکن نجسا لما روی عن
عائشة رضی الله عنها انها
سئلت عن اللحم الذی فی
القدر صفرة الدم [illegible]
لا باس بذلک [illegible] ایضا
الذی یخرج من الکبد
لم یکن ذلک الدم من
[illegible]

[illegible]

خواہ مطبوخ خواہ نے بودہ
خواہ باشد کثیر خواہ قلیل
نیز فرمودہ ہست فخر الدین
قدح دیگرے کہ مسکر ہست
ہمچنین قصد اگر کسے کرد
گر بہو طرب خورے ہر چیز
نیز در چند نسخہ کردہ یاد
یعنی بے لہو ہم خوری اینہا
گوش کن در صلوٰۃ مسعودی
خم مے بود اولا اما
گفت ابو لیث آن ز خود رستہ
آنچہ خالی شدست از آن مے
لیک باشد اگر سر خم وا
بحرف بشنودہ نیست ای ہمدم
آن بزرگان کہ حرف صاف کنند
فائدہ می شوند بآن اشگاف
از سر خم بگیر دستش اما
نیز سر کہ پلید گردد وے
قول دیگر زیادہ علما
تا یکے را اگر ثوب قیمت بود
گر بشوید بیایدش نقصان

بہ درستی حرام فرمودہ
فتوٰی بر حرمت بے تفصیل
یعنی در شرح مختصر تعیین
حرمت او باتفاق شدست
باتفاق او حرام ہست ای مرد
بے تخلف حرام باشد نیز
فتوٰی بر مذہب محمد باد
کردہ اور احرام تعیینا
حرفہائے غریب قدوسی
چیز می گم گشت بعد شد سرکا
سر آن خم اگر بود بستہ
از زواہد نوشت پاکی وی
آن ہمی گشتہ راز نجس فرما
یعنی سرکہ گیرد از آن خم
گفت پایان خم شگاف کنند
گیرد از وی ازینکہ نیست خلاف
بہ بلندی خم رسد سرکا
یعنی از شومی نجاست مے
گفت واقع بے بود سرکا
بہمان جامہ نیز خمر بسود
پارہ سرکا کہ ریزدش بہ آن

[illegible] الاسبیجابی لا یحل اکلہ ۱۲ فتاویٰ [illegible]

[illegible] المادۃ فی الاناء ان ذبح شاۃ ولم یخل من غیر شق البطن ولم یصب علیہا بشحرہ ثم شق البطن للتنظیف بعد ذلک بالماء وطبخ لا یحل الاکل لان نجاسۃ جذبت من بطن الخارج یعنی من بین الحجام وجمیع ابدانہا فیصیر الکل نجس کالمیتۃ واما اذا احرق من غیر شق البطن فہو کذلک والبط والدجاجۃ وسائر الطیور کذلک ۱۲ فتاوی الاسبیجابی

چون ترشش ترش پاک گردد وی   چونکه شد ترش گشت سرکه می
نیز سرکه نجس سرایت کرد   حکم این همچنان بود ای مرد
در فتاوی قاضیخان آورد   خم سے جوش کرد کف آورد
مانده از جوش کم شد از اول   پس همان می بگشت دانگه خل
ماند آن خل درون آن خم باز   گشت سرکه چنانکه گشت دراز
چون بخارش نشد براس خم   پاک گردد به نزد آن مردم
لیک در نزد آنکه گوید پس   پاک گردد بجا لعاب نجس
نیز اندر مبسوط مسعودی   قولهای عجیب فرمودی
موش افتاده در اندر مے   قبل از آماس برگرفت از وی
گفت آن می ز بعد او سرکا   اختلاف روایت است اینجا
لیک موش اندر آن می آماسید   بعد از آن موش را ز می کشید
گشت سرکه و بعد او این بار   هست بر حال خویشتن مردار
هر دو بوسے نشیره انگور   موش را ساختند از وی دور
پلید می گشت بعد شد سرکا   گو سے بر حال خود پلید او را
قطره آب پلید پس سے کرد   گشت سرکه ز بعد او ای مرد
آن پلیدی بود ز جنس مے   پاک گردد چو گشت سرکا وی
گر پلیدی ز جنس اغیار است   گرچه سرکه بگشت مردار است
قطره می رفت در خم سرکا   گفت خواجه ابوالحسن اینجا
نشود خورده تا نگذرد شش ماه   چونکه بار اشک است در این راه
یعنی آن قطره آب شیطانی   شده سرکه درون وی دانی
از ابو یوسف آن امام دین   از جوامع نوشته است چنین

هر دو بوی اگر از و ناپید … گفت فی الحال شرب او شاید
شیره هم گر در خم سرکا … گر شود خمر مسکر او فنا
حکم سرکه که بظاهر شد نیست … آن نجس چون گرد مسکر خود بست
لیک آن شیره اگر فشرده شود … حکم جوشش پلید کرده شود
گرچه سرکه اگر همره پا بوی … نیز آید ورا پلید مگوی
گر لطف کوب اسرکه بخوانی … لیک تفصیل اینهمه دانی
آنچه گفتند بزرگان دین … گفت عبد العلی و بحیره این
خمره جاجسد را نقیطه دان … وانچه بوی کریه دارد آن
یعنی چون بیش فکنند فاحش اند … این نجسها غلیظه باشد قط
[illegible] غلیظه دان … یا منی یا دوی هر حیوان
گفته شد [illegible] همه اقوال … بول آنچه گوشت نیست حلال
[illegible] زیر صید خشتند … اتفاقاً غلیظه بنوشتند
از نجاستین که هم افتاده … حکم او را چنین نجس داده
لیک کرد است ذکر بو جعفر … از غریب الروایه پاک خبر
لیک کرده صاحب خلاصه یاد … روح او غرق رحمت باد
بیمی فگنند در پیه حیوان … چون پس افگند شنک غلیظه دان
آنچه پس افگند سباع طیر … مثل باز جدات بازین غیر
مستحکم است بطاهری او … لیک نزد مجتهد خوش شو
نجس است از غلیظه انجاس … متقی احتیاط دارد پاس
نیز بنوشته اند شمس الدین … گفت قول اصح نجاست بین
آنچه حیوان که لحم اوست حلال … هست در بول او خلاف اقوال

[illegible]

الطین کالعصیر والما نسا
وغیرها نجس بنجاسة خفیفة
وقالا نجس غلیظة ابو اذکره
الفقیه والو جعفر الهندوانی
وقـال الکرخی هو طاهر
وهو قول ابی حنیفة وابی یوسف
وعند محمد رح هو نجس نجاسة
غلیظة ۱۲ شرح اوراد

نزد شیخین کو نجس بے ظن
بو حنیفه غلیظه می گوید
آنچه عبد العلی بیان کرده
فتوی بزرگان ز روی کتاب
با ابو یوسف ست در جامه
لیک در باب حنطه خرمن
در تحفه و واقعات چنین
از نجاست بو خفیفه آن
ور کبیرے چو شارح اوراد
از کبیری ست بر همین فتوی
جز مست کل بول بالتفصیل
گفت عبد العلی پاک یقین
اصل فرق خفیفه درین باب
گرچه باشد نجس خفیفه قلیل
قول صاحب وقایه را اوی
در بیان غلیظه تعیین کرد
نزد نعمان غلیظه مے بوده
چون محمد که گشت داخل ری
یعنی فرمود بعد ازین معفو
لیک از نظم گفت شمس الدین
یعنی لا یوخذ به فرمود

نزد محمد بپاکی است سخن
شیخ فانی خفیفه میگوید
نقل از مضمرات آورده
مذهب بو حنیفه است در آب
فتوی بزرگان علامه
شد بقول محمد ابن حسن
بول ما یوکلے که شد تعیین
نزد شیخین فتوی بر این دان
ذکر کرده ست فتوی بر این یاد
چونکه در بول اوست لا بلوی
هست از باب چه به چند دلیل
یاد ما دوائے او هست به بین
هست در حق ثوب نه در آب
هست مفسد باب بی تفصیل
پشک سرگین بیخی گاوی
در هدایه ولے چنین آورد
صاحبینش خفیفه فرموده
دید خلقت مبتلاے دے
گرچه باشد کثیر فاحش او
نزد محمد همین که شد تعیین
هم همین احتیاط خواهد بود

مسـ
بول ما یوکل لحمه نجس نجاسة خفیفة لان [illegible] جواز الصلوة ما لم یکن کثیرا فاحشا وعند محمد طاهر حتی لو وقع فی الماء و[illegible] لا ینجسه الا اذا غلب [illegible] لا یجوز [illegible] ۱۲ خلاصه
مسـ
[illegible] باب بول ما یوکل لحمه ان الفتوی علی قول ابی حنیفة وابی یوسف انه نجس نجاسة خفیفة [illegible] لا بلوی فیه [illegible] بول الفارة نجس [illegible]

[illegible]

در هدایه قیاس را او می رد ا
در خلاصه هم از قیاس رهی
مختلط با نجس بود هم او
لیک شمس الائمه سته عرد
گفت آن شارح خردمندے
شاشتهٔ گربه را نجس میدان
باز گفتند اینکه شاذ آنست
بول انشاستش را علی الاجماع
قول شاذ از محمد خوش وصل
هست در بول موش نیز خلاف
لیک اینها گفت باطاهر
این سخن در خلاصه شد تعیین
خرءِ این دوست نیز همچون بول
شارح درد ها نوشت آن کس
یعنی چون بول آنچنان حیوان
نیز بنوشته ست آن شه کس
چون ز قدر درهم اگر گشت زیاد
زهرهٔ هرچه از بدو نیکو
در صلوة فقیه شیرین پوست
بول خفاش خر نما شد باد
این سخن در کتاب قاضی خان

پاک گفتند گل بجا را ارا
پاک گفته گل بجا را وی
گرچه جامه از وشو وطلو
یعنی این قول را قبول کرد
در کتابش بزرگ بر جندی
نگر اندر روایت شاذان
این هم اندر بذکر آن ست
گفت باشد نجس بغیر نزاع
یا کے بول گربه بغیر فصل
گفت بعضی پلید بعضی صاف
از غلیظه بود سوا الطاهر
بعد در قاضیخان نوشت چنین
یعنی باشد نجس در اظهر قول
بول موش ست فی الصحیح نجس
لحم او که نے خورند انسان
گو باجماع بول گربه نجس
گفت آن قطب دین نماز فساد
در خزانه بود چه بول او
آب زهره نجس بود نه پوست
نکند ثوب آب را از فساد
بعد ازین در خلاصه کرد بیان

[illegible]

قهستانی
قاضی خان
در مختار
[illegible]
وهو لا یفسد
الثوب
[illegible]
[illegible]
لا یفسد
الماء
والثوب
[illegible]
البزازیه
لا یفسد
الماء
والثوب
ابو المکارم

گفت در شمس دین آیا با هوش
بول بر پیش دان چه بول موش

بوالمکارم که شرع پرور دست
در بیان دباغت آور دست

ز آدمی موی و استخوان و پی
پاک دان جمله جزوهای وی

لیک منع ست هیچ نفع آن
منع او از کرامت انسان

وز محمد روایتی شده باز
انتفاع از موی و لیست جواز

لیک قول صحیح درین بار
عدم انتفاع او بشمار

در ظهیریه ستخوان انسانی
نبود پاک بل نجس دانی

بوالمکارم بکرد اینجا یاد
رحمت حق به روح پاکش باد

شافعی گفت موی انسانی
گشت از کس جدا نجس دانی

هست قول صحیح زان خوشخو
گشته است از نجاست ایمن او

هم درین ذکر کرد شمس الدین
باد ماوای او بهشت برین

وز محمد چنین روایت هست
موی اگر از درم زیاده هست

منع ساز نماز آن مو نیست
لیک فتوی بپاکی او نیست

در خلاصه صحیح قول این است
داند آنکس که پیرو دین است

در صلوة فقیه مسعود است
گویم آنچه ائمه فرمودست

از یکی گوش اگر شده است جدا
منع او کرد بندگی خدا

در عیون نیست از ابو یوسف
هست جایز نماز بی احرف

گشت از آدمی جدا دندان
می گذارد نماز همره آن

وز محمد زیاده از درهم
گفت ساز نماز او به هم

گفت ابو یوسف ار بود از خویش
هست جایز اگرچه باشد بیش

لیک دندان اگر بود ز اغیار
مثل قول محمد است این بار

سو

ه
وشعر الانسان وعظمه
کان میتا او حیا طاهر
وقال الشافعی نجس لا
ینتفع به ولا یجوز بیعه
ولنا ان عدم الانتفاع
والبیع لکرامته فلا
یدل علی نجاسته
لقول الله تعالی
ولقد کرمنا بنی آدم

ولا الانتفاع بشیء [illegible]
من اجزاء الادمی [illegible]
اذا [illegible]
الانسان [illegible]
قدر الدرهم [illegible]
وقال الفقیه ابو جعفر
یجوز صلوته ۱۲
[illegible]

سور انسان نیز خوب وهی — بلکه آسار خوب کل سهی
قبل ازین در کتابت آسار — گفته شد تثبیت حاجت تکرار
لیک سور خمر که مشکوک است — آب اگر جز آب متروک است
گو رصاحب هدایه انور باد — میکند در فتاوی خود یاد
لیک در ثوب عفو فرموده اند — پیشوایان که راه بنموده اند
در نهایه چنین بیان کردست — در بیان دباغت آوردست
موی هم استخوان خود مرده — حکم هر دو بطاهری کرده
لیک در نزد شافعیست نجس — نجس مالک استخوان لیس
بیضه سنجله که او تر داشت — گشت در آب با کسی برداشت
گشت مردار لیک خشکش پاک — این سخن از [illegible] شد ادراک
بچه مرده شیر در پستان — وار دان شیر را تو [illegible] مردان
شیر پاک حلال خور مرده — شافعی حکم بر نجس کرده
بیضه مرغ مرده را او باز — گفته باشد پلید نیست جواز
بیضه مرغ پاک باید دید — چون پلغده گشت گشته پلید
در صلوة فقیه مسعودست — آن پلغده در [illegible] نبود
صح او جائز نماز شدست — نجس چونکه در محل خودست
چون نشد چوجه تخم مرغ را — زهره او بود نماز روا
کاندرین تخم چوجه مرده نهان — زاهد فخر گفت نیست جواز
گفت به بان دین جواز شدست — چون نجاست که در محل خودست
پاک دان شیر آدمی بیقین — لیک جائز نگشته بهر خوردن
این چنین شیر خر بنزد ما — جائز اندر نماز نیست الا

[illegible]

قال شیخ الاسلام الاسبیجانی [illegible] التمرتاشی [illegible] الغسل وکذا [illegible] الائمة [illegible] [illegible] ۱۲

مسئله

لیک تاتار خطائی گفت انکس
بلکه اورا تغلیط فرمود ہی
خوی شک نیز آب چشم شک
خوی و ہی مثل شیر گفتش چکیست
انچه مال حلال که بسیار
ہست مکروه شیر نجسم او
کره باشد باو بکردن بار
لیک در قاضی خان ہو لظاہر
قول حلوائی او نجس بوده
ہست سطحے که او نجس دارد
چکد ان سطح تیز ازان آب
گر رسد وقت بارش باران
بعد باران اگر بجامه رسید
بر نجاست رسید باد اگر
بعد ازان باد که بجامه رسید
اختصار شد ازانه ہمچون این
قبل لا نجس نوشته بعد
عضو کس با ثیاب کس ہنبیک
تر شود از دہان سگ انجا
چون نشان تری وست اگر
ادمی براه شریح قاضی خان
شیر خر در صحیح قول نجس
گفت انکه صلوة مسعودی
مثل شیرش نجس بود ہنبیک
در پلیدی او خلافے نیست
یعنے بسیار می خورد مردار
گفت شیخ محمد خوش خو
خونکه خویش نجس بود ای یار
عرق بغل جنب بود طاہر
لیک در ثوب عفو فرموده
ہمچنان سطح ز اسمان بارد
جامه شخص را رسد چه جواب
جامه را پاک گوی بی نقصان
در خلاصه نوشته اند پلید
بود ثوب معلق انجا تر
گفت حلوائی [illegible] نیست پلید
مثل حلوائی میکند تعیین
گفت انکه ہو الصحیح ای سعد
بعضے باخراج گیرد شک
مے شود او نجس و الا لا
انکه گیرد بدست گردد تر
در فتاوی خویش کرد بیان

۱۹ تخم خوک خربزه ۱۲
ذو با سنگ بخورد و ما بقی ۱۲
علما چه حکم کنند پخته با خام
تفاوت دارد یا نی جواب اینجا
دہن سگ و خوک رسیده با
جدا ساخته پرہیز و ما بقی او
حلال باشد و الله اعلم شرح
۱۲ عبد الجمیل الکلب اذا
اکل بعض البطیخ لا یغسل
و یوخذ ما اجابه فمه و یوکل
ما بقی منه لانه لیس بنجس
العین عند ابی حنیفة کذا
الذیب و الثعلب

و کل الحطب [illegible] کذا فی
بالدبغ ۱۲ [illegible]
[illegible] بعض البطیخ
[illegible]
لا یغسل و یقطع الجانب
[illegible]
[illegible]

از دم سگ چو ثوب انسانی   تر شود شد نجس والا نی
یعنی گردیده است تر شد دست   این ز تاتارخانی تعیین هست
مسئله پای خود را اگر بشوید کس   پای یخ رفت بر زمین نجس
تری پا کند زمین را تر   تا که گردد زمین سود اگر
تری ارض لیک اندر پا   نیست ظاهر نماز اوست روا
لیک باشد تری پا بسیار   یعنی باشد تریش آن مقدار
تا که گردد بروی آن منزل   تری پای سازد او را گل
باز این گل رسید با این پا   صح هذا نماز نیست روا
گر بود در زمین نجاست تر   پای گردیده است خشک اگر
پای را میکند نجس بیقین   در فتاوی قاضی خان است این
در خزانه در بساط ببود   حکم این هردو چون زمین معهود
گل بگاهی پلید شد همچنین   در تطهیر بظاهر است این طین
تا که بر سطح طین جواز صلوة   گر نه نماید اینکه عین گاة

در بیان پاکی مکان و بعضی مسائل متفرقه

باتفاق جمیع علامه است   پاکی جای پاک چون جامه است
اینچنین عالمان پاک سرشت   در فتاوی قاضی خان بنوشت
گر نجاست بود بزیر قدم   یعنی باشد ز قدر درهم کم
گر کنی جمع می شدست زیاد   آن گذارنده را نماز فساد
بعد از ان در صلوة مسعودی   گویم آنچه ائمه فرمودی
جای قعده و سجده باشد پاک   گرد برگرد او نجاست ناک
اندر آنجا نماز اوست روا   لیک با کراهت است ادا

[illegible]

ابی یوسف ره وقال ابونصر
محمد بن سلام انما کان طاهرا
فالطین طاهر وبه اقول [illegible]
حیث صار شیئا آخر ۱۲ خلاصه
من نفسه السرقین
المختلط بالطین اذا لم یرسب
السرقین فهو طاهر وان رسب
السرقین فهو نجس [illegible]
النجس اذا [illegible]
لا نجس [illegible] ۱۲ [illegible]

آن یکی سر بسجده کرد بدید یعنی آن جای سجده ست پلید
پس همان سجده که نیست روا گر بسازد بجای پاک قضا
نزد بو یوسف آن قضاش رواست ناروائی او بقول لهماست
گر نجاست بود بزیر دو دست سخن سه کرام جائز هست
لیک نزد زفر جواز مدان هم بود رای شافعی بر آن
یا نجس هست در ته زانو نیست جائز بمذهب آن دو
جمع ساز صلوة مسعودی در فتاوی خویش فرمودی
زیر زانو نجاست ست اگر نیست مطلق روا بقول زفر
از امامان ما روایت دو است یک روایت بناروائی اوست
چونکه بنهادن دو زانو هست نزد او هر دو رکن اصلی هست
نزد شه هر دو دست بنهادن رکن اصلی نگشته ست سخن
لیک اندر نهادن زانو هست ز اصحاب یا روایت دو
ور نیست در ته زانو بوده باشد اگر نجاست او
قول شمس الائمه ست جواز اصح اینکه جواز نیست جواز
گر بساط تنگ یا برش نجس پهن سازد اگر مصلی کس
آن بساطیکه کرده شد تعیین کار آید بستر عورت این
هست جائز نماز الا لا این سخن در خلاصة الفتوی
داشت نعلین پاک در پا کس گشت قائم بفوق جای نجس
یا بود جوربین در دو پا نیست جائز کند نماز ادا
لیک بیرون کرده از رجلین پس همان جوربین یا نعلین

جای سجده نجس بود اما
آستین پهن گر بود در آنجا

سجده بالای آستین آورد
نیست جائز چنین نباید کرد

در نماز است از زحام ناس
دارد آنکس ز وضع کفش هراس

کفش رجس از درم زیاده داشت
کفش را در نماز او برداشت

قبل از اینکه رکن تمام نساخت
باز آن کفش را ز دست انداخت

نیز فاسد بود نماز آن
گر بود رکن تام فاسد دان

این بشرطیکه فعل او بدو دست
در محل شروع او نشدست

فعل اگر در دو دست او نخست
اصل اینجا شروع نیست درست

این مسائل که ساختم تعیین
در کتاب خلاصه او را بین

نیست بر پاک جا مصلی کس
بعد از آن گشت در مقام نجس

بازگشت او بموضع اولے
چیست حکم نماز او اینجا

قدر او تا سه رکن اگر این کس
بکند مکث در مقام نجس

نیست فاسد نماز این انسان
این روایت بود ز قاضی خان

آنچه عبد العلی که کرد خبر
اینچنین است در شروح دگر

جامهٔ را که استر است نجس
فوق ابره نماز خواند کس

این بنزد محمد است جواز
نزد قاضی درست نیست نماز

وجه بو یوسف شکر خامه
بدرستی که اوست یک جامه

علمای عظام راست سبیل
میکند این دو قول را تفصیل

آنچه قول از محمد آمده است
پس ثبوت لکنده نماز درست

حکم این جامه ست چون ثخین
نیک تشخیص کن برادر هین

از ابو یوسف آنچه راوی شده است
هست بر جامه لکنده نزد درست

ف [illegible]

[illegible]

الا ان یصلی علی
[illegible] ولا باس بان
یصلی علی [illegible]
[illegible]
الخانیة لا باس بالصلوة علی
الفراش والبساط واللبود
[illegible] الصلوة علی الارض او علی ما تنبت الارض
[illegible] افضل است نماز گذاردن
بر چیزی که از زمین روییده
است چنانکه رسول علیه السلام
[illegible] الصلوة علی
[illegible] الارض
[illegible]

حکم او هست حکم یک جامه　　نیز از بزرگان علامه
اگر لکنده زده بود بیقین　　هست با اتفاق یکثوب این
تازه باشد از لکنده آن　　هست با اتفاق چون بقع بان
گر بساطی ست یکطرف مردار　　نجسیست بایکطرف نماز گذار
گرچه از یکطرف که جنبانی　　جنبد از وے که جانب ثانی
در وقایه نوشته اند جواز　　هست در شرح او تخلف باز
بعضے گفت این طرف که جنبانے　　اینکه جنبید جانب ثانی
نیست جائز فساد باشد بل　　قول باطن روایت اول
ذکر کرد آن محب مسعودی　　جمع ساز صلوة مسعودی
شیشه که در وست آب نجس　　کرد محکم دهان او را کس
چون ز قدر درم زیاده تر　　بوده باشد دهان شیشه اگر
هر طریق استوار باشد او　　مع او جائز نماز مگو
ور نهش کم بود ز قدر درم　　نیک سازد دهان او محکم
وز محمد روایتے بوده　　یعنے با وے نماز فرموده
لیک در ظاهر روایتش　　مع او هم نماز نیست روا
در خلاصه نوشته اند چنان　　کودکے بود دست او تر زان
از نجاست بثوب اوست اگر　　چون رسد قدر درم زیاده تر
بنشیند بزانو آن کودک　　هست فاسد نماز او بیشک
شخصے طفل رضیع بر وماند　　قدر رکنے با و نماز بخواند
طفل ناپاک آن نماز فساد　　وز محمد سخن فساد مباد
در کبوتر چنین نجاست هست　　گر بکتف مصلے بنشست

۵۷ فی تحریر الصلوة در
فتاوی ظهیری اگر در دو دست
کو [illegible] یک پاره کنند و شود
چنانچه نخست اگر پاره کنند و شود
اگر بکردی او پلید باشد بران
روی کی نماز گذارد روا بود و [illegible]
اگر پوستین ست بکردی کی او یا
[illegible] و اگر پلید باشد بران
روی کی پاک نماز گذارد [illegible]
روا بود یا نه خواجه امام ابو الحسن
مستفتی در فوائد خود آورده

[illegible]

گرچه کشفش کشیده است دراز
نیست فاسد نماز اوست جواز

لیک تو چون مصلی است اگر
او بحس دارد از درم اکثر

چون مصلی گر قعد کند بالا
جامه بر کتف او رسد آنجا

سجده اگر بکند ادا
یعنی رکنی نماز نیست روا

نیز از ازدحام هر کس
او فتد رکن در مقام نجس

یا بصف او پیش امام
افتد از ازدحام رکن تمام

یا قبای نجس با و بنهاد
یا در این جمو نماز فساد

جیب خویشتن کسی شگافت
اندران جبه موشش مرده یافت

ورشش از قدر درهم ست گران
می ندانند که فتاد موشت آن

لیک دانسته ست از این پیش
می بنود می شگاف جبه خویش

لبس جبه کرد از آن باز
مے نماند وقت جمیع نماز

یعنی وقتی که بخته نهاد ست
کاندران جبه موشش افتاد ست

در همان جبه گر شگافے بود
زان نجس شگاف افتاده شود

سخن صاحبین اعاده جبا
تا نگردد یقین که کے افتاد

گر به زنده بود یا مار
یا بود موشش با نماز گذار

نیست جائز همان نماز گرد
لیک باشد گناهکار این مرد

آنچه با سور او وضو ست جواز
حکم او مثل این نوشته باز

گر بود سگ بچه دیار و باه
نیست جائز نماز اوست تباه

آنچه سورش نجس بود چون این
حکم فرموده اند بالتعیین

جمله ها اند درهم که گشت زیاد
گرچه او بخشش لیکن نماز فساد

لیک ظاهر بود قمیص مار
هم همین قول را صحیح شمار

[illegible]

خاک گل پاک آب او مردار
یا بالعکس بود درین اطوار

حکم این گل پلید فرموده
هم صحیح سخن همین بوده

این روایت ز قاضی خان دانی
بعد از آن گوش کن ز شیبانی

سقف آن خانه را بخار نجس
جمع گشته عرق کند زان پس

جامه را از آن عرق بچکید
گوئی آن جامه گشته است پلید

آنچه قول ائمهٔ دین است
در کتاب خلاصه تعیین است

گرد تفسان تنور مسح اگر
گرد با خرقهٔ نجاست تر

قبل از الصاق نان چو گرمی در
آن تری را بخورد پاک شمار

نخورد نار اگر تری آن
قبل از الصاق نان نجس میدان

سوخت سرگین گشته خاکستر
نزد بویوسف از نجس بنگر

پاک نزد محمد است اما
بنوشته‌اند به همین فتوی

گر بکان نمک فتد خنزیر
تا که گردد نمک بدین تقدیر

بهمین اختلاف هست ای دوست
از همه احتیاط او نیکوست

لیک خاکستر همان سرگین
گر فتد آب را کند نجس این

[illegible] صحیح این بوده
گفت تاتارخانی فرموده

نجس بول ریخت گشت رماد
رفت و چه بفتوی کرد فساد

در صلوة فقیه مسعود است
موی سگ استخوان سگ بوده است

یعنی نزد حسن محمد او
هست مردار بیگمان این دو

لیک در مذهب محمد بس
بوده است استخوان قبل نجس

لیک گنده گرفت موی سگ
در پلیدی اینها نباشد شک

در بیان شستن نجاست مرئی و غیر مرئی

بعد ازان گوی ای سعادت ناک … کس نجس را چگونه سازد پاک
چیز طاهر شود نجاست ناک … همچنان او بآب گردد پاک
گفت شستن نجس آن دو مهست … پاک گردد بمائعات که شست
مذهب شافعی شنیده ز سمر … مثل قول محمدست خبر
گفت امام محمد از این باب … نشود پاک جز بشستن آب
در کتاب خلاصه فرموده … نیز در چند نسخه هم بوده
صورت غسل ثوب گواهی بار … تو نجس را تو بر دو نوع شمار
نوع مرئیست مثل خون ز بتول … غیر مرئیست نوع همچون بول
گر نجاست که مرئیست ای ذو … پاکی او زوال عین اوست
گرچه باقی اثر بود زین باب … شاق باشد زوال او با آب
یعنی با آب گر نرفت اثر … بعد ازانش اثر نبوده ضرر
گفت ابو جعفر سعادت یار … سوی بعد از زوال عین دو بار
در کتاب نهایه مشهور … بلکه درین کتاب شد مذکور
گفت بعضی امام سه دستو … یعنی بعد از زوال عین او
لیک گر غیر مرئیست نجس … پاکی او سکون قلب کس
این سخن در خلاصه شد تعیین … لیک اندر هدایه گفت چنین
غالب ظن که کس درین اطوار … کرده تقدیر عالمان سه بار
شستن این جامه ای خردمندی … لیک تعیین بکرد بر چندی
شستنش این بود بشو سه بار … هم بهر مره اش یکی عصر آر
یعنی با عصر آیدش آن شی … اینکه سازد مبالغه در وی

یعنی در بار عصر سوم لبس
چه بود عصر در این باب
گر بسازد مبالغه این تن
گفت عبد العلی جواز بدان
شست ثوب نجس اگر سه بار
نشود پاک اندرین احرف
باز عبد العلی روایت کرد
گر بعد غسل عصر سازد نیز
بار سوم مبالغه کرد آن
لبس بود جامه نا و تری
ورنه آن جمله را نجس دانی
زان تقاطر رسید پاک چیز
قول از صاحب محیط درست
لیک از خمر مانده باشد بو
مانده باشد ز طعم او اما
ماندن طعم آن شیاطین بن
گر بجامه منی رسید اگر
هر محل خشک بود و هست منی
لیک بہ قول حضرت نعمان
نزد صاحب خلاصه قاضیخان
آن یکی جامه از منی مالید

عصر سازد بقدر قوت کس
نبود باقی از تقاطر آب
یعنی از خوف جامه دریدن
اینچنین در کتاب قاضی خان
یک کرت عصر اندر این اطوار
یک روایت مگر ز بو یوسف
از خلاصه و غیرها ای مرد
قطره او رسید پاک چیز
نشود آب هیچ از و سیلان
همه پاک از نجاست ست بہر
باد احوط ره مسلمانی
می بسازد فساد او را نیز
شخصی از خمر جامه سر شسته
اختلاف آمدست بپاکی او
هست لازم زوال او اینجا
فیدل علی بقاء العین
پاک گردد بغسل باشد تر
می شود پاک نیز ترک کنی
پاک نبود بدان بفرک آن
گفت مختار این سخن میدان
بہمان جامه بعد آب رسید

ف ولو اصاب البول شیئا مستعملا کالجرة المنفجرة والمائدة والقصعة فصب الماء علیه فتشربه فجمد واحدة والکوز او لم [illegible] ولو کان علی الید نجاسة فتسلها بالکوز او القصعة وکان یأخذ من عروة ووضع یده منها فی کل مرة فی غیر موضع الاول

[illegible]

از امام سرخسی شیخ طراز
لیک اصح از کتاب قاضی خان
نیز فرموده است شمس الدین
عدم عود راست المختار
اینکه گفتند صاحبان درک
یعنی نگذشته است بول اگر
از خلاصه بدون که گذشت مذی
نشود پاک جامهٔ این تن
از محمد امام روشن گور
یا مذی از ذکر خروج نکرد
پس باین قول جامهای بادرک
نیست پاک قول در منی زن
زین سبب که منی اوست رقیق
گفت صاحب خلاصهٔ مشتاق
طاق اعلی که چون رسید منی
طاق اسفل که از آن رو
در نهایه صحیح گردد پاک
باش سامع اگر خردمندی
جامهٔ را رسیده بود نجس
طرفی را بشوی ز واسع یار
از ظهیریه این چنین فرمود

گفت هم ظاهر الروایة دان
هم هو الاظهر است از نعمان

از خلاصه نجس نگردد باز
عود گردد دگر نجاست آن
عود گردد نجس صحیح است این
لیک بر عود مسئله بسیار
چون منی پاک میشود بافرک
از فم مخرجش برأس ذکر
گشت بعد از مذی خروج منی
منی خشک را بمالیدن
از نهایه چنین بود مذکور
که خروج منی شود از مرد
نشود پاک از منی بافرک
نشود پاک او بمالیدن
راه تقوی ز جمله راه دقیق
برسد گر منی بثوب دو طاق
میشود پاک یعنی ذکر کنی
نشود پاک جز بشستن او
طاق اسفل هم ای سعادتناک
گفت عبد العلی برجندی
شد فراموشش جای او یا کس
از خلاصه همین بود مختار
جامی از ثوب کس نجس شده بود

[illegible] قاضی خان ۱۲

می نداند کدام جاے است او
قول دیگر نه بندگان خدا می
فهم شد زین سخن که جای شست
لیک اندر وقایه فرض بود
شرط نبود تحری در این باب
باز عبد العلی که پاک یقین
انچه با عصرے بود امکان
پس بدن را چگونه باید شست
بعد ازان ترک آن کند چندان
بهمین نوع سه کرتے شو
لیک گفت آن سویه مشتاق
چون بدن را بشست پی در پی
از طهیره با سفال جدید
سه کرت آن سفال را غسل آر
کهنه باشد سفال سه ره شو
از فتاوی قاضی خان سعید
نزد بویوسف ست این مذکور
بسفال جدید خمر رسد
گفت بعضی مشایخ ماضی
چون بهر ره گرچه خشک بساخت
بیخت اورا و کرد نان پی

اندرین حال کل اورا شو
بتحری بشوے نزدیک جاے
بتحری نبوده است درست
در خلاصه خزانه هم بوده
لیک از جمله احتیاط ثواب
کرد در شرح مختصر تبیین
شرح میکن بیان شستن آن
آب ریزد زبهر غسل نخست
تا که از وی عدم شود قطران
چونکه امکان عصر نبود او
حافظ حق پرست ابو اسحاق
یعنی سه بار پاک گردد وے
یعنی با آن سفال خمر رسید
خشک باید بکرد در هر بار
می شود پاک از نجاست او
صورتها کے سفال جدید
لیک نزد محمد چه نور
نشود پاک بعد تا بابه
هم بقول بویوسف قاضی
به همان چیز آب به انداخت
تا که بیرون کنند آب از وی

وفي الكوز اذا كان فيه خمر فتطهيره ان يجعل فيه الماء ثلث مرات كل مرة ساعة ان كان الكوز جديدا [illegible] عند ابي حنيفة رح و ابي يوسف رح وعند محمد رح لا يطهر ابدا ١٢ خلاصه الخزف اذا تنجس يطهر بالغسل اذا لم يتشرب فيه ١٢ [illegible] اصابت [illegible] ولا يتاتى فيه العصر اجزأ [illegible] العصر [illegible]

[illegible] اصابت النجاسة [illegible] بالغسل [illegible] من الخلاصه [illegible]

متغیر بہ آید شش مادام نبود پاک حکم اوست حرام
صاف بیرون گشت آب از آن پاک بشمارد فتوی بہ این دان
آنچه قول ائمهٔ دین ست در کتاب خلاصه تعیین ست
برسد گر بخشت پخته نجس سه کرت شو قدیم باشد بس
گر بود خشت پخته تو ای مرد هم بهر مره که خشک باید کرد
چه بود حد خشک گشتن گو نبود باقی از تقاطر او
گر نجاست رسید و شد بحجر حجر او را کشد بخویش اگر
قاضی خان گفت بوده باشد شست بشود پیش او بجای درست
نکشد سنگ اگر بخویش چنان تا نشوئی نمی شود پاک آن
در هدایه و نسخهای کثیر مثل آئینه ست یا شمشیر
بهمین ها اگر رسید نجس چون کند مسح پاک گردد بس
لیک صاحب نهایه با عقل از کتاب محیط سازد نقل
نیز از اصل نقل کرد او هم گر بانها رسید بول و دم
نشود پاک تا نشست اگر قذرهٔ هم اگر بود او تر
خشک او نزد حضرت شیخان پاک گردد بمسح بی نقصان
لیک نزد محمد به تمیز پاک نبود مگر بغسل او نیز
گرچه آن امام صاحب دین کرد در اختصار خود تعیین
خواه بود است خشک خواهی تر قذره و دم بهست خواه بول اگر
این نجسها رسید بهر کیف پاک گردد بمسح یعنی سیف
آنچه اندر خلاصه باشد قول پاک نبود بمسح سیف از بول
در عبادات حضرت معبود لیک تر احتیاط خواهد بود

[illegible]

[illegible]

هست اندر هدایه مشهور
هر جگاهی که خشک گشت زمین
می توان ساختن نماز ادا
لیک در آن زمین ادای نماز
در نهایه هم اندرین معنی
پاکی او بود بشرط دگر
این ذهاب اثر به تخفیف آن
چه مراد ست از اثر برگو
گفت آن شارح خردمندی
چون زمین را رسیده بود نجس
آب بروی رسید زمین ثانی
از کتاب خلاصة المختار
از کبیری اصح نوشت اما
آنچه قول ائمه دین شد
نیز یعنی رسد نجاست تر
آب ریزد بآن زمین پس
نیز با خرقه یا بچوب این کس
کرد سه مرتبه باین معنی
کس فشارد اگر باین تقدیر
تا که زائل شود نجاست او
بعد تخفیف پاک گردد این
بلکه در نسخها بود مذکور
پاک گردد به نزد ما به یقین
به تیمم اگرچه نیست روا
زفر و شافعی نگفت جواز
کرد تفصیل این سخن یعنی
از نجاست اگر نماند اثر
شرط در عامه مواضع دان
یعنی رنگ نجاست ست یا بو
یعنی عبد العلی برجندی
خشک گردید پاک گشت و پس
عود گردد نجس باو یا نے
عود گردد بآن زمین هر دار
نشود عود این نجس آنجا
در کتاب خلاصه تعیین شد
خشک گشتن بود بعید اگر
نزد او را بدست خود بالید
پاک سازد همان زمین نجس
نشود پاک آن زمین یعنی
لیک بروی که ریخت آب کثیر
نبود هیچ باقی رنگ و بو
در خلاصه وغیر اوست چنین

هر جگاہے کہ ارض باشد شست
هم ز شرح طحاوی آورده
گر زمین سخت هست منحدرست
می نهد آب بر زمین ایشاب
بعد ازین نوع پاک می داند
گر زمین سخت باشد و هموار
بلکہ آنجا حفیرهٔ سازد
میشود پاک اسفل این ارض
هست اندر کتاب برجندی
قدر یک گز از و شود جاری
از فتاوی قاضی خان اکیس
خاک پوشیده گر بود بسیار
ناید ش بوی آن نجس زانجا
گر نجاست رسید خشت حنام
نیز مفروش اگر بود بے ظن
لیک مفروش هست اگر آن خشت
باز بیجا بگشت زمین تا نے
گفت درین سخن روایت دو
گفت صاحب نسائیه باهوش
گر نجاست رسید گشت بجفاف
حکم او حکم ارض دان بے قیل

بهمین نوع طاهرست درست
یعنی این صورت بیان کرده
کند نے میکند بجای پست
میشود جمع با حفیره آب
باز آب حفیره را بنوشاند
نیست در غسل فائده ای یار
روی آن ارض بادی اندازد
این همه از خلاصه کرده عرض
آب را بر زمین که افگند ے
آن زمین را تو پاک بشماری
خاک پوشد بروی ارض نجس
بوی سازد همه زمین ای یار
هست جائز نماز الا لا
بنوشتند عالمان عظام
نشود پاک او بخشک شدن
حکم پاکیش با جفاف نوشت
عود گردد نجس باو یا نے
هست در قاضیخان بیان او
خشت پخته اگر نبود مفروش
شد سخن از ائمهٔ و اصحاف
بعد تقبیل گشت با تحویل

[illegible] وان زال الاثر
على الكرسي حتى زال الندوة
[illegible] الى الغسل عند [illegible]
وعليه الفتوى [illegible]
والفتوى [illegible] قول [illegible]
[illegible]

محمد طاهر والسرقين طاهر
عند ابی یوسف رح وعليه
الفتوى كذا في المفاتيح و
المضمرات ۱۲

آن نجس گر رسیده بود تا این
هست جائز نماز خواندن نیز
هر جگاهی نجس رسد به شجر
نشود پاک نیز دلیل باب
اختلافست در کلانی شجر
آنچه زان خشک گشت پاک شماره
نشود پاک لیک قطع آن دو
بحصیری رسد نجاست اگر
ولیک واجبی است ازین کس
نیز تر باشد این نجس آری
تا تو هم بوده غاسل کس
نو بود این حصیر غسل آره
لیک نزد محمد ابن حسن
به وی در انتها آب نجس
چون به نزد محمد آن ماهر
تا که سازد شراک نعل انداد
نزد بویوسف ساده شاید
[illegible] انتظر او بودن
حکم [illegible] پاکی آن آشت
نیست نزد [illegible] الف جا
چو [illegible] پاکی [illegible] نجس

اگر بود جانب سطح زمین
ور گلیمش بود مگو تجویز
آب باران باو رسید اگر
گرچه با آن شجر نباشد آب
لیک در ارض قائم است اگر
در خلاصه همین بود مختار
اینکه شستند پاک گردد او
خشک باشد نجس نباشد تر
تا که از وی شود زوال نجس
آب بر وی اگر کنند جاری
شده باشد از وی زوال نجس
لیکن باز خشک در هر باب
نشود پاک چند مالیدن
گشت و لق چگونه سازد کس
اینجا او نمی شود طاهر
نجس است آن شراک پاک مگو
شوید آن بر وی اگر شاید
تا پس یار خشک او کردن
همچنین عامه بزرگان است
نقل پیدا ز او ز حنفیه کتاب
اینکه شد [illegible] جاری کنند

کما اگر گاو در تابان خالی [illegible]
حرمه مسنونست [illegible] انداز دود
[illegible] لا خلاف اهل
[illegible] بعد ازان [illegible]
[illegible] باعتبار [illegible]
[illegible] حسنات
[illegible]
[illegible] وجوهها للطاهر
[illegible] وعند ابی یوسف [illegible]
[illegible] فی کل مرة
[illegible] من التقصیر

آب بروی اگر شبی بگذشت
بعد از آن آن بساط طاهر گشت
لیک روز و شب است از کافی
نیز در مختصر ز دل صافی
سخن مختصر همین بوده
یک شب و روز آنچه فرموده
قول اول که شب بود گوید
گفته ست از خلاصه مشهور
نیز از قاضی خان علی التعیین
از فتاوی قاضی ظهیر الدین
شمس دین گفت شب که گفت القوم
بوده باشد مراد شان با یوم
در خلاصه و غیر با به یقین
سه بشویند بوریای تشرین
بوریای خلاف گردد پاک
بر همین شب ای سعادتناک
بابه عبد العلی ز بهر ثواب
گفته در شرح خود چنین آداب
موزه را رسد بجرم نجس
مثل خون منی فگنده کس
هرچگاهی که خشک شد خالی
بر زمین موزه آن قدر مالی
تا که از جرم اثر نماند ز آن
پاک گردد به مذهب شیخان
پاک نشد محمد ابن حسن
شود چنین منی بمالیدن
نقل دیگر از آن چراغ دهین
گشت این قول گفته چون تخمین
بر سر آب پا به روی چیست
از فتاوی که نقل بر حنفی است
پا به شو نجس بآن خف بین
هست در ظاهر الروایه این
گر بود جرم شد نجاست اگر
پا بود جرم دار لیکن تر
شود پاک این موزه اولا این کس
تا که گردد زوال عین نجس
شود آن موزه بعد از آن سایه
پاکی هر جزو الغسل بار بار
تا که از روی عادتم شود قطران
پاک گردد باین مراتب آن
پس بمالیدن است این خف
شود پاک گر نگردد جف

از نجاست [illegible] پاک نیست اگر بود
بجاره پاک گردد پوستش [illegible]
چنین آورده [illegible] پوستش این
نوشته [illegible]
مستکات [illegible] شود آن
یقال بالفارسیه [illegible] التطهیر
و یغیره الغسل [illegible]
مبلول ثلث مرات [illegible]
[illegible]
روی [illegible] اسماعیل
عن ابی یوسف [illegible]
الی [illegible] ابی حنیفه
[illegible]
المستجیبه [illegible] بالدلک [illegible]

از ظهیریه آمدست سخن
هم بهر بار برکنند جفاف
صدر الاسلام آن امام شریف
یعنی تجفیف را که شرط بدید
نیز و یکباره پیش شرط مدار
لیک قول ست از ابو یوسف
بالد او را بارض آن چندان
حکم آنگه بپاکی آن ست
بر همین عالمان پاک سرشت
در هدایه وقایه ست این قول
آنچه ذی جرم نیست درین فن
در نهایه امام محبوبی
موزه پوشی بمثل بول گذشت
مثل ذی جرم گشت آنگه خفت
پاک شد چونکه گشت ذی جرم آن
این چنین قول آن امام صحیح
این چنین ذکر کرد بو جعفر
مگر آنگه جفاف شرط نکرد
چونکه مقصود خالق بی جفت
کرد صاحب خلاصه بعد ازین
آنچه قول ائمه ناس است

اینکه ظاهر شود بشستن
یعنی با خرقه که باشد پاک
گفت حاجت نگوئی با تجفیف
گفت هر گونه است نیست چه بار
برود لیک مده و در هر بار
برسد حجم دار تر باشد
نه زمین نه بوسی باذر ان
به همین عامه بزرگان ست
از خلاصه هوا صحیح نوشت
گر بموزه رسد چو خمر و بول
نشود پاک او بجز شستن
گفت آن شاه کشور خوبی
بعد باریک خاک و گل گشت
بر زمین مالدش اگر این خفت
نیز در بعض نسخه ست چنان
نیز شمس الائمه گفت صحیح
زین فصل از دو شیخ عالم تر
از همه بهتر احتیاط بکرد
ان للمتقین مفازا گفت
در فتاوی خویشتن تعیین
باطن ساق موزه که پاک ست

مسئله پستان گاو از روث
نگو و پلید شود چون گوساله
سه بار بکد بقول شیخین
پاک شود و بقول امام محمد
پاک نشود و از بول گاو پلید
شود چون گوساله سه بار
بکد باتفاق پاک و از برای
آنکه بقول امام محمد رح بول
گاو پاک ست ۱۲ الصلوة مسعودی
[illegible] محمد طاهر [illegible]

[illegible] فتاوی [illegible]
[illegible]
والاستنجاء [illegible]
ابی یوسف [illegible]
کما فی [illegible]

از بعد وقتش در آید آب نجس موزه شوید بدست مالد کس
بعد از آن آب بر کند سه بار عصر کرد پاس گر بود شوار
پس همین موزه نجاست ناک هم بجریان آب گردد پاک
آن نه بینی شود بساط نجس گر بجوئی نهند از آن لبس
بگذرد آب گر شبے بروی پاک میگردد اے شریعت طی
آنچنان موزه خراسانے ظاهرش جمله غزل ها دانی
گر نجاست رسید تحتهما سه کرت غسل مے کنند بما
میکند خشک باز در هر بار لیک در نزد بعض نیکو کار
غسل سازد و بماند آن چندان تا شود منقطع تقاطر آن
بهمین نوع سه کرت شوئید حکم این موزه پاک میگوئید
این سخن هست اصح و بعمل لیک احوط روایت اول
در فتاوے قاضی خان امام نقل سازد ز بزرگان کرام
آسیے را اگر آب نجس بدهد آب چیست حکمش لبس
او بنزد محمد ابن حسن نشود پاک بعد ازین آهن
نزد بویوسف سعادت ناک سه کرت آمده بآب پاک
سرد باید بگردد در هر بار بعد از ان این جدید پاک شمار
طائرے در محل طبخ بدیگ گشت واقع بمرد بر گو نیک
قول اجماع شوربا ے او نتوان خورد حکم نحسش گو
بیضے در حال جوش اگر افتاد نتوان خورد نیز لحم فساد
بعد تسکین اگر گشت وقوع خوردنش بعد شستنش مشروع
بر غلط ریخت خل بگفته خمر لحم آن دیگ را چه سازی امر

قاضی خان آن امام بزرگوار
از فتاوای خویش کرد اظهار

هرگز آن می همین نگردد پاک
لیک بو یوسف سعادت ناک

گفت سه مرتبه بجوشان باز
یعنی هر بار آب نو انداز

میتوان کرد بعد باخود صرف
لیک ماخوذ هست هذا الحرف

طبخ شد گندمی بخمر نجس
نشود پاک این چنین زان پس

گندمی را رسید خمر اگر
حکم او را نوشته اند دگر

یعنی گفتند سه کرت غسل آر
اینچنین خشک سازد هر بار

باز صاحب خلاصه آن شه مرد
در فتاوای خویش تعیین کرد

گشت گندم تغیر ز آب نجس
گفت هر تا مشوی از آن پس

بر قیاس کلام بو یوسف
سه کرت شوی سازنه ره خشک

آرد را خمر اگر اصابت کرد
شد نجس نیست حیله ای جز رد

آن چنین نان نجس گشت خمیر
نیست هرگز بپاکیش تدبیر

در صلوة فقیه نیکو ذات
نجسی اوفتاده بر جزرات

جای افتاده را گرفت اگر
باقیش پاک گر بود باسر

گر بجزرات بسر اوفتادست
حکم جزرات را دگر داد است

بلی توقف گرفت باقی پاک
ورنه مجموع او بنجاست ناک

در همین قول بعضی از راوی
حکم مذکور گفت در کاوی

گر بجزرات گوشه نجس
افتد آن جای را بگیر و بس

میتوان باقی مانده را خوردن
قول بعضی چنین بود بی ظن

گفت صاحب خلاصه حامد
نجس افتد به وغذا جامد

آن نجس را و آنچه گرد نجس
گر بگیرند پاک شد زان پس

مسئله ۷ اگر جزرات باسر نجاست افتد سرهای جزرات را بر گیرند باقی پاک بود شاید خوردن و اگر جزرات شسته بود بر گیرند [illegible] جای و اگر مختلط توقف شود شاید خوردن باقی را برای آنکه جزرات را جای خشکی و خاصیتی هست که آب را از زیر به زبر آورد و چنانکه از زیر به زبر آورد و از زبر به زیر برد بعضی

[illegible]

پس چه بودست حد بربستن
گر بگیرند چیزی از روغن
بگذرد مخطره اگر اے یار
آن محالش نمے شود هموار
گفت شیرین بهم اینچنین بودے
عالمیه زفقه مسعودے
نیز اندر صلوة مسعودے
علماے عظام فرمودی
چرم را وادر روغن مردار
بهٔ دور باطن ای نکوکردار
نشود پاک بعد پاشستن
همینوشتند این چنین بباطن
لیک روغن بچرم مالد کس
بعد ازان روغنی که بود نجس
چرم آن دهن را بباطن برد
چرم را اندر آب باید کرد
تا بهٔ دآب را بباطن پس
بعد سه گشته عصر سازد کس
حکمتش آنکه بظاهرش فرمود
در صلوة فقیه دین مسعود
در معنی که عالمان سفتند
در کتب ها نوشته و گفتند
ذکر کردیم ما نه بیش و کم
حق تعالے ست اخبر و اعلم

در بیان دباغت پوستها

چو دباغت کنند کل اهاب
پاک گردد به بند این اصحاب
مگرش جلد خوک یا آدم
نشود پاک با دباغت هم
نشود جلد خوک پاک ازان
نجس العین هاست غیر گمان
جلد انسان که از کرامت اوست
بدباغت نمیشود این پوست
در کتاب نهایه آورده
علما این چنین بیان کرده
ملکے گفت جلد خود مرده
گرچه او را دباغتش کرده
نیست جائز نماز کس با او
نیست تجویز انتفاع بگو
جلد حیوان که هست محتش سلب
یعنی خورده نمیشود چون کلب

[illegible]

را قضا کند و اگر تر است
سه روزه نماز را قضا کند اما
صحیح آنست که از امام اعظم
روایت کرده است که اگر
تر است تابستان یکروزه
نماز را قضا کند و اگر تر است
زمستان سه روزه نماز را
قضا کند و اگر خشک است
تابستان یکروزه نماز را
قضا کند و اگر خشک است
زمستان سه روزه نماز
را قضا کند ۱۲ صلوة
مسعودی

گر دباغت کنند نزد ما
مے شود پاک شافعی اما

گفت طاهر نمے شود بیشک
گر دباغت کنند جلد سگ

لیک در سائر سباع ازان
در خلاصه نوشته اند قولان

نیز صاحب هدایه خوش قلب
کرد اشارت خلاف جلد طلب

گفت صاحب نهایه زین گفتار
نیست تخصیص جلد سگ در کار

بلکه در نزد آن خدای پرست
کل ما یوکل اللحوم که هست

جلد این جمله باطن و ظاهر
هر دباغت نمے شود طاهر

در هدایه نوشته شد بیشک
نجس العین نیست یعنی سگ

این سخن اختلاف هم دارد
هیچ شک اندر نهایه مے آرد

یعنی در قول شافعی حسن
نجس العین هست سگ فی نقل

هم ز مبسوط نقل آورده
اند بزرگان دین بیان کرده

گفت آن بندهٔ خدای طلب
نزد ما هم صحیح از مذهب

پرستی ست عین کلب نجس
کرد اشارت محمد آن سر کس

گفت اندر کتاب خود بیشک
میتت نشود نجس چو خوک و سگ

هم ز مبسوط شیخ الاسلام آن
کرد صاحب نهایه نقل بیان

جلد سگ گر شود دباغت او
هست ز اصحاب ما روایت دو

قول طاهر بقول نا طاهر
قول نا طاهر سے هو الظاهر

نیز در شرح بو المکارم هست
یعنی در عین سگ خلاف است

بعد گفت آن فقیه بگزیده
گفت قول صحیح بشنیده

نزد ما هست عین کلب نجس
نیز از مضمرات گفت آنکس

جلد سگ را نجس بدان اما
نشود او پاک بر همین فتوے

لیک در مذهب امام حسن   بوی او هم نجس بود بی ظن
هم چنانکه گفت شمس الدین   یعنی در شرح مختصر تعیین
نیز اندر نهایه کرد خبر   هر مکانی ز مشک بگردد تر
زان تر کان درم سپید زیاد   جامهٔ شخص را کند افساد
قدر ده را اگر شود دباغت پوست   در نماز اند پاکی قولی دوست
جلد مار از درم گذشت زیاد   گرچه ذبحش کنی نماز فساد
لیک طاهر بود قمیص مار   در خلاصه همین صحیح شمار
آنچه جلد سباع از حیوان   به دباغت که میشود پاک آن
نیز با ذبح میشود پاک او   هست در لحم او روایت دو
در هدایه وقایه بالتعیین   نیز در بعض شرح های این
گرچه با اکل لحم اوست حرام   شیخ او می کند نماز تمام
یعنی لحم وشی ای سعادتناک   گرچه لم یوکل ست گردد پاک
نقل کرده ز تحفه شمس الدین   پاکی لحم او صحیح تو بین
در نهایه صحیح از قوالن   لحم او نزد ما نجس میدان
نیز اندر خلاصه بنوشته   غیر ماکول ذبح اگر گشته
حکمش از قدر درهم ست زیاد   هر دو کس نماز اوست فساد
آب کم را چنین کند مردار   گفت این قول را هو المختار
گفت در کافی لحم لایوکل   گرچه سازند ذبح ای اکمل
و صحیح سخن بود مردار   همچنانکه گفت در اسرار
نزد یوسف امام شیرین گوست   میشود باز کوة طاهر پوست
در نهایه چنانچه کرد بیان   گرچه ناپاک هست سور آن

چون دباغت ازالتست ای دوست
بوی رطب نجاست از آن پوست
گر دباغت بدار دکر و کشش
نکند عود تا ابد نجسش
در دباغت کند نشفش خاک
نزد ما خشک گشت گردد پاک
برسد باز آب بر این پوست
پس بعود نجس روایت دوست

در بیان ذبح و احکام او

بسمل آنچه بذبح گردد پاک
باشد از مسلم ذوی الادراک
یا کتابی که بی شک و اشباه
گفت در وقت ذبح بسم الله
در شروح وقایه شد تعیین
بلکه در هر کتاب اهل دین
از بزرگان شرع پروردد
در کتاب ذبایح آورده
لیک مشرک و یا مجوسی کس
ذبح سازد چو میتست نجس
یا مسلمان که ترک بسم الله
کرد عمداً حرام بی اشباه
تسمیه ترک کرد از نسیان
نزد اصحاب ما درست بدان
شافعی گفته ای برادر عین
یعنی باشد درست فی الوجهین
یعنی مالک امام ملت رست
گفت نبود بهر دو وجه درست
نیز بر آن خلاف و آن بی شک
نیز در ارسال باز یا چون سگ
یا که شخصی بصید تیر انداخت
در همه حال ترک تسمیه ساخت
سخن شافعی درین انواع
فخر دین گفت مخالف اجماع
از ینابیع شارح اوراد
شاه را گفت مضطجع بنهاد
تسمیه یاد کرد آن هنگام
خورد آنگه ویا نگفت کلام
بعد از آن ذبح کرد در آن حال
می بود حکم آن ذبیحه حلال
شده باشد طویل مکث آن
حکم این تسمیه تو ساقط دان

مسئله اگر گوسفند یا شتری یابند در صحرا و حلقوم و سه رگ دیگر بریده باشند و نمیدانند که کشته است شاید که بخورند گوشت او را حکم شرع بر ظاهر است ذخیرة العقبی بیست و پنجم [illegible] محل ذبح نمانده است

بسمل کسی کند حرام بود
تیر اگر از اعتبار محل ذبح است و
اگر بیابان را [illegible] بر جایست
محل کسی [illegible] حلال بود
بسمل کسی [illegible]
شیخ محقق

از کبیری

از کبیری نوشت تا دانند
شاه را بهر ذبح خوابانند
ماند او را و ذبح دیگر کرد
بهمین تسمیه که گفت آن مرد
گفت نبود حلال آنرا وطے
چون نگفته ست تسمیه با وے
هم ز تهذیب گفت شارح بس
که سزاوار این بذابح کس
تسمیه باد متصل با ذبح
کار دیگر نکند تا ذبح
بوالمکارم هم او ز قاضیخان
گفت چون تسمیه بگفت انسان
خورد آبے و یا تکلم کرد
یا گرفت ست کارد چون آنمرد
یا که فعل کثیر سازد آن
بعد از آن ذبح کرد جائز دان
بهر سرد کردن عمل هرگاه
گفت اگر نزد ذبح بسم الله
چون نشد ذبح را ارادهٔ آن
غیر جائز بگفت ز تحفه دان
تسمیه گفته است مومن یار
نیتش گر نکرد او احضار
نزد عامه صحیح از اقوال
گفت از قاضیخان ذبیحه حلال
گر باسم خدای اسم دگر
گفت مع بر سبیل عطف اگر
حکم میتت شود ذبیحهٔ آن
در صحیح سخن ز قاضیخان
لیک با عطف گر بنام خدا
وصل بر کرده است نامی را
گرچه نبود حرام کشتهٔ آن
لیک گفتند تو کراهت دان
از زکوة ضرور ساز سخن
جرح سازد ز بر محل بدن
شرح این را خدای خواهد اگر
در بیان آورم بپایان تر
اختیار زکوة را بر گو
هست در مختصر و غیر او
ذکر کردند هادیان خلق
ذبح میباد بین لبته حلق
بوالمکارم که هست شارح آن
او روایت کند ز قاضیخان

ع
[illegible] الحلقوم
[illegible] قاضیخان
[illegible] الفتوى
[illegible] التسمية [illegible]
[illegible]

عروقه الحلقوم والمری و
الودجان وحل ممن یقطع ای
ثلث منها [illegible] فوق العقدة
وقیل یحل مختصر وان ذبح
فوق العقدة [illegible] وارادة الذبح
لم یجز الاکل وبروایة الهدایة
والمبسوط یجوز وعلیه الفتوی
۱۲

کل خلق است چون محل ذکوة
آنچه ثابت از رسول کردگار

نیز در این کتاب شرح منطوق
میکند ذبح از چهار عروق

یعنی حلقوم و مری و دوجان
قطع سه هم کجاست چهار جان

این به نزد امام بزرگ تر
چونکه باشد مقام کل اکثر

قول بو یوسف اولا بود این
بعد ازین قول گشت بالتعیین

شرط کردست قطع حلقوم آن
قطع مری هم یکی دو جان

قول مالک چنانچه مسعودی
قطع هر چار شد ضروری فرید

گفت هم بو المکارم مرحوم
یعنی مجری نفس بود حلقوم

مری مجری الطعام نیز شد آب
میکند نقل او ز چند کتاب

در هدایه که هست عکس این
[illegible] کاتب بود [illegible] التبیین

دو جان یعنی آن دو شه رگ گو
که بود در دو طرف حلقوم او

فوق عقده ولیک ذبح مسانه
گفته در مختصر تفسیر چو انه

بو المکارم بزرگ نیکو خو
گفت قولیست نیز چون او

یعنی باین لبته تحسین
شد روایت ز شیخ کو ذهین

هر آنچه که حدتی دارد
می شود پاک ذبح اگر آرد

کارد یا سنگ تیز باشد و نی
یا بود چوب تیز یا چون نی

خلاصه اینکه هر آنچه باشد تیز
قطع اوداج میکند آن چیز

ریزدش خون آن بدیدن
پاک دان آن ذبیحه ای فطن

لیک با ناخن و بدندان کس
ذبح سازد در اشعار نجس

بجدا گشته ناخن و دندان
هست جائز ولی کراهة دان

شافعی گفته است با این دو
مطلقا میت است نزد او

ه ذبح شاة وبقي عقد الحلقوم مما يلي الصدر يوكل ام لا فقال قوي القول العوام الناس لم يوكل والمعتبر يجوز اكله سواء بقي العقدة مما يلي الراس او مما يلي الصدر لان المعتبر عند الذبح والذبح قطع اكثر الاوداج [illegible]

سخن بزرگان راه شنون
ذبح زن هم روا است همچون مرد
کودکی کاشنیده عقل دار نیز
هم ذبیحات گنگ اگر دانی
ذبح سازند گوسفند بقر
گفت در مختصر چنین مندوب
ذبح اشتر نحر و شاة و بقر
باز ذبح شتر و نحر دو
کره انجح درد تا ید بود
لیک مکروه می شود بی ظن
قارنیش حرام مغز بود
کارد را بیشتر نه شوایا ندت
کارد را تیز کردن انسان
نشده و اضطراب خود تسکین
انچه بی فائده بود تعذیب
مثل کسر عنق که قبل از برد
یا کند ذبح از قفاے آن
وانچه بی فائده غذای که کرد
از سراجیه شارح اوراد
روی بغیر قبله ذبح آن
و صلوة قنیه مسعودی

ذبح آفاق روا است چون شنون
شرطهایش اگر تواند کرد
سنت را و اشرط ذبح دانندش
او حلال است در مسلمانی
هر ابل نحر کرده اند خبیر
قاضی خان گفت اند سنن محبوب
کره فرموده اند اهل خبیر
نزد مالک رح حلال نبود او
شارحش بعضیش چنین فرمود
ذبح را با نخاع برساندن
دانش مسئله چه تقریر اند
تیز کردن او بیا بود بی ظن
بعد شوا یا نشش کراهت دان
پوست کندن او را کراهت ببین
کرده گفت شاه عالمان لبیب
بوالمکارم چنانچه تعیین کرد
یا کند قطع سر کراهت دان
مثل اینها اگر بدان ای مرد
گفت رو سوی قبله افضل باد
از ظهیریه گفت مکروه دان
علماے عظام فرمودی

گفت او زندہ بود حیوانے　　کرد بسمل ورا مسلمانے
لیک طپید و خون نگشت روان　　جستجو ساختند از نعمان
گفت طپیدہ است شاید خورد　　زین سبب لحم او بباید خورد
بعضے برسکے بود چو خوردہ شود　　خون او در بدن فشردہ شود
تجربہ ساختند مردم چون　　ہم چنانکہ گفتہ شد بیرون
گر سباعی بزور حیوانے　　کرد بسمل ورا مسلمانے
خون او رفت لیک او نہ طپید　　حکم او را چگونہ باید دید
قول ظاہر نمی توان خوردن　　چونکہ از مردہ خون روا بی ظن
قول بعضے ست پای کرد دراز　　خوردن او نبودہ ہست جواز
پا اگر گرد کرد اکل روا　　نیز بر قول بعضے از علما
چشم اگر باز کرد نتوان خورد　　چشم اگر پوشدش بباید خورد
موی سازد درشت شاید خورد　　نرم اگر ساختہ نباید خورد
گر بر آرد شکم بود مردار　　گر نشاید فرو حلال شمار
این ہمہ قول بعضے از علما　　ظاہر قول بزرگان ما
گر برود خون بشرقہ شاید خورد　　غیر شرقہ بود نباید خورد
ذبح کروند گوسفند بقر　　یا شتر نحر ساختند اگر
اندرونش برآمدست جنین　　غیر موئین بود ویا موئین
آن جنین خوردن او مردہ　　نزد نعمان رح نمے شود خوردہ
ہم بقول زفر رح و ابن زیاد رح　　در ہدایہ نوشتہ اکل مباد
می توان خورد قول دورہ سطے　　بودہ باشد تمام حلق وسے
سخن شافعی رح ہم او باشد　　احتیاط از ہمہ نکو باشد

آنچه تو ذبح ست در فصول عماد
گر ز بهر تقریب انسان
می شود میتة آن ذبیحه او
از غریب الروایه باقی خان
مؤمنے را رسید مهمانے
نیتش قربةً الی الله است
نیتش قربةً الی الضیف ست
یعنے چون میتة شد ذبیحه آن
حالیا نکنند ذبح اما
بهر مریض و غیر اینها گر
هر هنگامے بود لغیر الله
یکفرون بذلک بنوشت
مختصر راست وحشی گشت نعم
لیک بنوشت شارحان کتاب
وحشی ست گوسفند در امصار
چونکه ممکن بود گرفتن آن
لیک وحشی شدست گاو شتر
هم درین نسخه و دیگر کتاب و صید
وحشی صید را بتیر اعانت
کشند ذبح او مع امکان
کرد بیضه کبوترے پرواز
از براے تقرب حق با و
ذبح سازد و نعوذ بالرحمن
هرچه سازی براے حق برگو
در مسائل خود نوشت چنان
میزبان ذبح کرد حیوانے
اجر نیک ست گوشته را دست
بیقین دان که ذبح او حیف است
تو اباحتش را نعوذ بالرحمن +
نزد قبر مشائخ شهدا +
ذبح سازند کرده اند خبر
گرچه نام خدای گفت آنگاه
خود نگه دار از فعال زشت
جرح کردن کفایه بیرا و هم
بو المکارم و غیر او زین باب
جرح کافی نمی شود ای یار
مُرد با جرح اگر حلال بدان
مُرد با جرح اگر حلال شمر
بلکه در جمله کتب ای زید
گر بود زنده ذبح باید ساخت
به یقین دان حرام باشد آن
دانه اش کس اگر نیابد باز

[illegible]

عند البعض یکفر و ذبحه
ریاض الناصحین
هر که به نیت
تعظیم گاو سبب تعظیم
گوسپند گاو و سبب
گوسپند ذبح کند کشته
کافر شود و آن ذبیحه
حرام مردار بود
چنان که در
ریاض الناصحین

تیر او را اگر به تیر انداخت   مرده با جرح اکل باید ساخت
لیک داند که کشته می آید   غیر ذبح اکل او نمی شاید
گوسفندے فرو رود در چاه   نیست امکان ذبح او هرگاه
زخم سازد بود حلال و صاف   لیک این رد زیاد کرده خلاف
صید باشد موالت کرده   خورده نتوان بجرح اگر مرده
در خلاصه خزانه فرمودے   این چنین در صلوة مسعودے
حلق حیوان درنده نماید   یا که از وے محل ذبح پدید
بعد ازین واقعه که ذبح آرد   او حرام است گرچه جان دارد
نقل کردست شارح اوراد   بلکه در اکثر کتب شد یاد
باشد از گوسفند چندین چیز   گرچه شد ذبح کرده باشد نیز
ذکر کردند بزرگان اخص   خون مفتوح شد حرام بنص
شش دگر کراهت است ای کس   ذکر او ذنبین پیش و پس
زهره است و مثانه ست و غدود   پر یقین دان کراهت فرمود
پشت مازه ست جایگاه منی   در بیان گفت اکل او مکنی
از زهره هر چه از بد و نیکو   در خزانه بود چو قول او
گفت هم خون دل نجس بدست   نیز در چند نسخه فرمودست

در بیان ذبح اختیاری

آن ذکوتے که اختیاری هست   تسمیه نزد ذبح شرط شدست
در هدایه و غیر او مشروح   یعنی این تسمیه است بر مذبوح
لیک در صید آنچه اقوال ست   شرط در نزد وے ارسال ست
پس درین مرتبه در آلت آن   یعنی تذکیر تسمیه اے جان

۵ و فی المحیط یکره من الشاة سبع المرارة والمثانة والغدة والحیا والذکر والانثیین والدم قال ابو حنیفة الدم حرام واکره الستة [illegible]

[illegible]

در وقایه شرح وی زین باب
کش ذی مخلب است یا ذی ناب
یعنی چون باز است یا چون سگ
صید را گر گرفته تنها یک
بوده باشد اگر معلم این
جرح سازد ورا علی التعیین
مرسلش مسلم است بی اشباه
یا کتابیست گفته بسم الله
بر شرطی که هست تعیین ها
صید را گشته آکل او است روا
سگ دیگر که هست صید شناسا
نبود این باز و آن معلم کلبا
یعنی آن سگ که تا معلم هست
یا سگ مشرک است تا زیست
یا سگی که رسید این حال
نشده از برای صید ارسال
یا فرستاده سگی بلا اشباه
عامداً کرده ترک بسم الله
همچنان سگ باینکه گشت انباز
خوردن او نبوده است جواز
نکشد طول هم توقف آن
بعد ارسال سگ حلالش دان
که توقف که کرده است و باز
بعد از آن رفته گشته نیست جواز
عادت سگ خلاف عمر اوست
چونکه او سبع جمله آمد ست
وحشی آنکه بود گریزنده
از بهائم و یا ز پرنده
وحشی که موانست کرده
بجراحت نمی شود خورده
وحشی که فتاده اندر چاه
یا گرفتار دام شد ناگاه
یا شود صید از دو یک شست
خوردن او بزخم نیست درست
بو المکارم بزرگ شرع نشان
نقل کرد از کتاب قاضی خان
جرح باطن شود نه در ظاهر
خوردن او نمی شود طاهر
صید را گر کسی به تیر انداخت
اندو دو پیکان ورا ملائم ساخت
یا ز تیری بزد همین انسان
مرد اکنون حلال نبود آن

گوی تعلیم باز و سگ را چیست در وقایه و شرح او مرویست
نخورد صید خویش را بی‌شک سه کرت این بود معلم سگ
علم باز است مثل او بی ظن گشته آید اگر به طلبیدن
باز اگر خورده است شاید خورد گر خورد سگ از و نباید خورد
سگ که از صید خود نخورد سه بار خورد آنگاه صید او مردار
بعد ازین صید او مگوی جواز تا که گردد معلم این سگ باز
وانچه صید یکه پیش ازین کرده بدرستی نمی‌شود خورده
لیک باقی به ملک صیاد است علما این چنین خبر داده است
مؤمنی صید سه کند هرگاه تیر اندازدش به بسم الله
از شروط حلالی این باشد جرح کردن هم اینچنین باشد
مؤمنی صید را به تیر انداخت زنده‌اش را ز چشم غائب ساخت
در طلب کردن همان بشتافت بعد از آن صید را که مرده بیافت
گر نه بنشسته از طلب این مرد حکم او را حلال باید کرد
گر نشسته از طلب کردن بدرستی حرام دان بی ظن
بود الکار هم نوشت آن نائب صید زخمی ز چشم شد غائب
نشد از جستجوی او زائل یافتی بعد مردن ای سائل
اکل او می‌کند ز استحسان وز قیاس سخن حلال مدان
زاحتمالی که گفت اهل خبر مرده باشد بباعث دیگر
وحشی را به تیر اندازد یافتی زنده ذبح می‌سازد
مع قدرت شناختش این گفت باشد حرام بالتعیین
زد به مقراض صید الناسی مرد و باوی حرام می‌دانی

ذکر کردند بزرگان سبیل
صید را زد به بندقه ثقیل
بندقه گرچه حدیثے دارد
مرد با وے حرام مثنا بود
از همین احتمال است ره تجو
مرده باشد مگر بثقل وے
اصل این مسئله بسازی شمع
دو سخن شد بحل حرمت جمع
جانب حرمت است راجح بین
احتیاط این بود علی التعیین
اینکه انداخت صید را صیاد
صید بر سطح یا در آب فتاد
یا فتاد ست بر درخت جبل
یا که وز جا بلطے فتاد اول
بعد بر عرض او فتاد و مرد
گفت این صید را نباید خورد
یا در افتاد بر خزیده وے
یا که بر شرح مشعب آید وے
یا که بر طرف خشت پخته فتاد
بعد از ان مرد گفت اکل مباد
ز احتمالے که مردن این صید
بوده باشد بغیر رمی ای زید
لیک واقع نگشت بر ارض این
ابتدا گر فتاد او به زمین
شارح پاک دین بیان کرده
در همین نوع می شود خورده
نقل سازد ز قاضی خان بلاشک
تسمیه گفت کرد اسپے سگ
سگ مذکور در همین ارسال
صید ها را گرفت گفت حلال
اینچنین که بصید تیر انداخت
تیر با این رسید هلاک ساخت
تیر ازین صید هم گذشت اگر
تا که آمد هم رسید بصید دگر
نزد ما پاک هر دو صید آنی
نزد مالک حلال نے ثانی
صید را زخم کس زده بودے
از دویدن فرو شده بودے
زخم زد دیگرے که گشت هلاک
ضامن ست اینکه صید نبود پاک
از دویدن گشته باشد سست
صید از دو سهم ست اکل درست

یاکل اللحم یا بغیر این   میتوان صید کرد بالتیقین
یعنی از بهر جلد موے پر   مے توان هم ز بهر دفع ضرر
از نهایه گفت کنز عباد   نزد ارسال رمی تسمیه باد
تسمیه بعد رمے یا ارسال   گفته باشد چه تسمیه نیست حلال
از هدایه چنین روایت ساخت   تسمیه گفت مرد تیر انداخت
او بصید سے روان بگرد اگر   پاک باشد رسد بصید دگر
گفت بر تیرے تسمیه چو دهی   تیر دیگر ولے رها کردے
بهمین تیر صید اگر مرده   گفت این را نمی شود خورده
مؤمنے که بصید تیر انداخت   پاره از عضو او جدا بر ساخت
آن جدا گشته را نباید خورد   از خود صید گفت باید خورد
یا بسبب مرده ست اگر ماهی   نخوری لحم او ز آگاهے
یا بسبب مرده ست پاک بدان   هست در تحفة الملوک چنان

در بیان احکام سباع بهائم و طیور

کل ذی ناب آن سباع که هست   او حرام است ای خدای پرست
کل ذی مخلب سباع طیور   مختصر را حرام شد مذکور
هم نباشد حلال حشرات   خر اهلی و بغل ای خوش ذات
ضبع و یربوع را حرامش دان   اسپ در نزد حضرت نعمان رح
زاغ بیشه که می خورد مردار   نتوان خورد ای سعادت یار
کل حیوان آبی را بے شک   گفت باشد حرام غیر سمک
آنچه المولی امر سلف است   ماهی آن ماهی که لم نظف است
تلخ و بوعهاسے ماهی را   خوردنش بے زکوٰة هست روا

هم حلال آمده غراب زرع
نیز خرگوش عقعق اندر شرع
بوالمکارم که کرد اینجا عرض
حشرات آن بود هوام الارض
ذکر کردست شارح اوراد
از سراجیه وز خنافیه یاد
معنی الهوام این باشد
ساکن او که در زمین باشد
چون کلاس ست خارپشت موش
همه باشد حرام جز خرگوش
عقرب و سام ابرص و مارست
خوردن این جمیع مردارست
موش دشتی چیره گفتار
مثل این جمله را حرام شمار
خاص این سخن سباع هوام
به یقین دان که بود هر سه حرام
خون سیلان ندارد آنچه بس
مثل زنبور پشه ست و مگس
قمله ست کنه زین تمثیل
اکل اینها حرام دان بی قیل
بوالمکارم که علم کردی کسب
گفت در اختلاف لحم اسپ
کره تحریم نزد نعمان ست
از هدایه اصح نوشته آنکست
از عمادیه کرده ست عیان
یعنی این قول را صحیح بدان
از فتاوای کافی کرد اعلام
یعنی در نزد بوحنیفه امام
کره تنزیه نزد او بوده
بر زبان صحیح فرموده
اندر کفایه بیهقی گفت او
هست قول بزرگان نکو
بوحنیفه امام خاص و عام
قبل از مرگش بسه ایام
گشت از حرمت لحوم او
ذکر کردست قهستانی براین گو
گفت از دو کتاب کنز عباد
در صحیح سخن کراهت باد
خوردن عکه را نوشت چنان
نزد بویوسف از کراهت دان
سامع این سخن اگر باشی
در کراهت به تعمر تاشی

نزد نعمانؒ امام عالی نسب
کره تحریم اصح لحوم اسپ
چونکه گفته ست علی تقوی اسیل
انه حرم لحوم الخیل
گفت آن دو امام لحم فرس
غیر مکروه دان بقول اخص
چونکه گفت او بعهد آنحضرت
لحم او خورده ایم بی شبهت
گفت در این کتاب هم بطن
بعد منسوخ گشت از خوردن
زان روایت که گفته شد ای کس
نهی که گشته از لحوم فرس
گفت در تحفهٔ ملوک ای یار
زاغ اسود که می خورد مردار
حکم او چون کلاغ بیشه دان
زاغ اسود که بوده هست کلان
نخورد غیر دانه نوعی بود
خوردن لحم او حلال بگو
می خورد اینکه دانه هم مردار
در حلالیش اختلاف شمار
هم دران نسخه از حلال و حرام
یک بیک ذکر کرده ست تمام
من بیچاره از ضعیف حال
مختصر ساختم علی الاجمال
هرکرا دانشش آرزو باشد
ناظر آن کتاب او باشد
پاکی جامه تو بشستن ای یار
فرض عین ست با نماز گذار
پس پاکی خلق بر هر حال
فرض عین ست با نساء و رجال
پاکی خلق است خدای پرست
بلکه از اعظم فرائض هست
هر عبادت که هست سبب قرب
سبب قوت ست اکل و شرب
ترک یک ذره شبه نزد آن
بهتر از بندگی انس و جان
در شب آوری هزار سجود
لقمه ات باشد از حرام چه سود
روزها گیرد برنج صیام
حیف ازین رنج لقمه ست حرام
آتش الله بدهان خود کردن
هرکه از شبهه غذا کردن

چونکه تحریق آتش فانے
بر دا ز جسم انتها جانے
لیک آن آتشے که قهر خداست
صفت او بشرح ناید راست
سوختن هست بعد مردن نے
بهره از حیات بردن نے
سوزش آتش جمیع جهان
نیست مقدار ذره سوزش آن
گر یک انگشت آتش دوزخ
بنهد فوق کوهها ے شخ
کوه ها مے شود همان دم آب
واے اے جان جان مشت تراب
ترک یک ذره شبه در محشر
به ز صد حج بگفت پیغمبر

حکایت

با بوحفص آن امام کبیر
به بخارا که شد اجازت پیر
گفت از روے مشورت تا جفت
یعنی بر خلق وعظ باید گفت
زن وے با تلطف بسیار
عرض کرد اے امام بزرگوار
قبل ازین هیچ وقت از یک شی
خورده بے رضاے صاحب وے
گفت در کودکے که می گشتم
کوے آتش پرستی بگذشتم
خویش را با سراے او بردم
زو یکے برگ گندنا خوردم
چون تو گفتی رسید بر خاطر
غیر ازین نیست چیزے در خاطر
گفت تا برگ گندنا برست
نفس تو تعلق باشد شست
خواجه ماسوی آن سرا بشتافت
صاحب برگ گندنا را یافت
خواجه با او بگفت عرض دل
صاحب گندنا نکرد بحل
گفت خواجه فروش برگ مرا
تا که بر صد درم رساند ورا
گفت فردا جواب خواهم گفت
آن مجوسے برفت پیش جفت
صورت حال را که عرض نمود
جست از جای خویش جفتش زود

[illegible]
نیست اگر بگذارد و
ضایع می شود بخورد
[illegible]
در باغ دوست شود
رفت [illegible]
[illegible]
چون او [illegible]
[illegible]
خوردن [illegible] ۱۲

انچه او رفته است حق وی نیست دین او را گزین که کار این است
گفت با برگ گند تا آن مرد اینقدر روی خویش سازد زرد
چون برآمد خروش زان دو تن گشت عالم بچشم شان روشن
همه اتباع او که بشنیدند دین آئین پاک بگزیدند
بسبب زین آن بزرگ دهر یک مجوسی نماند دران شهر

حکایت

روزی این نکته بدرویش در محل نماز رفت از خویش
بعد ازان آمد آن بزرگ بحال خلق ازین حال ساختند سوال
گفت آن شاه باز نیکو بخت خاطرم را رسید جرم سخت
قبل ازین در مقام می گشتم تا که از ترو دماغ بگذشتم
روی خود را بسوی او کردم از ریاحین باغ بو کردم
روز محشر که حضرت قهار پرسد از این کثیف بدکردار
در جهان لاف بندگی کردی بهره از ملک غیر چون بردی
من شرمنده سیه هم چه جواب نزد پروردگار سخت عقاب
چه خطا بود اینکه من کردم ظلم بر جان خویشتن کردم
بهر بو کردن ریاحینی چه پشیمانی ست می بینی
وای بر جان ما سیه رویان آه بر حال ناتبه خویان
روز سختی که باد غم خیزد از شدیدی ستاره ها ریزد
جمع گردند آفتاب و ماه همچنین نور می شوند سیاه
همچنین محکمی که داشت زچشم کوه هایی زمین شود چون پشم
آسمان بدین بزرگی وصاف شود از هول او شگاف شگاف

۱۶۵

روز سختے که خلق راست پذیر
کودکان می شوند از غم پیر

کاندرین روز که زن و مردان
مثل پروانه اند سرگردان

همه حیران کار خود باشند
مانده در زیر بار خود باشند

قهر او بر کدام جان و تن ست
بر دهن مهر دست در سخن ست

ترد بروزگار عجز و کُل
بگواهی زبان شود اجل

بو العجب روز سخت حیرانے
سود نبود درو پشیمانے

آشکارا شود بهشت و نار
نیز میزان عدم داد حصار

حضرت ذو الجلال والاکرام
پرسد از شبهه حلال و حرام

پرسد از ما چرا چنین کردے
آن گنه ساختی که این کردے

تو که عبدی و من که معبودم
امر و نهی که بر تو فرمودم

حد خود را چرا ندانستے
در محلے که می توانستی

غیر شرمندگی چه روی جواب
وائے آندم بجان قطرهٔ آب

مگر آنگه که بخشد آن ما
پردهٔ عفو بر گناه ما

گر نه بخشد مقدر و تاب
رو سیاهیم مستحق عتاب

تو چرا بر خلاف آن کردی + تیغ خود را چرا زبان کردی

کتاب الصلوٰة در بیان فرضیت وقتها

بعد پاکی جاے جامه تن
وقت فرض ست بخلاف ظن

که بود وقت بامداد ای جان
اوّل او ز صبح ثانی دان

سخنان هدایه را به یقین
شرح ساز نهایه بالتبیین

صبح ثانی بگفته اند ز دو
بیقین دان که صبح باشد دو

اوّلش کاذب ست یعنی آن
او سفیدی ست چون دُم سرحان

مے برآید بسوے چرخ دراز
از تعاقب سیاهی گیرد باز

صبح ثانی که صادق ست بنام
وصف او این بود بقول امام
این سفیدی که چون عیان گردد
منتشر گرد آسمان گردد
آخر وقت تا طلوع ذکاست
یعنی این صبح تا طلوع رواست
نیست در اول و در آخر فجر
اختلافی یکی ز صاحب اجر
هم خلاف در اول پیشین
نبود از بزرگان دین
ما بگوییم وقت این بر خمس
وقت پیشین پس از زوال شمس
تا دو چندان شود بهر یک نقل
سایهٔ هر چیز غیر سایهٔ اصل
لیک بر قول دیگری نعمان
سایهٔ هر چیز گشت یک چندان
بگذرد گفت وقت از پیشین
مذهب صاحبین باشد این
پس برین قول حضرت نعمان
سایهٔ هر چیز گشت یک چندان
بگذرد وقت ظهر ای عاقل
نشود وقت عصر هم داخل
تا همان دم که سایه دو چندان
نشود غیر ظل اصل ای جان
زین روایت میانهٔ این دو
مثل ما بین فجر ظهر بگو
احتیاط این بود گذار نماز
باتفاق جمیع شرع طراز
تا نو استی در اختلاف مخوان
در نهایه چنانچه گشت بیان
در خزانه ز بزرگان صاف
ظهر خواندن کریه وقت خلاف
نیز در چند نسخه این باشد
داند آن کس محب دین باشد
سایهٔ اصل چیست در سرطان
نیم با یک قدم بهر التبان
باشد او در اسد دو نیم قدم
سنبله در سه نیم باشد هم
از قدم پنج نیم در میزان
هفت نیمی بفضل عقرب دان
نیم نه قوس جدی سه نیمی ده
باز کن عکس ای مسالک ره

و اکثر شافعیه وقت و فضیلت بآیت و بحدیث و بعلما ثابت گشت [illegible] اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و جای دیگر فرمود قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل و جای دیگر فرمود قوله تعالی سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون این آیت کلام ربانی در حق شناخت وقت است اما حدیث ثابت [illegible] قال النبی علیه السلام [illegible] الصلوة [illegible]

هشتمی نیمے بدلو میدا ستے
هست در شرح فقه کید استے
نیم ششم حوت چار نیم حمل
نیم شد ثور گفت اهل عمل
سایه باشد دو نیم در جوزا
یادگیرند بندگان خدا
غیر اصلی برابر قد هم
آدمی راست سایه هفت قدم
بگذرد چون ز ظل اصلی ظلل
می شود وقت ظهر سے فی الحاصل
هست اندر پئے زوال ای یار
در کتب از علامت بسیار
ما باندازهٔ مجال خویش
نظم کردیم از کم واز بیش
غیر اصلی که ظل دو چندان شد
وقت عصر است جمله بر آن شد
می شود قرص آفتاب فرو
لیک قبل از تغیری کرده او
غیر اصلی گشت یک چندان
وقت عصر ست نزد شاگردان
لیک ماخوذ نیست چونکه این
در دخولش شکست نه بیقین
ظاهر قول از دو چندان ست
در نهایه چنانچه اعیان ست
در صلوٰة فقیه مسعودے
این سخن را صحیح فرمودے
چون فرو رفت آفتاب تمام
می شود بے خلاف وقت شام
نیز تا غیبت شفق شام است
این سخن قول به نکو نام هست
سخن شافعی رح نیکو ذات
می گذارند آنچه سه رکعات
وقت مغرب بود همین مقدار
یعنی در نزد آن نکو کردار
چونکه جبریل ع در نماز شام
گشت با مصطفی ص دو بار امام
در یکے وقت خواند هر دو بار
بخلاف دگر نماز اے یار
وجه اصحاب باز ابن عمر رض
نقل سازند از پیغمبر ص
تا که نور شفق شود غائب
وقت شام ست وقت ای نائب

[illegible]

کل شیٔ مثلیه او مثله علی
القولین الی وقت الغروب
شمس وقت العصر [illegible]
بالربع [illegible]
الصورة و خمس رکعات [illegible]
الهدایه و فتاوی قاضیخان
هو مقدار ثلث رکعات [illegible]
الاول اختیار شیخ الاسلام
العزة الی علی ما صح فی
الوسیط ۱۲ از توضیح المضمرات

نکو از اول غروب او کس — کرد تاخیر کرده باشد بس
زین سبب پیک حق علیه سلام — غیر تاخیر خوانده باشد شام
در هدایه چنین بود بیقین — در نهایه است شرحهای این
عصر را هم این راه نور و — یعنی تاخیر تا غروب نکرد
هم عشا را نکرد او تاخیر — یعنی ثلث شب آن امین بشیر
نیز مابعد اوست بالاجماع — یعنی وقت عشا بغیر نزاع
تا توانی باتفاق سخن — در عمل باش چونکه بود ظن
چون شفق ز آسمان بگردد غیب — دقت وقت عشا شود بی ریب
نزد نعمان رح امام دین برحق — بعد سرخی سفیدی ست شفق
نزد دو یار این شفق سرخی ست — چونکه سرخی ز مصطفیٰ مرویست
بوحنیفه رح همان امام سلیم — می کند نقل از رسول کریم
آخر وقت شام تا آنگاه — هر جگاهست افق که گشت سیاه
اختلاف صحابه در اینست — در هدایه چنانچه تعیین ست
بعد ازین ذکر کرده در کافی — اختلاف المتبر وافی
مذهب صاحبین تقوی زیست — در میان صحابه نقل از کیست
مروی از عمر رض و ز علی رض بودست — نیز مروی ز ابن مسعود رض ست
مذهب بوحنیفه نقل از کیست — از ابوبکر رض پاک دین مرویست
نیز از عایشه رض شریع شناس — نیز از ابن حضرت عباس رض
گرچه در مختصر بقولهما — بنوشته بود بسے
لیک آنچه امام اعظم رح گفت — هست احوط مده ز دست مفت
در قنیه نوشته اند حتی — گر امام محله فرض عشا

ف
و وقت المغرب
منه اذا غربت الشمس
الی وقت غیبة الشفق
وهو الحمرة عند ابی یوسف
و محمد رح وهی روایة
عن ابی حنیفة رح وقول
الشافعی رح وبه یفتی

[illegible]

یعنی از غیبت بیاض اول
خواند احذ القول و هو اکمل
افضل آن باشدش که خواند کس
واحد از غیبت سفیدی پس
بو المکارم کرده است بیان
یک روایت شده است از نعمان
هست سرخی شفق به قولها
بعد بنوشت آن فقیه امّا
اینکه غائب شود شفق زنها
میشود بی خلاف وقت عشا
گفت ظاهر روایت از نعمان
بعد سرخی شفق سفیدی آن
لیک تحقیق که میشود بیرون
کرده اند اختلاف گو اکنون
در کتاب نهایه می آرد
اندرین جا دلیلها دارد
آنچه بر قول عالمان ماست
یعنی تا وقت فجر وقت عشاست
ور یکی قول شافعی آنا
گر ز ثلث شب گذشت عشا
قول دیگر چو نصف شب بگذشت
وقت خفتن بجرم بیرون گذشت
مگر آنکه بود مسافر کس
هست تا فجر ثانی وقتش پس
آنچه بر قول شافعی ست دلیل
حجّت او امامت جبرئیل
وین چه اصحاب با رسول خدا
گفت تا وقت فجر وقت عشاست
نیز از بزرگان نعمانی
شد روایت که در شب ثانی
جبرئیل آن امین وحی رب
کرد تاخیر تا میان شب
لیک تاخیر زان عمل کردن
هست مکروه در کتب فی ظن
حضرت جبرئیل سدره سریر
ز آن مکروه او النصف اخیر
وتر بعد از عشاست تا دانی
تا همان فجر که بود ثانی

در بیان اوقات مستحبه

گر تو اوقات مستحب دانی
وقت اسفار فجر را خوانی

محصل معنی که عالمان گفته‌اند
در کتاب نهایه بنوشته‌اند
اینکه تأخیر آنقدر نما
تا شود شک در طلوع ذکا
چونکه در این بود فساد نماز
بندگی خدای بی‌شک بساز
بلکه تأخیر اوست آن مقدار
ابتدا اگر کنند در اسفار
که چهل آیت و یا اکثر
هم بترتیل خواند سرتاسر
چون شد از نماز فارغ او
گشت ظاهر با فساد وضو
باز سازد وضو نماز ادا
بکند پیش از طلوع ذکا
میکند یعنی آنقدر تأخیر
دارد امکان اگر باین تقدیر
باشد این وقت وقت استحباب
نیست تأخیر زان محل آداب
بو المکارم بزرگ نیکو فکر
کرد اندر نوشته خود ذکر
نیز در باره کتب محمود
آن نمازی که او اعاده شود
میگذارند چنانچه خواند سبق
لیک در باره کتب مطلق
آنچه گردید از علمای صحیح
غلس اسفار کرد بی ترجیح
گر کنند وقت غلس فجر ادا
او بود نزد شافعی اولی
بلکه در نزد اوست اولی باز
اول وقت در جمیع نماز
خوانده‌اند ظهر در محل شتا
عجلت او باتفاق اولی
کرد تأخیر لیک اندر صیف
نرسد بر خلاف بر هر کیف
در کتاب نهایه تعیین ست
در عشا هم و غیرها این ست
چونکه در وقت اختلاف آن
نزد یک باره جواز بدان
نزد یک باره یکره جواز
بگذاری تو بر خلاف نماز
عصر را ممکن آنقدر تأخیر
نزد وقتا بقرص شمس تغیر

نیز

چونکه وقت تغیر کرده بدان
معتبر در تغیر قرص شمس ای مرد
یعنی در گردون نگه عینان
در هدایه چنانچه تعیین هست
نزد یک پاره در ضیایی آن
نزد یک پاره تغیر بگو
اول وقت خوان نماز شام
چونکه مکروهی ست در تاخیر
این کراهت از آن سبب فرمود
بدلیل همین سخن بنگر
تا که از آن بزرگ نیک نام
تا که آن دم ستاره رو داد
چون عمر ؓ دید از ستاره دو
کرد ده بنده بهر او آزاد
رضی الله عنهما این کار
در حق عمر این عدالت گشت
همچنین قرب ترسد آن چندان
در عشا آنچه مستحب باشد
لیک اندر کتاب قاضی خان
بعد تاخیر در شتاء زین
نیز اندر نهایه گفت اینجا
در زمستان بخوان تابستان
گر بقرصش نظر توان کرد
نشود خیره این صحیح بدان
در کتاب نهایه هم این هست
شد تغیر آنکه هست در جدران
گشت از خیره ماند یا از وهم
اتفاق ائمه هست تمام
در هدایه نوشته است آن پیر
چونکه تاخیر اوست شبه یهود
در نهایه نوشت ابن عمر ؓ
کرد تاخیر در نماز شام
کرد ازین وجه بنده آزاد
یعنی قبل از ادای مغرب او
رحمت حق بروح ایشان باد
کرد از ترس واحد القهار
شد بشارت ز مصطفیٰ ﷺ بهشت
در حق ما و تو بود پسند آن
تا بماند که ثلث شب باشد
گفت تعجیل به بتابستان
مصطفیٰ ﷺ با معاذ گفت چنین
یعنی در نزد عالمان ما

گفت در صیف به بود تعجیل   در هدایه بود بقول قلیل
بعد تا نصف شب مباح ست او   لیک تا نصف ثانی کره بگو
در هدایه بود دلیل آن   در حواشی اوست ضد چندان
هست تا نصف شب مباح آری   باشد این آدمی به بیداری
نه چنان کس که خفت اول بار   خوانده او نصف شب شده بیدار
در صلوة فقیه مسعود ست   بهترین انام فرموده ست
گفت در روز نزع ست در پای   طرفه تلخ و سیاه بد جای
هر که خفتن نخوانده سازد خواب   کاندران بحر سکینند عذاب
هست بیدار نه دراخ الموت   میشده باشد از جماعت فوت
نیز این آدمی گنهگارست   گر چه تا نصف لیل بیدارست
چیست اندر نماز تراوب   بکسی اعتماد آخر شب
به تمام شب اعتماد ورست   بی توقف پس از عشا اولیٰ ست
علما گفته اند روز ابر   غیر عصر عشا بخوان با صبر
هست تاخیر ازینکه امر خدا   نشود پیشتر ز وقت ادا
روز ابری که شمس ننماید   گفت تعجیل عصر زان باید
تا نه افتد بوقت کره نماز   اول وقت چونکه هست جواز
زین سبب در عشا بود تعجیل   تا نگردد بجمعیت تقلیل
مگر صاحب هدایه با نقل   یک سخن از امام اعظم نقل
روز اگر ابر هست گفت آن میر   در جمیع نماز به تاخیر
چونکه گر بگذرد نه وقت ادا   پس بجای اداست وقت قضا
وقته آتا ز وقت پیش نماز   نه ادا نه قضای اوست جواز

در بیان اوقات مکروهه

در کتاب وقایه کرد خبر
اینچنین در کتاب بهائی گر
علما گفت در سه وقت نماز
نبود غیر عصر یوم جواز
هم نماز جنازه در تجویز
نبود و سجدهٔ تلاوت نیز
یعنی نزد طلوع شمس ای خوب
نیز نزد قیام و هم ز غروب
در کتاب نهایه زین معنی
گر بتفصیل این سخن یعنی
اینکه تجویز نیست وقت طلوع
چه قدر بگذرد شود مشروع
قدر یک رمح گذشت باید حین
سوی گردون اگر بر آید عین
آن روایت بود و روایت اصل
لیک گفت ابن فضل در این فصل
شخصی با قرص شمس کرد نظر
دارد او هر نگاه قدرت اگر
کاندرین دم مباح نیست نماز
در طلوعست آفتاب طراز
میکند شارح وقایه نقل
یعنی صدر الشریعه باعقل
شخصی پیش از غروب بست احرام
ساخته بود و نصف عصر تمام
رفت آن وقت آفتاب فرو
جائز است اینکه باقی ماند او
آخر وقت عصر چونکه این
وقت ناقص بود علی التعیین
آخر وقت لیس و زین انسان
هست واجب با وجه نقصان
پیش از اتمام آفتاب نشست
نیست فاسد نماز جائز هست
چونکه در وقت ناقص او سر کرد
اینچنین ناقصا ادا بر کرد
لیک در وقت فجر کل آن
وقت کامل بود به نقصان
پس چو قبل از طلوع فی الاقوال
واجبش بود بر کمال
پیش از اتمام شمس اگر بود او
این نماز [illegible]

نبود و قدرت نگه کردن چه وقت مباح شد بی ظن

چونکه اینجا عبادت مقصود
نماند اینجا دلیل چند انست
بوحنیفه امام حق پرستی
طرق شرع که شناخته اند
رحمت حق بروح ایشایان
از محیط است نقل کنز عباد
شمس شد در خلال عصر غروب
آنچه بعد از غروب بگذارد
این روایت که در کتب بدیدم
گفتند این ادیم هم استادان
نیز بنوشت شارح ادراو
شخصی قائم بشد در اول عصر
با وجودیکه ظهر اندر یاد
تا که گردید آفتاب فرود
نقل باشد این صحیح کتاب
شخصی میکند فرض عصر ادا
شخص دیگری پس از غروب آن
چونکه اینجا مودی ست امام
در صلوة فقیه مسعودی
شارح ورد های شرعیه
سبکی نزد عصر آمد یاد

نه ادا است چنانچه واجب بود
از همه به دلیل ما آنست
مع جمیع ائمه ماضی
آنچنین اجتهاد ساخته اند
کرده اند آسان بحال ایشان
تا سلفی کرد در کتابش باب
آنچه خوانده است از ادا محسوب
که در و نیت قضا آرد
از فقیهان عصر پرسیدم
قصد در دل کنند نه بزبان
در خلاصه چنین روایت او
در قراءت دراز کرد نه قصر
بود یعنی قضای وی میباد
نیست تجویز نیز عصر او
در میان امامت و ز اصحاب
در میان نماز رفت زکا
اقتدا میکند درست بدان
او بود قاضی آنچه گشت تمام
همه اینجا بود از فرمودی
میکنند نقل از سراجیه
قبل پیشین او قضا افتاد

قضایت ظهر را اگر خواند
عصر با احمرار میماند
باد بهر وی قضایش بگذارد
وقت مکروه ادای عصر آرد
در قضا و ادای کافی بی تکذیب
در بیان فوایت ترتیب
نیز بعد از شروع عصر این ست
یاد آید قضای پیشین ست
شود آن وقت مستقل لقضا
می شود عصر وقت کرده ادا
نیز و پیشین قطع عصر آرد
فوت پیشین خویش بگذارد
بعد سازد ادای عصر این تن
بخلاف محمد ابن حسن
گر بپا و بگذرد بعصر این کس
ظهر را از غروب بعینه بس
هست اندر هدایه مشهور
کاندرین سه زمان که شد مذکور
در جنازه که سجده قرآن
منع کردند از کراهت آن
گر ادایش کنند جائز گو
از وجوب حضور این هر دو
در نهایه بود فریضه نماز
نیست جز یوم عصر حل جواز
در حق نافله چنان فرمود
کاندرین وقتها شروع نمود
واجب ست این بود که قطع آرد
وقت دیگر قضایش بگذارد
هست در ظاهر الروایه این
نیز در پاره کتب تعیین
در سه وقت عیان جمیع نماز
نبود غیر عصر یوم جواز
غیر اینها ست چند موضع باز
که نوشته اند نفل نماز
یعنی بعد از طلوع فجر ست این
تا طلوع ذکا علی التعیین
همچنین از نماز دیگر بست
تا نماز ادای مغرب کس
نزد خطبه جمعه هم ای قوم
نزد عند الاقامت آن یوم
نیز مکروه گفته اند عیان
همچنین نزد خطبه عیدان

نزد آن خطبه که شود بر پا
هم درین وقت اگر دانی
بعد ازین در هدایه آورده
روز عید اول نماز عید
هم درین فصل صاحب کافی
گفته یعنی با وجود حرص نماز
درست است خواه غیر آن
بزرگ وقت شارح اورا
پنج رکعت بخواند عصر کسی
نکند رکعت دگر همراه
چونکه از بعد عصر نفل نماز
نکنند سهو هم درین معنی
ز محمد امام شیبن گو
پیشوایان که زیر خشت اند
چونکه این را باختیار نکرد
آنچنین خوانده بود یک رکعت
باشد افضل تمام کردن آن
کس دوگانه بظن شب خواند
بعضی نوشته اند درین باب
لیک قول اصح بدان محسوب
ابن همین شارح مطلب اجر

یعنی اندر کسوف استسقا
هست مکروه نافله خوانی
باب عیدین را بیان کرده
نافله خوانده کرده با پدید
نقل کرده از ائمه وافی
یعنی این فصل انکه داده باز
نزد جمهور بر کراهت وان
کرد اندر سجود سهو او یاد
در چهارم نشسته بود بسی
نزد یک چند امام شرع پناه
هست مکروه فعل کرده نباز
شد اتمام نقل او یعنی
شش کند رکعتی اضافه باد
وز غلبه اعتماد بنوشتند
نیست مکروه خواندن این هرد
بعد از ان صبح گشته ثابت
نقل شارح ز خانیه میدان
صبح بوده ست بعد از آن اندر
سنت یاد او گشته حاسب
در همه کار احتیاطش خوب
گفت این را نه باب سنت فجر

وقتهای نازعت رجال   گفته شد چند بیت در احوال
لیک توبه ز جسم بگذشته   بعد اوقات وقت او گشته
آن رسولی که بود بی راه راست   صحبتش مع اعتیا الی الله است
شاه هست و بشیر هست و نذیر   رحمت عالمین سراج منیر
مهربانی که شفیع امت   گفت آن سرور جلیل همت
عجلوا بالصلوة قبل الفوت   بشتابید توبه پیش از موت
شیب توبه پیشه اهل است   مهلت او نشانه جهل است
مرترا وقت مرگ تعیین نیست   عجب آنکس که در علم دین نیست
ملک الموت هست آماده   دیده بر سینه تو بنهاده
تشنه او با مسیحاسنی   تا رباید ز جسم تو جانی
مرگ نزدیکتر ز ابرویست   آبروی تو فکر توبه اویست
ملک الموت پیش پیشانی   نیست معلوم هم زنی یا نی
مرگ در فرق سر کشیده تیغ   تو از و غافلی دریغ دریغ
مرگ در فکر تست شام و صبح   تو از و غافلی چه قبح و چه قبیح
غم اشغال دنیوی تا کی   بسگ نفس پیروی تا کی
فخر است شفیع روز حساب   بهر ما و تو رفت اندر لباب
بست بر کمر ز بهر ازواج   همه هم ما و لیلة المعراج
گفت پشت حبیب حق   آخر وقت در کنار هم بود
جسم پاک وی از تحرک ماند   لیک لبهای لعل می جنباند
با وجود یکه سخت شد درد هم   گوش خود را بلعل او کردیم
آن رسالت پناه جنت خفت   امتی یا رب امتی می‌گفت

او بکرد این چنین وصیتها
امتثالشند در چه نیت ها
او چنان پادشاه دریادل
او چنان مهربان چنان غافل
دادهای نفس بد ز دستت دام
چشم بکشا که زین خراب آباد
قافله کوچ کرد با احباب
تو درین گلخنی هنوز بخواب
پیشوایان که پیش چشمت بود
همه رفتند کعبهٔ مقصود
تو درین دیرگه نشستانی
خفتهٔ با هزار رسوائی
همرهان تو رخت بر بستند
در سوال و جواب خود هستند
تو هنوز از شراب غفلت کیف
حیف ازین عمر بی حضور حیف
چشم بکشای از برای خدا
تا نمانی ز عیش خیر جدا
تا نه افتی ببعید از مردان
در بیابان حشر سرگردان

در بیان اذان و احکام او

در کتاب هدایهٔ مشهور
این چنین در کتابها مذکور
بعضها ز اکثر سنت اذان
بتواتر رسیده نقل آن
می بود سنت رسول الله
نیست درین سخن شک و شباه
در فتاوی قاضیخان مذکور
نیز در چند نسخهٔ مشهور
سنت مصطفی ست بالیقین
نیز اجماع امت است برین
امتناع اذان کنند هر شهر
قریه یا محلهٔ دین بهر
جبر سازد امام دین پرور
هم بگویند قتل باید کرد
در نهایه روایت مذکور
نزد محمد بود چنین مسطور
از ابو یوسف آنچه شد مروی
جبر ضرب است لیک کشتن نی
از وقایه و غیر اوست بیان
نیز در شرح او نوشت چنان

نیز در وقت فرض و سنت اذان
پیش اگر گفت باد اعادهٔ آن

از ابو یوسف است بانگ نماز
باشد از نصف شب بفجر جواز

هر کجا هست اذان بگوید مرد
لحن ترجیع هم نباید کرد

در اذان لحن را کراهت دان
در فتاوی کافی کرد بیان

مردی آمد به پیش ابن عمر
گفت ای همنشین پیغمبر

بدرستی سبحان قلب ترا
دارمش دوست در رضای خدا

گفت ابن عمر توئی دشمن
در رضای خدای عز ز من

گفت از بهر چه بگفت او باز
میکنی لحن در اذان نماز

لحن فی القراءة گفتن
طرب با ترنم ست لحن

گفت صدر الشریعه جملهٔ آن
اخذ از الحان از اغانی و لغا

با خدا و ز فاسقان باشد
چه قبیح است در اذان باشد

در فتاوی شرح شمس الدین
در کتاب الکراهیت تعیین

گفت یعنی ائمهٔ اسلام
نیست شک که بود غنا حرام

خواب سیش سرود گفتن هست
نفع لعب حرام فی الحق هست

او کبیره است در همه ادیان
نیز در چند نسخهای کلان

کرده اند این مؤذنان جهول
مذهبی جا که از چه جای حصول

در نسایه نوشت اهل کرم
اینچنین هست در مقدمه هم

سنت آنکه مؤذن اسلام
رجل بالغ نکو انجام

صالح متقی نیک نهاد
اینچنین اعلم بسنت باد

هم بود عالم باوقات او
نیز در بین مؤمنان حق گو

تا که کیفیت اذان داند
تا که بی لحن بی خطا خواند

در اذان چونکه چند جا باشد
مثل آنکه همزهٔ الله
صاحب کافی میکند تقریب
سینش فاحش خطا باشد
گر بعمد آ گفت ای سالک
هست شرح وقایه را مذکور
آنچنانکه گو اذان که حرفی کم
نیز بیشی ز کیفیات حروف
مثل مدات اوست یا حرکا
لیک این جمله هیچ کم و زیاد
لیک تحسین صوت تنها او
سنت اینست در اذان جای
یعنی این لفظ الصلوة خیر
هم اقامت بود مثل اذان
یعنی قد قامت الصلوة و یا
نیز ترسل کند اذان را او
آنچه قول ائمه دین است
جهر رافع کند و هر دو
جهر رافع که گفته اند اذان
در اذان که بود ترسل نیک
گر بشد اقامت ترک شد ز اذان

مد او فاحش خطا باشد
باد را گر کشید ناگاه
یعنی در وصف اولین تکبیر
مثل اینها بهر کجا باشد
ای برادر نعوذ من ذلک
اینچنین در کتابها مشهور
نشود یا زیاده از وی هم
نشود کم زیاده از موصوف
مثل تشدید اوست یا سکنات
بهر تحسین صوت هیچ مباد
گر بود بی تغیر لفظ نکو
هست لفظ زیاد بعد فلاح
با من النوم دو کرت نه غیر
در اقامت زیادتی میدان
بعد حی علی الفلاح ای یار
در اقامت ولیک سرعت باد
در کتاب هدایه تعیین است
لیک نه و پست تر اقامت او
نشود نیز فوق طاقت آن
نیز تطریب گفته اند ولیک
بار سنت بود اعادهٔ آن

در اذان اقامت از ترتیب / ترک کرد واعاده اش تادیب
در اذان نیز در اقامت مرد / روی بر سوی قبله باید کرد
غیر قبله نگفت بانگ نماز / یا اقامت بود بکره جواز
چون صلوة و فلاح بر خواند / بیمنه و یسره روی گرداند
لیک بنوشته است شمس الدین / یعنی در شرح مختصر تعیین
در صلوة و فلاح ای با قدر / روی گرداندن هست نه با صدر
گفت صدر شریعه بالتبیین / یعنی در شرحش آن بزرگ دین
شخصی در مناره اذان خواند / رو سوی خود را اگر بگرداند
باوجودیکه ثابت است اقدام / لیک در حال نمیشود اعلام
این موذن درین زمان فی الفور / می بگردد در دور او شد دور
سر برارد ز کوه سینه مثلا / داد حی علی الصلوة بسے
بعد ازان میرود بسوی دگر / هم ز سوراخ چپ برآرد سر
قول حی علی الفلاح تمام / میکند نیز از برای اعلام
همه رین فصل شارح اوراد / از کتاب محیط ساخته یاد
قول بعضی ست کس بود تنها / نیست تحویل روی در اینها
لیک قول صحیح فی الاقوال / هست تحویل در صحیح مال
تا که گفتند رو سوی گرداند / بهر مولود که اذان خواند
گر موذن نگفت اذان قاعد / کره باشد ز سنتی باعد
نیز صاحب نهایه آن شه مرد / در فتاوی خویش تعیین کرد
سنت بود گفتن اذان نکو / در مناره و یا بجای علو
بهر آنکه موذن با هوش / بنهد اصبعین با دو گوشش

لانه صارتها
لاذان فیوقی به الی کل
مسال قالوا فی الذی
یوذن للمولود فی اذن
یحول وجهه یمینه و یسره
عسقلانی بایمن الطلعین
شحه اوردن

چیست تثویب گفته اند حسن
در هدایه و غیر او بے ظن

در هدایه سخن بگو جدا
آنچه باشد حسن بعد ندا

یعنے حے علی الصلوة و فلاح
دو کرت بعد از اذان صباح

لیک تثویب سائر صلوات
کرده بنوشت آن شرح نقایه ثقات

یعنے او ست ای نکو انجام
بعد اعلام عهد با اعلام

نیز در این کتاب فرمودند
علماے که کوفی بودند

بعد عهد صحابه دین زیب
یعنے احداث کردن این تثویب

هم ز متاخرین بزرگان باز
نیک دیدند در جمیع نماز

نیز صاحب نهایه در اینجا
کرده چیزے ازین دلیلها افشا

اینکه صاحب هدایه کرد اثبات
کره فی السوائر الصلوات

شمه زان دلیلهاے خوب
و نیز سائر هم با درین [illegible]

در عشاے علے عالم زیب
دید لفظے موذنے تثویب

امر فرمود آن خلافت تاج
یعنی این مبتدع شود اخراج

نشود واقع اندرین مسجد
اهل سنت باهل بدعت ضد

نیز نقل از مجاهد دل طهر
گفت یک روز با ادای ظهر

بیکے مسجدے شدم داخل
همره ابن عمر عادل دل

تا که ابن عمر شنید اذان
گفت تثویب چون موذن آن

در غضب گشت گفت او برخیز
نزد این مبتدع نباشی نیز

گفت آنکه نبود آن تثویب
یعنے جز مخبر در زمان حبیب

هم نوشت است شارح اوراد
رحمت حق تعالی بر وی باد

نیز از جامع الصغیر خان
گفت چون حضرت بلال چنان

یعنی در فجر امر کرد حبیب
آنکه اندر هدایه شد تعیین
کرد اشارت پس از اذان صباح
بود وفاق همین سخن از اصل
آنچه تثویب اول اندر فجر
لفظ آن اینست الصلوة خیر
نیز در جامع الصغیر عیان
لفظ تثویب الصلوة خیر
پس همین لفظ که بشد مکتوب
نیز یعنی امام فرموده
لیک قول اصح ز بعد اذان
آنکه صاحب هدایه پاک سرشت
نیز صاحب نهایه شرح این
عرف هر شهر هر آگاهی
الصلوة الصلوة گوید خواه
عرف با هر کدام لفظ کلام
چون متاخرین بزرگان ما
نیز صاحب نهایه زین معنی
گفت احداث بعد احداثست
چونکه تثویب اصل بعد فلاح
باز بعد از اذان بلفظ اصل
در عشا نهی کرد از تثویب
یعنی احداث کرده کوفیین
قول حی علی الصلوة فلاح
در نهایه نوشت در این فصل
بود بعد از اذان ز بهر اجر
با من النوم و گرشته نهر
غفر الله له من النقصان
با من النوم بجسته نه غیر
از ابو یوسف و جا هست خوب
یعنی در نفس این اذان بودی
بود در فجر آنچه گشت بیان
حسب ما تعارفوا بنوشت
میکند در کتاب خود تعیین
بتنحنح تنبه و بخواهی
با اقامت همین وجه آگاه
بوده باشد با وجه اعلام
نیک دیدند در جمیع نماز
گفت اندر کتاب خود یعنی
همچنانکه تعامل ناس ست
در اذان بود در نماز صباح
بود در فجر ای ما احسنت وصل

یعنی در غیر فجر هیچ نبود
کرد صاحب نهایه اینها یاد
ثابت الاصل باشد الفرع ست
می نشیند میان دو سلام
لیک در شام هم اقامت آن
پس چگونه جدا شکل باید کرد
اندکے از اذان مغرب پس
نزد او اندکے سکوت ای یار
یا طویل آیتے که سه ز اسے
نیز از وی نشسته اخفش
می نشیند نیز و شاگردان
اصمعی بین دو خطبه بنشیند
چون مؤذن کند اقامت سر
نزد حی علی الصلوٰة امام
خیزد قد قامت الصلوٰة او باید
پس همین قول قول مختصر است
یعنی گرد است از طحاوی یاد
یعنی در آن کتاب که هست
خیزد آنجا امام قوم آن
گفت قد قامت الصلوٰة چو او
گفته ابو یوسف شریعت طے

اصل تثویب که بیان فرمود
رحمت حق بروح آن شه باد
مو شگاف دلائل شرع است
در همه وقتها اگر در شام
اتفاقا جدا کند ز اذان
اینها و یک بوحنیفه کرده
قائما در سکوت باشد پس
قدر سه آیت قصار شمار
این توقف بالقدر ادنی
گفت مقدار سه قدم رفتن
یعنی نشستن سبک از آن
آن نشستن همان قدر بنشیند
می نشیند خلق تا چیست در
می شود راست نیز قیام تمام
می کند و شروع هم بنماز
از طحاوی روایت دگر است
بزرگ و هر شارح اوراد
چون مؤذن علی الفلاح که گفت
یعنی نزد محمد و نعمان
اقتدا تکبیر آن زمان نیکو
تا شود فارغ از اقامت بے

واذا بلغ قوله قد قامت الصلوٰة الشارع فیها ماشیا [illegible] حتی یفرغ اذا کان او غیره کذا فی الطحاوی ۱۲ [illegible]

فی الطحاوی یقوم الامام والقوم
جمیعا فی قول ابی حنیفة ومحمد
وعند [illegible] حی علی الفلاح المؤذن
من الاقامة [illegible] الکلام
فی الاقامة [illegible]
ابو یوسف [illegible] المؤذن
المؤذن من الاقامة حتی یفرغ
[illegible] فی القیام
وقال زفر اذا قال المؤذن
قد قامت الصلوٰة [illegible]
قام الامام والقوم جمیعا فاذا
قال مرة اخری [illegible]

اذا کان الامام [illegible]
اذا کان الامام [illegible] المؤذن [illegible]
[illegible]

ابو یوسف رح هو اختیار [illegible] ان یجمعها فی مکان [illegible] ان یجمعها ماشیا ولو کان المؤذن غیر الامام کذلک اختلف المشائخ قال بعضهم یقف حتی یفرغ وقال الفقیه ابو جعفر رح [illegible]

یعنی تکبیر راست گویند
شخصے بعد از فراغ بست احرام
چونکه باشد سخن در استحباب
گر نباشد درون مسجد امام
نگذرد تا ز هر صف این اشرف
در خلاصه بود احسب اسلے
خیزد آن دم امام قوم تمام
گفت قد قامت الصلوة چو او
آنچه در این کتاب متین است
بو المکارم بزرگ نیکو عقل
عند قد قامت الصلوة شروع
یعنی شمس الائمه پاک الیقین
در اقامت موذنان سعید
خواه در آن محل ادایش ساز
این موذن خودش امام بود
در اقامت اذان وان گشتن
از ذخیره مشرح اوراد
کرد شخصے اگر اذان خوانی
گر موذن بود ازینجا غیب
یا خودش حاجز است رخصت کرد
شارح ورد ها بیان کرده

این جماعت که راه دین پویند
نبود باس نزد آن دو امام
نه سخن در جواز در این باب
یا که خود گفت امام این اعلام
بر نخیزند مردم آن صف
چون موذن فلاح گوید وے
یعنی عند الثلاثه بهر قیام
لفظ تکبیر اول آن دم گو
گفت قول اصح که هست نیست
از کتاب محیط ساز نقل
گفت آن عالم اصول فروع
ذکر کرده صحیح باشد این
چون به قد قامت الصلوة رسید
خواه گردد روان بجای نماز
یا نباشد همین کلام بود
هست در قاضی خان بمنع سخن
یاد کرد است رحمت حق یاد
غیر گوید اقامتش یا نی
میتوان گفت اقامتش بی ریب
میتوان گفت ورنه نی ای مرد
ارفقا وے حجه آورده

[illegible]

الرجل عندالاقامة
یکره له الانتظار
في القیام
ولکن یقعد ثم
یقوم اذا بلغ المؤذن
الى قوله حی
علی الفلاح
هکذا ورد في روایة
[illegible]
رضی الله عنه ۱۲
شرح اوراد

گفت نزد اقامت آید کس
قائما منتظر نباشد بس
هست مکروه اگر چنین سازد
بلکه اندک نشیند و خیزد
گفت اذان را کسے بغیر وضو
کرد ترک ادب جواز است او
گر اقامت بلا وضو خواند
آنکس اندر کراهیت ماند
قول دیگر بلا طهارت آن
گر اذان گفت بے کراهت دان
لیک نبود اعادهٔ این دو
گر جنب گفته بود نه بے وضو
کرد صاحب خلاصه اینها یاد
نیز بنوشت شارح اوراد
لیک دیوانه جنب یا مست
گر اذان گفت اعادهٔ وی هست
اینچنین زن اگر بگفت اذان
هست مکروه باد اعادهٔ آن
در کتاب نهایه کرد خبر
این چنین در کتابهاے دگر
بر زنان اصل این اذان نبود
هم اقامت باین زنان نبود
چونکه عورت بود بزن آواز
بے جماعت ادا کنند نماز
هم اذان صبے اعاده باد
همچنانے که گفت در اوراد
در اقامت اعاده نبود اصل
چونکه قول ائمه خوش وصل
گشت مشروع در اذان تکرار
در اقامت نگشت جز یکبار
گفت صاحب وقایه ره طی
نیز بنوشته است شارح وی
از براے قضا اذان نماز
گوید آن شخص هم اقامت باز
گر کسے را فوایت بسیار
بوده باشد ادا کند یکبار
گوید اول اذان اقامت کس
باقی را بود اقامت بس
گر بخواهند در جمیع او
هم اذان اقامت او نیکو
شیخ علامه شارح اوراد
کرد از چند نسخه خوش یاد

مسئله
رجل دخل المسجد والمؤذن یقیم ینبغی ان یقعد ولا یمکث [illegible]

گر مسافر بود بنی آدم
نیز گوید اذان اقامت هم
اکتفا کرد با اقامت او
جائز اما مع اذان نیکو
لیک ترک اقامت ار سازد
خویشتن را بکره اندازد
گفت اذان را مسافر راکب
هست جائز بود بسے جانب
در اقامت نزول مے سازد
مقصد خود حصول مے سازد
مگر آن فرض کز خوف عدو
راکبا مے شود ادا سے او
هم درینجا اقامت رکبان
نیز جائز بود اقامت آن
گر خدا خواهدش بیان خوف
آید اندر محل خویش فسوف
گفت اذان را مسافر باشی
نبود باسش گر چنین باشی
در اقامت ولیک مشی آن
هست مکروه بے کراہت خوان
اے مسافر تو هستی آزاده
هم اذان را بگوی استاده
سخن بزرگان بدیده راس
چونکه لا باس نیست اولی پاس
اے برادر مسافر با درک
چون بسازی اذان اقامت ترک
در نهایه چنین بیان کرده
او ز مبسوط نقل آورده
گفت در ارض ما جنت خفت
مفردے که اذان اقامت گفت
چون ملائک که جمله راست روند
آنچه در بین خافقین بوند
میگذارند نماز همره او
مگذارند ور نه الا دو
این نماند ز سمع مردم دور
هست شرح وقایه را مذکور
آنکه در خانه است مفردے
چون موذن بگفت اذان حے
بے اذان اقامت از آنجا
میگذارد نماز هست روا
لیک گفتن بود ز دل صافی
گرچه باشد اذان حی کافی

له ومن فاتته الصلوٰة
قضاها في وقت
اذن لها
[illegible] اذن للاولى
واقام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والمصلے في بيته
لقرية [illegible]
بان الكلام في المنفرد
حيث قال ان صلى
في المصر [illegible]
بلا اذان واقامة
لان المنفرد [illegible]
[illegible] ان يودي
الصلوٰة على هيئة الجماعة
وان تركها جاز ۱۲
شيخ الاسلام

در نهایه چنانچه تعیین کرد
رفتگانے که زیر خشت اند
گرچه آنجا بجمعیت خوانند
از ابو یوسف آن فقاهت جفت
از فتاوے جامع الکرخی
یعنی در آن کتاب بنوشت او
گور صدر الشریعة النور باد
گفت در قریه ها که مسجدے
مسجدے اگر ندارد او
نیستے حکم اذان فرزانه
نیز حکم اقامت این کس
شارح درد هاے علامه
چون ندای اذان موذن داد
گرچه بودست در جنابت آن
منعوط اگر شنید اجابا
بیابد آنکس پس از فراغ آن
سخن عالمان پاک ارواح
نیز در محیط الصلوٰة خیر
چون جوابے که با اذان گوئی
کل حے علے شود ظاهر
چونکه حی علی الصلوٰة ای یار
نقلها از ائمه دین کرد
در تفاریق گرچه بنوشتند
گر بخواهند هر دو را باشند
لیک اساء بترک ذلک گفت
یک روایت نوشته اند اخی
نیست رخصت بترک یک زین دو
کرد در شرح با صفائش یاد
بوده باشد چو مصر باشد وے
در اذان حکم او مسافر گو
میگذارد کسے که در خانه
چون مسافر بود در ینجا بس
ذکر کرد است آن شکر خامه
شنونده کند جوابش یاد
چونکه واجب بود جواب اذان
آن جوابش کند بقلب او را
نمیدهد آن جواب را بزبان
غیر حے علی الصلوٰة فلاح
یا من القوم ای محب سعید
هرچه گوید موذن آن گوئی
گر تو لاحول را اے اخی
معنی اسرع علی الصلوٰة شتاب

بس جوابے که هست دراین قول   می شود راست گفتن لا حول
چون بگفت الصلوٰة خیر او   بس تو صدقت و بررت گو

فی ترغیب الصلوٰة موذن بانگ نماز گوید بجواب او مشغول شود آنچه موذن گوید او همان بگوید چون موذن بحی علی الصلوٰة رسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بحی علی الفلاح رسد بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن گوید این صحیح است کذا فی شرح اوراد و در صلوٰة مسعودی آورده است که چون موذن گوید الصلوٰة خیر من النوم جواب بگوید صدقت و بررت و چون بار دوم گوید این دعا بگوید اللهم نبهنا من نوم الغف فلین کذا در شرح اوراد

ور شنود اذان نگوید سخن   همچنین در اقامتش گفتن
جز اجابت سخن از اعمال   نشود مشتغل درین دو حال
صلوٰة کشف سیّما باشد   گفت ترک وی اجفا باشد
هر که چون گفته موذن گفت   مغفرت کرد خالق بی جفت
هست در ترک او وعید سخت   مکنی ترک ای سعادت بخت
آن وعیدی کز حبیب نبی است   در نوشت کفایهٔ شعبی است

فی کفایة الشعبی فی الاختیار ان من سمع الاذان ولم یقل مثل ما قال الموذن فانه ینقل علی ستا نکلة الشهادة عند النزع فمن لم یقل مثل ما قال الموذن فی الاقامة یمنع من السجود یوم القیمة اذا سجد المومنون الله تعالی

هست اندر صلوٰة مسعودی   نقل کرد از رسول معبودی
گفته آن مهربان وجه حسن   هر که وقت اذان بکرد سخن

[illegible]

الا بابلند آنست که گفتن و گذاشتن [illegible] [illegible] بر طاعت خدا و [illegible] و جل اگر نبی صلی الله علیه وسلم [illegible] کرده [illegible] موذن [illegible] [illegible] قال [illegible] علیه السلام [illegible] ما قال الموذن [illegible]

مردمی هست از زوال ایمان خوف   زین سخن نیست چون با نشان لغو
شخصی اندر قرائت قرآن   بود و در آن زمان شنید اذان
بود و نخواند اش همین قاری   ماند او را ده جواب آری
لیک در مسجد پیش اگر خواند   از قرائت هم او سنی ماند
با د این قول شارح اوراد   لیک اندر نهایه ساده یاد
گفت اگر قاری شنید اذان   باشد افضل کند توقف آن
یعنی بشنیدن اذان نیکو   چونکه دارد رشده اش با او
گر نباشد اذان مسجد خویش   تا کند ترک آن نکو اندیش
گرچه آن قاریست در خانه   لیک ماند ز حسن فضیلت بیگانه
در صلوة و فقیه مسعودی   علمای عظام فرمودی
می شنیدی اذان مسجد بعید   گفته جواب هر دو بعید
نیز بشنید اذان مسجدی   ترک سازد جواب اول وی
بجواب اذان مسجد خویش   میکند اشتغال آن درویش
چونکه بوده جواب اول یاد   لیک این واجب است ترک مباد
ذکر کرده است شارح اوراد   باز در چند نسخه خوش باد
شخصی در مسجد است چون اذان   هست واجب جواب او بر آن
در کتاب نهایه یقین است   نیز در چند نسخه چون اینست
کرد گوینده اذان را یاد   صالح عالم سنت باد
چونکه او مسئله نکو داند   بوفات سنی اذان خواند
محترم باد هین آدمیان   چونکه فکر سنت است اذان
مصطفی که جانشان باداد   گفت نیکانتان اذان باد

اینچنین گفته مشایخ ما / لیک در بعضی بلده باسی ما
دی موذن چو اگر شد رخصت / لحن خوانان نجنبند شد رخصت
یا چو دیگر عالمان هستند / شیخ یاران در این مباحثند
گر در بحث علم می‌کوشند / ما ندانیم از چه خاموشند
نقل کرد از حلیه سیابانی / فاسقی گر کند اذان خوانی
بس یکی و بیش روایت داد / لیک فرموده که اعاده مباد
عالم وقت گر نباشد آن / سبب فتنه گفته تا حتی خان

در بیان ستر عورت

ستر عورت بنزد همه اقوال / فرض عین است با نسا و رجال
چیست عورت بگو بیان آن / چون که لازم بود بهر انسان
در هدایه و غیرها تعیین / در جمیع کتاب اهل دین
عورت مرد نزد کل خوشنو / باشد از ناف تا سر زانو
شافعی گفته است عورت نیست / لیک در زانو کرده است خلاف
احتیاطا اینکه مرد را پوشند / اتفاق ائمه را کوشند
در زنان همه در از سر تا پاست / لیک زو چند موضع استثناست
در هدایه و بیش شرحها / قدم کف رو مستثنا
لیک در بعضی نیز کف رو / نیست از وی زیاده ای خوشخو
در کتاب هدایه این مروی ست / قدم زن اصح ز عورت نیست
لیک اندر کتاب قاضیخان / هست در بعضی فتاوی شان
قول اکثر که گفته‌اند قدم / منع سازند و شما زیرا هم
است و در این کتاب بتعیین است / در کتاب [illegible] نیست

نیست در صاحب نهایه فاخبر
نقل بسیار کرد گفت آخر

یعنی در حق اجنبیه نماز
واجب ستر دان قدم را باز

چونکه اندر نماز است نیکو
ستر اصابع واجب است براو

عمل مرد و زن بسر تو لے
بنفاق ائمه نیست او لے

کف کر باشد بجز مستثنا
در نهایه نوشته اند اما

کفها شد مشیر این معنی
عورت است پشت کف زن یعنی

لیک در بعض نسخهای سلف
پشت کف بوده است تابع کف

در کتاب خلاصة الفتوے
بطن کف را بگیر د استثنا

آن زنان که به بندگی کوشند
احتیاط اینکه دست و پا پوشند

پشت دست قدم اگر بر زن
نبود عورت است براو درمن

لیک بر سنتی او چه گمان
یعنی اندر نماز پوشش آن

انچه عورت که هست بهر دان
مع پشت شکم بر او دست آن

ربع عضو ز عورت زن مرد
شد کشاده اعاده باید کرد

ربع ساق زن ار کشاده شود
آن نمازے که خواند اعاده شود

همچنین شعر بطن فخذ او
گر شود کشف ربع تابع کو

[illegible] هر یک علحده نیز بسا
گر شود کشف ربع نیست روا

شعر یعنی تو شعر نازل دان
در هدایه صحیح باشد آن

نیز اندر خلاصه فرموده
گفت این قول را اصح بوده

گر که شعرے که هست در سر زن
گفت در عورتے او چه سخن

انچه گشته ز [illegible] در است بیان
گفت از جامع الصغیر می خوان

بیشتر عورت بود به تنهائی
پس او را چه پیش فرمائی ۱۶۰

نیز عضو علیحده است ذکر
هم بود خصیتین عضو دگر

گفت اصح جامع الصغیری خوان
در هدایه صحیح باشد آن

در کتاب نهایه آورده
از بزرگان دین بیان کرده

زانو عورت بود بتابع ران
یا چو عضو علیحده هست آن

بعضے عضوے علیحده خوانند
بعضے تابع بفخذ بیند استاد

گرچه قول اصح علیحده نیست
از همه احتیاط اولی نیست

ربع یک گوش زن که گشت کشاد
در منیه هو التصحیح فساد

شارح دررهای صاحب عقل
او ز بزازیه بسازد نقل

گفت از ناف تا بعانه که هست
هست یک عضو ای خدای پرست

در همین فصل از کتاب حصر
میکند نقل آن معلم عصر

عورت شخص در نماز کشاد
ستر بر او بلا درنگ نهاد

پس باجماع آن نماز ازین
گفت جائز بود علی التعیین

گر برکن کشاده همره آن
هم باجماع قول فاسد دان

رکنے مکشوف اگر ادا نبود
لیک مقدار رکن خواندن بود

نزد بو یوسف آن نماز فساد
وز محمد سخن فساد مباد

در کتاب خلاصه فرمودی
اینچنین در صلوۀ مسعودی

هست پستان زن که آویزان
نیز عضو علیحده میدان

لیک پستان که هست چسپیده
تابع سینه عالمان دیده

شارح دررهای شرعیه
میکند نقل از سراجیه

بود در جای آدمی عریان
جامه دار است و حضور آن

طلبد جامه گر نه داد بکس
نگذارد نماز لیک نزان بس

در میان نماز یافت اگر
میگذارد نماز را از سر

اصل پوشش نیابد انسانی
چون گذارد نماز حقانی

در هدایه نوشت از اینها
بدلیل تمام تعیینها

بنشیند کند نماز ادا
هم رکوع و سجود با ایما

هرچگاه صحابه لچ ماندند
وقت عریان باین روش خواندند

قائما گر ادا بکرد روا
لیک بنشسته خواندنش اولی

در هدایه نوشت بی شبهت
گفت فرض ست پوشش عورت

اگر از فرضی رکوع سجود
اندرین جا دلیلها فرمود

جامهٔ شخص شد نجس بی ظن
نیست چیزی ازاله اش کردن

ربع جامه اگر بود طاهر
باقی او نجس بود ظاهر

در همان جامه کن ادای نماز
گر ادا کرد لچ مگوی جواز

کمتر از ربع پاک باشد آن
نیز نزد محمد است چنان

هست مختار نزد وی اکمل
لیک در جامه خواندنش افضل

اندرین فصل شارح اوراد
از مفاتیح میسازد یاد

گر بساط حصیر یابد آن
نگذارد نماز را عریان

ور باوراق خالی ست کدو
یا بود از حشیش پوشش او

یعنی امکان ستر با اینها
گر شود عاریا نماز ادا

از سراجیه شنکر خامه
مرز نیز است آنچنان جامه

گر گذارد نماز ایستاده
میشود ربع ساق بگشاده

ور نشیند تمام میپوشد
بنمازش نشسته میکوشد

شد بزن چیزی انکشاف از مو
چیزی از ساق او و پشت او

گر کنی جمع این کشاده بها　　ربع واحد شود ازین اعضا
نیست جایز نماز مذکوره　　چون که زن عورتست مستوره
همدرین فصل شرح ساز لبیب　　نقل کرد از فتاوی ترغیب
گر بود جامهٔ تنک بر زن　　بنماید چنانکه ازوی تن
یا تنک هست مقنعهٔ او　　می نماید چنانکه ازوی مو
بهمین پوششی که باریکست　　رفت جایی اگرچه تاریکست
میگذارد نماز نیست روا　　گرچه در آن محل بود تنها
در فتاوی شرع می آرد　　زن اگر جامهٔ تنک دارد
می نماید ز تحت ثوب بدن　　موجب لعنت است بر آن تن
نیز آواز زن بود عورت　　نبود در رفع صوت رخصت
گر تکلم با جنبی سازد　　خویش را با جنایت اندازد
در خزانه چنانچه راوی گفت　　بعد در حیرة الفتاوی گفت
گر بود حاجت سخن بر زن　　بدرشتی کند بمرد سخن
هست قول خضوع بروی طعن　　چونکه فرمود حق فلا تخضعن
گفت صاحب خلاصه آن شهمرد　　در کتاب الکراهیت آورد
اجنبیه بود زنان جوان　　منع باشد سلام از مردان
ور بر آنها اگر سلام برد　　یا پس از عطسه حمد آورد
مرد در نفس خود جواب دهاد　　گر بود زن عجوزه جهر آباد
منع باشد سلام شابا زن　　در سخنهای دنیوی چه سخن
در خلاصه چنانچه کردی یاد　　هم نوشتست شارح اوراد
در فتاوی شرعة الاسلام　　نقل کردست از رسول انام

گر کند مرد اگر بهزل سخن ‏ ‏ یعنی آن کس با جنبیه زن
پس بهر یک کلام سال هزار ‏ ‏ بشود حبس در میان نار
التزام حرام سوی زن ‏ ‏ گر بسازد درین جهان هر تن
گفت پیغمبر بشیر و نذیر ‏ ‏ مع شیطان کنند در زنجیر
بعد فرمان شود بسوی نار ‏ ‏ یعنی با آن لعین بدکردار
هست معلوم جمع انسان ‏ ‏ دشمن بدترین بود شیطان
پس بدوزخ که بدترین جائیست ‏ ‏ مع شیطان شدن چه رسوائیست
آن سخن که بروی شانهٔ زن ‏ ‏ غیر شهوت نظر توان کردن
لیک این مسئله که شد تعیین ‏ ‏ گفت در شرح خویش شمس الدین
بود اندر زمانهٔ اینها ‏ ‏ منع کردند در زمانهٔ ما
در نهایه است بزرگان ما ‏ ‏ نیز گفتند در زمان ما
روی بکشادن زنان جوان ‏ ‏ منع شد در میانهٔ مردان
بلکه اندر روایت دیگر ‏ ‏ گفت بر عورتے اوست خبر
آنچه در این کتاب تعیین است ‏ ‏ اخذ بولیث گفت بر این است
اخذ بولیث گفت لافتوے ‏ ‏ ترس باید به بندگان خدا
گر بشهوت نظر بسوے زن ‏ ‏ میکند در حرامیش چه سخن
ببلاغت رسید چون بی ریش ‏ ‏ حکم او را چگونه داری پیش
ذکر کرده دران شریف کتاب ‏ ‏ کرده اند از بهر احتساب نصاب
نبود آن بشره اگر خوش رو ‏ ‏ حکم مرد است نیز حکم او
آن بشره خوب رو بود تا ‏ ‏ مثل زن عورت است سر تا پا
نیز بر سوے آن صبیح پسر ‏ ‏ چون بشهوت حلال نیست نظر

درکفایهٔ شعبی آورده
بعد دیدن بزید و شد در خواب
نیز پرسیده شد از وزان حال
امردی را بدیدش در حی
زان سبب دی من در آتش شهوت
هم در اخبار هست ابن عمر
امردی نیک روی آمد پیش
پس دران دم که خالق گفت گذشت
گفت و شد این عمل بکردی خویش
بس بشنیدم از رسول انام
اینچنین دان محاسن آنان
بهره هر زن ست دو شیطان
امردی که صبیح رو باشد
کرد اراده برون شدن ز دیار
محتسب تاس را بغیر ضرور
بود خوش رو محمد ابن حسن
بوحنیفه طالب نکردی پیش
یا ز پشت ستون بگفتی درس
او بچندین شرافت دارین
انچه بنوشته است شمس الدین
گفت بر امردان سلام نظر

یکی از عالمان دین مرده
شده رویش سیاه و حال خراب
داد عالم با وجواب سوال
پس نظر ساختیم با بردی
دیدهٔ عانه بباید دوخت
روزی بنشسته بود پیش پدر
رفت ابن عمر بخانهٔ خویش
بعد از وار خویش بیرون گشت
یا شنیدی ز مصطفی زین پیش
سوی آنها بود نگاه حرام
مع آنان بود کلام چنان
مع هر امردست هژده آن
طالب علم هم بر او باشد
هر پدر را ست منع او ای یار
سازد از صحبت امارد دور
چون برفتی بمجلس خواندن
می نشاندی بسوی پشت خویش
تا ز افتد دو دیدهٔ حق ترس
خوف میکرد از خیانت عین
یعنی در شرح مختصر تبیین
آن نظر غیر شهوت است اگر

نبود پاک چونکه دراین باب / امر بروی نکرده اند نقاب
گرچه لا بأس گفته اند ولیک / اصل بروی نظر نکردن نیک
چونکه از خوف امام بزرگتر / بروی شاگرد را نکرد نظر
درکتاب خلاصهٔ مشهور / درکتاب الکراهیت مذکور
اینچنین لبس باجنبیه زن / نیست جائز مصافحه کردن
چون که باشد حرام مس او / گرچه متن کفست مس او
چون که در متن او ضرورت نیست / نیست رخصت اگرچه عورت نیست
در عجائز مصافحه اما / علما گفته اند هست روا
لیک باشد حرام استمتاع / بهمه حال کاندرین انواع
اینچنین خلوتش بکل حال / هست بیشک حرام نیست حلال
افقه وقت خویش شمس الدین / در همین باب میکند تعیین
بعد ازان در مصافحه بعجوز / گر بود غیر مشتهاة تجوز
لیک اندر روایتی آورد / هم بود غیر مشتهاة این مرد
هم بود غیر مشتهات این زن / بعد جائز مصافحه کردن
در کتاب تتمه آورده / از بزرگان شرع پرورده
نزد دو پیره زن بلا محرم / بسفر قول مجمع اکرم
نیز خلوت کسی نتواند کرد / بعجوز ارچه پیر باشد مرد
هست مذکور در کتاب نصاب / باشد از بهر احتساب کتاب
نه سره در التزام سفر / هست مجبوب یا خصی یا نر
همراه او با رجال دیگر هست / پس بنا محرمی برابر هست
اینچنین بنده را بخانه زن / غیر جائز بود در آوردن

جوان

چون که در بنده خوف فتنه کار / اکثر است از اجانب احرار
هم نوشته ست آن بزرگ دین / یعنی در شرح خویش شمس الدین
گرچه باشد خصی رسیده غلام / در حرم خادمی اوست حرام
نیز بنوشته اند در ترغیب / در همین باب عالمان لبیب
هست نقل از بشیر مبعوث / در نیاید بهشت نا دیوث
نیز این نکته نیکو / وصف دیوث را بیان کرده او
هر که گاهی بمرد گوید زن / روم از خانه اینکه پیراهن
پوشم اسی یا رجامهٔ رنگین / مرد راضی شود اگر بداین
بهر همین ها اگر دهد دستور / هست دیوث مرد کنا مذکور
یا بگوید بمرد خود زنها / سوی کوچه دریچه بگشا
مرد اگر بد مراد زن آید / از سوی او دریچه بگشاید
یا غلام رسیده پیش زن / بگذارد بگفته اهل سخن
آنچه دیوث گفت این باشد / وای بر جان کس چنین باشد
چون زیارات قبرها بر حال / مستحب است بر همه اقوال
میکند ذکر شارح اوراد / رحمت حق تعال بروی باد
از وراز الحجه کرد اعلام / بر زنان این زیارت است حرام
هم نوشت از کفایهٔ شعبی / اندرین فن روایتی صحبی
آن روایت بود باین مضمون / زن شود سوی مقبره بیرون
آنچه باشد ملائکه یقین / یعنی در هفت آسمان زمین
همه لعنت کنند بر آن زن / غرق لعنت شود درین چنین زن
میرود در راه آن زن بدحال / نیز در لعنت خدای تعال

در نصاب الاحتساب آورد / از بزرگان دین که تعیین کرد
هر زنی شد بمیتی دعوت / نیز آید نه خانه بے شبهت
پس بآن زن خدا تفضل و کرم / مید هد اجر حج عمره هم
آن خدا بینی که هست در اخبار / یعنی حضرت عمر عدالت یار
رجلی را بدید همره زن / می بکردند در طریق سخن
پس همان فرق ساز نیک و بد / آن زن و مرد را بدره زد
گفت آن مرد آن زن من بود / پس با و حضرت عمر فرمود
گر زنت باشد ای خلاف اندیش / چون نه بگذاشتی بخانهٔ خویش
تا بگشتی تو متهم در راه / نزد یک کس ز بندگان اله
وای بر مردک حمیت شست / زن ز نا محرمان ندارد رست
همچنانے که هست در ترغیب / ذکر کردند عالمان لبیب
زن خود گر برند معه که ها / یا بحال خودش دهند رها
هر دو در لعنت خداوند است / هر دو در دام دیو در بند است
زان چنان مرد خر بود بهتر / چونکه زو به بود حمیت خر
بهر پرسی عیادت عید / نتوان رفت زن که باشد خیر
نتوان رفت هم بهمانے / نیست تجویز در مسلمانی
که باینها اگر گذارد شو / عاصی عاصیت شوند هر دو
بزیارات محرمانش زن / علما گفت میتوان رفتن
مرد از محرمان که میدانی / میتوان منع ساختن یا نی
گفت در شرح مختصر بیقین / شارح نیک عقل فخر الدین
جز پدر مادر است محرم حال / نتوان منع ساخت در هر سال

([illegible] زنان)

ف
مسئله زنان
مر نشین از
مردهای اجانب
اما از زنان محرمان
نشین احکام داده
از دیدن و سخن

مسئله [illegible]
[illegible]
قال النبی علیه السلام
[illegible]
مسئله [illegible]
[illegible]
[illegible]
عبادات

این صحیح ست بر همین فتوی
گرچه هست اختلاف از علما
کرد در ترغیب الصلوة خبر
اینچنین در کتابهاے دگر
پدر و مادرش بود بیمار
کس شان نیست که کند تیمار
بهر تیمار کردن آن دو
میرود گرچه نیست رخصت شو
یا زنے که شخص دارد قرض
کس ندارد یا و بیارد قرض
یا بزن شخص قرض اگر دارد
کس ندارد که قرض بگذارد
بهر این دو ضرور از خانه
مے برآید به پیش بیگانه
لیک اندر دوم سخن کردن
بدرشتی بے کنند سخن
چون نه بیند بهر آنچه مرد از مرد
زن هم از زن نظر نتاند کرد
سینه از ناف زیر تا تو زن
زن دیگرے نتوان دیدن
گرچه باشند مادر و خواهر
این چنین بی بی ست واه اگر
لیک این جمله را زن شوهر
میتوان دیدنش بیکدیگر
جاے مخصوص را که میدانی
میتوان دید شوی زن یعنی
در صلوة فقیه مسعودے
علماے عظام فرمودے
عائشه گفت مے نتوان دیدن
لیک نبود ادب چنان دیدن
گفت ابن عمر نظر شاید
تا از و رغبتے پدید آید
چه شود حق تعالے فرزندے
بدهد مومنے خردمندے
غیر شوهر پیش ز محرمان زن
موضع زینتش توان دیدن
سخن عالمان بے کینه
زینتش از سرست تا سینه
جاے خلخال تا بزیر قدم
موضع زینتش بود آن هم
آنچه باید بدید شاید شود
در حق محرمان او فرمود

زن بیگانه را برو دے کف
ستودن او حرام گفت سلف
مگر آنکه عجوزه باشد زن
هست جائز مصافحه کردن
بلکه بنوشته است شمس الدین
در کتاب الکراهیت بیقین
سینے در حالت شیر داده
نتوان سودنش بلا اشتباه
مرد از مرد انچه شاید دید
موضع دید میتوان مالید
موضعے که نمے توان دیدن
مے نشاید بشخص مالیدن
فوق ثوب کثیف مالد کس
موضع ستر را چگوئی بس
پاره گفته اند باس مدان
لیک هست احتیاط ترک آن
خادمانے که هست در حمام
گر بمالد برهنه اوست حرام
در صلوٰة فقیه مسعود ست
علماے کرام فرمودست
چار ساله اگر بود بچگان
مے نشاید برهنه دیدن آن
قاضی در وقت حکم بر کردن
یا گواهی کسے دهد بر زن
دیدن زن درین ضرورت هست
گرچه اینجا خطر ز شهوت هست
مے در آرد زنے بعقد خویش
میتوان دید مرد از آن پیش
میخرد یا کنیزکی را مرد
شاید آنکس نگاه برین کرد
هم در آنجا نگاه رخصت هست
گرچه اینجا خطر ز شهوت هست
واجب ستر بود موضع زن
شد جدا اختلاف از دیدن
اینچنین ست از رجال اگر
شد بریده ز خصیتین ذکر
اصح قول غیر جائز دان
در نهایه بود و غیر آن
یا تراشید موی زیرناف
دیدنش از ائمه هست خلاف
بعد مردن باستخوان زن
نیست جائز نگاه بر کردن

در قنیه چنانچه فرموده
جای پنهان جریح گشت اگر
جای پنهان مرد مجروح است
زن جراحه ماندن دارو
دارو کردن اگر نتاند مرد
هست امکان عقد اگر براو
نیست سامان عقد اگر امکان
گشت مجروح زن علی التعیین
حاجت علم اگر بود بر زن
بضرورا از برای او کوشد
میکند چادر درست بهر
هم یکی چشم خویش باید بست
پشت خود راو تا کند آگاه
گرچه با علم او برون آید
آن شنیدی که هست بالتعیین
مرد داخل شود زیک در شهر
هر که آید به پیش قتل آرد
گرچه در وی ز عالمان هستند
بهمین نوع گشته از یکسر
نصفی اندر میانهٔ مردان
بس گناه همین زن بد دل
بعد ازین در صلوة مسجودے
قدر حاجت کند طبیب نظر
بطبابت زنی ندارد دست
نیک تعلیم میکند یا او
حیلهٔ او چگونه باید کرد
عقد باید میانهٔ این دو
مے کشاند بقدر حاجت آن
مرد جراح حیله است همین
کس ندارد بیان او کردن
موزهٔ کهنه بپا پوشد
نیز کهنه گلیم بر چادر
گیرد آنگه عصای اندر دست
چون عجوزه در آید اندر راه
خویش را چون زنان نیاراید
در صحیفه تنبیه الضالین
او که شمشیر کج کند از قهر
نکند رحم هیچ نگذارد
شیخ و سادات درمیان هستند
رود از شهر از درے دیگر
کند آراسته خودش را آن
بیشتر از گناه آن قاتل

زن همان زن بود ستر تا اجل
ننماید بغیر الا اجل

زوجه بشنو از دو سه بگو
کس نبیند مگر محارم او

نشنود هیچکس صدای وی
بلکه آواز کفش پای وی

بلکه همسایگان برند گمان
این زن نیک بنده است یا بیجان

مرد هم آن چنان بغیرت باد
راضی گردد خدا پیمبر شاد

غیر چون دید جامه زن خویش
مرد راضی شود بمردن خویش

چون که مردے غیور را آری
روزے صد مرتبه گر بیاری

آسمان پرده سر نشیب کنند
هر زبان کاسه کاسه زهر نهند

پاره پاره کنند سر تا تن
سیخ آهن زنند بناخن

صد هزار و شصت رگ کشند از تن
کوهها را نهند بر گردن

زینهمه به ازان بر غیر
بزن وے فتد نگاه غیر

زن فرمان پذیر اعمی چشم
بهتر از صد جمیله بد چشم

زن خانه نشین چهره شب
به ز بیرون برای رخ کوکب

زن که از چشم غیر مستور ست
گرچه بد رو ترین بود حور ست

گرچه واده غلام زاده بود
او ز صد بانسب زیاده بود

زن که منظور غیر اگر باشد
گرچه ماهست باچه خر باشد

زن که از خانه شد برون یا ده
بے ضرورت بود جدائی به

گرچه نسبت امیر و سلطان ست
در جمال آفتاب تابان ست

باید از آنچنان حذر کردن
گرچه مهرین اوست بر گردن

او که نا قابل ست نادان ست
مرگ بهتر ز صحبت آن ست

زن که نه به و صلاحیت ورزد
جان شیرین فدای کی ارزد

سرخی روی زن ز پنهانی ست
سرفرازی او مسلمانی ست
دولت او حیا و تمکین ست
نعمت او زبان شیرین ست
شرم رخساره باش جوهر اوست
گوهر او رضای شوهر اوست
آنچنان زن اگر شود موجود
رحمت حق تعالی خواهد بود
اینچنین زن اگر نشد پیدا
سر فرو ده به بندگی خدا
زن بد دوزخ همین دارست
عاقل از این عذاب بیزارست
دامن صبر اگر بدست آری
به ز مشغولی گرفتاری
بجدا بودن ز خود دوری
به که اندر بغل کنی حوری
شب که سازد و تا به زالوها
به نه هم خوابگی بالوها
آه درین زنان فتنه نهاد
شده است اعتقاد خلق فساد
بعضی از فرقهٔ مضل ضال
شده موجود در جهان الحال
تخم تند و یر در بغل چیدند
خویشتن را بزرگ نامیدند
چونکه دارند شیخ صوفی نام
برد آنجا عیال خویش عوام
تا زند شیخ با دم سروی
تا شود دفع علت و روحی
نیز آن ناقصان بداختر
حلقه گیرند بر زن و دختر
چند از نفس گردمان آرند
صوتهای بلند بردارند
گاه بر روی شان دم اندازند
گاه بر پشت نالشی سازند
شیخ عشقی ابو الحسن آن مرد
در رسالهٔ خویش تعیین کرد
فتنهٔ اینچنین مضل ضال
بود اکثر ز فتنهٔ دجال
چونکه فتنه اوست روزی کم
میسزند عیسی نبی برهم
فتنهٔ این بعید می ماند
ضال دیگر طریق حق خواند

رفته رفته اگر مسلمانان
راست دانند کردهٔ اشان
خانهٔ دین شان خراب شود
عمل نیک شان سراب شود
زین سبب فتنهٔ مضل ضلال
بیشتر شد ز فتنهٔ دجال

در بیان پوشیدن جامه

فرضی جامه بانسا و رجال
جامهٔ او بود ز وجه حلال
هم بمقدار ستر عورت کس
هم شود دافع هلاکت بس
بشنو اکنون روایت عجبی
ذکر شد در کفایهٔ شعبی
هست از بزرگان علامه
شخصی به ده درم خرد جامه
نُه ازو نُه بود حلال درم
یکدرم از حرام با وی ضم
بر همان جامه کرد طاعت بس
نیست مقبول طاعت آنکس
گفت ابولیث در رساله هم
گفت تاری حرام باشد ضم
بهمان جامه کرد طاعت اگر
غیر مقبول گفت پیغامبر
از سخنهای شارح اوراد
اندرین نظم خویش سازم یاد
جامه های جمیل پوشیدن
در روایت مباح شد بی ظن
شکر را گر دوست صاحب جامه
از تکبر نباشد این جامه
چونکه در مذهب جمیع امام
گفت فعل تکبرست حرام
گر بتفسیر این سخن کوشند
جامهٔ نیک را به بر پوشند
دل شان مثل بیشتر باشد
هست جائز اگر چنین باشد
مرد را جامه های ابریشمین
گفت باشد حرام بالتعیین
چون بریشم بود سداش اگر
لحمت او بود ز جنس دگر
باس نبود لباس کردن آن
لیک بر عکس او جواز مدان

كل لباس يكون على خلاف السنة فيكون لبسه مكروها وهو مثل الاثواب الكفار والاثواب اهل الفسق والفجور واهل الاشرار والبطر مثل قرطق واسبال الازار وتطويل الكم وتوسيعهما والجيب على الجانب الاسفل على الصدر وتحقيقه ما روي جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل القميص على القرطق كفضلي عليكم وكفضل الجنة على النار

[illegible]

[illegible]

ظاهر و هست چونکه بحث آن
افقه وقت خویش شمس الدین
بعضی مکروه گفته اند ز ناس
پس صحیح اینهمه حلال نه است
در کتابی که نام اوست نصاب
جامهٔ گر بود حریر ای یار
ربعی جامه حریر به بر
گشت معلوم زانچنان گفتن
ثوب دیباج یا حریر بسی
پس سزاوار این بود مر تن
نشو و هم بروی او خندان
در کتاب قنیه آورده
بلباس بود حریر علم
نزد یکپارهٔ ز اهل خبر
میکنندش قیاس ازاین رو
نزد بعضی ست ضم نه کل ضم
نزد یکپارهٔ ز اهل شرف
در کتاب خلاصه اکثر هم
اصل در باب این حریر علم
بعضی بشمرده است کره ای دوست
وجه شخصی که گفت کره است آن

پس سزا ایشو و درو پنهان
میکنند در کتاب خود تعیین
که کند جلد کس حریر پساس
گر چه با جلد اتصال نه است
گردن از بهر احتساب کتاب
چون عمر گفت لبس ز اهل کتاب
داشت آن جامه را کشاند عمر
مثل قول عمر توان گفتن
در بر خویش کرده است کسی
بیند او را نکنند سخن
بلکه تعریض میکنند ازان
اختلافات را بیان کرده
باک سفی قدر چار اصبع ضم
چار اصبع ز اصبعاسی عمر
قدر شبر است رخصت اندر او
نشر او کل نشر بود هم
اصبع خود نه اصبعای سلف
معتبر با چار اصبع ضم
شده است اختلاف ز اهل کرم
لیک ماخوذ و مباح اوست
یاد کرده فقیه در بستان

[illegible]

شد الوسط
والمنطقة مکروه
في الصلوة
[illegible]
اذا کان لابس
[illegible]
الذي يشق [illegible]
بغير شد الوسط
والمنطقة جائز
من غير الکراهة ۱۲
من فتاوی
[illegible]

روزی ابن عمر عمامه خرید   علمش را حریر دید برید
گفت هم جا بر نکو انجام   قطع میساختیم با اعلام
کرد ابن عمر چنان تقریر   گر بثوبے بُدست اختلاط حریر
بکند اجتناب زین جامه   وجه آن شاهبا ز علامه
چون سنے نهی کرده بر مردان   هست در وی زیاد کم یکسان
آنکه او را مباح فرموده   وجه آن بزرگان چنین بوده
بود امامه باسلے زین حال   گفت کردند از رسول سوال
یا رسول خدا بکن تقریر   نهی کردی مرا ز لبس حریر
پس چه مقدار از و مرهست حلال   گفت پیغمبر خدای تعال
از حریر است سه اصابع لیک   نیز فرموده است آن هم نیک
ابن عباس نیز گفت عمر   باک نے سه اصابع است اگر
سه اصابع و یا چهار حریر   گرچه رخصت بود بقول کثیر
لیک بالاصل ترک وی نیکو   گرچه شئے قلیل باشد او
شخصے از ترک قول ابن عمر   مجتنب گشت از قلیل اگر
تقوی اوست بزرگاری اوست   خائفین خدای و از دوست
در همه کار فعلے و قولے   باد ترس از عقوبت مولے
ترس کاری سر عبادتهاست   بهترین جمیع طاعتهاست
اینچنین از حریر بالین کرد   یا ببالاے او نشیند مرد
نیز مکروه هست عندهما   لیک نزد ابو حنیفه لا
قول صدر الشریعه باشد این   بعد ازین در قنیه شد تعیین
بند ایزار کس بریشم کرد   گفت مکروه نیست صحیح ای مرد

در قنیه آورده است که پوشیدن
جامهٔ ابریشم بر بالای جامه
نزد ابو حنیفه حرام نیست و نزد امام ابو
وقتی حرام است که [illegible]
باشد در [illegible] امام ابو یوسف
حرام است پس نظر [illegible]
رخصت و عظمت است
و پوشیدن جامهٔ ابریشمین
بالای جامهٔ [illegible]
[illegible]
لبس الحریر والذهب الا ما استثناه
[illegible]

[illegible]

نیز حکم قلنسوه چون اوست
گرچه زیر عمامه است ای دوست

این چنین کیسه که آویزند
گر بود از حریر بپیزند

شخصی دیباج را افزایش کرد
اختلاف از کبار راه نورد

اینکه گفتند بر کراهت دان
دیده مانند است در بستان

ذکر کرده است تحفة الاخبار
اینچنین در کتابها بسیار

ثوب زربفت نیز تکمهٔ زر
نیز انگشتری زر است اگر

وانچه اسباب زینت است تمام
باشد از زر بود بمرد حرام

لباس پوشیدن بریشم زر
مر زنان را مباح گشت غیر

هم نه پوشیدن وی است ولے
چونکه ما نهی او بود قوے

نیز صدر الشریعه فرموده
از کتاب الکراهیت بوده

بهر کودکان بریشم زر
کره باشد کنی لباس اگر

همچنانکه حرام خوردن مے
هم حرامش بود خوراندن وے

در صحیفه و تحفة الاخبار
نقل کرده ز عالمان کبار

همچنین چیز هست بر زن و مردان
زر و نقره حرام باشد آن

کاسه چمچه و دوات میل
سرمه دان و خلال زین تمثیل

زاهن و از برنج زن یا مرد
رفت اسباب زینت خود کرد

یعنی چون دست آید از اینها
یا چو انگشتری غیرها

نیز باشد حرام بر زن مرد
زینهار این چنین نباید کرد

نیز در شرح بو المکارم هست
گفت آن بندهٔ خدای پرست

لیک انگشتری ز نقره مرد
علما گفت می تواند کرد

آنکه سلطان و قاضی نیست اگر
ترک انگشتری کند بهتر

چون کە او زینت ست ترکش نیک   حاجت قاضی هست سلطان لیک
بلکه بعضی نگفت جز سلطان   کره باشد بدست کردن آن
نزد عامه بکل مردان باز   هست انگشتری نقره جواز
مهر سازد اگرچه صفر حدید   بدرستی که کره باید دید
مهر آهن رسول معبودست   قبلهٔ اهل نار فرمودست
داشت مهر برنج دیگر هم   گفت می آید از تو بوی صنم
حلقه اش نقره خاتمش ز عقیق   نیز باشد جواز با تحقیق
خاتم از سنگ یشب کرد اگر   نبود باس وز صحیح خبر
حلقهٔ منطقه بود ز حدید   از قنیه که چه باید دید
بعد ازان در کتاب منقول   منع کردی ز ثوب سرخ رسول
گفت آن رهنمای انس و جان   جامهٔ سرخ زینت شیطان
گر بود رنگ جامه از عصفر   یا بود از ورس و یا زعفر
کره فرموده است در بستان   گفت در شرعه مجتنب بوزان
هر لباس از خلاف سنت هست   گفت در شمس الدین که جامه بایست
پس موافق بسنت معروف   باشد از پنبه یا کتان یا صوف
گفت با مرد طول پیراهن   بود تا نصف ساق او دامن
بعد ازان گفت آستین آن   منتهایش رؤس انگشتان
دهن آستین وجب باید   تا بسنت موافقت آید
لیک بر قول تحفة الاخیار   آستین های سید ابرار
بود تا بند دستهایشان   یک روایت بنوک انگشتان
هر کسی جامهٔ دراز خرید   آستینش ز بند دست برید

یا برابر با نوک انگشتان گر بود بر بند آستین آن
آنچه بنوشته است در ازار لیک باسع دو کنند عیب باید
پس ثیاب فقیر ای جوان ناف دور باشد ز زینت اسراف
گو نقش با اثر بود بی قبیل نیست یا لبس چو ثوب طویل
نیز ازار تو بیش سر اصرد گفت تا نصف ساق باید کرد
لیک ازار زنان دراز بدان تا شود ستر کعب پای آن
ما حسب ستر میکنند تحسین هم بپوشند جامهٔ نقشین
بخصوص اندر ابو داود است هست مکروه بیشک و شبهت
گفت در کافی که هی زین ثبوت یعنی مانند حال صنم اوست
به بریشم که جامه دوزنانش گفت در شرع هم نپوشندش
در صلاة و تقیه مسعود است گویم آنچه فقیه فرموده است
آن قمیصی که پیش جیب بود پوشش او بهر عیب بود
چونکه این را رسول خیر گفت بدترین قفال آنست گفت
یا ازار از فراخ پایه کرد بدترین قفال گفت ای مرد
مرد خود را بزن کند مانند گفت لعنت کند ورا خداوند
گشت مانند مرد زن خود نیز گفت لعنت کند خدای عزیز
باز در شرع میکنند تعیین اینچنین در کتاب شمس الدین
آن که از رنگها ثیاب سفید دوست تر نیک تر بباید دید
سبز هم سنت رسول الله مستحب هم نوشته اند سیاه
هست سنت درست پوشیدن سنت انبیاست چیز آمدن
سنت قمیص از ازار بیشتر بوده است در اخیار

نیز پوشیدن سراویل او
به نساء و رجال سنت گو
اوست پوشنده تر ز جمله ثیاب
هست مذکور شرع هم در این باب
اولین هرشبد خلیل الله
لبس ایزار کرد بی اشباه
نیست با جامه دوختن در به
لعنت است او ز جامهٔ در به
آن شنیدی که هست در اخبار
در صحیفه و تحفة الاخیار
آن زمانی که خلیفه بود عمر رض
ثوب ما در به او بداشت به به
بعضی در بهٔ ز چرم دوخته بود
بود خود در عبادت معبود
شستن جامه نیز سنت دان
بسبب دوری غم است همان
نیز در وقت جامه پوشیدن
ابتدا از یمین کند بی ظن
نیز در کفش موزه پوشیدها
ابتدا میکند ز راست بپا
عالمانی که دُرّ معنی سفت
موزه را کس نشسته پوشد گفت
موزه را گر ز پا نهی اندازد
گفت بیرون ز پای چپ سازد
جامه را هم ز سوی چپ بیرون
میکنند مومنان عقل افزون
این شنیدی یکی ز اهل کرم
نام او بود احمد ارقم
ناگهان آن بزرگ قاب سفید
موزه اول بپای چپ پوشید
از برای کفارت آن شه مرد
کرهٔ گندمی تصدق کرد
میشود کره گر بدانی نیک
بصد و سی و پنج من نزدیک
سنگ آن من من سمرقند است
این حکایت بجان تو پند است
از یکی آستین جامه که هست
نرود لبس بدان نکرده درست
نه بیک کتف قطعه اندازد
نه ردای خود اینچنین سازد
پهن سازد بهر دو کتفش بل
نیز این بدعت است ای اجل

بیکے پاے موزه کرد اگر / نرود راه کج بپاے دگر
هر دو پاے برهنه رفتن گاه / هست سنت تو اصغاً لله
موزه چون سنت است بی شبهت / نیز باشد سیاه او سنت
خصت فرعون بود سرخ آن / لبس کردی سفید را امان
هر جگاهے که موزه پوشد کس / اول افشاند و بپوشد بس
نیز با لبس جامه گر کوشد / اول افشانده بعد ازان پوشد
مصطفی ثوب نو که پوشیدے / کهنه را با فقیر بخشیدے
هر جگاهے کشی تو جامه زبر / نیز پیچیده مان که هست خبر
جنیان از ثیاب آدمیان / بهره گیرند گر نه پیچد آن
بس بلبس ثیاب اگر کوشند / قسمیه گفته بعد ازان پوشند
حمد حق را دگر بجا آرید / بزبان خود این ثنا خوانید

الحمد لله الذی کسانی هذا الثوب ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة در خبر است که هر گاه جامهٔ نو پوشد بگوید الحمد لله الذی کسانی الی آخره گناهان پیشین و پسین او آمرزیده شود و گناهان کسے که بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة کذا فی تحفة الاخبار

هم فراش رسول که بروی / خواب میکرد آن حبیب حی
گفت تحفه ز جرم بود همان / لیف خرماست در درون آن
طول او بوده است بر دو گز / بود او یا قریب یا دو گز
عرض او یک گز بدست بدان / یا چنان بود یا قریب آن
داشتی یک گلیچه آن شاه / هر کجا رفتی ساختی دو تاه

[illegible]
اللهم لک الحمد
کسوتنیه اسألک
خیره و خیر ما
صنع له و اعوذ بک
من شره
و شر ما صنع له
تحفة الاخیار

سیفه آنرا دو تاه گر بساخت
زیر پای شریف می انداخت
گاه بر دوش می بود یا بیخفت
عرض امت بکبر یا میگفت
هست سنت ز سید ابرار
بس تحقیق بستن دستار
نیز در سنتش بلا شبهت
همچنان بوده بسته ده سنت
اول آنکه سفید خالص باد
گفت در شرع بسته است سواد
نیز بر قول تحفة الاخبار
بسته بوده سیاه را یکبار
چونکه بوده ست از برای کفن
وضع دستار رای برادر من
چونکه گفت آن رسول حمید
کفن مرده ها کنید سفید
زنده با هم سفید را پوشند
زین سبب با سفید میکوشند
در لباس سفید وصف کثیر
گفته مذکور از بشیر و نذیر
دوم آنکه دراز باید آن
تا بهر عقد او ثواب بدان
سوم آنکه بزرگ سے باید
همچنانے که با کفش شاید
هم بکند دفع شدت سرما
این چنین دفع شدت گرما
طول دستار افضل موجود
در میان هفته هفت گز بود
اشعه در روز جمعه عید آن
بسته بودی دوازده گز آن
کرد تعیین آن گز دستار
هم ز انگشتها است بست چهار
کمتر از هفت گز عمامه مپیچ
که کشا ز ادای سنت هیچ
وسعت ثوب طول دستار او
فقها این نوشته اند نکو
چون چهارم همان عمامه که هست
بطهارت در ابا باید بست
پنجم آنکه به بستن دستار
روی خود را بسوی قبله آر
سنت ششم آنکه در سر عقد
صلوة رسول گوید نقد

فی ترغیب الصلوة سطه
امام محمد بن حسن رحمه الله
در کتاب سیر در باب العمامة
آورده است که دستار نشسته
نشاید بست که در خبر آمده است
که رسول گفت فصل ما بیننا و بین المشرکین العمائم علی القلانس
ان من موجبات الفقر
[illegible]
دستار نشسته [illegible]
باشد [illegible]
دستار نشسته نشاید بستن
از زوال الاستفاده

[illegible]

هفتم استاده بستن او دوان   فقر آرد نشسته بستن آن
نشسته لبس کردن ایزار   موجب فقر گفت دید اخیار
هشتم اندر گشاد فش باید   نیز کس عقد عقده بکشاید
بس کشاید چه بسته دستار   ننهد مرد بر زمین یکبار
سنت نهم فش ز بستن بس   سے شمار زو نگه در آئینه کس
یا نظر کاندر آب اندازد   بسته خویش راست تا بسازد
سنت دهم هست بر دستار   فش ز زیر عمامه است بگذار
نقل تحفه که از سطے شده است   گفتنش سنت موکده است
وعده در فش گذاشتن بوده   هم بترکش وعید فرموده
گفت دو رکعتے نماز آن   چون ز هفتاد رکعت افضل آن
نیز مذکور در حدیث دگر   فش نماید گفت پیغمبر
بدرستی وراسی شیطان   مصطفے گفت فش نماند آن
نیست از ما گفت کس خود را   چون مشابه کند بغیر ما
مصطفے با جمیع صاحب قدر   بود در حال شکست روز بدر
حضرت ذو الجلال والاکرام   بهر امداد مردم اسلام
امر کرد از فرشتهای کبار   عدد آن فرشته پنج هزار
همه بودند با عمائم صاف   همه با فش میانهٔ اکتاف
آن رسالت پناه سید بطحی   کرد این حال را مشاهده وی
پس باصحاب خویشتن وانگه   کرد امر بسوی آن شه
خویش را راست سعادت مند   به نبی ملک کند مانند
دیو ملعون که دشمن هست صریح   پس بمانند او شدن چه قبیح

هست دربعض نسخه و کلش
اعلم وقت خویش باقی خان
اوکه در عصر علم اقوی داشت
در زمانش چه شرع آرا بود
آن سند بعت پناه راه نورد
در کتابی که مستحب فرمود
بین دو کتف ماندن از ادب است
چونکه جندی که راه دین پوید
خود فش سنت موکده است
چونکه فش میگذاشتی آن خیم
سنت فعلی است تو لی نیز
بهر او وعده وعید بکرد
در صحیفه و تحفة الاخیار
نقل سازد ز شارح مشکوة
نیز تا ظهر هم سخن زان است
دوم اوست با توسط آن
از خزانه فتاوی مختار
گفت اوناش یک بدعت بین
گفت تا موضع جلوس اعلاش
گفت از جامع الصغیر خان
تا بجای نشست در مفتی
مستحب بین کتف ماندن فش
غفر الله له من النقصان
صبر محکم درست تقوی داشت
در فقاهت سر بخارا بود
نیک تطبیق این سخن میکرد
در خود فش سخن نخواهد بود
مستحب گفتنش ازین سبب است
در پس گوش چپ ادب گویند
بین کتفین مستحب شده است
در همه جا لها مگر در سیر
ضبط هم ساخته رسول عزیز
چون نباشد موکده ای مرد
شد ز مقدار فش سخن بسیار
قبضه یا قبضتین یا قبضات
اولش هم ضعیف الایمان است
ثالث او بکامل الایمان
نقل کرد از صحیفه بسیار
متوسط میان بشت کس
کمتر از واضع بدست مباش
یک وجب را تو بر عوام بدان
طالب العلم تا میان گفتی

در بیان فرضیت نیت نماز

فرضی ستر را بکردم عرض
بنماز ست نیز نیت فرض
در هدایه و غیرها بیقین
ذکر کردند بزرگان دین
فرض او قلبی ست نه قولے
لیک با همره زبان اولے
معنی نیت ست اراده کس
بر عمل باشد از اراده و بس
بین تحریمه و به نیت دل
نشود چیزے درمیان واصل
در کتاب نهایه تعیین کرد
انچه نقل از ایمهٔ دین کرد
دل به نیت زبان شود یا یاد
دست با رفع نیکتر این باد
شافعی در محل نیت آن
گفت لابدّی ست ذکر زبان
بعد تحریمه گر کند نیت
غیر جائز بود بلا شبهت
شرط گردیده است تعیین باز
گر فریضه و واجب ست نماز
در وقایه چنانچه فرمودے
بعد گوید صلوٰة مسعودے
ظهر را فجر می کند تعیین
عصر شام عشاست بالتعیین
جمعه و وتر عید را چون این
میکند هر کدام را تعیین
هم ادا را ادا کند نیت
هم قضا را قضا کند نیت
شیخ جرجانی آن محب اله
گفت یعنی امام عبد الله
همچنانے که فرض شد بظن
روی بر سوے قبله آوردن
نیتش نیز فرض فرمودی
این سخن در صلوٰة مسعودی
از ابوبکر فضل امام این ست
این سخن در نهایه تعیین ست
قول ترغیب همچنین بوده
لیک اندر خلاصه فرموده
نیت کعبه شرط نیست صحیح
از سراجیه شد اصح تصریح

در هدایه نهایه چنان این است
بر زبان تصحیح تعیین نیست
قول این نسخها درین معنی
نیت کعبه شرط نی یعنی
اینکه بر کعبه روی آوردی
فرض او را ز خود ادا کردی
نیت کعبه کن بهر تقدیر
احتیاط است قول چندین پیر
هست در قنیش سخن بیقین
باز در تجنیش چیست سخن
جهت کعبه است قبله من
شافعی شرط گفت این گفتن
نزد ما اینکه مستحب بوده است
نیز این در صلوٰة مسعود است
نیت قبله آنچه در این است
آنچه در باب قبله تعیین است
نیز تکمیلش بلا اشتباه
باشد البته خالصاً لله
آنچه قول ائمه دین است
در کتاب نهایه تعیین است
نیت وقت را چنین آموز
ظهر این وقت گوی یا امروز
فرض این وقت هم بگفت جواز
مثل تعیین با ادای نماز
فجر را ظهر کرد نیت کس
نیت ظهر وقت نی شد بس
نزد بعضی نموده است جواز
نزد بعضی بود درست نماز
نیت فرض کرد وقت نکرد
نبود کافی نیت آن مرد
واجب است اینکه بر زن و بر مرد
نیت فرض وقت باید کرد
لیک تعیین بکردن اعداد
نبود شرط بلکه جائز باد
شک بود در خروج وقت اگر
خارج ورد ها بکر و خبر
ظهر امروز می کند نیت
در همه وقت شک بلا شبهت
آن بزرگ که راه دین پوید
یعنی صاحب نهایه می گوید
گشته باشد خروج وقت اگر
بمصلی چنانچه نیست خبر

آنچنان فرض وقت نیت کرد ‌ ‌ ‌ لا یجوز ست نیت آن مرد
ظهر را هرچه کرد نیت کس ‌ ‌ ‌ جائز ست آن نماز نیت بس
خواه باشد خروج وقت نماز ‌ ‌ ‌ و وقت اگر باقی ست نیست جواز
آنچه در این کتاب تعیین ست ‌ ‌ ‌ در کتاب خلاصه هم این ست
قاضی خان همچنان بقدوری ‌ ‌ ‌ اینچنین ست در رساله قدسی
نیز تاتارخان راست ضبط ‌ ‌ ‌ کس کند فرض وقت نیت اگر
گذشته باشد خروج وقت نماز ‌ ‌ ‌ از جهالی صحیح نیست جواز
از فتاوی نوشت آن بدل ظهر ‌ ‌ ‌ شک اگر بود در خروج وقت ظهر
نیت ظهر وقت کرد آن یار ‌ ‌ ‌ جائز ست آن نماز اختیار
جمعه را فرض وقت نیت کرد ‌ ‌ ‌ از صحیح ست نیت آن مرد
این سخن در خلاصه تعیین ست ‌ ‌ ‌ وانکه آنکس که در غم دین ست
نیت جمعه عالمان لبیب ‌ ‌ ‌ آنچه بنوشته اند در ترغیب
آنچه در این کتاب تعیین ست ‌ ‌ ‌ گوش بر کن که راه دین این ست

فی ترغیب الصلوة نیت جمعه را اینچنین باید کرد که نویت ان اسقط فرض هذا الوقت باداء رکعتی الجمعة اقتدیت بهذا الامام شرح اوراد

نیت پاک پنج وقت نماز ‌ ‌ ‌ آنچه بنوشته اند گویم باز

نیت کردم بگذارم دو رکعت نماز بامداد فریضه این وقت روی آوردم بقبله قبله من جهت کعبه خالصا لله تعالی الله اکبر گوید اگر مقتدی باشد اقتدا کردم باین امام گوید اگر اقتدا کردم با سلام گوید روا بود بدین امام گوید بهتر باشد در همه نمازهای پنج وقتی همچنین نیت کند شرح اوراد

[illegible]
بطهر قبل الی ظهر الوقت
[illegible] صلی [illegible]
عارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
الوقت ۱۲
[illegible]

گر امامست گفت اہلِ تمیز / میکند نیّتِ امامت نیز
صاحبِ شرحِ وِردہا گفت او / گر امامت کنے اماماً گو
تا کہ فضلِ امام بے شبہت / گفت باید امام ازین نیّت
نکند نیّتِ امامت آن / ہست جائز نمازِ مقتدیان
نیز یابند فضلِ جمعیت / چون بسازند باقتدا نیّت
لیک بے نیّتِ امامت کس / او نہ فضلِ امام یابد بس
نیّتِ وِتر عید را گویند / مؤمنان تا طریقِ حق جویند

نویت ان اُصلّی ثلث رکعات صلوٰة الوتر گوید اگر وِتر قضا باشد لفظ قضا در وِتر زیادہ کند شرح اوراد فی باب صفة الصلوٰة فی کتاب السعادات فی معرفة العبادات نیّت نماز عید چنین کند نویت ان اُصلّی للہ تعالیٰ رکعتین صلوٰة العید اقتدیت بہذا الامام متوجہاً الی الکعبة کذا فی شرح اوراد

بعد جمعہ چو نیّتِ پیشین / در قنیہ چنین کند تعیین

والاحوط ان یقول نویت ان اُصلّی آخر صلوٰة الظہر ادرکت وقتہ ولم اصلّ بعد یعنی نیّت کردم بگذارم آخر نماز پیشین دریافتم وقتش را و نگذاردہ ام ہنوز سنّت پیشین کہ بعد از نماز جمعہ است سنّت مطلق نیّت کند یا سنّت روز جمعہ نیّت کند در جامع البساتین آوردہ است کہ صحیح اینست سنّت روز جمعہ نیت کند اگر نیّت مطلقاً ہم کند رواست

شرح اینہا اگر بخواہد کسے / آیدش در بیانِ جمعہ وسے
فجر از شخص فائتہ ماند / بس ہمان روز کہ قضا خواند
گر کند نیّتِ قضا اے قوم / گویدش نیز فجر ہذا الیوم
فرضی آن نماز تعیین باد / ہست در شرحِ اشرفِ اوراد

ص والاطلاق مشعر باشتراط نیة الاقتداء وکذا البحر [illegible]

هست کس را فوائد بسیار   بقضا مشتغل شود آن یار
میکند مثل عصر یا پیشین   یعنی در نیت قضا تعیین
ظهر روز کز اهم او گوید   لیک تسهیل امر اگر جوید
اولین ظهر قصد سازد این   یا کند قصد آخر پیشین
این سخن قاضی خان بکرده یاد   بعد بنوشت شارح اوراد
از کبیری بکو و تسهیل اجبا   کس کند فوتهای خویش قضا
اولین ظهر که بود بر او   نیت آن نماز سازد کو
اینچنین با قضای جمله نماز   نیز از اولین کند آغاز
هم اراده بظهر دیگر کرد   میکند قصد اولین ای فرد
چونکه اول قضای خود را خواند   دومیش اولش بگشته ماند
سخن این کتاب مطلق بود   از سراجیه مستحب فرمود
در هدایه بود و غیر آن   می بود مقتدی اگر انسان
نیت آن نماز باید کرد   نیز قصد متابعت آن فرد
اقتدا با امام خود یعنی   میکند مقتدی بهر سعی
نیت اقتدا کند گر مرد   لیک تعیین آن نماز نکرد
اقتدایش نبوده است جواز   نزد بعضی بود درست نماز
این روایت بود ز قاضی خان   نیز بنوشته در کتاب آن
اقتدا کرد شخصی با امام   هم کند نیت نماز امام
می نماید لیک با تعیین   مگذارد چو جمعه یا پیشین
آن نماز همان نه نیت   گفت جائز بود همان نیت
نیت اقتدا بکرد و تمام   نکند نیت نماز امام

نیت ظهر کرد لیک آنکس جمعه بودست دانش زان پس
غیر جائز بود نماز آن باشد این قول هم ز قاضی خان
عالمانیکه زپیش گذشتند نیز در آن کتاب بنوشتند
بشنو اکنون تو نیت احسن یعنی تحقیقتری برا و سنن

وفی القاضی خان والاحسن ان یقول نویت ان اصلی مع الامام وبما یصلیه الامام متوجهًا الی جهة الکعبة کذا فی النهایة وغیرها

ذکر کردست شارح اوراد نیز در چند نسخهٔ خوش یاد
گر کند مرد امامت زنان شرط شد نیت امامی آن
نکند نیت امامت آن نبود جائز اقتدای زنان
شخص می‌کرد ادای ظهر اگر بر زبانش رود نماز دگر
آن نمازش نماز پیشین ست در جمیع نماز چون اینست
کرد نیت بدل نماز ادا بر زبانش ولیک رفت قضا
آنچه در دل بود همان باشد عکس او نیز همچنان باشد
در همه کار در همه منزل بوده است اعتبار نیت دل
شخص سازد شروع نفل نماز نیت مطلق نماز جواز
نیز چون نفل هست صحیح سخن در هدایه جواز گفته شدن
لیک در قاضی خان شیرین گو گفت در نیت تراویح او
نیت آن نماز را بی ظن اینچنین نیتش صحیح شدن
گر کند نیت نماز و بس نیست جائز بود صحیح ای کس
بلکه نیت کند سنن سنت این بود احتیاط بی شبهت
باشد از ثابتست رسول گر بود نیتش چنین مقبول

در همه کار در جمیع راه   نیتت باد خالصاً لله
هر که خالص کند با و نیت   میکند خود بفضل تربیت
دل که جدا و زبان جدا باشد   او کجا طاعت خدا باشد
چشم در جا افتاده و دل در سیر   زینچنین بندگی چه حظ و چه خیر
روی بر سوی قبله و سر بشیب   چه ازین دل بود بزینت و زیب
دست بر سینه و زبان برباد   دل در انجام دنیوی فریاد
ظاهر از بهر خیر پیشها   باطناً فکر خور و فسر و شیها
این چنین طاعت چه بندگی باشد   قربتت به چه زندگی باشد
در قلب تو نشسته دیوست   دل ندانی که خانهٔ دیوست
شاه ننشسته در کشته ویران   نیست مسجد بجای آن
خوشستان را بود چه شاهیها   خورش خوشیها و خیر بادیها
چه پریشانی ست قهر سلطان   چه سعادت بود بجای آن
تو که بر جسم خویش آگاهی   برسد بر تو سیدی و شاهی
آن دلی که مکان شیطان ست   بدلی در تصرف آن ست
آن لعین را ز دل برون آری   جای سازی محبت باری
بهلاکت چه شادمانیهاست   در حق تو چه مهربانیهاست
رحمت حق بجان تو گویند   همه آمرزشش از خدا جویند
بر شیاطین بود چه ماتمها   همه در سر فرو دی غمها
نزد پروردگار حی قدیم   چه ثواب جمیل و اجر عظیم
چه سعادت بصاحبان دل   که رضای خدا کند حاصل
تو که غافل ز کار دل باشی   به که معمار آب و گل باشی

[illegible]

دل که گنجینهٔ محبت اوست   هفت اقلیم نزد وی یک پوست
عظمت عرش و وسعت کرسی   همه در دست انچه می پرسی
بچنان ملک پادشه باشی   چه درین عالم سپه باشی
تو اگر صاحب چنین قلبی   بر ازین مملکت چه می طلبی

در بیان روی سوی قبله آوردن

روی بر سوی قبله آوردن   فرض عین است بیشک و بیقین
انچه در نیتش شده است خلاف   گشت در باب فصل نیت صاف
شخصی عمدًا بغیر قبله نماز   خواندنش بالاتفاق نیست جواز
روایت شده است از لقمان   نیز کافر شود همان انسان
این روایت ز قاضیخان شد یاد   بعد بشنو شارح اوراد
قبلهٔ اولین که عرش علوست   قبلهٔ جمله حاملان اوست
طائفیکه هست گرد آن   نیز عرشست قبلهٔ ایشان
گفت کرسیست قبلهٔ ثانی   قبلهٔ حاملان او دانی
گرد کرسی که طائفین باشد   قبلهٔ آن جماعه این باشد
قبلهٔ سومین که مذکورست   بنوشته بیت معمورست
اوست قبله باهل هفت سما   عالمان گفته رفته اند بما
چارمش کعبه که فرض است او   قبلهٔ جمله اهل ارض است او
با آن قبله روی می آریم   بجمال مبارکش زاریم
مکیان را بعین کعبه چنان   روی آوردنش فرض بدان
غائبان را فریضه شد بیقین   جهت کعبه روی آوردن
در هدایه صحیح قول این است   انچنین در خلاصه تعیین است

جواب امام شما یان ختم والضحی قرآن است اگر پرسند که بکه اقتدا می کنیم [illegible] جواب شما [illegible] اقتدا می کنید [illegible] قرآن [illegible] اقتدا میکنیم اگر پرسند که نماز ما [illegible] درست می شود

[illegible]

استحب کرده ایمهٔ دین یاد
ذکر کردست شارح اوراد
حد قبله چو در بلاد ما
در میانِ دو مغرب است روا
یعنی روزِ درازِ تابستان
چون قمر گردد آفتابِ جهان
روزِ کوتاه نیز زمستان او
شود آنجا که آفتاب فرو
در میانِ همین دو ره آورد
هست جائز نماز هر زن و مرد
از دو مغرب اگر برون شد او
گشت فاسد همان نمازِ او
قبله مستحب که در آنجاست
پس دو حصه همان بجانب راست
نیز یک حصه را ز جانبِ چپ
ترک کن این بود طریقِ ادب
در صلوٰةِ فقیه مسعودی
این نشانه بقبله قمر بودی
یک نشانه بود ستارهٔ قطب
در دوم شب بکن نظارهٔ قطب
بر بناگوش قطب را آرے
قبله آنست هوش اگر دارے
قبله را اشتباه ساز و کس
نیست شخصے که پرسد از وی پس
علما انچه در کتب آورد
لیک آنجا تحری باید کرد
دلِ بیک جانبے گرفت قرار
بعد از آن روی خود بآن شو آر
این سخن در ہدایه شد تعیین
در نهایه نوشت بعد ازین
لیک فوق از تحری ست خبر
اهل آن موضع ست مخبر اگر
حضرتِ قاضی خان شرع شناخت
در فتاوی خویش تعیین ساخت
رجلی اشتباه قبله کرد
قبله این جانب ست گفت دو مرد
لیک رای مصلی سوی دگر
گفت در حالِ آن دو مرد نگر
اهلِ آن موضع ست آن دو مرد
قول آنها قبول باید کرد
نیست جائز خلافِ قولِ شان
چونکه عارف بقبله اند ایشان

اهل آنجا نباشد آن دو کس بسخن آن دو کس نگیرد لبس
بلکه برای خویش می خواند اجتهاد اجتهاد خود داند
در هدایه و کافی تعلیل هست در نهایه و غیر با این هست
بتحری نماز کرد او بعد دانست قبله است خطا
نبود لازم اعادهٔ آن نزد نعمان و پیرو نعمان
سخن شافعی و هست یار بعد داند اعاده است این بار
قبله را در نماز چون داند روی بر سوی قبله گرداند
نیز کس را پس از شروع نماز رفت رایش بسوی دیگر باز
متوجه شو و بسوی او متوجه شو و سوی قبله روی او
در شب مظلمه اگر هر کی بجماعت نماز کرد کسی
سوی مشرق برفت روی او روی هر یک ز قوم هر یک سو
روی بر سوی رای کرد تمام قوم باشد اگر عقب ز امام
هم نداند امام خود را باز چیست حالش نماز جمله جواز
هر که حال امام از آنان گر بداند نماز او ویران
وانکه پیش از امام اگر افتاد نیز اینجا نماز اوست فساد
نیز در این کتاب شرع گلستان میکند در صلوٰة کعبه بیان
اینچنین در درون کعبه اگر اقتدا کرد دیگرے یا گر
پشت او هم بود به پشت امام هست جائز نماز اوست تمام
چونکه باشد بسوی قبله رو هم نکرده خطا امام او
گر بروی امام پشت اوست نیست جائز نماز او ای دوست
چونکه پیش از امام گشته ست نادرستی ازین سبب گشته ست

[illegible] ... وان اصاب القبلة جاز ... الواجب علیه ان ... فی هذه الحالة ... [illegible]

[illegible]

هست در مختصر علی التخمین
اصل در اشتباه قبله تحت
قبله در حق وی تحری بود
ذکر کرده است شارح او ولو
بعد شارب بیاید اصل
تحری نماز کرد او را
با اعاده نماز وی ثلث
آنکه بی تحری شود و نماز
در کتاب شما هست آرد
شرح او اینکه تحقیق از عدوان
خویشتن را اگر ترسد باند
گر نماز نشستن گزشته ادا
یالت مضجع او است نماز
یا مریضی که بی علاج است او
کس نیست رویش گرداند
اینچنین کشتی اگر بشکست
سوی قبله اگر ببار درو
رو بهر سو کند ادای نماز
یعنی کثر العباد بوشتی
رو بقبله کند شروع نماز
گر بکشتی ست روی بر هر سو
نیز بنوشت شارحان این
پی تحری اگر شروع نیست درست
گر نشسته انتهای آخر پیش منقده
میکند از کتاب خانیه او
نیست محراب قبله اش مشکل
بعد دانسته قبله است خطا
چونکه قادر نبود بر تبیان
روی سوی قبله بود هست جواز
آن مریضی که خوف صعب اگر دارد
یا ز خصم عدو و ثعبان
خوف دارد که دشمنش داند
یا گذارد و چون قضا نماید
رو بهر سو بود نماز جواز
نتواند بقبله کردن رو
روی با هر سو صحیح باشد خواند
شخص بالای تخته نشست
خوف دارد ز آب افتاد او
هست در این صور نماز جواز
آنکه خواند نماز در کشتی
گرد او رو بقبله گردد باز
نیز جائز بود نماز او

درصلوٰة المریض درکافی گشت ذکر ائمه وافی
آنکه در کشتی است خیزد راست سر اگر گشته نتواند خواست
می نشیند بقول جملهٔ امام روی بر قبله می کند احرام
غیر دوران سر اگر بنشست در سفینه درو تخلف هست
لیک مربوط اگر بود کشتی نیز در این کتاب بنوشتی
قاعدا گر ادا کند نماز قول جملهٔ ائمه نیست جواز
متطوع هم اندرو بابجا بیع قدرت اماش نیست روا
از سفینه کسی که بتواند به که از وی برون شده خواند
از بنا هیچ شارح اوراد میکند در میان قبله یاد
بود بیرون مصر الثانی راکبا کرد تا قیام خوانی
مرکبش پیش می رود یا پس جائز ست آن تطوع آنکس
قول بعضی ائمه عامل می کند افتتاح مستقبل
بعد مرکب بهر طرف راند نفل جائز باین روش خواند
زین سخنها اگر بخواهد سے درصلوٰة المریض آید وسے

فی المناجات

ای کریمی که در جهان داری خلق کردی عزیزی وخواری
طوف بیتے که فرض فرمودی قبلهٔ اهل ارض فرمودی
مقامے که دران بنا کردے وعدهٔ کان آمنا کردے
حرمت او وحرمت مردان خیرهٔ او نصیب ما گردان
کور چشمیم ودست کوتاهیم پای لنگ کناره از راهیم
درمیان جزیرهٔ صحرائے خفته باصد هزار رسوائے

مسئله من کان خارج البلد فتنفل
علی دابته حیث ما توجهت به
[illegible] عن ابن عمر کان یصلی
علی دابته حیث توجهت [illegible]
کان یقرأ [illegible] فاینما تولوا فثم
وجه الله [illegible]
[illegible] اذا کان خارج [illegible]

[illegible]
الصلوٰة علی [illegible]
[illegible]

گر نباشد ز رحمت تو رجا ... ما کجا و جمال کعبه کجا
گرچه محروم زاد و راحله ایم ... بی نشان از سواد قافله ایم
چه غرائب ز رحمتت چه عجاب ... پشه را بیشتر پری ز عقاب
همچنانکه نبودش بار درست ... در دل ما محبت آن کوست
فیض آن خانه در دل ما ده ... آگهی از حقیقت وے ده

در بیان فرضے که در درون نماز و در بیرون نماز است

فرضی آب جاے جامه پاک ... گفته شد قبل ای ذوی الادراک
فرضی وقت قبله نیت ... نیز بنوشتم این بے شبهت
وصف این شش فریضه بیشک ... گفته شد در محل خود یک یک
شش دیگر که نیست در وی ظن ... هست تکبیر اولین گفتن
هم فریضه ست در نماز قیام ... هم قرائت بقول جمله امام
هم رکوع و سجود اے فاخر ... هم بود فرض قعده آخر
هم خروج بصنع را دانی ... فرض باشد بقول نعمانی
لیک در مذهب و شرع شعار ... نه یقین ز واجبات شمار
وصف هر فرض را کنیم بیان ... بتفاصیل اگر بخواهد آن

در بیان تکبیر تحریمه

آنکه تکبیر تحریمه گفتن ... فرض عین ست بخلاف و ظن
به کلام حدیث با اجماع ... در نهایه و غیر اوست سماع
شرط گفتند عالمان ما ... شافعی رکن گفته است اما
اخیشین در صلوة مسعودی ... علمای عظام فرمودی
شد تعلق بشرط رکنے آن ... ورنه در فرضیش چه شک چه گمان

ثمر این خلاف را دانی خواند دوگانه بفصل انسانی
باز سازد بآن نماز بنا سخن عالمان ماست روا
سخن شافعی روا نبود رکن نزد کم شود ادا نبود
در هدایه کافی مشهور هست در سائر کتب مذکور
هیچ لفظ است گفتن تکبیر لفظ الله اکبر سنت ای بسیر
وقت تکبیر اولین دانی گفت الله اعظم الثانی
یا که اکبر نگفت گفت اجل گفت نامے ز نام عز و جل
هست جائز بقول نعمانی همچنین نامها اگر خوانی
غیر الله اکبر ای سالک نیست جائز به مذهب مالک
ذکر کرده بفقه کیدانی نیز مذکور شرح ذی دانی
هست تکبیر افتتاح که فرض در بیان فریضه کردم عرض
لفظ تکبیر آن و سنت نهاد ساخته در بیان واجب یاد
یعنی الله اکبر ار ماند لفظ الله اعظم او خواند
فرض تحریمه بباید ادا ترک واجب بکرده است اما
توکه راه نجات مے پوئی چون تو الله اکبر ار گوئی
فرض واجب تمام گرد و صاف هم نمی ماند از ائمه خلاف
شارح دررها ے علامه ذکر کرده ست آن بشکر خامه
شخص الله بگفت پس گردان حسن آرد روایت از نعمان
می شود شارع نماز اما لیک در ظاهر الروایه لا
شخص اکبر بگفت او بس کرد نیست شارع باتفاق ای فرد
گفت تکبیر مقتدا با امام پیشتر از امام کرد تمام

[illegible]

گفت ابوجعفر سخن با نافع
الاصح عندهم نشد شارع
مقتدی در رکوع امامش یافت
گفت تکبیر راکعا بشتافت
ذکر کرده ست شارح اوراد
آن شروعش بغیر جائز باد
گر اتفاق حسب ترا با امام
بوده باشد شروع اوست تمام
چونکه تکبیر اولین [illegible]
که مجالش بود قیام نه غیر
چون ترا شد اکبر ار گوئی
گو بحذف ار درستیش جوئے
ساخته در کتاب وافی یاد
هم نوشته ست شارح اوراد
گر گشاید بہ همزه الله
بیقین آن نماز اوست تباه
معنیش فاحش خطاست تمام
چونکه شد منقلب باستفهام
گر بہا گشاید آن یک
میشود کافر از برای شک
ور کشد میان لام و ها
ضرری نیست لیک حذف اولی
گر گشاید بہ همزه اکبر
نیز از شک نماز او ابتر
گر در اکبر میان با و را
مد کشد لحن در لغت فرما
نبود احتمال مد در او
هم در اینجا نماز فاسد گو
بار نقصد اگر کشد مباد
لیک آنجا نماز اوست فساد
بهر تکبیر تا ز ویران ست
سخنانی که زوال ایمان ست
شنوا این که ره عجب راه ست
زیر هر یک قدم ترا چاه ست
در پی هر کلام شیطانے
تا در آرد خطا و نقصانے
هیچ اندیشه هست خناسے
تا رباید لبوسے وسواسے
در پی هر نگاه طرارے
افگند تا بروے اغبارے
پے یکی جان هزار دشمن راه
مگر از وے دهد خدای پناه

[illegible]

تحت السرة ومن
ترک الارسال نقضا لقولهم
وقوله و دستها پیش سینه نهد
[illegible]
علی الصدر
شرح اوراد
[illegible]
مرکب من الثقلین
منها اول و آخر
[illegible]
الصلاة

در بیان فرضیت قیام و احکام او

در فرائض بقول جمله امام
پس بهر رکعت ست فرض قیام
آنچه در جامع البساتین ست
گفت تفصیل این سخن اینست
هست در شرع راست گشتن آن
شق بالا و هم شق پایان
باشد اصل قیام رکن تمام
در شریعت نه امتداد قیام
لیک بهر قرارت قرآن
امتداد قیام واجب دان
آن نه بینی که مقتدی انسان
یابد اندر رکوع اماش آن
نشود واجب امتداد باو
چونکه ساقط شود قرائت ازو
گفت در شرح شمس دین چون این
باز در جامع البساتین بین
لیک با گنگ امی بی شبهت
گشت تقدیر بهر سه آیت
لیک قدر قرارت ای صادق
نیست تقدیر در حق لاحق
این روایت ز شافعی خوشگو
از کتاب دگر خلاف او
اینکه نفس قیام شد مطلق
زین سبب گفته اند اهل حق
از برای نماز کس برخاست
گر بدو پاشنه باشد راست
یا بخیزد با صبعای دو پا
جایز ست آن نماز قولی لا

در بیان فرضیت قرات و احکام او

چارگانه بود نماز اگر
مثل ظهر و عشاء یا دیگر
فرض باشد قرارت اندر دو
نیز در شام در دو رکعت او
بوده باشد نماز دو رکعت
فرض باشد بهر دو بی شبهت
شافعی گفت در همه رکعات
فرض باشد قرارت ای خوش ذات
در قرارت خصوص فاتحه نیز
فرض گفته است آن درست تمیز

قوله فی الکبری المصلی اذا کان قائما ینبغی ان یکون بین قدمیه قدر اربع اصابع لانه اقرب الی الخشوع [illegible] عن ابی نصر [illegible] [illegible] اصابع [illegible]

[illegible]

نزد اصحاب باشد زن یا مرد ور دو رکعت اگر قراءت کرد
لیک در باقی رکعت مثبوت گفت تسبیح یا بکرد سکوت
نزد اصحاب ما نماز رواست لیک گفتند فاتحه اولی است
هم حسن آن امام صاحب عقل می کند از امام اعظم نقل
فاتحه در نماز مکتوبات هست واجب بجمله رکعات
ما یجوز به الصلوة چنان یعنی ادنای خواندن قرآن
نزد نعمان امام دین بحق فرض باشد یک آیت مطلق
گر که الحمد یا چنین کرد شد ادا لیک گناهگار این فرد
گفت یک آیت طویل و دو یا یا سه آیت که باشد او قصار
بو المکارم بزرگ با تقوی گفت در شرح خود به فتوی
حسن ابن زیاد آن سید فرد او روایت ز بوحنیفه کرد
یعنی ادنای خواندن از قرآن ما یجوز به الصلوة چو آن
باشد آیات آن سه آیت اگر باشد او مثل سورة العصر
آیتی خواند یا دو آیت اگر می شود مثل سورة العصر
است گفت انه عندی از ذخیره نوشت پر بندی
لیک در وی نقل فرض اثبات شد قراءت چو در همه رکعات
در تطوع از آن سبب شده است چونکه هر شفع وی علحده است
نیز در وی ز احتیاط این است داند آنکس که در غم دین است
[illegible] آنچه ائمه دین گفت یعنی در جامع البساتین گفت
بود اندر نماز زن یا مرد خواب برده اگر قراءت کرد
هست جائز بنزد بعضی یار لیک اعاده کند هو المختار

[illegible]

ومنشأ الخلاف ان الحقيقة
او [illegible] من المجاز المتعارف فعنده
بالعكس عندهما فلا الآية القصيرة
لا [illegible] قراءة [illegible] وقال
قرآن حقيقة [illegible] كل كلمة قرآن
فلا فرق في النص [illegible]
الا انه [illegible] احتياطا كذا في
الكافي ابو المكارم ۱۲

دان یقین چو طریق راست روی — شده اجماع امت نبوی
از قراءت سبعه از هر یک — خوانده باشد درست و آن بی‌شک
چون ز تمهید شارح اوراد — کرد در شرح خویشتن او یاد
چونکه گفته رسول انس و جان — بدرستی و راستی قرآن
گشت بر هفت احرف او نازل — یعنی بر هفت قرائت مقبل
هست کافی و شافی این هر هفت — متواتر بود خلاف نرفت
از همین هفت با یکی منکر[ه] — بشود هر که می‌شود کافر
چه بود حکم با عدای هفت — بعض قاری چنانچه با او رفت
گرچه مرویست از رسول جهان — متواتر نبوده نقل آن
متواتر نبوده اخبارش — زین سبب کفر نیست انکارش
لیک باشد روایت معروف — یعنی از غیر سبعهٔ موصوف
نیز شارح نوشت از تمهید — منکرش نز اهل فسق باید دید
شاذ باشد اگر روایت آن — منکرش را ز اهل فسق بدان
اینچنین شخص از قراءت شاذ — خوانده باشد درست نیست نماز
هفت قاری که نور انسانند — بقراءت سبعه می‌خوانند
نام آن هفت قاری رافع — در مدینه امام دین نافع
قاری مکه بود ابن کثیر — هم در چرخ علم ماه منیر
اینچنین ابن عامر اندر شام — بود ابوعمرو هم به بصره امام
عاصم و حمزه و کسائی نیز — بود در کوفه این سه پاک تمیز
هر یکی پیشوای دین بودند — رهبر کشور یقین بودند
نزد هر قاری بود دو راوی — علت جهل را همه داوی

[ه] من صلی خلف الامام یقول القراءة [illegible] یقرء فی کلمه [illegible] علیها الکفر ۱۲ کنز العباد [illegible] فی رکعتی الفجر فی القراءة [illegible] الفضل من التطویل فی ثانیا ۱۲

[illegible]

راوی ابن عامر ست هشام
راوی نافع آن امام طریق
بعد ازین راویان ابن کثیر
مر ابو عمرو را دو راوی کیست
راوی عاصم آن امام دین
راوی حمزه چون خلف شد باو
راویان کسائی آن دو عزیز
آنچه در شاطبی که هست این ست
هست در کاشف المعانی هم
چون الف را تو رمز نافع دان
دال زبن کثیر دان ای گل
مر ابو عمرو حا بدو ری طا
کاف را رمز ابن عامر گو
نون بود رمز عاصم دین بین
فا بود رمز حمزه والصاف
گفت رمز کسائی باشد را
کاتبان دگر اسمی مانند
هم چنیناست رمزهای دگر
شاطبی را که [illegible] شرح و
علم قرآن بود [illegible]
تا نخواهی [illegible] قرآنت

مع ذکوان آنچه کرد اعلام
بود قالون و ورش بالتحقیق
بزی و قنبل ست آن دو پیر
بیقین دان که دوری سوسی ست
بود ابو بکر و حفص بالتعیین
می ابو دو راوست دگر خلاد
یعنی بو الحارث ست و دوری نیز
رمز بر هر بزرگ تعیین ست
رمز این بزرگان اهل کرم
با و جیم ست رمز شاگردان
ها و زا رمز بزی و هم قنبل
رمز سوسی شدست ای جا یا
لام میم ست رمز راوی او
مر ابو بکر و حفص صاد و عین
هر دو شاگرد اوست ضاد و قاف
هر دو راوی اوست سین و تا
رمز این بزرگان چنین خواند
می کشد طول ذکر ساز هر گر
تا بری از خصوص آنها [illegible]
شرح [illegible] بنده دگر [illegible]
[illegible]

خواجه‌ای پارسا ولی کبیر   ذکر کرده در اول تفسیر
بهر وجه چند لفظ هم این است   از رسول خدای تعیین است
بیقین عاملان قرآن را   بر زبانش نهاد چون آن را
وقتی آید بکرد کار سحی   نخوری ای زبان تو لحم و سحی
عرض می سازد ارض از خوفش   چون کلام تو هست در جوفش
لیک اینها چگونه باید خورد   مرد قاری ازین حدیث بگرد
قاری آنست بی ریا خواند   مثل فرموده [illegible] خواند
نیست قاری که با لحان است   بلکه این خواندن از شیطان است

در بیان رکوع و کیفیت آن

همچنین در نمازهای انسان   فرض باشد رکوع از اعیان
شرح [illegible] تعیینش   کرده در جامع البیان تبیینش
لیک او هست انحنای فرد   انحنا را چگونه باید کرد
گفت یکبار نه روا باشد   گر بود تام انحنا باشد
لیک از [illegible] کوکب   گفت با حالت رکوع اقرب
[illegible] باشد [illegible] نماز   بقیام اقرب است نیست جواز
لیک اندر رکوع [illegible]   پشت هموار ساختن سنت
دل ما [illegible] شارح اوراد   از امامان ما لیا شد یاد
در رکوعش [illegible] نمازگذار   تکیه بر پشت خود اگر هموار
گر بود تا جبینش [illegible] است   خوف ناجائزی او هم هست
با اشارت [illegible] رکوع اگر   کرده در شرح شیخ حسین خبر
چون [illegible] کرده باشد [illegible]   یعنی اقدام [illegible] خویش

مسئله رجل صلی [illegible] قائما [illegible]
[illegible]

تاکه گردد رکوع زین حاصل
واند این مسئله کسی عاقل

انچه در این کتاب تعیین ست
نیز عبد العلی نوشته انیست

در بیان سجود و کیفیت آن

هم بفرمان حضرت معبود
فرض عین ست در نماز سجود

انچه در جامع البساتین گفت
نیز در بعض نسخه چون این گفت

سجدهٔ ثانیه چو اوّل دان
هم باجماع قول فرض بدان

سجده بر جبهه است الف اینجا
گفت در مختصر بهیه

شارح این کلام شاه حسین
گفت در شرح ای باد عین

یعنی با جبهه و بانف سجود
فتوی فرض بر همین فرمود

در هدایه وسی چنین فرمود
چونکه ضبط رسولؐ ما این بود

گر کند سجده با یکی زین دو
نزد نعمان جواز باشد او

کرد بر معنی اقتصار اینجا
غیر جبهه بود بقولهما

مگر انگه و عذر باشد او
بعد ازین سجده را تو جایز گو

یک روایت شده ست از نعمان
سخن او چه قول شاگردان

نیز در جامع البساتین ست
چو نوشته فتوی بر این ست

در خلاصه بجبهه تنها
سجده کردن بود بکره ادا

در بهیقی ست عذر لم یکره
این بود قول رفتگان ره

باش سامع اگر خردمندی
ذکر شد در کتاب برجندی

سجده بر رخ و با سنه کرد او
عند ربه عذر هیچ جائز او

گفت اندر فتاوی مسعود
سجده بر رخ بود فعال یهود

کرده ست الف و پیشانی
سجده کردن چنانچه نتوانی

[illegible]

السجود علی الانف سنة
والسجود بالجبهة والانف
الظاهر ان ذکر الانف
وقع بل سهوا الکاتب
و یسجد باحدهما جاز عنده
قالا ان سجد به و بالعکس لا یجوز
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سخن بزرگان زاده نما
می گذارد نماز را به ایما
هست از شافعی چنین مسموع
آرد آنکس بجا قیام و رکوع
سجدهٔ خویش را کند به ایما
سخن شافعی چنین فرما
لیک در نزد عالمان ما
می گذارد و سا بند ایما
سجده ساقط گشت ز عذر قیام
نیز ساقط شود ز عذر تمام
این سخن در صلوة مسعودی
سختی در فصول فرمودی
شخص قادر نباشد ار بسجود
گذرانش با قیام کردن بود
به ایما در رکوع اراده کرد
قایما میکند ایما این مرد
قاعدا می کند ایما بسجود
از فتاوی قاضی ذکر نمود
باقی این اگر بخواهد سخے
در صلوة المریض آید وے
سجده آری اگر بروی ارض
از همه نیک با تو گویم عرض
بهر فرمان حق جبین پاک
چه سعادت نهی بروی خاک
سا جاے سجده کرد بهر چیز
سختیش را اگر بیابد نیز
هم بگیرد فراز پیشانی
سجده جایز بود ورالا نے
یا بیابالین پاک بر بستر
سختی ارض یافت جبهه اگر
سجدهٔ او جواز فرموده است
این سخن در صلوة مسعود است
سجده بر برف کرد اگر انسان
بهمین شرط جایز است با آن
سجده بالاے ریگ آرد او
جبهه گیرد قرار جایز او
شارح ورد ها کند تفسیر
هست در سجده ی حشیش کثیر
سجده بالای آن حشیش که کرد
سختیش یافت جایز است ای مرد
حکم محلوج حکم گاه قطن
حکم آن جمله این بود بے ظن

لیک سختی او نیافت اگر غیر جائز نوشت اہل خبر
سجدہ بر حشو ارزن ار آورد نیست جائز ہمان سجود کہ کرد
تا چو اندر ہمی او ازان واسطے کہ نگیرد قرار پیشانے
سجدہ بر گندم و جو آوردہ است حکم بر جائزی او کردہ است
چونکہ گیرد قرار پیشانیش اینقدر لیس بود نگفتم بیش
لیک اندر صلوۃ مسعودی بنوشتست آن محب معبودی
در لغارست یا جوال اینہاش یعنی چون گندمست یا جوماش
سجدہ جائز بود و الا نے سعی کن احتیاط را واسطے
جاے سجدہ ز موضع قدمان ہر جگاے بلند تر بود آن
گر بقدر دو خشت منصوبست رفعت او سجود محسوبست
باشد اکثر ازو جواز مباد ذکر کردہ است شارح اوراد
آنچہ در جامع البساتین ست نیز در بعض نسخہ چون اینست
جاے سجدہ اگر ز جاے قدم باشد از نصف گز زیادہ ہم
در محل زحام جائز دان لیک در غیر او جواز مدان
نیز بنوشتہ است آن سہ کس در متداولات عامہ بس
موضعی کہ کند سجود برو شد ز جاے قدم بلند تر او
رفعت او ز خشت راست زیاد باشد آن سجدہ اش جواز مباد
خشت خشت بخارا بنوشت قدر ربع ذراع دان آن خشت
بودہ باشد زحام آدمیان نیست جائے کہ سجدہ سازد آن
جبہہ بر پشت آدمی ماند اگر آنکس نماز او خواند
آنچہ صدر الشریعہ تعیین کرد پس درستست سجدہ آن مرد

[illegible]
ذکر شمس الائمۃ الحلوانی موضع القدمین
من کتاب الصلوۃ ان کان
التفاوت بمقدار لبنۃ او لبنتین
یجوز وان کان اکثر من ذلک
لا یجوز واراد باللبنۃ المنصوبۃ
دون المفروشۃ [illegible] ۱۲
ان سجد علی ظهر [illegible] من یصلی صلوتہ [illegible]
للزحام ولا یجوز علی ظهر من
لا یصلی صلوۃ لان [illegible]
او یصلی صلوۃ اخری [illegible] ۱۲
[illegible]

لیک بر پشت آدمی دیگر   یعنی اندر نماز نیست اگر
یا گذارندهٔ نماز ست آن   او نخواهد نماز این انسان
سجده بر پشت او نگوی روا   در خلاصه و قنیه غیرهما
قولهای ائمهٔ دین گفت   صاحب جامع البساتین گفت
هم ز ابن مقاتل باعقل   از کتاب قنیه سازد نقل
شرط کرده است آن امام همام   سجده بر پشت مرد وقت زحام
این باین شرط سجده جائز گو   گر بود در زمین دو زانوی او
اینچنین از ائمهٔ عالم   نقل سازد ز بو المکارم هم
کرد مردی به پشت مرد سجود   سجدهٔ او به پشت دیگر بود
گفت صدر القضات جائز دان   از کفایه کنند بیان آن
قول دیگر ادا نباید فرض   سجدهٔ ثانی نیست گر بر ارض
از خلاصه نوشت آن شه باز   بود در صحیح قول جواز
سجده بالای کس که هست روا   جای خالی نیابد او اصلا
فرجه قدر سجده یافت اگر   غیر جائز بود به پشت دگر
گر شود منتظر همین انسان   تا که خیزند راست آدمیان
کرد عبد العلی چنین تعیین   مستحب در کتاب شمس الدین
فرجه یافت سجده بر وی کرد   هم جواز ست سجدهٔ ای مرد
نیز در باب جمعه قاضی خان   گفت اگر گوید حسن و بجا آن
سجده در پشت مرد در هر حال   نکند گفت آن شریف جمال
نقل کرده است شارح اوراد   جبههٔ پیچ عمامه را بنهاد
یا کند بر زیاد جامه سجود   هست جائز بکره خواهد بود

له رجل یسجد علی ظهر رجل
بعض المشایخ انه لا یکره وقال
ابو القاسم الصفار رحمه الله
ان کانت ان کان لضیق المکان
لا یکره وان لصیانة الوجه
عن التراب یکره ۱۲

از ابو یوسف قمر روی ست
سخنِ شافعی که هم بودست
سجده بر آستین کند انسان
یعنی سازد ز بهر دفع اذا
نبود آستین بکرده جواز
جاے سجده نجس بود اما
سجده بالاے آستین آورد
وضع دو زانو وضع هر دو دست
لیک بر ارض ماندن قدمین
این سخن در هدایه تعیین کرد
تا که آنهم اصابع دو یا
بو المکارم که ناصرِ دین ست
قول وضع قدم که در اینجاست
گرچه یک اصبع ست وضع زمین
بر زمین گر ستا و پشت قدم
که مکانست تنگ جائز دان
یک قدم بر زمین که چون ننهاد
لیک اندر صلوة مسعودی
یک قدم بر زمین نهاد اگر
نیز اندر صلوةِ مسعودی
نزد زفر شافعی گفت وجوب
حرف بر ناجوازے اوست
یعنی غیر جواز فرموده ست
یا بود سنگ ریزه یا چون آن
سجدهٔ او بغیر کرده ادا
فعل مکروه بے ضرور مساز
آستین همین کرد هدا انجبا
در خلاصه جواز شد اے مرد
نیز وقت سجود سنت هست
باشد اندر سجود فرض العین
شرح اوراد از محیط آورد
رافع ست از زمین مگوی روا
از غنیه صحیح گفت این ست
گفت وضع قدم با صبعهاست
در خلاصه بود چنین تعیین
نرسد بر زمین اصابع هم
در خلاصه بود بیان آن
گفت تجویز شارح اوراد
در جوازش خلاف فرمودے
زیر آن قدم نهاد دگر
تا روا گفته حکم فرمودی
وضع دو دست و زانوانند وجوب

[illegible] النجاسة [illegible] الوضع الكفين او ركبتين فانه يجوز صلوته خلافا لزفر والشافعي لا يجوز ۱۲ فخر الدين

لیک قولے ز بزرگان ما
گفت ابونصر شاه باقوے را
بر زمین رکبتین اگر بنهاد
در سجودش بغیر جائز باد
سجدهٔ سهو سجدهٔ قرآن
زوو آید اگر بخواهد آن
هم بود واخت یار بولیث این
این سخن در علم الفتاوی بین
از ابو یوسف آمد است چو از
گفت این قول را روایت ساز
لیک وجه چند نسخه به تمیز
نزد اصحاب ما بود تجویز

در بیان قعدهٔ اخیر

قعدهٔ آخر ست فرض یقین
چون رکوع و سجود بهر دین
گفت صاحب نهایه فاخر
یعنی فرض قعدهٔ آخر
نقل او از کتاب اسرار ست
فرض او از کتاب اختیار ست
تا بقدر تشهد ست قعود
فرض او را که مصطفی فرمود
که خروج بصنع را دانے
فرض باشد بقول نعمانے
این خروج بصنع را دو بار
گفته بعضی ز واجبات شمار
در عیاذات حضرت باری
واجب ست احتیاط آری
هست مذکور فقه کیدانے
اینچنین در شروح وی دانی
آنچه با فرضی ست ثابت حجیت
بار ستی دلیل وی قطعی ست
اوست فرمان کردگار سے
نبود هیچ شبهه در وے
فاعلش را ثواب لاتحصے
هست در ترک او عقوبتها
منکر فرض می شود کافر
فرضیتش راست اتفاق اگر
آنچه با واجبے بود اثبات
هست ظنی دلیل او بالذات
فاعل واجبات راست ثواب
تارک او بود سزای عقاب

عملا مثل فرض باشد آن   اعتقادا اولی چه فرض بدان
کفر نبود چنانچه انکارش   رتبه‌اش بعد فرض بشمارش
سنت آنکه شده است ضبط نبی   برهمان فعل ترک شد ابدی
ترک کردند یک کرت یا دو   نشود تا چو فرض حکم او
فاعلش را ثواب بنوشتند   تارکش را عتاب ننوشتند
یعنی این حکم موکده است   درنوا یابد این چنین شده است
مستحب آنکه کرد پیغمبر   ترک کردند مرهٔ دیگر
سلف او را گرفته باشد دوست   گوش کن در کتب بیان اوست
فاعلش را نوشته‌اند ثواب   تارکش را نبوده است عقاب
سنتی که بود زوائد چیست   نیز بر تارکش عقوبت نیست
فاعل او ثواب می‌یابد   عاقل از فضل روی کی تابد
نیز چون این ز شرع اورادست   از بزرگان چنین خبر دادست
سنت که موکده بوده است   مصطفی کرده است فرموده است
شخص بر سنت رسول خدا   کرد انکار چیست حکم ورا
کرد اندر صلوٰة سهو و آن   گر صحابه علیهم الرضوان
متفق باشد اول و آخر   منکر اینچنین سنن کافر
ابتدا اختلاف اگر کردند   آخر اتفاق آوردند
باشد انکار اینچنین سنت   بدرستی و راستی بدعت
در فصول عما و تبیین کرد   در بیان کلام کفر آورد
گفت شخصی به آدم دیگر   ناخنت کن قلم تراشان سر
باشد این سنت رسول الله   گوید آنکس نخواهم هرگاه

گرچه سنت بود نسازم من　　کفر باشد همین قبیح سخن
چونکه این از سبیل انکارست　　زین سبب قول کفر مردارست
اوکه بر وجه تجدد رو گفته　　زین سبب بر قبیح بد گفته
نیز در سائر سنن اینست　　انچه در آن کتاب تعیین ست
بخصوص آن سنن ز سید پاک　　بتواتر رسیده مثل سواک
گرد در موضع دگر تعیین　　طعن سنت که هست کفرست این
هم ز کنز العباد گویم باز　　گر ز سنتهاے پنج وقت نماز
حق نه بیند اگر کس اورا اصل　　می شود کافر انکه بد وصل
لیک حق دیده ترک او سازد　　خویش را با گناه اندازد
انچه قول صحیح هست این ست　　نیز در چند نسخه تعیین ست
فقه بولیث را و غیر این　　هست در نسخها چنین تعیین
ور فروضش نمازے با درک　　گر ز شخصے فریضه گردد ترک
خواه کس ساهی ست یا قاصد　　بیقین دان نماز او فاسد
ترک واجب که شد ز شخصی بس　　گر بود عمد مجرم ست آن کس
آن نماز وی ست بر نقصان　　مبتدع بوده است تارک آن
سهو باشد سجده سهو آرد　　نقص او این سجود بر دارد
ترک سنت اگر بسازد آن　　نیست فاسد نماز این انسان
سجدهٔ سهو هم نشد لازم　　لیک بر عمد کرد ترک اثم
نافله ترک کرد انسانے　　تارکش را گنه نئی ولے
لیک مانده ست از فضلت این　　در جمیع کتابها تعیین
در صلوة فقه مسعودست　　در کتابش فقیه فرمودست

ترک واجب بعمد سازد کس گر بسازد سجود سهوا آن کس
یعنی نقص نماز بی اشتباه نگیرد وزر بزرگی گناه
هست مذکور فقه کیدانی نیز اندر شروح وی دانی
ترک واجب بعمد سازد کس سجدهٔ سهو می کند آن بس
ترک واجب که کرد زن یا مرد در بیان تیسیر المبین کرد

در بیان واجبات نماز

پس بگویم واجبات نماز گر بخواهی جدا ای انباز
پیشتر از قرائت قرآن گفته شد در کتاب فرض آن
که تخصیص فاتحه خواندن هست واجب بنزد ما ای فطن
ثالثش ضم در ثنائی رکعات فاتحه را فرض لیک کرد اثبات
آنچه در جامع البیان ست نزد مالک و شافعی این ست
هم خواند امام صاحب عقل می کند از ابو حنیفه نقل
فاتحه در نماز یکتا یست هست واجب بجمله رکعات
سورهٔ فاتحه بکردن ضم یعنی آن واجبات گشته اتم
نزد مالک سه فرض بوده قول واجب بنزد ما بوده
در نماز تا سه سوره سازد یاد از قهستانی شرح اوراد
یک طویل آیتی کلام الله یا سه آیت ز آیت کوتاه
بعد فاتحه خواندن آن که باجماع قول واجب دان
نیز در شرح شمس دین آن نیز در جید شیخ التبیین ست
گفت در مختصر بلا تکذیب هست واجب بآیتی ترتیب
شیخ مختصر بود مطلق لیکن اندر هدایه اسبق

نیز در جیت نسخهٔ خوشگو
آنچه فعلی بود مکرر او
پس مراعات اینچنین ترتیب
باشد از واجبات بی تکذیب
در نهایه نوشت بی شبهت
آن مکرر بود بیک رکعت
یعنی چون سجده که بود تکرار
در یکی رکعت ست او دو بار
سجدهٔ ثانی مانده است اگر
نیست آنکس برکعت دیگر
سجدهٔ ترک گشته وارد
اول آن سجده را قضا آرد
لیک گر سهو هم گشت آن رکیک
هست جائز نماز او بیشک
لیک غنیه مکرر شروع
یعنی اندر نماز مثل رکوع
او چه بعد از سجود نیست اتباع
معتدًّا به بمذهب اجماع
از همین باب بزرگ وافی
بنوشت یعنی صاحب کافی
هست تقدیم راست استادن
بر رکوع ست فرض عین ای تن
هم رکوع ست بر سجود نماز
فرض باشد مراتب این باز
اینچنین شه حسین تعینش
کرد در جامع بساتینش
نقل کرد از شروح مبسوط آن
از ظهیریه از محیط چنان
هم ز شرح طحاوی سازد عرض
هست تقدیم آن مراتب فرض
اینکه صدر الشریعه در تحریر
گفت ترتیب اولین تکبیر
یعنی بر قعده است فرضی پس
باقی ترتیب واجب ست ای کس
در صلوٰة فقیه دین مسعود
در سه ترتیب او قضا فرمود
چون قیام و رکوع نیست سجود
حق تعالی به بنده ها فرمود
نیز ترتیب این فرائض بس
گفت فرض ست باتفاق ای کس
قعدهٔ اول از وجوب نماز
در دو قعده تشهد او باز

در نماز یکه جهر می خوانند　جهرشان از واجبات می دانند
در نمازی که بود قرائت پست　پست خواندن ز واجبات کسیست
هر جگاهی مصلی تنها هست　او مخیر بود بجهر و پست
در خلاصه فقیه مسعود است　گر مصلی که منفرد بوده است
در نماز یکه پست خواندن بود　هم باین پست خواندنش فرمود
منفرد در نماز جهر که هست　خواه خواند بلند خواهی پست
نیز در بعض نسخه چون این گفت　بعد در جامع البساتین گفت
منفرد جهر کرد در اخفا　از محیط است شد مسمی اما
بو المکارم که شرح پرورده است　در بیان قرائت آورده است
چه بود جهر گفت ائمه خیر　باشد ادنای او شنیدن غیر
چیست ادنای پست در معنی　باشد اسماع نفس خود لیکے
گفت این قول را صحیح شمار　هم اصح گفت هم هو المختار
از ذخیره مشرح او راد　در صفات نماز سازد یاد
نشنود نفس خویش در اخفا　الاصح آن نماز نیست روا
بهمین قول اعتماد شمار　این درست است هم هو المختار
باقی این اگر بجو اندی　در بیان قرائت آید وے
نیز تعدیل کردن ارکان　هست واجب بمذهب طرفان
لیک ابو یوسف درست تمیز　فرض فرمود شافعی هم نیز
چیست تعدیل رکن که فرمود　یعنی آرام در رکوع و سجود
نیز در قومه جلسه آرامش　گشت تعدیل رکنها نامش
قدر تسبیح چون گرفت آرام　گشت تعدیل رکنها تمام

شخص تا ورده جلسه را بر جا
دفع سر کرد سجده کرد آنجا

در کتاب هدایه کرد بیان
نیز در بعض نسخها چون آن

سر بود اقرب سجود نماز
اصح قول اصل نیست جواز

لیقعود اقربست جائز وان
یعنی نزد محمد و نعمان رح

در رکوع و سجود سه تسبیح
سنت حضرت نبی است صریح

له گر رکوع و سجود خویش تمام
نکند گر کسی بلا انجام

هست در شرح فقه کیدانی
نیز در نسخها بو و سه وانی

خبرے از رسول حق گوی ست
اسؤ السارقین کسیست اوسیت

نیز بنوشت در حدیث دگر
اخبث الناس گفته پیغمبر

این احادیث زان مطرزات
نیز بنوشته اند در مشکوٰة

چه مقامی کنی بخویش چه جبر
چشم بهم زدن بداری صبر

لیقنے نیست در تو آرامست
اسؤ السارقین شده تاست

در قنیه ست قول از طرفان
سهو او را سجود لازم دان

لیک بنوشت فقه کیدانی
نیست لازم بسهو وی دانے

چونکه او واجب لغیر بود
آن دلیلش دلیل خیر بود

لیک بر ترک واجبات دگر
سجده لازم چو سهو کرد اگر

در دو رکعت بخواندن قرآن
گفته بودیم قبل فرضے آن

لیک تعیین در اولین او
بدرستی ز واجبات بگو

گوی تعیین اباشش باز
مقتدی را ز واجبات نماز

صورت این اگر بخواهد سے
در بیان امامت آید وے

اهمچنین خواندن دعای قنوت
هست در وتر از وجوب ثبوت

له قال القاضی الامام صدر الاسلام ابو الیسر من ترک الاعتدال فی الرکوع والسجود یلزمه الاعادة و اذا اعاد یکون الفرض الثانی دون الاول و ذکره شمس الائمة السرخسی [illegible]

این مسائل اگر بجو اهی آن / می شود در صلوة وتر بیان
گوئی تکبیرهای هر دو عید / نیز از واجبات باید دید
این مسائل اگر خدا خواهد / در بیان دو عید می آید
در وقایه و غیرها این بود / فقه کیدانی بعد ازین فرمود
آنچه فرض و وجوب شد تقریر / هم ادایش سنتی بلا تاخیر
یعنی اندر محل ادای آن / بدرستی ز واجبات بدان
صورت این اگر بخواهی آن / می شود در سجود سهو بیان
نیز بیرون شدن بلفظ اسلام / هست واجب بجمله خاص و عام
شافعی گفت فرض باشد این / هست شرح وقایه را تعیین

در بیان صفات سنت و مستحب نماز

آنچه مذکور شد فروض و وجوب / غیر ازین سنت است یا مندوب
آنچه فرض و وجوب شد یعنی / شافعی گفته است یک معنی
هر کجا هی سنتی شروع نماز / کن بتکبیر حق تعالی آغاز
لفظ تکبیر و فرضی تکبیر / که دو بودیم قبل ازین تقریر
آنچه سنت ز مصطفی بوده است / گوئی تکبیر را قفا دو دست
آنچه عبد العلی که تعیین گفت / نیز در جامع البساتین گفت
آنچه در مختصر که کرد بیان / از ظهیریه است قاضی خان
تا کسی میکند بدو ابهام / شحمتین دو گوش آن هنگام
در هدایه و خلاصه غیرها / نیز در سائر کتابها
شحمتین دو گوش را ابهام / که محاذی کنند دران هنگام
قال ابو یوسف دست ضمیر / رفع باید کنی مقارن تکبیر

[illegible]

کما فی خزانة
الفقیهین و ترک النعت و
ترک النظر [illegible]
تسویة الصفوف [illegible]
بالمیل الی جانب کما فی [illegible]
مولوی شمس الدین محمد ۱۲
[illegible] محاذی
[illegible]
[illegible] ۱۲
[illegible]
یوسف ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۲

نزد نعمان جز محمد باز دست بردارد و کند آغاز
این سخن در صلوة مسعودی نیز اندر هدایه فرمودی
اصح قول دست بردارد بعد تکبیر بر زبان آرد
گفت در اکثر کتب این یاد هم نوشته است شارح اوراد
از صحیفهاے عمدة الابرار نامهٔ بزرگان بدین اشعار
گفت امام سرخسی خصلت خوب جز به ناخنند درین مکتوب
قول بو یوسف رح نکو کردار و خلاصه بود هم اختیار
نکند کس اصابع خود ضم نکند فرجه وارگی هم
می کند سوے قبله باطن کف نکند پشت هم بقول سلف
اینچنین در صلوة مسعودی فقها از ائمه فرمودی
زیر کتف گشته آزاد دست از آستین برهنه باد
دست از آستین برآوردن هست در پارهٔ کتب ز سنن
نیز در پارهٔ کتب اولی ست چونکه با کم ز مصطفی قولی ست
لیک زین قول کافی آورده ست این روایت که از نبی کرده ست
بوده معتمد در زمان سرد دست در آستین شروع کرد
زانکه وقت رداے آخر می بخواند و یا ثناے فاخر
بو المکارم بزرگ شرع نشان می بسازد ز مضمرات بیان
گر صحیح سخن چنین دانی پیش از استفتاح می خوانی
در هدایه نوشته اند اما قبل از ین هم بخواندنش اولی
تا شود متصل به نیت آن یعنی تکبیر این صحیح بدان
سخن بندگان معبودی ذکر شد در صلوة مسعودی

پیش

٥٧ ولو [illegible] وجهه وبعده الی آخر الآیة [illegible] لا قبل التکبیر ولا بعده وکذا فی بعض شروح المنظومة وقال بعض [illegible] علی التکبیر [illegible] وعند الشافعی [illegible] التکبیر [illegible] یتعوذ ای یقول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [illegible] القراءة [illegible] التعوذ [illegible] القراءة عند محمد رح اتفاقا

[illegible]

وقت تکبیر دست بر سر بر — نی که بر سوی دست آری سر
وقت تکبیر بعضی از نادان — سر خود سوی ید کشند پایان
زاهد فخر گفت آندم اگر — چون شود باز گشته او با سر
او بمثل چو راکع مویست — آن شروعی که کرد جایز نیست
شیخ الاسلام گفت اگر بقیام — هست نزدیک تر نماز تمام
لیک نزدیک تر بود برکوع — آن شروعی که کرد نامشروع
هر که مخلص بود درین اوصاف — نگذارد نماز خود بخلاف
دست در آستین نهان کردن — وقت تحریمه سنت است بر زن
هر که در بندگی بباشد مرد — عمل فعل زن نخواهد کرد
شمس دین گفت دست در کرد — گشت بدعت اگر شروع بکرد
هر جگاهی که زن شروع آرد — دستها تا دو کتف بر دارد
در هدایه صحیح قول این است — بعد ازین در خلاصه تعیین است
بعد تکبیر مرد نیک اندیش — دست تا زیر ناف دارد پیش
همچنین در صلوة مسعودیست — سنت جمله مرسلین بوده است
دست ایمن بچپ نهد اثنا — در خلاصه ز وضع اخذ اولی
بیشتر بزرگان پاک نهاد — گفته اند ز وضع اخذ جمع مباد
باطن کف راست تا واسے — یعنی بر پشت کف چپ باسے
حلقه گیری بخنصر ابهام — رسغ دست چپ بقول امام
باقی انگشتهاش پشت ذراع — جمع شد اخذ و وضع زین اتباع
بوالمکارم بزرگ پاک سرشت — هم همین نوع را صحیح نوشت
در قیامی که ذکر مسنونست — سنت او بسته اخذ و دو دست

[illegible]

لان كفها ليس بعورة وفي الكافي روى عن ابي حنيفة ان المرأة [illegible] لان كفها ليست بعورة ١٢٥ [illegible] ثم [illegible] والاخذ اولى من الوضع [illegible] الجمع بين الاخذ والوضع [illegible] يضع باطن كفه اليمنى على ظهر كفه اليسرى ويأخذ الرسغ بالخنصر والابهام [illegible] على الزند ١٢

در بیان صحیح تعیین سنت
در خلاصه اصح نوشته است

پس شد امام سے نشست
بیقین بعد از قرائت گذشت

تا که فارغ شود کس از تکبیر
گفت از سال مبلک آن پیر

ایستد فارغ شد از ثنا خواندن
آغاز دست بعد از آن بستن

شارح ارشاد آن معلم عصر
نی گفته نقل از کتاب حصر

بانک اندر قیام گفته کمال
زین سبب گفت یعنی اهل کمال

بعد تکبیر اولین که نماست
گفته از سال بعد بند دست

گفت جمله امام بی کینه
زن بماند دو دست بر سینه

سر گذارد به نماز تمام
در اوست نماز وقت قیام

چشم بر سجده گاه خود دارد
چشم خود زان محل نه بردارد

فرجه دارد میان دو قدم
یعنی مقدار چار اصبع ضم

گر بعلی مقتدای پیر
گو بپیش وی امام و هم تکبیر

از فتاوی حجت ترغیب
ذکر کرده بشرح ساز لبیب

گر امامش بآخر اکبر
برسد مقتدی بساز و سر

پیش شد بر همین فتوی
باهم بود احتیاط هم تقوی

از کفایه شعبی آورده است
فصل تکبیر را بیان کرده است

اصح قول را اگر دانی
گر امام است در ثنا خوانی

گفت تکبیر مقتدی آمد هم
فصل تکبیر را بیابد هم

از خلاصه چنین کند تقریر
در ثنا بود امام گفت تکبیر

فصل تکبیر افتتاح بیافت
بایدش بیشتر از دو بشتافت

قول مختار را اگر دانی
یافت در وقت فاتحه خوانی

می بباید ثواب آن تکبیر　احتیاطش بکن بهر تقدیر
از ذخیره نوشته است اما　یعنی گفتند بعضی از علما
گر امامش برکعت اول　بایدش مقتدی شروع عمل
فضل تکبیر اولین را او　یافت از جمله احتیاط بگو
هست در قاضی خان معنی گفت　با امامش اگر برابر گفت
یک روایت شده است از یعقوب رح　نبود آن شروع او محسوب
پیشتر از امام سازد یاد　فی الاصح عندهم جواز مباد
پس کلام ثنا وے تحیت　گشت بے اختلاف بے شبهت
هر گزاران نماز که هست　بعد تکبیر دست چون بر بست
بے توقف ثناش می خواند　آن ثنا زین بود یقین داند

سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک

این ثنائے که در کتب شد یاد　چیزے از وے نکرده اند زیاد
در هدایه چنانچه این شد یاد　بعد بنوشت شارح اوراد
در محل قرارت آید کس　اقتدا کرد با امامش بس
گر امامش کند قرارت پست　خواندنش این ثنا که سنت هست
گر امامش بلند مے خواند　بیقین خواندن ثنا ماند
چونکه اینجا شنیدن قرآن　هست لازم بمقتدی انسان
ذکر کرده است فتوی بر این است　نقل او از نصاب تعیین است
گر بود در دم رکوع امام　اقتدا کرد شخصے آن هنگام
گفت تکبیر قائماً آن کس　بے توقف کند رکوعش بس
ترک سازد ثنا علے التعیین　مشتغل می شود به تسبیح این

[illegible]

تعین کرد و لم یجری ذکر علی لسانه خطاءً بل [illegible] اختلف المشایخ فیه والصحیح انه یکون [illegible] لشیخ الامام الزاهد ابو النصر رح وفی الواقعات [illegible] قرأ ولا اله غیرک [illegible] شرح اوراد النصاب اذا ادرک الامام فی الرکوع فان کان بحال لو اشتغل بالثناء یفوته الرکوع ولا یشتغل فی الثناء وهو الصحیح لما ان الثناء سنة ومتابعة الامام [illegible] ۱۲ اوراد

این سخن را صحیح فرموده نقل او از نصاب سے بوده
گر مصلی ست منفرد و امام چون ثناے خدا کرد تمام
پس تعوذ بجزم سنت هست چونکه این تابع قرائت هست
نبود تابع ثنا پس آن یعنی نزد محمد رح و نعمان رح
در هدایه چنانچه تعیین هست در نهایه و کافی هم هست
مقتدی را تعوذ سنت نیست چونکه بر مقتدی قرائت نیست
لیک سنت بود بهر قرآن چونکه لازم بود با قرآن
نزد بو یوسف رح طریق نما این تعوذ بود تبع به ثنا
در خلاصه تعوذ و المختار صورتش این بود تو گوش بدار
گفتن این تعوذ هست اخفا اصل این واجب است نزد علما
گو تعوذ در افتتاح نماز که بهر رکعتش اعاده مساز
از شنهاے شارح اوراد که درین نظم خویش سازم یاد
گر تعوذ بماند از نسیان باز از آنکه رسد بخاطر آن
یعنی از بعد فاتحه خواندن پس تعوذ بگوید او بی ظن
چونکه تعوذ بگفت بے اشباه بعد او سنت است بسم الله
در سر فاتحه بهر رکعت تسمیه گفت گشت بی شبهت
بیقین و آنکه فتوے بر این است هم بود احوط اینکه تعیین است
شافعی رح آنکه راه دین پوید تسمیه جهر و فاتحه گوید
راے او رفته است با این باز نیست بی فاتحه نماز جواز
یک سخن که ز بو حنیفه رح خبیر گفت در اوّل نماز ز خیر
در قنیه نوشت از این باب این سخن نیست اصل زین اصحاب

عن ابی حنیفة [illegible] فی الصلوة [illegible]
[illegible]
وفی فتاوی الحجة [illegible]
قول ابی یوسف رح [illegible]
[illegible] بالحمد لله رب العالمین [illegible]

[illegible]

بلکه نزد وی صحیح باشد همت   تسمیه در سر همه رکعت
لیک نزد ما کسی ای دل صاف   در وجوب او شده است خلاف
نزد مهر دین امام شرع نشان   هم بقضی روایت از نعمان
یعنی در رکعت ثانی   مثل اول وجوب میدانی
یک روایت از او غریب آواز   یعنی در غیر رکعت نماز
گفتن تسمیه نشد مستحسن   لیک واجب بود صحیح سخن
نیز در حجة البالغ آورد   هم بالغی صحیح تبیین کرد
یعنی در شرح شمس دین گردد   نزد اصحاب ما تعالی است
یک در کل رکعت ای محبوب   خواندن تسمیه ز روی وجوب
در هدایه گفتا بی شبهه   گفت لا بین فاتحه سوره
لیک نزد محمد بن حسن رو   گر نماز سر بود و ثنا فتد او
تسمیه در میان این دو مباد   اجتهاد وی این چنین افتاد
گفت او مشهور است شمس الدین   قول مختار قول او را این
گفت لا بین این دو تسمیه اما   احوط این است بر این فتوی
لیک او صحیح کرده است میان   در میان دو سوره گر بالفا
گفتن تسمیه حسن باشد   داند آن شخص اهل دین باشد
قول مجموع عالمان هست   تسمیه در همه نماز اخفاست
مگنی جهر تسمیه ای خبا   هست در منع او روایتها
پس حدیث صحیح غیر خلاف   کرد در اخفای او است ای دل صاف
چون بگوید اعوذ و تسمیه کس   سورهٔ فاتحه بخواند بس
سورهٔ دیگری بفاتحه ضم   می کند چونکه واجب است اهم

قبل الفاتحة سرا مطلقا
لو [illegible] التسمية وكذا لو
[illegible] بعد الفاتحة
من السورة [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible]

چه اخفا بخواندن قرآن   از وجوب قرء فی شفعت دان
گفتن این اگر بخواندے   در بیان قراءت آید وے
چون قراءت کند بجهر امام   مقتدیها شنو و سکوت تمام
در پس او اگر قراءت کرد   نزد ما شد گناهگار این فرد
بلکه قولیست بر فساد نماز   از صحابه و بزرگان طراز
سورۂ فاتحه کرد تمام   گوید آمین چو مقتدی امام
در نمازے که جهر می‌خواند   نیست آمین مقتدی داند
آخر فاتحه اگرچه شنود   این سخن در فتاوی مسعود
گوید آمین بقول بوجعفر   بوالمکارم چنانچه کرد خبر
گوید امین مصلی بر اخفا   چونکه آمین بگفتن سنت اینجا
پس بناے دعا بر اخفا بود   در هدایه و غیر با فرمود
نیز اندر هدایه کرد بیان   مد قصر اندرو بود دو جهان
لیک تشدید در وی آن نکو   گفت باشد خطای فاحش او
بلکه صاحب خلاصه آن شهباز   گفت قولیست بر فساد نماز
نزد بو یوسف است غیر فساد   که به تشدید میم سازد یاد
بنوشتند بر همین فتوے   که سزاوار نیست گفت اما
لیک بنوشت شارح اوراد   بامامت اگر بسازد یاد
گفت فاسد باتفاق نماز   ناقل از شیخ ست آن شهباز
چون قراءت تمام سازد کس   می‌کند در قیام قطع نفس
بعد الله اکبر او گویان   می‌رود بارکوع این انسان
سر کند نزد انحنا ز قیام   نزد تسویهٔ رکوع تمام

ازیقول امین بعد ولا الضالین [illegible]
التشدید ولا آمین بالمد دون
[illegible] الیاء لا القصر آمین بالمد
علی قول ابی یوسف رح لانه
[illegible] فی القرآن و قراء
من تام کی الحمد وحذف الیاء
[illegible] صلوته لان
شرح اوراد
[illegible] الا آمین بالمد
[illegible] باتفاق [illegible]
فقال آمین بتشدید المیم
فقال آمین [illegible] ان هذا
فسدت صلاته [illegible] عند ابی
حنیفه رح لانه لیس
یوسف رح [illegible]
فی القرآن و علیه الفتوی
یعنی ان بقول آمین بالمد
بدون التشدید او آمین
بدون المد والتشدید
بعد الفاتحة [illegible]
شرح [illegible]

منه

گفت از حضرات شمس الدین
در صحیح روایت است همین
گیردش با دو دست دو زانو
نیک تفسیح باد اصابع او
گرد و زانوی او شود چو کمان
گفت در شمس دین که است دلان
نیز قوت کند بدستش آن
تا که بیرون رود خم وران
این سخن در صلوة مسعودی
بعد ازین در خلاصه فرمودی
پشت خود را چنان کند هموار
قدح آب گیرد استقرار
هم سر خویش را نبر دارد
هم در انجا فرو نه آرد
راست گیرد و لیک خود یعنی
منع تنکیش نیز هیچ زین بستے
از شنیعه شارح اوراد
سے بسازد در رکوع زن را یاد
از تجاع است جای بنشستن
نیک پیدا نسازد آمد صم زن
هست در شرح شمس دین بطن
پس بضعف ز زن نکرد سخن
این اشارت بدو بود که زنان
اندرین حکم هست چون مردان
لیک از زاهدی عیان شد یاد
زن نمی سازد آنچنانش کشاد
نکند اعتماد هم دو دست
بر دو زانو زن خدای نیست
بل نهد دستهاش کرده ضم
می کند رکبتین خود را خم
متجافی نمی کند عضدان
یعنی زن در رکوع چون مردان
هر چه گاهی که کس رکوع آرد
چشم بر پشت پای خود دارد
از خداوند عالم عادل
صفت خاشعا که شد نازل
گفت ابو طلحه یا رسول الله
چیست اینجا خشوع کن آگاه
گفت با او رسول خاص و عام
اینکه باشد مصلی وقت قیام
بصر این مصلی چون فرمود
منتهایش بود بجای سجود

اینچنین بار رکوع در قدمین
در محلِ سجود یارسنے
نیز بعد السلام اول دان
نزد تسلیم که بود ثانے
آن نماز که خاشعان خوانند
در صلوة فقیه مسعود است
هرکسے این سخن بجا آرد
هست در جامع البیانین نیز
گفت کعبین خویش چسپانند
هم بغلها گشاده مے دارد
این چنین در کتاب شمس الدین
هست تسبیح در رکوع سه بار
یعنے ادنای تسبیحات این باد
گر زیاده کنند ز سه افضل
لیک تسبیح را امام طویل
لیک تسبیح در رکوع سجود
بلکه در سجده تسبیح ای سالک
فرض گوید ابو مطیع صبیح
یعنی این بو مطیع شیرین گو
نزد بعضے ائمه اکرم
غیر جائز بود نماز آن

مصطفےٰ گفت منتهاے یمین
در محلِ قعود فخذ وسے
باد تا کتف راست چشم آن
چشم تا کتف ایسرش داسے
گفت در کافی اینچنین دانند
گفت خیر الانام فرمود است
نور ایمان باد نگه دارد
که درین باب کرد تعیین نیز
یعنی اندر رکوع تا دانند
نقل این راز زاهدے آرد
بهمین نوع میکند تعیین
سه تا ده بر صغار و کبار
کرد تفصیل شارح اوراد
پنج یا هفت گفت آن اکمل
کمتر تا سه هم بقوم ثقیل
نزد بعضے امام واجب بود
فرض باشد بمذهب مالک
در رکوع و سجود سه تسبیح
بود شاگرد بو حنیفه او
گفت تسبیح را ز ۳ گر کم
مد ازوست احتیاط ایجان

لفظ تسبیح گفت شمس الدین / در سجود و رکوع باشد این
در رکوعش گرفت چون آرام / نیز تسبیح او کند تمام
بعد تسبیح بر زبان گویان / یعنی بر دارش سرش را آن
چیست تسبیح ای سالک ره / سمع الله گو لمن حمده
که درین وقت مقتدی انسان / گویدش ربنا لک الحمد آن
در هدایه و غیر این ست / نیز اندر خلاصه تعیین ست
می نگوید امام این تحمید / نزد نعمان رح امام عقل مزید
منفرد شخص هر دو را گوید / داند آن کس که راه دین پوید
در صلاة قنیه سعدوسی / نیز کنز العباد محمودی
سین تسبیح در رکوع آغاز / وال ها را بگو به آخر ساز
در کتاب قنیه آورده / از بزرگان چنین بیان کرده
چیست تنها گذار اگر انسان / گویدش وقت رفع تسمیع آن
بعد در قومه چون گرفت قرار / با تحمید این تسمیع شمار
ها که باشد در آخر حمده / سازد اظهار ای سالک ره
شخص بی ها اگر بیارد یاد / گفت لغو است شارح اوراد
تام تکبیر هم بانچنان آیت / گفت در شرح خویش شمس الدین
نیز اندر رساله است چنان / هیچ تکبیر وقت سمع است [illegible]
نیز در شرح ابو المکارم هم / گفت باید بجزم این اعلم
نیز در شرح فقه کیدانی / [illegible] شرح کرد بیانی
جزم سازند های او ای یار / هست در نسخها چنین بسیار
نیز در شرح خویش شمس الدین / گفت بهر ثواب بالتعیین

[illegible]

قومه آنست راست گردد آن / شق بالا دهم شق پایان
باد در قومه دستها ارسال / سخن بزرگان شهید مقال
باز در قومه چون گرفت آرام / آنچه در قومه بود کرد تمام
بعد الله اکبر او گویان / میرود با سجود وانگه آن
گفت اندر صلاة مسعودی / شرح اوراد نیز فرمودی
چون ز قومه مصلی آگاه / سر بسازد و چو همزهٔ الله
راست اکبر که حرف آخر بود / می کند ختم اینچنین سجود
در خلاصه ز قومه این اتیان / می رود سجده را سریعاً آن
نرود با سجود مثل جمل / گفت این بدعت است آن اهمل
در محل سجود باید او / نهد اول به ارض دو زانو
بعد دو دست در رتبت ثانی / بعد بینی و بعد پیشانی
این سخن در صلاة مسعودست / شرح اوراد نیز فرمودست
نیز ضم سازد اصبعاش که هست / سجده سازد میانه دو دست
نزد گوشش ای شریعت طی / می شود با حذای دست وی
تا که از گوش او فتد یک چیز / او فتد پشت دست او را نیز
همه انگشت دست و پای که بود / سوی قبله شود محل سجود
فرضے وضع کردن قدمان / یک بیک کرده ایم پیش بیان
چشم خود را گشاده می دارد / نیز بر بینیش نظر آرد
شکم از ران و ران ز ساق جدا / سجده می سازد از برای خدا
نیز ضبعین مرد ابدا باد / هم ذراع وی از زمین آزاد
لیک در شرح خویش شمس الدین / گفت از زاهدی علی التعیین

مستحبا

مقتدی در صف ای برادر عین
گفت ابدا نمی کند ضبعین
سجده سازنده زن بود بیقین
فرش سازد ذراع خود بزمین
نیز ابدا نمی کند ضبعین
نکند نصب اصابع قدمین
بلکه چسپاند او شکم بر ران
چونکه پوشیده تر بود بر آن
در هدایه وغیره ها واسطے
در همه نسخهاے نماسطے
چون بیارد سجود خود برجا
گوید سبحان ربی الاعلی
یعنی ادنای او بود سه بار
زایدش را تو مستحب بشمار
گر زیاده کند ز سه هرگاه
طاق باید بگفت بی اشتباه
لیک تسبیح را امام طویل
نکند تا شود بقوم ثقیل
چون گرفتند در سجود آرام
نیز تسبیح او کرد تمام
باز الله اکبر او گویان
سر چو بر دارد از سجود چنان
در صلاة فقیه مسعودی
اینکه تکبیر گفتنی بودی
اولش از سجود آغازد
ختمش در حال جلسه می سازد
بین دو سجده که نشست تمام
قدر تسبیح برگرفت آرام
باز الله اکبر او گویان
می رود با سجود ثانی آن
گوید از جلسه [illegible] الله
ختم کن در سجود بی اشتباه
سجدهٔ ثانیه چو اول دان
آر بجا چنانچه گشت بیان
چون شدی فارغ از سجود چنان
خیز تکبیر بر زبان گویان
اولش سر فراز سجود آغاز
آخرش در قیام ختم بساز
نیز اندر صلاة مسعودی
بهتر این است تا تمام سجود
سجدهٔ ثانیه که ادا سازی
زود بهر قیام برخیزی

[illegible]

اكثر الناس يخطئون [illegible]
ورفع الرأس [illegible]
من السجود [illegible]
التسبيح [illegible]
[illegible] ربنا لك الحمد [illegible]
من [illegible]
على الواجب [illegible]
في [illegible]
[illegible] الصلوة ١٢ [illegible]

ہمچنانکہ ز سنگ نقصان کس / می بخیزد چنانچہ خیزد بس
گل تکبیر انتقال کہ ہست / می بگوید امام جہر نہ پست
شارح ورد ہاے پاک روان / می بسازد ز چند نسخہ بیان
چون بخیزد مصلے در این دم / خیزدش بر صدور ہر دو قدم
دست خود تکیہ بر زمین نکند / بی ضرورت کس اینچنین نکند
جبہہ بردارد اول اینجا او / بعد بینی دو دست و دو زانو
گفت عبد العلے و غیر او / خیزدش دست ما نہادہ بر زانو
رکعت ثانی را چو اول دان / لیک نبود چہار چیز دران
یعنے تکبیر اولین نبود / رفع دو دست ہم درین نبود
ہم تعوذ ثنا نمی خوانے / یعنے در رکعتے کہ شد ثانے
یعنے این چار چیز ای اکمل / نیست در غیر رکعت اول
غیر این چار ما بقے عمل / می گذارد چو رکعت اول
گشت فارغ ز سجدۂ ثانی / بعد دوم رکعتے کہ میدانی
کردہ تکبیر ابتدا ز سجود / ختم تکبیر میکند بقعود
در نمازش اگر نشیند مرد / در ہدایہ وقایہ تعیین کرد
پاے چپ را مفترش بباید کرد / یعنی بالاے او نشیند مرد
کردہ استنجی پای راست چنان / سوی قبلہ بسازد انگشتان
ہر دو دستش بہر دو ران ماند / نکشاد اخذ رکبہ تا داند
ہم روایت ز شرح او را دست / نیز در منیہا خبر دادست
اصبعانش نمیکند او ضم / نکند فرجہ دار کلے ہم
بلکہ در حال خویش بگذارد / دست بر ران خود کہ میدارد

ف۱ وکذا یکره ان یضع یدیه
علے الارض بل یقوم [illegible] واحدة
لان وضع الیدین علے الارض
تشبیها بالمتاعقین ۱۲ قاضی خان
والمستاخرون قال الشیخ
العلامة المحقق ابن الهمام فی
شرح الهدایة ان المروی عن
محمد فی کیفیة الاشارة انه یعقد
خنصره والتی تلیها ویحلق
الوسطی والابهام ویقیم المسبحة

[illegible] عند النفی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الاصبع عند النفی والوضع
عند الاثبات لیکون الرفع للنفی
والوضع للاثبات ۱۲

[illegible]

می نهد چشم بر کنار رانش آن — گفت در کافی انتها بر ران
گفت از راه یے کز شمس الدین — یعنی اطراف اصبعاے این
اندرین حال نزد دو زانو — می شود یعنی در قعود او
در وقایه هدایه مشهور — همچنین در کتابها مذکور
گفت از سوی راست دو پازن — می برآرند وقت بنشستن
می نشیند بالیه چپ او — چونکه پوشیدگی باز نیکو
هر گذارنده نماز که بهست — یعنی بر رکعت دوم بنشست
مے بخواند تشهد مشهور — این بود آن تشهد مذکور

التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله

بوده باشد نماز دو رکعت — چون تشهد بخواند بے شبهت
صلوات دعا کرده تمام — سوی یمنی چپ دهد سلام
از دو رکعت بود نماز زیاد — از تشهد زیاده هیچ مباد
چونکه این قعده قعدهٔ اولاست — چون تشهد بخواند باید خواست
نیز بے غیر تکبیر خیزد آن — باز تکبیر بر زبان گویان
گو بود آن قعده همزهٔ الله — راسے او در قیام بی اشباه
ما بقی رکعت است چون ثالثے — لیک بے ضم سوره می خوانی
خواندش فرض فاتحه ای کس — هم رکوع و سجود آرد بس
گر سه رکعت بود نماز چو شام — می نشیند کند نماز تمام
چهار رکعت بود نماز اگر — راست خیزد به رکعت دیگر

قال العلماء التحیات العبادات القولیة [illegible] والصلوات العبادات البدنیة والطیبات العبادات المالیة [illegible]

[illegible] السلام علیک [illegible] السلام [illegible]

چون بخیزد در رکعت چارم — می بخواند بر رکعت سوم
در وقایع و شرح او گوید — از بزرگان که راه دین پویند
شخصے از شفع ثانی مثبوت — گفت تسبیح یا بکرد سکوت
نزد اصحاب ما نه فاسد است — لیک گفتند فاتحه اعلی ست
لیک در وتر نفل فرض اثبات — شد قراءت چه در همه رکعات
در تطوع ازان سبب شده ست — چونکه هر شفع وی علیحده ست
نیز در وتر احتیاط این ست — داند آنکس که پیرو دین ست
نیز در جامع البساتین ست — هم ز ترجیح وی آنچه تعیین ست
حسن ابن زیاد صاحب عقل — مے کند از ابو حنیفه نقل
فاتحه در نماز مکتوبات — هست واجب بجمله رکعات
شافعی در تمامی رکعات — فاتحه را فریضه کرد اثبات
چون مصلے اداے فاتحه کرد — هم رکوع و سجود باید کرد
هم رکوع و سجود با جز این — می کنند همچنانکه شد تعیین
پس باخلاص باطن ظاهر — بنشیند بقعدهٔ آخر
آن تشهد که یاد شد زان پس — صلوات رسول خواند کس
هست سنت بنزد ما صلوات — شافعی فرض می کند اثبات
این سخن در هدایه شد تعیین — صاحب کافی گفت بعد ازین
همچنانکه آن درست تمیز — فرض می گوید او تشهد نیز
صلوات رسول این باشد — داند آنکس محب دین باشد

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی

ابراهیم وعلى آل ابراهیم انک حمید مجید کذا فی شمس الدین

صلوا تیکه ساختم تعیین
اینچنین ذکر کرد شمس الدین
گفت از عامه کتب روایت
لیک در بعض نسخه بارک نیست
آنچه از عامه کرده ست اثبات
مثل او ذکر کرد در مشکوة
مثل او در کتاب حصن حصین
لیک یک قول آن در و دست این

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد کما صلیت وسلمت وبارکت على ابراهیم وعلى آل ابراهیم انک حمید مجید حصن حصین

چون بخواند درود بی شبه است
بعد او خواندن دعا سنت
آن دعا را ز خویش آغازد
مومن مومنات را سازد
در صحیفه کافی تعیین ست
سنت خواندن دعا این ست

اللهم اغفر لی ولوالدی وللمومنین والمومنات کافی

نیز در چند نسخه این باشد
سخن اکثران همین باشد
هم دعا ها بود ازین دیگر
نقل او هم بود ز پیغمبر
ذکر کرده ست جامع مشکوة
از رسول خدای شد اثبات
آن دعا لیکه شد در تعیین
علما گفته اند باشد این

عن ابی بکر صدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی الصلوة قال قل اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم متفق علیه

ناقل این دعا على التحقیق
افضل جمله امتان صدیق
هم دعاے ز افضل ناس ست
ناقل او که ابن عباس ست

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک

١٢ ویعد التشهد ویصلی على النبی علیه السلام [illegible] فی البعض ان [illegible] الا [illegible] [illegible] [illegible] تاج [illegible] [illegible] [illegible] الا [illegible] ان [illegible]

لا یقتضی التکرار وکلما ذکر عند الطحاوی الا انه خلاف الاجماع کذا فی المبسوط لکن فی التحفة انه الصحیح وفی المحیط انه یستحب کلما ذکر عند عامة العلماء وصححه الزاهدی ارییس ١٢ شمس الدین محمد

من شر فتنة المحيا والممات واعوذ بك من شر فتنة المسيح الدجال كذا فی المشکوٰة در خلاصه آورده است که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا ربنا عذاب النار و در شرح اوراد آورده است که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب

چون درود و دعا که گشت تمام
و بهد اول بسوی راست سلام

بعد بر سوی چپ سلام دهد
چشم خود را بکتف خویش نهد

گفت در شرح نقش شمس الدین
از حقائق چنانچه شد تعیین

اول او روی خویش گرداند
گفت آنگه سلام می خواند

یعنی السلام علیکم ورحمة الله گوید

می کند نیت او بدل بیشک
در سلامش بآدمی و ملک

یعنی هر آدمی که در آنجا است
ملک الستر هر کجا با ماست

در همین باب صاحب کافی
نیک تعیین کند بدل صافی

نیت آن ملائک حفظه
در سلامت گفتی رونده رده

پس بهر مومنی بامر خدا
ملکانند حافظان جا

در شمار همین ملائکه صاف
شده از مخبران بیش خلاف

یک خبر اینچنین بود بیشک
که بهر مومن است پنج ملک

یک فرشته است کاتب حسنات
کاتب سیئات او یکذات

یکی تلقین کننده باخیرات
یکی زو دفع می کند آفات

زان یکی او که گویدش صلوات
می رساند باحضرت خوش ذات

بنوشتند بعضی از اخبار
دو ملک بوده است باهر یار

بعض اخبار چون نشست افتاد
هم عدد شصت کرده بعضی یاد

پس یقین دان اینکه شد بر هر یک
عددشان نمی کنی تعیین
نیتت آدمان امام نکو
در سلامش صحیح قول این است
گر بود مقتدی بلاشبهست
اینچنین نیتت امام کند
گر امام است سوی راست آن
سوی یسر است در سلام چپ
در محاذی امام هست این بار
لیک در مذهب محمد امام
شیخین از امام دین اعظم
هر کسی را که نیت شرکت آن
می کند نیتش بلا التعیین
منفرد در سلام خود ای خیر
نیک نیت آنکه هست امام
ذکر کرده فقیه شمس الدین
گفته اند سلام آن شه مرد
می شود بی نیاز زین تفصیل
هم نوشته آن امام خوش گفتار
به یقین آخرین سلام خویش
مقتدی میدهد چو وقت سلام
حفظه هست بیگمان بیشک
که سزاوار قول باشد این
می کند هر که باشدش مع او
در همین باب آنچه تعیین است
آنچه گفتیم می کند نیت
در همان وقت که سلام کند
نیتش در سلام اول وان
می کند نیت آن خدای طلب
نزد بو یوسف است اول بار
نیت اول کند بهر دو سلام
در هدایه ست چون محمد هم
در نماز وی اینچنین بزنان
در هدایه صحیح باشد این
حفظه قصد می کند نه غیر
در صحیح سخن بهر دو سلام
از ابوالقاسم آن امام دین
نیت جمله اهل ایمان کرد
این بود قول آن امام جمیل
اینچنین در فتاوی مختار
لیست تر بد بدا از سلام پیش
گفت بعد از امام خود و امام

[illegible]
فی الصلوة [illegible] ۱۲
[illegible] الاوسط
[illegible] والثانی
للتسویة و ترک
الحفظة ۱۲
شرح طحاوی
[illegible]

دو روایت شده است از نعمان
یک روایت چو قول شاگردان

یک روایت مثار گا با امام
مقتدی می کند سلام تمام

گفت ابو جعفر سلامت یار
ذکر کرده است مذهب مختار

از یمینش دهد امام سلام
مقتدی آن زمان دهند سلام

او که فارغ شده از سلام یسار
از یسارش دهند سلام این بار

نقد بولیث راست یا لتعیین
می کنند نقل آن امام دین

گفت انس از رسول خلق نواز
در جماعت کسی که پنج نماز

بگذارد دهد خدای مجید
که با و اجر ده هزار شهید

آن شهیدان که بی شک و شباه
مرده باشند فی سبیل الله

محتسبین و صابرین باشند
آن همه غیر مدبرین باشند

وعده‌های دگر رسول خدا
گفت او کی شود بگفتن ادا

بشنوید ای برادران امّا
هست اندر خلاصة الفقها

گر کسی ترک سنت ای نیکو
که بعذر است هست معذور او

ترک سازد نهاده تا گر آن
نیست مقبول فرض آن انسان

ترک سنت چه خصلت شوم است
زان چنان اجرها که محروم است

پس تو ای ترک زاد کوته عقل
آنچه سنت ادب که کردی نقل

نیستی عامل اینکه می گویی
شرم دار از چنین سیه رویی

پنبهٔ غفلت است در گوشت
ظلمت ماسوی است در گوشت

بند هستی بدست و پای تست
سگ نفس تو پیشوای تست

می کنی جمع خوشهٔ احسان
میزنی آتش ریا بر آن

خرقهٔ طاعتی که می دوزی
در بر خود نکرده می سوزی

قوله في خلاصة الفقها [illegible] رجل ترک سنة الصلوات الخمس ان لم یر السنة حقا فقد کفر لانه [illegible] علیه السلام [illegible] وذلک [illegible] وان راها حقا مع ذلک ترکها قیل لا یاثم [illegible]

[illegible]

عهدهایی که صبح بربستی   نشده نیم روز بشکستی
پس شدی توبه که بخود بندی   تار او را هزار جا کندی
در توبه که اشرف شیء هست   نقض انسان مرضی حق هست
کرد ناگاه نفس بدعهدی   بشکستی بسنگ بدعهدی
از خدا و بخود نسازی شرم   توکه باز از نفس داری گرم
یک از این زمان گدا بین رو   لاف عهدی زنی بحضرت او
نگر آنکه خدای بخشنده   خود بگوید بلفظ خود بنده
شیخ حق قطب دین فریدالدین   می کند در کتاب خود تعیین
فاسقی از گناه باز استاد   در توبه بروی خود بگشاد
تائبی و قسیم ندامت بود   از گنه ساختن سلامت بود
باز نفس بدش تقاضا کرد   مثل احوال پیش سودا کرد
سحری بود رفت از وی خواب   ریخت بر روی محبت و آب
باز از فعل خود پشیمان خورد   غم فرو او فکرت جان خورد
خواست تا توبه کند آن مرد   لیک شرم از خدای خود می کرد
گر نبودی به رگه آن حی   زهرهٔ توبه ساختن در وی
هاتفی گفت فاسقا پیش آی   مست بودی بحالت خویش آی
هست دریای مغفرت در جوش   ناامیدی مسا نبر ز کوشش
قابل التوب بندگان ماییم   ما پذیرنده گشته ما ئیم
گرچه صد بار توبه بشکستی   نگذراندی توبهٔ درستی
چون پشیمان شدی نه سوالی   آشنائی بسنده ما لی
چون شنید آن ندای شفقت ناک   کرد بر خویشتن گریبان چاک

جست از جای خویشتن چون برق   گشت در لجهٔ خجالت غرق
گشت یکبارگی ز خویش جدا   جا ثبت شد ز اولیای خدا
ای کریم ازل خدای احد   رحمتت را نه انتها نی حد
من همان نامه اش سیه هستم   توبه کردم هزار بشکستم
نیست اکنون بدرگهت رهیم   توبه کرده عذر خود گویم
لیک دارم امید از آن کو   از همه سو بهانه گیر یک
آخر کارم از گرفتاری   بصلاحیت تمام آری

در بیان قرائت نماز

در هدایه و غیرها بنوشت   یعنی از عالمان پاک سرشت
جهر سازد به بامداد امام   در دو اول عشا و شام
باقی یک رکعت که در شام هست   خواند اخفا چنانچه احکام است
در دو آخر عشا که هست   گرچه باشد امام خواند پست
هرجگاهی مصلی تنها هست   خواه خواند بلند خواهی پست
لیک فرموده اند جهر افضل   در نماز یکه بود جهر اول
در خلاصه مصلی تنها ست   پست باشد نماز خواند پست
این مسائل که بدون تبیین گشت   پس بتفصیل در وجوب گذشت
آنچه او ناسی جهر اخفا باز   درج کردیم در وجوب نماز
در نماز دگر و ظهر که هست   واجبست این کنند قرائت پست
لیک در جمعه یا بود عیدین   می کند جهر ای برادر عین
شو و آنکس نماز جهر قضا   یعنی از شخص فوت گشت عشا
خواندش از طلوع صبح باین   گر امامست جهر سازد کس

فی الجامع الصغیر الحانی
واختلفوا فی حد الجهر والاخفات قال
الکرخی رح ادنی الجهر ان یسمع نفسه واقصاه
ان یسمع غیره وادنی المخافتة تصحیح الحروف
وقال بعضهم ادنی الجهر ان یسمع غیره وادنی
فی المخافتة ان یسمع نفسه و[illegible] القراءة
ان یسمع نفسه فما لیس له صوت مسموع
فلیس بقراءة بل مجمجة و[illegible]
تحریک الشفتین [illegible]
وهو اختیار الفقیه ابو جعفر [illegible]
ابی بکر محمد بن الفضل وعلیه
الاعتماد ۱۲ شرح اوراد

[illegible]

این نخوانند لیک تنهاست / نیست مختار بلکه خواندست
در هدایه صحیح باشد این / می کند یاد لیک ما تعیین
نیز اندر خلاصة الفتوی / گفت ضمّاً نخواند این اخفا
در نمازیکه او نه جهرست / روز باشد کند قرار نشست
شب بود در هدایه فرزند / خواندنش خواه نیست خواه بلند
ذکر کرد او نجیبا شمس الدین / جهر در نفل روز کرده است این
بود پاس در شب امّا او / افضلش بین جهر اخفا کو
در شمار مخافت از انسان / بشنود یک دو یا دو کس قرآن
نبود حکم جهر آیت خواندن / در خلاصه چنین بود ولیکن
لیک در بعض نسخه‌ها تعیین / همچنانکه گفت شمس الدین
بشنوند اگر دو انسان / گفت اعلای جهر باشد آن
نخستین آن امام صاحب دین / کرده در شرح خویشتن تعیین
جهر باشد امام آن چندان / که بشنود سامع مقتدیان
نکند جهر آنقدر امّا / یعنی بر فوق حاجت اینها
فوق حاجت بود اساءت این / مثل این ذکر کرد شمس الدین
مستقر در نماز جهر که هست / کرده بود و نخفیا خواندست
فاتحه خواند یار بعضی این / اقتدا کرد دیگری تعیین
در کتاب خلاصه ساز و یاد / فاتحه جهرا اعاده باد
در قنیه نوشته است چنان / اقتدا کرد بعد از آن جهان
تا سبق قراءت او داند / گفت آنکس بلند می خواند
از سکته و دو اوّل خفتن / ترک کرد و فاتحه خواندن

[illegible]
یوسف
والظاهر [illegible] بان الامام
[illegible]
کما روی عن ابی جعفر [illegible]
[illegible] یوسف
[illegible] الاصول ان الامام
[illegible]
[illegible] شمس الدین

فاتحه را در آخرین عشا   بار بستی می کنند قضا
ترک شد سوره در دوی اول   می بخواند بعد فاتحه کل
جهر سازد امام باشد این   در هدایه بود چنین تعیین
وجه بسیار گفت وگر   گر بسازد قضای سوره اگر
پس بقول صحیح بے اشباه   جهر سازد بفاتحه همراه
یعنی قول محمد و نعمان   قول یعقوب بر خلاف آن
آنچه فرض ست واجب قرآن   یعنی اندر نماز خواندن آن
در فرائض و واجبات نماز   ست مفصل نگفتیم اینجا باز
سوره با فاتحه که کردی ضم   یا سه آیت قصیر باشد هم
فرض واجب تمام گرد وصاف   هم نمی ماند از ائمه خلاف
گویی اکنون تو مستحب را این   در کتاب هدایه شد تعیین
پس همان کس که در سفر باشد   یعنی در فجر هم اگر باشد
سورهٔ فاتحه که می خواند   باز هر سوره که او داند
در سفر فجر را رسول خدا   کرد او با معوذتین ادا
پس ازین فعل حضرت مولی   در سفر سورهٔ قصار اولی
اینکه گفتیم بشک و اشباه   باشد آنکس بعجلت اندر راه
لیک اندر محل امن قرار   بوده باشد اگر مسافر یار
گفت چون سورهٔ بروج اگر   چون قرائت کند بود بهتر
آنکه باشد مقیم بهر اجر   خواند آنکس در دو رکعت فجر
یعنی از غیر فاتحه ای شاه   چهل آیت بگفت یا پنجاه
نیز از غیر این روایت هست   از چهل آیت خدا یا شصت ۶۰

نیز از شصت تا صد ست خبر　　بر همین جمله وارد ست اثر
آنچه صاحب هدایه آورده　　وجه توفیق او چنین کرده
راغبان را صد آیت ای عامل　　کاهلان را نوشته اند چهل
باشد اوساط حال آدمیان　　بین پنجاه و شصت آیت دان
قول دیگر نظر کند انسان　　به درازی لیل کوته آن
کثرت اشتغال قلت وی　　نگرد باوے ای شریعت پے
آنچه اندر هدایه تعیین ست　　در خلاصه و غیرها این ست
در صلوٰة فقیه مسعودی　　یار غار رسول فرمودی
خواند اندر نماز فجر آنشه　　پیش اصحاب سورة البقره
نیز از بامداد هست خبر　　سورهٔ یوسف اینکه خواند عمر رض
سوره را چون رساند با آنجا　　یعنی آنکه و قال یا اسفی
تا که بر وے گریستن افتاد　　بعد ازان پشت با رکوع نهاد
گشت معلوم سوره های دراز　　می توان خواند مثل اینها باز
این بجائے بود که قوم آن　　راغبانند هم قوی حالان
مقتدی ها ضعیف حال بود　　خواندن اینچنین ملال بود
در خور اضعف جماعت خویش　　خواندش پیشوای نیک اندیش
آن نه بینی که چون رسول الله　　می بخواندی نماز فجر آنگاه
پس همان نور علوی مصطفے　　تا که بشنود گریهٔ طفلے
گشت معلوم اشفق امت　　آمده مادرش بجمعیت
خواند آنجا معوذتین سبے　　بهر آن گریه که کرد صبے
زین دلائل کشد قرارت امام　　در خور حال اضعف اقوام

[illegible]

[illegible] ان يختم القرآن في يوم واحد [illegible] ولا يختم في اقل من ثلثة ايام لقوله عليه السلام من قرأ القرآن في اقل من ثلثة ايام لم يفقهه [illegible] بتغير القراءة عليها ولا يقرأ في الاسواق ولا السوال ولا في موضع [illegible] والافضل من المصحف الخ قال عليه السلام [illegible] حتى القراءة والنظرة [illegible] الرحمن من السجدة [illegible] سورة [illegible]

[illegible]

در هدایه چو مختصر و پیشین
چونکه در وقت هست این دو در وسعت
لیک اندر اصل باد دون از فجر
چونکه در وقت ظهر هست اشتغال
سخن مختصر بود بی ظن
پس طوال مفصل اندر فجر
باد اوساط در عشا و عصر
نیز بشنو که قول مختصر است
بدرستی ز سوره حجرات
اینچنین از بروج ای نیکو
بعد ازین سوره هاست تا آخر
نیز در هدایه بی شبهت
بادرستی دراز می خواسته
لیک در ظهر هر دو رکعت آن
گفت انا محمد ابن حسن
رکعت اول جمیع نماز
اینکه در جامع البیان هست
از ذخیره کتاب می شنفت
هم بتاتارخانی در اینجا
گفته در جمعه است با عیدان
گر بود هم در اول رکعت
می بخواند امام بالتعیین
گر مساویست بیشک و شبهت
یعنی در ظهر قول آن با اجر
باد کمتر مگر ز اند ملال
در حضر آنچه هست مستحسن
نیز در ظهر بیش باشد اجر
شام را باد سوره های قصر
این طوال مفصل آن سورت
گرد تا سوره بروج اثبات
هست تا لم یکن ز اوساط او
گو قصار مفصل ای فاخر
در قرائت در اول رکعت
در هدایه ز رکعت ثانی
گو مساوی بمذهب شیخان
دوست تر آن بود بنزد حسن
در قرائت کند ز ثانی دراز
کاندرین باب آنچه یقین هست
فتوی بر مذهب محمد گفت
هو ماخوذ گفت للتقوی
باتفاق سخن مساوی دان
گر و تطویل قدر سه آیت

در خلاصه نوشت نیست خلاف گفت مکروه ائمهٔ دل صاف
لیک کمتر بود ز سه آیت نیست مکروه لیک بشنو بحث
چون قرائت کند بجهر امام مقتدی باشد و سکوت تمام
فقه کید است نی مرغوب گفت الشافعی مقتدی زوجها
در کتاب هدایه تعیین است در نهایه و غیرها این سنت
گر امامش که آیت ترغیب خواندش یا که آیت ترهیب
بشنود هم سکوت باشد این استماع است فرض در آن حین
روز جمعه امام بر منبر یعنی صلوا علیه گفت اگر
گفت صاحب وقایه نیز بدان یعنی سرا بگوید او صلوات
اصح قول آنچه شد بثبوت می کند قوم استماع سکوت
گفت آنچه اصح که مذکوری هست اندر کتاب کافوری
لیک اندر کتاب قاضیخان بزبان صحیح کرد بیان
ز اول خطبه تا بآخر بس یعنی سا و سکوت سامعین
چونکه هست استماع خطبه فرض می کند از مشایخ ما عرض
چونکه بعد از ادای خطبتین هست مکث درود بر گفتن
سوره در نماز گر تعیین بکند بوده هست مکروه الخ
قولها کرد اسم دین گفت صاحب جامع البیان
نیز تکرار سوره بس زشت است هست مکروه در دیگر رکعت
در دو رکعت ز بزرگان ره شد تخلف اصح خلاف بکره
در دو رکعت دو سوره خواند سوره در میان او ماند
گفت مکروه پاره تنها قول دیگر نوشته اند اما

قول اگر هست سورهٔ مابین   نیست مکروه ای برادر عین
هست مکروه در یکے رکعت   نیست در این خلاف بے شبهت
سورهٔ خواند شخصے از اولے   فوق آن سوره خواند در اخری
در خلاصه نوشته کرده است اینا   گفت چون این بشرح شمس الدین
نیز بنوشت آن فقیه زمان   اینهمه در فریضه کرده بدان
گر شود دستش فلا یکره   نیز در چند نسخه کرد آگه
این کراهت گذشت تمیبها   هست در حال اختیار اینها
لیک در حال عذر یا النسیان   علما گفت غیر باشش بدان
آنچه تاتارخانی راست بیان   چون رعایات ترتیب قرآن
لا و پیشش صحیح باشد او   لیک با سهو او سجود بگو
سورة الناس خواند انسانے   نیز خواند برکعت ثانے
در خلاصه کتاب مشهوره   در دو رکعت بخواند یک سوره
اختلاف ست نزد ائمه کره   اصح قول گفت لا یکره
نبود نیک اینچنین کردن   گر کند باس هم بگوای تن
هست اندر صلوٰة مسعودی   نقل کرد از رسول؏ معبودی
حضرت مصطفیٰ؏ درون نماز   ز آخر سوره نکرد آغاز
قطع هم در میان سوره نیز   که نکرد ست آن رسول؏ عزیز
بلکه هر سوره که کرد آغاز   کرد آخر اگرچه بود دراز
بلکه دو سوره در یکے رکعت   که بخوانده است مشفق امت
لیک آنکس که ختم مے سازد   سوره از میانه آغازد
یا کند قطع در میان او   یا بیک رکعت اره بخواند دو

لو جمع بین السورتین بتمامهما سورة واحدة فی رکعة واحدة کره [illegible] ان کان [illegible] لا یکره و ان کانت سورة واحدة قال بعضهم لا یکره و قال بعضهم الا ان کانت السورة طویلة [illegible] و قال بعضهم لا یکره کذا فی المحیط ۱۲ مطالب المؤمنین [illegible]

آنکه در این صور که شد مروی ختم سازنده را کراهت نے
شارح درر با چنین آورد قصد یک سوره در نماز که کرد
هست مکروه که درا ماند بعد ازان سورهٔ دگر خواند
گرچه زان سوره ای نخواندش آن مصلی نگفت حرفے بلش
گر مصلی برکعت اولے خواند یک سوره از کلام خدا
بعد آنکس برکعت دیگر سورهٔ دیگرے بکردی سر
بعد سر کردن او یقین داند سورهٔ در میانه سے ماند
نکند ترک یا کند این بار خواند این سوره را بوالمختار
یا که در رکعت دوم این فرد سورهٔ را اگر قرائت کرد
بعد واند ز سورهٔ دیگر نیست پایان هست بالاتر
در کتاب ذخیرة المختار نکند ترک بعد ازین این بار
گر گذشته یک آیت از قرآن خواندش در فریضه کره بدان
در نوافل [illegible] کره نثار از سلف اینچنین شده بسیار

در بیان قرائت که حرفے بحرف دیگر تبدیل شود حکم او چیست

سخن عالمان ما هر حرف حرفے خوانده شود میان حرفها
بوده باشد بآدمی امکان بے مشقت جدا بکردن آن
یعنی چون طا و صاد و گفتن بے مشقت جدا توان کردن
یعنی الصالحات که شد یاد طا بخواند کسے بجاے صاد
گشت فاسد نماز این انسان در فسادی او چه شک چه گمان
لیک ممکن اگر نباشد فصل بین حرفین بے مشقت اصل
یعنی چون ظا بود مع الضاد او ظا مع الثا و [illegible] بالضاد او

۹۱ [illegible]

[illegible] القرآن [illegible] قال العبد [illegible]

یکره ان یقرأ [illegible] قراءة الثانية علی الاولی [illegible] ثلث آیات اما اذا کان اقل من ذلک لا یکره [illegible] ثلث آیات [illegible] [illegible]

در کتاب خلاصه تعیین است
اختلاف ائمه در این است
بعض کردند حکم او بفساد
نزد یک پاره فساد اسناد
ما اضطر ثم بذال یا با ظا
خوانده باشد نماز نیست روا
گفت از نسخه امام سعید
آن امام همام حسن شهید
ظا بخواند کسی بجای ضاد
یا شود ضاد جای ظا هم یاد
یا بخواند سین بجای صاد
نزد عامه مشایخ است فساد
نزد بعضی ائمه نی فاسد
واجب است احتیاط در هر باب
فاسد نا فساد را اما
یک بیک در خلاصه کرد جدا
یعنی چون ظا غیظ را با ضاد
یا بخواند بذال نماز فساد
ضاد مغضوب را اگر با لحا
خوانده باشد نماز نیست روا
یا بخواند به را و یا با ذال
گشته فاسد نماز او فی الحال
لیک در خواندن ولا الضالین
خواند با ذال یا بظا اگر این
در خلاصه فساد نبود آن
گفت فاسد بذال قاضی خان
در سراجیه هم بذال و ظا
قول عامه فساد گشت اینجا
شخص والعادیات ضبحا را
گشته فاسد اگر بخواند ظا
ناضره بضاد در یا با ظا
خوانده باشد نماز اوست روا
ناظرة با ضاد شد یا با ذا
نیز اینجا نماز نیست روا
ذلت ضاد شد نماز فساد
ظا بخواند و لیک فساد مباد
ذال اگر خواند ضاد فی تضلیل
غیر فاسد بگفت اهل سبیل
لیک این ضاد ظا که گفت فساد
نیز ظا در تظن گردد ضاد
خواند از کسی حکم و اظهر ظا
نیست فاسد بود بضاد اما

او قرأ المغیظ بالضاد او بالذال او قرأ المغضوب بالظاء او بالذال تفسد ولو قرأ الضالین بالظاء او بالذال [illegible] صلوٰة والمغضوب بالزاء [illegible] بالزاء القصد ۱۲ فی الخلاصة [illegible] او بالذال لا تفسد صلوٰته ۱۲ [illegible] القرآن [illegible] اهل القرآن

[illegible]

نیز با ذال هست نماز فساد
این همه قول ز خلاصه یاد
مخلص در الا الله غیر که او
جا است غیر که بخواند چیز او
در قفاو نماز او است خلاف
در میان الف بدل صاف
فرض را با ذال یا با ثا
خواند و باشد نماز نیست روا
ظاهر الاسم را اگر با ضاد
یا بخواند ایضا نماز فساد
نیست [illegible] اگر با ظا
تا بخواند بجای نیست روا
خواند تقوی من الله را با سین
یا صد را بسین بخواند چنین
سین شد ا شود بصاد تغیر
یا شود صاد فاسد است و تسیر
یا بخواند عسیر را با صاد
لا انفصام لها بسین شد یاد
لا فصد سیم لا انفصام چنین
یا اصروا و یقطلوا شد این
صاد گردد سطر ای اکرم
نیز چون این قتل عسیتم هم
یا بگردد فان عصوک بسین
یا صددنا کم ار بخواند چنین
صاد صدق علی شود سین یاد
خواند ار سین سوره را با صاد
صاد من صدقهم بگردد [illegible]
یا یصرون که سین شود چون [illegible]
جای او یا حصد بگردد صاد
سا لکفارا بصاد سازد یاد
در همین جایها که کردم یاد
گفت صاحب خلاصه نیست فساد
در عجزا هست صاد نصر الله
سین بخواند بقول عامه تباه
صاد صدق علی شود سین یاد
هم ز تاتارخانیه است فساد
نیز صاد صمد بخواند سین
از ظهیریه نوشته فاسد بین
سر با هر جگا سه که گردد صاد
ثبسا هم بصاد گردد یاد
نیز مثل هر جگاه که گردد سین
یا الی الصخرة شود چون این

[illegible]

۱۲

یا که قولاً سدیدا رشد صاد
قالمغیرات صبحاً از سین یاد
نیز فرموده اند اهل حق
سین اگر گشت صاد صوم باحق
آنهم نوشتند رفتگان قبر
سین اگر گشت صاد صوم با صبر
مستقیم تر تصوّر شد سین
یا شود فی الصّمد در سین چون این
یک بیک چونکه کردم اینجا یاد
در خلاصه نماز راست فساد
یخصفان را اگر بخواند سین
نیز فاسد شود علی التعیین
وحشوا تا اگر بخواند صاد
نیز اینجا نماز اوست فساد
گر صراط و طلها دانا
خوانده باشد نماز نیست روا
فطرة فاطر فطر را آن
تا بخواند نماز شد ویران
قانتین را اگر بخواند طا
لقنطار را اگر بخواند تا
نیز حمالة الحطب را آن
تا بخواند نماز شد ویران
نیز در حلت الشداد چنین
طا اگر گشت اینچنین والتین
یا خطوفا بتا شود تبدیل
ببطش نیز تا شود فی قبیل
گفت فاسد نماز در اینها
اینهمه در خلاصة الفتوی
خاطی شیطان گر تا شود اما
طا د مسطور یا بخواند تا
طاء لو طنا بتا شود اینجا
یا و ما یطغا بخواند تا
طا شود یا که صاحب الحوت او
مطلع الفجر تا شود بگو
در سجین فصلنا بکردم یاد
در خلاصه نماز نیست فساد
شخص سوط عذاب خواند صاد
یا الطاء بصاد گردد یاد
نیست فاسد نماز آن عباد
قول دیگر بصاد گردد یاد
آنهمه قول ما که شد مذکور
اخذ شد از خلاصه مشهور ۱۲

ولو زاد في الصلاة [illegible]
[illegible] القسم الثاني في [illegible]
[illegible]

بازچندان نظیر در قرآن
بود در آن کتاب شرح نشان

ضعف احوال خویش دانستم
نظم مجموع او نتانستم

بعضی از آن نظیرهای خوب
درج سازیم ما درین مکتوب

شخصی دال آورد بخواند تا
بدرستی نماز نیست روا

گر بخواند لهٔ مکان اسم
خواندنش غیر فاسد ای مردم

تو کند او دست در لمن حمده
لام اگر گشت شد نماز تبه

یوم تبلی السرائر با لام
خواندنش یافت اداش احکام

گر مذکر شود مؤنث آن
در خلاصه بغیر فاسد دان

یا مؤنث شود مذکر او
هم درینجا بغیر فاسد گو

اینچنین در مخاطب غائب
خواند بر قلب او یا طالب

آنچه اندر خلاصه کرد بیان
نیست فاسد نماز این انسان

شخصی اسمی بمنزل اسمی
خواند خطا ز فسادے اینجا

نیز گفت این همه روایتها
حکم شد خواند از کسی بخطا

شخصی عمدا ز عاجزی اما
ها بخواند اگر بجای حا

مثل الحمد ها بخواند آن
ها بخواند رحیم یا رحمان

گفت یا ربی العظیم بضاد
یا که ظاهر بذال سازد یاد

مغضوب را بخواند ذال
یا بخواند اعوذ را با دال

یا که صاد و صمد بخواند سین
التحیات را بها گفت این

در درستی حرف اگر آن یار
می کند جهد نیک لیل و نهار

همچنین جهد آشکار و نهفت
بدرستی نمی تواند گفت

پس بر آن شخص جائز ست نماز
گر کند ترک جهد نیست نماز

م ولو قال الحمد لله بالهاء والحاء والرحمن الرحيم بالهاء والحاء فإن تعمد يكفر وإن عجز ولا ينطلق لسانه غير ذلك جاز وان ترك جهد و فى زبان دوان نمان [illegible] شرح اوراد

[illegible]

یعنی آن شخص در درستی حرف / باقی عمر خویشتن سازد صرف
کز زمانے باو نگنجاند / گردنِ جهد خویشتن ماند
[illegible] کے از کتاب قاضیخان / کاندرین باب برکنیم بیان
که اساطیر را بخواند صاد / یا بتا خوانده است نیست فساد
غیر المغضوب را بخواند قیر / گفت فاسد شود ائمه کبیر
شخصے را اگر بثا خواند / گشت فاسد نمازِ او واند
نیز شخصے که طاز اسطر تا / خواند یا تا نماز نیست روا
در فرضے بخواند ضادش ظا / فاسد است آن نماز او اینجا
یصدر الناس را بخواند سین / گشت فاسد نماز بالتعیین
تا ز استثنا تا را بخواند طا / هم در اینجا نماز نیست روا
چون بود نطقها بفیهم لضاد / خواند با ذال ظا نماز فساد
طاء و الطور را بخواند تا / بیقین دان نماز نیست روا
شخصے من قسوره را بخواند صاد / نیز اینجا نماز اوست فساد
ظاء کظلم را بخواند ضاد / یا بخواند بذال گشت فساد
انهم اقرب لهم هرگاه / اغرب خواند آن نماز تباه
همچنانکه دماء قلے را آن / خوانده باشد علی شود ویران
شخصے والصیف را بخواند سیف / گشت فاسد نماز بر سر کیف
در محمو گا اگر بخواند صاد / گفت سعد معاذ گشت فساد
صحفا را اگر بسین خواند / گشت فاسد نماز او داند
شخصے وانهر بنهر ل وانحر / خوانده باشد نماز او ابتر
خواند میم تبارک اسمک با / باکسے دال جدک را تا

۵ [illegible] بالسین لا تفسد [illegible] بالقاف [illegible] المغضوب [illegible] صلوٰۃ [illegible]

ذکر کردست شارح اوراد بیقین دان نماز اوست فساد
نون الحمد را بخواند لام بفساد ست او بود احکام
ذکر کردند بزرگان خاص شیخ در راه سوره اخلاص
لام قل را اگر بخواند را باد اعاده نماز او پیدا
نیز از شرح الصلوة بگو ذکر سازیم از روایت او
جای مذکور در من الشیطان تا بخواند نماز شد ویران
هر کجا سین بود بمن خواند گشت فاسد نماز او داند
های تبت اگر بخواند وال گشت فاسد نماز او فی الحال
تا بخواند حطب نماز فساد یا که سین شد بخواند صاد
از تحیات طا طیبات بتا خوانده باشد نماز نیست روا
صلوات و صالحین بالسین خوانده باشد تباه شد یقین
قطع گردد هر کجا کلمه قول قرا بود نماز تبه
نیست فاسد نماز نزد فقها سعی قرا و احتیاط تنها
یعنی ال گفت برگرفت نفس حمد لله بگفت از آن پس
یا که الله گفت در درون نماز نفس او گرفت اینجا باز
گفت از بعد او تحیات او بین آن دو فرق مختلف کرد
در قنوت است در تعالی صاد گر بخواند بسین نماز فساد
نستعینک که بیگمان این ست نیز نستغفرک که چون این ست
هست شعر و تسجد هم سین صاد خواند تباه شد یقین
تا دنشی اگر بسین خواند گشت فاسد نماز او داند

[illegible]
النفس قال الحمد
لا تفسد صلوته و
الاولی ان یفرق
[illegible]
اوراد

در بیان قرائت که حرفے زیادہ شود حکم او چیست

گو ز صاحب خلاصه آور یاد
در قفا واے خویش کرده یاد

گفت در وقت خواندن قرآن
حرف زائد شود بخواندن آن

پس باین حرف زائدش یعنے
زود گردد تغیر در معنے

قول بویوسف است ایجاد و
نزد عامه فساد نبود او

مثل ید غله گشت ید غلهم
عضو و یدند جماعهٔ مردم

هر کجاے تغیر شد معنے
بر زیادتے حرف اگر یعنے

گشت فاسد نماز او ایں رو
احتیاط تمام باید کرد

صورت او چنین بود ای خلیل
شخصے میخواند سورهٔ واللیل

ناگهان ان سعیکم را بس
گردان بگفت قاری کس

نیز چون این و اول یٰسین
آنکس را و آنکس گفت این

بزیادی واو فاسد دان
در خلاصه و نیز قاضی خان

در بیان آنکه اگر حرفے کم شود حکم او چیست

هر کجاے که حرف شد نقصان
گر نگردد تغیر معنے آن

نیست فاسد بود بغیر خلاف
در میان ائمهٔ دل صاف

مثلاً اینکه اصل جائتهم
رسلنا بوده است ای مردم

جاءهم خواند تا او افتاد
بدرستی نماز نیست فساد

گر بگردد تغیر معنے آن
بس به نقصان حرف فاسد دان

مثل او ای در معانی سُفت
والنهار اذا تجلے گفت

بعد واو و ما خلق ماند
گشت فاسد اگر چنین واند

۱۰

[illegible]

در بیان آنکه کلمه با کلمه متصل شود یا تشدید و بی تشدید حکم او چیست

وصل شد حرفی گر ز یک کلمه
دیگرے را بسازد زین آنکه

کاف ایاک بود از نون فصل
گشت با نون نعبد گر وصل

مثل این هر کجا که شد مذکور
در کتاب خلاصه مشهور

نبود در صحیح قول فساد
لیک بینه غیر اختلاف مباد

گر بتشدید بود بے تشدید
خواندش حکم او چه باید دید

هر کجا که بود بتشدید او
غیر تشدید خواند از وے کو

گر نگردد تغییر معنے آن
نیست فاسد نماز زین انسان

چون ان الشاعر خواند بی تشدید
کم نباشد نماز او تفسید

لیک گردد تغییر در معنے
ترک تشدید گر شود یعنے

صورتش اینکه در برب الناس
مثل این هر کجاست در قرطاس

ترک تشدید کرد در اینجا
شده است اختلاف از علما

عامه بزرگان پاک نهاد
حکم او را نوشته اند فساد

علم قرآن فریضه دین ست
مر ترا آبروے دارین ست

چونکه بے وے نماز نیست درست
پس همین علم را بگیر نخست

یا که در خواندن هم العادون
گر بتشدید دال خواند چون

گشت فاسد نماز خواننده
واجب ست احتیاط بر بنده

شخصے ایاک را بلا تشدید
خواندش حکم او چه باید دید

غیر فاسد بود علی المختار
سخن عامه را فساد شمار

مد که شد ترک حکم او کن یاد
گر نگردد تغییر نیست فساد

یعنی چون راس سوره کوثر
شخصے انا بگفت بے مد اگر

[illegible]

وکذا لو قرأ الدین مکان الذین یبطل والاظهر انه لا تفسد ۱۲ شرح اوراد
ایاک نعبد و ایاک نستعین بدون تشدید [illegible]
[illegible] ۱۲ صلوٰة مسعودی [illegible]
[illegible] ترک المد [illegible] تغییر المعنی [illegible]
[illegible] ترک التشدید ۱۲ شرح اوراد

یا بخواند او ولکن بی مد — در همین نحو هاست لا تفسد
گر بگردد و تغیر اسی اکرم — چون دعا بود ندا ہم
یا سواء علیهم از انسان — خواند بی مد درین محلها آن
غیر فاسد بود هو المختار — لیک بالاصل اختلاف شمار

در بیان آنکه خطای در اعراب شود حکم او چیست

گر بگردد خطای در اعراب — نیز بنوشته اند در این باب
نشود گر تغیر معنی آن — نیست فاسد نماز این انسان
مثل اصوا تکم بکسر تا — خوانده باشد نماز اوست روا
لیک گردد تغیر در اعراب — معنی وی چگو می در این باب
نزد علمای بزرگان ما — فاسدست آن نماز نیست روا
و عصی آدم بضم میم — ربه که بنصب باست قدیم
خواند بر عکس این شود ویران — مثل این هر کجاست در قرآن
این همه در خلاصه است بیان — نیز اندر کتاب قاضی خان
مثل قولی که کرده ایم بیان — گر نخواند بعمد هر انسان
گشت کافر نعوذ من ذلک — باش حاضر درین رهای سالک
چه عجب راه پرخطرناک ست — دیدها آب سینها چاک ست
هم جگرها کباب دلها خون — همه ذی عقل بهر آن محزون
نقد ایمان خود بان خانه — بسلامت بریم ما یا نه
ای کریمی که بنده پروری — تا هم ما را ز مومنان کردی
همچنین تا مرزین سرای غرور — بسلامت بری بخانهٔ گور
ای کریمی که جسم و جان دادی — نور ایمان بسینه بنهادی

آبروے جہان کور این نور ز / خانۂ آخرت ازین معمور
از ہمین نور ای خداے احد / بکنی دور در دو کون لحد
در ہمین باب شارح اوراد / قول متقدمین بسازو یاد
خواند انعمت را بکسر تا / بدرستی نماز نیست روا
نیز ایاک را بکسر کاف / خواندش فاسدست برین
مؤمن و مومنہ نیز زان فرد / احتیاط تمام باید کرد

در بیان آنکہ کلمہ با کلمہ تبدیل شود حکم او چیست

باز صاحب خلاصہ آن مرد / در فتاوی خویش تعیین کرد
کلمہ چونکہ با دگر کلمہ / گشت تبدیل ای سالک رہ
ہر کجا ہے قریب معنا ہست / نیست فاسد نماز برجا ہست
مثل جاے کہ العلیم بودی / یعنی در خواندن الحکیم شدی
الخبیر البصیر شد یا او / یا شود السمیع جائز گو
یا شود جاے اثم از فاجر / نیست فاسد نماز ای طاہر
شخصے از سہو خواند در آیت / سطحت را بمنزل نصبت
نصبت را بمنزل سطحت / خلقت را بمنزل رفعت
بر قیاس امام ابو یوسف / غیر فاسد بود درین احرف
لیک فاسد بود ولیکن لما / سے فرما و احتیاط نما
کلماتیکہ نیست در قرآن / لیک باشد قریب معنی آن
صورتش اینکہ خواند تیابین / یعنی خطا بجاے توابین
نزد بو یوسف آن نماز فساد / نزد دو بشو افساد مباد
گر نباشد قریب معنی آن / نزد جملہ نماز فاسد دان

[illegible]

یعنی از آن کلمهٔ مسطور را — معنی این کلمه باشد دور
پس شنی نماز ویران ست — غیرت این جاے معنی گشت

در بیان آنکه کلمه یا کلمه مقدم و مؤخر شود حکم او چیست

کلمه گر مقدم ار بود پے — گر مؤخر شود و چه غیر شود وے
گر نگردد تغیر در معنے — نیست فاسد نماز کس یعنے
مثلاً در قراءت از عمداً — گشت تقدیم یعنی بر جیا
لیک تقدیم گشتن تاخیر — گر بمعنے او برفت تغیر
گشت فاسد نماز بے اشتباه — در همین نوعها سخن کوتاه
ان الابرار گفت از ان پس — خواند تا آنکه لفی جحیم آن کس
ان الفجار گفت زن یا مرد — بعد ذکر لفی نعیم بکرد
پس نخواندست بر مراد الله — گشت فاسد نماز بے اشتباه

نزد جمهور عالمان این ست — پر زبان صحیح تعیین ست
مثل این هر کجا شود ناگاه — بدرستی نماز اوست تباه
هست تفصیل این روایتها — در کتاب خلاصة الفتوی
نیز اندر خلاصة المختار — در همین نوعها فساد شمار
یعنی نزد محمد رح و نعمان رح — بو المکارم اصح نوشت چنان
هم بتاتارخانی در اینجا — از عتابیه بر همین فتوے
نیز در چند نسخهاے کبار — بر فسادی او سخن بسیار

در بیان آنکه در بعضے جا وقف قبیح ست حکم او چیست

نیز اندر خلاصه است صریح — هست در بعضه جای وقف قبیح
شیخ بر شرط وقف کرد اینجا — یعنی نا گفته بود ذکر جزا

ذکر الوقف لا یفسد الصلاة [illegible] لعموم البلوی [illegible] الوقف [illegible] والاصل [illegible] [illegible] الفتوی [illegible] قال الشیخ الامام [illegible] سورة البقرة [illegible] الظالمون [illegible]

[illegible] القرآن [illegible]

یا میان صفت و موصوف آن گر کسے وقف کرد در قرآن
نیست فاسد بود قبیح اما اینهمه در خلاصة الفتاوے

مانند ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا اینجا شرط است وقف کرد بعد ازان ابتدا کرد و اولئک هم خیر البریة وقف میان صفت و موصوف چنان ست انه کان عبدا گفت وقف کرد بعد ازان ابتدا کرد شکورًا را نیز در خلاصه مذکورست عند قوله تعالے انهم من اصحاب النار اگر وقف نکرد و وصل کرد قوله تعالى الذین یحملون العرش نماز فاسد نمی شود ولیکن قبیح ست

گر نگردد تغییر فاحش آن یعنی بر وقف کردن انسان
مثلًا لا اله الا هو وقف کرد نگفته الا هو
نبود نزد ما نماز فساد گرچه گردد تغییر فاحش باد
گفت صاحب خلاصه شد مرد وقف بر قالت الیهود کرد
گفت انکم عزیر ابن الله نیست فاسد نماز به اشباه
لیک اندر کتاب قاضی خان نزد بعضے بگفت فاسد دان
هرکجا وقف مثل این باشد گفت او حکم او چنین باشد
بوالمکارم بشرح خود آورد وقف کس یا بمصرعے کرد
بعد الی کفرت خواند اگر نزد بعضے نماز او ابتر
گر بعدا نکرد وقف اینجا قول بعضے بود قباحت با
اینچنین قاضی خان معنی گفته وقف این را عجب قباحت گشت
لیک بعضے رسالۀ قرآن وقف هم ذکر کرده اند درو
آنچه گفتند می کنم تقدیر اوست دانند و ترز ماقصر

[illegible]

در بیان آنکہ اگر قرآن را بلحن خوانند حکم او چیست

شخصے اندر قرأت قرآن / خواند اندر نماز با الحان
کلمہ کہ تغیر شد آنجا / گشت فاسد نماز نیست روا
باشد اندر حروف مد و لین / الف واو یا کہ باشد این
لحن فاحش شود نماز فساد / غیر فاحش شود فساد مباد
نیز در خارج نماز چنان / نیست مشروع لحن در قرآن
تالی ہم آثم ست سامع ہم / فصیح الدین چنانچہ کرد رقم
نیز در اختیار مختارست / بلکہ در نسخہ ہاے بسیارست
نیز ترجیع ساختن در او / اینچنین استماع این ہر دو
غیر مشروع گفتہ اند اورا / بیقین دان بمذہب کبرا
بعضے از آدمان تا انجام / خویش را کردہ اند حافظ نام
بخلاف نوشتہ قرّا / خوانند نیہا کنند بے پروا
در حق آنچنان کسے بدحال / گفت پیغمبر خداے تعالی
ہست بسیار شخصے از انسان / کہ تلاوت کنندۂ قرآن
مصطفی گفت بیشک و شبہت / لیعنی قرآن ورا کند لعنت
چون شفاعت کنندۂ اکرم / لحن را بد بگفت ائمہ ہم
بہر تحسین کردن آواز / آیت پادشاہ بے انباز
کہ بلحن کریہ برخوانے / چہ قبیح ست در مسلمانے
طمع اجر داری باز ز حق / واے بر جان مثل تو احمق
واے تحسین کنندگان را نیز / نیک و بد را نمی کنند تمیز

۱۵ رجل يكتب الفقه وبجنبه رجل يقرأ القرآن جاهرا ولا يمكنه استماع القرآن كان الاثم على القاري ولا شي على الكاتب [illegible] وقال النبي عليه السلام [illegible]

[illegible]

در بیان مفسدات نماز

بعد گویم مفسدات نماز
گر نخواهد خدای بی انباز

آنچه در شرح مختصر این ست
یعنی در جامع البساتین ست

می بود مفسد نماز سخن
مطلقًا اوست نیست اینجا ظن

خواه عمدًا بگفت خواه بخطا
بیش یا کم نماز نیست روا

یا به بیداری ست یا در خواب
یا بقرآن بشخص کرد عذاب

باشد این جمله مفسدات نماز
بعد ازینها نماز نیست جواز

چون مراد از کلام اندر این
نبود اصطلاح نحویین

بلکه هر لفظ که بود مفهم
هست مفسد اگرچه باشد کم

تا که گفتند بزرگان کرام
صحیح مسموع کرد آن هنگام

یعنی چون اُف بگفت یا آح کس
آه یا تُف فساد شد زان پس

در بهار بود و غیر او
یعنی در فصل ناقضات وضو

خنده و ضحک کرد اگر انسان
بدرستی نماز شد ویران

ضحک آنست بشنود خود او
نشنود آنکه هست در پهلو

ضاحک از بالغ ست یا صبیان
در خلاصه ورا برابر دان

آنچه صاحب وقایه با دین
گر باین لفظ که کند تعیین

هست مفسد انین و التاوه
نیز تأفیف اے رونده ره

هست در شرح حسین شریف
یعنی اُف گفتن ست التأفیف

الانین آه گفتن ست ای شه
اینچنین اوه گفتن التاوه

لیک تصحیح کرد بے اسماع
حرفها را بگوے زین انواع

نیست فاسد باو نماز اے شیخ
مگرش نزد حضرت کرخی

۱۲ [illegible] فی النوادر [illegible] الصلوة [illegible] مطلقا قال [illegible] الکلام [illegible]

وفسدت من ودی صحت من [illegible]
احتیاطا کذا فی المنتقی فی باب
السجدات ۱۲ ابراهیم شاهی
قال محمد رحمه الله کل صلوة وقت
فاسدة وهو یظن انها وقت
جائزة فمات قبل العلم لا یعاقب و
العبرة الی نظر الله تعالی ۱۲ ذخیره
تفسیر التاوه ان یقول اوه
بتشدید الواو وهی اربعة احرف ۱۲
اقتدی [illegible] وذکر صورة المسألة
فی المحیط فقال الصلوة [illegible]
[illegible] فاسدة صلوة [illegible]
البالغ [illegible]
بلا خلاف بین المشایخ ۱۲

گریه سازد ز بهر درد و الم / یا بود گریه از مصیبت هم
گر همین گریه است با آواز / هست بی‌شک ز مفسدات نماز
در هدایه چنانچه کرده یاد / هم نوشته‌ست شارح اوراد
گریه از بهر آخرت باشد / طلب عفو مغفرت باشد
یا که در ذکر جنت و نار ست / نیست مفسد اگرچه بسیار ست
یا تنحنح بکرد بی عذر او / حرف پیدا بگشت از وی دو
هست این هم ز مفسدات نماز / که درین باب احتیاط بساز
عذر بود و نباشد از مضطر / در تنحنح چنانچه گشت خبر
بهر تحسین صوت اگر کردی / در نمازش تنحنحی کردی
گفت ظاهر دو حرف هم اینجا / فاسد ست آن نماز نزد ما
یعنی تحسین صوت نیست ضرور / این سخن هم ز شارح مذکور
گفت در شرح فقه کیدانی / یعنی در باب کره وی دانی
گر مصلی دمید جای سجود / نیست مسموع کره خواهد بود
در مهیات هم بود مسموع / هست مفسد نماز او ممنوع
گفت مفسد سلام عمداً آن / نیز ردّ سلام مفسد دان
مفتی جامع البساتین بین / سخن مختصر کند تعیین
مطلقاً مفسد است ردّ سلام / چونکه روشن بود خطاب کلام
هست مفسد سلام عمد خطاب / ذکر گفتند سهو او اصحاب
نیست مفسد سلام سهو درین / هست اندر کتابها تعیین
این سلامیکه باز فرموده‌ست / بس سلام نماز فرموده‌ست
لیک نه بهر سلام بر انسان / گرچه سهو خطاب مفسد دان

در فتاوی کافی کرد بیان
در بیان سجود سهو عیان
گر مصلی دهد بسهو سلام
بگمان اینکه شد نماز تمام
نیست فاسد نماز زین سخنی
سجدهٔ سهو می کند یعنی
لیک ناسی بود اگر به نماز
مفسد است آن نماز اینجا باز
صورتش اینکه شخص از پیشین
بر سر دو سلام داد چنین
پس بدانست او دو گشت نماز
باقی او ادا بسازد باز
سجدهٔ سهو می کند زان پس
چونکه داد او سلام سهو آنکس
لیک اندر گمان اوست اگر
هست این حکم با نماز سفر
بر سبتی نماز شد ویران
چونکه کرد او نماز خود نسیان
هست کنز العباد در منطوق
یعنی در باب لاحق و مسبوق
قول مسبوق و سلام امام
هست بر وی پس از امام سلام
همچنین دان اگر سلام بداد
بر سبتی نماز اوست فساد
لیک سهواً اگر بداد سلام
می شود با سجود سهو تمام
آن سلامی که گفت مفسد او
گفته در جامع الباقین یاد او
اینکه گفت السلام شد ویران
گر علیکم نگفت هم انسان
خواه رد سلام لفظاً هست
یا اشارت بسر بود یا دست
لیک اندر روایت دیگر
نیست مفسد اشارت یا بسر
آنچه در این کتاب شد تعیین
مثل این ذکر کرد شمس الدین
در عبادات حضرت متعال
واجب است احتیاط بهر حال
در کتاب خلاصه تعیین هست
سخن بزرگان دین آنست
گر تصحیح ز مختصر خود سازد
[illegible]

ولو قال السلام [illegible]

بعد آن رُخ باز بجز انسان
باشد عطسه در نماز چنسان
بهمین ما حروف شد حاصل
عفو گویند ائمه کامل
شخص عاطس ز نفس دست اگر
گفت تشمیت آن کسے دگر
گشته فاسد نماز ثانی مرد
گر همان شخص را خطاب بکرد
لیک سازد خطاب خود را او
نیست تفسید ای شریعت گو
یاد در جامع البساتین ست
نیز در چند نسخه تعیین ست
باطن از حمد حق بسازد یاد
گر بود در نماز نیست فساد
نیست قرآن بود سکوت بساز
یعنی در عطسه درون نماز
بلکه در عطسه گفته اند چنان
گفت الحمد لله از انسان
یعنی از بوحنیفه ما نباز
صحیح هست بر فساد نماز
چون تو قول صحیح شنیده باز
هر که گوید پس از فراغ نماز
مفسد ابی نماز شد النزاع
هست آن مفسد انتا استرجاع

یعنی استرجاع آنست که شخصی در نماز بود و دیگرے خبر داد که فلانی فوت یافت نمازگزار بود اگر در جواب بگوید انا لله وانا الیه راجعون

دیگر و شد نماز الناسی
فتح خواندن کلام ربانی
فتح سازد کسے بر او
چیست اینجا نماز او بگو
گر اراده ز فتح آن انسان
کرده باشد قراءت قرآن
در خلاصه نوشته روان سهل
نیست فاسد نماز عند الکل
لیک تعلیم او اراده کرد
گشت فاسد نماز فاتح مرد
در قنیه نهایه کرد اعلام
فتح سازد اگر بغیر امام
گشت فاسد نماز او الحق
سخن این کتابها مطلق

نیز اندر خلاصه کرد بیان
لا یجوز به الصلوة تمام
نقل می شد بآیت دیگر
فتح او را گرفت او بانے
لا یجوز به الصلوة اگر
فتح اگر ساخت مقتدی سلیم
گشت فاسد نماز فاتح مرد
لا یجوز به الصلوة بخواند
پس توقف بکرد در آنجا
گر کند فتح مقتدی آن دم
اصح اینجا تباه نیست نماز
یعنی در جامع الصغیر شهید
لا یجوز به الصلوة امام
گشت فاسد نماز این و آن
این سخن آن ذریه معانی گفت
بر همین شد و فتاوے هم
انچنین قولها که شد تعیین
نکند با امام خودے قیل
خوانده باشد امام یک خبر
نکند اخذ فتح او را بل
بایدش انتقال در آنجا

انچنین در کتاب قاضیخان
از قرائت نخوانده بود امام
مقتدی فتح کرد آنهم اگر
نیست فاسد نماز او و اسے
خوانده کردست نقل یا دیگر
هم اراده کند باو تسلیم
هم نماید کسے که اخذ بکرد
بعد از ان آن امام چون مانده
چون نکرد انتقال با اخری
شد درست اتفاق اهل کرم
یعنی بر فاتح بر آخذ باز
یعنی صدر الشهید امام سعید
از قرائت که کرده بود تمام
فاتح آخذ است ایشانان
بیقین دان بلفظ قالوا گفت
ذکر کرد و نیز اهل کرم
مقتدی را بود سزاوار این
یعنی بر فتح ساختن تعجیل
لا یجوز به الصلوة اگر
برد بار کوع این اعمل
بدرستی بآیت اخرے

[illegible] ان يقصد [illegible] الفتح دا القرائة فلا يفسد بل يرجى ان قرأ لا يجوز به الصلوة ۱۲ قمر الدين

صاحب کافی نکو انجام
گفت بر فاتح نماز امام
غیر فاسد بود بحل الحال
این بقول صحیح از اقوال
این روایت اگرچه مرغوب است
از همه احتیاط او خوب است
چونکه مذکور گشت از علما
در فتاوی او روایتها
مقتدی بر امام فتح کرد
شمس دین گفت شد گر آن فرد
گر بگیرد امام فتح آن
نیز این فعل را کراهت دان
بود اندر نماز زن یا مرد
تعبیر خوش باو کسی آورد
گفت الحمد لله اینجا پس
در نمازش همان مصلی کس
خبری سوی یا بکر و سماع
آن مصلی بکرد استرجاع
بالتعجب خبر رسد بی قیل
گفت تسبیح شخصی یا تهلیل
یا که تکبیر گفت کو زین باب
گر اراده باو نکرد خطاب
و صلاة نزد او روان سبیل
نیست فاسد نماز عند الکل
گر اراده کند جواب آن
گشت فاسد بمذهب طرفان
قول دیگر بود درین انواع
گر مصلی بکرد استرجاع
گر اراده کند جواب باو
نزد کل آن نماز فاسد گو
اینچنین باو رد و پیغمبر
کرد اراده باو جواب اگر
اجتهاد ائمه طاهر
بر فسادش بود هو الظاهر
یا بقرآن بشخص کرد خطاب
گفته بود هم معینش درین باب
صورتش اینکه بود یحیی نام
بود پیشش کتاب آن هنگام
آن مصلی گفت یا یحیی
یعنی یحیی خذ الکتاب اینجا
گر اراده باو بکرد خطاب
گشت فاسد نماز و این باب

[illegible]

حدثش انچنین بود هر جا گشت فاسد نماز نیست روا
خلص این سخن خطاب جواب مطلقاً مفسد است دراین باب
انچه ننوشته ایم دراین باب گر اراده باو بکرد جواب
قصد اعلام خویش کرد آن یار گر الفته آن هم نماز گزار
درخلاصه نوشت ازاین باز نیست فاسد بلا خلاف نماز
مثل این جاریه که او میگذشت که زپیش مصلی بگذشت
گفت تسبیح یا ایما یا ید کرد آن باره درعقب آید
نیست قطع نماز با این دو دو ستر آن بود نکردن او
گفته انحمت بکر از سمعت فاسدست آن نماز گفت الف
سخن مختصر همین ای سعد گفت درجامع البساتین بعد
خواه کم خوانده است خواه زیاد هست در ظاهر الروایه فساد
انچه درجامع البساتین ست نیز درشرح شمس دین انیست
بازفرمود آنکه دارد یاد عند هم آن نماز اوست فساد
بوالمکارم بزرگ راه نورد از کتاب خلاصه تعیین کرد
خسته مکتوب را نگه بنظر غیر مستفهم او بکرد اگر
نیست فاسد نماز این ناظر لیک بر سجده گاه شو حاضر
لیک مستفهما نگاه بکرد فهم هم کرد آن مصلی مرد
گفت نزد محمد است فساد نزد بو یوسف او فساد مباد
وز محمد چنانچه تعیین ست اخذ بولیث گفت بر این ست
از ابو یوسف آنچه شد تعیین گفت اخذ مشایخ ما این
از هدایه صحیح بالاجماع غیر فاسد بود بغیر نزاع

[illegible]

یعنی قلیل بید واحد فیفسد
من الصلوة ۱۲ شرح کشف الراز
مسئله
در مضمرات و در نصاب
آورده است که در دهان
پیش از نماز چیزی نها
نهاده بود و در نماز در
در دهان در ساخته بود
فرو برد نماز در ساخته فاسد
نمی شود و نوشته
۱۲ وسیلة السعادت

اکل را شرب را تو فاسد دان　　خواه بر عمد خواه بر نسیان
خواه باشد کثیر خواه قلیل　　هست مفسد نباشد اینجا قیل
مگر آنکه میان دندان بود　　نیست کمتر بود اگر نخود
این سخن در کتاب شمس الدین　　ز آنچنین در خلاصه شد تعیین
گر بقدر نخود باشد آن　　مفسد روزه و نماز بدان
ژاله یا برف یا بود باران　　رفت یک قطره به گلوی آن
در نماز هم تباه گشت نماز　　گر بود روزه وا فاسد باز
ور ز سهوی فتد به سجود ست　　آنچه در سجده گاه را بود
رفت ناگاه در گلوی او　　بدرستی نخورده رفت فرو
گفت هم روزه هم نماز تباه　　این چنین گفته اند اهل الله
گر کسی را اگر نخامه ست　　نیست اینجا نماز مفسد ست
شد نخامه بلعش نماز فساد　　روزه اینجا ولی فساد بیاد
چون نخامه بلعش شود ناچیز　　نیست عین او [illegible]
عملی در نماز بود آن　　آن عمل باشد کثیر مفسد دان
گر بود احتیاجی با دو دست　　در وقایه کثیر ذکر شده ست
یا عملی در اکثر بسیار　　آن نماز در اشتباه شمار
ناظری یا بنده است گمان　　نیست اندر نماز حاصل آن
نیست در جامع البساتین ست　　از ظهیریه گفته تعیین ست
کار یکی که بود با دو دست　　گرچه با یک بکرد مفسد ست
کار یک دست نیز بسیار　　کرده باشد اگر بالتکرار
در کتاب خلاصه زین تمثیل　　این مسائل کنند نکو تفصیل

ف
قال الامام خواهرزاده واكل البعض اللحم [illegible] البعض في فمه حتى شرع في الصلاة فابتلع الباقي لا تفسد [illegible] قدر الحمصة لا تفسد ۱۲ خلاصه وان كان بين اسنانه شيء فابتلع لا تفسد صلاته وقال بعضهم [illegible] او كان اقل من قدر الحمصة [illegible] كان من قدر الحمصة تفسد الصلاة كما تفسد صومه كذا في الخلاصة وقال بعضهم ان كان مادون [illegible] لا تفسد صلاته [illegible] وفيما [illegible] الى المعنى

[illegible]

مثلاً خارد از بدن سه بار / یعنی در رکنی آن نمازگذار
سه بهر مرة رفع شد آن / آن نمازش شود ویران
موی خود را بکند یا سه بار / آن نمازش را شما بشمار
این چنین شد یا طرز گاه او / سه از انگشت فاسد که
اصل اندر نماز گشتن آن / لیک نیست حجت اندر آن
گفت ابو یوسف قباحت را / اصل و فعلش کراهت است تا بحث
کشتن کژدم ست یا ماری / مفسد آن نماز را شماره چند
کشت با ضرب یا دو ضرب آن / که بود [illegible]
هر که کاسه که بگیرد پیشش / [illegible]
کرد باشد چنین کراهت دان / کشتن در نماز با انسان
این همه جمله اقتیس است / قول در جامع البساتین است
لیک اندر کتاب قاضی خان / نیز در فعل ما گفت چنان
که بود احتیاج در رفتن / گشت فاسد عبادت آن تن
دابه را اگر به سنگ برکشت / سر زند فاسدست بی بهشت
آدمی را بدست بایقین / اشکنز و در خلاصه فاسد بین
شد و شنفه امام ابو المعین / عمل ست اشتباه بار جنین
شانه از پای خود بجنباند / گشت فاسد نماز تا داند
حسبکی داده ست گر یکیا / نبود ضم شد الدوا [illegible]
نیست فاسد نماز بالتعیین / هست در جامع البساتین این
قول دیگر ز صدر آن جلیل / حرکت داد کرد و پای قلیل
شد فاسد بود نماز او / از همه احتیاط او نیکو

[illegible]

الخ در جامع البساتین ست / نیز در شرح شمس دین این ست
در خلاصه نوشته اند چنان / راه اگر رفت در نماز انسان
رفته باشد اگر بقدر یک صف / غیر فاسد نوشته اند سلف
قدر دو صف بدفعهٔ واحد / رفته باشد نماز او فاسد
زنی بهر نماز روی آورد / شوی آن زن گرفت بوسه کرد
خواه باشهوت ست و بی شهوت / گفت فاسد نماز بی شهوت
یا بشهوت مساس سازد آن / نیز گردد نماز او ویران
آن یکی علک را اگر خاید / او کثیر ست می شود تفسید
این سخن در خلاصه مشهور / علما کرد این چنین مذکور
زنی بر بچه اش بداد لبن / گشت فاسد نماز او بیقین
گر دهن ماند بچه بر پستان / تا ورا وست کار همه از آن
لیک نازل شود ز پستان شیر / نیز فاسد شود بهر تقدیر
لیک مکید یک کرت یا دو / نیست نازل لبن شد او گر
گر سه مکید شد شکسته بطن / گرچه نازل نگشته است لبن
در خلاصه نوشته اند سلف / زنی واقع شود میان صف
کرده نیت امام هم آنجا / به تیقن امامت نسا
همه گویند نماز مرد جواز / لیک مسئله مرد را تباه نماز
یک کس از راست هم ز چپ یک کس / هم کسی که بود حذای پس
چون محاذت کننده است تبه / در نماز یکه هست مشترکه
هم ادا گر گذارد این شرو / هم بود زن ز اهل شهوت او
هم بود شرط استوار مکان / نبود حایلی میان شان

مسئله [illegible] المشایخ [illegible] المختار ان [illegible] فی الخلاصة [illegible] فی کل مرة وان لم [illegible] محاذاة المرأة [illegible] صلوة الرجل [illegible]

ذکر او نای حالتش ای محتمل
این محاذات نیست شد یا علم
استوار مکان فرموده
گر جبل بر دکا سفی بر پا خواست
قدم وی بود بلند دکان
این سخن در خلاصه مشهور
نیست یعنی امام راه نورد
مطلق زن که عاقله بوده
ذکر کردند صاحبان سخن
قدر گنجایش ستون با مرد
آنچه در جامع البساتین است
وز محمد امام نیکو او
مثل این در کتاب برجندی
ذکر کرده در آن شریف کتاب
با بلاغت رسید چون بر لبش
نبود آن پسر اگر خوشرو
آن پسر خوب رو بود اما
در همه شرحهای مختصر است
نکند از نیت امامت آن
نیست فاسد نماز مردای تن
در نماز یکه نیست مشترک

گفت مثل موخره رجل
زنکه بود اجنبیه یا محرم
صورت این سخن چنین بوده
لیکن آن بر زمین نخیز درست
بس تحقیق سنی محاذات آن
در کفایه لعبت بر گذکور
گفت زن مشتهات شرط کرد
ست یعنی چون مشتهاته فرموده
فرجه در میان مرد و زن
گر بود حکم او چه باید کرد
گفت غیر فساد تعیین است
گفت فاسد شود نماز او
ذکر کرد است آن خردمندی
کرده از بهر احتساب نصاب
حکم او را چگونه داری هش
حکم مرد است نیز [illegible] او
مثل زن عورت است تا با
از انکه دین چنین خبر است
ست یعنی قصدا امامت زنان
بلکه فاسد شود نماز زن
زن محاذی شد ای رونده ره

[illegible]

[illegible]

مسطور في الجامع
الكرماني) [illegible] لو قام صبي
[illegible] في صف رجل [illegible]
امراة [illegible] فسد صلوة [illegible]
وفي فتاوى [illegible]
[illegible] من الصلوة [illegible]
[illegible] في الاصبي
[illegible] ان يتقدم [illegible]
الصلوة وان كان في [illegible]
[illegible] الفرض [illegible]

گر چنین نبود تباه کرد آن
هست در جامع البساتین آن

مقتدی کی پیشتر رفت از امام
مقتدی را نیست نماز تمام

ترک فرضی ز فرضهای نماز
گر شود آن نماز فاسد باز

خواه عمدست خواه بر نسیان
چون شود ترک فرض ز ایشان

مثلا سجده گر بجا نکس
بکند فاسد آن نماز کس

ور وقایه چنانکه تبیین کرد
ور خلاصه و غیره یاد آورد

یا نهایه که تبیین بنیاد
یاد در این صور نماز فساد

زین سخنها چنانچه تبیین گشت
قبل دریاسی مکان بگذشت

یا کسی روی ز قبله گرداند
عذر نبود تباه شد داند

شستنی سینه گشت بهر شی
ور تباه شد کلم و غیره او

اختصار سخن ز فرض جدا
ترک گردد نماز نیست روا

فرضهای نماز قبل ازین
پیش بیک گفته ام بتعیین

ای که مصلی نهاد هست نماز
بهترین عبادت هست نماز

بهر هستی ستون دین است
سر فهرست کل عملهای او

این چنین بندگی ست اشام
این که گردد سبیل خیر تمام

دل که گنج محبت آن است
بارگاه شه جهان ایمان است

آنچنان بارگاه صدق مقام
میشود رخنها ز قطره حرام

در صلوٰة قصهٔ مسعود ست
از بزرگان که نقل فرمود ست

آدمی زاد در گناه شود
نقطه از دلش سیاه شود

نکند توبه کند دیگر
آن سیاهی شود زیاده تر

بنده تا بر گناه برگردد
آن سیاهی زیاده تر گردد ۱۲

۵
تحول المصلی عن القبلة من غیر عذر در ترک صلوة [illegible] ۱۲

رفته رفته دلش سیاه شود ‌ ‌ عمل خیر او تباه شود
دل که گردد سیاه در اینجا ‌ ‌ روی گردد سیاه در اخری
اشتبه شد نکیست در دو جهان ‌ ‌ نزد مخلوق آشکار و نهان
کس بروی سیاه ننگرد ‌ ‌ آبرو است بسگی ببرد
پاره مردم سر و پای سفید ‌ ‌ چون سیاه چو [illegible]
رو سیاه الغرض گشت نیازرد ‌ ‌ [illegible] لش گردد [illegible]
بعد از ان حال آن [illegible] ‌ ‌ شیخ او واحد [illegible]
تو که این حال زندگی داری ‌ ‌ [illegible]
توبه با در گوشند اسازی ‌ ‌ خوش نشین با [illegible]
چه شود حال انکه گردد ‌ ‌ توبه تو قبول او کرده
پس سیاهی که در دل است ‌ ‌ کرده با آب عفو شسته
گرچه باشد این شنید شهادان ‌ ‌ روز محشر سیاه مردان
آن سیاهی که هست [illegible] ‌ ‌ توبه کردن [illegible]

در بیان تکبیرات نماز

در ثنا و سی فقه که بدانی ‌ ‌ نیز درود شد جهانی وی بدان
ذکر کرده تکبیرات نماز ‌ ‌ ذکر سازیم ما در اینجا باز
تکبیر البلند گفتن ‌ ‌ گفت باشد [illegible] اولین
جهر کردن بلفظ امین با ‌ ‌ باشد از این قبیل و دون نماز
چونکه امین گفتن سنت وجا ‌ ‌ نیست بنای وجماعت انخفا
شافعی جهر کردن من و ‌ ‌ بیقین دان شد است اخذا
راست با چپ نظر دران هنگام ‌ ‌ گر به تحویل بعض وست حرام

نگرد گر بگوشهٔ چشمان بی کجی رو مباح باشد آن
چونکه کرده بنوک چشم نظر که باصحاب خویش پیغامبر
هم نظر سوی آسمان کردن پس حرام ست آن چنان کردن
تکیه کرده بغیر عذر نماز بگذارد بود محرم باز
باشد این حکم در فروض و وجوب در تطوع چنین بکن محسوب
آنچه رفع یدین گشت ثبوت نزد تکبیر افتتاح قنوت
نزد تکبیر است و در عیدین غیر ازینها حرام رفع یدین
شافعی در رکوع رفع دو دست گفت نبود حرام نیکوئیست
رفع انگشتها ز روی زمین در رکوع سجود نهی چنین
دو قدم از زمین شود آزاد در سجود آن نماز اوست فساد
اینچنین هر دو پا نشست در نماز از محرمات آنست
بازی کردن بجامه یا بدن کم ز سه بار او حرام ای تن
کرد سه مرتبه نماز تباه کم ز سه بار او شده ست گناه
ذکر کرد آن بزرگ علامه در تشهد کسی بسبابه
مثل اهل حدیث اشارت کرد گفت در نزد ماست نهی ای مرد
شافعی گفته ست اشارت سنت سنتی با اصبع شهادت وست
هم دعای قنوت را بی ظن سنتی در غیر وتر بر خواندن
بنوشت از محرمات نماز نیست در غیر وتر بهیچ جواز
شافعی در نماز فجر قنوت خواند نفیش را نکرده ست ثبوت
حنفی مذهب خدای طلب مقتدی شد بشافعی مذهب
در نماز پگاه و نی شبهت نکند در قنوت تبعیت

له
الستفتا اگر در ما
در تکبیر رکوع
سجود دست
بر میدارد
شرعا نماز
او فاسد شود
یا نے شود
اعلم ... فتاوی
[illegible]

چونکه تعیینش درین اشکال
غیر شد احسن درین اقوال
هم بیک جانب اختصار سلام
صاحب فقه گفته است حرام
در ثنا و در تشهد تکبیر
نیز در تسبیحات گفت آن پیر
گر زیاده کند رسول زیاد
است او کند تحریم باد
چیست کردن زیاده در تکبیر
ثنا سان در وی کند تقریر
گر بر الله اکبر این آدم
کرد اعظم و یا اجل را ضم
شد زیاده کز رسول زیاد
زانکه از گفته رسول مباد
آن ثنا کز رسول ما فرمود
آخرش لا اله غیرک بود
انی وجهت خواند بعد از این
ور ثنا شد زیاده با تشنین
با وجل ثناءک زاد
شد زیاده که رسول زیاد
این چنین تسبیح رکوع قدیم
هست سبحان ربی العظیم
چیزی بعد از عظیم کرد زیاد
شد زیاده چنین فعال مباد
این چنین تسبیح سجود اما
هست سبحان ربی الاعلی
بعد اعلی بگفت الوهاب
با چنین شد زیاده در این باب
در تشهد زیاده این را گو
در صلوٰة که هست آخر او
چیزی از این زیاد اگر سازد
خویش را با گناه اندازد
یا کند ترک واجبی ز وجوب
گر بعد آخرم گفتا آن خوب

در بیان مکروهات نماز

ذکر کردست فقه کیدانی
فعل مکروه اگر مسلمانی
کرده باشد باین چنین کردن
هست خوف عقاب آن تن
شرح اوراد در آخر کتاب
گفت آن هست مستحق عقاب

[illegible]

الکراهة تحریمیة فان کانت
وجب اعادة الصلوٰة
فانه کترک الواجب
و تنزیهیة استحب لانه
کالسهو کما فی
فتح القدیر وذکر فی
الکافی ان الامور
المذکورة انما کانت
مکروهة اذا کان الفاعل
متعمدا فی ذلک والا
فلیست المکروهة
شرح وقایة
[illegible]

در صفات نماز شمس الدین گفت لفظ مسی که شد تعیین
مستحق عقوبت ست آن بار آن عقوبت ولی لخبیر بار
هم کراهت که در کتاب او ست گفت فوق اساءت ست ای دوست
آنچه فعل کریه از انسان بود واندر قراءت قرآن
در قراءت بیان آن گردید که درین فصل او عیان گردید
فعلهایی که در درون نماز کرده باشد بیان شود ره باز
آنچه زین فعل شارح اوراد در صحیفه نوشته سازم یاد
گفته است اعتجار کرده و آن یعنی اعتجار را میدان
اینکه پیچید عمامه گرد سر چون بود وسط سر گشاده اگر
گر عمامه و یا قلنسوه پس او فتد در نماز از سر کس
گفت رفع قلنسوه که هست باشد امکان رفع با یک دست
پوشش راس با قلیل عمل از گشادی سر بود افضل
حکم دستار را چه فرموده بوده باشد عمامه معقوده
بس بماند که چو عمل با یکدست بر سر خویش ماندن افضل هست
گر گشاده شده ست این دستار هست حاجت به بستنش ای یار
سر گشاده گذاردن بهتر همچنین حال او فتد از سر
اصل تخصیص کشف راس نماز بگذارد بکوسے از وی باز
از خشوع و تضرع است اگر نبود پس با گشادی سر
ناصر الدین امام دین برحق گفت مکروه کشف سر مطلق
چونکه تعظیم اوست اینجا سلب عبرت اینجا بود خشوع قلب
از عتابیه کرده ست خبر گر گذارد کسی بکشف سر

تکلموا في معنى المکروه [illegible]

گرچه خواندن تذللاً آن بار / گفت کرده باشد المختار
لیک در چند نسخه تا دانی / کرده نبود تذللاً خوانی
کشفها را برهنه کرده نماز / نگذارد بود کراهت باز
رشح کیتین تا بدو مرفق / کرده فرموده اند اهل حق
از غیاثیه گفته است عیان / این چنین شد وسطاکه بدان
از ذخیره شرح اوراد / کرد در باجت کراهت یاد
در قبا ظرف مست بارانی / هر جگاهے نماز بر خوانی
سکند داخل دو کم دو دست / بایدش هم میان بمنطقه بست
نقل کرده فقیه ابوجعفر / لقب اسکند نماز اگر
گر میانرا نه بسته ست این مرد / گفت او خویش را مسی بر کرد
این روایت که شد ازین کتاب / عقل در مانده گشت در این باب
بلکه این عمل بود یعنی / جستجو ساختم ازین معنی
از فقیهان دقت بالتفریق / لیکنے بساخت این سخن التطبیق
قول حاجب بدائیه راجے / بوده باشد بکرته فرجے
در قبا بود قول بوجعفر / او تعالی است اعلم اخبر
فرجی پوش و شهادر کم / نکند کره گفت از مردم
عذر اگر نیست بر نماز گذار / بهر اویل فرو کد شمار
بهر اویل فرو کرد خبر / مصلح ستر عورت ست اگر
مصلح ستر گر نباشد آن / بدرستی نماز او ویران
این چنین با ثیاب بذله نماز / کره گفتند اهل سنی باز
معنی بذله چیست کن تعیین / هست شرح وقایه را تبیین

[illegible]

[illegible]
هو المختار ان الستر اولی
[illegible]
وفی الصغری عن ابی حنیفة
[illegible]
جامع المضمرات

نذر آنست لبس کرده ورا
لیک بر هیئت خویش بپوشد
بهترین عبادتست نماز
جامه بر سر کند نماز گزار
در کتاب فقه می آرد
نیک باشد ز ز کفت نهفتا
بین دو دست صورتست اگر
یا بجامه کس بود صورت
صورت اندر بساط باشد گلیست
بو المکارم محمد ملت
لیک قول صحیح کرده مگو
صورتیکه بود صغیر اگر
بی تکلف نمی نماید آن
سر صورت تمام باشد محو
خط کشد درمیان اسم بد
خانه را که صورتست و سگ
در کتاب هدایه کرد بیان
پیچ دستار را ز زیر گلو
یعنی طیلسان چنین گوید
لیک بنوشت در فصول الی تا
شخصی دیگر که کرد طعن آن

نزد کس نه بدین کسی را
همره او بکار نیکو شد
بهترین جامه پوش دامبار
نیز این فعل را کند هشیار
جیب بسته نماز بگذارد
زان نماز بکه هست جیب کشاد
به یمین و یسار فوق سر
در هدایه است کره بی شبهت
یعنی در سجده گاه انگشت
گفت در اصل کرده وان صورت
گر نباشد بجای سجده او
ناظری که با او بگیرد و شنفر
پاک نبود بود چنان
نبود پاک گر بود این نحو
باشد او هم چو سیلاست بد
ندر آید فرشتهای بی شک
حضرت جبرئیل گفت چنان
ندر آرد که منع باشد او
این سخن در صلوة مسعودی
شخصی زیر گلو کند دستار
بر قباحت بود برین طعنان

ن الکبیر کره ان
یرفع کمیه ۱۲ الفقه [illegible]
لانه صنع اهل الکتاب ۱۲ [illegible]
[illegible] صلی و علیه [illegible]
کان [illegible] ۱۲ [illegible] صلوة
و علیه کسوة فیه من نقشها [illegible]
مختصر کره نماز نگذارد در میان
کرده بست باید گریبان کشاده
نماز گذارد ۱۲ صلوة مسعودی پس
بیان کشاده و گرچه کشاده
[illegible] و گرچه کشاده نماز
روا ان گرچه بسته و میان کشاده [illegible]
گرچه بسته و میان بسته [illegible]

[illegible] مسعودی

آنچه گفتند نقل می خوانیم		اوست و انند و نامیدانیم
در صلوة فقیه علامه		آورده با وجود و جامه
بر یکی جامه گر ادای نماز		آن نمازش اگرچه هست جواز
سخن از بوحنیفه آورده است		آن مصلی بجو و جفا کرده است
وز محمد روایت است چنان		گفت ساقط شود و عهده است زان
لبس جامه که نماز تمام		بود آن فعل از فعال کرام
سر لباس از خلاف سنت هست		گفت در شمس دین کراهت هست
سنت سر لباس قبل ازین		گشت در ستر عورت او تعیین
کرده باشد شمردن آیت		که بانگشتها بلا شبهت
هست چون این شمردن تسبیح		یعنی با دست کرده هست صریح
لیک نزد صاحبین پاک		در فتاوی کاسفی نبود باک
پاره از ایمه ساز و عرض		بوده این اختلاف آن و فرض
از تطوع ایمه دل صاف		گفت مکروه نیست غیر خلاف
قول دیگر بود در این انواع		در قنیه بغیه که بالاجماع
آنچه هست اختلاف ایشان		در نماز تطوع هست چنان
گفت انا فقیه بوجعفر		در قنیه بغیه تطوع است اگر
عد تسبیح کرده و هر دو		کرد ز اصحاب ما روایت او
در بدون نماز هم از این		اختلاف است از ائمه دین
در خلاصه ائمه کامل		گفت اگر بشمرد بحفظ دل
نکنی عقد دست جنبانی		هست در این کراهیت دانی
خامسا زه آوری آید		و هنش استوار می باید

[illegible]

نهد دست خویش را بدهان
سه بود در صلوٰة مسعودی
که بدندان فوق خود لب بر
تا توانی نگاه دار چنان
گر نگردد آندم استوار دهان
فقه کید است میکند آگه
دست یا جامه بر دهن بنهاد
در کتاب شریف شمس الدین
لیک غیر قیام دست بیسار
هست نکرده در میان سر
باز دایب بکرد سر پیچید
گرد سر را ستره است اگر
یا میان سرش ستر دانسان
نیز این را که فقیه فرمود
بپارسی معاذ را صدیق
بر سینه یا فلان یار چنان
حرب کن ای معاذ با آنها
گفت از چه شناسمی اجل
گرد سرهای خود تراشانند
یا تراشنده سو بعکس این
میل خود یکطرف اگر سازد

بعضی کف گفت بعضی پشتان
حسن از ابوحنیفه فرمود
وقت خمیازه استوا بگیر
ورنه نه دست خویش را بدهان
بدهانش درآیدش شیطان
خامیازه نکرد تا مخلیه
در بیان کریه کرده یاد
می نهد در قیام دست یمین
وقت خمیازه بر دهن بگذار
سوی سر جمع کرده هست اگر
نیز این را کریه یا بد دید
ترک ساز دست میان سر
کرده سر را بجا نده هست چنان
آنهمه در صلوٰة مسعودی
کرده بودی امیر با تحقیق
گفت آنجاست قوم فرعیان
باستی از حق تعال احسانها
گفت ابوبکر با معاذ جبل
لیک سوی میان سر باشند
آن بود رافضی خلاف آیین
ثقل خود را بپای اندازد

ق
وفي نصاب الفقهاء
سئل احد بالدخول في الصلوة في
المسجد ما فعل تسكنه في
الاولى ما فعل رجل اكبر
سنا او بلي علم يعني ان
يتاخر ويقدم تعظيما له
ويستوي الصفا ۱۲
وان وائل بن حجر انه
رای النبي صلى الله
عليه وآله وسلم رفع
يديه حين دخل في الصلوة

[illegible]

هم همین فعلها را کرده است آن
چونکه بودست عادت شیطان
هم درین فصل شارح اوراد
کرده در نسخهٔ شریفش یاد
از عوارف بود علی التحقیق
گر بود موزه‌اش بسی ضیق
نگذارد با نماز از آن
چونکه مشغول می‌شود دل آن
از قفا و سه خانه این عمل
کش مطالب بود بعینها اول
هیچ نبود در آن پیشش نماز
آن نمازش بود بکره جواز
از عتابیه شارح اوراد
کرد در آخر کتابش یاد
در میان نماز بول اشد شدید
گردش حکم او چنین باید دید
قطع سازد نماز خود واپس
تا که سازد فراغ نفس از کس
همچنین نحو اگر ادا سازد
خویش را با گناه اندازد
لیک ترس خوف فوت وقت آن
باشد اتمام را تو اولی آن
هم همین شارح خجسته صفات
گفت اندر بیان کراهیات
پوشش جسم مرد بعضی را
فعل مکروه گفته در اینجا
هست اینجا دلیل و ز یهود
چونکه عادت بود باهل یهود
بزند دست خویش بر خاصر
گفت مکروه ائمهٔ فاخر
هم همین فعل را درون نماز
کرده گفتند اهل معنی باز
آن زمانیکه شد لعین شیطان
دست بر خاصرش زد انهم آن
و صحیح فقه فقیه کیدانی
این چنین در شرح وی دانی
کرده دان غیر عذر اگر قید
نشود گر از دو حرف پدید
گر کند دو حرف از و پیدا
گشت فاسد نماز او اینجا
هست مکروه بینی افشاندن
هم ز چیدن چنین بود ای تن

[illegible]

یاخذ المصحف کل غداة و یقبله و یقول عهدی و منشور ربی عز وجل ۱۲ [illegible] مد الرجلین الی جانب المصحف ان لم یکن بحذائه لا یکره وکذا لو کان المصحف معلقا من الوتد ومد الرجلین الی ذلک الجانب لا یکره وضع المقراة التی کتب علیها اسم الله تعالی [illegible] یکره الجلوس علیها وقال بعض المشایخ لا یکره ۱۲ قنیه

نیز مکروه بود ومیدان خاک غیر ممنوع اگر بود ای پاک
لیک مهجات باشد او ممنوع فاسدست آن نماز و نی ممنوع
در دهن در هم ست یا جز ان نکند منع خواندن قرآن
نیز مکروه گفت در این فصل گر کند منع نیست جائز اصل
آنچه باشد میانهٔ دندان گر فرو برد در نماز انسان
بوده قدر نخود بقدر او کمتر از او بود که هست کو
کنجدی را اگر ز خارج فم گر فرو برد مفسدست انهم
هم ادای قراءت قرآن گر بود در رکوع کرده بدان
گذشت تفصیل ذکر با بطلین یعنی در انتقال های تن
شرح این قول ابتدای ست کل تکبیر انتقال که هست
یعنی کس با رکوع میرفتی لفظ تکبیر با بدیش گفتی
می نگفتی چو بهره اش اتمام راش میکرد در رکوع تمام
سین تسبیح از رکوع بودی باز در قومه انیکه ختم شدی
در صفات نماز از انبیا یک بیک کرده ایم تعیینها
هر کجا گفت زین اذکار بس همین فصل را گرید شمار
در صلوٰة نفیه مسنونی گوئیم انچه فقیه فرمودی
در نماز آب بینی شد ظاهر هست سنت گرفتن ای طاهر
و بدلش واجب ست ای اکرم بعضی سنت بگفت و دیدن هم
حفظ کن آب نف آب هان نچکد بر زمین مسجد آن
ز آب بینی بقول رهبرها ارض مسجد چنان کند خود را
ناصم تو مباد در آتش نیازی زنهار احتیاط بسازی

لا [illegible]

[illegible]

نبود پاس این مصلے تن
بر قماش ابساط نیز لبود
لیک ازین افضل ست لقین
شخصے بر سوے قبلہ کردہ رو
دیگری سوی پشت آن انسان
تکیہ را رسول چون بنشاند
لیک رویش سوی نماز گزار
گفت اندر جامع الصغیر خان
اینسو روے مرد کرد نماز
پس اجب مصلے آن عادل
مصلے گفت در آن حال
فهم شد رو سوی مصلے کس
یعنی از عالمان شرع شعا
تا نباشند با سخن گویان
لیک نزد بزرگان است سبیل
قوم اگر میکنند بلند سخن
یا بود خوف بر نماز گزار
در نمازش بخندد او ناگاه
گر درین حال او شود پیدا
نبود این خوفها اگر زان
پس همین قولها که کردم یاد
طالبید اذن این بود احسن
میگزارد نماز باس نبود
یا بخیزد که رویش بزین
شخصے میکند نشستہ او
میگزارد نماز باس بدان
ور پس تکیہ نماز بخواند
او بود باشد ور اگر بشمار
رو نشستی فارق و بینایش انسان
کرد ادب بر دو بنا بینہ باشد
گفت شو سوی قبلہ مستقبل
میکشی سوی صورت استقبال
کردن اینجا حرام بود سبب
گفت نزد کسے نماز گزار
کہ ز نہی نیست کراہت دران
کرد نہی رسول را تاویل
ترسد این شخص از غلط کردن
صورتے ظاہر شود ناگہ یار
شود از خندہ آن نماز تباہ
می شود شرم دار ناگہ یار
پاس نبود نماز نزد شان
ذکر کردست شارح اوراد

[illegible]

کہ مسئلہ مذکور النہر
برابر پای مصلی
افگندن کراہت
وشستہ از این
طریق مبتدعا نست
تقلید کردن ۱۲
مجموعۃ الفتاوی
۱۲

مسئله
جای با قعده سجده باشد پاک
گرد بر گرد او مغنی ست تاک
گرچه آنجا بود درست نماز
لیک بودست او مکره جواز
این سخن در صلوة مسعودی
بعده قاضیخان لغیر مسعودی
گر گزارد بملک غیر نماز
ملک کافر بود نگوید جواز
چونکه با خواندن مسلمان اصل
نبود راضی کافر بد وصل
ملک آن مومن است مزرعه
یا بود آن زمین مکروهه
نگزارد نماز این انسان
چونکه راضی نه است صاحب آن
غیر مزروعه گر زمین بودی
میگزارد نماز معبودی
چونکه نبود مضرتی بزمین
صاحب ارض راضی ست باین
مبتلا گشت مومن ناگاه
در میان زمین غیر در راه
باشد اینجا نماز در ره خیر
چونکه نبود حقش بارض غیر
همه کس در طریق حق دارد
اینهمه قول قاضیخان آرد
بعد ازین در صلوة مسعودی
نقل کرد از رسول معبودی
هر جگاهی مصلی و صحراست
نکند ستره بجولیش حنفیاست
همدرین باب شارح اوراد
آنچه کردست یاد سازم یاد
ستره چوبی کم از ذراع مباد
قدر گز باد یا از دست زیاد
چونکه ز اصبع مباد باریک
چون مؤخر ز رحل باشد نیک
ستره با کس قریب میباید
تا موافق بمسئله آید
میخلد راست پیش خود ره او
بجداسی یکی ز دو ابرو
معتبر نیست چوب اندر خشت
یا کسی پیش خویشتن خط ساخت
قول یکپاره ائمه خوب
غیر ممکن بود خلاندن چوب

مسئله الصلوة فی ارض مغصوبة جائزة ولکن یعاقب
بظلمه فما کان بینه وبین الله تعالی یثاب
وما کان بینه وبین العباد یعاقب
وکذا فی الجمال [illegible] والمعاصی
[illegible] الطاعات والاولی فی [illegible]
ونهایة غیر مقبولة ۱۲ مختصر [illegible]
واذا صلی فی ملک الغیر [illegible]
[illegible] اما ان کان لمسلم او کافر
کانت لکافر تجوز لانه لا یرضی
الصلوة السلام فی ارضه [illegible]

مسئله [illegible] کانت [illegible]
الصلوة [illegible]
لا [illegible] صاحب الارض ان [illegible]
[illegible] ان صلی فی ارض غیر
[illegible] فی الطریق
[illegible] ۱۲
اولی الا ان [illegible] ارض غیر
[illegible] قاضیخان

سے نهد چو برادر ازان پیش   بعضے در پیش خویشتن نکش
هر جگاه که کسی بنا بد چوب   نکشد خط بقول عامه خوب
خط کشد گفت بعضے را بشنو ان   شد تخلف کشند خط را چون
قول بعضے کشند در محراب   بعضے طولا بگفت در این باب
نزد بعضے امام روشن گور   که مکانی امان بود ز مرور
نبود پیش او طریق عیان   ترک ستره شود تو باش ان
نیست در صحن مسجدی مروی   گر ادای نماز بر کردی
گر بنا شد رقیبه ستر آن   گفت در شرح بر کراهت دان
بس قریب ستره را آن باب   علما گفته اند چه مقدار
انچه در شرع کرده اند خبر   یا و مقدار گوسفند گذر
گر ز پیش مصلی شخص گذشت   گذرنده بجبر هم آثم گشت
گذرنده که شد اثیم اینجا   بگذرد گو که از کدامی جا
در صحیح سخن ز جای سجود   از کتب جا بجا که شرح نمود
هم ز گامی اصح بکرده یاد   این سخنها ز شارح اوراد
سه هزارین باب بو المکارم هم   نقلها میکند ز اهل کرم
در صحیح اصح مکان سجود   در کراهیت اعتبار نمود
لیک قول دگر بقدر دو صف   فتوی بر این نوشته آن اشرف
قول سه گز نوشت قولی پنج   قول چل گز ز بعضے معنی سنج
هر دکانی بود نماز گزار   گر ز پیشش گذشت دیگر بار
ذکر شد در فتاوی کافی   انچه از قول ائمه وافی
گر بود او بقدر قامت مرد   ذکر لا باس در کتاب بکرد

[illegible]

صح وفي الاتقاني اختلف المشايخ في الذي يضيق في المسجد [illegible] وبعضهم [illegible] بعضهم [illegible] المسجد [illegible] فلا رواية فيه والمشايخ فيه مختلفون لا باس للغريب ولصاحب الدار ان ينام في المسجد في الصحيح من المذهب والاحسن ان يتورع فلا ينام [illegible] ولا يدخل المسجد [illegible] وذكر ابو الليث [illegible]

[illegible]

پس همین حکم صحراوان
چیست در مسجد بست اگر انسان
نبود جای میان شتان
نیز مسجد صغیر باشد آن
گر ز سر جای پیش او بگذشت
گذرنده بجرم آثم گشت
حکم صحرا است مسجد ان کبیر
قول دیگر چو مسجد بست صغیر
مسجد خرد آنچه تعیین بست
بود کمتر ز شصت اندر شصت
یک سخن گفته از چهل و چهل
شمس دین ذکر کرد ای عاقل
گفت این قول را هو المختار
باز از کاشفی ذکر کرد آن یار
گفت حضرت بدانش برین
اثم پیش مصلی بگذشتن
تا چهل میکند توقف آن
لیک گفته پیر چهل نکرد بیان
بو هریره بگفت تا چهل سال
قول پیغمبر خدای تعال
گر ز پیش نماز بگذاری
قصد بگذشتن ار کند باری
بر اشارت و یا به تسبیح این
گفت گرداندش علی التعیین
جمع اگر کرد اشارت تسبیح
گفت مکروه در کتاب صریح
نیز کنز العباد گفت آن یار
از فتاوای عمدة الاسرار
گر نگردد نماز نیست تباه
لیک بر بگذرنده است گناه
گر بود سترة به پیش امام
بدرستی سنت سترة اقوام
باقی افعال کره از انسان
در میان نماز باشد آن
گر بخواهد خدای نے انباز
در میان امامت آید باز
بکراهت که شد نماز ادا
علما گفت اعاده اش اولی
شمس دین در کتاب فرموده
سنتی که موکده بوده
هست ترکش کراهت تحریم
کردن او سعادتی ست عظیم

۵۱ اذا سلم الامام فی آخر الصلوة وقد قعد الرجل بعض التشهد قام [illegible] علیه ان یتم التشهد قال الفقیه [illegible] ان تم التشهد [illegible] یفضل احسن [illegible] ابو اللیث [illegible] نوعان کراهة التحریم و کراهة التنزیه فان فعل الصلوة مکروها

[illegible] فاله [illegible] فتح القدیر

در مقام دگر نوشت او باز / بکراهت ادا اگر گشت نماز
گفت آنرا اعاده کردن خوب / بلکه از گشت نقل شد ز وجوب

در بیان نماز جماعت

پنج وقت نماز که بر ماست / فرض عین ستون دین ماست
بجماعت ادا کردن آن / بیقین سنت موکده دان
چونکه پیغمبر خدای ودود / بیقین سنت هدی فرمود
کش تجارت نمی کند از آن / مگر آنکه منافق انسان
در هدایه چنانچه کرد یاد / بعد نبوشت شارح اوراد
بلکه بعضی بزرگان دین / بجماعت ادا کردن این
رای آنها بفرضی این است / [illegible] از دست زینهار از دست
نیز این شرح ساز فرمودی / این چنین در رساله مسعودی
ابن عباس یعنی عبدالله / گفت پرسیده اند رسول الله
شخصی در چار وقت امر خدا / بجماعت کند نماز ادا
لیک در وقت عشا انسان / نشود حاضر جماعت آن
گفت پیغمبر صغار و کبار / هو فی النار گفت تا سه بار
نیز فرموده است عبدالله / کردم این را سوال تا یک ماه
حضرت مصطفی که جنت خفت / در جواب من اینچنین گفت
در کتاب قنیه آورده / شخصی ترک جماعت ار کرده
گفت تعزیر واجب است آنرا / نبود عذر اگر بدین انسان
نیز همسایگان گنهگاراند / گر نگفته باو ساکت اند
نیز در این کتاب آورده / ترک او اهل ناحیه کرده

۹۲ [illegible]

الکاشف فی بیان الخ
وفی تفسیر ... عن ابن
عباس رضی الله عنهما
عن رجل یصوم بالنهار
ویقوم باللیل ولا یحضر
الجماعة فقال هو فی النار
شرح اوراد

هست وجه بیان شان الصلاح
پس جماعت بود طریق فلاح
هم نوشته کسی ست لیل و نهار
میکند علم فقه را تکرار
نشود حاضر جماعت پس
نیست مقبول آن گواهی کس
نیز در آن کتاب بگزیده
شد ز شمس الائمه سید
شخصی در بیت خود گذارد گاه
مع اهلش نماز فرض آنگه
یافت فضل جماعت او بانه
گفت سنی آن امام فرزانه
کردند از بهر بدعتش سوال
گفت آری امام نیک جمال
در کفایه شعبی آورده
گر در رو انچنین بیان کرده
ابن مسعود یار رسول خدا
گفت ای رهنمای شاه و گدا
یک جماعت که فوت شد ازین
کردم آزاد بهر او یک تن
گفت تحریر بنده بی شبهت
نرسد با ثواب جمعیت
گفت دو بنده ساختم آزاد
مصطفی باز آن جواب بداد
گفت سه بنده ساختم احرار
بعد ازان گفت سید ابرار
انچه باشد رقاب وی جهان
گر بود بنده تو جمله آن
همه را حر کنی بلا شبهت
نرسد با ثواب جمعیت
در صلوة فقیه مسعودست
گویم انچه فقیه فرمودست
گفت در مسجد محله خویش
خوانده باشد نماز از وی پیش
نرود یا رود بجاے دگر
مردمے ماندست از جماعت اگر
نخعی گفت مانده است اگر
که نشاید رود بجاے دگر
ظاهر قول میتوان رفتن
شیخ بصری بگفت امام حسن
دیده ام صد هزار از اصحاب
بود هشتاد بدری از احباب

لا
الواحد مع الامام جماعة وهو مع الصبي العاقل ولو انثى [illegible] يجمع في بيته مع اهله ينال [illegible] الجماعة [illegible] في البيت ان كان [illegible] وان كان [illegible] لا [illegible] [illegible]

[illegible]

چون جماعت که فوت شد تنها کرده تعلیقهای خود در پا
مسجد دیگر نبد یا محله دگر بجماعت ادا کنند مگر
لیک آنکس درون مسجد گذشت داند آنکه جماعت ار بگذشت
چون تحیت بیارد اول کس برود جای دیگری زان پس
هست در شرح و در دلی ثبت که ز مسجد گذشت جمعیت
گفت با بیت خویش آید باز مع اهلش کند ادای نماز
بوده باشد اگر مصلی دو غیر جمعه بود جماعت او
گرچه با اوست یک صبی با عقل او جماعت بود بچندین نقل
گفت از روضه چون ز مسجدی گر جماعت گذشته باشد وی
خواه در مسجدش گزارد مرد از جماعت بماند باشد مرد
خواه رفته بمسجدی دیگر بجماعت کند نماز اگر
فضل این هر دو را مساوی دان از سراجیه گفت لیک چنان
داخل مسجد ار شود این مرد که ورا آنجا اداش باید کرد
لیک داخل نگشته باشد کس هیشو و طالب جماعت بس
شرح اوراد نقل کرد از حصر ذکر کرده ائمه دین نصر
مسجدی راست قوم معلومین هم امام مؤذن تعیین
بجماعت که شد ادای نماز جمع دیگر ز قوم آید باز
بجماعت ادا کند یا نی اختلاف ائمه شد وانی
باز تکرار این جماعت را گفت نبود مباح نزد ما
شافعیه جواز بشمارد هر یک اینجا دلیلها دارد
وجه با آنکه سید ابرار رفت روزی میانه انصار

۲ [illegible]

۳ [illegible]

جماعة مسجد محلة
خاصة فيه فصل الملتقى
فيه كما عليه لا يباح
تكرار الجماعة فيه
بأذان وإقامة ثانيا
عندنا وعند الشافعي
يباح وإن التكرار
بغير الأذان والإقامة
مباح بالإجماع
۱۲ خلاصه

کرد اصلاح شان چو آمد باز
بحرم رفت پس رسول الله
مع آنها نماز کرد ادا
وجه او اینکه هیچ وقت نماز
درشود چونکه نیست قدر ثانی
گو کنیا غیبت اهل مسجد باز
نیز چون مسجد شوارع بین
گر بنا شد نه اهل مسجد خویش
هست تکرار باتفاق جواز
نیز از جامع الصغیر خان
مسجدی را چو هر دو اهل گشت
بی اذان و اقامت انجا کس
چونکه تکرار در یکی مسجد
گر نماید جواز بی شبهت
بشنو و قلت جماعت آن
شافعی آن امام شرع شعار
در همین جامع الصغیر اینجا
این چنین از صحابهٔ نبوی
چون جماعت که فوت شد زیشان
از ابو سعید سعادت یار
قوم بسیار گر بود وانے

اهل مسجد گذارند نماز
جمع کرد اهل خویش را آنگاه
این بود کرده رسول خدا
بجماعت ادای آنها باز
چون فریق نخست مسجدانی
بجماعت ادا کنند نماز
اندرین نحو و جانیش این
آن جماعت که خوانده از وی پیش
گفت در مسجد شوارع باز
از همین باب کرده است بیان
بجماعت نماز او بگذشت
واحده خواند از جماعت پس
نیست جائز جماعت ای عاقل
کش نترسد ز فوت جمعیت
این کراهت بود یقین سید آن
نبود باس گفت در تکرار
ذکر شد والصحیح ما قلنا
نقل شد در طریق راست روی
می بخوانند نماز را وحدان
در جماعت که کرده شد تکرار
یعنی قوم جماعت ثانی

داود [illegible] عن [illegible] ان [illegible] الصلوة [illegible] الجماعة [illegible] المسجد [illegible]

یکی مرد اگر بود یا دو
گر یکی ناحیه مسجد او
همچنین نحو گر ادای نماز
نیست مکروه این جماعت باز
در صلوٰة فقیه در این باب
هست بر قول بوحنیفه جواب
یعنی گفت آن امام بزرگوار
غیر جائز بود درین تکرار
نیز از جامع الصغیر خان
شرح او را کرده است بیان
هر جگاهی که قوم از غیر با
بجماعت نماز کرد ادا
اهل مسجد اذان نگفته باز
بجماعت اداکنند نماز
یعنی از اهل مسجد از انسان
بمخالفت که گفته اند اذان
تا که بیرون مسجدش یک کس
نشنیده اذان او را پس
بجماعت گزاردند نماز
باقی مردم که گشت حاضر باز
بجماعت اداکنند انها
شرح او را کرده تعیینها
چونکه اینجا جماعت اول
که بسنت نکرده اند عمل
هر جگاهی که مسجدی منزل
گر نباشد موذن ای عاقل
رود انجا کند اذان نماز
گرچه تنهاست بگذارد نماز
چون که آن مسجد یکی باشد حی
گفت حقی بود ازو بری
پس ادا شو ازین حیران
این روایت بود ز قاضیخان
هست در مسجدش موذن بس
لیک حاضر نشود یک کس
گفت اینجا ائمهٔ عالم
پس اذان گوید و اقامت هم
واحد اخواندش نماز اگر
به که زانجا رود بجای دگر
هست در یک محله دو مسجد
بکدامش رود کسی جا
هر کدامش قدیم تر باشد
سیر رود انچنین اگر باشد

[illegible]

گر مساویست در بنا هر دو برود با قریب منزل او
در قریبی بود برابر هم پس مخیر بود و همچنین آدم
لیک باشد فقیه اهل لسان بقبیل الجماعتش رود آن
تا شود باعث آن سعادت را هم جماعت درو شود پیدا
شود پیشوا اگر این مرد پاسش نگاه باید کرد
در کدامش که اصلحست امام در پی او کند نماز تمام
در فقیهی بود و شوب کس گشته از قفا رود همه بیکس
شوید آنرا اگرچه آن حالت باشدش خوف فوت جمعیت
اگر از فوت وقت خوفش هست ندهد هر دو وقت را از دست
در وضو عضو را که شستن بیقین سنت است شستن
اینکه هر عضو را سه شوید کس باید از رکعت جماعت بس
بر که یک یک بشویدش اعضا بایدش اول جماعت را
قول دیگر سه بار می‌شوید از بزرگان که راه دین پوید
شرح او راد کرده است بیان گر کسی مختفی است از سلطان
گر بجمعه جماعت این بارش نیز آید مباح بشمارش
لیک تاخیر ساختن از وقت نه مباح است بلکه باشد سنت
نیز در این کتاب شد مذکور منزل کس بود ز مسجد دور
پس همان کس ز شدت باران خوف بر نفس خویش دارد آن
یا که بر جامه است خوف فساد میگذارد بخانه باش مباد
هم حضور جماعت ای مولی غیر لازم نوشته بر اعمی
می‌نباید اگرچه قائد او نیست لازم اگر رود نیکو

مسئله فی بستان الفقیه ابو اللیث قال الفقیه اذا کان الرجل فی منزله بعید من المسجد فجاء المطر فخاف علی قطره الخروج الی المسجد او عافیته علی ثیابه القساد فلا باس بان یصلی فی بیته مسئله فی السراجیة لا یلزم حضور الجماعة علی الاعمی وان وجد قائدا وکذا المقعد ومقطوع الید والرجل عن خلاف والشیخ الکبیر الذی لا یقدر منتخب ۱۲۶

[illegible]

مانده هر جاست بر همین اوصاف — دست پای بریده هم ز خلاف
نیز پیری که رفته قوتش بر راه — نبود عذر وان بلا اشتباه
بنده طلبد او ز آن سوی — تا نمازش کند بجمع ادا
اذن سوی اگر نباشد بعد — نیک فهمید همین عبید سعد
گر بود پاسے خود گران ناید — از برای جماعت او آید
لیک آید گران بود پایش — سبک آرد نماز بر جایش
بنده را حکم جمعه هم نیست — داند آن کس که بیرون زیست
در کتاب قنیه کرد جمعه — در جماعت چو عذر نیست مضر
سطر ثلاث است بر شدید — تا بود خوف عذر باید دید

در بیان امامت و احکام او

در امامت اگر دو کس باد — بهتر آن اعلم به سنت باد
گر مساوی بود بعلم اگر — باید آنکس که هست قاری تر
در قرائت اگر بود یکسان — پیشوا سازند اورع آن
در ورع هم اگر یکی حال است — افضل او کلانتر سال است
در برابر بود بسن هر دو — باد آنکس که هست نیکو رو
بعد ازین آن کسی که انسب — اوست لایق تری بآن منصب
گر بآنها بود برابر هم — در خلاصه نوشت اهل کرم
بعد ازین گفت قرعه اندازند — قرعه بر نام هر که اش سازند
یا نسازند باختیار قوم — هست کار امام کار قوم
گفت در کافی و در همین معنی — احسن الوجه را بدان یعنی
هر که در شب نماز خواند بیش — احسن الوجه باشد آن درویش

[illegible]

الا باذن المولی [illegible] شرح اوراد [illegible] بالامامة الاعلم بالسنة ثم الاقرأ ثم الاورع ثم الاسن ثم الاصبح [illegible] ثم الاحسن خلقا [illegible] ثم الاشرف نسبا [illegible] ۱۲

حرمتة عادة بود اعظم   غیبت خلق پیش باشد هم
ذکر کردند اهل این معنی   این بود معنی حسن یعنی
میکند نقل شارح اوراد   از رسول خدا چنین شد یاد
در پس عالمی تقی مردی   گفت هر کس نماز ادا کردی
گوئی در خلف یک نبی خدا   کرده باشد نماز خویش ادا
آن حدیثی که هست تا دانید   خلف هر بر و فاجری خوانید
نیست شک قول شاه اسلام است   از برای بیان احکام است
لیک باید امام نیکو مرد   اقتدا خلف بد نشاید کرد
چند فرقه شود امام اما   فاسق مبتدع و یا اعمی
یا که اعرابی بیابان است   یعنی در علم شرع نادانست
یا شده باشد از زنا مولود   یا بود از خورندگان سود
یا مغنی کسیست یا مجنون   یا منقوط است یا که چون
ابرصی که لطخ هر اعضا   برص او اگر بود پیدا
یا امامت بکرد عبد قن   یا سفیه است مدمن حاقن
امرد و نرد باز شطرنج باز   ذکر کردند بزرگان طراز
هست مکروه امامت اینها   شرح اوراد کرده تعیینها
اندر اینجا که ذکر شد مجنون   گفت از خانیه بمضمون
هست مجنون مطلق از انسان   نادرست است اصل لغت آن
گاه دیوانگیش برباید   بعد با هوش خویشتن می آید
آن زمان که بهوش آید باز   گر امامت کند شدست جواز
در کتاب نصاب تعیین است   نیز در جامع البساتین است

[illegible]

[illegible]

بیلاغت رسید چون با ریش حکم او را چگونه داری پیش
نبود آن پسر اگر خوشرو حکم مردست نیز حکم او
آن پسر خوبرو بود اما مثل زن عورتست سر تا پا
گر محاذی شود بمرد او باز گفت او را بمفسدات نماز
هست امام محاذ فاسق اگر گر نه قومش رود بجای دگر
رسد آن رفتنش باو یا نے میرسد این سخن زشیبانے
لیک در عید جمعه است اگر نرود متقدی بجای دگر
گر قراءت بکرد باالحان گفت اندر کتاب قاضی خان
لحن فاحش بود نماز فساد غیر فاحش بود کراهت باد
ای دریغا که اندرین ایام رفته ضعف عجیب در اسلام
اکثر اکنون امام الحانند فارق فاسقان اعلانند
فضلا عالم برین هستند متحمل چرا باین هستند
در نهایه امامت اعمے نزد مالک نبوده است روا
همچنین در صلوة مسعودی دیده شد انچه شرع فرمودی
نزد مالک امامت فاسق نیست جائز بقول آن حاذق
آن امامیکه داردش یکدست نزد اصحاب اکراهت هست
در ادای حروف از قرآن نتواند بکرد اگر انسان
گر کند جهد نیک عمر دراز روز و شب از طلب استاد باز
همچنین جهد آشکار نهفت بدرستی نمی تواند گفت
هست جائز نماز این انسان لیک گفتند بزرگان جهان
نتوان شد باتفاق امام این روایت ز عمدة الاسلام

۲۱ افضل [illegible] اولی ۲۲ [illegible] ۲۳ [illegible]

[illegible]

ذکر کردند بزرگان سبل
یا کند وقف او بجای وصل
در فتاوای قاضی خان خبیر
لفظ لا ینبغی از تهذیب
هم باجرت امام بگرفتن
لیک فتوای عالمان ما
جست فتوی یکی ز اهل یقین
گر نهادند امام در اسلام
سنت مستحب نهادند هم
هست جائز امامتش یا نه
اشرف بندگی که هست نماز
آن زمان با خدا که همراز اند
چه مناسب جهول و دنیا دوست
صاحب خانه اذن ناکرده
این روایت ز شرح اوراد است
اصل اولاست صاحب خانه
نیست جائز بکودک و بزنان
از ائمه بلخ ز اهل حق
گفت جائز امامت صبی
نیز در نفل مطلق ست خلاف
در جمیع نماز المختار

اگر کشید تنحنح ست رجل
یا بسازد بجای وصل او فصل
گفت امامت نمی کند باخبیر
از خلاصه نیز از ترغیب
هم درینجا کراهیت گفتن
گره نبود درین زمان ما
از امام همام رکن الدین
چه بود فرض واجب ست کدام
گر امامت کند چنین آدم
گفت نے آن امام فرزانه
وقت یکرنگے و محل راز
افضل قوم پیشوا سازند
پیشوا در محل راز او ست
کرد امامت گر به بشمرده
از بزرگان دین خبر داد است
با امامت ز مرد بیگانه
در نماز اقتدا کند مردان
در تراویح سنت مطلق
لیک قول مشایخ ما ے
در میان ائمه دل صاف
در بدایه فالیجو و شمار

ع ولو تنحنح
وفي شمس الائمة الحلواني [illegible]
ان يوم الناس [illegible] الكرخي رحمه الله يجوز الوصل
[illegible] الاقران [illegible]
وكذا [illegible]
وكذا الوقف والوصل [illegible] وكذا البيان
وكذا [illegible] مختار الفتاوى
قال ابو حنيفة [illegible]
[illegible]
صحيحة والا فلا [illegible] المقتدى
وان من يقتدي [illegible] وصلاة [illegible]
صحيحة وصلاة [illegible]

[illegible]

زین سبب که نوافل صبیان
هست دون از نوافل مردان
چونکه ویران کند نماز صبی
قول مجمع قضاش لازم نی
صاحب حج سائل ست اگر
گر امامت چو با صحیح اگر
نیست جائز نماز صحت مرد
در جمیع کتابها آورد
در پس مستحاضه پاک زنان
گر کند اقتدا درست مدان
قائمی اقتدا بقاعد کرد
اقتدا ایش بود درست ای مرد
لیک قول محمد حق دین
غیر جائز بود علی التبیین
متوضی پس تیمم دار
اقتدا می کند جواز شمار
بخلاف محمد ابن حسن
غیر جائز بود برادر من
بو المکارم بزرگ شرع نشان
گفت از مضمرات غیر آن
که بشرطیکه در وضو داران
نبود آب اگر جواز بدان
آب اگر هست در طهارت دار
نیست جائز هنوز و هر سه یار
چون محمد امام شهد مقال
غیر جائز بگفت در هر حال
متیمم که با وضو داران
در جنازه کند امامت آن
در خلاصه آئمه دل صاف
گفت جائز بود بغیر خلاف
لابسے اقتدا بعارے کرد
اقتدا ایش درست نی ای مرد
اقتدا کرد قارے با امی
بدرستی نماز جائز نے
ور کند اقتدا باخرس باز
گفت ائمه نبود درست جواز
امی چون نماز را جدا ان
می بخواندی نوشت قاضیخان
قاضی هم بجنب او تنها
می بخواند [illegible] نماز آنجا
نیست جائز نماز امی مرد
در هدایه تصحیح [illegible] کرد

[illegible]

نبود در نماز قاری آن … نیز جائز بگفت قاضی خان
اینچنین اقتدای امی کس … نادرست ست گفت با اخرس
اخرسی را اقتدا بامی کرد … گفت باشد درست تشنه مرد
قومی از امی قومی از قاری … کرد بامی اقتدا یارسی
بو حنیفه امام شرع نهاد … گفت باشد نماز جمله فساد
در هدایه دلیل هر دو قول … گفت از لطف خالق ذو الطول
در هدایه و غیر ها فرمود … کس توانا ست با رکوع و سجود
گر کند اقتدا بمومی این … غیر جائز بود علی التعیین
مومی با مومی اقتدا کردست … اقتدایش درست آوردست
نگرش مومیش بود قاعد … مضطجع هست امام ای ساعد
اندرین حال اقتدای این … غیر جائز بود علی التعیین
نیست جائز امامت مگر ان … شرح او را و کرده است بیان
کودکی شد امام با کودک … در هدایه جواز دان بیشک
در کتاب خلاصه مذکورست … نیز در چند نسخه مسطور است
گر زخنثای مشکل هست نسان … جائز ست گر شود امام زنان
کرد امامت بمثل خود خنثی … یا بمردان نبوده است روا
بصبی مراهق ای درویش … جائز است اقتدا بمثل خویش
متنفل بمفترض شد امام … غیر جائز بود بقول تمام
مفترض گر بنفل خواننده … کرد امامت درست ای بنده
شخصی خوانده است فرض اگر … شخصی دیگر بود بفرض دگر
گر کند اقتدا آنکس این … غیر جائز بود علی التعیین

اعلم ان مقام الامامة میراث من النبی صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]

باسے موزہ گر بشاسل ہا
ہم چنین بابے شارح اوراد
اقتدای صحیح انجا باز
نگرند امام را تعیین
در خلاصہ ہم ز قاضیخان
اقتدا بہ مقیم مسافر کرد
گفت بعد از خروج وقت آنا
این سخن از امجد واضح
اقتداے مقیم مسافر را
در صحیفاے شرح اوراد ست
حنفی مذہب خداے طلب
متعصب نباشدش آن یک
نشود منحرف بقبلہ او
نیز او وتر را بلاشبہت
باگسندہ بود تعیین او
ہم نسازد وضو راے اہل
آب کہ قدر قلتین بود
زان چنان دان اگر وضو نا کرد
بہمین شرطہا کہ گشت بیان
شک بایان خویش کردن نیست
گوید آن شخص کہ درین درگاہ

گر امامت کند شدست روا
شبان زنخ بسازد یا د
ہست بر ماسح جبیرہ جواز
یا مقیم ست یا مسافر این
نبود صحت اقتداے آن
وقت اگر ہست صحت ست ایز
غیر جائز نوشتہ اند علما
بدلائل بگفت در کافی
ہست در وقت بعد وقت روا
غیر از بزرگان دین داوست
مقتدی شد بشافعی مذہب
ہم بایمان خود نآرد شک
یعنی در مغربین باشد رو
نگذارد درست یک رکعت
بعد خون قے و دو حالش وضو
یعنی آنکس ز باب مستعمل
گر نجاست درو وقوع شود
از خلاصہ سراجیہ آورد
می توان کرد اقتدا بآن
انچہ در این کتاب نامردیست
انا مومن انشاء اللہ

[illegible]
مقتدی الامام باز
صلی علی غیر طہارة
و امام یابد شک
الا اعلام [illegible]
قراءة المقتدین

پس هر مومن از خدا خواهد
گر چنین گوید اقتدا شاید
قول ترغیب گوزه پشت انسان
فی الاصح نادرست اما ستان
در کتاب هدایه تعیین ست
در نهایه و کافی هم اینست
مقتدی گر یکی ست چون برخاست
از یمین امام خیزد راست
لیک نزد محمد آن شد مرد
مقتدی هر کجا که باشد فرد
اصبعش نزد پاشنای امام
می نهد آن یکی دران هنگام
لیک قول دو بزرگ ظاهر
خیزد از راستش هو الظاهر
گر بود سوی چپ و یا در پس
جائز اما بدی بود آن کس
مقتدی هر کجا که باشد دو
پیش استد امام از این دو
از ابو یوسف آمدست بیان
گفت استد میان دو انسان
گفت صاحب هدایه آن اول
پیش استادنش بود افضل
در میان دو مقتدی استاد
گفت این فعل بد میانش باد
گفت صاحب خلاصه ظاهر
پیش استد ز دو هو الظاهر
شرح اورا در ابو وشیک
گر بود مقتدی یکی کودک
از یمین امام باید خواست
مرد بالغ چنانچه خیزد راست
زن اگر مقتدی ست کرد اعلام
گفت می استد او به پشت امام
مقتدی یک زن ست هم یکمرد
مرد را سوی راست باید کرد
زن به پشت امام استد زین
این بود مذهب ائمه دین
گر یکی مرد یک صبی یک زن
اقتدا می کنند چیست سخن
استد از سوی راست بالغ کس
از یسارش صبی و زن از پس
هر کجاهی که قوم باشد بیش
بی تخلف امام استد پیش

در چنین یا بسیار صف شد امام او گنهگار شد نماز تمام
انچنین اقتدا او میان صف هم گنهگار شد بقول سلف
ور چنین امام یک کس بود گشت شارع بطاعت معبود
اقتدا کرد بعد دیگر بار رفت این آدمی بسوی یسار
اقتدا کرد باز یک انسان پیشتر هم شود امام آن
ور جمیع کتابهای سلف قوم چون هرگاه بندد صف
صف بهبندند اولاً مردان بعد مردان بود صف صبیان
بعد صبیان بود صف خنثا بعد خنثی صف آورند نسا
گر محاذی شود زنی با مرد هر یکی را نماز فاسد کرد
پیش ازین گفته ایم با تفصیل زان نگویم درین محل تطویل
صورت این مسائل مشهور در فساد نماز شد مذکور
بجماعت زنان که میداسفی یعنی حاضر شوند شان یعنی
در بدایه بود زنان جوان گفت حاضر شوند کراهت دان
بعجوزه بغیر خفتن شام گفت رخصت بود نزد اعظم امام
در جمیع نماز غیر مسا گفت لا باس هر عجوزه نسا
در فتاوای کافی است عیان نیز در بیشتر نسخه است بیان
در همه وقت منع تعیین است گفت الیوم فتوی بر اینست
در جمیع نماز پیر زنان بجماعت رود کراهت دان
نیز در مجلسان وعظ چنین منع کردند بزرگان دین
نیز در شرح بو المکارم هم فتوی براین نوشت اهل کرم
بدرستی ازین سبب زیبا میگذارند نماز را تنها

[illegible]

گر بجماعت شوند زنان خود با
در خلاصه بود اساءت آن
بجماعت اگر کنند تمام
در کتاب هدایه آورده
عائشهؓ با زنان گشت امام
شرح او را نقل کرد چنان
هست مکروه انفراد امام
گفت مکروه زین سبب اصحاب
قوم اگر بر مکان اعلی هست
از جوامع نوشت این خوش ذات
نیز در ظاهر الروایه آن
اینکه مکروه گفته اند کبار
ذکر کرده طحاوی آن شه مرد
قول دیگر ز بندگان نکو
قول دیگر بقدر گز آورد
نیست تنها درون طاق امام
پای در مسجد است لیک سجود
این روایت ز شارح اوراد
در صلوٰة فقیه مسعود ست
بوده باشد مع امام نه تن
ز طحاوی چو شارح اوراد

با امامت اگر کنند اورا
در هدایه کراهت است چنان
فعلت گفته اند در میانه امام
هدایه [illegible]
حضرت عائشهؓ چنین کرده
گفت بوده در اول اسلام
یعنی از جامع الصغیر خان
بمکان بلند از اقوام
او مشابه شود باهل کتاب
بوده باشد امام جای پست
یعنی اندر بیان مکروهات
بخلاف طحاوی کرده بیان
بوده باشد بلند چه مقدار
او مقدر بود بقامت مرد
چون شود واقع امتیاز باو
بر همین اعتماد باید کرد
گر چه گفتند عالمان عظام
گشت در طاق بد نخواهد بود
در بیان کراهت شد یاد
در بلندی امام قوم به بست
گر نبود باتفاق سخن
کرد در بابت امامت یاد

مانع اقتدا است چند اشیا
میکند منع صف تام نما
راه عامه و نیز جوی کلان
چیست جوی کلان لبباز بیان
کس لبباز و عبور زو است ناج
غیر ممکن بود بغیر علاج
یعنی بی قنطره مثل آن
نتواند عبور کرد انسان
راه عامه چو عجله پا و بار
برود منع اقتدا بشمار
منع گفتند بعضی اهل عمل
اندر آن راه که برفت جمل
هر چه گاهی ازین بود کمتر
جائز است اقتدا کنند اگر
در میان امام قوم اما
فرجه مانده است در صحرا
فرجه باشد اگر بقدر دو صف
مانع اقتدا است گفت سلف
قول دیگر ز بزرگان دین
که دران فرجه که شد تعیین
نبود امکان صف در و بستن
هست جائز نماز او بی ظن
در صلوة فقیه دین مسعود
سخن حالسان تا این بود
قدر یک صف کشاده هست چنان
نزد ما اقتدا درست مدان
هم در اینجا نوشته اند سلف
بود آنجا امام با سه صف
بعد از آن قوم آن نماز برید
جامه های صف میانه پلید
تا روا شد نماز صف میان
هم نماز صف سوم و بران
شد نماز صف میانه فساد
گو بیا قدر یک صف است کشاد
لیک سه شخص را ز صف میان
گر بود جای جامه پاک چنان
هست جائز نماز صف اخیر
اوست دانشده تر ز ما تقصیر
نیز در این کتاب شیرین گو
مانع اقتدا بود آن جو
از امام سرخسی شیکو طی
گفت زورقچه رود و روسے

[illegible]

بروایات شرح جوے کلان
مانع اقتدا که باشد آن
یعنی وقتیکه جست ازوی مرد
که تکلف درو ببایدکرد
یاکه پل حاجت آید اندر وی
این بود قول آن شریف طی
پل اگر ساختند بر آن جو
مانع اقتدا از دیگر سو
هست بر پل یکے نماز گذار
اینچنین ناروا بود ای یار
گر دو کس هست حضرت یعقوب
گفت تجویز بر خلاف دو خوب
سه کس استاده است اگر بر پل
اقتدا جائز هست عند الکل
گفت در ترغیب الصلوة سلف
نزد بویوسف ست دو کس صف
لیک نزد محمد و نعمان
صف نبود است کم ز سه انسان
در کتاب خلاصه کرد آگاه
مانع اقتدا که گرد آن راه
اتصال صفوف اگر بطریق
گر نشد مانع است بالتحقیق
گر صفوفست متصل بر راه
اقتدا صحت ست بی اشباه
شرطش آن صف که بر طریق ستاد
هست سه کس و یا ازوست زیاد
نزد محراب امام در مسجد
بود اندر نمازے عابد
اقتدا کرد شخصے از بیرون
گفت کنز العباد این مضمون
گر بود اتصال با صفها
بیقین اقتدای اوست روا
یعنی باشرط اتصال صفوف
شد روا ورنه اقتدا موقوف
هم ز شرح طحاوی در ترغیب
نقل سازد ز بزرگان لبیب
پر بود اندرون مسجد اگر
صف چو پیوسته تا به پیش در
جائز ست اقتدای بیرون مرد
پس درین احتیاط باید کرد
بین افواج آدم بیرون
خالی ماند که بگذرد گردون

صفها

ف في الفتاوى التاتارخانية في الفصل الاول من باب الخامس من صلوة والتجنيس والمزيد لفي ولو كان صلى رجل على سطح المسجد مقتديا بالامام في المسجد وهو يسمع التكبير من الامام او من المكبر وقد تشبه الحال عليه يجوز صلوته لان النبي عليه السلام في [illegible]

وبعد ما يسمع كلام الامام جاز اقتداؤه ۱۲ دستور القضاة [illegible]

نبود جائز اقتدای این / فتوی براین بود علی التعیین
مگر اندر نمازگاه عید / هست جائز اگرچه هست بعید
گفت در روز عید چون علما / حکم مسجد بود محو طها
هم نوشتند عالمان سعید / خلق اگر در نمازگاه عید
بجماعت کنند فریضه ادا / حکم او می کنند چون صحرا
بین یک صف که از صفوف دگر / قدر گردون گذر بماند اگر
غیر جائز نوشته اند سلف / اقتدای که کرده است آن صف
شخصے بر سطح مسجدی شد است / اقتدا با امام مسجد خواست
ور در مسجد بست اگر در بام / نشود اشتباه حال امام
شرح اورا د اقتداے آن / گفت فی قولهم درست بدان
نبود باز هم نماز تمام / نبود اشتباه حال امام
حال او اشتباه شد براین / اقتدا نادرست بالتعیین
در کتاب خلاصه آورده / در امامت چنین بیان کرده
خارج مسجدے دکانی هست / لیک با مسجد است او پیوست
خویشتن در همان دکان مردی / اقتدا با امام خود کردے
شد روا باشد اتصال صفوف / متصل نبود اقتدا موقوف
گفت تکبیر مقتدی با امام / بیشتر از امام کرد تمام
گفت ابوجعفر سخن نافع / الاصح عند هم نشد شارع
مقتدی در رکوع امامش یافت / گفت تکبیر راکفا بشتافت
از فتاوای خانیه شد یاد / آن شروعش لغیر جائز باد
چونکه تکبیر اولین اسے خیر / که محلش قیام بود نه غیر

ان کان بین الامام والمقتدی حائط کبیر [illegible] الوصول [illegible] الاقتداء الی الامام [illegible] حال الامام [illegible] الامام [illegible] اقتداء

[illegible] الامام للسهو صح الاقتداء والا فلا [illegible] فاذا تمت صلوة الامام فهو مخیر ان شاء انحرف عن یمینه وان شاء انحرف عن یساره وان شاء [illegible] الی حوائجه وان شاء استقبل الناس بوجهه اذا لم یکن بحذائه مصلی سواء کان فی الصف الاول او الآخر والاستقبال الی المصلی مکروه [illegible] قاضی خان [illegible] المصلی ۱۲

گفت در آخر اسلام امام
آدمی اقتدا باو کرده
نبود جائز اقتدا اکنون
لیک بهر سجود سهو سلام
عمد سهو سلام یا نسیان
بنگر فصل مفسدات نماز
هر که گاهے مقیم باشد مرد
او دو رکعت که خوانده داد سلام
باقی مانده نماز خود را آن
فی الاصح در دوئی اخیر این مرد
این سخن در هدایه مے آرد
در بیان قراءت آوردست
یافت چون اول نماز همان
پس قراءت بلاخفان کردن
گوئیا در پس امام ست آن
قول بعضی ست مثل مسبوق او
سجدهٔ سهو گشت لازم پس
مثل مسبوق ازین سبب باشد
چونکه فرض قراءت ای اکمل
حکم شد بین حرمت مندوب
بشنو اکنون روایتی ست غریب
هم علیکم نگفت آن هنگام
علما در کتاب آورده
اینکه گفت السلام شد بیرون
داده است اقتدای اوست تمام
شود از بنده حکمهاے آن
گفته بودم نگفتم اینجا باز
اقتدا بر کسے مسافر کرد
دوی دیگر کند مقیم تمام
مثل مسبوق ادا کند و جان
بے قراءت اداش باید کرد
نیز کافی دلیلها دارد
پس همین کس که اقتدا کرد است
اندرین دو ست لاحق این نسیان
اهل فتوی حرام گفت ای تن
حرمت او ازین سبب میدان
پس قراءت کند چو در این دو
مثل مسبوق میکند آن کس
پس قراءت باو ادب باشد
گشت ادا در دو رکعت اول
احتیاط این بود نکردن خوب
شرح اوراد گفت از شعیب

[illegible]

به مقیمین مسافرین آد امام
گر نداوے سلام خوانده دو
انچه قوم مسافرند از امام
لیک قوم مقیم بے شبہت
نکند نیت امامت اگر
شفع ثانے اگر بخواند او
در پس نافله گذارده
بود جائز اقتدا می آن
گفت بعد از سلام اگر این تن
شفع ثانے که ذمه را دارند
چونکه اینجا سفر بود به یقین
ما چه دانیم نیت آن یک
گر به نسیان نجسته ست امام
به مقیم اقتدا مسافر کرد
دوی او با متابعت شد چار
گوش کن در صلوة مسعودی
به مقیم اقتدا مسافر کرد
لیک بعد از خروج نیست روا
واجب ست بر امام بر این فرض
چار رکعت نماز فرضی را
بوده باشد کسے مسافر امام
نیست بار رکعت سوم چون او
گفت سازد متابعت به امام
نکند با امام تبعیت
گشت در دو او نماز سفر
در حق اوست نافله این دو
اقتدا اگر و فرض خوانند
می نشیند ازین سبب ایشان
کرده ام نیت اقامت من
نیست لاحقا نه بگذارند
شک بود نیت اقامت این
حکم ثابت نمی شود با شک
سازد این قوم خود نماز تمام
چار خواند به تبعیت این مرد
قطع در دو نمی کند این یار
قولهاے عجیب فرموده
وقت اگر هست صحت ست ایدر
چونکه شد قعده اولین اینجا
زین سبب ناجواز کرده عرض
شفع اول مقیم کرد ادا

در دوی آخر از مسافر مرد / اقتدا کرد و غیر جائز کرد
چونکه در شفع ثانی آیت رب / خواندنش بر مقیم راست ادب
در دو رکعت باین مسافر تن / فرض هست از کلام حق خواندن
این قرارت باین مقیم اولیست / مانع اقتدا ازین سبب است
اقتدا کرد و معترض بنده / نیست جائز به نفل خواننده
گر قرارت در اولین آن / ترک گشته است از مقیم انسان
گر بخواند در آخرین نماز / اقتدا کرد این مسافر باز
نیست هم جائز اقتدای او / با تو گویم دلیل های او
گشت قاضی در آخرین نماز / بمجمل ادا رده او باز
از قرارت که خالی ماند این دو / نا روا گفته اند ازین رو
گر دوگانه سه گانه است نماز / اندرین جا نوشته اند جواز
این همه وجه از مقیمین مرو / بمسافر نیمه وقت بکرو
در فتاوی کافی هم به یقین / چون دلیل همین کند تعیین
لیک بنوشت از دوگانه نماز / از سه گانه هم او نه گفتی باز
گفت بعد از خروج فی شبهت / فرض او چار رکعتی به تثبیت
آنچه گفتند می کنم تقریر / اوست و اخبار و هم زنا تقصیر
در شریعت کسی مسافر کیست / حکمهای نماز ایشان چیست
این مسائل اگر جدا خواهد / در نماز مسافر ان آید
حکم مسبوق انچنین لاحق / زود آید ورد کند خالق
بزرگانیکه زیر سر خشتند / در کتاب خلاصه بنوشتند
چند فعل نماز گر امام / ترک شد ترک می کنند اقوام

قال خ[illegible] داود
لم یفعل الامام
لم یفعلها القوم
اصلا و ان ترکت
و قد و والثانی
اذا ترک الامام
تکبیرات العیدین
لا یاتون القوم بها
والثالث اذا لم
یقعد الامام
القعدة الاولی
لا یقعد القوم
والرابع اذا [illegible]
[illegible] سجدة [illegible]
[illegible]
لا یسجد القوم [illegible]
اذا لم یسجد الامام
[illegible]
لا یسجد القوم [illegible]
والخامس [illegible]
یقعد [illegible]
ان لم یقعد الامام
[illegible]
[illegible]

گر نخواند قنوت امام چنان / قوم هم میسانند ترک آن
نیز تکبیرهای هر دو عید / ترک شد قوم ترک باید دید
یا نشود ترک قعدهٔ اولی / قوم هم میکنند ترک اورا
آیت سجده را اگر خواند / نکند سجده قوم هم ماند
آنچنین کرده بود سهو امام / کرد آنجا نماز خویش تمام
سجدهٔ سهو هم بجا ناورد / قوم هم نیز ترک باید کرد
چند موضع بود امام اورا / گر کند قوم راست ترک اورا
سجده را اگر زیاد آورد / مقتدی تبعیت نباید کرد
گفت تکبیر عید امام زیاد / مقتدی بهوش سامع باد
از اقوال حضرت اصحاب / نه برآید به تبعیت درباب
از اقاویل شان برآید وی / نشود تابع این شریعت طی
در نماز جنازه پنج کرت / گفت تکبیر نیست تبعیت
قعدهٔ آخرش نشست امام / بعد ازان خاست ساهیا بقیام
مقتدی در جلوس بنشسته / یعنی آنجا امام را بنشسته
گر نقید بسجدهٔ دیگر / نشد آنوقت بازگشت اگر
چون نشسته امام داد سلام / همره او کند نماز تمام
گر مقید بسجده گشت امام / مقتدی خود کند نماز تمام
گر نشست امام در چارم / خاست سهوا برکعت پنجم
نشده شو مقید این / باز بهر سلام با التعیین
گر مقید بسجده گشت امام / گفت فاسد شود نماز تمام
چند اشیاست گر امام نساخت / مقتدی بایدش باو پرداخت

مسئله [illegible] رفع [illegible]
[illegible] الامام لا يتابعه
فعل الامام [illegible]
المقتدى [illegible]
الامام في [illegible]
لا يتابع المقتدى [illegible]
تكبيرات العيدين
[illegible]
[illegible] الامام
[illegible]
لا يتابع [illegible]
[illegible]
[illegible]

والامام اذا لم يقعد
على الرابعة وقام
الى الخامسة ساهيا
لا يتابعه المقتدى و
ان لم يقيد الخامسة
بسجدة وعاد وسلم المقتدى
ولو لم يقعد الامام على الرابعة
وقام الى الخامسة
ساهيا وتشهد المقتدى
وسلم ثم قيد الامام الخامسة
بالسجدة فسدت صلوته
۱۲ خلاصه من نفسه
۱۲

او بتکبیر افتتاح و دو دست   گر نه بر داشت مقتدیها راست
گر نخواند ثناے سنت امام   قوم لیکن ثنا کنند تمام
لیک در فاتحه و در سوره   شده است اختلاف مشهوره
ترک تکبیر انتقال ازان   گر شود گویند مقتدیان
ترک تسبیح گر بکرد امام   قوم تسبیح گوید آن هنگام
سمع الله گر نگوید آن   می نگوید ولیک مقتدیان
التحیات اگر ازو ماند   بار رست لیکه قوم مے خواند
ماند باشد سلام اگر ز امام   قوم در آن محل دهند سلام
ترک تکبیر کرد در تشریق   قوم مے گویند بالتحقیق
مقتدے در دوم رکوع سجود   یعنی تسبیح سه نگفته بود
کرد آنهم امام رفع سر   مقتدی چون کند بساز خبر
بزرگ دهر شارح اوراد   کرد از خانیه ذخیره یاد
نزد بعضی عالمان عظام   گفت تسبیح را کنند تمام
چونکه تسبیح گفتنش سه بار   فرض باشد بنزد بعضی یار
لیک قول صحیح این هنگام   میکند او متابعت با امام
چونکه تسبیح سنت ست یقین   هست واجب متابعت تعیین
نیز این شارح طریق نورد   از کبیری و خانیه آورد
التحیات مقتدے می خواند   پاره خواند پاره او ماند
خیست با رکعت ثالثه امام   خیزد این مقتدی بکرده تمام
اینچنین ست در ذخیره نماز   مقتدی بود در تشهد باز
این تشهد نکرده بود تمام   داد آنهم امام خویش سلام

قوله بعد از سلام [illegible] الى آخره [illegible] المعروف [illegible]

پس درا ثنائے تشہد این
گر نکردہ بود ورد تمام
ہم ز وجوات ماند چون انیست
چون موذن اذان اقامت را
پس تو جواب اذان اقامت بین
گر مصلی است مقتدی اے پیر
بتفاصیل در صفات نماز
منفرد ہست با امام انسان
سنت مستحب و غیر آن
در بیان قرارت آوردیم
در محل قرارت آید کس
گر امامش کند قرارت پست
ور امامش بلند مے خواند
چونکہ اینجا شنیدن قرآن
فے الصلوۃ الخفائے ثنی
گر بود در دم رکوع امام
گفت تکبیر قائما آن کس
پس بماند ثنا علی الیقین
نقل کنز العباد شد ز انصاف
در صلوۃ فقیہ دین مسعود
اقتدا کرد آمدے آنجا
مے بگوید سلام بالتعیین
بیسار بہ بہرہ امام سلام
بر دلیل تمام تعیین ہست
کے بخیزد امام قوم آنجا
بتفاصیل گشت در تبیین
گوید او ور کدام دم تکبیر
گفتہ بودم نہ گفتم اینجا باز
فرض و واجب ز خواندن قرآن
واجبے سکوت مقتدیان
باز اینجا بیانش مے کردیم
اقتدا کرد با امامش پس
خواند این کس ثنا کہ سنت ہست
بہ یقین خواندن ثنا ماند
ہست لازم بہ مقتدی انسان
بنوشتند بہ ہمین فتوے
اقتدا کرد شخصے آن ہنگام
بے توقف کند رکوعش پس
مشتغل می شود بہ تسبیح این
این سخن را صحیح کرد حساب
در نمازے امام راکع بود
گفت تکبیر نیم بگذشت ثنا

هم نکرده رکوع آن هنگام — سر برآورد اندر رکوع امام
بس همین رکعتے که آمد آن — نزد ما در نیافت آن انسان
چونکه در این رکوع ای عباد — با امامش مشارکت نفتاد
نیز کنز العباد تعیین کرد — از کتاب ذخیره نقل آورد
لیک اندر رکوع پشت این — تسویه یافت گشت بالتعیین
گرچه تسبیح گفت نتواند — یافت این رکعت او چنین داند
یعنی آن دم امام رفع سر — از رکوعش نکرده بود اگر
پیش از تسویهٔ پشت اگر — کرده باشد امام رفع سر
کرد آنگه رکوع بے شبهت — نزد هر سه نیافت آن رکعت
در صلوة فقیه مسعودست — از ائمه چنانچه فرمودست
در قعود و سجود بود امام — اقتدا کرد شخصے آن هنگام
چون ثنا را بخواند او باقی — نزد بعضے ائمه تا دانے
این قعود و سجود نے محسوب — که درین دم بخواندن او خوب
نزد یک چند عالمان عظام — هست واجب متابعت با امام
از برای اقامت واجب — ترک سنت بهست ای صاحب
در محل قعود امام که هست — اقتدا کرد آدمی به نشست
گر تشهد نساخته آغاز — پیشوا خیست او بخیزد باز
التحیات کرده بود سر — نیست مر باقی امام اگر
نزد بعضے متابعت سازد — التحیات اگرچه آغازد
چونکه فرضست او درین هنگام — هست واجب متابعت با امام
نزد یک پاره رو و به تمام — التحیات را بکرد تمام

مسئله

هست یک ذکر چون تشهد بس نکنند قطع ذکر اینجا کس
هر که دارد ز آخرت اندیش سر بر دارد از امامش پیش
پیش صلعم بر داشت سر اگر ز امام گفته بے شبهه بهترین انام
روز محشر که او بر انگیزد سر او چون حمار بر خیزد
زینها را برادران زنهار توبه سازید از همین کردار
سر که فاضلترین اعضا نیست چون سر خر شدن چه رسوائیست
سر که برداشت دید آن هنگام سر بسجده بود هنوز امام
سخن تا لسان عقبی پیش باز بنهد بسجده راس خویش
چون خطا کرد بر خطا بودن نیز آن هم خطا بود بے ظن
نیز فرمود شارح اوراد سجده یا دو سجده کرد زیاد
گر بسهو آ بود نماز او که باجماع غیر فاسد کو
عمدا آ او ساخته بود هرگاه گفت نزد محقق ست تباه
آنچه گفتند بزرگان دین یعنی قول صحیح باشد این
در خلاصه و غیرها فرمود مقتدی از رکوع خواه سجود
پیش بر داشت راس خود ز امام باز گردد چنانچه گشت اعلام
بازگشتن ز بهر تبعیت نشود در رکوع بے شبهت
در صلوة نقیب مسعود ست بسندها حدیث فرمودست
گفت پیغمبر صغار و کبار پنج انواع شد نماز گزار
هر یکے را نصیبه افتاد هر یکے را ثواب حق هفتاد
به یکے پنجه است با یک بست شد یکے یک ثواب را شایست
هر یکے هیچ نے ثواب این کیست این شخصها بکن تعیین

[illegible]

پس چو خود نشسته از صف بیرون نباید کرد تا آنکه [illegible] نباید که نماز تباه کند و از سبب وی این کس در گناه [illegible] صلوة مسعودی قال رضی الله عنه القیام وحده اولی فی زماننا لغلبة الجهل علی العوام فاذا جره تفسد صلوته ۱۲ مفتاح

یعنی هشتاد مر امام نماز
آنکه سازد متابعت به امام
به امامش موافقت چون کرد
چیست برگو موافقت به امام
با امامش برابر این آد هم
با امامش مخالفت چون کرد
یعنی پیش از امام که دارد
نیز اندر صلوة مسعودے
در نماز چهارگانه که هست
مقتدیها بساختند گمان
خمسیت بارکعت ثلث آنها
بازگردند آنچه کرده تمام
چون دو واجب که مانده اند آنها
یک به تبعیت امام خویش
در نماز فریضه در هر جا
او که بعد از قیام سازد دگر
بازگشته نمی شود بیقین
بنوشته است شارح اوراد
گفت ائمه دین صف اول
هم ز ثالث زیاده تر ثانے
هر چه هست در صف اولے
هست پنجاه با موذن باز
بست حصه ثواب اوست تمام
می بود یک ثواب با این مرد
تا که فهمند این سخن را عام
سر فرود آورد و بر آرد هم
هیچ نبود ثواب با این مرد
سر بر آرد و یا فرود آرد
گویم آنچه ائمه فرمودی
چون دو رکعت امام خواند نشست
ننشسته امام از نسیان
بعد دانند از خود است خطا
میکنندش متابعت به امام
بازگردند آن مسلمانها
واجب دیگر است قعده پیشین
چون شود ترک قعدهٔ اولی
قعدهٔ اولش شده ز و ترک
در همه حالها مگر در این
ساخته در بیان مسجد یاد
در جمیع صفوف هست افضل
بمراتب چنین بود دانے
صف ثانی است مثل اما

[illegible]

لیک یاره صف ثانی را
بهر تقصیر که ورد هستند
صف اول که پر شد از انسان
هرکجا فرجه بیابد کس
در مقامی که از زحام اناس
گر رود پیش اگر این بار
از همین خوف از همین اندیش
حق تعالی بفضل خود رحمت
مسجدی را که پر شده است صفوف
گر گذشت از رقاب آدمیان
از ذخیره چو شارح او را دو
ذکر کردند عالمان عظام
آمد آمد ز کشف الساتر
گفت ابو یوسف آن بزرگ امام
گفت آن [illegible] مسلمانی
بو حنیفه آن عظیم [illegible]
وقت [illegible] امام [illegible]
شد [illegible] از ابو مطیع [illegible]
تسبیح یک [illegible] یا دو
گفت ابو القاسم از کسی [illegible]
بوده باشد فقیه آینده

حرمتی نیست چونکه بر انها
صف اول چو راه بربستند
ندهد رحمت این با آدمیان
که دران جایگاه استادیس
آید انجا کسی شریعت پاس
مسلم این همی گشت زین کار
هر چه گاهی گرفت آنکس پیش
سینه را اندر اول صف
فرجه یافت پیش و موقوف
گفت ائمه بود کراهت آن
در میان رکوع کرده یا او
در محل رکوع بود امام
منتظر میشود برای کسی
یعنی پرسیدم از امام اعظم
گر شود منتظر بآن ناسی
یعنی از عظیم شرک است آن
بکراهتش روایت کرد
نبود باس منتظر گشتن
گفت شیخی نکوست باس یا
بود جائز انتظار کسی
جائز نیست انتظار این بنده

[illegible]

ویکره للامام ان ینتظر [illegible]

گفت ابولیث آن شریعت طی
نبود جائز انتظار آن
بزرگانی که گفته اند لاباس
لیک کرد آنجا بو حنیفه خبر
ترس کاری بهر عبادتهاست
در خلاصه ز ظهر خفتن شام
می نخیزد و ز بهر سنت زود
می شود منحرف ولی ز آنجا
یا شود منحرف بسوی پس
گر نخواهد بود بهیت همان
نبود بعد او تطوع اگر
گشت فارغ نشست مستقبل
گر شود ذاهب اختیار اوست
هرجگاهی نشست در محراب
چون نشیند بقوم سازد او
هست مسبوق گردش اما
در فتاوی قاضی کرد اعلام
مستحب است که بهین انسان
گفت یمنای قبله ای عاقل
و ز قنیه نوشته اند سلف
روی بر سوی او که گرداند
اگر آینده را شناسد وی
گر نه شناخت غیر باس بدان
سخن هر یکی بدیده راس
ترس آن قول انتظا ببر
بهترین جمع طاعتهاست
گشت فارغ دران زمان که امام
کرد المکث قاعداً فسود
سوی یمنی شود و یا یسری
از مکانی که فرض خواند کس
میگذارد تطوعش را آن
یعنی چون با دو او یا دیگر
گرچه المکث گفت در منزل
و ر نشیند الی طلوع نکوست
تا طلوع ذکا کشیده ثواب
نیست مسبوق اگر خدای او
سوی یمنای خویش یا یسری
چون بشد فارغ از نماز امام
گردش با یمین قبله آن
هست بیشک یسار مستقبل
هست مسبوق اگرچه آخر صف
او کراهت بود یقین دواند

[illegible]

این چنین در صلوة مسعودی — زبن عباس نقل فرمودی
چون نمازش امام برخواند — رو بسوے خلق گرداند
کرد نسیان امام قوم اگر — قوم باچیزے می کنند خبر
هر نمازے که کس ادا سازد — بعد فارغ شدن دعا سازد
در دعا گفت شارح اوراد — در بیان دعا که کرده یاد
در دعا هر دو دست بردارد — یعنی آن هر دو دست کردارد
دستها تا بحذاے صدر آرد — قوسے تا منکبین بردارد
قول بعضے ز صاحبان عمل — تا نماید بیاض هر دو بغل
باطن کف کند بسوے سما — ضم با دست کردے با اخری
هم دل خویش را کند حاضر — بین دو دست خود شود ناظر
موقنًا بالاجابة آنجا — میکند با خدای خویش دعا
رو بسوے سما نباید کرد — تسمیه گوید و درود این مرد
بین جهر مخافت از این باد — می بسازد دعا براد ز سعد
بتضرع دعا کند تکرار — اوسطش پنج اکملش هفت بار
از دعا گشت فارغ ای خوش ذات — باز گوید علی النبی صلوة
در ذخیره کتاب استحسان — گفت اصل دعا بود پنهان
نیز در فصل و ترشد تعیین — بعد از این در هدایه است چنین
در صفات نماز گفت آنجا — چون دعا نی بناست بر اخفا
نیز در کافی ست در عیدان — گفت اصل دعا کند پنهان
این چنین در خزانة المفتین — آخر بیان فصل سنت بین
در کتب زین سخن بود بسیار — عدد او برون ز تخت شمار

[illegible]

در عقب هر دعا که تعیین هست
گوش کن خواندن دعاهاست

اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مومنا و المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و رافع الدرجات و منزل البرکات و قاضی الحاجات برحمتک یا ارحم الراحمین

این چنین در کتاب حصن حصین
هست چندین دعا در این تعیین
آنچه مختار بزرگان ما
ذکر سازم به برادران اینجا

اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم انت المؤخر لا اله الا انت الخبیر اللطیف اللهم انی اسألک رزقا طیبا و علما نافعا و عملا متقبلا اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد [illegible] استغفر [illegible] و الفجر ایضا قبل ان یتکلم اللهم اجرنی من النار [illegible]

که در انوار النبی آورده
این دعا را حبیب ما کرده

اللهم انی اسألک ما سألک منه نبیک محمد صلی الله علیه و سلم و استعیذک مما استعاذ منه نبیک محمد صلی الله علیه و سلم

در دعا گوید ار بحق مسلمانا
در حدیث آمده است کرده [illegible]
یا که گوید [illegible]
نیست مشهور [illegible]
هر که بعد از نماز فجر ادا
[illegible]
از نبی گفت شارح اوراد
چار کس را [illegible] کرد آزاد
هم چنین چار کس [illegible] قبول
که نداد او [illegible] اسماعیل
می کند در حدیث حصن حصین
بلکه زین چیز هست تعیین
گفت هم از نماز دیگر بس
تا غروب ذکر نشیند کس
آنچه اجر یکه در پی فجر است
در پی او همین قدر اجر است

او بود اقتدایست هم به پیمبر شرح او راد کرده است خبر
بجماعت نماز فجر ادا کرده بنشست تا طلوع ذکا
گر دو رکعت و یا چهار نماز در رضای خدای خواند باز
گفت گرداندش حرام از نار بادشاه ازل تن آن یار
غیر ازین وعدها بود چندان نیست این نسخه را تحمل آن
هر امامیکه هست این نیز میکند نیت امامت نیز
تا که فضل امام سی هشت گفت باید امام ازین نیت
شارح وردها نوشته او گر امامت کنے اما مگو
نکند نیت امامت آن هست جائز نماز مقتدیان
نیز باشد فضل جمعیت کرده باشد باقتدا نیت
لیک باشد بی نیت امامت کس او ز فضل امام یابد بس
پس امام اعلم بسنت باد اقرأ و اورع بملت باد
تا کند اقتدا بما سے خوب دیگر مستحب فرض و وجوب
این چنین در طریقهٔ عرفان پیشوا باد افضل انسان
آن شنیدی شنو که در ظلمات آفریده خدا سے آب حیات
قصهٔ آن آب جاودان سازی اولین بار ترک جان سازی
چون بهمت میان خود بستی دست خود را سپار با دستی
چونکه اول قدم کیمیاے نبود غیر عجز چیز اسفے
سے بہا یار ہر طرف راہے زیر ہر یک قدم بود چاہے
نیست خضری اگر درین وادی پای ماندی بچاه افتادی
خضر اگر پیشوا سے قافله است گو ہر شب چراغ گیر دست

روشنائی گوهر تاباب
چیست زیر قدم تو دانی
آید از هر جوانبی آواز
یک به هر دم رسد ندای خضر
غیر قدام خود نظر نکنی
در سه در جاه مثالها آفتی
این چنین پیشوای خضر صفات
پیر آن باشدش ز اصل و فرع
کار بی سنت و ادب نکند
در پی مصطفی نهاد و پی
در شریعت چو آفتاب علم
در حقیقت بصیرت حق باد
بهر تاسی که خدای باشت
ظاهرا واصل فصول فصل
محی سنت رسول الله
علم علم حلم جود و مجد و
بود در سیر معرفت غواص
ابر اول باد که چو سخی
چو او کرمی و دوستان شاکر
ابتدایش چنین بود و اگر
آخر آن آفتاب عالمتاب

تافت آنکه چو مهر عالمتاب
بعد از آن پای پیشتر را لے
در مقصود نیست اینجا باز
همه رهزن بود سوای خضر
آنچه من گفته ام دگر مکن
تا بر او مبتلا است فتنه
میرساند ترا بآب حیات
ترو نقطه برون از شرع
هرگز از غیر حق طلب نکند
طرق شرع کرده باشد کلی
در طریقت بود فنای اتم
پیشوای با غریبان داد
صفت او بشرع تا پیوست
باطنا واصل مقام اصل
سرور عارفان حبیب الله
این همه در جبلت او بود
عارف حق بزرگ ناس الناس
روی پیدا او عالم مستی
دل خوابیده میشدی ذاکر
انتهایش خدای داند بس
گرد پیدا وی [illegible]

ابتدا یابد حق از این بنده / صد هزاران قلوب شد زنده
در ظهور بیان و قال و حال / رحمت بود از خدای تعال
رحمتی بود غرق رحمت باد / زین سبب فضل آن درست نهاد
ستار حق از کمال جود / رحمت کردگار حق فرمود

در بیان استخلاف و بنا کردن

در نماز [illegible] دگر / در نماز وضو شکست اگر
میرود میکند طهارت باز / می‌تواند کند بنای نماز
گر امام است او بجای خویش / وقت رفتن کشد کسی را پیش
خواه [illegible] بنا بجای [illegible] / خواه بر جای اول آید او
مقتدی با [illegible] گرد باز / گر نکرد است امام ادای نماز
شافعی گفته است بهر حال / میکند با نماز استقبال
گر بخواند نماز را از سر / نزد اصحاب ما بود بهتر
[illegible] اندر [illegible] خلاف / در میان ائمه دل صاف
[illegible] نماز و بنا [illegible] / که بود و شرط گفته اند روا
[illegible] دگر / هم تکلم نکرده است اگر
در نماز و [illegible] مسعودی / این حادثه را و نوع فرمودی
گر سماوی بود حادثه ای مرد / نزد هر سه بنا تواند کرد
بیشتر گر بود بنا نتوان / یعنی نزد محمد و نعمان
خون بینی [illegible] / حادثه ناگهان سماوی دان
[illegible] آن بود دگر بار / ناگهان زو بگشت خون جاری
[illegible] در نماز [illegible] داد / ناگه از وی پدید آمد باد

لطیفه [illegible]

وخرج من المسجد ولم
يستخلف حتى كان مسافرا [illegible]
فسدت صلوة القوم وعليهم
الاعادة لان الاقامة في المصر
ولا ينبغي الحكم على ذلك ولو
[illegible] قاضيخان [illegible] جامع المضمرات
الحاني الامام اذا قرأ في صلوة
المخافتة بحيث يسمع رجل او رجلان
لا يكون جهرا والجهر ان يسمع الكل
وفيه ايضا في فصل الخامس عشر
رجل يصلي وحده فجاء رجل واقتدى
به بعد قراءة الفاتحة او بعضها
يقرأ الفاتحة [illegible]

یا بجرح کسے رسد یک چیز
زین سبب چون روان بگردد نیز
یا بود پاے شخص آبله دار
یافت درموزه آبله افشار
آبله چون کفید گشت روان
سببے اینچنین بودے دان
اتفاقست کاندرین علما
نتوان کرد با نماز بنا
خون بینے پدید شد اما
باز پس رفت از براے بنا
کرد فعلے و یافت قوت آن
مثل عمدا حدث بود بدان
چونکه با فعل او روان گردید
مثل عمدا حدث بباید وید
گر بعمدا حدث بود اینجا
نتوان کرد باتفاق بنا
خون بینے کسے شود موجود
هم ز خون جامه هاے وے آلود
بر بنا رفت چون طهارت کرد
گرد و جامه بدارش اے مرد
جامهٔ خون شده کند بیرون
پوشدش جامهٔ نمازی چون
گر یکے جامه او بر دارد
شوید آن جامه و بنا آرد
لیک خون کس است بر جامه
شستن آن جامه نیست درخامه
گر درین حال هم بنا نتوان
لیک نزد محمد و نعمان
آب بودے درون مسجد چون
باوجود همین رود بیرون
رفت با حوض بود اینجا چو
لیک نزد یک را بنا بد او
پاک این شد عدم بنا اگر
بردود وے بشر عدم دیگر
پیش آمد کسے که آب باو
پس گرفت آب را نکرد وضو
نیز در این [illegible] ما
گفت نتوان باتفاق بنا
شخصے بهر بنا بره رفت او
دیگرے آب جامه برد از او
آب جامه که او وضو کردے
گر بجیبه نگرشتن بودے

۱۳۰

علے شد گشته بے اشباه　بدرستی نماز گشت تباه
باکه هر عضو در محل وضو　گر دعاهاے او نخواند او
بخطا خواندش اگر یافے　اتفاقاً بناش جائز نفے
ور نخواند درست این جا هم　شده است اختلاف اهل کرم
ور قیامش حدث رسد باپس　از برای بنا رود زان پس
خواند این آیتے اگر قرآن　گفت اینجا نماز او ویران
چونکه رکنے بلا طهارت خواند　از بنا ساختن ازین رو ماند
او که در وقت آمدن خواند　نیز اینجا بنا نه بتواند
چونکه رکنے نماز این انسان　میگذارد چنانچه راه روان
آنچه در این کتاب تعیین ست　در خلاصه و غیرها اینست
استئناف افضل ست نزد ما　شافعی گفت اصل نیست روا
پس بکن استئناف ای عاقل　چونکه کار بنا بود مشکل
گفت ابو حفص امام باتقوی　بر بنا ساختن دهم فتوی
لیک خود را سے کنیم عمل　در همه حال استئناف افضل
جنب شد ز احتلام چو او　یا که خود خواب رفت ازین کو
در هدایه و غیرها آورد　نتواند بنا ورا نیا کرد
قهقهه نیز ای شریعت طی　هست همچون کلام قاطع وی
نیز در قاضی خان شیرین گو　هست در باب ناقضات وضو
نائم از راکع ست ساجد باز　خواب نبود حدث درون نماز
وگر او متکی ست مضطجع ست　بوضو این نیام ممتنع است
هست این اضطجاع بر نوعین　غلبه ساخت خواب بر عینین

بعد ازان مضطجع کناند خواب
کرد سبقت حدث درون نماز
مضطجع شد بعمد درین حال
کرده بودیم قبل ازین اگر
گر امام ست او بجاے خویش
نیز کنز العباد زین اوصاف
با امامت هر آن کسے شاید
نیست نزد امام جز یک مرد
هست این مرد امام نفس خویش
هم بگو در محل استخلاف
دامنش گیرد و کشد باپیش
بود اندر ذوات اربع امام
با امام آن زمان حدث برسید
این ندانند که چند را خواندست
چار رکعت بخواند این آدم
احتیاطاً وے اینچنین خواند
در هدایه نوشته اند چنان
دید بیرون شده ز مسجد حال
لیک بیرون نگشته بیند باز
و ز محمد امام نیک جمال
بوده باشد اگر امام این مرد

این بجای همان کس ست حساب
او وضو مے کند بنا هم باز
مے بسازد وضو و استقبال
بمصلے حادث رسد ناگه
وقت رفتن کند کسے را پیش
گفت اندر بیان استخلاف
آنچنان کس خلیفه میباید
چون حدث بر امام سبقت کرد
گرچه نکشد امام امام پیش
میکشد مرد را بچه اوصاف
مردی از مقتدی بجای خویش
اقتدا کرد شخصے آن هنگام
هم همین شخص را به پیش کشید
چند از رکعتش بقیه ماندست
مے نشیند بکل رکعت هم
رکعتے هم باو نمے ماند
در گمان شد حدث رسید آن
این حدث نیست سازد استقبال
نیست حادث بنا کند بنماز
میکند هر دو حال استقبال
بگمان حدث خلیفه کرد

كل من يصلح اماما للامام
الذي سبقه الحدث في الابتداء
يصلح خليفة له ومن لا يصلح خليفة له
في الابتداء لا يصلح خليفة له [illegible]

[illegible]

بعد واند حدث نبودست این   گشت فاسد نماز بالیقین
عملے شد کثیر بے عذر او   فاسدیش ازین سبب برگو
صاحب کافی گفته آن شه مرد   بگمان حدث خلیفه کرد
گرچه در مسجدست این انسان   به یقین دان نماز شد ویران
این چنین در صلوٰة مسعودی   در اوایل بباب فرمودی
در گمان حدث خلیفه کرد   بعد واند حدث نه است این مرد
باتفاق ائمه دین ست   این خلیفه که کرد نیست درست
بزرگانے که زیر سه خشتند   در کتاب هدایه بنوشتند
در گمان شد که بی وضوست آن   پس بکرد انصراف این انسان
گرچه بیرون نشد ز مسجد او   گشت فاسد نماز او برگو
اینچنین در فتاوے کافی   نیک تعیین کند ز دل صافی
تیمم اگر بدید سراب   منصرف گشت با گمان آب
یا بجامه بدید رنگے چون   منصرف گشت با گمان خون
ماسح موزه با گمانے گشت   مدت مسح او مگر نگذشت
چون شود منصرف درین احوال   میکند با نماز استقبال
گرچه در مسجدست چون ایمرد   پس بنا بر نماز نتوان کرد
گر بخواند نماز در صحرا   بگمان حدث رود زانجا
بعد واند حدث نبودست آن   در جماعت بود همین انسان
پس مکان صفوف در صحرا   به یقین حکم مسجدست او را
گر رود پیش حد ستره آن   زو تجاوز کند بنا نتوان
نبود ستره اگر در پیش   پس بقدر صفوف خلف خویش

[illegible]

ولو تقدم الخليفة ثم تكلم الامام قبل
خروجه من المسجد او احدث
متعمدا فانه لو الفرض ولا يضر غيره ۱۲
شرح اوراد ه وان حصر الامام
في القراءة فقدم غيره اجزاه عند
ابي حنيفة رح وقالا لا يجزيه لانه
يندر وجوده لهذا ان الاستخلاف
يكون بعجز وهو ههنا الزم ولو قرأ
ما يجوز به الصلوة لا يجوز بالاجماع
هدايه اسكه الاستخلاف بل يتمها
بغير قراءة كالامي كفايه لعدم
الحاجة اليه ۱۲ هدايه

گر بود منصرف ز بهر یک سو
یعنی از این حد و گر بگذشت
گر نگذشته است از اینها
هم درین فصل شارح اوراد
در نمازی امام بر دو گمان
پس خلیفه بکرد مرد [illegible]
بعد بیرون شدن همین انسان
فی الصحیح این نماز زین مجموع
نیز در این کتاب کرد اعلام
نیست اینجا جواز استخلاف
چونکه بعد از حدث برین انسان
نیز از وجع بطن غیره او
نیز با این سبب که کرد اعلام
گر ازین وجه قاعدا خواند
بر امامی حدث رسید اگر
هم ز مسجد نگشته خارج امام
ذکر کردند عالمان خبیر
در صلوة فقیه کرد اعلام
چون بیامد فرود از منبر
خطبه نشنیده را خلیفه کرد
گشت محدث پس از شروع نماز

قدر آن موضع سجود او
بر یقین آن نماز فاسد گشت
می توان کرد با نماز بنا
می کند از کتاب ثانیه یاد
آن گمان که حدث رسید بآن
شد ز مسجد برون ز بهر بنا
واند این که حدث نبود است آن
گشت فاسد نماز وی ممنوع
گر مطالب بود بقول امام
قولهای ائمه دل صاف
بود جائز خلیفه کردن آن
گر خلیفه کند جواز مگو
گشت عاجز اگر کسی به قیام
غیر جائز بود یقین داند
ماند بر جای خویش مرد دگر
یا حدث کرد یا بکرد کلام
این ضرر بر ویست نه بر غیر
خطبه چون خطیب کرد تمام
اندران دم حدث رسید اگر
نیست جائز خلافت آن مرد
خطبه نشنیده شد نماز جواز

مسئله و فی [illegible] فیمن [illegible] ان الامام [illegible]

این چنین در ادا آخر این باب
در نماز حدیث رسید بزن
لیک اندر طهارت ایشان
زاهد انگشت را نهاید
غسل هر عضو را که میکوشد
دست در زیر جبه اندازد
شیخ الاسلام نیک میگوید
شوید پیش پا بپاش ورائیها
گویا در نماز هست چنان
بزنان که بناست مشکل تر
بزرگان شد و که حدیث رسید
نگهند بود در جای نماز
گرنه جای نماز گشت جدا
قول شیخ موید ما باد
ظاهر قول شانچون صحراست
نیز مذکور شد در ی کتاب
سخن بزرگان صاحب فیض
بعد پاکی او شود معلوم
در کتاب هدایه باشد این
چون مصلی نکرده بود سلام
اندرین وهم حدیث رسید باو

ذکر کرده در آن شریف کتاب
میتواند جسم او بنا کردن
اختلاف ست از عمل پیشان
قدر حاجت چو خدره بکشاید
زود او را بشوید و پوشد
سرنه بکشاده مسح سر سازد
دست در آستین خود شوید
زین سبب گفت آن نکو کردار
تا نگاه دو کشاده عورت آن
نیک تر این که خواندش از سر
از همین وجه روی گرداند
گر بنا بر نماز کرد و جواز
نتوان کرد بر نماز بنا
می بود حاکم خانه چون مسجد
پس همین قول بزرگان ماست
کرد تعیین در اول این باب
روی کردند با گمان حیض
هست اینجا بنای او معدوم
در همین باب می کند تعیین
التحیات کرده بود تمام
میکند از برای سلام وضو

[illegible]

و انما یجوز ذلک
اذا کان حافظ القرآن
الا انه یحتمل او
خوف و مشقت علیه
القراءة فاما اذا نسی القرآن
بحیث لا یحفظ شیئا من
الاستخلاف فهذا عند ابی حنیفة
و قال الاستخلاف لا یصح
المحدث ۱۲ کبیر بل تمام الفجر
قراءة کان الاسنے یوم اقامه
فوقاذ من ۱۲ بحر الفتاوی
نقد الاستخلاف

چونکه واجب بود سلام ای کس
بی طهارت سلام نه هم بس

ماند آن زمان بگفت سلام
خود گنهگار شد نماز تمام

چونکه باقی نماند از ارکان
لیک گفتند بزرگان جهان

چونکه واجب بود سلام ای مرد
با طهارت سلام باید کرد

گفته بودیم قبل ازین ای یار
متیمم بود نماز گزار

یعنی [illegible] این اثنان
آب دید نماز شد ویران

اینکه قدر تشهد او بنشست
بعد از ان دید آب ظاهر گشت

مدت مسح یا کسی برسید
یا بفعل یسیر موزه کشید

یافت التعلیم امی از قرآن
یافت جامه اگر کسی عریان

یا مصلی کسی که مومی بود
قدرتی یافت بر رکوع و سجود

یا قضا داشت شخصی از نماز پیش
برسد آن زمان بخاطر خویش

یا حدث دید امام قاری مرد
امیی را بجو خلیفه کرد

یا که در فجر بود زن یا مرد
آفتاب آن زمان طلوع کرد

یا که در جمعه بود آن عامل
آن زمان وقت عصر شد داخل

ماسح بر جبیره بود کسی
از نکوی جبیره افتد پس

یا بود صاحبان عذر چنین
عذر او انقطاع شد بیقین

عذر چون مستحاضه زن یعنی
یا کسی که بود باین معنی

آنچه بود این صور که کردم یاد
یعنی بعد از تشهد او رو داد

بو حنیفه امام صاحب دل
گفت باشد نمازشان باطل

چون خروج بصنع را دانی
فرض باشد بنزد نعمانی

این خروج بصنع [illegible]
نبود فرض واجب است اما

ط
فی [illegible] الامام
اذا احدث فقدم مسبوقا
لا ینبغی له ان یقدمه
وان قدم لا ینبغی
له ان یتقدم ولکن
یتقدم غیره وان
یتقدم [illegible]
صلوة الاول
فاذا قعد قدر
التشهد یتاخر
ویقدم رجلا ادرک
اول الصلوة

[illegible]
التشهد [illegible]
[illegible] صلوة [illegible]

نیز سبب آن صور که کردم یاد   بحث صاحبین نیست فساد
این چنین در هدایه کرد اعلام   هر کجا که حدث رسد به امام
هر دو مسبوق را اگر رو پیش   مدرکی را کشد بجای خویش
نیز مسبوق نی شود تقدیم   جهت عجز خویش از تسلیم
رشت مسبوق اگر بجای امام   سازد اول نماز قوم تمام
چون رسد با سلام ای درویش   می کشد مرد مدرکی را پیش
چون مقدم گشت مدرک مرد   مع اهلش سلام باید کرد
لیک حنفی که کرده است تمام   لیک مسبوق چون سلام امام
اندرین حین اداکه کرد این مرد   نفی سازنده نماز بکرد
گشت فاسد نماز آن کس بس   شد متمم نماز قوم ای کس

در بیان مسبوق و لاحق و مدرک

گفت مسبوق کیست لاحق کیست   حکم این هر دو در کتاب چیست
هست لاحق بشارح اوراد   از کتابت ذخیره سازد یاد
کرد مسبوق را چنین اعلام   مانده از اول نماز امام
معنی لاحق است آن انسان   یافتیست اول نماز چو آن
آن نمازش نکرده است تمام   مگر آنگه بهمرهی امام
مانده است از امام ازین باب   در محل نماز برده خواب
یا شود سبقت حدث بر او   عود کرده بود ز بعد وضو
یا که از خواب چشم سازد باز   خوانده باشد امام بعضی نماز
حکم مسبوق اولاً به امام   می کند آنچه یافته است تمام
گشت فارغ امام خود ز نماز   ما سبق را گذارد آنگه باز

[illegible]

بهیمة ... نهارا فلا ضمان ... بالنهار ... بالليل فعليه الضمان لان حفظ الزرع بالنهار على صاحب الزرع وبالليل حفظ الدابة على صاحبها نهاية قال النبي عليه السلام من وضع يده على بطن امرأة ... الرحمن الرحيم ... [illegible]

حکم لاحق گذارد آن کس پیش
اولاً فائته کرد تمام
بر امامش بگفت تا تکبیر
کرد و رکعت امام ادا
رکعت اولش کند اتمام
این شناعت نه لاحق ست چرا
نیست مسبوق با سبق زان
سهو سازد سجود سهو آرد
لیک لاحق چو همین انسان
بے قراءت نماز بگذارد
سهو اگر کرده است لاحق هم
هم درین باب شارح با عقل
لاحق فائته اگر دارد
نکند او متابعت به امام
بعد ازان از برای سهو سجود
هست اندر کتاب قاضی خان
کرد مسبوق نیستند اگر
اینکه کرد اقتدا باین انسان
چون که اصل اقتدا مسبوقین
نیست مسبوق گشت پیرو شک
گفت تکبیر بقصد استقبال

فائته مع الامام خویش
بعد سازد متابعت به امام
بعد ازان خواب کرد و از زیر
گشت بیدار بعد ازان آنجا
گرچه در ثانی رکعت سلام
نشود موجب فساد نماز
بر وی ست آنکه خواندش قرآن
چون که او حکم منفرد دارد
گوئیا در پس امام ست آن
چون که او حکم مقتدی دارد
سجدهٔ سهو هم نباید کرد
از کتاب طحاوی سازد نقل
چون امامش سجود سهو آرد
سازد اول قضای خویش تمام
میکند چون امام کرده بود
نیز در چند نسخه است بیان
اقتدا ساخته یکی بدگر
گشت بیشک نماز او ویران
غیر جائز نوشت علی المتقین
از دو رکعت بماند او با کسے
گشت فاسد نماز او فی الحال

ف
فی العمدة الابرار
ذکر فی القضاء للمقتدی اذا فرغ
الامام من صلوة التراویح
مستحب ان یشتغل بالدعاء
قلیلا ثم [illegible] رکعتین کذا
قال [illegible]
[illegible]

نیز مسبوق ساهیا به امام
چون فراموش کرد او سلام
هم گمان برده است بعضی آن
بعد تکبیر گفت آن انسان
ذکر کرده است شارح اوراد
میکند او چه سجده یاد
سجده سهو امام اگر دارد
نیز مسبوق تبعیت آرد
لیک گفتند عالمان عظام
نکند او متابعت بسلام
گر بیارد متابعت ای مرد
هم چنان داندش که باید کرد
گشت انجا نماز او ویران
غیر جائز بود بنای آن
نیز مسبوق کسے اگر به امام
چون فراموش کرد او سلام
خرج شد و بنا نکرده است ای مرد
نیست فاسد بنا تواند کرد
خواند باقی خود که میدانے
سهو واجب شود باو یا نے
گر بیارد سلام و دست آن
سجده سهو غیر واجب دان
داده باشد سلام بعد امام
واجب سهو گفته اند عظام
در خلاصه نوشت چون در شام
یافت مسبوق رکعتے به امام
رکعتے خواند نشنید سلام
التحیات خواندن این آدم
التحیات را او اساز و
زود با رکعت دگر خاست و
خواند این رکعت آن بگو اتمام
می نشیند کند نماز تمام
این دو رکعت که بر تو شد تعیین
[illegible] قرات این
ور یکی رکعتش اگر قرآن
[illegible] نماز شد ویران
[illegible] در ظهر [illegible] دیگر
بیکی رکعتش رسید اگر
سوره با فاتحه بکرده ضم
رکعتے خواند و نشیند هم
چون تشهد تمام کرد اگر
باز خیزد و برکعت دیگر

لو ادرک رکعة مع الامام [illegible]
[illegible]
فی حق التشهد مع الامام [illegible]
[illegible]
بالفاتحة والسورة
وتشهد لانه یقضی آخر الصلوة
فی حق التشهد ویقضی [illegible]
آخری یقرأ فیها بالفاتحة والسورة
ولا یتشهد وفی الثالثة بالخیار
والقراءة افضل ولو ادرک رکعتین
منها یقضی رکعتین یقرأ فیهما
او فی احدیهما لقضیه صلوة لان
یقضیه اول صلوته فی حق القراءة
۱۲ خلاصه واذا دخل فی
الصلوة وهو مسبوق بثلاث
رکعات [illegible]
[illegible] سلم الامام قام
المسبوق
[illegible]

فاتحه سوره خواندنش این بار / نه شنید ولیک در این بار
نیست با رکعت ثلاث اگر / اندرین جاست فاتحه بهتر
رکعت سیوم بین که کرد انجام / می نشیند کند نماز تمام
گر دو رکعت بیافت از انها / بقرات کند دو رکعت ادا
بنشیند کند نماز تمام / این بود قول عالمان عظام
در یکی رکعتش اگر قرآن / ترک گردد نماز او ویران
سیزده پنج از ظهیری نقل / کرد از بوحنیفه با عقل
یعنی در ظهر خفتن دیگر / بر یکی رکعتش رسید اگر
ما بقی را ادا کند چون تمام / فتوی بر این بود بقول امام
آنچه مذکور شد ز چند کتاب / گفت همچون خلاصه در این باب
در خلاصه امام داد سلام / بود مسبوق خفتنی بقیام
در همان دم سلام امام بداد / سجدهٔ سهو داشت آمد یاد
آنکه مسبوق بود در این حین / گر مقید بسجده نشود این
باز گردد همان زمان ز قیام / سازد اینجا متابعت به امام
از قیام قرائتش ای خوب / هم رکوعش نمی شود محسوب
داد بعد از سجود سهو سلام / مرد مسبوق خیزد او بقیام
گر گذشت از قیام آن کس باز / نیست فاسد نماز او هست جواز
در اخیر نماز این انسان / سجده آرد بقول استحسان
گر مقید به سجده گشته بود / گر امام از برای سهو سجود
مرد مسبوق اندرین هنگام / نکند او متابعت به امام
گر بسازد متابعت باطل / آن نمازش بجزم ای عاقل

۵۱ والقوم ای المسبوق محتاج الی القضاء [illegible] حتی یعلم [illegible] الصلوة ثم یتوجه الی القضاء [illegible] او بقیامه ۱۲ [illegible] الفتاوی [illegible] فتح المسبوق قبل سلام الامام وتابع الامام فی [illegible] الامام قال بعض المشایخ تفسد قال الصحیح لا تفسد [illegible] علی هذا ۱۲ مختصر [illegible]

۵۲ المسبوق اذا سلم مع الامام ساهیا [illegible] بعد السلام [illegible] فی الاعادة [illegible]

[illegible]

آنچه در این کتاب کردی یاد | هم نوشته است شارح اوراد
نقل کرد از ذخیره گر با امام | واو مسبوق اگر بسهو سلام
مسح سا شد و دو دست خود پیرو | به یقین شد تبه نماز او
از فتاوی حجه است تمام | تا نه بد هیچ جا بنین سلام
پیش تحریر و باقی مانده خویش | یعنی مسبوق مرد نیک اندیش
در خلاصه تحریر داد و به قیام | تا شود فارغ از سلام امام
خوش فتوی داد و اگر کسی آگه | مدت مسح بگذرد ناگه
صاحب جرح سائل تمیز | خائف است از خروج وقت او نیز
یا مصلی جمعه است اگر | خائف است از خروج وقت اگر
یا مصلی فجر باشد کس | خائف است از طلوع بیضا بس
یا مصلی کسی است در دو عید | نیز از فوت وقت او ترسید
از همین چند جا که تعیین است | تا تشهد امام اگر بنشست
نشود منتظر درین هنگام | یعنی مسبوق با فراغ امام
شرح اوراد راشده است بیان | یعنی در باب تشهد آن
ذکر کردند بزرگان کرام | قعده آخرین نشست امام
مرد مسبوق چون کند در آن | گفت از جامع الصغیر چنان
چون تشهد ادا کند این مرد | نزد بعضی سکوت باید کرد
همدرین جا بقول بعضی بار | التحیات را کند تکرار
نزد ایشان صحیح گفت اما | خواند این آدمی درود و دعا
در کتاب خلاصه بنوشته | التحیات خواند آهسته
تا امام آن زمان سلام کند | التحیات این تمام کند

[illegible]

گفت اینجا صحیح باشد این
بادگیر مؤیدین چه نور
به امامی حدث رسید اگر
بعد دوم امام باد آرد
گشت فاسد نماز چه دو امام
به امامی حدث چو سبقت کرد
چون ز مسجد قدم برون بنهاد
بشد او حکم منفرد آن گاه
لیک در مسجد این قضا شد یاد
چونکه در مسجد است تا مادام
نیز در قاضی خان بگو خبر
گر مسبوق هم با وی همراه
سهو واجب نبوده است امام
ز شهر قول بزرگان راه
سهو ناداشتن بداند او
بوالمکارم بزرگ راه نما
گرچه دانند نبوده سهو او
فتوی بر این بگفت زین معنی
گر خلیفه کند بجایش امام
شد خلیفه اگر کسی تا دان
این چنین در طریقه ارشاد

در فتاوی قاضی همچنان این
در فتاوی قاضی خان مذکور
چون خلیفه بکرد مرد دگر
قبل ازین ذمه را قضا دارد
هم تبه شد نماز قوم تمام
پس بجایش نشست دیگر مرد
رسد آنجا قضای او بر یاد
گفت تنها نماز اوست تباه
گشت اینجا نماز جمله فساد
گو بیا قوم خویش راست امام
سجده سهو کرد امام اگر
لیک از ابتدا او که گشت آنگاه
شد تخلف ز بزرگان کرام
گشت مسبوق را نماز تباه
گفت سے فے قولهم فساد کو
از عتابیه ذکر کرد آنا
نیست تفسیر فتوی بر این کو
از متاخرین بود یعنی
باد آنجا خلیفه مرد تمام
مے شود ضامن مسلمانان
خلفا کامل مکمل باد

یعنی

ف و
وکذا اذا قام فوفاة الان
یخرج وقت الصبح او وقت
صلوة الجمعة او الجمعة او
العید کما فی الخلاصة
واسئل ان الملاحق
بالمسبوق مع تلوه [illegible]
وعلیه الاعادة فی آخر
صلوة کما فی المحیط ۱۲
شمس الدین محمد
فی بیان الاحکام اگر
نماز شام با امام یک
رکعت را

فوت و [illegible]
[illegible]
قرآن [illegible]
[illegible] و قعده [illegible]
[illegible]
یوسف شهید ۱۲
[illegible] اوراد

سنی فرمان شرع داند خوب ورنه او که محبت محجوب
هر جگاهی خلیفه باشد خام میکند پیر خویش را بدنام
نبود فارق ضرر را ز سود میرود با طریقهٔ مسدود
ظاهر شرع را نکرده سطے چون برد از طریق باطن پے
شرع میزان جمله کارست این جهان آنجهان ترا یارست
دار بازی اگر بر آید وا میرود پس خلیفه این کابه
ورزش خویش را رساند خوب بدو دستش دهند لنگر چوب
پس بمیزان چوب ماند پا همچنین نوع میرود بالا
میل آن چوب باشد اگر یکسو پاے لغزید اوفتاد ازو
راه مردان مرو اگر بوئے گو بپا پاے بر سر موئے
چون قدم بیشتر نهی هر بار خوف افتادنے هزار هزار
هست میزان شرع اگر در دست گر امید بر آمدن هم هست
میل کردی بسوی ای مالک اوفتادی نعوذ من ذلک
پس خلیفه بباطن و ظاهر باد چون پیر طیب و طاهر
جانشین باد هم چنین بنده میکند پیر خویش را زنده
بوحنیفه که بود مجتهد خود در دیانت سراج امت بود
هر مسائل که بود در عالم ساختے جمع آن سراج امم
چون بر آمد ز جسم پاکش جان آن کتابش فتاد در عمان
مومنان چون شدند اندر غم فقه نعمانی شد کنون برهم
پس محمد ندا بمردم داد جمله آن کتاب دارم یاد
خود بدست کرم گرفت قلم تا بعالم شود کتاب علم

[illegible] قال الامام [illegible] ثم [illegible] والسلام [illegible]

در آخر اختیار
فضل الاسلام و فی الخلاصة
الصلوات ان [illegible] تسلیمة
واحدة [illegible]
عن القبلة و علی الجهة [illegible]
السلام للفصل بین [illegible]
[illegible] ۱۸ [illegible]
تسلیمة واحدة [illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible]
کذا فی [illegible] ۱۲۳
[illegible]

همه آن کتاب را بنوشت ۔۔۔ پاے تا سر همه ریاض بهشت
زین کتاب از آن کتاب او ۔۔۔ متفاوت نگشت یک سر مو
فرخے گشت با سلمانان ۔۔۔ زنده شد باز حضرت نعمان
در جهان هر کتاب هست او دوست ۔۔۔ همه با خود از کتاب او هست
داشت نعمان حنیفه چون وے ۔۔۔ ماند تا انقراض عالم حے

در بیان سجدهٔ سهو

در فتاوے فقیه بولیث او ۔۔۔ ذکر کردند بزرگان نکو
ترک واجب بود نه شخصے پس ۔۔۔ گر بود عمد مجرم ست آن کس
آن نماز وی بست بر نقصان ۔۔۔ مبتدع بوده هست فاعل آن
سهو باشد سجود سهو آرد ۔۔۔ نقص را این سجود جبر آرد
در صلوة فقیه مسعود هست ۔۔۔ از وجوب نماز فرض هست
ترک واجب بعمد شد زان پس ۔۔۔ گر چه سازد سجود سهو آن کس
یعنے نقص نماز بے اشباه ۔۔۔ برنگیرد ز بزرگے گناه
موضعے را که سهو واجب هست ۔۔۔ او کرد در آخر نماز نشست
التحیات را اگر کرد تمام ۔۔۔ صاحب مختصر کبیر ز اعلام
بعد چون سلام واحد کس ۔۔۔ میکند سجدتین از آن پس
شرح اوراد را بود مذکور ۔۔۔ گر ز کافی همین بود مشهور
میکند از محیط هم تعیین ۔۔۔ عامهٔ بزرگان بود بر این
گفت شیخ امام خواهرزاد ۔۔۔ بدو جانب اگر سلام بداد
سجدهٔ سهو بعد نتوان کرد ۔۔۔ از ذخیره هم این چنین آورد
در هدایه و لے صحیح کلام ۔۔۔ کند این سجده را پس از دو سلام ۱۰

[illegible]

آنچه اندر هدایه تعیین است
از اسانید آنچه بشنیدیم
هر که گاهی امام باشد کس
یا که تنها گذار آدمی بود
سجده سهو ساختی چون کس
کرد و در مختصر چنین اعلام
در هدایه و نیز در کافی هست
خواند این شخص هم درود و دعا
لیک قبل از سجود سهو آن کس را
نیک نقل شارح او را
از قضا این سخن صحیح شمار
اینچنین از قضا بتعیین است
خواند این مرتبه درود و دعا
بعد سجده سلام بنده کردی رد
نقل شارح شده است از احکام
گر نشسته شد آن کس باشد
چونکه بعد از سجود سهو قعود
[illegible]
صاحب مختصر نوشته آن جید
باز تکرار رکن شد آن گاه
باشد و ترک واجب ای صاحب

از ینابیع گفت اصح این است
علمی شان بچشم خود دیدیم
سه کشند از سلام و اعضای پس
کند از بعد دو سلام سجود
سجده کرد و نشسته از آن پس
باز از آنجا تشهد است سلام
سجده سهو کرد چون بنشست
این سخن را صحیح دان اینجا
التحیات را بخوان از پس
چیزی از درود که کنند یاد
از خلاصه بود و هدایه
نیز مسبوق بعد سهو نشست
پس بقول صحیح از قبلا
بنشسته اگر [illegible]
بکراهت نماز اوست تمام
از خلاصه فساد نیست نماز
فرض خود را نشیند گر کسی
سجده سهو واجب است کسی را
گشت تقدیم رکن یا تخصیص
سجده واجب شود بلا اشتباه
یا بکرد و تغییر این [illegible]

این صور را گفت شیران نجیب
چیست تقدیم رکن بی تکذیب
است تمثیلش اسمع کو ادیب
چونکه این بار رعایت ترتیب
لیک در فصل واجبات نماز
نیز در نسخه خوش گو
لیک رعایات این چنین ترتیب
در نهایه نوشت بی شبهت
یعنی چون سجده که بود تکرار
سجده ثانی یعنی ماند اگر
سجده ترک گشته که دارد
سجده سهو هم کند آن یار
گفت اندر کتاب کافی باز
یعنی تقدیم راست استاد لن
هم رکوع ست بر سجود نماز
آنچه زین باب اختلاف هست ا
بنگر ای فصل واجبات نماز
چیست تقدیم رکن را تمثیل
ذکر کرده ائمه اعمل
التحیات را که کرده تمام
بر تشهد اگر بکرد زیاد

میکشد کل او به ترک وجوب
چون بود ترک گشتن ترتیب
از قرائت رکوع اگر شد پیش
باشد از واجبات بی تکذیب
گفت صاحب هدایه آن شهبا
آنچه فعلی بود مکرر او
باشد از واجبات بی تکذیب
آن مکرر بود بیک رکعت
در یکی رکعت ست او دو بار
خلیست آن کس برکعت دیگر
اول آن سجده را قضا آرد
هست جایز نماز او بیشک
یعنی در فصل واجبات نماز
بر رکوع ست فرض چون ای تنها
فرض باشد مراتب این باب
در وجوب نماز صاف شده است
گفته بودم نگفتم این جا باز
گفت در شرح مختصر بی قیل
آدمی در نشستن اول
زود میخواست در پس قیام
گشت تاخیر سهو واجب باد

او کرر ذکر الرکن [illegible]
[illegible] سجود السهو [illegible]
[illegible] الفاتحة [illegible]
[illegible] السورة [illegible]
شمس الدین [illegible]
[illegible]

شارح وردها صاحب عقل
نزد بعضی در معانی شگفت
سجده واجب بود با این مقدار
گفت نعمان امام ظاهر حرف
این فصل آن امام شرع پناه
واجب سهو شد با این مقدار
گفت ابوجعفر طریق شناس
نیست لازم بود در استحسان
از سراجیه کرده است سخن
گفت آل محمد چون کس
نیست لازم سجده پیش ازان
نیز این شارح طریق نوید
فی الاصح تا ادا نکرد درود
نیست لکن از رکن گو آید
سوی اکنون تغیر واجب را
در مقامی که جهر واجب هست
آنچه او تا شکی جهر یا اخفا
صاحب مختصر بزرگ حق
در کتاب هدایه واضح هست
خواندن پست را بلند آن یا
اختلاف مشایخ دین است

از کتاب خلاصه ساز و نقل
تا که صل علی محمد گفت
گفت این قول را هو المختار
سجده واجب زیاده گر دو حرف
گفت حسن علی اسیفی هرگاه
قول بویوسف است این گفتا
نیست لازم با این قدر بقیاس
فتوی بر این مشهد ابدال
ماتریدی امام شرع حسن
سجده واجب است از آن سبب
گفت سید شجاع لازم دان
نقل از ترغیب الصلوة باید
سجده از برای تشهد سجود
یعنی سهوا کند رکوع دو با
گر کند در مقام جهر اخفا
خواند آن جهر را بسهو بسیت
در بیان وجوب شد انشا
گفت اندر کتاب خود مطلق
جهر اگر امام خواند پست
سهو واجب شود بهیچ مقدار
نیک قول اصح بگفته است

[illegible]

يلزم السجود بسهو
واختلفت الرواية في المقدار
والاصح قدر ما يجوز به الصلاة
على الاختلاف وهو آية قصيرة
عند ابي حنيفة وعندهما قراءة
آية طويلة او ثلاث قصار ١٢
قاضيخان في السراجية
الامام اذا جهر فيما يخافت او
خافت فيما يجهر قدر آية قصيرة
سهوا فسجد تين للسهو وجه
الاستحسان ولو جهر فيما يجاز
لا سهو على المقتدي في [illegible]
لانه بين الجهر والمخافتة
[illegible]

تا سجود سهو الصلوة که هست
آن جهر را بجز آنکه در پست
پست را با بلند آن مقدار
خوانده باشد سجود سهو شمار
در همین باب شارح اوراد
میکنند از کتاب خزانه یاد
جهر سازد امام اگر در پست
هست خواند و یا بجهر که هست
خواه خواند قلیل خواه کثیر
سجده لازم بود بحسب تقدیر
هست در ظاهر الروایة این
آنچه در خزانه کرده شد تعیین
در خلاصه است اعتماد برین
کرد شمس الائمه حق دین
در هدایه چنانچه فرموده
در نوادر سخن همین بوده
هر چگاهی مصلی تنها هست
او مخیر بود بجهر و پست
لیک اندر خلاصه فرموده است
که مصلی که منفرد بوده است
در نمازی که پست خواندن بود
هم باو پست خواندنش فرمود
منفرد در نماز جهر که هست
خواه خواند بلند خواهی پست
هست در فصل واجبات نماز
گفت در جامع البساتین باز
منفرد مجهر کرد و در اخفا
در محیط است مستمی انا
گفت در کافی در نماز چهار
شد مخیر بجهر یا اسرار
منفرد جای پست جهر نمود
نکند از برای سهو سجود
گفت در قاضی خان شود در ظن
گر کسی منفرد امام من
جهر بسیار هم چنان امام
مثل او جهر کرد آن هنگام
بو سلیمان امام دین فرمود
لازم است از برای سهو سجود
نیز کنز العباد در این باب
نقلها می کند ز چند کتاب
ساهیا شخصی جهر کرد ثنا
سجده سهو نیست در این جا

ولو قرأ ... الفاتحة ... [illegible] ... عليه ... [illegible] ... الفاتحة ... [illegible]

[illegible] ... الفاتحة ... السهو ... [illegible] ... كان ... الفاتحة ... فعليه السهو ... [illegible]

با تشهد لیس سهو جهت کرد سجده سهو نیست با این مرد
تسبیحات رکوع نیز سجود در شریعت که لازم خواندن بود
خوانده باشد بلند بر نسیان سجده سهو نیست بر انسان
سمع الله در نماز امام گفتن او چه واجب بود دوام
سهواً این را امام اخفات کرد سجده سهو نیست بر این مرد
آنچه در ترک سنتی زیشان نیست بر این سجود سهو آسان
ساهیا ترک واجبی دارد شک نباشد سجود سهو آرد
گفته بودیم واجبات نماز در مقامش بگفتم این جا باز
آنچه کنز العباد در شرحش کرد گوییم از لطف کردگار فرد
از ظهیریه است بی شبهت در دو اول که در یکی رکعت
فاتحه را بخواند پی در پی سجده سهو واجب است بر وی
فاتحه خواند بعد او سوره باز این فاتحه مذکوره
سجده سهو نیست در این باب گفت چون سوره طویل شمار
هست قولی سجود لازم دان آنچنان نیز گفت قاضی خان
گر مصلی ز فاتحه اکثر خواند سهواً اعاده کرد اگر
ثانیه راست گو بیا این بار فاتحه را بخوانده است دو بار
از ظهیریه کرده است خبر خوانده بودی ز فاتحه اگر
باقیش را کند فراموش او سجده سهو غیر واجب گو
ماند اکثر سجود لازم دان منفرد یا امام باشد آن
گفت در جامع الصغیر خان نیز در سایر کتب چنان
در دوی اولین که مذکوره فاتحه ترک گشت یا سوره

[illegible]

الفرض ان سهو [illegible] علیه ذ ظهیریه [illegible] فان [illegible] عن قراة الفاتحة الكل سهوا [illegible] الاولیین و فی الثانیة [illegible] بعد ما قرا البعض السورة [illegible] و يقرا بالفاتحة ثم السورة و [illegible] كذا [illegible] بالفاتحة ثم [illegible] السورة [illegible] السهو [illegible]

یا شود ترک گر یکی زین دو
اولین رکعت ست یا ثانی
ابتدا کرد سوره را ناس پس
گفت در این کتاب مذکوره
سجدهٔ سهو واجب ست اورا
بهر آن سوره که ز فاتحه پیش
فاتحه خواند آدمی هرگاه
کرد آنگه رکوع سهواً آن
هم درینجا دلیل و این ست
یک طویل آیت از کلام الله
همره فاتحه بخواند آن
هرجگاهی بفاتحه همراه
و در آن رکوع این آدم
بازگرد بالاتفاق سخن
بازگردد همی از برای قیام
میکند از برای سهو سجود
در رکوعش رسد بخاطر هم
بازگشته سوره خواند آن
سجدهٔ سهو هم بفرمودی
آنچه در این کتاب تعیین ست
لیک اندر رکوع با این یک

سجدهٔ سهو واجب است براو
شد فراموش فاتحه خوانی
برسد فاتحه بخاطر پس
فاتحه خواند و دگر سوره
از کبیری نوشت در این جا
خواه کم خوانده است خواهی بیش
همره او یک آیت کوتاه
همچنین پس سجود سهو بدان
از کتاب ذخیره تبیین ست
یا سه آیت نه آیت کوتاه
که باجماع قول واجب دان
خوانده باشد دو آیت کوتاه
چون سه آیت نشد بفاتحه ضم
سوره را خواندنش بغیر ظن
هم سه آیت درو کرد تمام
از ظهیریه این چنین فرمود
سوره با فاتحه نکرد ضم
باز ساند در رکوع این انسان
نقل کرد اند صاحب مسعودی
در خلاصه و غیرها این ست
کردن ضم سوره باشد نیک

مسئلة لو ترک الفاتحة فی الاخیرتین
عن ابی جعفر انه لا سجدة
للسهو علیه [illegible] الصلوة
ولو ترک الفاتحة فی
الاولیین یلزم سجود السهو
الا اذا تخللت بینها سورة
ولو ترک و لو ترک الفاتحة
فی الاخیرتین لا یلزم سجود
السهو وقال بعضهم یلزم و
لو ترک السورة فی الاخیرتین
قال صاحب [illegible] لا یلزم السجود
لو ترک التشهد فی

القعدة الاولی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مسئلة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پهر این شک نگردد این آدم   سجدهٔ سهو نیست لازم هم
حکم چونکه بشک نه فرمودے   نقل این از صلوة مسعودے
از فتاوے حجت این شہبا   سے یعنے در باب وتر گوید باز
در رکوع آیدش بخاطر هم   سورهٔ فاتحه نکرده ضم
باز گردد باتفاق سخن   سوره را خواندش لیک لکن
فاتحه ترک گشت از نسیان   اتفاقا نگردد این شان
مانده باشد قنوت از نسیان   در صحیح سخن نگردد آن
لیک سر از رکوع بردارد   بعد از ان بازے
نکند عود بجز اندر آن   باتفاق مؤید آن جهان
از کتاب محیط گوید هم   سوره با فاتحه بکرد و ضم
گرچه بود ست واجب اولی لیکن   مے شود فرض بعد ضم کردن
نشود نقض فرض بهر فرض   کرد در باب وتر این را عرض
آمد از حنفیه ست بے شبهت   خواند سوره در اول رکعت
لیک در رکعت دوم اینجا   سورهٔ خوانده است نه و بالا
سجدهٔ سهو غیر واجب دان   هست اینجا دلیلها سے آن
سورهٔ را اراده کرد و اگر   بس خطا کرده خوانده است دگر
سجدهٔ سهو نیست هم در این   کرد این را از خانیه تبیین
نقل کردند از خلاصه تا دانے   فاتحه خوانده بود انسانے
در تفکر بگشت آن کس هم   سازد این جا که ام سورهٔ ضم
قدر رکنے اگر تفکر کرد   سجدهٔ سهو واجبست بمرد
در کتاب خلاصه مشهوره   خواند در اولین ز سوره

[illegible]

صلوته لا تبطل [illegible]
فان قلت [illegible]
نعم [illegible] الصلوة بترک الفاتحة
فان [illegible] الفاتحة و السورة [illegible]
بسجدتی السهو [illegible]
[illegible]

گر چه نیست زد فاتحه اول
ورید ه شد در صلوة مسعودی
فاتحه ترک گشت با سوره
در دو آخر قضا کند یا نی
ظاهر مذهب امام اعظم
میکند سوره را قضا خوانی
در دو آخر که سوره کرد قضا
لیک جهلش که هست تعیین است
نزد بعضی امام دولت مند
لیک در ظاهر الروایه او
فاتحه سنت است در این جا
پس بهمین سنتی که می آریم
چون که در رکن جهر هم اخفا
سوره با فاتحه نشد چون ضم
باتفاق ائمه اکمل
چون بر انداخته شود ز نشان
چون دعای قنوت اگر ماند
لیک از بهر این نگردد باز
آن رکوعی که کرد قبل از این
چون رکوع است فرض این واجب
سوره با فاتحه بکردن ضم
سجده سهو با او است ای اکمل
ورد دو اول که خواندنی بودی
گفت در آن کتاب مشهوره
شده است اختلاف ناوانی
مثل استاد خود محمد هم
لیک گفتند فاتحه را نی
جهلش اخفاست باز خوان از اخفا
اختلاف مشایخ دین است
فاتحه نیست با دو سوره بلند
گفت خواند بلند در هر دو
خواندن سوره واجب است بجا
تبعی واجب یقین دانیم
نیست مشروع گفته اند علما
بازگشتن به رکوع آن دم
آن رکوعی که کرده بود اول
بعد خواندن رکوع سازد باز
ماندنش در رکوع اگر داند
گشته باشد فنا و نیست تمام
برنه اندازدش علی التعیین
برنه اندازدش درود واجب
که بگوئی که واجب است او هم

ط
فان قرأ الفاتحة
بالسورة [illegible]
[illegible]
صلوة [illegible] سجدة
السهو [illegible]
[illegible] القنوت [illegible]
[illegible]
رکوع [illegible]
القنوت [illegible]
[illegible] لا ینقض
[illegible]

[illegible]

حضرت شه حسین تفتیش
او ز دستر محیط کرد بیان
خوانداین جا جمیع قرآن را
آنچه در جامع البساتین ست
بزرگی بهر شارح اورا او
در محل قیام اگر انسان
گر تشهد بخواند سهواً او
چون که باشد بمنزلهٔ ثنا
آنچه در این کتاب تعیین ست
نیز بنوشت شارح اورا او
آیتے خوانده است از قرآن
سجدهٔ سهو آرد این آدم
گر تشهد چه در رکوع و سجود
گفت در سجده تسبیحات رکوع
در کتاب خلاصه هم تعیین
نیز در افتتاح رفع یدین
تکبیرات رکوع نیز سجود
ترک کرد و تعوذ او ناگاه
گشت تسمیع ترک یا تحمید
شرح اورا او کرده ست بیان
سجده یا رکوع گشت زیاد

کرد در جامع البساتینش
اندر ثنا جمع لفظ غیر آن
بعد خواندن شود ز فرض ادا
نیز در شرح شمس الدین ست
کرد در نسخهٔ شر تفتیش یاد
پیشتر از قرارت قرآن
سجدهٔ سهو غیر واجب گو
سجدهٔ سهو نیست در این جا
در کتاب خلاصه هم اینست
کرد از شعبی و سراجیه یاد
در رکوع و سجود این انسان
خوانده باشد چو در تشهد هم
خواند اثناے سهو نفی فرمود
یا بود عکس سهو این ممنوع
ترک شد گر ثنا و یا تامین
ترک شد هم ز تکبیر عیدین
تسبیحاتے که اندرین دو بود
باز کس ترک گشت بسم الله
سجده با این همه نباید دید
یعنی از جامع الصغیر خان
سجدهٔ سهو بهر اینها باد

راکعی یا سجود سازنده گشت از شک اندرو یا این بنده
شد رکوعش و یا سجود طویل سجده لازم بود باین قلیل
از خلاصه است سجده قرآن مانده بوده جایش از نسیان
سجده سهو بعد ازین بر اوست عالم از جمله هنر نیکوست
شد فراموش قعده اولی بعد از نشست تا شده برپا
بقعود اقربست گر و وی چونکه شد بقرب نشستی بحکم
در هدایه بقول بعضی سپه سجده واجب شود بآن تاخیر
اصح قول تا نخیزد آن سجده سهو نیست لازم دران
بقیام اقربست خیزنده بیقین ان نگرد و این بنده
چونکه بعضی بود چو قائم کس سجده سهو کند زان کس
در هدایه همین قدر آورد در کتاب نهایه روشن کرد
گر نه برداشت زانوها ز زمین گفت با قعدا اقربست همین
رفع زانو گه گشت آن هنگام هست بیشک قریب بقیام
آنچه تاتارخانی است بیان از نصاب البدائع آرد آن
بقیام اقربست اگر آن کس گر نشیند نمی شود زان پس
رست برخاسته نشیند وسی گشت فاسد نمازش ای ره طی
بقیام اقربست اگر انسان بجا گر نشسته باشد آن
هم تشهد بخوانده خیزد این گفت او را صحیح شمس الدین
شخصی در قعده اخیر که هست ساهیا در قیام شد نشست
گر مقید بسجده گشت آن باز گردد بقعده این انسان
سجده سهو هم بجا آرد در هدایه ولیسا دارد

۵۷ قوله در سهو الخ عليهما يعتبر ذلك بالنصف الاسفل فان كان مستويا كان الى القيام اقرب وان كان الى القعود اقرب كذا في الكافي لكن المعتمد من فتاوى

[illegible]

گر بقیه بسجده شد زان پس گشت باطل فریضهٔ آن کس
نفل گردید فرض او زین بار یعنی در مذهب دو بزرگوار
ور نشاید محمد آن کامل گفت اصل نماز شد باطل
ضم کند رکعتی دگر با نیز که دو هست نیست بر وی چیز
شخصی نشسته بود در چارم خاست سهوا برکعت پنجم
گر بقیه بسجده کرد دگر شخص ساهی نگشت پیش اگر
باز بنشیند و سلام کند آن سلامش نه در قیام کند
گر بقیه بسجده گشت آن کس یکینه ضم سازد و سه زان پس
فرض او شد تمام بالتعیین میشود نافله دو رکعت این
در اخیرش بقول استحسان سجدهٔ سهو آورد انسان
این دو رکعت ز سنت پیشین نیست محسوب هم صحیحست این
آنکه بنشسته بود در چارم خاست سهوا برکعت پنجم
پیش از سجده بازگشت نشست آنچه در شرح شمس دین که هست
باز خواند تشهد او یا نی اختلاف مصنفین ما سنی
گفت از تحفه آن محب ودود میکند زبرای سهو سجود
در خلاصه هدایه عین بها سجده که سهو را نگفت ابا
قعدهٔ اول ست یا ثانی چون تشهد بسهو شد فانی
در هدایه نوشته اند صحیح سجده لازم بود بقول صحیح
نیز کنز العباد در این باب میکند نقلها ز چند کتاب
آنچه گفت ما بیان سازیم سخن شرح ورد جان سازیم
ترک شد بعضی از تشهد هم سجده لازم بود باین دم

۱۲ یعنی انتقاله عن الفرض الی النفل [illegible] بترک القعدة الاولی من ذوات الاربع [illegible] من [illegible] السهو [illegible] الی [illegible] فی قول ابی حنیفة [illegible] و ابی یوسف [illegible] الاولی [illegible] النوافل [illegible]

استحسانا سراجیه وفی الجامع الصغیر الخانی اذا سجد عن [illegible] الظهر ستا [illegible] بالسجدة ضم الیها اخری لیصیر الرکعتان له نفلا [illegible] تنوبان عن سنة الظهر الصحیح انها لا تنوبان لان المواظبة علیها بتحریمة مبتدئة ۱۳۰۶ شرح اوراد

از ظهیریه می کن تعیین
چون تشهد اگر شود تکرار
گر بود در نشستن اولی
گر کسی خوانده است از قرآن
خوانده باشد وی از تشهد پس
از تشهد نگشته فارغ او
در قعود اخیر با یک بار
تا که تاخیر ساختی بسلام
بود این قول او ز جامع خان
گر مصلی گشت با این ظن
بهمین ظن نشسته بود چنان
بعد دانستن او سلام کند
سهو شد در نماز بر مردی
کرد تسلیم بعد قطع نماز
کرد بالقطع الصلوة او باز
شارح از دو کتاب نقل آورد
نکند وی سجود سهو آنجا
در کتاب دگر بکرد ق
سجدهٔ سهو بود بر مردی
دید آنکه طلوع کرد و کا
حکم این ست در نماز گر

هست در ظاهر الروایه این
در خلاصه ست بنگر د این بار
سهو لازم بود و الا لا
یعنی در قعدهٔ اخیر آن
لازم سهو نیست با این کس
خواند قرآن سجود سهو بگو
گشت شاک سه گزاردست یا چار
سهو لازم بود درین هنگام
بعد ازان از کجا وی کرد بیان
آن گمانی که سلام دادم من
بعد دانا نکرده بود ست آن
سجدهٔ سهو هم تمام کند
هم فراموش سهو خود کردی
سهو کش آن دم بخاطر آید باز
از دو خیره سجود سهو مساز
شخصی در عید جمعه سهو بکرد
در کتابست بر همین فتوای
این بود گفتهٔ مشایخ ما
بهر سهوش سلام بر کردی
سجدهٔ سهو ساقط ست اینجا
دید خورشید منخسف گشت اگر

یعنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی این وقت نیز ساقط دان   از نماز وی چنانچه گشت بیان
بعد سهو سجود سهو بکرد   بعد از آن باز سهو دیگر کرد
از سراجیه می‌کنند اخبار   نیست بر وی سجود سهو این بار
فاتحه در آخرین دو بار   خواند در رکعتی مصلی یار
سوره خواند بغیر فاتحه هم   ذکر کرد از نصاب این اعلم
سجدهٔ سهو غیر لازم دار   بر همین فتوی است هم مختار
با کسی در دو آخرین مثبوت   چیزی در وی نخوانده گر سکوت
نبود سهو بر همین انسان   لیک هم یک روایت از نعمان
لیک در خانیه‌ست نیک سجود   و علیه اعتماد خواهد بود
سهو سازد اگر کسی مؤتم   سجده لازم نشد بدین آدم
سهو لازم بود اگر با مام   می‌کند همره امام تمام
حکم مسبوق حکم لاحق صاف   گفته شد در محل استخلاف
آنچه این شرح ساز فرمودی   نقل کرد از صلوة مسعودی
ساهی پیش از قنوت خواند ثنا   سجدهٔ سهو نیست در این جا
لیک سازد قرارت این انسان   اندرین حین سجود لازم دان
هم در اینجا شرح اوراد   از محیط و ذخیره سازد یاد
خواه فرض است خواه نفل است آن   حکم سهو اندرین برابر دان
از سراجیه هم لسهو مرار   گفت این سجده تا کفایه شمار
هست در شرح مختصر تعیین   نیز در چند نسخها چون این
شک شود در نماز اول بار   چند خوانده‌ست این نماز اگر آ
گیرد از سر چنانچه کرد خبر   لیک کرده سلام سازد سر

[illegible]

من السورة
قرأ [illegible] ان
ساهیا من الفاتحة الکائنة
فی الاولی او فی
الثانیة ثم تذکر بعد ما قرأ
بعض السورة یعود فیقرأ
الفاتحة ثم بالسورة وکذا
اذا تذکر بعد الفراغ
من السورة او فی
الرکوع فانه یأتی بالفاتحة
ثم بعدها السورة ثم یسجد
للسهو ۱۲ منه

گفت درانمقام بے شبهت لغو باشد سجده نیست
شک اگر روے میدهد بسیار گیردش غالب گمان ای یار
نبود غالب گمانش اگر سازد این کس بناش بر کمتر
هر کجا وهم قعده آخر بوده باشد نشیند اے طاهر
گفت از مضمرات بے شبهت گر نماز ست نفل یا سنت
ساهیا ترک قعده اول شده باشد چگونه ست عمل
گر مقید بسجده نے گشت آن باز گردد بقعده این انسان
گر مقید بسجده گشت اگر از کفایه چو شیخے کرد خبر
غیر فاسد بود نماز آن یعنے در نزد حضرت شیخان
سجده سهو لازم ست برین نیز در بعضے نسخه ست چنین
در خلاصه نوشته از این باز یعنے در بابت فساد نماز
گر نه بنشست انچه کرد ادا یعنے نزد محمد ست فساد
لیک در نزد حضرت نعمان هست اینجا قیاس استحسان
غیر فاسد بود در استحسان همچنانے که کرده اند بیان
در قیاس امام شرع آموز گشت فاسد نماز ای دلسوز
اندرین جا شد سخن بسیار پس بکردم درین محل ناچار
در نمازیکه سهو شد از کس سجده سهو میکنند ازان پس
بامیدے که نقص اگر دارد جبر نقصان سجود بردارد
یا الٰهی بحالم آگاهے در همه حال خاطی ام ساهی
چه خطاے عظیم بود چه سهو اشدت عمر من گذشت بلهو
جام غفلت هنوز درد ستم قاصد جان خویشتن هستم

له
کان لم یقعد فی
وسطها او صلی
اربع رکعات
من النفل و لم
یقعد فی وسط
کان ینبغی ان یفسد
الشفع الاول و
یجب قضاؤه کان
شفع من النفل
صلوة [illegible] علی
حده و

[illegible]

IM UNIVERS

وقت بیدار و وقت خفتهٔ من — زن و فرزند و مال گفتهٔ من
بس همین گفته تا که موجود اند — دشمن راه آخرت بودند
بهر این دشمنان که دربندم — جان شیرین بآتش افگندم
گله مندی چه اکنم از کس — نفس خود را نادم خود بس
چون ز بی علمی و ز نادانی — کرده باشم خطا ز نقصانی
پی نفس خیانت فاسد — گشته باشم گنهکار بد قاصد
بر رخ این چنین خطا کاری — پردهٔ عفو زن که ستاری
نام پاکت رحیم رحمن است — از تو بخشش نه بنده نقصان است
بنده‌ها گرچه زین تهی دست است — خود باو عاصیی که لائق است
روسیه این جریمه‌ها به توبه — غافر الذنب قابل التوبه
یارب از کرده‌ها پشیمانم — دانشی کن عطا که نادانم
چون ز مستی که آدم بیهوشی — باز رسوا مکن چه حال پیش
همرهم باش ز بهر توفیق — راه بنما بکشور تحقیق
در میان تمامی بنده — روز محشر مساز شرمنده

در بیان سجدهٔ تلاوت

چارده موضع است در قرآن — بیقین سجدهٔ تلاوت زان
کرده‌ام بیان نیکو صاف — اول او در آخر اعراف
نیز در رعد نحل دان تفصیل — بعد از ان در بنی اسرائیل
نیز در مریم است و فرقان — هم دو لای حج یقین میدان
در الم لام میم تنزیل است — نیز در نمل و صاد تفصیل است
حم سجده و النجم او — هم در انشقت است اقرا کو

[illegible]

اوراد [illegible] نزد بعضی سبحان ربی الاعلی و نزد بعضی سجدت الرحمن و آمنت بالقرآن یا رحمن یا رحمن و اغفر ذنوبی یا رحمن برحمتک یا ارحم الراحمین

سجدهٔ ثانی که در حج است
شده در نزد شافعی به تمیز
موضع سجده است در حسم
حضرت شافعی چه فرموده
آنچه گفتند بزرگان ما
کرد با قول این بزرگان چون
آیت سجده را که می خواند
خواه قصدا شنید زن یا مرد
واجبست این که سجده می آرد
چیزهائے که شرط هست نماز
یعنی پاکی جای ثوب و بدن
سجده در غیر وقت مکروه بس
وقت مکروه سجده آرد این
یعنی نزد طلوع شمس و ب
لیک واجب که شد درین آیت
به که سجده کنا نه و این عامل
گر کند سجده بوده است جوانه
سجده بعد از نماز فجر اما
گفت بعد از نماز عصر آن پیر
بشنو اکنون که شارح با عقل
آیت سجده خواند کس نے مست ادو

عند الصلوة ذکر شده است
عند التلاوة هست او نیز
یعنی در لا یسأمون کین تعلیم
گفت آیاه تعبدون بوده
بوده است احتیاط در این جا
بیقین می شود ز عهده برون
خواه می بشنوند یا خوانند
خواه بی قصد سجده باید کرد
طمع از رحمت خدا دارد
هم درین سجده شرط باشد باز
رو بقبله به ستر عورت تن
واجب این سجده گشته بود بکس
غیر جائز بود علی التعیین
نیز نزد قیام وی ای خوب
سخن بزرگان نیکو داست
تا شود وقت مستحب داخل
سخن بزرگان خلق نواز
هست مکروه تا طلوع زکا
نزد و تا آفتاب تغیر
از کتاب محیط سازد نقل
مگر آن حرف که در آخر اوست

قیل من قرأ آیة السجدة فی مجلس [illegible] السجدة [illegible] الله تعالی له [illegible] فی الکرمانی ۱۲ شمس الدین محمد وذکره ان [illegible] سورة فیها آیة السجدة فی صلوة الجمعة ولذا فی کل

[illegible] سجده [illegible] منه [illegible] ۱۲

بکنند سجده تلاوت این یعنی از واقعات گفت چنین
لیک حرفی که سجده در وی بود خواند تنها چگونه حکم نمود
ز آیت سجده خواند از اکثر مع این حرف ماند این کس بکم
لیک گوید فقیه ابوجعفر مع این حرف هرچه خواند اگر
سجده واجب بود والا نی قول بوجعفر این چنین دانی
گر ز وقت شنیدن خواندن کرد تاخیر سجده کرد این تن
گفت این جا ایمهٔ ماضی او مودی شد است نه قاضی
از ذخیره نوشته است این طور نیست واجب ادا او بالفور
لیک تاخیر کردن اسنی فعل مکروه هست او یا نی
گفت در بعضی نسخها او باز نیست مکروه در بردن نماز
این چنین در بیان احکام ست سخن بزرگان اسلام ست
گفت بالفور سجده آوردن مستحب ست بیشک و بی ظن
چون کند سجدهٔ تلاوت پس نیت سجده می کند آن کس
نیت اندر دل ست ای مولی لیک با همره زبان اولی
صورت سجدهٔ تلاوت کو کند این سجده را چگونه او
از سراجیه می کند تقریر گوید آن شخص قاعدا تکبیر
لیک دو دست خود نه بردارد بعد از آن سجده را بجا آرد
در همین سجده می بگوید باز سه کرت و تسبیح سجود نماز
یعنی ادنای او بود سه بار هست افضل ازو بود بسیار
سر خود را ز سجده بردارد باز تکبیر را بجا آرد
لیک بنوشته است شمس الدین هر جگاهی که سجده آرد این

[illegible]

الفور هل یکره التاخیر عن وقتها ذکر فی بعض المواضع انه اذا قرأ خارج الصلوة لا یکره تاخیرها [illegible] ۵۳ [illegible]

خیزد و سجده آزدش این تن   این چنین را نوشت مستحسن
از طحاوی نوشته آن خوش طور   مطلقاً مکروه است ترک فور
در وقایه هدایه در حصه   گفت قول ائمه وین نصر
اینکه یک سجده کرد گشت تمام   تشهد بود در این نه سلام
هم نوشته است شارح اوراد   از ذخیره خلاصه خانیه یاد
آنچه مبطل که می بود نماز   هم همین سجده را ست مبطل باز
جز محاذات مراة که مرد لیست   سجده را کل مبطل نیست
لیک در سجدهٔ تلاوت هم   قهقهه کرده است این هم
اندرین نیست منتقض بوضو   چونکه نبود صلوة مطلقه او
در خلاصه ست قول این اصحاب   گر بود در سجدهٔ تلاوت خواب
هست ور ناقضی خانیه   آنچنان سجده صلبیه
هست مجنون و یا بود کودک   آیت سجده خواند نشنود یا کس
سجده واجب مگو بر اینها   این چنین هم [illegible]
گر از اینها کسی دگر شنود   سجده بر این شنیده را فرمود
آیت سجده بی وضو باری   یا جنب یا بجز اند بیاری
از خلاصه بکرد تعیینها   سجده واجب شود است بهر اینها
لیک از طیر بشنود هر بار   غیر واجب بود هو المختار
بشنود گر کسی ز نائم تن   سجده واجب شود صحیح سخن
هست تاتارخانی رای خیر   آیت سجده بشنود از طیر
سجده واجب هوا صحیح آنجا   چون که بشنود از کلام خدا
سوره از کلام حق خوانند   آیت سجده را اگر دانند

مسئله ومنها ما یبطل الصلاة [illegible] الکلام [illegible] محاذاة المرأة [illegible] الاصل [illegible] طهارة [illegible] خلاصه [illegible] اگر آیت سجده سوار خواند [illegible] قادر ست که [illegible] باشاره [illegible] شرح الطحاوی [illegible] آیة السجدة

[illegible]

این چنین در نماز غیر آن
آیت سجده را اگر خواند
بشود باس گفته اند ولیک
آیت سجده را بخواند پست
در کتاب خلاصه ذکر نمود
راغب سجده اند گر اینها
لیک اگر قوم محدثان باشند
نه برآرد درین محل آواز
آیت سجده کس که خواند باز
در یکی مجلسی اگر این کس
تکامه را بگفت اگر این مرد
از سر آیه گفت بالتعیین
لیک بیع سا کند هرگاه
آدمی سجده کرده است اگر
سجده واجب نمیشود هر آن
هست واجد مکان خوانده
مستمع را عدد بگشت مکان
لیک بر قلب این قضیه ولا
هست بر دابه اگر انسان
آیت سجده میکند تکرار
لیک بر راکب نماز گزار

از هدایه نوشت کسره بدان
دیگری سوره را اگر باند
پیش از و آیتی بخواند نیکند
هم درینجا نوشته نیکو هست
که مهیاست قوم اگر بسجود
جهر باید بکرد در آنجا
یا همین قوم کاهلان باشند
خوانده اند در نماز غیر نماز
یا زکس بشنود دو بار سه بار
چون یکی سجده کرده باشند
لقمه را اگر تناول کرد
قاطع مجلسش نباشد این
قاطع مجلس است بی اشباه
خواند در سجده چو سجده دگر
هم همین حکم در رکوع بدان
جای برخواست مستمع بنشد
سجده واجب بود بقدر آن
نوشتند بر همین قولی
دابه هم بوده است راه روان
سجده واجب بود هر یکبار
سجده واجب گوی جز یکبار

[illegible]

[illegible]

مسجدے مسجد جامع / یا مکانست که کش ای سامع
نیز در زاویاے خانه اگر / خوانده رفتی بزاویای دگر
همدرین زاویه سجود اند کس / گفت یک سجده است بر وے بس
گرچه در سیر باشدش گشتے / حکم او را چه گونه بنوشتے
گفت هم از کتاب خانیه راست / دو قدم رفت باز جا ز خواست
باز در گوشه خانه شخصے گر / رفته باشد بگوشهٔ دیگر
مگر آن دار بود دست کلان / در کلامے چو خانهٔ سلطان
یا کسے با گہے که شد نازل / باز باشد سوار فی الحاصل
نیست مجلس درین صور تبدیل / مجلس واحدست بشنو قیل
سخن بزرگان اسلام ست / نقل آو از بیان احکام ست
چونکه تبدیل گفته اند مکان / هم حقیقی ست نیز حکمے آن
چون ازینجای خویش نشست گر / باز نشست و بجاے دگر
باز این جاے خویش رفت آن کس / باز آید بجای خود زان پس
گفته باشد حقیقی این تبدیل / نیز حکمے بیان کنم بے قیل
حکمے آن کس که در مقام بود / لیک مشغول با طعام بود
یا در آنجا سخن کند بسیار / یا کند بیع یا شرا آن یار
یا کند عقد از عقود دگر / گرچه زانجا نکیفیه است اگر
یا که نشسته بود این جا او / بعد از آن خواب رفت بر پهلو
باز بیدار گشت چون آن یار / آیت سجده خواند دیگر بار
سجده واجب شود باین تکرار / چونکه تبدیل حکمے شد ای یار
لقمه خورد یا دو لقمه او / کلمه یا سخن کند یا دو

ف
ولو کرر فی رکعة واحدة
کفته الواحدة وان فی اخرى
عند ابی یوسف اخرى
محمد [illegible] ولو کرر الدابة
فی رکعة [illegible]
[illegible]
فی مجلس لا یکتفی واحدة
بطلاق الکافیة
[illegible]

یا نشست کند ور اینجا خواب   نیست مجلس بدل درین ابواب
در هدایه بزرگ شیخ شناس   گفت اندر تاییدن که پاس
یا زشاخی رود به شاخ دگر   شد بقول اصح مکان دگر
بو المکارم بزرگ راه نورد   از خلاصه صحیح تعیین کرد
نیز بنوشت آن بزرگ حق   نیز بر سامع ست او مطلق
یعنی هرگز شنید واجب دان   ای صحیح خلاصه قاضی خان
در روایت هدایه را به عمل   احتیاط این بود که گشت بدل
باز ازین وجه شارح اوراد   کرد از چند نسخه خوشش یاد
از ینابیع کرده است خبر   آیت سجده خوانده بود اگر
در هدایه که احتیاط این ست   در خلاصه تصحیح تعیین ست
سجده کرد و نشست آنجا باز   خواند قرآن وران مقام دراز
یا به تسبیح یا به تهلیل او   ساعتی اشتغال آن جو
بعد او را اعاده کرد اگر   واجبش نیست سجده دیگر
در یکی مجلسی اگر انسان   ختم سازد تمامی قرآن
چارده سجده واجبست باین   از سراجیه نقل کرد چنین
نبود در نماز اگر تالی   تو هم مستمع اگر حالی
چون کند سجده تالی حق جو   سجده سازند تو هم مع او
از طحاوی نوشته است آن پیر   بکند جهر تالی در تکبیر
یعنی عند السجود در رفع سر   جهر کردن بود بقول خبیر
نیز آن قوم که سجود آرند   پیش از تالی سر نه بردارند
تالی سجده نکرد و رفت آنها   سامعین سجده آورند بجا

[illegible]

[illegible] في الصيف اول النهار وفي الشتاء اول الليل [illegible]

از تشبیه این چنین آورد
امر بر کرد یا نکرد سلف
گفتا اهل سجده میکنند حالے
یک از تالی پیشتر یا بعد
هست در بعضے نسخهای سلف
شارح از خانیه بداد خبر
بشنود استماع نفس ورد
این چنین در کتابت قرآن
یا هجا کرد سجده واجب نیست
گفت صدر الشریعه حامد
آیت سجده خوانده است مرار
بعد تکرار سجده سازد خواه
از خلاصه نوشت در این باب
بهر این سجده گر تیمم کرد
آیت سجده در نماز اگر
آیت سجده که مذکوره
یا که سجده آخر است قریب
سجده ای شخص چون سجود نماز
در گذشتی بسوره دیگر
سجده ها که گذشت مذکوره
از ینابیع گفت شارح سعد

تالے بین قوم سجده کرد
خلف تالے نشوند مردم صف
سامع قوم هم مع تالے
سجده نارند سامعان بعد
خلف تالے نشوند مرد صف
آیت سجده خواند سرا اگر
سجده او را بغیر واجب گو
گر بجز اند بغیر واجب دان
از کبیرے همین بود مرویست
یعنی مجلس اگر بود واحد
خواه سجده کند در اول بار
گفت یک سجده بس بود آنگاه
ان کسی قادر است اگر بر آب
تا درست است سجده این مرد
چون بجو هند زد بگوست خبر
بوده باشد در آخر سوره
شرح اوراد گفت از تهذیب
جائز است سجده تلاوت باز
[illegible] گفته اند اهل خبر
گر بود در میان [illegible] سوره
همچنانے که هست اندر [illegible]

ولا یجوز التیمم بوجود الماء لسجدة التلاوة در نظائر یجوز مختصر خزانة و المختار را یجوز [illegible] القنا [illegible] ولا یجوز التیمم مع القدرة علی الماء ۱۲ [illegible]

فی التهذیب اذا قرأ فی الصلوة آیة السجدة [illegible] سجد [illegible] ۱۲ [illegible] السجدة [illegible] السورة ۱۲

[illegible] السجدة [illegible] الصلاة [illegible] سورة [illegible]

باشد افضل که سجده سازد
چون کند قعده باز برخیزد
ختم سوره که کرد چون معهود
بنمازش کند رکوع و سجود
آیت سجده خواند لیکن مرد
گر در آن دم رکوع سجده نکرد
نیت سجده کرد آن انسان
یعنی عند الرکوع جائز دان
آن رکوعش ز سجده شد محسوب
دیه تا خذ درین مکتوب
سجده‌ئی کرد یا رکوع این مرد
تا که آن سوره را تمامش کرد
بعد از آنکه رکوع کرد چنان
نیت سجده کرد آن انسان
سجده ساقط از و نخواهد بود
یا دبروی قضای او بسجود
یعنی اندر نماز هست این مرد
بیقین دان قضاش باید کرد
نیز در این کتاب مذکوره
سجده باشد در آخر سوره
سخن بزرگان شیرین گو
افضل اینکه کند رکوع باو
گر نکردی رکوع اینجا مرد
لیک او سجده تلاوت کرد
چون ز سجده که رفع سازد سر
چیزی خواند ز سورهٔ دیگر
گر نخوانده رکوع سازد باز
همدرین جا فساد نیست نماز
گر بود بعد سجده سه آیت
هیچ آنکه بود در آن شفقت
تالی را اندرین مخیر گو
خواه آن کس کند رکوع باو
خواه سجده کند درین هنگام
یا کند بعد سوره سجده تمام
وصل سازد ز سورهٔ دیگر
که بآن سوره نیست فاضل تر
نیز گفتند بزرگان نکو
گر اراده کند رکوع باو
ختم آن سوره ساخته آن کس
هست جائز رکوع سازد و بس
آیت سجده خواند چون انسان
گر اراده کند رکوع بآن

[illegible]

السجدة علی من [illegible] یجب مع [illegible] البزدوی ان [illegible] ان لم یتقدم [illegible] ان [illegible] ان [illegible] یسجد بها [illegible] الا [illegible] سجدة [illegible]

باز عند الرکوع نیت او
گر کند ور رکوع نیست این
جامع الفقه را نوشت اگر
نیت سجده کرد چون آنجا
همدرین باب شارح اوراد
آیت سجده آنکه خوانده بود
گرچه او کرد از برای نماز
گرچه با سجدهٔ تلاوت او
گرچه از بعد او دو آیت هم
گشت ساقط سجود قرآن با
گرچه از بهر سجدهٔ قرآن
لیک از بهر سجده کرد رکوع
آیت سجده خوانده بود آنگاه
بعد از بهر سجدهٔ قرآن
کاندرینجا امام خواهرزاد
گفت شمس الائمه خوش ذات
آن رکوعش ز سجدهٔ محسوب
در هدایه ست ور نمازه برد
بعد بیرون نگشت او ز نماز
گفت از خانیه بلا شبهت
آیت سجده گر شود تکرار

ور نه از سجده غیر جائز گو
اختلافست از ائمهٔ دین
کرد کس از رکوع رفع سر
غیر جائز نوشت نزد ما
می کند از کتاب خانیه یاد
کرد بالفور کس رکوع و سجود
شد ادا سجدهٔ تلاوت باز
گفت نیت نکرد جائز گو
خوانده بود ست تالی دراینهم
احتیاط عند با سجود نماز
کرده باشد رکوع این انسان
هست لابدی نیت مشروع
خوانده سه آیت کلام الله
کرده باشد رکوع این انسان
قاطع فور کرد او را یاد
قاطع فور نیست سه آیات
گفت قاطع زیاده اش امی خوب
سجده واجب شده اداش نکرد
نیست اکنون قضا آنکس باو
در نمازی چو در یکی رکعت
سجده واجب مگو سے جز یکبار

له فی بیان الاحکام اگر امام آیت
سجده خواند امام سجده بیاورد
مقتدی نیز با او سجده کند و اگر
امام سجده نیاورد مقتدی هم
نیاورد و اگر کسی بیرون نماز
آیت سجده خواند کسانیکه در نماز
بشنیدند در نماز سجده
از نماز سجده آرند اگر در نماز
آرند محسوب نباشد و بعد از
نماز سجده باید آورد و اما بے
آوردن این سجده در نماز

[illegible]
نماز باطل نشود [illegible]
و اگر امام [illegible]
[illegible]
امام [illegible]
[illegible]
العبد [illegible]
[illegible]

در دو رکعت بخواند یا بیش — در قیاس است مثل قول بیش
و به ناخوانده درین مکتوب — از سراجیه گفت اصح آن خواب
گفت صاحب هدایه مرحوم — آیت سجده خواند از ماموم
نه امام و نه قوم را از این — سجده واجب مگوے بالتعیین
خارج از نماز اگر شنود — در صحیح سخن باد است سجود
شارح درر هاے روشن گور — ذکر کرد از خلاصه مشهور
هست ماموم یا امام است آن — نشنود گر ز اجنبی انسان
یا شنیده از مصلی دیگر — در نماز امام نیست اگر
سجده سازد و پس از فراغ نماز — که باجماع شمعهاے طراز
گر کند سجده در درون نماز — سجدهٔ خارجی ست نیست جواز
نزد محمد نماز فاسد باد — لیک قول صحیح نیست فساد
از طحاوے امام ربنبه — آیت سجده را بخواند اگر
خواه آرد بجاے برنبه — خواه سازد و نزد ول ماند سر
آن کسان که شنود بی اشتباه — سجده سازند امام را همراه
هست اگر قوم ناشنیده بانه — نکند سجده بر خلاف نماز
گفت از خانیاے مشهوره — سجده بشود در آخر سوره
آیت سجده در نماز لیست — خواندنش در نماز مکروه هست
از سراجیه مے کند اعلام — خواند در عید یا بجمعه امام
سجده بر این محل نمے سازد — تا که قومش به فتنه تن دازد
کرد و در شرح مختصر انعام — آیت سجده خوانده بود امام
ره سجدے خارجے نماز که او — آیت سجده از امام شنود

سمع المقتدی من الامام [illegible] من اجنبی [illegible] الامام [illegible] الصلوة [illegible] صلوة الامام [illegible] من الصلوة [illegible] بالاجماع [illegible] الصلوة [illegible]

سمع من الامام الذی کور ولم یسجد ثم اقتدی به فی تلک الرکعة [illegible] لا یسجد لها فی الصلوة ولا بعدها واذا تلا الامام آیة السجدة [illegible] المقتدی [illegible] الا ان المقتدی [illegible] عبارته

قبل سجده نکرده است اگر   مقتدی شد برکعت دیگر
چون شود فارغ از نماز آن کس   می کند سجدهٔ تلاوت پس
لیک اینجا برکعتی که امام   آیت سجده کرد بود تمام
بعد سجده که تا تلاوت کرد   گشت داخل امام را آن مرد
سجده زو ساقط است بی شبهت   چونکه مدرک نشد بیک رکعت
گر شود داخل او بسجدهٔ پیش   میکند سجده با امام خویش
گرچه نشنیده بوده است این مرد   تبعیت با امام باید کرد
شارح درر آن سخن پرداز   گفت در باب مفسدات نماز
بر کسی بود سجدهٔ قرآن   داد آن کس سلام بر نسیان
سجده بعد از سلام کرد آن کس   شد برون از نماز خود زان پس
تا که قدر تشهد او ننشست   گفت او را نماز فاسد هست
عود با سجدهٔ تلاوت ساخت   آن تشهد که کرده بود انداخت
باز در آن کتاب خوش گفتار   گفت این قول را هو المختار
در خلاصه هم اندرین معنی   فاسدیش نوشته شد یعنی
وانکه کرده است تبعیت بسجود   هم نمازش فساد خواهد بود
آنچه گفتند می کنم تقریر   اوست وا بنده تر ندا تقصیر

در بیان ترتیب فوائت

در هدایه و غیره ما دانی   فوت شد چون نماز انسانی
یاد اگر داشت فائتهٔ خویش   میگذارد وز فرض وقتی پیش
چونکه در بین فوتها و ادا   هست ترتیب فرض نزد ما
که بود فوت وقت اگر ای یار   فرض وقتی گذارد اول بار

لو صلى
صلوة يوم وليلة
ثم تذكر انه ترك
القراءة في ركعة
واحدة ولا يدرى
من اية صلوة
ترك ساقا [illegible]
الفجر والوتر
يقضى اذ ترك
القراءة في ركعة
واحدة وان ترك
ترك القراءة في
[illegible]
[illegible]
القراءة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ولا [illegible]
[illegible]
[illegible]

فرض را وقتی ادا کرد آن کس
می گذارد قضای خود را سپس
چونکه تنگی وقت بی تکذیب
بیقین هست مسقط ترتیب
نیز مسقط بود یاد نسیان
این چنین کثرت فوائت دان
یاد چو بود آخر وقت تمامش
نیست تقدیم فرض وقت چو اش
او همی چند فائته دارد
گر ادا کرد قضاش بگذارد
هم بترتیب خواند این خویش و نسل
همچنانکه فرض شد در اصل
شرح کن کثرت فوائت بس
چون شود شش تا فوائت از سپس
وقت ششم نماز شد بیرون
می شود کثرت فوائت چون
آنچه قول صحیح است آن نیست
نیز در چند نسخه تعیین هست
اجتهاد محمد چون شش
معتبر شد دخول وقت ششمش
نیز در نزد حضرت سبحان
تنگی وقت اصل وقت بدان
چون محمد که راه دین پوید
معتبر وقت مستحب گوید
در فتاوی کافی کرده بیان
کرده بودی شروع عصر انسان
یاد آمد پس از شروع این
شده بودی قضا باد پیشین
شود آن وقت مشتغل بقضا
می بود عصر وقت کرده ادا
نزد شیخین قطع عصر آرد
فوت پیشین خویش بگذارد
بعد سازد ادای عصر این تن
بخلاف محمد ابن حسن
گوید او بگذرد بعصر این کس
فجر را از ضرورت پیش سپس
از سر ابتدای تعیین کرد
می بخواند نماز پیشین هر دو
باز شک شد بآن مسلمانی
فجر را خوانده بود یا نی
چون بگرد آن نماز خویش ادا
شد بیقین فجر او شدست قضا

میگذارد قضای فجر آن کس ظهر را میگذارد از آن پس
شارح وردها ز چند کتاب گفت در باب جمعه زین اصحاب
گر بصلی جمعه را شد یاد فجر او قبل ازین قضا افتاد
داند از بامداد را خواند باز چیزی ز جمعه هم یابد
علما گفته اند یا اتباع درکند بامداد بالاجماع
لیک داند که وقت نماز گذشت جمعه ظهری رود از دست
بگذرد وی بجمعه بالاجماع بنود مختلف درین انواع
داند از جمعه فوت گردد زان لیک باشد ادای ظهر امکان
نزد شیخین خواند اول فجر گفت جمعه محمد باقر
قول اول نوشته بود از حصر گفت از مضمرات آن دین نصر
قول دیگر بنزد بعضی امام کنند آنکس نماز جمعه تمام
می کند بامداد او چو قضا بعد ازین ظهر به همین فتوی
هم همین شارحی که شهره مرو ست از کفایا شعبی آورده است
گفت این صورتیکه کرد بیان گر بود مقتدی همین انسان
گر بود جمعه را امام اما یاد آید که فجر اوست قضا
هر چگاهی که وقت باشد ضیق جمعه سازد تمام با تحقیق
بوده باشد وسیع وقتش چون شود از جمعه بالیقین بیرون
میگذارد قضای فجر آن مرد قوم هم انتظار باید کرد
کرد و ساقط ز ذمه اش که قضا می کند جمعه را بقوم ادا
هم همین شارح ره نورد از فتاوی حجه نقل آورد
گفت در جمعه با مسلمانی تنگ شد و فجر خوانده ام یانی

۱۵ ولو قضاها الاداء لیقینیت فان لم یکن علیه و تفوت بجمعه الظهر [illegible] لا باس به ۱۲ محضر

۱۵ فصل فی حکم الواجب بالامر وهو نوعان اداء وهو تسلیم عین الواجب بسببه الی مستحقه وقضاء وهو اسقاط الواجب بمثل من عنده ای عند المکلفین وهو حقه ۱۲ تلخیص قال العلامة التفتازانی

[illegible] شارح [illegible] الوقت [illegible] علیه [illegible] الوقت [illegible] عنده [illegible] الا علی [illegible] جمعه [illegible] الاستیفا [illegible] ۱۲ [illegible]

شد یقین خواندنش زابعد نماز
لیک کرد نماز خویشش ادا
نگذارد و قضای فجر آن کس
در جمیع نماز حکم این ست
در کتاب هدایه دل کش
زین قضاها که باره خواند
گفت ترتیب بعضی از رهبر
لیک زین وجه شارح او را و
هم زکافی نوشت بی شبهت
نکند بود بعد ازین ترتیب
هم همین شرح ساز پاک نهاد
گفت و زان کتاب تقوی بیش
سم قضا هم ادا اگر خواند
لیک گنجایش الف ره دارد
از قضاهای خویش سازد کم
تا نخواند ز بعضی فایته ها
در صلواة فقیه مسعودی
بعد ازان شش نماز کرد ادا
قول نعمان بزرگ دین پدر از
قول بو یوسف دیانت جو
بعد ازینها و الوده هر شش

جمعه که بجز انده است جو از
شد یقین فجر او شدست قضا
ظهر را میکند اعاده بس
داند آنکس که عاشق دین ست
فایته بیشتر بود از شش
تا بجا لیکه کم ز شش ماند
عود میسازدش هوالاظهر
از کتاب ذخیره سازد یاد
گشت یک بار ساقط از کثرت
اصح قولها بلا تکذیب
کرد در بابت فوایت یاد
فایته داشت شخصی از یک بیش
وقت با بقید نگنجاند
بعضی از فایته که بگذارد
میتوان خواند فرض وقتی هم
خواندنش فرض وقت نیست روا
فایته چون بیاد کس بود
بعد ازان فایته بکرد قضا
بر وی نماز آید باز
نیچه دیگر قضا کند با او
لیک قول محمد دل کش

[illegible]

عن جهل من غیر ان [illegible]
[illegible] ۱۲۵ [illegible]

چار دیگر باد قضا آرد
یا نمازی ز شخصی فوت افتاد
بعد ازان سه نماز را یا چار
بعد ازان فایته بکرد قضا
تا همین چار را نخواند باز
نیز عبد العلی ز حصه آورد
فایته بود خاطرش را باز
له بعد ازان فایته بکرد قضا
لیک ما نزد صاحبین بعد
از ذخیره است گر همین نسیان
بهر ترتیب فاسد ست نماز
در قضای فوایت ترغیب
تا که وتر از کسی قضا افتاد
این بود قول حضرت نعمان
سخن صاحبین نیست فساد
لیک فتوی بقول نعمانست
فرض خفتن که کرد او مروی
سنت و ترکه از آن سبب
فرض خفتن بلا وضو بوده
وتر هم باد اعاده عندهما
شخصی از بهر احتیاط اگر
بعد وقتی خویش بگذارد
هم قضایش اگر بود و بیاد
خواند در وقت آن نمازگذار
چیست حکم نماز او اینجا
وقتی او نبوده است جواز
ترک کرد توبه کسی بکرد
بعد ازان بعد ادای پنج نماز
پنج او نزد بو حنیفه رح روا
پنج را هم قضا کند زین بعد
واندازد واجبی ترتیب ان
نزد او هم اعاده سازد باز
بین وتر ست فجر هم ترتیب
هست اگر یاد فجر او ست فساد
وتر چون واجبست نزد آن
وتر را چون کنند سنت یاد
هم صحیح سخن که هست آنست
باز از بعد او وضو کردی
بعد فهمید حال خود آن کس
فرض سنت اعاده فرموده
لیک نزد امام اعظم لا
میگذارد نماز عصر از سهو

له وروی الحسن
عن ابی حنیفة رح انه لم
یجزه فی صلوات ادرجل
واما ذاتان لا یلزمه کذا
فی المحیط السرخسی
والغایة عن الحسن
لمن یقضی صلوة عمره
من غیر ان فاتته
شی لا یؤمر الا الاحتیاط
فان کان لاجل النقصان
والکراهة فحسن

[illegible]
فتاوی عالمگیری ۱۲

قول بعضے چو شبهه دارد احتیاط این بود که بگذارد
شبهه کره نیست با نقصان قول بعضے مے گذارد آن
خواندنش نیست در صحیح سخن مگر از بعد فجر و عصرے تن
لیک هر کس که خواند بسم سوره با فاتحه بسازد ضم
آن شنیدی که سرور صوفی حضرت بو حنیفه کوفی
در وضو در خلال انگشتان کرده بودی ز سوی فوق آن
بعد معلوم شد رسول خدا کرده بودی ز سوے ته بالا
از همین وجه آن ورع پرور نسبت ساله نماز اعاده کرد

در بیان نماز بیمار

در هدایه و نسخهاے تمام مسئله گشت بیمار عاجز او ز قیام
پس نمازش مسئله نشسته بگذارد هم رکوع و سجود مے آرد
ور بود عاجز از رکوع و سجود باشاره گذارد او بقعود
از اشاره رکوع اشاره سجود بهترین حال پست تر فرمود
لیک چیزے بلند پیش رو نکند بهر سجده کردن او
ور کند راس اداکرده نیست در محل اشاره جائز هست
بنهد آن چیز گر به پیشانی غیر جائز بود یقین دانی
هر که گاهے نشسته نتواند نزد ما پشت تا که مے خواند
پاے ها سوی قبله میسازد روشود سوے قبله برخازد
باشاره کند رکوع و سجود حضرت مصطفی چنین فرمود
ور شود مضطجع بیک پهلو جانب قبله است او را رو

[illegible]

لان المقصود غاية [illegible] شرح وقایه [illegible] تعذر الرکوع والسجود [illegible] القعود [illegible] فتاوی قاضی خان ان [illegible] بالقیام الرکوع والسجود [illegible]

هست جائز و لے به نزد با
گر بود عاجز از اشاره سر
یا به چشم و یا به ابرو
بخلاف زفر که گفت این جا
هم ز کافی نسخه ب بیار
به سرش چون وساده ماند
چون بود عاجز از اشارت بسر
هر چگاهے که او بود هشیار
در هدایه صحیح این را دان
گر یکے بر قیام قادر بود
نیست لازم قیام بر این کس
قائما خواند اختیار اوست
قاعدا خوانده بود بعضے نماز
باقی او را کند بقعود
از رکوع و سجود هم ماند
ور نشد قدرت نشستن هم
عاجزی میگذارد همی بقعود
یافت صحت درین میانه باز
این بنزد دو شیخ پاک جمال
صورت اول او بود اولے
میگزارد نماز و قسمت دگر
یا بقلبش ادا نه سازد او
بدل چشم و حاجبست ایما
پشت تاکے که خواندش بنماز
تا کسے پیش قاعدے خواند
از شب و روز تمام بود اکثر
نیست ساقط نماز زین بیمار
مثل مغمے علیه نبود آن
قدرتش نیست بر رکوع و سجود
قاعدا با اشاره خواند بس
قاعدا با اشاره نزد نیکوست
مرضش زور کرد او را باز
هم بجا آورد رکوع و سجود
بعد ازان از اشارتش خواند
پشت تاکے گزارد این آدم
نیز میکرد او رکوع و سجود
قائما کے کند بنا بنماز
لیک نزد محمد استقبال

قال فی المستطاع الا یماء بالرأس آخرت و لا یومی بعینیه و لا بحاجبیه خلافا لزفر رح [illegible]

ور کسے در نماز مے بود
قدرتے یافت بر رکوع و سجود
نزد جمله امام دین پرور
میگذارد نماز را از سر
این همه از هدایه کردم یاد
ذکر گر هست در فصول عماد
کز نیابد قیام کرد تمام
لیک قادر بود ببعض قیام
قدر قدرت کند قیام آنکس
چون شود عاجز او نشیند پس
قدر تکبیر تحریمه بے شکن
میتواند که راست استادن
او که قادر بود باین تقدیر
گوید ایستاده قائما تکبیر
یا ز بعضے قرأت این انسان
میتواند که راست خواندن آن
آنچه قادر بود باین مقدار
راست استاده خواند این بجا
زانکه عاجز بگشت بنشیند
بعد ازان حال خویش را بیند
یا کسے قدرت اینقدر دارد
گر کند تکیه راست بگذارد
تکیه کرده کند ادای نماز
قاعدا خواندش نگوے جواز
یا کسے تکیه بر عصاے کرد
مے تواند باو قیام آورد
یا بر شخصے که خادمے دارد
تکیه بر خادمش اگر دارد
میشود راست اینچنین آرد
تکیه کرده نماز بگذارد
یا بر بعضے نشسته مے خواند
مستوی یا نشسته نتواند
گر شود مستند بدیواری
یا کسے استاد بایاری
مے تواند نشسته بگذارد
مستند قاعدا بجا آرد
ور کند مضطجع ادای نماز
باوجود همین نگوے جواز

[illegible] فان لم یستطع القیام الا متکئا یصلی قائما [illegible] قاعدا اختلف المشائخ فیه والمختار انه یصلی قائما ١٢ [illegible] مستندا

هست در این کتاب خوش گفتار کاندر نجبا ره و ابهت بسیار
ما باندازه مجال خویش درج کردیم از کم و از بیش
بوالمکارم بزرگ صاحب عقل از کتاب خلاصه سازد نقل
گر کسی قدرت آن قدر دارد گر کند تکیه راست بگذارد
متکیا کند ادای نماز گر و ترک قیام نیست جواز
گفت این را صحیح از مذهب یعنی حلوائی آن محب رب
در صلوة فقیه مسعود است در بیان مریض فرموده است
گفت در خانه هست بیماران نبود نزدشان ز غمخواران
نبود طاقت وضو کردن نیست طاقت بقبله رو کردن
جامه شان پلید جا ناساز چون در آمد چنانچه وقت نماز
نیست کس که وضو بسازاند روی شان سوی قبله گرداند
به تیمم نماز بگذارد روی دل سوی قبله گرداند
گر نسازند ادای فرض آله همه عاصی شوند بی اشتباه
گر نه بیند فرض اگر بر خویش نشود آن قدم که کافر کیش
شیخ او را ابو داود سنی هست یکپایی مسلمانی
اشتداد اگر نشسته نماز گر تواند قیام نیست جواز
تا تواند قیام است آن بعد از آن می نشیند این انسان
در هدایه و نسخه های دگر چون ز شیخ علیه داد خبر
گشت بیهوش پنج وقت نماز هرچه از وی زیاده گردد باز

[illegible] آید
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] باید
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مستقیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنچه عذرست چیست یا بنده | خوف دزدست خوف درنده
یا زمین هر جگاه باشد گل | نیست جائی که او شود نازل
ور نشسته با چارپا گرش آنسان | گر فرود آیدش نه ایمن انسان
نتواند سوار گشت آنجا | بی مددگار مرکب خود را
یا که پیری فرود شد بنشاند | نتواند سوار گشتن باز
نیست کس که کند سوار او را | این بود عذر آن خدا جویا
آنچه در این صور که شد مذکور | در نماز فریضه شد معذور
رو کند سوی قبله در این حال | هم توقف کنان نشد آن حال
اینکه عاجز بود ز استادن | بعد جائز بهر طرف خواندن
لیک رو سوی قبله آوردن | نزد تحریمه شرط شد بظن
کس نه خوف سباع از عدوان | مومیا ره آنجا گذارد آن
یا ز بیماری یا ز بیم ظنین | گر کند مومیا بجا آرد این
در فتاوی کافی نخست گو | لم یعد گفت القضا قاله او

در بیان نماز مسافر

گر مسافر بود ازو بر گو | گفت در مختصر و غیر او
یعنی از خانمان شهر خویش | گر ز وقت گرفته ره در پیش
هم کند قصد جای این انسان | بوده سه روز شب میان آن
هم بسیر وسط رساند منزل | یعنی با سیر اشتر راحل

مسئله سئل [illegible] بالامام علی ظن انه زید فاذا هو عمرو اجاب [illegible] کبیری [illegible] اقتدی بالامام [illegible] انه زید فاذا هو عمرو صح الاقتدا محیط [illegible] نیت اقتدا [illegible] زید عمرو [illegible]

[illegible] قاضی خان [illegible]

گفت عبد الغنی شرح آموز — غیر قصد سیر کامسه روز
طوف ساز و متکی عالم — در سفر باز بود همین آدم
هم درین فصل شارح با مستقل — از ظهیریه گشته ای منتقل
قول جمهور عالمان دین — بعد از شیخ مقدر است همین
نیز در چند نسخ هست خلافست — درمیان مشایخ انصافست
قول بعضی بزرگ است و یک باب — قول بعضی است پانزده یک یک
نیز دو گفت بعضی با همین — بر همین فتوی گفت اهل دین
نیز در شرح بو المکارم دان — از محیط کفایه کرد بیان
قول جمهور مرشدان راه — بر همین فتوی گفت بی اشتباه
در کتاب هدایه فرموده — بعد از شیخ معتبر بوده
آنچه قول صحیح هست آیست — نیز در چند نسخه تیسیر هست
در قسمتها مثال مسیر خویش — می اندگفته ایم از این پیش
بو المکارم چنین بتعیین — شعر قول مختصر براین
اتصال هست انفصال فرسخ — بر بعض نیست معتبر اینجا
اینها قول است متصل بود آن — از دگر شتن تو معتبر میدان
گر چه هست اتصال فرسخها — چون مسافر گذشته آن اینجا
چون زمین الشهید قاضی خان — نقل کرد آنرا صحیح بود این
آنچه ما گفته ایم متصل هست — معتبر نیست آن او متصل هست
چه بود شهر اتصال باو — نزد بعضی همه صد گز گو

روی عن ابن [illegible]
صلی الله علیه وسلم
الشیطان مع
الواحد و من
الاثنین [illegible]
فتاوی [illegible]
عن [illegible]
[illegible]

قول یک چند از امام شرع [illegible] راز
قدر آنست کز شنود آواز

شده با قدر گرچه هم گفتار
قدر غلو نگفت بعضی یار

از قدریه شیخ بزرگان بوده
گفت این قول را [illegible]

این چنین در مقام مستعمل
قول از بزرگان با یک دل

نیست کافی بعض [illegible]
شارح از بزرگان که [illegible]

بالا چون بعد انفصال از وی
دو گروه همچو [illegible]

قول بعضی است همچنین [illegible]
در [illegible] شی

از نفیه صحیح قول از ما
[illegible]

[illegible] از معتزله بود گفتا
قدریه شیخ از [illegible]

از کفا بزرگان سبیل
[illegible] قدر غلو [illegible]

غلو یا فرح [illegible] یا بل
در جهنم نوشته شده [illegible]

لفظ من فارق جماعت پس
صاحب تفسیر [illegible]

گفت عبد الحکیم [illegible]
مطلقا قدریه [illegible]

خواه مشهور [illegible] فصل
[illegible] قاضی یا رسل

غرض از قدر [illegible] در این
از غلو [illegible] تمکین

در [illegible] تمام
مثل این جماعت [illegible] مقام

[illegible] گشته شهر
[illegible]

یک گروه [illegible] مردان
[illegible] است [illegible] آن

[illegible]

در جمل آنچه لایق است باو
در نماز چهار رکعت گو
گر مسافر نماز خواند چهار
در هدایه است شد مسی آن مرد
در سر رکعتین اگر ننشست
شافعی گفت فرض اوست چهار
بمقامش رسد مسافر مرد
باز جند بعلی بکسر خ
یعنی آنجا رسد مقیم گشت
یا کند نیت اقامت اگر
نیز حکم مقیم شد آن یار
کمتر نیت اقامت چیست
پانزده روز جای اهل سفر
گشت آنکس مقیم در معنی
بوالمکارم بزرگ راست سبیل
چیست وز نزد شافعی مقبول
قصد بودن که کرد چار ایام
قول دیگر از آن امام حرم
یکشبا و چار روز چون بگذشت
هم معتبر که این دیار ها
کرد و نیت اقامت کرد

در وقایه و غیر او بر گو
بر مسافر فریضه باشد دو
دو دگر او نفل میشود این یار
چونکه ننشسته با سلام بکرد
آن نمازی که خواند فاسد است
گر کند قصر رخصت است این یار
او مقیم است گر چه قصد نکرد
رسد آنجا که گشت ز اهل سفر
وصف آنجا که قبل ازین بگذشت
یعنی در یک مقام اهل سفر
می بخواند نماز خویش چهار
آنچه از بزرگان بامر نیست
چون کند نیت اقامت اگر
چار خواند نماز خود یعنی
ذکر کرده است نیت عبد جمیل
غیر روز خروج روز دخول
نزد او می شود مقیم تمام
نکند نیت اقامت هم
چار خواند که او مقیم گشت
بوده باشد چنانچه در آنجا
نیت او درست هست ای مرد

[illegible]

گفته اند هم بلند و هم نرم
شاید خواند شیخ الاسلام
برهان الدین رح گفته است
که از صحابه [illegible] روایت است
[illegible]
علاء الدین رح گفته است
[illegible]

از هدایه و کافی تعیین ست
بود الکنا هم ز مضمرات ترجیح با
شیخ زعبد العلی پاک نهاد
از خزانه همان بزرگ دین
نیز فرموده شارح معروف
گفت هم معنی خباء را
یعنی اعراب چون ز اکسیه دران
لشکر مسلمین اگر در دشت
در بیابان چو خیمها برزند
گفت ابنای شعر مقیم
گفت از کافی این همه تعیین
سیر نا کرده بود اگر برزند
هم در و نیت اقامت کرد
در هدایه نوشت چون عسکر
با قامت کنند هم نیت
این چنین بلده کنند قبل
باغیان را اگر قتال سازند
گفت در غیر مصر اگر بوده
لیک در هر دو وجه نزد زفر
مع شوکت بوند ایشانان
نزد یعقوب صحت ست اگر

آنچه قول اصح که هست نیست
ذکر کردست بر همین فتوی
از ذخیره صحیح سازد یاد
سبکیه نقص فتوی شد پس این
الخباء خیمه بود از صوف
اهل مسکن کننده در صحرا
شد روا نیست تا اقامت شان
موضعی در طریق نازل گشت
پانزده روز بود درخت افکند
گرچه با پانزده شدند عزیم
باشد از بعد سه سه روز اینا
در بیابان که برشدند فرود
قصد ایشان درست دان ای مرد
گشت داخل بدار حرب اگر
قصر باید بکرد بی شبهت
هم در اینجا بود بقصد عمل
ای در اسلام چون عمل سازند
هم درین جا بی قصر فرموده
چون کنند نیت اقامت اگر
هست صحت چه نیت ایشان
باشد آن شخص در تبعیت [illegible]

[illegible] والخیمه من الصوف ذکره فی المغرب والمراد بالعجالی من لم یسکن [illegible]

[illegible]

داخل شهر شد مسافر بود
عزم او اینکه میشود عزم زانجا
که باین عزم سفر اینها ماند
وطن اصل بود یا منزل
موضعی را که بود اصلی او
حاصل مسئله درین تقدیر
وطنی بود مر مسلمانی
بود اهل عیالها آخر
که بدل وطن شود داخل
چونکه در این نماند حکم وطن
بلده را که اهل داشت اگر
هر دو باشد وطن باین حال
وطن اصلی ای خدای پرست
وطنی که اقامتیست اگر
این چنین را و سفر گردد از آن
اندرین فصل شارح اوراد
آن مروج بعلم شرعیه
چون مسافر سفر کند هرگاه
بین او بین شهر خویش اگر
چون بقیمان کند ادای نماز
هم درین فصل شارح شمرد
قصد بودن در آن دیار نکرد
یعنی نزد او یا دگر فرد را
نه مقیم است قصر میخواند
می کند اصل دیگری باطل
باتاهل کسی کند و را د
گر و عید اصلی نکو تقریر
جای دیگر وطن کند ثانی
که ازینجا که باز گرد سفر
می کند قصر اندرین منزل
زین سبب قصر میکند این تن
خوب است اهل بلده دیگر
بیگه گر را نکند باطل
مبطل موطن اقامتست
مبطل او اقامت دیگر
مبطل موطن اقامت دان
کرده از چند نسخه خویش یاد
میکند نقل از جمله
باز بر اهل خویش گشت از راه
باشد از مدت سفر کمتر
آنچه خوانده است اعاده نبود باز
از ینابیع او روایت کرد

لها الا ان [illegible] ان ولنا الرسول [illegible] اقتدی [illegible] المسلم [illegible] [illegible] [illegible]

او مسافر قالوا الا الصحیح اقتداؤه لان العلم بحال الامام شرط اداء الصلوة بالجماعة قاضی خان

قصد شهری کند مقیم اگر
باشد از مدت سفر کمتر

پس به آن شهر که رسید آن گرد
باز او قصد شهر دیگر کرد

نیز مابین این دو شهر اگر
باشد از مدت سفر کمتر

طائف شهرها شود چون این
او مسافر نمی شود بیقین

گر امیری به لشکر خود چون
طالبا للعدو شود بیرون

می ندانند ور کجا باشند
وقت رفتن نماز چون خوانند

چون مقیمان ادا کنند قبیل
گر چه مدت کشیده است طویل

نیز در ملکش ذکات الموضع
انچنین حکمی کند شارع

لیک بر گشت حکم او دگر است
راه اگر قدر مدت سفر است

قصر سازد نماز الا فی
از خلاصه و خانیه وافی

از عتابیه به همین مضمون
طالبا للفرع شده بیرون

قصد او اینکه هر کجا یابد
بروی بر سر خویشتن تابد

به همین قصد نی مسافر آن
گر چه شد طائف جمیع جهان

از ذخیره محیط کرد خبر
هر جگاهی خلیفه کرد سفر

چون نماز قران اگر خواند
حکم او این بود یقین داند

لیک قولی ست در ولایت خویش
نه مسافر بود خلافت کیش

هم درین باب شارح باعقل
کرد از ترغیب الصلوة او نقل

هر کجا اصل چون کند نیت
تبع او ست فرع بی شبهت

چون رجل نیت اقامت کرد
زن در نیجا تبع بود با مرد

نارسیده تبع بود چه پدر
گر چه نیت نکرده است اگر

لیک فرزند بالغ ست پدر
شد پدر قاصد اقامت اگر

مسئله و فی الاصل الخلیفة اذا سافر یقصر الصلوة الا اذا طاف فی ولایته لا یصیر مسافرا ۱۲ خلاصة الخلیفة اذا سافر یقصر الصلوة الا اذا طاف فی ولایته لا یصیر مسافرا ۱۲ خزانة المفتین وفی تاتارخانیة والسلطان [illegible] کذلک والقصد معتبر [illegible] السفر [illegible]

القصر [illegible] [illegible] ۱۲۱ [illegible]

هست در موطن پدر گر او
تبع آب خود و مقیم بگو

لیک در موطن پدر نبود
نیست او با این اشد بود

مع سلطان حشم شود یا نی
مثل فرزند با غنیمین وامی

با اقامت که قصد کرد اعلی
چه بود حکم فایدش اینجا

نیست در موطنش عساکر او
باتفاق سخن بتقسیم بگو

بود در موطنش قصد بها
شد مقیم او بقول نعمان لا

غیر از شنید گفت آن پیر
گفت چون بنده است حکم اسیر

در سفر بنده یا اقامت راست
در همه حال تابع مولی است

مع مستأجرش اجیر اگر
گشت بیرون ز شهر خود بسفر

در اقامت اجمعنا حضر
گفت قصد است قصد مستأجر

نیکر انکه ورا اجیر کرد
نقل او از سعد آنچه آورد

زینچنین آن بزرگ نیکو نام
نقل کرد از قواعد الاسلام

اهمل شد تا بعد اقامت اگر
فرع نادر و نبوده است خبر

بعد معلوم شد اقامت او
فرع خواندن نماز را دو

گر بود پیش نماز و حکم شرع
باز خواند نماز خود را شرع

گر ز پیشش خوانده بوده هست زیاد
گشت اکنون صحیح اعاده مباد

اهمل قصد اقامت او برکرد
لیک از فرع را اختیار کرد

بعد از این اختیار بر فرع ست
ذکر کردیم آنچه در شرح است

لیک در شرح بوالمکارم دان
نقل کرد از خلاصه قاضی خان

خواجه شد تا قصد اقامت اگر
بنده را زو نبوده است خبر

بنده خواند نماز را دو
بعد ایام کرد معلوم او

[illegible]

مسافر او را ان
لم ینو وکذا
الزوج مع
الزوجة والسلطان
مع الجیش الکه
کتب فی المحیط
دیوان الزرق
شیخ الاسلام

آنچه فجر اوست اندرین امام گفت بر وی اعاده هست تمام
آنچنین است از وجه اش تا شنو یعنی در ظاهر الروایت او
شارح در وهاے راه نورد نقل از شعیب الصلوٰة بکرد
خواست زن هر کجا مسافر مرد شد مقیم او اگرچه قصد نکرد
لیک او زان گرفت در گشتے حکم او را چه گو نه نوشتے
گرچه او نیت اقامت کرد ے نگردد مقیم انجام د
نیز این شرح ساز شرعیه ے کند نقل از سراجیه
یعنی در فجر و تر سنت شام میگذارد چون مقیم تمام
در جمیع کتب بها این ست داند آنکس که پیرو دین ست
نیز این شرح ساز شرعیه گفت از حاشیه سراجیه
قول بعضے ست مر مسافر تن یعنی رخصت بود بترک سنن
گفت ابوبکر فضل تقوے چو نیست رخصت بترک قصر او
هم امام سرخسے با تقواے همین قول داد او فتواے
مگر آنکه بعذر باشد ترک نیک قول ست قول آن نادر
هم نوشته ست از کتاب زاد بلکه در سائر کتب شد یاد
در سفر فوت شد شخصے نماز در حضر در بود قضائیش باز
فوت شد در اقامت از هر بار در سفر خواندش قضائیش چار
در نمازے اگر مسافر مرد خود او نیت اقامت کرد
فرض او منقلب شود با چار چه گمانست کند درین اے یار
از طها دے ست اگر مسافر مرد اقتدا باکسے مقیم بکرد
فرض او منقلب شود با چار که بتبعیت امام اے یار

سئل عن صلی الظهر رکعتین فی منزله وهو مقیم ثم خرج بها الی السفر وصلی العصر رکعتین فی سفره فی ذلک الیوم ثم تذکر انه ترک شیئا فی منزله فرجع الی منزله لاجل ذلک ثم تذکر انه صلی الظهر والعصر بغیر وضوء فاقام فیه علیه ان یصلی

نیز در چند نسخه تعیین است
داند آن کس که عاشق دین است

در فتاوی کافی گفته باز
لیک بیرون گشت وقت نماز

اقتدا گر کند مسافر یار
نشود فرض منقلب با چار

زین سبب اقتداش نیست درست
در امامت نوشته‌ایم نخست

هر مقیمی اگر مسافر مرد
مقتدی گشت بی امامت کرد

قبل ازین از مسائل اینها
در امامت شد است تبیینها

هر کسی را که عقل و ادراکست
وطن اصل با همه خاکست

چند روزی که راه پیمودیم
بهر سودای آمده بودیم

بعضی سودای خود ز روی شتاب
ساخت از بهر امور از هر باب

پاره مردم نساخت از سستی
کرد سودای خویشتن چستی

داد سالار قافله آواز
کوچ سازید یا وطنها باز

آنچه گردید نیک یا بد گشت
باز گردید کاروان بگذشت

نفع بگرفته آید خواه ضرر
نیست سودای بر شما دیگر

الرحیل الرحیل بر خوانند
نیست مهلت که ساعتی مانند

هر که سودای خویش با فردا
مانده بود دست آه و وادردا

بعد ازین حیرتست حیرانی
سوزش غصه و پشیمانی

بسفر آمدند عمر دراز
دست خالی روند آنجا باز

ای گرفتار نفس الله یار
چشم بگشا ز خواب غفلت بار

تا بکی خفته‌ام چو بهیمها
شدهم باد از سیاه روها

سالها در سفر بودی
حیف صد حیف بی خبر بودی

عمر تو شد تبه بتیغ
این چه غفلت بود دریغ دریغ

عمر بگذشت با تهی دستی / چشم نگشا ز غفلت مستی
راه سردی ز گریهٔ سحری / بهر غفلت شدی چه بیخبری
وعده ها کرد حضرت غفار / بهر مستغفرون بالاسحار
نیم شبه بدرگه سبحان / غافلی از تسبیح سبحان
تشنهٔ از برای خوف طمع / تتجافی جنوبهم را تبع
طرفه غافل ازین صفتهای / دیده ها باز کن که رسوائی
بازانگور از قیامت غم / دمبدم میشود ز رحمت کم
مرگ در نزد تو گریبان گیر / غم دیگر نخور ز غم آن گیر

در بیان نماز جمعه و احکام و شرائط او

شرح او را که شرح بگرد / هست مقیم صحیح بالغ مرد
خواندن جمعه را افضل دان / گر شود یافت شرطهای آن
جمعه واجب نگوی بر بیمار / همچنین بر زن و نسا فرباد
نیز بر بنده غیر واجب دان / اذن خواجه مگر بود بر آن
هم بمحبوس غیر واجب گو / چونکه رفتن نمی تواند او
نیست واجب به پیر ضعیف حال / که برفتن ندارد او مجال
مانده از پای را نه واجب گو / گرچه یابد کشش حامل او
هم به اعمی تو غیر واجب دان / لیک یابد اگر عصاکش آن
بعد ازان واجب است عندهما / لیک در نزد بو حنیفه لا
همچنین ما که غیر واجب بود / لیک حاضر شدند این معدود
بگذارند جمعه را با امام / شد از ایشان ز فرض وقت تمام
از یکی شرطهای جمعه دان / مصر یا در فنای آن

مسئله ذکر فی جامع الاحکام لا یصلی او دخل فی المسجد یوم الجمعة لا یصلی تحیة المسجد اذا کانوا یقرؤن القرآن فی المسجد لان استماع القرآن فرض وتحیة المسجد سنة والاشتغال بالفرض اولی من الاشتغال بالسنة ۱۲ تاتارخانی و لا یکره فی اوقات المکروهة ۱۲ خزانة الفتاوی در جامع الاحکام میگوید که چون مصلی روز جمعه بمسجد جامع در آید تحیت مسجد نباید گذاردن

[illegible]

صاحب تحفه قصه بزرگ دین   مصر را میگفت چنین بتعیین
گفت با اکبر مساجد شان   که نگنجند اهل مصرست آن
گفت عبد العلی شه سخن   در جنانش بود همین احسن
مصر آنجا بود بقول دگر   از یتیمیش چون هزار نفر
یک سخن از ائمه یافته   باشد آنجا امیر هم قاضی
نافذ الحکم باشد او آنجا   هم بدار و حد بود را برپا
و بپا با ائمه طاهر   گفت این قول را اهل ظاهر
نزد بعضی امام نیک اندیش   بیش بر عشرت زبدقه ولیش
بگذرد سال تا بسال دگر   نیست محتاج حسن ثقه دیگر
یعنی در شهر باشد این موجود   بعد ازین حکم مصر خواهد بود
غیر ازین هم سخن بود بسیار   کاندرینها ز عالمان کبار
سخن شافعی ز راه غرور   هست در شهر آنکه چهل مرد
بهر احرار باشد این مردانه   بود ضیعت ز شتا مقیم آن
شافعی که بود باین معنے   جمعه خوانند شهر او یکے
این فنا متصل بشهر ان   او معد ست با مصالح آن
از چنین رکض قبل واد غبر   یا پی جمع کردن عسکر
دفن موتا و بهر رمی بختان   بنماز جنازه و نحو آن
و ری غلوه میل یا امیال   شرط فی نزد بعضے اهل جلال
نزد بعضی بود شد تقدیر   هست میل نزد بعضے سیر
نزد بعضی امام راه نما   قدر صوت موذن ست ثنا
نزد بعضی ز عالمان جهان   بدو فرسخ بود حد آن

[illegible]
ابی القاسم
الصفار ره

قول مختار گفت للفتوی
او معتمد بالفتوی نیست اینجا
در دو موضع و یا از واکثر
در یکی شهر جمعه خواند اگر
گفت از کافی سخن پرداز
باشد اینجا هو الصحیح جدا از
هست سلطان یکی ز شرط آن
یا کسی نائب است بر سلطان
شافعی گفت شرط نبود آن
یعنی سلطان اذن از سلطان
گفت از کافی شارح اوراد
پس بهر مفتی که شک افتاد
یعنی در کون مصر غیر دگر
شک بود در نماز جمعه اگر
می گذارند جمعه اهل این
بعد ازان چار رکعت پیشین
تا که نافتد اگر بموضع آن
فرض وقتی ادا شود پیشان
از فتاوی و واقعات آورد
سوره ضم با چهار باید کرد
چونکه واقع شود ز فرض اگر
خواندن سوره را که بی حصر
جمعه وی اگر بود صحت
شد و این چار رکعت از سنت
پس بهر چار سوره ضم کردن
هست واجب بکل النفل سنن
گفت اوراد شیخ راوند
جمعه با وقت جمعه میخواند
بعد ازان چار رکعت سنت
سنت وقت هی کند نیت
چار دیگر به نیت پیشین
میگذارد که احتیاط است این
بعد ازین چار بار و دو رکعت
میگذارد به نیت سنت
انچنین شه حسین تعیینش
کرد و جامع البساتینش
در جوازی جمعه آن جل صاف
گفت در مضمرات هست خلاف
کرد اول روایت بسیار
گفت آنکه صحیح هم مختار
مثل اوراد شیخ تعیین کرد
هم بگفت احتیاط آن شه مرد

فرضية الجمعة آكد من
فرضية الظهر حتى ترك الظهر
لاجلها والاذان الاول في الاوقات
مشروع ما ثبت في الظهر
فكذلك الجمعة ۱۲ محيط

ومن لم يؤد سنة
الجمعة لا يصلي في
حالة الخطبة ولا بعدها
لانه مكروه بل يصلي بعد
اداء الفريضة سنة
الوقت وهي الاربع
سنة الاربع قبل الجمعة

[illegible]

لیک آن چار رکعت سنت / سنت روز جمعه بی شبهت
بعد جمعه چو نیست پیشین / وقت پیشین بکن به تعیین

والاحتیاط ان یقول نویت ان اصلی آخر صلوة الظهر ادرکت [illegible] یعنی نیت کردم بگذارم نماز پیشین را که دریافتم وقتش نگذاردم هنوز [illegible]

شرط دیگر به جمعه وقت بدان / این بود وقت ظهر وقت آن
در بها [illegible] شرطها [illegible] بود / تا که کس در نماز جمعه بود
وقت [illegible] چون بگشت آن حال / سازد آنکس ظهر [illegible] استقبال
خطبه [illegible] قول عالمان عظام / شرط [illegible] تمام
[illegible] گشته ثنا / نزد نعمان بود خطبه او
لیک [illegible] الحمد [illegible] / گشت لابد [illegible] ذکر طویل
[illegible] گفت / [illegible]
یعنی [illegible] خطبه گو بدان / [illegible] مذهب نعمان
[illegible] خطبه [illegible] / گفت [illegible] دو بار
حضرت شافعی چه سازد حرف / نزد او خطبتین باشد فرض
قائما الا [illegible] / [illegible]
[illegible] در رود / گشته در هر دو خطبه [illegible]
[illegible] / خواندن آیتی در اول او
قول دیگر از آن شرافت [illegible] / خواندن آیتی [illegible]
نقل [illegible] / نزد آن [illegible]
هم نماز [illegible] شافعی / [illegible] او [illegible]
[illegible] / [illegible] اخیر فصل آید

[illegible]

شرط دیگر یاد جماعت کرد
بو المکارم بزرگ معنی سفت
قوم بعد از سجود نفرت کرد
لیک قبل از سجود اگر رفتند
در وقایه چنین کند تبیین
هم در نخبا بمذهب بوده امام
اذن عام است شرط دیگر آن
شرح این آن بزرگ هست سبیل
جامعه که نماز میخوانند
این بود اذن عام اگر دانی
در نهایه بهایه عینی گر
یعنی پیشین اگر بمنزل خویش
بکراهت که آمدست خبر
در خلاصه ز عالمان کبار
گفت تاخیر اگر نه نزد او
ظهر را خواند و بود آنجا کس
بو المکارم بزرگ نیکو نام
ظهر باطل بمذهب نعمان
نزد او ظهر را که باطل
گر بجمعه نبوده است امام
یعنی وقتی که سعی کرد این مرد

یعنی غیر از امام یا دو سه مرد
صالحی الامامة هم گفت
جمعه را می کند تمام این مرد
ظهر را ابتدا کند گفتند
صاحب کافی گفت بعد ازین
جمعه را میکند امام تمام
نکند یعنی منع آوسیان
یعنی نوشته هست عبد جمیل
با بهایش گشاده می باشد
عامه حاضر بود درین یا نی
خیر نشد ور روز جمعه اگر
بگذارد اگر ز جمعه پیش
اهل نبود بود از نزد زفر
بعد جمعه ادا کند یکبار
در صحیح سخن کراهت گر
سعی با جمعه کرد از آن پس
گفت در حال جمعه هست امام
گرچه جمعه نیابد این انسان
یا بجمعه نکرد این واصل
ظهر باطل نشد بقول تمام
پیش ازین جمعه را تمام بکرد

ط ای لا یشترط ان یکون الامام فی صلوة الجمعة غیر الخطیب لان صلوة الجمعة مع الخطبة کشیء واحد [illegible] لان صلوة [illegible]

قصد با سعی کرده بود آن یار
لیک بیرون نگشته است از دار
لیک قول ائمه عالم
گشت باطل اگر نمود قدم
قول بعضی ائمه رهبر
نگذارد ز در آستانه در
گفت گرچه وسیع باشد دار
غیر باطل شود درین تکرار
یافت کس جمعه پیشتر ز سلام
کند آنکس نماز جمعه تمام
این بود نزد حضرت شیخانؒ
وز محمدؒ بحکم دیگر دان
یعنی اندر رکوع ثانی او
که بباید تمام سازد گو
گر نیابد درین دوم آن ظهر
گفت آنکه بنا کند به ظهر
هست در مختصر چنین مذکور
غیر معذور نیست یا معذور
بجماعت ادا کند پیشین
روز جمعه بمصر کره ست این
گفت در شرح او باین مضمون
یا مسافر بود و یا مسجون
خواه از بعد او و خواه از پیش
گفت مکروه آن نکو اندیش
چون موذن اذان اول خواند
سعی سازد بیع خواهد ماند
در هدایه اصح که هست این ست
نیز در چند نسخه تعیین ست
در کتاب نهایه خویش گو
نقل کرد از اذان مبسوط او
اختلاف ست در کدام اعلام
سعی واجب شود چو بیع حرام
از طحاوی چنین شدست خبر
چون برآید امام بر منبر
چون موذن همین گذشت اذان
معتبر این اذان بود گفت آن
چونکه جز این بوقت پیغمبر
وقت شیخین هم نبود دگر
وقت عثمانؓ گشت مردم بیش
امر فرمود با اذان پیش
یعنی در صومعه اذان گفتن
نیز منکر نشد با یک تن

[illegible] من کان جالسا للطعام فسمع اذان الجمعة ترک الاکل سار الی الصلوة لا یمنع الاکل ما لم یخف خروج الوقت کذا فی الفتاوی السراجیة

نزد سنت که گویند اذان   گر حجاج محدث این را آن
حسن ابن زیاد صاحب عقل   میکند از امام اعظم نقل
منع بیع و وجوب سعی آن   معتبر در اذان اول دان
گر شود انتظار را نسافی   یا اذان اخیر که وافی
سنت جمعه از کجا خواند   هم ز استماع خطبه می ماند
هم ز جامع بود بعید اگر   خوف از فوت جمعه است اگر
داد از ترغیب الصلوة خبر   بوحنیفه رح امام بزرگ تر
معتبر کرد اذان اول را   بر مناره که میکنند ندا
نیز در این کتاب علم سرشت   از ذخیره هو الصحیح نوشت
گفت این قول اجید والیل   هم نوشته صحیح عبد جمیل
هم نوشته صحیح شمس الدین   معتبر اول اذان را این
هم ز کنز العباد در این باب   میکند نقلها ز چند کتاب
امر با ترک بیع که شد یاد   وانچه در معنی ولست مراد
باز دارد ز جمعه که هر کار   یعنی در معنی ولیست ای یار
صاحب مختصر کند تعیین   نیز بنوشت شارحان این
چون ز محراب خویشتن بیرون   گشت امام از برای خطبه چون
خواه باشد منار خواه کلام   میشود تا فراغ خطبه حرام
بو المکارم که کرد انجا یاد   کاندر انجا تطوع ست مراد
سخن شافعی است بی شبهت   می گذارد تحیت سنت
از کفایه نوشته است صریح   نیست مکروه گفتن تسبیح
لیک از مضمرات کرد بیان   گرچه تسبیح گفت مکروه آن

طه ويخطب
متقلداً بالسيف
في كل بلدة فتحت
عنوة كمكة ونحوه
متقلدين في غيره
كالمدينة [illegible]
المضمرات شرح القدوري
محمد [illegible]
التتارخانية [illegible]
الخلاصة [illegible]
كما في الزاهدي

[illegible]
[illegible] السلطان [illegible]
بالعدل
والاحسان
[illegible]

یا قراءت بکند و گفت درود یا کتابت کند چنان فرمود
نشنود خطبه اگر انسان همه اینجا سکوت افضل دان
کرده بودیم قبل ازین اعلام میشود تا ادای خطبه حرام
از خلاصه و غیر اینها باز ذکر کرده است تا ادای نماز
شارح این قول را بگفت احسن احتیاطش کنی برادر من
هم ز کنز العباد و کرد خبر بوده باشد خطیب بر منبر
اینکه باشد تکلم اندک لغو باشد همین قدر بیشک
یعنی چون میگفت او با صه لغو گفته است در دم خطبه
لیک در این کتاب کرد اعلام مرد با مرد دگر دهد او سلام
گفت در نفس خود جواب سلام میدهد گر نه خطبه هست امام
نکند رد از جهر او را اینچنین عاطس بحمد خدا
ذکر کرد از فتاوی حجت یعنی در وقت خطبه بی شبهت
گفت تشمیت عاطس و سلام گفت مکروه بو حنیفه امام
روز جمعه امام بر منبر یعنی صلوا علیه خواند اگر
صاحب مختصر معانی گفت گفت سرا درود باید گفت
اصح قول آنچه شد به ثبوت میکند لیک استماع سکوت
گشت آنچه اصح که مذکوری هست اندر کتاب کافوری
نیز اندر کتاب قاضی خان بزبان صحیح کرد بیان
ز اول خطبه تا بآخر آن یعنی باشد سکوت مستمعان
چونکه هست استماع خطبه فرض میکند از مشایخ ما عرض
چونکه بعد از ادای او فی ظن نیست ممکن درود بر گفتن

[illegible]

ويسكت من اول الخطبة الى آخره ١٢ قاضي خان

ومن لا تجب عليهم الجمعة من اهل القرى والبوادي لهم ان يصلوا الظهر بجماعة باذان واقامة والمسافرون اذا حضروا يوم الجمعة في مصر يصلوا فرادى وكذلك اهل المصر اذا فاتتهم الجمعة واهل السجن والمرضى ويكره لهم الجماعة ١٢ قاضي خان

در نصاب الاحتساب آورد
گرچه هست این سخن باین آدم
لیک کس دید چیزی از منکر
نبود باک ور صحیح سخن
چون نشنید امام بر منبر
امر با وی کنند تکمیلش
بو المکارم که شارح این ست
بوده باشد اگر خطیب د پیش
در همین ست ما یجب بینند
مستحب بوده است یعنی این
از امام سرخسی پاک روان
لیک از انحراف نشستن
نیز کرده ست بو المکارم یاد
س۴۳ حمد در هر دو خطبه است درود
هم نوشته هست شارح اوراد
هم دعا و ثنا و وعظ و درود
جلسه در میانهٔ این دو
شارح مختصر بگفت آن یار
قول بعضی بزرگ شرع شناس
نزد بعضی ز صاحبان سخن
ظاهرا میکند چو خطبه ادا

وقت خطبه سخن نباید کرد
امر معروف نهی منکر هم
کرد اشارت بچشم و دست اگر
لیک منع ست با زبان گفتن
گفت باین بدین افزان اگر
سخن مختصر علی التعیین
گفت اندر خلاصه تعیین ست
قوم با او کنند روی خویش
سوی او از انحراف نشینند
لیک بنوشته است شمس الائمه
روی بر سوی خطبه است لا آن
روی بر سوی قبله است احسن
نزد ما خطبتین سنت باد
قسم فیهما وقت و فیهما فرمود
نزد ما خطبتین سنت باد
آیتی هم و فیهما فرمود
قدر جلسه چگونه باشد گو
کل عضوش بگیرد استقرار
تا کند موضع جلوس مساس
قدر سه آیت خدا خواندن
فتما با و اخذ البعضا

س۴۱ بقراءة في الجمعة بعد الفاتحة سورة الجمعة والمنافقون [illegible] غيرهما [illegible] في شرح الطحاوي [illegible] ذكر الزاهدي [illegible] فيهما سورة الاعلى والغاشية [illegible]

س۴۲ اگر در روز جمعه خطیب یک خطبه خواند روا باشد [illegible] کرده باشد و اگر

[illegible]

مقبلا سوی قوم خوانده است
اینهمه سنت رسول خداست
میکند نقل از رسول الله
خطبه را میکند ادا کوتاه
خطبه اگر تمام می سازد
چون مؤذن اقامت آغازد
پس دو رکعت نماز برخواند
ساقط فرض وقت گرداند
شمس دین ذکر کرده آن فاخر
خطبه را چون رساند تا آخر
چون مؤذن کند اقامت گر
متصل با اخیر خطبه سر
بکسان نماز خویش امام
رسد آنجا اقامت ست تمام
در خلاصه چنین بیان کرده
نیز در چند نسخه آورده
جمعه را فرض وقت نیت کرد
صحیح ست نیت آن مرد
نیت جمعه عالمان لبیب
آنچه بنوشته اند در ترغیب

نویت ان اسقط فرض الوقت باداء رکعتی الجمعة اقتدیت بهذا الامام خالصا لله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الله اکبر

بعد جمعه چو نیت پیشین
گشت در باب نیت او تعیین
در نصاب الاحتساب آورد
چند لفظا از خطیب تعیین کرد
قدر دو خطبه قدر سوره آن
از طوال مفصل ست همان
نیز در آن کتاب راهنما
منعے قول قبیح از خطبا
یعنی سلطان وقت خود را چون
نکند وصفها ز حد بیرون
گفت اگر مالک رقاب امم
یا بگوید شهنشه اعظم
میشود خود بخویشتن مالک
گفت آنجا نعوذ من ذلک
چونکه اسم شهنشه اعظم
هست مخصوص خالق عالم
معنی مالک رقاب امم
هست کذب عجب قباحت هم
ذکر کرده دران شریف کتاب
هست امم نیز اسم جمع رقاب

[illegible] الازدحام ولا یلزم لهذا الخطیب من العقوبات الشرعیة کما التعزیر موافقة الحاکم [illegible] مقام المبالغة والاستشهاد [illegible]

شامل انس و جن ملائک هم
میشود مالک رقاب امم

یا اگر گفت شاه ارض آله
یا چو این شد دروغ بی اشباه

در چنین زور در مکان سول
کذب گفتن چه قبیح نامعقول

نیز فرمود آن بزرگ دور
بعضی افعال شه که باشد جور

او بر اطلاق اگر بگفت عادل
زین سخن قبیح ها شود حاصل

گر تو در منبر و یا در غیر
بادشه را بکن دعای خیر

وصف از حد زیاده چه درکا
او تعالی ست عالم الاسرار

هست در شرح شمس دین بی ظن
مالک وقت را دعا کردن

یعنی در خطبه است استحسان
نه که اوصاف منتهی اندر آن

در بیان وتر واجب احکام او را گوید

در هدایه بود و غیر آن
خواندن وتر را تو واجب دان

این بود نزد اعظم علما
لیک سنت نوشت عندهما

بوالمکارم شرح عاقل
هست از چند نسخه او ناقل

وتر نزد ائمه خویش خو
فی الاصح فی الصحیح واجب گو

نیز اندر هدایه کرد آگه
فوت شد وتر از کسی ناگه

گر باجماع واجب ست قضاش
همچنانیکه نزد او ست اداش

می بود وقت وتر وقت عشا
کند او را ز بعد خفتن ادا

چون بسازد نماز وتر ادا
نه اذان و اقامت ست جدا

وتر در نزد ماست سه رکعات
بدو قعده بیک سلام اثبات

اینچنین در جمیع رکعت هم
سوره با فاتحه بسازد ضم

بعد از ان هر دو دست بردارد
لفظ تکبیر بر زبان آرد

ک فی الاداء الوتر
سنة مطلقة عند الشافعی رح
مؤکدة عند ابی یوسف ومحمد رح
واجبة عند ابی حنیفة رح
فی الجامع الصغیر الثانی فی
باب ما یفوت الصلوة عنهما
الوتر سنة ولابی حنیفة رح فیه
ثلث روایات فی روایة فرض
وفی روایة واجب وفی
روایة سنة والاصح انه واجب
[illegible]
[illegible]

قانتاً خواندش قنوت آنکس … سیر دو بار رکوع از آن پس
آنکه در وتر دو با گشت ثبوت … غیر ازین در نماز نیست قنوت
شافعی گفت در نماز فجر … گفت باشد قنوت خواندن جهر
ابن مسعود از رسول الله … گفت در فجر خواند تا یک ماه
بعد ازان کرد فخر عالم ترک … یعنی منسوخ گشت ای بادرک
قول مختار در قنوت اخفاست … در هدایه نوشت چونکه دعاست
بو المکارم نوشت زینها بس … که نداند قنوت را هر کس
گفت یارب که گویدش شد با … بعد ازان میکند رکوع این بار
گفت صاحب خلاصه باهر … ربنا آتنا است آخر
وتر واجب بود بقول حق … نیست جائز به نیت مطلق
هم درین باب شارح اوراد … از فتاوای حجه ساز و یاد
فاتحه خواند سوره شد نسیان … بر سر در رکوع یاد آن
بازگردد باتفاق آنکس … سوره خواند قنوت از آن پس
چونکه دریافته قرأت آن … خواندن سوره را تو جهل بدان
چونکه اینجا قنوت مذکوره … بود محبوب از پس سوره
ای مسلمان که سوره را خوانده است … از فراموشش فاتحه مانده است
گفت آن رهبر شریعت سطے … باتفاق سخن نگردد وی
خوانده باشد بفاتحه سوره … مانده باشد قنوت مذکوره
اختلاف ائمه درین و آن … در تصحیح سخن نگردد آن
لیک سر از رکوع برو آرد … بعد ازان ناسی که یاد آرد
نکند عود او بخواندن آن … باتفاق مؤیدان جهان

[illegible]

لو ترک القعدة الاولی
فیها لا یفسد فی التجنیس الوتر
کالنفل فی حق القراءة
السراجیه والقراءة فی الرکعات
فرض فی الکبری رجل اوتر
ولم یقرأ فی الرکعة الثالثة
لا یجوز علی قولهم جمیعا لان الوتر
[illegible]
شرح اوراد

قومه را اینکه آن عاقی سفت		یعنی مبنی علی السجود بگفت
گوییا در سجود آمد یاد		پس ازین عود غیر ممکن باد
سجده سهو را بهر معنی		کاندرین فصلها کند یعنی
مثل این حرفها که یاد بگشت		در بیان سجود سهو گذشت
نیز این شرح ساز صاحب عقل		از کتاب محیط ساز و نقل
رکعت اول ست یا ثانی		سهو کرده قنوت اگر خوانی
ور ثلاثش بخوان دگر بارش		نیست در یک نماز تکرارش
شک شود لیک مر مسلمانی		خوانده باشد قنوت را یانی
او که اندر قیام ثالث بود		در دل خود تحری سازد زود
گر نه بگرفت رای او که قرار		می نخواند قنوت را آن بار
از ذخیره واز کبیری نقل		میکند نیز شارح باعقل
شک شود در قیام وتر باو		رکعت ثالث ست این یا دو
می بخواند قنوت را این کس		قعده آورده خیزد از آن پس
رکعت دیگری بسازد ختم		چونکه شک کرده بود این آدم
بازمیخواندش قنوت این بار		گفت این قول را هو المختار
لیک در وتر در مه رمضان		گشت مسبوق در دو رکعت آن
باامامش قنوت خوانی کرد		چیست از بهر ما سبق آن مرد
گفت فی قولهم جمیع آن		نه بخواند قنوت این نسان
بعضی از مسئله وتر قنوت		نزد اصحاب ما گه گشت ثبوت

گر بخواهد خدای بی انباز
انتهایش بعد آید باز

[illegible]

[illegible]

در بیان سنت مؤکده

چند رکعت نمازها انسان — خواندش سنت مؤکده دان
که دو رکعت نماز پیش از فجر — خواندنش سنت است اعظم اجر
نیز از بعد شام پیشین دو — نیز بعد از عشا دو رکعت گو
چار رکعت چو قبل از پیشین — چار از قبل و بعد جمعه بین
سخن مختصر همین میدان — بوالمکارم چنین بکرده بیان
بعد جمعه چهار خواند او — باز از بعد چار خواند دو
از ابو یوسف است این گفتار — گفت این قول را هو المختار
نیز بنوشت این سخن آراست — جامع ترک هر دو را فتوی است
پیشتر از نماز عصر عشا — چار رکعت بود ز نفل ادا
بعد خفتن اگر بخواند چار — از خلاصه نوشت نیک شمار
روز با یک سلام هر دو پیش — نافله از چهار خواند پیش
گفت در مختصر کراهت باد — اینچنین شب کند ز هشت زیاد
در هشت شب. وزگذشت آن اعمل — چار خواند ز دو بود افضل
بوالمکارم نوشت عندهما — گفت و لیل دو دو بود اولی
نیز بنوشت آن نکو کردار — فتوی اینجا بود بقول دو یار
صاحب مختصر معانی سفت — لزم النفل بالشروع بگفت
در کتاب هدایه هم آورد — شخصی با نفل چون شروع بکرد
لیک بعد از شروع کرد افساد — نزد اصحاب یا قضائیش باد
چار رکعت کند تطوع سه — در دو اول کند قرائت گر
قعده هم کرد بعد اگر افساد — پس بآنکس قضا دو رکعت باد

[illegible]

تقضیها عاما ۱۲ شرح [illegible]
سنة شرعت قبل المکتوبة [illegible]
اولی والتی بعدها فی المسجد او [illegible]
وذکر صدر الشهید وصل السنة بالفرض
مسنون وذکر السرخسی انه یستحب [illegible]
لجبر نقصان التمکن فی الفرض فیستحب
بها وعن الحلوانی والبزدوی والترجمانی
والکرمانی والبقالی وصل السنة بالفرض
اولی [illegible] رجل صلی سنة
الظهر تکلم فی المسجد بحدیث الدنیا
او خرج من المسجد وتکلم بحدیث الدنیا
فالفتوی علی انه یعید السنة

اینکه گفتم بود قضای دو
یک قبل از شروع کرد فسا
از ابو یوسف طریق ثانیا
اینچنین هست سنت پیشین
یک هست از ائمه پاک گفتار
شارح دررهای پاک جناب
چار پیشین که در بود شد نهاد
چار رکعت ثنا نا فساد را
پس دو رکعت کند قضای نماز
نزد ابو یوسف سنت بود دو چار
اصل نزد محمد خوشگو
باشد و ترک در یکی زین دو
نزد ابو یوسف فقاهت درک
می شود موجب فساد او را
یک در نزد حضرت نعمان
گشت باطل تحریمه بیشک
آنچه صاحب هدایه انشا کرد
هست مشکل بنظم آوردن
اختلافات نقل از آن شد است
بهر فهمیدن همین اقوال
ذکر کردست آن نکو گفتار

شارح شفیع ثانی باشد او
هم قضای دو بی اخیر میباشد او
اعتبار اینست با قضا
واجب قرض نیست چونکه این
رکعتا ادا قضا کسیکه چهار
میکند نقل از کتاب نصاب
فی الاصح چار هم قضا میباشد
چیزی نا فسد ائمه گروه هست قضا
نزد نعمان هم محمد یار
این سخن را بهشت و چند شمار
ترک قرآن در اولین او
مبطل تحریمه بود گفته او
در دو اول شود قرأت ترک
نیست باطل تحریمه اصلا
در دو اول که ترک شد قرآن
نیست مبطل چو ترک شد زینها
کاندرینجا دلیل هست مرو
زان نمی سازم از دلیل سخن
چونکه هر شفع دیگر علیحده است
در هدایه نهاده است مثال
گر قرأت نکرد در هر چهار

جز باشد محمد و نعمان
نزد بویوسف نگر گفتار
گر قراءت در اولین کرده
یا دو پیشین قضای دو آخر
ورد را اول بخواند از پس آن
قول حسن این است مثل
خواند دو با اولین از پس آن
قول اجماع بزرگان نجبا
ورد را آخر کند قرائت کس
یا دو پیشین قضا دومی اول
خواند با اولین از پس آن
ور یکی اولین ایست سه
سه پیشین قضا چهار باشد
ور یکی اولین اگر خواند
سه پیشین بهر یا نقصان
ور یکی آخرین بخواند پس
هم دو رکعت قضاست تنها
گر اولین نشد کرد تمام
ور بخواند نوشته در این باب
گر نشسته نماز خواند امام
اینکه در حالت نشسته کس

پس قضا میکند دو رکعت آن
گفت اینجا قضا کند هر چار
گشت در آخرین بترک ازمر
قول جمیع ائمه فاسد
لیک خوانده است ورد آخر آن
یا دو پیشی قضا دومی اول
ور یکی هم ز آخرین آن
سه بود پیشی آخرین قضا
ور یکی ورد آخرا و پس
قول جمع صاحبان مثل
ور یکی هم ز آخرین آن
ور یکی آخرین بخواند سه
لیک در پیشین شکی نوشته
لیک در دیگران او باشد
نزد بر نوشته است اما
ور دگر بای هم نخواند کس
نزد بویوسف است چار قضا
گرچه قدرت بداشتی بقیام
نصف تا کم گذارد یافت ثواب
پس چگونه نشسته از وی که
نشنید چو او نشنید پسر

در هدایه بود هو المختار — گفته‌ی بر این نسخه بسیار
قائما گر افتتاح کرد انسان — بعد بی عذر گر نشیند آن
هست نزد ابی حنیفه روا — غیر جائز نوشت عندهما
تا کرا و را نشسته بر خواند — غیر جائز بود یقین وانکه
گفت دیگر ولی بزرگان جهان — سنت فجر مثل واجب دان
نیز اندر خلاصه بهر حسیر — گر کسی بی عذر سنت فجر
هر جگاهی نشسته خواند آن — که باجماع غیر جائز دان
خارج مصر با فساد خدانی — حکمهای درست ما و انی
در صلوة المریض از اینها — قبل ازین کرده ایم تعیینها

در بیان نماز تراویح

ذکر شد در کتاب قاضی‌خان — چون تراویح در مه رمضان
از نبی سنت مؤکده است — هم خلف هم سلف برین شده است
گفت در این کتاب بی شبهت — بر رجال و نسا بود سنت
قوم یک چند قوم رافضیان — یعنی این سنت است بر مردان
رافضی که درست بامت نیست — بعض آنها بگفت سنت نیست
بوالحکام هم بزرگ ما هر دین — که بود در شرح مختصر تبیین
اول او را نشسته دل بصاف — بود در کون سنتیش خلاف
انقضای خلاف شد زان پس — همه گفتند سنت است الیس
بهمین قول اندر سنت نهاد — هم اصح هم صحیح سازد یاد
از فتاوای صحبه کرد خبر — که باجماع صحب پیغمبر
بیقین سنت مؤکده است — منکرش ضال مبتدع شده است

[illegible]

هم گواهی با وسعت نامقبول   نیست منکر با وگر زو مجهول
گفت هم قاضی خان غیر رجب   اهل مسجد بمسجدش هر شب
بیست رکعت نماز بگزارند   غیر سنت و وتر گزارند
میگذارند پنج ترویحات   در همه رکعتین تسلیمات
بو المکارم که کرد تصحیحه   التراویح جمع ترویحه
نقه الصال بیست راحت آن   ست همانا هم چهار رکعت دان
وقت او مختصر کند تعیین   قبل از وتر یا زبعد این
بو المکارم بزرگ است سبیل   میکند شرح این علی التفصیل
از هدایه صحیح همین باشد   هم ز دیناری همچنین باشد
قول عامه ز عالمان بخار   درمیان عشا و وتر گزار
در خلاصه صحیح قول این ست   نیز در جیب نسخه تعیین ست
گر بخوانند پنج تسلیمات   نزد جمهور دیگر اثبات
چار رکعت که خواند وه بار   می شود انتظار قدر چهار
خواه تسبیح گفت خواه تهلیل   نیک باشد ویا درین تقلیل
هست تسبیح مستحب اما   اصح این ست بر همین فتوی
گفت در مختصر بلا شبهت   ختم یکبار شد در سنت
بهر سستی قوم آن با درک   ختم قرآن در و نسازد ترک
عاجز از ختم باشد آن بیان   بو المکارم نوشت اینجا آن
بعضی گفت آنچه خواند شب و شام   در تراویح آن کند اتمام
قول بعضی آنچه در عشا خوانند   در تراویح آنقدر دانند
قول بعضی چند صاحبان کرم   بیست آیت نوشت تا هی هم

[illegible]

حسن از بوحنیفه با عقل
از کفایه و نیز قاضی خان
چونکه این همه بر شان
بو المکارم در نشد این فصل
گر نشد آیت قصیره اینجا
یا یک آیت طویل بپیان
ایک بنوشت قاضی خان که صحیح
میکند ترک ادعیه باسی
که بداند بقوم اوست ثقیل
نشود تارک درود ایشان
در همه حال در همه ساعات
شاک شود یا متیقن ناگه
یک سخن از ائمه رهبر
قول دیگر بجمع بگذارند
بو المکارم صحیح گفت اما
این کلام صحیح را گفت او
بجماعت زیاده از عشرین
چونکه در نزد بزرگان ما
جز تراویح کرده باشد آن
هم زشمس الائمه با عقل
گفت او در تطوع دیگر

که اندرین میکند ده آیت نقل
گفت این قول را صحیح بدان
میشود قدر جمله قرآن
نقل کرده از غنیه آن خوش وصل
فتوی داده‌اند در زمان ما
فتوی داده‌اند بزرگان زمان
گفت این قول را بغیر صحیح
در خلاصه بود چنین و دانی
میکنند ترک ادعیه بی قیل
چونکه در نزد شافعی فرض آن
واجب است احتیاط در طاعات
یعنی نه تسلیمه شد یا ده
نگذارند تسلیمه دیگر
یعنی آن تسلیمه که شک ازند
میگذارند شک شده تنها
از خلاصه مصنفات که چه
خوانده باشد و را کراهت بنا
گر جماعت شوند تطوع را
این سخن در کتاب قاضی خان
میکنند از کتاب کافی نقل
بجماعت گذارند اگر

ل قال صاحب [illegible] لا ینقص من تسبیحات الرکوع والسجود من الثلثة لان الزیادة سنة [illegible] الثلث فی الرکوع [illegible] سنة فلا یترک [illegible] ادرک الامام فی بعض التراویح یصلی الوتر معه ویصلی بقیة التراویح بعده ۱۲ [illegible] قال بعضهم [illegible] التراویح فی الفاتحة [illegible]

بر سبیل تداعی باشد وی کرده فرمود آن شریعت طی
لیک اگر اقتدا بایک کس او بایکی کرده نیست بیش از او
بیکی اقتدا کند سه بار یعنی در نقل اختلاف شمار
یا دو کس اقتدا بیک کس کرد کرده باشد باتفاق ای مرد
غیر ماه مبارک رمضان وتر را نیست جمعیت میدان
باشد اجماع مسلمین برین این سخن در هدایه شد تعیین
کاندرین باب شارح اوراد کرده از چند نسخه خویش یاد
در تراویح وتر هم میدان جهر سازند در مه رمضان
وتر خواندن است منفرد اما شد مخیر بجهر با اخفا
چون دعای قنوت خواند امام مقتدی هم کند قنوت تمام
نکند جهر امام هم بقنوت این سخن شد ز اصح ثبوت
مقتدی را نشد قنوت تمام مشتغل گشت با رکوع امام
بکند با امام تبعیت بابقی ماندش بلا شبهت
نیز در آن کتاب کرده ثبوت خواند مسبوق با امام قنوت
نیست از بهر ماسبق آن پس نه بخواند قنوت را آنکس
تا که بنوشت شارح وافی از سجود تلاوت کافی
گر بود در رکوع ثالث امام اقتدا کرد شخص آن هنگام
یعنی در وتر در مه رمضان مدرکا للقنوت گردد آن
چون قنیه که رمز با دارد در یکی رمز او چنین آرد
نقل سازد ز بزرگان کرام گر نخوانده ست فرض با امام
در تراویح وتر هم آن مرد گفت او تبعیت نباید کرد

[illegible]

مع الامام [illegible] من صلی العشاء وحده [illegible] ان یصلی التراویح مع الامام واذا لم یصل التراویح مع الامام فله ان یصلی الوتر معه [illegible] ویجوز ان یصلی الوتر بجماعة وان لم یصل [illegible] التراویح مع الامام و صلیها مع غیره [illegible] یمکن [illegible] یصلی مع الامام فی الوتر کما فی القنیة [illegible] رجل دخل فی [illegible]

[illegible]

یا نه پیوسته است مرد گر / از تراویح هرچه یافت اگر
یا تراویح خوانده است بغیر / مع او چیز هم نخواند ای خبیر
نیست توان خواند وتر را مع آن / این سخن را هو الصحیح بگو

در بیان اگر شخصی تنها و نماز شروع کرد جماعت بپا شد حکم او چیست

در بدایه تکبیر اولی / بست احرام ظهر انسانی
رکعتی خوانده بود چون آنکس / شد اقامت جماعت از آن سبب
رکعتی دیگری نکرد تمام / اقتدا میکند همین با امام
سجده اولین نکرده بود / شد جماعت که آن زمان موجود
میکند قطع میرسد با امام / گفت این قول اصح کلام
گر سه رکعت ز ظهر کرد ادا / گشت آنگه جماعت او برپا
آن نمازش تمام می آرد / چونکه اکثر بحکم کل دارد
بود در رکعت ثلث اما / سجده ناکرده جمع شد برپا
همچنین بار قطع باید کرد / داخل قوم میشود آن مرد
گر دو باشد نماز ظهر تمام / میکند نفل اقتدا با امام
گر کند رکعتی ز فجر ادا / هم جماعت شد آن زمان برپا
قطع سازد نمازش ای عاقل / مع آن قوم میشود داخل
چونکه یک رکعت از دو ضم کرد / فوت گردد جماعت از این مرد
نیز در مغرب اگر ثانی / گشت قائم برکعت ثانی
پیش از سجده جمع شد حاصل / میکند قطع میشود داخل
آنکه خوانده است فجر عصر شام / نشود داخل نماز امام
چونکه از بعد عصر بعد فجر / نفل خواندن کراهتست اجر

ولو شرع في التطوع ثم اقيمت [illegible] قطعه ولا يزيد عليه [illegible] كذا في محيط السرخسي وان كان في السنة قبل الظهر والجمعة فاقيم او خطب يقطع على راس الركعتين [illegible] عن ابي يوسف [illegible] وهو الاصح كذا في محيط السرخسي [illegible] والصحيح [illegible] عالمگیری [illegible]

[illegible]

[illegible] آید بشام اذا این روز
نبود تا نافله سه رکعت او
[illegible] باشد در اجتماع تمام
شود اینجا مخالفت با امام
[illegible] شارح اوراد
کرده در باب فکر پیشین یاد
شافعی و [illegible] بپا عشا
شد جماعت که آن زمان بپا
[illegible] از جامع الصغیر بیان
خفتن و عصر را چو پیشین آن
[illegible] عصر کرد تمام
نشود داخل نماز امام
[illegible] گفته از شام
گشت برپا جماعت آن هنگام
[illegible] قطع میشود داخل
میکنند و نفل جمعیت حاصل
[illegible] باز داد
نشود آهسته با کثر او
[illegible] نکرد قطع بکند
نفل بعد از غروب شد ایضا
[illegible] بعد از غروب پیش از شام
نفل خواندن نوشته اند امام
[illegible] رکعت شام خواند
گشت اکثر شام باید کرد
[illegible] داخل و شام امام
نفل خواندن سه رکعت [illegible]
[illegible] تعیین
چار رکعت ز سنت پیشین
[illegible] اشتغال در آنجا
شد جماعت در آن محل بپا
[illegible] جمعه در سنت
کرده آغاز خطبه [illegible]
[illegible] پیشین قطع آرد
قول دیگر تمام بگذارد
[illegible] نقل شارح اوراد
میکنند از کتاب روشن یاد
[illegible] خواند سنت پیشین
شد اقامت بفرض آن [illegible]
[illegible] بعد این آدم
گر بلا فصل شد اقامت هم
[illegible] کرد قطع آن
با جماعت در آید این انسان

[illegible]

سے کعتے خواندہ است اگر این مرد
ہم تشہد بخواند و دادہ سلام
آنچه در این کتاب تعیین ست
نیز این شارح شریعت سطے
پیش از جمعه گر باشبهت
کردم و می شروع سنت چون
بزبان صحیح مے آرد
چار رکعت که قبل از پیشین
ہست در مختصر و شرحش باز
داخل مسجد می شود چون ان
رود از وی نماز نا خوانده
نیز در مختصر که گوید لا
یعنی قائم شونده است اگر
چون امام ست یا مؤذن وی
در جماعت اگر نباشد آن
اینچنین کس رود تو کره مگو
در نماز عشا ست یا پیشین
کره نبود کند خروج اگر
چون اقامت گفت آن هنگام
لیک در غیر خفتن پیشین
گرچه تکبیر گفته باشد هم

پیشین و آن که شفع باید کرد
پیشتر و داخل نماز امام
ذکر کرد ست عندنا این سست
از ظهیریه نقل سازد وی
چار رکعت که می بود سنت
بهر خطبه امام شد بیرون
چار رکعت تمام بگزارد
میگزارد حکم اوست همین
آنکسے که نخوانده است نماز
هم در اینجا که گفته اند اذان
در میان کراهیت مانده
لمقیم جماعت اخری
سبب این جماعت دیگر
یا کسے معتبر شریعت سطے
میرود در جماعتش نقصان
گفت عبد العلی و غیری او
یا کسے خوانده است قبل ازین
گفت عند الاقامت ست مگر
کند این نقلا اقتدا بامام
خوانده باشد نماز قبل ازین
می برآید ز مسجد این آدم

شرح ملا [illegible] الدین
رجل صلی سنة الظهر
في بيته ثم يؤدي الفريضة في
المسجد او صلى العشاء في المسجد
في بيته لا يشتغل بأداء السنة يعني
لا يقع سنة ولكن يقع نفلاً
والسنة أن يفعل على الوجه الذي
فعله رسول الله صلى الله عليه
وسلم تبعاً للفريضة او تقديماً على
الفريضة فيفعل على الوجه المسنون
ليقع سنة فاذا فعل على غير الوجه
الوارد عن صاحب الشرع في السنة
لم يحصل له ثواب السنة لكن يحصل
ثواب الاداء يعني النفل

[illegible]

چونکه منع ست اقتدا کردن
سنت فجر را انکه دروسے
ظن او اینکه سنت ار خواند
ترک سنت کند درین معنی
گر کسے غم خورد از سنت
سنت فجر را نکرده تمام
به المکارم نوشته این مطلب
کس اگر راجی ست در اینجا
ترک سنت کند همین انسان
در محلی رسید اگر مردے
هم نمی داند آن مسلمانی
ترک سنت کند درین هنگام
سنت فجر ترک شد زان کس
اجتهاد محمد ست اما
تا زوال ذکا قضا مے دے
گفت بعضی میان سہل صاحب
چونکه در مذهب محمد هم
چیزی بر وی نبوده است اینجا
گفت بعضی خلاف هست اینجا
تا فلان شد حساب نزد دو
بعد ازین گوش کن که سازم عرض

می بر آید ازین سبب این تن
دیده برپا شود جماعت اگر
از نماز تجمعے ماند
بجماعت در آیدش یعنی
تا نه هم مے رسد بیک رکعت
یعنی می کی نمازد اقتدا بامام
از خلاصه بظاهر مذهب
در تشهد بر رسد جماعت را
میشود داخل جماعت آن
چون امامش رکوع بر کردے
رکعت اول ست یا ثانی
می شود داخل نماز امام
نیست بر وی قضاے او دران باب
یعنے از بعد ارتفاع ذکا
گفت آن قطب حق مہب اے
فی الحقیقه نبوده است خلاف
گر نسازد قضاش این آدم
گر قضا کرد نیک نعت ها
چونکه او را کسے که کرد قضا
لیک سنت بعد نزد او
سنت فجر ترک شد مع فرض

[illegible]

قوله آن [illegible]
[illegible] المسجد
سنة عندنا وعند الشافعي [illegible]
واجبة ويتأدى بتحية
المسجد بكل [illegible] ركعتان
ثم [illegible] سنة تحية
المسجد اذا جلس [illegible]
[illegible] يجلس [illegible]
بعضهم [illegible]
[illegible] العلماء فالاولى
[illegible] ان يدخل في المسجد
۱۲ شرح اوراد ۱۲

بی تخلف ای ز زوال ذکا
تبع فرض حنفیه کنند ادا
لیک بعد از زوال المختار
سنت فجر را قضا مشمار
مصلی وقت ظهر رفت اما
و بگذشته است حجت برپا
ترک سنت کند بهر حال این
داخل فرض میشود بیقین
نزد جمهور عالمان عظام
بعد سازد قضای چار تمام
قول باتن قضا کند گر او
نگزارد چهار پیش از دو
گفت ازین باب شارح دل صاف
هست در بین صاحبین خلاف
از غنیه بکر و نقل آن یار
پیش خواند دو را چو المختار
هم ازین باب ذکر کرده ست آن
نیست قول صحیح از نعمان
لیک از جامع الصغیر خان
شرح او را کرده است بیان
نزد شیخین چون قضای چهار
گفت از بعد رکعتین شمار
آن مرجح بعلم شرعیه
نیز مفهوم از عنایه
نزد بویوسف سعادت یار
دو بود پیشتر ز المختار
بعد فرض این چهار خواند مرد
نیتش را چگونه باید کرد
ور چه سابق فقیه مسعود است
قول بعضی قضا بفهم مسعود است
لیک در ظاهر الروایه بس
نکند نیت قضا این کس
چونکه استاده است وقت او
نکند نیت قضا زین رو
نکند نیت ادا هم این
چونکه از جائش گذشته است یقین
سنت پیشین همین و زاین
نیتش میکنند علی التعیین
ذکر شد در فتاوی کافی
با تو گویم روایت شافی
سنت فجر را بهر قولی
گفت در خانه خواندنش اولی

ط فی المضمرات تحیة المسجد تسقط باداء الوقتیة قبل الخروج [illegible]

خواند در خانه هر چند اطلبی
پیش محمد با ابو بکر نبی
یکی زان محمد آنکه آخر حال
که با یاران برو رحمت ای تعال
شنفتی در حدیث آنکه تمام
ذکر کردند علما لسان کرام
بوده باشد امام در رجب
در مسجد گذارد این عابد
با وجب که بوده باشد دو
مسجد خارج ست داخل او
سنت در هر کجا امام اگر
این ادا میکند دران میگر
اینکه مسجد یکی ست اینهم این
می گذارد چو دلیل استدلاله
خواند خلف صف بیال
که چو نشنیده ست ای عال
در جماعت نو فیه مسجدی ست
لیس استثنا اگر صحیح نیست
گذارد فتح مسجد کس
یا گذارد در صف آخر بس
در صفوف اختلاط اگر خواند
ور اشد کراهیت ماند
نیز در آن کتاب شرع عمل
سنت فجر در کجا افضل
گفت سنت بجای بگذارد
اقتدا با امام اگر آرد
با امام اقتدایش نیست روا
سنت آنجا گذاردن اولی
سنت فجر بس بخانه اگر
میگذارد وی از همه بهتر
شارح وردهای نیک خو
گفت دیگر سنت فجر او
بین سنت و فجر گر سخن
شنفتش بار خواندش این تن
نبود از بیان احکام این
بعد ازین از خلاصه متقین
مشتغل شد باکل و بیع و شرا
سنت او اعاده باید آنجا
القمه شربه اگر خورد ست
حکم باخیر باطلی کرد ست
هم همین شرح ساز پاک نما
کرد در باب ذکر شیخین یاد

سنت ظهر خواند در مسجد   گشت بیرون که باز گشت عابد
سنت او عشا و شد یا نه   گفت آری امام فرزانه
ذکر کردند عالمان با   در کتاب جواهر الفتوی
خواند در خانه سنت پیشین   فرض در مسجدش که خواند این
واقع از نقل شد ز سنت نبی   چون موافق نشد بفعل نبی
چند روزی فجر بس رسول خدا   کرده بودند فرض را ادا

دربیان حرمت مسجد

کرده در ترغیب الصلوة خبر   میرود شخصی با جماعت اگر
ز رود با دویدن این آدم   در اقامت بود دویدن هم
در صلوة فقیه مسعود است   کس بمسجد که رفتنی بود است
خود بهم می زند قدوم خویش   تا که گردد ثواب بر وی بیش
می درآید در او بپای راست   چونکه فرموده رسول خدا است
پیش از آنکه در رود در آید مرد   نعل خود را که پاک باید کرد
ننگرد هیچ مرد با ادراک   پای خود بر زمین مسجد پاک
نگرش خاک توده یا پوست   یعنی آماده از برای او است
مصلی را امام اعظم دید   پای بر عرض مسجد او مالید
گفت بر ریش من بمالی پا   دوست دارم زمالش آنجا
گر بود پاک پای تو ای یار   کرده باشی زمین مسجد خار
هر جگاهی پلید باشد پا   کرده باشی خلاف امر خدا
بطهارت جنه که امر او است   چون نسازی خلاف امر ای دوست
زاهد مخبر امام اهل وقار   نقل سازد ز سید ابرار

قال الله ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود [illegible]

از برای نماز هر انسان رفت مسجد که پیشتر ز اذان
قدر سه صد هزار بیست و پنج اجره واحدش دهد بیرنج
رفته رفته اذان شروع آواز میبرد اجر بیست و پنج نماز
گر بوقت اقامت آید کس میبرد اجر آن نماز و پس
چون بمسجد کست که پا دارد رکعتین تحیتش آرد
قول عامه که راه دین بینند تا که او را نخوانده ننشینند
سخن دنیوی نباید گفت فخر عالم ورا عجب بد گفت
آن حدیثی که او بفرمودی این بود در صلوة مسعودی

قال النبي عليه السلام من تكلم في المسجد بكلام الدنيا خرجت الملائكة فيقولون يا ربنا ان عبادنا ظرونا فيقول الله تعالى سبحانه فبعزتي وجلالي لاسلطن عليهم اقواما من المشرق الترك ليخرجهم من بيوتهم كما يخرجكم من بيتي صلوة مسعودی

گفت آنها که راه حق خوانند هم در آنجا درخت ننشانند
هم زراعت در آن نباید کشت چونکه تشبیه او بود به بهشت
اینکه درمسجد است انسانی چیزهی خورده شود درمیانی
متکلف هست یا غریب انسان میتوان خورد خوردنی در آن
لیک چون تخم خربزه یا پوست نه بدارند آنچه مثل اوست
چون ز بیرون نهادنش نهند بارهی بر بوریای او بنهند
حرمت بوریا که هست چنان هست از عظمت زمین آن
عالم دهر شارح اوراد کرد در باب اعتکاف او یاد
از کتاب طحاوی نقل آورد و اصل مسجدی شود هر مرد

[illegible]

دانا نه لمانا قاوسا
ق لوان من ادخل
الشهور في المسجد
ذکاناه دخل الجنة
في بيت الله
اخفی لام عظیما
و يلعنه الله تعالى
والملائكة كلهم اجمعون
فت و سا رفا مع

خواه باشد قلیل خواه کثیر … که دران مسجد او بمهر تقید
آن قدر قصد اعتکاف بکرد … یافت با این قدر ثواب این مرد
ذکر شد در کتاب قاضیخان … کسب کردن بود کراهت شان
چونکه پابند هست آماده … کسب در وی کراهت افتاده
اینچنین گر فقیه عالم مرد … بهر اجرت اگر کتابت کرد
یا دبیر با معلم صبیان … بنشیند بهر اجره تعلیم آن
که بگفتند عالمان پاک … گر بود بغیر اجره نبود باک
آنکه در مسجد جماعت اگر … میگذارد جنازه حیثیت خبر
عامه عالمان کرده پسند … نبود عذر کرده میت گویند
ور چنین قوم هست مرده درون … خواه مرده درون قوم برون
خواه در مسجد هست قوم امام … مرده بیرون مساوی ست تمام
شارح در درهای شرعیه … میکند نقل از سراجیه
در مساجد بکفش خود درآ … که درآ فی کره گفت ورا
چون بمسجد که در مقدس جا … خلع نعلین امر کرد خدا
صحن مسجد بحکم مسجد دان … که سلامت ز لوث ماند آن
از خلاصه نوشت شارح باز … زین شده در دخول کفش جواز
گفت شارح ز نخبه مستحب … وقت بیرون شدن بود پا چپ
زینهار ای برادران زنهار … حرمت مسجدت نگه میدار
احمد بصری که آن شه مرد … پای چپ اندر آ مسجد کرد
در کفارت همین درست نهاد … کرده بود است صد غلام آزاد
مسجد جامع ست غیر آن … یعنی در جمله مساجد دان

[illegible]

گفت صاحب نهایه حنفیه قائل / که تصدق مسافر بر سائل
کرد ابو اللیث ذکر در بستان / نقل کرد او رسول انس و جان
آنکه خود دست قوم یعنی سیر / شد و در پیش از زبان ای پسر
نه در آید درون مسجد تا / تا نگردد ازو بخلق اذا

در بیان نماز عید

در هدایه نوشته است چنان / جمعه لازم بود بهر انسان
هست لازم باو نماز عید / واجبیش اصح سبب باید دید
شرح او را ز را که بیان / گفت از جامع الصغیر خان
واجبیش هو الصحیح شمار / از خلاصه بود هو المختار
در روایت روز فطر ای مرد / قبل ازان که خروج باید کرد
مستحب شد طعام غسل پاک / چیز خوشبوی کردن مسواک
نیز با عیدگاه اگر کوشد / احسن جامهاش می پوشد
صدقه واجب است اگر بر کس / عیدگه سیر و بیرون ان پس
نزد نعمان امام پاک ضمیر / در ره آهسته گو تکبیر
لیک تکبیر سست عند هما / میکند اعتبار با اصحی
وجه نعمان سماع کن بی ظن / اصل اخفا بود ثنا گفتن
جهر وارد شد است در اضحی / نیست وارد بروز فطر اما
گفت از راد شارح او را / قول نعمان صحیح قول او باد
چونکه فرمود اصل در اذکار / بیقین زان بود هو الاسرار
چونکه در روز عید فطر خبر / جهر وارد شد ز پیغمبر
لیک ثابت شد است در اضحی / پیروی میکنیم در اینجا

[illegible] رفتن اجابت [illegible] کردن و سنة [illegible] الظهیرة والمختار ان کل قیام فیه ذکر مسنون [illegible] هو الوضع کالقیام فی حالة القنوت وحالة تکبیرات صلوة الجنازة وکل قیام لیس فیه ذکر مسنون هو الارسال کالقومة بین الرکوع والسجود وکذا حال التکبیرات فی صلوة العید ۱۲ [illegible]

روز عید اول نماز عید   نفل خواندن کره باید دید
مستحب با وجود حرص نماز   یعنی این نفل را مکره او باز
این سخن در هدایه هست بیان   نیز در کافی ذکر کرده عیان
در مصلی ست خواه غیر او   نزد جمهور بر کراهت گو
چون سفید ار رمح یار چنین   سوی گردون بلند گردد و بین
گر ازین وقت تا زوال دوگا   وقت عید ست نیست شک اینجا
این دو رکعت نماز را با امام   میکنند مومنان چگونه تمام
گفت هرگاه اولین تکبیر   می بخوانند ثنا بلا تقصیر
این بود قول عالمان کبار   بعد تکبیر گویدش سه بار
بعد تکبیرهای مذکوره   خواندش فاتحه مع سوره
گفت تکبیر با رکوع رود   رکعت اولش تمام شود
رکعت ثانی را که برخازد   اول اینجا قرات آغازد
بعد تکبیر گویدش سه بار   پس دو بار رکوع اندر چار
نزد اصحاب ما همین بود ست   اخذ ایشان ز ابن مسعود ست
اینکه تکبیر زائدت آرد   گفت دو دست خویش بر دارد
شرح او را در اشد هست بیان   یعنی از جامع الصغیر چنان
نیز در چند نسخهای کبیر   یعنی اندر میان هر تکبیر
باشش ساکت بقدر سه تسبیح   این بود قول عالمان صحیح
این دو رکعت نماز کرد تمام   خواندش بعد خطبتین امام
در هدایه چنانچه تعیین ست   در جمیع کتابها این ست
نیز در خطبه آن خدای پرست   صدقهٔ او که فطر واجب هست

[illegible]

حکمهای خدا با دمیان
نیز تعلیم میدهد در آن
فوت گردد ز کس نماز عید
بعد بروی قضا نباید دید
نیست نزد امام اگر به هلال
بگواهی روند بعد زوال
میگذارند عید را فردا
چونکه وارد شد از رسول خدا
نگذارند لیک از آن بعد
این ادا قول عالمان سعد
بو المکارم بزرگ عقل مزید
گفت قبل از برآمدن با عید
چیزکی خور ز روز شیرینی
اکل شیرین مستحب بینی
از طریقی رود بعید اگر
وقت گشتن رود براه دگر

در بیان نماز عید قربان

در هدایه که کرده اند خبر
غسل این در کتابهای دگر
روز قربان ثواب اگر جوئی
مستحب ست غسل و خوشبوئی
لیک تاخیر اکل ایجا باز
مستحب ست تا فراغ نماز
مصطفی چون مراجعت آورد
چیزی از اضحیه تناول کرد
گر بپرسش در کدام وهم تکبیر
چونکه وارد شد از بشیر نذیر
رکعتین چو فطر بگذارد
بعد از آن نحر و خطبه می‌آرد
کاندرین خطبه چون آدمیان
باز تعلیم اضحیه دهد آن
نیز تکبیرهای تشریق او
میدهد یاد این خطیب نکو
روز اضحی که گشت عذر پدید
منع کردند از نماز عید
میگذارد ضحیا و باز ضحیا
بعد اگر خواندش بگوئی روا
لیک بی عذر اگر کند تاخیر
شد مسیی انچه ذکر کرد آن پیر
ذکر کرده دران کتاب شریف
صفت ناس که بود تعریف

[illegible]

في السراجية
مستحب ان يرجع الى بيته
من غير الطريق الذي اتى [illegible]
المصلى في الاضحى [illegible]
كما لا يفطر فيها الا بعد [illegible]
حتى يصلي العيد وكان [illegible]
رضي الله عنهم [illegible]
عن الاكل [illegible]
الى ان [illegible]
مطلب ياكل من اضحيته [illegible]
[illegible]
فيه جهرا في الطريق [illegible]
المصلى [illegible]

یعنی روزیکه شد بعرفه نام
پس همین آدمان شوند شبیه
او که مخصوص پاکان بود
گفت در کافی زین عملی ایل
چونکه در بصره ابن عباس او
صاحب این کتاب آن شه مرد
اوست مخصوص پاکان پس
گر نباید کسی بسی طوف
سجده چنین بلا اشتباه
کردن اختراع اندر دین
زابن عباس آنچه کردی جمع
شارح در دلی شد شبیه
بود در عید در رکوع امام
بهر تحریمه قائما تکبیر
خوف فوت رکوع نبود هم
خوف فوت رکوع باشد این
باقی تکبیر در رکوع آرد
رفع سر کرد امام آن هنگام
باقی تکبیر ساقط است آنجا
پس همین صورتی اگشت بیان
چونکه از بهر سنت این با درک

جمع گردند بهر صنع آدام
یعنی با واقفان در عرفه
جای دیگر چنین بقصد بوده
مستحب آمده بلفظ قبیل
آنچنین کرده است آن نیکو
باز این قول قبیل ح ار در کرد
نیست در غیر او جوازای کس
غیر کعبه ز کفر باشد خوف
نشده ثابت از رسول الله
غیر جائز بود علی التعیین
بهر تکبیر و غلط کردی جمع
مینکند نقل از سراجیه
لیرسد مصلی دران هنگام
گوید آن آدمی بهر تقدیر
زایدش را بگوید این آدم
سر دو بار رکوع بالیقین
لیک دو دست خود نبر دارد
سازد این هم متابعت باامام
هم نوشتاز کفایة الفقها
هست جائز محمد نعمان
نیست جائز کنند واجب ترک

[illegible]

نزد بو یوسف خجسته صفات | می شود مشتغل بتسلیمات
لیک تا گر رود این رکوع اگر | گر فوتش باشد امام جمع سر
مع تکبیر پیش این رکعت | میگزارد قضا بلا شبهت
پس قبل از سلام امام | پس کند خویش رکعتین تمام
مع تکبیرها ست علی الیقین | هست در خانیه وغیر این

در بیان تکبیر تشریق

در کتاب هدایه تحقیق ست | آنچه تکبیرهای تشریق ست
عرفه روز پیش از برای ابتد | ابتدا الکن پس از نماز فجر
نزد نعمان امام گنج بحر | ختم او بعد عصر یوم نحر
پس باین قول آن بحق پرداخت | می بگوید ز بعد هشت نماز
سخن صاحبین با تحقیق | وقت عصر آخر تشریق
یعنی تکبیر را بنزد دو | از پس بست وسه نماز بگو
می بگوید ز بعد فرض وضاست | هر دو واحد ای خجسته صفات

الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد ادا

نزد نعمان امام بزرگوار | بر مقیمان که هست در امصار
در جماعت نماز بگزارند | یعنی تکبیر آن کسان آرند
پس جماعت شوند اگر چه نسا | گر نهفت تکبیر نیست بر آنها
گر نسازند اقتدا برجال | به نسا واجب ست در آن حال
بمقیم اقتدا مسافر کرد | گشت واجب بتبعیت او برو
لیک این را بنزد هر دو بار | می بگوید جمیع فرض گزار
ترک تکبیر اگر بکرد امام | مقتدیها ورا کنند تمام

[illegible]

روایتان اذا احدث الامام بعد السلام قبل التکبیر الاصح یکبر ولا یخرج للطهارة [illegible] المسبوق یتابع الامام فی سجود السهو لا التکبیر بعد [illegible] زاد المتقین

قبل ازین گفته ایم نزد دو
از پس بیست سه نماز بگو
هست در مختصر به سی الفتی
از خراجیه بر همین فتوی
زن اگر اقتدا کند با مرد
گفت در کافی حسن نتوان کرد
چونکه آواز او که عورت هست
زن ازین تر سوی بگوید پست
جهر سازد مسافر انسان
چونکه سنت بود درین اعلان
بو المکارم نوشته این تکبیر
هست واجب بقول چندین پیر
نیز در چند نسخه سنت گفت
مده از دست خویش او را مفت
نیز از مضمرات سازد یاد
شده بعضی ز آویان معتاد
گویند از بعد صلاة عید هم تکبیر
فتوی بر منع اوست گفت آن پیر
عقب جمعه بایدش گفتن
چونکه مکتوبه است او بی ظن
ذکر کرده است شارح اوراد
ترویه روز هشت ذی الحج باد
عرفه روز نهم مه قربان
روز نحرست روز دهم آن
هر نفس که برون ز انسان ست
گر بیاد حق ست عیدان ست
گر نباشد بیاد حق هر دم
دم بپندار ماتم ست و غم
چونکه روز گرفت و گیر آید
هر دمی را حساب می باید
بهر هر ذره و هر موئی
روز محشر جواب میگوئی
هر یک لقمه بغفلت خورد
درد حسرت بسینه خود برد
هر قدم بی حضور میانی
می شود عقده پشیمانی
هر نظر کس بغیر عبرت کرد
چشم خود سوی تیر حسرت کرد
ای خوش آنکس که برقرار بود
دست در کار و دل بیار بود
گرچه روی نظر بهر سویست
باطن این بحضرت اویست

له روی عن ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم [illegible] صلوة العید [illegible] الرکعة الاولی [illegible] و فی الثانیة [illegible] الاعلی [illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] شروع کرده [illegible] قضای آن [illegible] واجب [illegible]

[illegible]

یا می درستی دل بسوی حق
این بود کار عارف مطلق
تعلق در عرف جان بدل در پی
غیری زین مقام هرگز پی
یا است تی صحبت مردان
وصل مردی نصیب ما گردان
تا که بر خویشتن گرفتاریم
ناپسندیده و خطا کاریم
عاقبت ساز از کسان ما را
بمقام رضا رسان ما را
بهی مخلص از گرفتاری
تو که بر بنده لطفها داری
نام پاکت غفور ستار است
بنده هر چند عیب کردار است

در بیان نماز استسقا

در هدایه است با روا از باران
اسمی برایند بموضعی یاران
نیست مسنون درو بجمع نماز
که تنها فی خوانند جواز
قول نعمان امام بزرگوار
میکنندش دعا و استغفار
قول دو یار اندرین هنگام
میگزارند دو رکعتی با امام
لیک از اصل گفت آن شمس
جمع قول محمد است و بس
جهر سازد امام در هر دو
خطبه هم میکند ز بعد او
چون محمد امام عقل فرید
گفت خطبه کند چو خطبه عید
قول بو یوسف حمیده خصال
خطبه واحد است درین حال
نزد نعمان چو خطبه نبود اصل
نه جماعت نزد آن خوش خصل
میکند رو بسوی قبله دعا
میکنند هم امام قلب ردا
قلب نزد محمد است اما
لیک نزد ابو حنیفه لا
اهل ذمه مع مسلمانان
نه درآید دران محل ازان
درر و اقوال حضرت نعمان
شمس دین گفت هم چنینست آن

در بیان نماز کسوف

هست در مختصر چنین موصوف چون شود اینکه آفتاب کسوف
میگزارد امام جمعه دران رکعتین بجمع آدمیان
گفت در این قرارت ست خفا لیک باید طویل کرد اینجا
هم دعا میکند ز بعد نماز تا شود روشن آفتاب او باز
آنچه فرموده اند اهل خبر نیست حاضر امام جمعه اگر
میگزارند این نماز کسوف این زمان فرد فرد مثل خسوف
بو المکارم نوشت آن هنگام رو بقبله دعا کنند تمام
یا کند رو بسوی آدمیان نیز در چند نسخه است بیان
در قرارت که می بخواند نیست این بنزد ابو حنیفه هست
نزد بو یوسف ست جهر خبر مضطرب قول صاحب دیگر
لیک بنوشته است شمس الدین سخن صاحبین جهر درین
آنچه قول صحیح کرد خبر گفت قول امام بزرگ تر
این نماز ست در خد الحلبی سنت ست از برای ضبط نبی
قول دیگر به اجمی اوست خطبه نیست در کسوف ای دوست
نقل سازد ز تحفه آن مه ل معاف خطبه بود در و بغیر خلاف
لیک از نظم نقل سازد باز اتفاقا بود ز بعد نماز

در بیان نماز خوف

گفت صاحب هدایه دل الخوف گر کند اشتداد پیدا خوف
کاندران دم امام شرع النسان میکند خلق را دو طائفه آن
کرد یک طائفه بروی عدو طائفه دیگری بخلف او

والاستسقاء دعاء واستغفار [illegible] عند
ابی حنیفة رح [illegible]
ابی یوسف رح [illegible] من
صلوة مسنونة ولیس في الاستسقاء
[illegible] وقال
محمد رح یصلی فیه رکعتان بجماعة
ویجهر بالقراءة ویخطبة
کصلوة العید وان صلوا
فرادی جاز لا خطبة عند
ابی حنیفة رح وفی روایة عن
ابی یوسف رح لا یقلب الامام
والقوم رداه وقال محمد رح
یقلب الامام رداه

[illegible]

یعنی آن طائفه بخلف امام
رفع سر ساخت از دو سجده او
طائفه دیگری که هست آنگاه
یک رکعتی با او سجده کرد و تمام
این جماعت سلام نا داده
آن جماعه که اول آمده باز
بی قرائت ادا کنند و چون
این جماعت نشسته داد و سلام
طائفه دیگری چو آمده باش
چونکه این طائفه ست مسبوقین
بوده باشد مقیم امام او
نیز از شام امام شرع عمل
رکعتی را بفرقه ثانی
بنمود در دوم نماز قتال
روز احزاب چونکه پیغمبر
گشت از ایشان قضا چهار نماز
خوف اگر بیشتر بود از آن
هم رکوع سجود را بایما
گرفت نه بقبله کردن او
وز محمد روایتی بوده
لیک نبود صحیح این گفتار
میکند رکعتین نماز تمام
رود این طائفه بسوی عدو
اقتدا میکنند بی اشباه
می نشیند به امام سلام
میدهد و بسوی دشمن آماده
باقی رکعت کنند ادای نماز
چونکه این قوم لاحق اند چنان
سوی دشمن روند باز تمام
بقرائت کنند ادای نماز
بقرائت ادا کنند ازین
میگزارند باین صفت دو دو
دو گزارد بفرقه اول
میگزارد امام تا دانی
گر نماز قتال شد ابطال
جنگ کردی بفرقه کافر
شد یقین در قتال نیست روا
هم نماز ادا کنند رکبان
میکنند آن برادران ما
میگزارد بهر طرف بود او
هم درینجا جماعه مستند بوده
نیز در چند نسخه کرده اظهار

در بیان نماز چاشت

چند رکعت بود نماز چاشت
اجر یابد آنکه با شش هشت

او که از سنت زوائد هست
خواندن او عجب فوائد هست

از دو رکعت بود بلا شبهت
می بود تا دوازده رکعت

ظاهر قول بوده است چهار
گر بخواند زیاده نیک شمار

گفت هر سوره که قرارت کرد
بی تکلف روا بود ای مرد

سوره والشمس افضل است ای خلیل
یعنی در اولش بود واللیل

والضحی در سه رکعت ای اصبح
در چهارم افضل است الم نشرح

در بیان نماز اوابین

نیز فرمود شارح اوراد
آن نمازی که شد حمیده صفات

می بود او نماز اوابین
بین شام عشاست با تعیین

بیست رکعت هم آمدست خبر
شش بود در مصنف اکثر

یعنی بعد سلام در هر دو
می بود از چهار افضل او

گفت انس از پیمبر مهوش
هر که باشد مصلی این شش

او نوشته شود ز اوابین
غیر ازین وعده هاست با تعیین

در بیان نماز تهجد

هم تهجد بخواندن است ادب
خواند از بعد خواب بین شب

خواندن این نماز قبل از نوم
او تهجد نمیشود ای قوم

از دو رکعت شدست با شبهت
خواندنش تا دوازده رکعت

بعد چون سلام در هر دو
می بود از چهار افضل او

نیز شارح نوشته از احیا
از جمیع تطوع است اولی

ذکر کرد است مولوی یعقوب
که بتفسیر خویشتن آن خو

ضمیمه الی اللیث رح روی ابو هریرة عن النبی علیه السلام انه قال من صلی بین الصلوة المغرب والعشاء عشرین رکعة حفظ الله له عیاله ودنیاه وآخرته فی الشرعة والصلوة بین العشائین جمیدة وانما صلوة الاوابین فی قوة القلوب یصلی بعد صلوة المغرب ست رکعات ویستحب ذلک قبل ان یتکلم او یشتغل بشیء ۱۲ الشرح اوراد فی البرجندی المستحب بعد المغرب ان یصلی ست رکعات

[illegible]

گفت در این کتاب مذکوره / هست تجویز خوانی هر سوره
دل قرآن و دل شب دل خویش / جمع سازی ثواب باشد بیش
دل قرآن سورهٔ یٰس / خوانی اولی بود درین تعیین
گرچه باشد نماز نافله آن / یاد کرده خدای در قرآن
هر که شب در رضای حق خیزد / بر سرش رحمت خدا ریزد
عاشقان که بوند خدای طلب / داب آنها بود قیام شب
او که مخصوص عاشقان خداست / فضل او لا تعد و لا تحصی ست
صفت استخاره و اشراق / قبل ازین گفته ایم ای مشتاق
نفلهای که هست نذر فرض / قبل ازین کرده ایم باب یک حرف

در بیان ملاقات مومنان

از ملاقات مومنان برگو / هست در شرح نهج و غیر او
هم نوشته ست شارح اوراد / نیز در چند نسخه کرده بیاد
مومنان خود یکدیگر را وا / میکنندش سلام را افشا
خواه بشناختی ورا یا نی / مومنان را سلام میخوانی
گرچه در روز وا خوری صد بار / تو سلامش دهی بهر بار
گشت حائل جدار یا چه شجر / هم جدید ار دهی سلام دگر
موجب رحمت خداوندیست / طلب رحمت از خداوندیست
هر که پیشا زد ابتدای سلام / دوری از کبر گفته اند عظام
چون در آید باهل خویش کس / می در آید سلام گفتن بس
داخل خانه شود هر بار / گر کسی نیست گوید این گفتار

یعنی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین گفته در آید

بر رشتی فرشته های کرام
سید میدهش ورا جواب سلام
که بانگشت خود اشارت کرد
وقت تسلیم کس نشاید کرد
این اشارت بود زدواب یهود
هم نگفتن عادت نصاری بود
باد تسلیم بر صغیر و کبیر
هم نگویند بر قلیل کثیر
بر پیاده و بر سواره چنین
باز تسلیم گفت بالتعیین
بر نشسته اختصاص سلام
نکند چونکه هست رحمت عام
اختصاص سلام بالتعیین
باشد از اشتراط ساعت این
ذکر کرده فقیه در بستان
چیست حکم سلام بر صبیان
دید نا خفته گر بر او شد یاد
یعنی بر وی سلام باید داد
بشرح او را نیز فرمودی
نقل او از صلوة مسعودی
می بود سنت سلام چنان
خورد تر را کند سلام کلان
بر پیاده دهد سلام سوار
باز شهری بروستائی یار
بر کنیزک زبی بی ست سلام
خواجه بدهد سلام هم بغلام
آنکه استاد هست بر شاگرد
میکند او سلام دادن ورد
بر کرا جاه نعمت ست زیاد
ابتدای سلام از وی باد
مصطفی گفته است من این شب
یعنی آمد ختیم ز حضرت رب
شب معراج که خدای حی
داد اول سلام بر من وی
نیز این شرح ساز شرعیه
میکنند نقل از ظهیریه
سنت ست این سلام هم ز رسول
یعنی عند اللقاء نزد دخول
یعنی از وی جواب فرض بدان
بطریق کفایه باشد آن
مومنی را کسی سلام نکرد
گرچه تنها بود در پیغام

ارسلام

السلام علیکم آرد یاد
السلام علیک لیک مباد
دهد او هم بلفظ جمع جواب
ای جواب سلام نیک ثواب
چونکه باشد همیشه بر هر یک
حفظه هست از ملائکه بیشک

یعنی وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته گوید لیکن از برکاته چیزی زیاده نکند چونکه زیادتی آن وارد شده است افضل آنست که سلام گوینده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته گوید

یک جماعت اگر بجمع دگر
گذشت و الفضل بلا سلام اگر
ذکر کرده فقیه در بستان
گفت آن هم شود بجمع آن
داد یک کس سلام کافی گو
باشند افضل و بند جمله او
ترک سازند همه جواب سلام
شوند آنها گناهگار تمام
هست کافی یکی که داد جواب
همه را هم جواب و هست ثواب
قول بعضی چنین بود مسموع
هست واجب جواب بر مجموع
گر یکی را ز جمع تعیین کرد
هست لازم دهد جواب آن مرد
ذکر کرد از بیان احکام او
خود نگوید سقوط نیست ازو
شرح اوراد میکند اخبار
از فتاوی عمدة الابرار
یعنی فرمود که رسول الله
بمجالس رسید چون هرگاه
پس سلام خدا کنند تمام
نزد گشتن کنید یا بسلام
هست تسلیم در رجوع افضل
از سلامیکه میدهد اول
هر که عند الرجوع داد سلام
وعده کرده است بهترین انام
آنچه بوسه که وارد شد آن یار
پس بهر موی نیکی است هزار
در جبین او هزار هم باآن
بنویسد خدا اسے بهر دو جهان
مجلس تا بود نگیرد دار
بهر آن بنده طلبد استغفار

گفت شارح بود کبیرے را
السلام علیک آرد یاد
یا در آنجا کہ سلام عامہ
السلام من اتبع الہدے
در سراجیہ شارح مذکور
گر بود آن جماعہ در عصیان
قصدش اینکہ سلام سازد سمع
گفت شارح ز عمدة الابرار
یعنی شمس سرخسی کرد بجد
السلام علیکم افشا کرد
آن دو تسلیم پیش و پس افتاد
گر برابر فتادہ است کلام
نشنوانند اگر سلام جواب
کہ مسلم گرست زین مطلب
نیز در رد عطسہ چون این ست
نہ بہر کس باہل ذمہ سلام
لیک بد بہر سلام اہل کتاب
وبہ ماخذ ست دربستان
وعلیکم کہ کرد روشن باد
این سخنہا ز شارح نیکو
ہم نوشتہ است شارح زاہد

مومن کافر ست در یک جا
نیت او وسلے بمومن باد
آن سلامش باین کلام دہد
گوید جائز بود شرح او را
گفت بر قوم شخصی کرد درود
بسجہ نیت سلام بدہد آن
باز استند از گنہ آن جمع
شند شمس الائمہ آن گفتار
مسلمے و آخوردبان دیگر
یعنی بایک وگرد و مومن مرد
آخرش از جواب جائز باد
نبود واقع از جواب سلام
از کبیرے نوشتہ نیست حساب
بنما یا تحرک دولت
داند آن کس کہ عاشق دین ست
گرچہ لا باس گفت بعضی امام
پس سزاوار گفتہ اند جواب
از سراجیہ گفت باس بدان
چیزے ازان قدر زیاد وسیاد
گفت در باب ذکر تسلیم او
یعنی در باب حرمت سجدہ

ولا باس بان یرد السلام [illegible] ولا یزید علی قولہ وعلیکم [illegible] بالاجماع [illegible] وان یسلم الراکب علی الماشی والماشی علی القاعد والقلیل علی الکثیر والصغیر علی الکبیر [illegible] یعنی عند السلام [illegible] والسنة [illegible]

[illegible]

چون ز تجنیس گفت ای عاقل
قوم اگر هست در نماز تمام
لیک بعضی ست در برون نماز
گفت از روضه این بزرگ تمام
نیست در بعضی جا جواب وی
گر بود قوم مشتغل بنماز
گشت آنهم نه مستحق ثواب
نزد خطبه اگر سلام بکرد
هم درینجا جواب نیست جواز
قوم خوانند اگر قرآن
گشت آنهم کسی سلام کرد او
نزد تعلیم که عالم فقه یاد
گر چه میداد ذکر کرده یا شعر
در محل اذان اقامت باز
بر موذن و یا به آدمیان
گر بآنها سلام سازد مرد
لیک با هر جواب این آدم
بسته الف لام شخصی کرد سلام
چون ز عمد و غیر او مرویست
آن سلامی که کرد ائمه یاد
با الف لام می بود وی

نوبتی شده مسجدی داخل
منع باشد درین مقام سلام
نماز و این آدمی سلام آغاز
نیست کرده هیچ جای سلام
نیست در بعضی ای شریعت طلبی
گر بسازد کسی سلام آغاز
هم مصلیین نمی دهند جواب
شد گنهگار این سلام مرد
چونکه گفته اند خطبه را چو نماز
با یکی جا برآ معانی نشان
لیک اینجا جواب او حق باد
کرد شخصی سلام آنهم یاد
دیگر از استماع او میکرد
زانکه اینجا سلام نیست جواز
بوده باشند در جواب اذان
خویش را این سلام آنهم کرد
غیر قطع اذان موذن هم
هم بر اجزم ساختن آن خاص
نیست چیزی جواب لازم نیست
با الف لام یا به تنوین باد
آنچه در نزد ماست ای مومن

بالواو وزن
[illegible]
الواو لا یحصل
الجواب [illegible]
حسب الاذان المنقول
فی الشرع
[illegible]
[illegible] ۱۲

از بیان نقل کرد ای عابد
هر که داخل شود دران هنگام
ذکر شد در کتاب قاضی خان
بر موذن و یا بقاری هر دو
یا پس از عطسه حمد گفت اعلان
ور تحمد پس از فراغ این دو
از ابو یوسف ضمیر چراغ
چیزی لازم نمیشود بر این
متعوذ اگر بود انسان
یعنی قبل از فراغ یا زان بعد
قولهای ائمه ماضی
یا که تسلیم بر مدرس کرد
یعنی در وقت محاکمه درس
هست مذکور شرعة الاسلام
حق لباسی کند لقات ورا
این تحیت ز مشرکین بوده
گفت در ترغیب الصلوة عظام
یعنی بر شه سلام باید داد
هست مذکور شرح شمس الدین
یعنی پیش امیر یا سلطان
یا کند سجده تحیت این

گر بذکر است جمله در مسجد
بجماعت نمیدهند سلام
شد روایت ز حضرت نعمان
شخصی در خواندنش سلام کرد
در دل خود دهد جواب آن
باشد آنکس دهد جواب او
گفت قبل از فراغ بعد فراغ
بزبان صحیح شد تعیین
قول مجموع بزرگان جهان
غیر واجب بود جواب ای سعد
داد شخصی سلام بر قاضی
نیست لازم جواب با این مرد
نیست واجب جواب ای حق بین
در بیان مودیات کلام
گفتن این بوده است جواز
نا جواز هی او ازین سبب بوده
پادشه را اطاعت است سلام
نیز در چند نسخه کرده یاد
در کتاب الکراهیت التعیین
گر کند بوسه ارض را انسان
او کبیرا بود علی التعیین

ط یکره ان یخص الانسان بالسلام عند السلام و یجوز المصافحة و السنة فی ان یخص

ط [illegible]

بهر تعظیم کرد سجده اگر / کفر بنوشته اند اهل خبر
از ظهیریه گفت جند یا حق / کفر باشد بسجدهٔ مطلق
گفت از زاهدی ره شما / گر کند شخص در سلام ایما
کرد نزدیک با رکوع اگر / چون سجود است گفت اهل خبر
نقل کرد از محیط با سلطان / با جبین انحنا کراهت دان
در فصول عماد تعیین کرد / در بیان کلام کفر آورد
بهر سلطان و با جبین از او / انحنا هست [illegible]
گفت سلطان که عطسه زد ناگاه / دیگری گفت یرحمک الله
نیز گوینده را بگفت به آله / یعنی این را که گفت با سلطان
منع سازند و شد بخود [illegible] / [illegible]
ذکر شد در صلوة مسعودی / نیز در چند شعر [illegible]
در ملاقات سلام کردی یا / سنت رفتست و دست با دو دو
نیک انگشت را نگیرد آن / هست تشبیه این به [illegible]
کف که بر کف یکدیگر مانند / مهر باشد ز دست جنبانند
در حدیث است جرمها زین دو / مثل برگ درخت ریزد او
در حدیث دگر نوشت سلف / چون دو مومن کنند دست بکف
گفت یکباره بر رسول درود / پاک گردد ز جرمهاش که بود
آن دو صاحب دل بهشت نهاد / گوییا این زبان ز او زاد
بوسه بر روی دست آسانی / در ملاقات [illegible]
قول بویوسف است شایان / منع سازد محمد نعمان
و شنید بویوسف سعادت یار / آمد آن وقت جعفر طیار

[illegible]

حضرت مصطفی کشفقت گوش
بوحنیفه آ امام خاص و عام
بعد منسوب گشت بالتعیین
هست مذکور شرعة الاسلام
در ملاقات شان معانقه بود
بو المکارم گر بگفت دو مرد
لیک بردی که هست پیراهن
در کتاب الکراهیت تبیین
چون بسازد مصافحه دو مرد
در صلوٰة فقیه مسعود است
گفت در شرعه هم ازین معنی
هر که با آستین مصافحه کرد
بوسه زد دست شاه عادل را
گفت تجویز شارح اوراد
غیر دست یمین ولی تفصیل
در ملاقات بعضی از نادان
ذکر کردست شارح خوشگو
کرد فعل مجوسی اینجا یاد
در کتاب خلاصه کردی یاد
اجنبیه بود زنان جوان
دهد آنجا اگر سلام به مرد

بوسه زد در میان دو ابروش
گفت بودی در اول اسلام
هم بود مذهب محمد این
از فعال صحابهای کرام
وقت تفریق شان مصافحه بود
گر یکی برد گر معانقه کرد
کرده نبود باتفاق سخن
گفت قول صحیح باشد این
دستها را برهنه باید کرد
سنت مصطفی چنین بود ست
دست کج کن مصافحه یعنی
کرد بر خویشتن جفا آن مرد
یا کسی بوسه زد ید علما
لفظ لا باس در فصول عماد
قول مختار کرده دان بی قیل
نیز بد بوسه دست خود را آن
که باجماع قول مکروه گو
فعل فساق در فصول عماد
هم نوشتست شارح اوراد
منع باشد سلام از مردان
یا پس از عطسه حمد او آورد

قال النبي عليه السلام من صافح اخاه المسلم وحرك يده تناثرت ذنوبه ويكره المصافحة بعد اداء الصلوة بكل حال لان الصحابة ما صافحوا بعد اداء الصلوة ولانها من سنن الروافض [illegible] ١٢ [illegible] بعد اداء الصلوة لا يجوز فانه من سنن الروافض ١٢ ملتقط والتقبيل يد العالم والسلطان [illegible] ١٢

مرد در نفس خود و خواب دهاد   گر بود زن عجوزه چهر آباد
در خلاصه با جنبیه زن   نیست جایز مصافحه کردن
چون که باشد حرام مس او   گرچه مس کف است مثش او
در عجب جایز مصافحه اما   نا گفته اند هست روا
شرط آن که خطر نه شهوت نیست   در کتاب الکراهیت مرویست
قبل ازین گفته ایم یک زین   آخر فصل نهر عورت بین
ذمیی را مصافحه کردن   گفت شارح کریه دان بے ظن
با وضوی اگر مصافحه کرد   بعضی باز می دست شوید مرد
بعضی از جاهلان بی معنی   بوسه ساز دید ختران یعنی
بو المکارم ازین بکرد خبر   گر بود مشتهاه آن دختر
از دهانش همین که بوسه کرد   مادرش شد حرام باین مرد
غیر شهوت اگرچه کرد خبر   سخن او نه شود باور
فتوی برحرمتش براین تقبیل   داده اند بزرگان ره استعجیل
بوسه کرده بود بغیر دهان   فتوی نبود بحرمت ام آن
مگر آنکه بود بشهوت در این   که بشهوت شده است بوسه این
هست فتوی قاضی ظهیر الدین   غیر تفصیل شد بحرمت این
گفت هرگه که بوسه کرد اگر   برهنه یا برو سے یا بر سر
گرچه بر راس او بود معجر   بس حرام است مادر دختر
گرچه گوید بغیر شهوت بود   گفت این قول او بود مردود
هر مسلمان که هست اهل تمیز   زین چنین فعلها کند پرهیز
این روایت گذشت تعیینی   از کتاب نکاح می بینی

در بیان عطسه و جواب او

ذکر کرده فقیه در بستان عطسه زد نزد مصطفی رجلان
کرد تشمیت هر یکی زین دو هر یکی را نکرد تشمیت او
گفته شد یا رسول سبحانی هر یکی گفته هر یکی را نی
گفت او حمد حق بجا آورد وان یکی حمد حق تعالی نکرد
چون هر آن مومنی که عاطس هست مستحب است حمد سازد و پست
لیک گوید باید حمد آن یار بشنواند چنانچه بر اخبار
چون که بشنود حمد او را ناس بعد واجب شود جواب عطاس
ور ز فم عطسه اش حبیب حی پست میکرد صوت خود را وی
سر خود را فرو همی انداخت نیز تخمیر وجه هم می ساخت
عطسه زد نزد مردمی بر تن دیگری حمد گفت و هست حسن
چون ز عطاس کسی که سبقت کرد در حدیث است امان شد از درد
یعنی از درد ضرس و درد جگر نیز از درد بطن کرد خبر
شرح او را در او نوشته باز عطسه زد شخصی در برون نماز
گوید او حمد و حاضرانش جواب گفتن او چنین بود در باب

از کبیری آورده است که عاطس الحمد لله رب العلمین گوید یا الحمد لله علی کل حال گوید و غیر ازین نگوید از صلوة مسعودی آورده است هر که عطسه زند شنونده گوید یرحمک الله بربک عاطس غفر الله لی ولک گوید

سه کرت عطسه زد پی در پی حمد حق را بجا می آورد وی
گر بود در حضور او هر بار می بگوید جواب تا سه بار
گر بسه عطسه باز کرد زیاد عطسه سازنده حمد سازد یاد

ذکر فی الترغیب الذنوب قال انس ابن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما نفخ فی آدم الروح عطس فقال الحمد لله فقال الله تعالی یرحمک الله وذکر فی کتاب العصمة فی الحدیث لما خلق آدم ونفخ فیه الروح عطس آدم وشکر الله تعالی فقال له ربه

[illegible]

از کبیری نوشته شارح یار
حاضر اندر جواب او مختار

گفت نزد احیا عطاس از رحمن
می بود خامیازه از شیطان

هرکه را خامیازه می آید
دهنش استوار می باید

آه سازد ور هر آن بنده
دیو در جوف او کند خنده

در بیان آنکه هرکه نام خدای تعالی را بشنود تعظیم واجب است و نام رسول علیه السلام بشنود درود واجب است

در قنیه نوشت از علما
بنده هرکه شنید نام خدا

اینکه کرد استماع واجب باد
که بتعظیم سازد او را یاد

یعنی هربار که نام خدای تعالی بشنود تعظیم واجب است سبحان الله یا تبارک الله گوید

در یکی مجلسش ز اهل قبول
که هر او را شنود نام رسول

یک کرت که درود بگفتی
گشت واجب ادا به نیتی

از طحاوی اگر شنید هزار
هست واجب درود هر بار

از کتاب خلاصه آورده
شخصی ذکر صحابه می کرده

رضی الله عنه گوید در آنگاه
یا بگوئی تو رحمه الله

در بیان بریدن ناخن و موی لب کشیدن موی بغل و تراشیدن زیر ناف و تراشیدن سر و ختنه کردن

قص شارب بریدن ناخن
هست سنت بلا خلاف فطن

حلق سر نیز موی زیر ناف
ختنه و نتف ابط غیر خلاف

شرح اوراد تحفة الاخیار
گفت طهر بریدن اظفار

سر برد از مسبحه یمین
بمراتب برد خنصر ایمن

هم ز انگشت خورد تا ابهام
ناخن دست چپ کرد تمام

[illegible]

ویکره ان یجعل شیئا فی کاغذ فیها اسم الله تعالی [illegible] الکتابة علی [illegible] محاذات الکیس علیه اسم الله تعالی لا یکره [illegible]

آنکه ابهام راست نزد این
هم نوشته است تحفة الاخیار
گفت که از خنصر کاین آغاز
ذکر کرد است شارح اوراد
یا توان چند روز و شب الفار
خواه یکشنبه است خواه شنبه
هر که پرهیز کرد زین ایام
بلکه هر روز که برد اظفار
در همه روز نیک کرد خبر
نیک بیند که بگذرد از چهار
ناخن و موی دفن کن بر خاک
در کنیف و به مغتسل انداخت
نکند قطع ظفر با دندان
چیدن ناخن تراش سر
بوحنیفه امام دین پرور
یعنی در راه کعبه درسته جا
چون نشستم به سر تراشاندن
چون سر خویش بردم او را پیش
خواستم تا روم ز بعد تراش
نهی ها در تراش سر که گشت
درست قص موی لب اما

ابتدا انتها شود به چنین
ناخن پاے خود بُرد هر بار
ختم بر خرد پاے چپ بساز
آنچه او گفت سازم اینجا یاد
نیست تاخیر خیر در هر کار
ناخن دست و پا بریدن به
شد به بیگانگان تشبه عام
وعده کرد است سید ابرار
وعدهٔ جمعه نیک نیکوتر
کرد تاخیر جمعه را او چه
گرچه اندر اخذ نباشد باک
ناخن و موی را کراهت ساخت
مصطفی نهی کرده است از آن
در جنابت بود بکره حبیب
گفت اندر ردم تراش سر
سر تراشی مرا گفت خطا
گفت رو سوی قبله کن ای تن
گفت پیش آر از یمین خویش
گفت دافن بموی سر می باش
در کراهت نماز گذشت
در فروض وضو شده است او را

تا چہل روز موے زیر ناف
حلق عانہ ز تحت ناف خویش
گر بسازد علاج با نوره
کسندہ گیرد اگر ورا هر تن
حلق موے بغل جواز آما
در خزانہ نوشتہ است ای یار
قص شارب و نتف موی بغل
پانزده روز حد اوسط آن
در نصاب احتساب کرد اعلام
بزرگ دهر شارح اوراد
چہ بود ختنہ کردن صبیان
قول بعضے فریضہ باشد او
وقت ختنہ ز بزرگان ره
لیک قول صحیح از نعمان
اینکہ قوت همی گرفت صبی
تا باثنا عشر ز هفت ای یار
هر جگاہے کہ ختنہ کرد پسر
قطع اکثر بود جواز است آن
شبہ مجنون اگر ولد زائید
ذکر کردند بزرگان عزیز
ماندنش کرده دان بغیر خلاف
ابتدا سازد آن نکو اندیش
هست تجویز موے مذکوره
کره باشد باتفاق سخن
لیک بوده است کندنش اولی
حلق عانہ بریدن اظفار
کہ بهر هفتہ سے بود افضل
از چہل بگذرد کریہ هست آن
هر پسر چند ماندن است حرام
کرد از چند نسخہ خویش یاد
قول بعضے بزرگ وابستہ دان
لیک قول صحیح [illegible]
گفت از هفت سال [illegible]
بنگرد کس بحالت صبیان
ختنہ سازند در خد اطلبی
می بود مستحب هو المختار
نشدے قطع کل جلد ذکر
ور بود نصف غیر جائز دان
شاد گردید نیک بادید
نکند قطع یعنی از وی [illegible]

تتمہ هفت چیز است از تن مردم به دفن آن از رسول مسنون است [illegible]

در بیان پرسیدن بیمار و کسی که در حالت نزع باشد چگونه باید کرد

صاحب شرع میکند اخبار / چون روی با عیادت بیمار
بنشین نزد رکبتین آن / نه سوی راس این مریض انسان
نکند با چپ و یا راست نظر / تا نشود سوی آن مریض بصر
هم نشاید نگاه بسیارش / نظر تیز هم برخسارش
نزد آید [illegible] / روی خود را ترش نباید کرد
مژده صحت بعمر دراز / بسلامت و هم بشارت باز
یعنی از بهر دل خوشی آن / گوی ور نه اجل یکی میدان
ننشیند نزد او بسیار / پس اخف جلوس نیک شمار
دست بر جبهه اش نهد کس / تا نهد دست خود بجبهتش پس
پرسد از وی بلطف هستی چون / مهربانی کند باین مشعون
نکند نزد او کلام کثیر / مگر آنجا ز حرفهای خیر
التماسی دعا کند از وی / صاحب شرع آن شریعت طی
گفت عمدا دعا کند بیمار / چون دعای ملائک بشمار
کند این شخص هم دعا بشفا / این بود سنت رسول خدا
گفت در آن کتاب شرع مدار / توبه از معصیت کند بیمار
آنچه کرد است نیک و بد ورزش / طلبد از خدای آمرزش
هم وصیت کند ز اهل و مال / بحدیث رسول پاک جلال
بقضاهای دل نگه باشد پیش / هم با رضا بحکمهای خویش

نیز با فدیۂ صیام نماز   کند از ترس حق وصیت باز
میکند یاد مرگ هر ساعت   بهر یقین است این نکو طاعت
چونکه هر روز و شب درست نهاد   مرگ را بیست بار سازد یاد
دل او را خدا کند زنده   که بآسانی جان دهد بنده
نیز در آن کتاب مے آرد   مرگ را مرد دوست میدارد
بامیدے که شد ز جسم جدا   تا شود واصل لقاے خدا

در بیان آنکه قرب به موت شد حکم او چیست

هر جگاے که مرد شد نزدیک   دل خود را کند ز هر بد و نیک
غیر یاد خدای عز و جل   نکند وی به هیچ چیز عمل
متوکل بحضرت او باد   یکدل و یکزبان و یکرو باد
بلکه نارد گناه های خویش   مؤمن مختصر بخاطر خویش
کار خود با خدا اگه اندازد   او بداند چگونه میسازد
مرگ بر مومنے قریب آید   نیک مردان به نزد او آید
بوی خوش میکنند گرد وی   تا در آیند فرشتهای حی
جان بسختی دهد چه مومن مرد   طعن بر حال او نباید کرد
شاید اجرام او بسختی جان   عفو سازد خدای هر دو جهان
همدرین باب شارح اوراد   کرد از چند نسخه خوش یاد
روی او را بقبله گردانند   که به پهلوے راست خوابانند
لیک چون اهل این بلاد ما   کرده اند اختیار خواب قفا
تا بود با خروج روح الیسر   اول او ست سنت ای سرور
کلمه از شهادت اهل دین   کاندرین حال میکنند تلقین

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله [illegible]

وجه التلقین بالشهادتین ۱۲ شمس الدین
قوله تلقین مستحب ان یقولوا اعوانه وعواده
ان یقولوا کلمة الشهادة
ولا یقال له قل ذلک کیلا یأبی
منه کما فی شرح الطحاوی
والحکمة ان [illegible] حال تلک الکلمة
من کان آخر کلامه لا اله الا الله
دخل الجنة فاذا قالها مرة کفاه
ولا یکثر علیه ما لم یتکلم بعده
اذ الغرض من التلقین
ان یکون آخر کلامه کلمة التوحید ۱۲
شمس الدین

بشنو اند مختصر خود او — حکمت ام مختصر را گو
نیز در آن کتاب شد تعیین — هست سنت قرائت یسین
جان ز تن شد جدا ز جسم شجاع — مومنان میکنند استرجاع
منهش چیست بسته می مانند — چشم غم دیده باش خوابانند
قبل از خشک گشتن اعضاش — میکنند راست هر دو حاضر باش
همه را حال عاقبت اینست — دانا آنکس که در غم دین است
گر تو در بحر و بر امیر شوی — عاقبت مرگ را اسیر شوی
هفت اقلیم در نگین باشد — منزل آخرت زمین باشد
در بروج مشیده هستی — دل بدنیا بی وفا بستی
پیره زالی که کار اوست جفا — بحبیب خدا نکرد وفا
بمن و تو وفا نخواهد کرد — فکر روز فراق کن ای مرد
آن که در چشم تو ازین فانی — تیر زمان مے روند تا دانی
هیچ دیدی ازین سرای غرور — نال قبر زند خود برند بگور
آنچه بگذشت وقت مرگ از کس — شرح او را خدای داند و بس
سکرت موت کندن جانی — تا نا فتد بسر چه میدانی
در قصص آمده مسیح الله — خورد آبی ز کوزه ناگاه
آب او تلخ بود کرد سوال — حضرت عیسی بآن زبان حال
کوزه گفتا که بوده انسانی — کوزه کردند خاک میدانی
سالها شد هنوز ای پاکم — تلخی جان نرفته از خاکم
این زمان که به بندگی نازند — فکر جان غریب خود سازند
کرده تلخی او اثر با آب — گو بخلق ای رسول عالم تاب

له فی الکافی فان [illegible]

صورت مرگ این کرو سے شود		از پشیمانی که هست چه سود
هر که ایمان خود سلامت برد		بعد روہی خود بہشت برد
خواجهٔ پارسا وے کبیر		کرده تصنیف پارسی تفسیر
آن کسانے که گفت بے اشباه		یعنی پروردگار ما الله
تا زمانے که ظاهرا مردند		استقامت باین سخن کردند
گفت نازل شوند بر ایشان		که ملائک بوقت دادن جان
گویند آن بندگان حی مجیب		که مترسید هیچ غم مخورید
هم بگویند فرشتها به یقین		شاد باشید با بهشت برین
آنچنان جنتے که موجود است		بشما وعدهٔ خدا بود است
این جهان آن جهان بجان شما		یعنی ما هم دوستان شما
بر شما آنچه آرزو داده است		آن همه در بهشت آماده هست
این بشارت فرشتها خواند		دادن جان خود کجا دانند

در بیان شستن مرده

در صلوٰة فقیه مسعودے		از برای رضای معبودے
مرده شستن بهر سعادت پاک		از گناهان خویش گردد پاک
ذکر کرده است صاحب کافی		ناقلاً از ائمه وافی
غسل مرده ز حضرت آدم		ماند میراث خلق تا این دم
کرد آدم ازین جهان تحویل		ز ملائک فرود شد جبرئیل
آن خلیفهٔ ارض را شستند		جملهٔ مومنان باین رستند
عملاً واجب است اصل این		بطریق کفایه شد به یقین
هر کجا که غسل مرده دهند		مرده را فوق تخته بنهند

[illegible]

[illegible] وضوء الجنب عند الفراغ من الغسل بالرجل فی موضعه والراجح ان المیت لا یمسح براسه والجنب یمسح فی الروایة خزانة الروایات

خرقه که فوق عورتش سازند
تا در آنجا نظر نه اندازند
گفت صاحب هدایهٔ نیکو
پوشش عورت غلیظهٔ او
گفت دانی همین قدر را بس
بزبان صحیح آن نکه کس
بو المکارم بزرگ صاحب نقل
از کتاب محیط سازد نقل
پوشش از زیر ناف تا زانو
گفت این قول را صحیح بگو
صاحب ترغیب الصلوة دگر
از منافع اصح بکرد خبر
نیز در شرح خویش شمس الدین
گفت این قول را صحیح ببین
گفت در کافی در نوادر است
یعنی از زیر ناف تا زانو است
بقلی گفت چون که پنها صبر
نکنی فخذ حی مرده نظر
نزد و وشته کنند استنجا
لیک در مذهب بو یوسف لا
چون اراده کنند شستن آن
جامه بیرون کنند از تن آن
مرده را در قمیص خود شستن
بود مخصوص مصطفی بی ظن
پیش از غسل می دهند وضو
یعنی بی شست فم انف او
مسح سر را نمیکنند بوی
برخلاف وضو و غسل حی
نه بشویند و را ادای وضو
قبل از غسل پایهای او
در کتاب خلاصه می گوید
اولین بار روی او شوید
این بود برخلاف غسل حی
تا رسغ دست شوید اول وی
در هدایه نوشت وی را او
میکنند تخت مرده را خوشبو
گفت در کافی بوی خوش دانند
بحوالی تخت گردانند
یعنی سه یا که پنج گویا هفت
چونکه قول نبی بوتر رفت
بعد گرمی آب مانند قدر
می نهند حرض اندرو یا سدر

له یکفی ستر العورة الغلیظة [illegible]
وفی الکافی ظاهر الروایة ویکتفی
بستر العورة الغلیظة [illegible]
[illegible] النوادر [illegible] وضع علی عورته خرقة
من السرة الی الرکبة [illegible]
[illegible] الصحیح [illegible]
لان ستر العورة واجب فی
حالة الحیاة [illegible] بعد الموت
[illegible] بستر العورة الغلیظة [illegible] ۱۲

[illegible]

گر نباشد همین که کردم یاد بهر این غسل آب خالص باد
می‌بشویند راس لحیه او یافت گردد بهر دو خیره دو
بعد ازین بر یسار خوابانند آب از سوی راست میرانند
شوید این غاسل سعادت بخت تا رسد آب ماسیلی تحت
بعد بر سوی راست خوابانند بر یسار روی آب را رانند
مثل پهلوی راست می‌شوید واند آنکس که راه حق پوید
بعد ازین مرده را چو بنشانند پشت او را بخویش میمانند
چون بنرمی بدست خود برده می‌کند مسح اشکم مرده
آنچه بیرون شود ورا شویند غسل دیگر باو نمی‌جویند
پاک سازد بخرقه پا تا سر کفن مرده تا نه گردد تر
بر سر لحیه اش حنوط رسان نیز کافور بر مساجد شان
یعنی بر جبهه بینی و زانوش قدم و دست آن عبادت کوش
نکند شانه موی ریش او نکند قص ظفر قص مو
گفت در شرح خویش شمس الدین یعنی در وقت غسل او بیقین
چون کند اصطحابی در هر باره شسته گردد ریزد آب غاسل باز
ذکر شد در کتاب قاضی خان بهر پوشیدن عورت غلیظهٔ آن
دست لحی شست او نباید کرد خرقه بر دست کرده شوید مرد
مثل این در خلاصه فرمودی اینچنین در صلوٰة مسعودی
هم درین باب شارح اوراد کرد از چند نسخهٔ خوش یاد
مرده را وقت غسل استلقا یا القبله نهند عشه بیزدها
گفت امام سرخسی اصح آنست می نهند هر طرف که آسانست

[illegible]

اذا وجد اکثر
البدن غسل وان وجد النصف
لا فی [illegible] وان وجد راس
الادمی لا یغسل ولا یصلی علیه
ولا [illegible] بعض البدن حتی یکون
اکثره او یکون الراس معه [illegible]
کذا فی مجموعة الروایات عن
الایضاح اذا غرق فی الماء
او اصابه المطر فان ذلک لا یجزی
من الغسل لانه فعل واجب علینا اقامته
ولم یوجد من المکلفین [illegible] الا ان
ینوی فی الغسل المیت حتی ان المیت
اذا وجد فی الماء لا بد
من غسله

اتفاق است مرده را شوید
چون دعا را اگر بگوید است
ایک وند وقت غسل با انسان
قطنه در غسل میت استعمال
یک روایت شد است از نعمان
ور نپیچ او کجپیت اندازند
در مصلوۃ فقیه مستورند
بگذرد زین جهان فانی مرد
چونکه بگذشت حضرت صدیق
عائشه جفت حضرت سرور
گفت این دانشمی اگر زین پیش
بوده باشد طلاق رجعی زن
بوده باشد اگر طلاق بیست
رفت زن زین جهان غم پرورد
این بود قول عالمان ما
خواجه بگذشت زین جهان بی شست
چونکه خواجه گذشت زین فانی
روت از زن اگر شو موجود
نتوان شست شوی خود آنجا
کز دو اصرام اختلاف انتهاء
نتوان شست اندرین هنگام
گفت چه را دعا نمی گوید
گفت در آن کتاب جائز نیست
هست ممنوع خواندن قرآن
نکند کس بجا بهرا قوال
میگذارد بگیش دانست دو بان
گفت این را تجیح پسازند
علما باتفاق فرموده
زن او غسل او تواند کرد
زوجه او بشست بالتحقیق
این روایت شنید از مادر
می بشستم حبیب حق را خویش
بتواند که شوی خود شستن
باتفاق او نمی تواند شست
شوی غسالش نمی تواند کرد
گرچه در نزد شافعی است روا
هم کنیزک نمی تواند شست
گشت سیراث دیگر انسانی
نیست شوی یا لشوی سود
این بود قول عالمان ما
مرد بگذشت اندرین اطوار
چونکه این وقت بود آن احرام

مسئله في الكافي
لا يغسل الزوج زوجته خلافا
للشافعي رد لانتهاء النكاح بطلاقه
ويغسل في العدة في الطلاق الرجعي [illegible]
الا انه سواء كان [illegible] في الكافي
منتقضة بالموت فصارت اجنبية
وجوب العدة للاستبراء في المعتدات
من الانتفاع ولا يغسل الزوج زوجته
لان علقة النكاح مرتفعة لا يوجد
ثم قيل اجمعا وارتفعا سواء [illegible]
ما قيل عليا رضي الله عنه غسل فاطمة
رضي الله عنها قلنا قال عليه السلام
كل سبب ونسب منقطع الا سببي
ونسبي وعلي رضي الله
[illegible]
في الاخرة [illegible] بالاجماع
وتغسل المرأة زوجها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فاطمة رضي الله عنها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شرح مجمع البحرين

رفت شخصی چو مشکل از این دار — چه بود قول عالمان کبار
قول بعضی که راه دین پویند — گفت شخصی و دیگری شویند
این سخن ز عالمان چو مرویست — لیک این ظاهر روایت نیست
نزد بعضی بزرگ پاک جمال — گفت راجی خرد ز بیت المال
آن کنیزک بشوید این آدم — قول ظاهر روایت است اینهم
چونکه باشد ز احتمال این تن — مرد باشد نه از قبیل زن
پس تیمم دهند بر آن تن — بگذارد جنازه اش بطین
در بیابان اگر زنی بگذشت — غیر مردان زنی اگر نگذشت
قول بعضی بنزد اهل سپیست — در میان نارسیده گر زیست
که باو غسل هم بگوید — نارسیده بدین صفت شوید
گر نباشد صبی میان شان — ذکر کردند بزرگان جهان
محرم او بود درین فرقه — او تیمم دهد بلا خرقه
نبود محرمش علی التعیین — که بخرقه دهد تیمم این
چون پرستش دهد تیمم وی — روی گرداند این شریعت طی
چونکه دو دست زن بود عورت — گرچه سازد نظر بلا شهوت
زین نظر بر ده کار گردد وی — مرد باید برد ازین ها پی
هم در اکثر کتاب حق طلبی — اینچنین گفت غیر ذکر صبی
مرد بگذشت در میان زنان — گر زنش است می بشوید آن
زوجه اش نیست محرمی دارد — غیر خرقه تیممش آرد
نبود محرمش علی التعیین — که بجز خرقه هم تیمم این
هم با ناکس نماز بگذارند — نیز او را بخاک دفن آرند

[illegible]

من حاشیة الاسیر
ولا یجوز وضع الید علی صدر
المیت لان النبی علیه السلام
قال اجعلوا موتاکم بخلاف
الکافرین لان الکافرین یضعون
ایدیهم علی صدر المیت ۱۲ التجرید
فی کنز العباد ومن الاحیاء
قال ابو سعید الخدری
رضی الله عنه سمعت رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم
یقول المیت یعرف من یغسله
ومن یحمله ومن یدلیه فی قبره
۱۲ خزانة الروایات

نیز بنوشتست آن سجاده بند　　مرده آمد ز باد رفته زند
شستن او را بخرقه پیچیدش　　هم باین مرده نام مانندش
سبب جنازه بخاک می مانند　　مرده افتاده زانچه خوانند
زنده افتاده مرده است اما　　همه شرط او کنند بجا
زن اگر شوی خویشتن شست است　　قبل ازین که نوشته ایم درست
لیک با مرد مرد غاسل باد　　اینچنین گفت شارح اوراد
از ینابیع از زیادت نقل　　گفت اگر مرده است طفل بعقل
مثل بالغ کنند غسل او　　طفل بی عقل را بغیر وضو
از فتاوی قاضی خان امام　　اینکه اعضای سقط نیست تمام
گفت در شستن اختلاف شمار　　شستن او بود هو المختار
آب بر مرده اگر بگذشت　　یا به بار باید این حساب نگشت
تا که گیرند مرده از دریا　　باز شویند سه مرتبه او را
نزد محمد بود بلا شبهت　　وقت اخراج اگر کند نیت
بعد شوید دو مرتبه زان پس　　ورنه شوید سه مرتبه ای کس
مرده شوی عجب فضیلت هست　　تا بد اینجا تمام عبرت هست
مرده در وقت غسل با تمثال　　گوید این حرف با زبان حال
بود شستش مثل تو تر تازه　　قوتی داشتم باندازه
بهره جسم بود جان من　　مدتی گفتم این و آن من
در سرائی که کردم و گفتم　　بود فکر عیالم و جفتم
تا که گشتم خراب بیچاره　　ناتوان حال زرد رخساره
چند روزی ازین جهان مغرور　　غافل از مرگ خویش بودم دور

می بپرد وم ز مو باریک   میبرد ایم بخانهٔ تاریک
این همه در مقام میانند   سر تنهام میفرستانند
آنچه بگذشت وقت جان دادن   شرح او را خدا میداند من
بعد ازین عقبهاست پی در پی   من ندانم چه بگذرد در وے
تو که الحال زندگی داری   مومنا نام بندگی داری
واقف جان خویشتن باشی   قبل ازین که مثل من باشی
گوش باید که بشنود این را   بکند فکر جان شیرین را
چشم باید که عبرتش بیند   بر سر جادهٔ عمل نشیند
عقل باید که کار فرماید   مرد را بیند و بخود آید

در بیان کفن مرده

دربهایه هست مرده باشد مرد   کفنش سه غلاف باید کرد
هست ازار و قمیص نام دو   نام دیگر لفافه باشد او
چونکه با فخر عالمین بطن   کرده بودند سه غلاف کفن
چونکه در زندگی سفید اکثر   لبس میساختند پیغامبر
جایز است اختصار با ثوبان   که ازار و لفافه باشد آن
کفنی که کفایه است این است   لیک سنت و را سه تکفین است
با ازار و لفافه سر تا پا   از عنق تا قدم قمیص اما
چون کفن را بپیچند اگر   بپیچد اول بجانب الیسر
پس بسازد لفافه اول بار   بر لفافه کنند پس ازار
مرده را در قمیص پسازند   بر ازار یکه گفتم اندازند

[illegible]

بهترین الاکفان ما روی عن النبی علیه السلام انه قال هذا الاکفان [illegible] ۲۲۱۲ [illegible] الاول من الازار [illegible] ۱۲۶۲

بعد ازانکه ازار گردانند
بعد گرداند از قبیل یمین
گر بود خوف انتشار کفن
کفن مرده را تو پنج شمار
هم ازار ست ای خردمندی
سه کفن کرد جائز است بزن
گر کند سه کفن بزن ای یار
کمی از سه کفن کنند بزنان
هست مکروه یک کفن با مرد
زن مرده که در کفن سازند
موی اورا ظفیرتین ای یار
بعد پوشند خمار فوق او
چلپی آنچه کرده است سخن
دو ذراع ست طول حد خمار
طول خرقه نوشته سه گز او
خرقه که فوق عورت مرده
یک گز و نیم ذکر کرد آن شه
هر که سازد زیاده یا زین کم
شارح درد از خردمندی
از منافع نوشت آن باقدر
نیز اورا بفوق الکفاق گو

از قبیل یسار گردانند
کند آنگه لفافه را چون این
عقد سازند ز ترس کشف کفن
باشد او کرته و ازار و خمار
خرقه که فوق سینه اش بندی
لیک سنت شده است پنج کفن
هست آن سه کفن و ثوب خمار
گفت این قول را کراهت دان
تا در آنجا که با ضرر در بکره
اول اورا آنگونه اندازند
یعنی بر سینه فوق درع بگذار
یعنی تحت اللفافه ای نیکو
درع یعنی بود قمیص زن
عرض اورا بقدر شبر شمار
عرضش از زیر ابط تا زانو
یعنی در وقت غسل میکرده
عرض او دو ذراع کرد آگه
ظلم کرده است او تعدی هم
خرقه که فوق سینه اش بندی
خرقه گیرد ز رکبه اش تا صدر
نه شود تا کفن کشاده باو

طریق تکفینها ان یجعل شعرها ضفیرتین علی صدرها فوق القمیص ثم یجعل الخمار تحت اللفافة ثم یجعل الخرقة فوقها ۱۲ ملا علی قاری حد طول الخمار ذراعان وحد عرضه [illegible] الخرقة طولها ثلثة اذرع وعرضها من تحت ابطیها الی رکبتیها [illegible] الخرقة

[illegible]

گفت در کافی غیرها بی ریب
نبود در قمیص مرده جیب

نیز بی آستین و خریص است
مرده را این لباس تخصیص است

قبل ازان مرده را نهند دران
گفت خوشبوی میکنند اکفان

یعنی وترا کنند این تطییب
که باین امر کرده است حبیب

شارح دررهای صاحب عقل
میکند از جوامع الفقه او نقل

گفت جز ورس و زعفران اینجا
کل تطییب بوده است روا

مرده را که دفن بهر کردست
کفنش گورکاو اگر بردست

شارح از خانیه بداد خبر
پس همان مرده تازه است اگر

یعنی از مال او علی التعیین
ثانیا میکند کفن با این

قسمت ار یافته ست مالش بس
کفن او بود بوارث کس

هست در نفس مختصر بی ظن
مر زحنبل را عمامه مستحسن

بو المکارم بشرح خود آورد
فش او سوی روی بگذارد

نیز در آن کتاب صاحب اوج
کفن زوجه می بود با زوج

که چه ماندست مال هم ازوی
فتوی براین نوشت آن رهی

نبود مال مرده موجود
نفقه اش که بر کسی می بود

کفن مرده می بود بر آن
نبود آنهم کنند آدمیان

آدمی را نکو که روزی چند
بهر دنیای دون چه جا بها کند

در غم غصه سوختی چون شمع
تا کند بهر خویش مالی جمع

بهر این بیوفای حضرت بیش
ماند از طاعت خدای خویش

عاقبت با هزار حسرت مرد
غیر گر کفن بخویش نبرد

نیست معلوم هیچ انسانی
شود آنهم نصیب کس باقی

[illegible]

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ابراهیم
فی کثرة الثیاب [illegible]
الکافور وسایر الطیب الا الزعفران
والورس [illegible]
فی المبسوط [illegible] ذکر العمامة فی
الکفن وقد ذکره مشایخنا لانه
[illegible] الکفن شفعا
والسنة ان یکون فیه وترا
واستحسنه بعض مشایخنا [illegible]
[illegible]
وتجعل ذنب العمامة علی وجهه
بخلاف حالة الحیوة فانه
[illegible]

گشت آدم که انتقال وی
شد ز میراث خوار مال وی
وارثان نفع مال او برده
لیک باشد حساب بر مرده
هست وارث بمال وی مسرور
مرده شرمنده در قیامت گور
زنده با مال او کند طیران
مرده اندر جواب او حیران
غافل آدم چو بیخبر هستی
خوش گرفتار دردسر هستی
ابدا هیچ کس نخواهد زیست
مر ترا از چه فکر آخر نیست
پادشاهی بحر و بر بینی
عاقبت میروی مسکینی
فکرت کار آخرت باید
طلب عفو مغفرت باید
تو که با این و آن گرفتاری
عنکبوتی که می تنی تاری
لحظه نیست در تو آرامی
بهر چیزی نهاده دامی
صاحب خانه رفت وار خویش
میروی سرنگون بتار خویش

در بیان نماز جنازه و بعضی مسائل متفرقات او

کافی غیبه ما بیان کرده
بیقین دان نماز بر مرده
اہل اسلام هست مرده اگر
که بقول خدا و پیغامبر
علما گفته اند با اتباع
هست فرض کفایه بالاجماع
بعضی خوانند نماز از باقین
گشت ساقط چو غسل کالتلقین
مثل اسلام شرط غسل اوست
تا نمازش شود درست ای دوست
غسل ناکرده خوانده اند اگر
باز شویند خوانند دگر
نیست هرگز باهل کفر نماز
که نهی خداست بی انباز
در صلوة فقیه مسعودی
گوییم آنچه ائمه فرمودی
مرده را در جنازه که سازند
چون سر مرده پیش اندازند

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من کفن میتا [illegible] المیت لا اله الا هو الحق [illegible] رحمه الله تعالی عذاب القبر [illegible] الشفاء والله تعالی [illegible] یا عظیم العطایا [illegible]

[illegible]

چون برد مرده را بجای او
پیش بیرون کنند پای او

صاحب کافی ذکر کرد اخیر
چون جنازه بکسر جیم سریر

هست با فتح جیم او مرده
نیز در چند نسخه آورده

در کتاب خلاصة الفتوی
نیز آید پی جنازه نسا

صایحه نایحه بود با او
منع فرمود در کتاب نکو

شارح اوراد ها کند اعلام
نوحه را ذکر کرده اند حرام

در حق نایحه بگفت چنان
کرد او که بود مستمعان

گفت آن سرور همه جانها
لعنت حق تعال بر آنها

لعنت هر فرشته و انسان
بر همان نایحه و مستمعان

هم درین نسخهٔ سخن پرداز
گفت بی نوحه گریه است جواز

چونکه آن فرق ساز لطف خشم
کرد با ابن خویش آب چشم

هست مذکور شرعة الاسلام
نیز در چند نسخهای کرام

حلق مو شق جیب ضرب خدود
رسم در وقت جاهلیت بود

نیز در آن کتاب حقانی
گفت عند المصیبت انسانی

کرد بر ران خویش ضرب اگر
محبط اجر گفت پیغمبر

در وقایه و غیرها دانند
چون نماز جنازه برخوانند

گفت تکبیر اولین چون کس
می بخواند ثنای حق زان پس

باز تکبیر گوید این خوش ذات
بعد ازین بر رسول خود صلوات

باز تکبیر می بگوید مرد
بعد ازین آن دعا باید کرد

باز تکبیر می بگوید کس
هست از بعد او سلام بس

نکند رفع دست در تکبیر
غیر تکبیر اولین اے پیر

ولا بأس
باعلام الناس
بموته [illegible]
بالموت [illegible]
بالصلوة عليه [illegible]
بعضهم [illegible]
في الاسواق [illegible]
[illegible]
والاصح انه لا يكره
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هو ان ينادوا
بالنداء [illegible]
الجماعة من
المستقرين
للميت بالصلوة
عليه وتحريض
[illegible] الطهارة
وينادي [illegible]
[illegible]
فلا بأس [illegible]
المنتقى في باب
الجنائز ١٢

در فتاوی کافی تا دانی
در جنازه دعا چنین خوانی

گفت باشد دعای معروف این
آنچه او گفت هست بهر تعیین

اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان فقد روی انه علیه السلام کان یقول وان لم یحفظه یقول ما یقول فی التشهد اللهم اغفر لی وللمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الی آخره کذا فی الکافی

بو المکارم نوشته نی داند
هر دعائیکه در نمازش خواند

می نگوید بکودک استغفار
که دعاست و به اینچنین اشعار

اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا برحمتک یا ارحم الراحمین اگر دختر نارسیده باشد اللهم اجعلها لنا فرطا واجعلها لنا اجرا وذخرا واجعلها لنا شافعة ومشفعة برحمتک یا ارحم الراحمین

در هدایه کافی است منطوق
بعض تکبیر را اگر شد مسبوق

میشود منتظر دران هنگام
گفت تکبیر هر کجا و امام

یعنی تکبیر گوید او مع آن
که به نزد محمد و نعمان

هر کجا هست امام داد سلام
میکند باقی خویش تمام

پیش ازان که جنازه بردارد
باقی تکبیر را بجا آرد

قول بویوسف خجسته صفات
نشود انتظار چون صلوات

وجه آن دو بزرگ پاک یقین
صاحب کافی میکند تعیین

کل تکبیر این بلا شبهه است
هست قائم مقام یک رکعت

فوت شد زین چهار یک تکبیر
نیست جائز تمام ادای وی

شخصی از رکعتی بماند بس
ما سبق را بخواند اول کس

ف رجل فاته بعض التکبیر علی الجنازة یقضیه متتابعا بلا دعاء ما دامت الجنازة علی الارض واذا رفعوا قطعوا التکبیر اذا رفع علی الاکتاف لا القطع حتی یتباعد الميت مختصر شرح [illegible] رجل مسبوق بتکبیرة او تکبیرتین ینتظر حتی یکبر الامام فیکبر معه فاذا سلم قضی ما سبق علیه قبل ان ترفع الجنازة وقال ابو یوسف [illegible] خیر المقتدی ان کان حاضرا وسبقه الامام

[illegible] ابی حنیفة [illegible] الامام [illegible]

بوالمکارم بزرگ طاهر دین
کرد در شرح خویشتن تبیین
آنکه مسبوق گشت با اربع
فوت شد او نیز دو را ورع
لیک بو یوسف آن امام کبیر
گفت می گوید اولا تکبیر
هر کجا که سلام امام کند
این سه تکبیر را تمام کند
سپس می گوید این بلا اذکار
فتوی بر قول این عزیز شمار
در جنازه که ایستند و سلام
مینباید غیر پنج صوت تمام
پنج تکبیر گفت از نسیان
مقتدی تبعیت نسازد آن
لیک موقوف با سلام امام
پیشوا در یکی کلام تمام
گفت فتوی برین سخن بشمار
در کتاب دگر هو المختار
راست خیزد امام صاحب قدر
در جنازه چه با خدای صدر
خواه میت زن است خواهی مرد
آنچه ز اصحاب ما روایت کرد
گرچه از وی روایت است دگر
گر بود مرد ور خدای صدر
مرأة را با خدای اشکم او
لیک این قول شافعی است بگو
شارح وردهای نیکو خو
نقل کرد از جوامع الفقه او
خواه زن خواه مرد المختار
پیشوا را خدای سینه شمار
از عنایه گفت آن اکمل
در جنازه بود صفوف افضل
تا که گفتند بزرگان کرام
شش نفر حاضر اند غیر امام
شش نفر صف شوند خلف او
صف دیگر ز بعد سه کس دو
باشد از بعد او یکی آدم
هست در شرح بوالمکارم هم
در امامت احق بود سلطان
بعد سلطان وقت قاضی دان
بعد قاضی بود امام حی
بعد اینها بود ولی وسے

۴ فی الکافی فی [illegible] الجنائز
و من [illegible] فی الصلوة [illegible] الصلوة
[illegible] فی الامام
[illegible] الجنازة [illegible]
[illegible]

و عند الشافعی ره الولی مقدم ثم الامام
[illegible] السلطان کما فی الکافی قال
و اولی الناس بالصلوة علیه
الامام ان حضر فان السلطان لم
الولایة فان لم یحضر فامامهم [illegible]
فیستحب تقدیم الامام الحی و ان کان
غیره ذات حسب و نسب
ارضی بامامته فی الحال [illegible]
بعد [illegible] فتاوی [illegible] فکذا
الامام الحی احق بالصلوة من سائر
الاولیاء عند ابی حنیفة ره
خلافا لابی یوسف ره
مختاری
فتاوی ۱۲

آنچه گفت این شرح وافی   نقل کرد از هدایه و کافی
آنچه اندر کفایه تعیین است   اخذ اکثر بزرگ با این است
اینچنین شه حسین تعیینش   کرد در جامع المستفیش
گفت او قاضی امامے   الصحیح افضل از ولی وے
در کفایه چنانچه کرد اظهار   در خلاصه بود هو المختار
بنده را راست هم مولے   فتوے بر خواجه وی ست اولے
گر احق اذن میکند بدگر   در درستیش کرده اند خبر
صاحب مختصر بزرگ دین   نیز بنوشت شارحان این
خوانده باشد بغیر اذن ولے   بولی میرسد اعاده بلے
گر ولے که جنازه بر خواند   کس دیگر اعاده نتواند
شارح در دهائے شرعیه   مے کند نقل از عنایه
غیر اذن ولے که خواند نماز   گفت آنجا و پیش حاضر باز
کرده باشد متابعت ہی مرد   نتواند اعاده وی کرد
گر نکرده متابعت در آن   گر امام است قاضی یا سلطان
نیز اعاده میرسد با وے   یا بجامع امام ست یا حے
بگو از ینکه ولی شرع عمل   بوده است از امام حی افضل
بو المکارم بزرگ پاک سرشت   آنچه در شرح مختصر بنوشت
مرده را که شسته باشد پاک   شد نخوانده نماز دفن بخاک
خاک اگر ریخته بقبر آن   هم تفسخ نساخته بگمان
آنچه قول ائمه پر نور   مے نخواند نماز را بر گور
گر تفسخ بگردنش دو امام   گفت تقدیر کرده سه ایام

فعلیه اعادة [illegible] وقام علیها جازت صلوة لانه اذا کان [illegible] جرت العادة بین الناس فی صلوة الجنازة لانهم [illegible] ۱۲ کذا فی [illegible]

[illegible]

اینک عبرت برای انسان ست
خاک نا ریخته است بالتیقین
غیر مغسول کرده باشد گو به
گر نشد بالین دهانش است
رست کرده بود دهانش را
گر وصیت بساختے بهر تن
هست باطل وصیت آن یار
گر بخواند جنازه را از کیان
گوئے در مسجد جماعت اگر
خواه قوم ست درون مرده برون
خواه در مسجد است قوم امام
عامه بزرگان کرده پویند
این روایت بود ز قاضی خان
مرده بیرون اوست نیز امام
بعضے قومش بمسجد است ای یار
هو المکارم نوشتست آن شهه
قول بعضے سکت صورت آخر
بهر در شارح اراضی ناس
همه بدین باب شارح اوزاو
مع قدرت اگر کسی نشست
از سراجیه هم بیان کرده

آنچه قول صحیح هست آن ست
کرده بیرون کنند نماز این
نقل کرده از خلاصهٔ مشهور
کرده بیرون و را بباید بست
در نمازش خلاف از علما
که فلان خواندش جنازه من
فتوئے بر باطلی او بشمار
غیر جائز بود ز استحسان
که بخواند جنازه هیست خبر
خواه مرده درون قوم برون
مرده بیرون مساوی است تمام
نبود عذر کرده میگویند
در خلاصه نوشته اند چنان
همره اوست بعضے از اقوام
گفت مکروه بود هو المختار
از امام سرخسے لا یکره
غیر مکروه گفت آن فاخر
گفت مکروه آن شریعت پاس
از کتاب ذخیره سازد یاد
در جنازه بغیر جائز هست
هست بر دایهٔ اگر مرده

[illegible]

لا یرجع بقراءة
القرآن المستفاد
هو المختار ۱۲ کافوری
تطیین القبور
لا یکره و هو المختار
۱۲ کافوری

یا بدست کس هست نیست روا
نقل کرد از فتاوے حجت
بجنازه نمیکنند اقدام
گر کنند اینچنین کراهت دان
بعد ازان که غروب گشت ذکا
بعد ازان میکنند جنازه تمام
از کبیرے از سراجیه
چون نماز جنازه خواند کس
از ذخیره است از درود دعا
این همه یاد کرده ذکر خدا ست
در نماز جنازه شد تاخیر
از زیادت نوشت فی الاشباه
خواه با هر یکے جدا خوانند
از که یکدفعه خواندش تمام
بعد صبیان بعد اوست نشان
از فتاوے حجت آورده
ادعیه راندش این کس
از ذخیره است مکروه هست اگر
گفت وی نماز نگذارد
مے بخواند نماز چون بر وی
نصف مشقوق یافت گشت اگر
بنوشته شد بر چنین فتوے
چون شود وقت شام فی شهوت
چونکه تاخیر میشود با شام
بعد ازین از خلاصه کرد بیان
اولا با دفن شام ادا
گفت بعد ازان جنازه است تمام
نقل کرد آن امین سنت عیه
با دعا بر نماز دوش زان پس
نکند جهر اینچنین به ثنا
چونکه در ذکر اولیش اخفاست
از نوادر که گفت آن پیر
که شود جمع مرده ها هرگاه
خواه یکبار جمله را خوانند
هر دو را مے نهند پیش امام
صف واحد بکرد نیز روان
در نماز جنازه گر مردے
گفت تکبیر باش باشد پس
سر او فے زنصف هم کمتر
شد اشارت که سر اگر دارد
اینچنین گفت آن شریعت طی
مع هر نصف هست نصف سرو

له
وفي السراجية اذا
فرغ من الصلوة الجنازة
لا يقوم بالدعاء في كبرى
ولا يقوم بالدعاء بعد صلوة
الجنازة في الذخيرة ولا يجوز ان
في صلوة الجنازة ينبغي من الثناء وصلوة
الرسول عليه السلام والدعاء لان هذا
ذكره سنة والاخفاء بالذكر والاتيان
في اركان الصلوة في فتاوى
مفاتيح المسائل قال الحجة
[illegible] الا الحي والمهوو [illegible]
الاولى يكبر اربع تكبيرات [illegible]

[illegible]

نه بشوید نماز نگذارد سر تنهاش حکم این وارد
گر بود غیر سر جنین بدن می گذارد نماز بر آن تن
از طی وی است از بدن اکثر یا بود نصف آن بدن مع سر
میکند غسل در کفن آرد نیز بر وی نماز بگذارد
غیر نصف جنین انسانی یا بود نصف او بطول الانی
پیچد او را بخرقه و کفن آرد غسل نارد نماز نه گذارد
گر ز کفار با یکی ابوی کرد کسی را اسیر گرد و وی
مرد آنگاه در دیار ما در بر او جنازه هست روا
گر اقرار آورد با دین می رسد نیز عقل او با این
یا ز ابویه آورد ایمان خوانندش این نماز را بر آن
یا ز ابوین او نگشت اسیر میگذارند اندرین تقدیر
مرد آن کافر جنین طفلی گر بود مسلمی ولی وی
شسته با خرقه بپیچد این میکند دفن او علی التعیین
لیک در سنتش چو ثوب نجس گفت آن ضال را بشوید بس
گور او را حفیره سازند بی رعایت در بودنش اندازند
نیست در غسل او و گور کفن متعامل بسی بشود سنن

در بیان حمل جنازه برداشتن میت

چون بمومن نماز بگذارند بعد از آن چار مرد بردارند
مرده را که کنند سوی گور جان شیرین نظر کند از دور
می بگوید بنفس ای بدکیش هم بمن ساختی و هم بر خویش
عاقبت حال اینچنین بوده چون نکردی عمل بقصد بوده

[illegible]

بالعدن ذلک قال
ابو یوسف رحمه الله تعالی
لا یصلی من المسلمین
ان یرفع راسه الی
السماء عند التکبیر
من رفع راسه و
یعتقد ذلک فهو کافر
عند الکل لا یرفع راسه
عند التکبیران رفع
فهو من الروافض
المبتدعین لانهم یرفعون
روسهم عند التکبیر
فتاوی

اینکه میخواستی و میخفتی — زن و فرزند مال می گفتی
بیوفا بوده اند مال و جفت — نزد مولای خود چه خواهی گفت
بنده بودی ولی نا مردے — بنده گیرد بجا نیاوردے
بکدامی عمل کدامی حال — میروی نزد حضرت متعال
گشت وقت گرفت گیر و درد — گو همی اکنون چه فکر خواهی کرد
چون در آئی بقبر وحشت گاه — می ندانم چه روی می دهد آه
میکنند گوئیها بصورت حزین — آدمی زاد غافل است ازین
جان در افغان نفس هم در لرز — تا دهد زو سوال قبر چه طرز
مومنے را که عقل در خویش است — اینچنین کاروبار در پیش است
هر که واقف ازین معانی هست — ندهد وقت خویش را از دست
عمر اگر نگذرد بخوبی جوئی — بشنوم ناکرده عمر هم گوئی
نگذرد عمر در ره مومنے — عمر هرگاه خدر ازو وے
چون بمومن نماز بگذارند — چار کس بر سریر بردارند
کثرت جمعیت دران هنگام — نیز باشد زیادت اکرام
مرده مردم ثواب طلب — سر و بین بیبرند بخیر جنب
هر جگا سے رسد بقبر این — تا بجانه جنازه را بنه بین
گفت صاحب هدایه دین پاس — هست نکرده اگر نشیند ناس
ضرورت حمل او نوشت چنان — بر پیشش نهند مقدم آن
بعد ازین بر یمین مواخر وے — یعنی تابوت ای شریعت طے
بعد ازان نه مقدمش بیسار — بعد هر جنب موخرش بردار
چون نبوت تو مرده برداری — در هدایه چنین بجا آری

همدرین باب شارح اوراد از کتاب طحاوی سازد یاد
مرده را که برند جای خویش همراو میکنند در ره پیش
بار بر دابه کنند مرده همه را سخت کریه بشمرده
از سفاتیج نیز مے آرد هر مسلمان جنازه بردارد
هر قدم ماند در رضاے حی بخشد او یک کبیره از وی
ازینها هیچ میند به تعلیم مرده کودکے رضیع عظیم
گفت مافوق ذلک است اندک بردو دستش نهاد مردی یک
نیست باکی درین کتاب که هست راکبا هم نهاد بر دو دست
از ذخیره ز ابن مسعود است رضی الله عنه فرموده است
فصل مشی جنازه اندر پس بر امامش چنان بود ای کس
بر نوافل چو فصل مکتوب است خلف وی رفتن اینچنین خوب است
ماشیا جملگی بود در پیش کرده فرموده آن نکو اندیش
نقل سازد زخانیه برکوب نبود باس لیک مشیا خوب
راکبا گر کند تقدم مرد بجنازه کراهیت آورد
هم ز شرعه نوشت آن بنده نکند هیچکس درو خنده
هم تکلم نسازد از دنیا چونکه عبرت بود نهاد شما
از کتاب طحاوی کرد سخن یعنی وقت جنازه را بردن
چون نباید قرائت قرآن گر کنند رفع صوت نکره دان
چونکه گفت است آن خطیب جناب او تشبه شود باهل کتاب
اینچنین در کتاب قاضیخان در ظهیریه هم نوشت چنان
در نصاب احتساب هم آورد گر جنازه بدیده خیزد مرد

[illegible]
شرح مشکوة [illegible]
فی مفید المستفید
الجامع الصغیر [illegible]
[illegible]
چون خاک راست کنند [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

در صحیح سخن کراهت دان / چونکه منسوخ گشته است همان
در جنازه سواره است بعید / گفت با سعی درو نیامد دید
که سواره بود قریب بوسے / گفت مکروه آن شریعت طے

در بیان دفن کردن مرده

چون ز کافی و غیرها ست سند / سنت دفن نزد ماست لحد
مگر آنگه بود زمین سست / بعد ازان شق نزد ماست درست
در سوے قبله که حفیره کند / یعنی از قبر نام اوست لحد
اینکه در وسط قبر بسانند / مرده که در حفیره اندازند
شق که گویند اینچنین باشد / ماخذ شافعی همین باشد
مرده را نزد ما یقین دانند / سوے قبله جنازه اش مانند
مرده را از سریر بردارند / بهمین نحو در لحد آرند
شافعی آنکه در معنی سفت / به تیقن یسل سلاً گفت
گفت معنی سل چنین دانند / مرده بر راس قبر چون مانند
سر مرده به نزد آن خوشخو / یعنی عند المؤخر قبر او
کشد از سوی راس او زان سب / یعنی بر قبر مرده واضع کس
ذکر کرده ست بو المکارم هم / سخن شافعی ز اهل کرم
مثل قول فتاوے کافی / اولاً ذکر کرد او وافی
قول شمس الائمه گفت اما / صورت سل کشیدن ست از پا
در صلوة فقیه مسعود ست / نزد اصحاب ما که فرمود ست
سے در آرند مرده را از پا / سخن شافعی ز سر ادا
شرح او را درست بی شبهت / نقل کرد از فتاوی حجت

ویدخل المیت قبره ای فی لحده مما یلی القبلة یعنی توضع الجنازة من جانب القبلة من القبر ویحمل المیت فیوضع فی اللحد وقال الشافعی یسل سلا وصفة ذلک ان یوضع راسه عند موضع رجلیه من القبر ثم یسل من جانب راسه [illegible]

[illegible]

طول قبر است اقامت انسان عرض او را نوشت نصف آن
قول بعضی ست عمق او تا ناف گفت تا نحر بارهٔ دل صاف
ور قبر هست چونکه با تعمیق قد موتاسی خود کنند عمیق
واضعین طاق باشدش حیثیت از مفاتیح هر دو جائز گفت
نیک که واضع ز صالحین باشد نیکتر اقربای این باشد
لیک زن را درین مقام او می نمایند محرمان او
نبود محرمش یقین دانند صالحانیکه هست میمانند
نه ار آید زنان بماندن زن چونکه باشد مخالفت بشتن
نیز این شرح ساز نیکو خو افضل کرد از بیان احکام او
نبود دیگران زن دانند پیر مردان صالحان مانند
نبود پیر صالحان در آن می بمانند صالحان جوان
در سه جا نیز اهل دین گوید واضع مرده اینچنین گوید

بسم الله و علی ملة رسول الله و در ملا فخر الدین مے آرد کہ واضع مرده اینچنین گوید بسم الله وضعناک و علی ملة رسول الله سلمناک

عقده ها باز کرده می ماند روی او سوی قبله گرداند
مرده زن بجایش بگذارند پرده وقت دفن میدارند
لحدش را که لبن می چینند چونکه ناظر ورا نمی بینند
لیک اندر محل ماندن مرد پرده بر قبر او نباید کرد
خشت پخته و یا خشب در وی گفت مکروه آن شریعت طی
لیک بر وی کنند خشت خام چونکه مانده هست از رسول انام
گفت لا باس با قصب آن شه گفت از جامع الصغیر آنگه

[illegible]

او وضع علیه شیء من الاحجار او کتب علیه شیء فلا بأس عند البعض وینبغی ان لا یجصص القبر اما الطینیة وفی المضروبة لا بأس بخلاف ما یعوقه الآجر فإنه مکروه وفی المضمرات المختار انه لا یکره ۱۲ برجندی

مستحب است خشت خام و قصب
بزرگانی که علم دین خواندند
چون لحد را اگر راست بسپانند
صورت قبر را کنند تسنیم
از مربع شدست نهی نبی
از خلاصه و قاضی خان شد یاد
رافع از ارض قدر شبر تراب
نیز با قبر مرده گچ کردن
بو المکارم بزرگ راه نورد
بر قبور از بنا و یا اعلام
نیز بو یوسف طریق نما
وکره بسازد قبور را تطیین
نیز از مضمرات المختار
نیز گفت آن بزرگ راه نما
یعنی در قبرگاه آن منزل
مرده را آدمی بجای دگر
چون محمد بگفته است آن پاک
گفت امام سرخسی پاک نهاد
بدرستی که حرف اوست دلیل
شیخ الاسلام گفت آن دین پهر
عرضی درمیان نشده برده

چونکه در قبر آن حبیب رب
گفت بند قصب در و ماندند
بعد بر قبر خاک اندازند
این بود سنت رسول کریم
علم آموز اگر خود طلبی
قبر مرده که چون سنم باد
نیز بر قبری بپاشند آب
هست مکروه پیش حلی الظن
چون ز ایضاح تحفه نقل آورد
گفت مکروه بو حنیفه امام
کرده فرمود او کتابت را
از خلاصه نوشته که نیست این
گفت تطیین بغیر کره شمار
آدمی مرد در کدامین جا
مستحب است ماندن ای عاقل
پس بردنش نه بهر دفن اگر
قدر میلین برد نبود باک
این سخن که گفت محمد یاد
کره باشد زیاده از دو میل
گر ز شهری برند دیگر شهر
نیست مکروه بردن مرده ۱۱

[illegible] تطیین القبور لا بأس [illegible]

از عیون گفت آن شریعت طلبی   غیر کمره گفت مطلق وهی
که زبرها نیه نوشت چنان   گفت این فعل را کراهت دان
چونکه با غیر دفن او گردید   کرده او زین سبب باید دید
چنین مکتوب ماندن اخبار   نزد بعضے بغیر باس شمار
که حصیرے که هست از بردی   بعضے بر قبر مرده که کردی
از کتاب محیط کرده یاد   کرده نوشت شارح اوراد
در سر قبر هر که مشت خاک   گیرد و خواندش ز آیت پاک
که دران خاک مرده اندازند   گفت شارح اگر چنین سازند
عدد ذرها که هست از خاک   سیئه بدنیکی خداے پاک
مرده را هم نتیجه بوده است   نقل او از صلوة مسعودیست
مرده را دفن کرد در دارش   گرچه خود دست کرده بشمارش
سنت انبیاست چونکه این   از قتاوے حجه گفت چنین
ذکر کرده از بیان احکام او   بے کفن گور شد از و هر کو
ذکر کرده است ابن شرح سعد   می نشاید کشادن از این بعد
از کبیرے نوشت شارح چوان   نتوان کرد بعد دفن برون
نگر از بهر عذرے اگر بوده   بعد اخراج مرده فرموده
گر بود ارض غصب جای او   سے برارند از براے او
یا گرفته بود بشفعت باز   بهر این عذرها شده است جواز
از کبیرے نوشت شارح باز   چند قدم هم دعا بمیت ساز
این دعا و تصدق بنده   حضرت پادشاه پاینده
بر طبقها سے نور گرداند   با مسلمان بنده برساند

[illegible]
در حجونا
ان حکم الشرع
واذکروا موتاکم
الشر دکفن
غریب ترکهونا
فی حنق وغم
طویل وحرة
تشدید ولا تنخلوا
علینا الدعاء
والصدقة
صدق رسول
الله ۱۲

آدمی را چه حالت ست عجیب گر رود از یار و از دیار غریب
همه در آیند از در تنها زیر خاک سیه سر تنها
دیگران میروند بر هر سوی چه غریبی دهد بدان کس روی
هیچ غربت چنین نخواهد گشت کس نداند و چه ها بگذشت
طرفه بیچارگی که انجام رد دفع موری ز خود نتاند کرد
چه پشیمانیها فتد در دل توشهٔ این نساختی حاصل
وقت بگذشت چون زنادانی چه بحاصل ازین پشیمانی
او که تنها بماند بیچاره آن زمان گور میشود پاره
دو فرشته رسد بدست عمود رنگهای سیاه چشم کبود
گر تکلم کنند وحشت وش میرود از دهان شان آتش
گر در آیند بر همین اوصاف سینه ها میشود شگاف شگاف
دو فرشته که منکر ست و نکیر که بفرمان پادشاه قدیر
از خدا و رسول و دین پرسد اول و بله از همین پرسد
مصطفی را برند بخود همراه چون زیست کنند سوال آنگاه
تو که از آفریدهٔ اوئی در حق این رجل چه میگوئی
آن کسی که بود ز صدق تهی نیست هرگز باو امید رهی
گوید آن کس بخویش حیرانم اینچنین شخص را نمیدانم
دو فرشته بگرزهای آهن ضرب بسیار نهند بر آن تن
نعره میزند بهمان انسان بشنود غیر انس و جن جهان
تا قیامت عذاب او زائل نشود این پلید بد قائل
پرسد از مومنان بدلجوئی در حق این رجل چه میگوئی

ف
بحل تصدق عن المیت [illegible] ۱۲ [illegible] الاحیاء [illegible] الدعاء [illegible] الاموات [illegible] ولو وضع فوق المیت [illegible] کما هو المتعارف

[illegible]

گویدش اوست بندهٔ الله   و محمد بود رسول الله
گور این شخص را فراخ کناد   یعنی هفتاد ذرع در هفتاد
بعد ازان قبر او شود پر نور   خانهٔ معمور مرده هم مسرور
گویند مثل نوعروس بخواب   میکشاید ز سوی جنت باب
ذوقهاے که بود وقت حی   پاک بیرون رود ز خاطر وی
یا الٰهی که بنده پروری   نام ما را ز مومنان کردی
بهمین نام زین سرای غرور   بسلامت بری بخانهٔ گور
اینچنین عزت نکو مردان   روزے ما غریبا گردان
گرچه ما عاصی خطاکاریم   از تو چندان امیدها داریم

در بیان احکام شهدا

گفت در مختصر که حکم شهید   مسلمی مات لقی بحد بدید
نبود در جنابت این انسان   واجب مال نے بمردن آن
مرده است از ارتثاث ناکرده   یعنے طلبا اگر چنین مرده
چون شهید احد نباید شست   مع ثوبش کفن کنند درست
غیر ثوبش ازو برون آرند   میگذارند نماز دفن آرند
یافت شد مردهٔ جراحتناک   یعنی در معرکهٔ جنگ ای پاک
هست حکم شهید اصلے او   یعنے براین نماز خوان شو
لیک در مصر یافت شد مقتول   شویدش تا قاتلش بود مجهول
یا پس از جرح اهل دین گویند   گر کند ارتثاث بشویند
یعنی از بعد جرح سازد خواب   یا خورد چیزے یا نوشد آب
نقل سازد ورا ز معرکه حی   یا بکرده معالجه بادی

[illegible]

نم کنومة العروس
ای خواب آرام
بکن با خواب
عروسان بآرام
و آسایش ۱۲ سید
محمد صادق علی
مصحح هذا الکتاب
المستطاب ۱۲

یا وصیت بچیزے آنکس کرد
یا ورا از زیر خیمه آورد
یا که وقت نماز غاسل ماند
غسل کرده نماز باید خواند
حضرت شد حسین تعیینش
کرده در جامع البساتینش
نقل سازد اگر ز معرکه‌ے
خواه در منزلش بمیرد وے
خواه در دست مردمان مرده ست
حکم با ارتثاث او کرده ست
اینکه فرموده اند مرتث مرد
بستد او وی یا تمرض کرد
گر نگوید و ‌ا نگفته کس
برد از معرکه بشوید بس
گفت اما شهید نیک خبر
کرده باشد محض رفع سر
جنگ بر حال خود اگر مرده
نیست مرتث شهید فرموده
در نهایه نوشت با هر ضرب
مسلمے را بکشت اهل حرب
یا بکشت اهل بغی راه زنان
نیست شستن باین قتیل انسان
بو المکارم نوشت بالتفصیل
ارتثاث است هم کلام طویل
گشت موصی بآخرت هم این
نزد بو یوسف ارتثاث ببین
از کفایه روایتے آورده
آخرت را اگر وصیت کرد
علما گفته اند باتباع
نبود ارتثاث بالاجماع
کرده باشد وصیت دنیا
شوید اورا باتفاق اینجا
در بیابان بود قتیل انسان
هم نباشد قریب با عمران
گفت آنها که راه حق جویند
اینچنین مرده را نمی شویند
کشته در مصر قاتلش معلوم
باشد اصلے شهید آن مرحوم
باغیانند قاطعان طریق
کشته گردید مثل این دو فریق
غسل کرده بخاک دفن آرند
لیک بر وی نماز نگذارند

گر بنا بعد جنگ از این دو
خویشتن را کشد مسلمانی
چون علی سعد گفت اصح عندی
بهمین قول امام مرغینانی
لیک حلوائی آن بزرگ طراز
بهمین فتوی داد دیناری
از مفاتیح شارح او بر او
می نخواند نماز بر این تن
قاتل والدین گشت قتیل
نخواند نماز را بر آن
از کتاب ذخیره بنوشتی
مسلّا تیغ را بدشمن برد
غسل کرده گذارند نماز
گفت از جامع الصغیر خان
غرق شد یا در آب سوخت بنار
یا مرد با قصاص یا رجم آن
در فتاوی کافی هست نوید
چونکه او را شهید میگویند
هم غریق و حریق هم مبطون
یا بمیرد غریب حق طلبی
مرده باشد شهید هر بنده

می نخوانند نماز هم بر او
خواند او را جنازه اش یا نی
بیقین وان نماز بر وی سنی
فتوی داده ست آن بزرگ جهان
گفت اصح نزد من بر وست نماز
یعنی بر وی نماز بگذاری
میکند از امام حجت یاد
ذکر کرد این بود اصح سخن
از جوامع نوشت ناهل سبیل
این نخواندن اهانة له دان
خویش را بر خطا اگر گشتی
ناگهان بر خودش سیف برد
باتفاق ائمه جان باز
گشت کس را درندهٔ حیوان
یا فرو مانده در ته دیوار
غسل کرده جنازهٔ او خوان
نیز با مرتثّ است اجر شهید
اینقدر فرق شد که می شویند
گفت حکم شهید باشد چون
او شهید ست با حدیث سنی
مرده مشمار او بود زنده

[illegible]

مے بود از مقربان خدا
وصف او کے شود بگفتن ادا

در بیان زیارت قبور

شارح ورد از زیارت قبر
ذکر کرد آن بزرگ نیکو صبر
چون اراده که بزیارت کرد
مستحب گفته اند برین مرد
پیش از رفتنش چو از خانه
مے گذارد نماز دوگانه
صورت خواندنش اگر پرسے
فاتحه خواند آیة الکرسے
بازسه بار سوره اخلاص
خواندنش چونکه خوانده اند خواص
بخشدش این ثواب بر میت
شده در آن کتاب خوش ثابت
حضرت حق تعال سازد نور
یعنی در قبر میت مذکور
مر مصلے دهد ثواب کثیر
از خزانه خود خداے قدیر
چون در آید براه او یعنی
نشود مشتغل بے معنے
هر جگاهے رسد بمقبره مرد
کفش بیرون بپاے باید کرد
مرد را دید سید کونین
رفت بین القبور فی النعلین
امر فرمود آن غریب نواز
کفش خود را بپاے خود انداز
برسد چون بمقبره زائر
گفت استد بقبله مستدبر
سوے قبله شود چنانچه رو
که باین لفظ هم سلام بگو

السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم وانتم لنا سلف نحن له بالاثر

از شهیدان بود قبور اگر
چون سلامش دهی بلفظ دگر

یعنی اگر مقبره شهیدان باشد السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبى الدار گوید واگر قبور مسلمانان و کافران مختلط باشد السلام علے من اتبع الهدی گوید بعد از ان السلام علے اهل لا اله الا الله محمد رسول الله گوید

۵۱ والباس برکوب الدابة علی الراجح لقصد الشیخ او ونوی الحدیث محمول علی ما اذا کنت للتلهی کذا فی الزاهدیة بوالذکار ۱۲

قال النبی علیه السلام من زار المقابر وذکر ما زار الانبیاء والمحکی ساعة من المقابر خیر من الف رکعة تطوع ومن زار المقابر کتب الله له [illegible]

اجرهای بلا عدد پرسے / فاتحه خوانده و آیة الکرسی
هم ثوابش همی دهد باهل قبور / قبر آنها تمام گردد نور
وعدهای دگر بود چندان / نیست این نسخه را تحمل آن
حضرت بادشاه پاینده / میدهد اجرها بخواننده
اجرها که درین شریف کتاب / یاد کرده بود بغیر حساب
سورهٔ زلزلت ز بعد آن / بعد از ان سورهٔ تکاثر خوان
قل هو الله هفت خوانی تن / لیک ده بار خواندنست احسن
عدد حرفهای کل سور / وعدها کرده ست پیغامبر
آنکه خواهد کند زیاده ازین / مے بخواند تبارک و یٰس
باز هر سوره که مے خواند / اجرهای عظیم مے یابد
گفت در قبرها که بسم الله / و علی ملة رسول الله
تنگ و تاریکے عذاب گور / تا چهل سال گردد ازوی دور
نیز ازین شارح شریف آورد / قبر ابویه بوسه باید کرد
لیک اندر قنیهٔ مشهور / میکند منع او ز مسح قبور
منع بوسه بکرد منع مساس / فعل نصرانی گفت در قرطاس
شکرها با خدای بے انباز / مسالک المتقین کتاب نماز
ماه قربان گذشته بود تمام / روز جمعه رسید با انجام
بود از هجرت حبیب احد / سنه احدی عشر هزار و صد
شکر بیحد بحضرت حق باد / دامن رهبری بدستم داد
گرچه خالیم از سلوک سیر / کرد از دوستان اهل خبر
گرچه در حال خود پریشانیم / باز از دوستدار ایشانیم

[illegible]

ولا یقبل القبور و[illegible] لانه من عادة النصارى ولا یضع الید علیها لان مشایخ مکة یکرهون ذلك [illegible]

گرچه کارے نیاید از دستم
چاکر دوستان او هستم

کتاب الزکوة

ای یگانه خدائے کون آرا
لطف کن علم نافعی مارا
از سیاهے جهل دور انداز
بمقام سرور نور انداز
ای مربے هر صغار و کبار
از دل بنده رفع ساز غبار
نیست هر چند طاعتے بر ما
علم عین الیقین عطا فرما
خود نگیرے بلطف اگر دستم
درمیان جزیره هستم
مانده واز کاروان بپاے لنگ
هر طرف دشمنان رنگارنگ
لطف پاک تو در میان نبود
جان اگر صد بود امان نبود
منم از تشنگان غم باده
در بیابان حسرت افتاده
مورها نجش ساخته رویم
نیست درمان اینکه پیشش گویم
بلبانم رسید وهست نفس
از تو دارم امیدواری و بس
ای نگارنده مکین و مکان
آب رحمت بحلق من بچکان
قوتے ده که خیزم ازینجا
توسن همتے بزیر پا
تا نمائے سواد نیک کسان
بمقام رضاے خود برسان
ای دهنده جان بقالبها
واصلم کن باصل مطلبها
عالم آشکار و پنهانے
مطلبم را تو نیک میدانے

در بیان موجبات زکوة

هر کسے را که واجب است زکوة
یعنی فرض است واندش چو صلوة
معطے این زکوة مسلم باد
بالغ و هم مکلف و آزاد
مالک ملک تام باشد او
بعد آن مال مر نصاب نمو

ط
یکره بیع [illegible]
من فاسق
یعلم انه یعصی
الله تعالی
[illegible]
شرح وقایه

[illegible]

بتتمیمی که مانده هست این ثمن
یا لبا مانده بود تجدیدن

یا بقصد تجارتست این مال
هر چگاهی گذشته باشد سال

فاضل آید اگر ز حاجت اصل
هم ز دین مطالبی خوش وصل

فرض عین آمده زکوة باین
همچنین شرطها علی التعیین

بر مکاتب زکوة واجب نی
همچنانکه فرض نی بعضی

بود مال ضمان بر انسان
بعد چندین محل رسیدن آن

روزهای گذشته را بیقین
غیر واجب بود زکوة باین

مثل مفقود یا بود مجحود
یا که ظلماً کسی گرفته بود

نیست لازم ادای زکوة
فرض قرض بود یا ز اهل ثبات

یا همه مال را جدا کردن
لیک نیست زکوة این ثمن

گر تصدق کند جمیع مال
نیتش شرط نیست در اغفال

در بیان زکوة شتر

پنج زاید بود نصاب شتر
گوسفندی باو زکوة شمر

کم از ده که هست حکم این است
چون شود ده دو شاة تعیین است

هم ز ده تا چهارده دو شاة
پانزده شد سه گوسفند زکوة

هم همین شده است تا یکم بیست
چون شود بیست چار می بایست

هم بیست تا شتر به بیست و چهار
هم همین چار گوسفند شمار

گشت مالک به بیست و پنج شتر
گفت بنت مخاض فرض شمر

گفت بنت مخاض را اعمال
اشتری یا می مانده با دو سال

سی و شش شتر باین مضمون
باد بروی زکوة بنت لبون

چیست بنت لبون بگو اعیان
که به سه سال گشت داخل آن

چهل و شش شتر که گشت زیاد   دادن حقه فریضه باد
معنی حقه را بکن حاصل   شده باشد چهار را داخل
اشترکس سد بشصت و یک   جذعه گو زکوة او بی شک
معنی جذعه را بدے چون سے   داخل پنجساله باشد و سے
گشت هفتاد و شش که بی نقصان   شده و بنت لبون زکوة آن
نود و یک شتر زیاد آید   در زکوتش دو حقه می باید
تا صد و بیست ابل سخن اینست   یعنی با وی دو حقه تعیین ست
بعد ازان انچه واجب است زکوة   که بهر پنج ابل بود یک شاة
که بهر بیست و پنج از اشتر   گفت بنت مخاض فرض شمر
چون شود اشتر شش صد و پنجاه   گفته شد حقه می باید آنگاه
بعد ازان همتینا چون اول   میکنند گفته اند اهل عمل

در بیان زکوة بقر

شد نصاب بقر ثلاثین یاد   یک تبیع و یا تبیعه باد
گرچه باشد تبیع فی الاقوال   یعنی گاوی در آمده بدو سال
ور چهل گاو گرد امیه یاد   یک مسن و یا مسنه بباد
بعد ازین معنی مسن را گو   که بسه سال گشت داخل او
از چهل چون زیاده گردد این   می بساز حساب تا ستین
سخن مختصر همین مقدار   کرد در شرح سائے وی اخبار
هم بعضی از چهل زیاده که هست   ربع عشر مسن دهد تا شصت
بعد ها کل سے تبیعی گو   هر چهل را بود مسنه او

در بیان زکوة گوسفند

از چهل گوسفند یک شاة
بیقین دان که هست از زکوة
از صد و بیست شد یکی زیاد
در زکوتش دو شاة باید داد
از دو صد چونکه زیاده گردد یک
گفت سه شاة هست بی‌شک
چار صد را بود زکوة چهار
بعد ازان کل صد یکی بشمار
در هدایه بود زکوة شاة
انتشاکش دهد بشرح زکوة
مختصر را چنین خبر داده
گفت هر اسپ که بود ماده
پانزده ماده و اختلاط بود
گفت دیناری از زکوة بود
یا که ربع عشر قیمت آن
لیک در کافی کرده است بیان
نیست بر اسپ چیزی عند هما
هو مختار گفت للفتوی
اسپ را که زکوة فرمان ست
این روایت بقول نعمان ست
سخن بزرگان بفتوی کسب
نبود نزد او نصاب اسپ
لیک قولی بود سه اسپ نصاب
یک سخن پنج او نصاب حساب
یک روایت ازان ز شیخ فضیل
نیست چیزی زکوة اندر خیل
بو المکارم و هم ز قاضی خان
از خلاصه و مضمرات بیان
چون شتر با بقر بود با شاة
نبود از سائمه گوسپند زکوة
سائمه آنکه کرده است آن مال
بچریدن بسنده اکثر سال
نیست واجب زکوة هم بصغار
لیک واجب بود بتبع کبار
نبود در دو واجب ما لیس حمل
یعنی جز قول بارکی اشمل
بو المکارم چنانچه تعیین کرد
در هدایه و کافی هم آورد
و هر از مال عفو زکرده اشان
واجب ست این ز دو بیانش آن

در بیان زکوة ذهب و نقره

بیست مثقال دان زکوة ذهب
نیم مثقال از و زکوة طلب
وزن مثقال بیست قیراط است
وزن قیراط پنج شعیر است
شد دو صد درهم نقره نصاب
ربع عشرش دهند کرده حساب
ذکر کرده ائمه عالم
هفت مثقال کل ده درهم
خواه معمول غیر معمول او
چیست معمول معنی او گو
چون دنانیر و چون دراهم دان
چون اوانی زیورست همان
سخن شافعی چنان نبود
گفت با زیور زنان نبود
خاتم نقره که بمردان ست
او روایت کند نه بر آنست
شود این مال بر نصاب زیاد
هر خمس را زکوة واجب باد
کم ز خمس نصاب شد افزون
نیست واجب زکوة زین مضمون
یعنی یک درهم ست واجب چون
شد چهل درهم از دو صد افزون
چار مثقال زر ز بیست زیاد
شد دو قیراط واجب او باد
سخن صاحبین پاک نهاد
هر چه گردید با نصاب زیاد
از چهل یک دهند زکوة آن
شافعی هم نوشته است چنان
نقره درهم ست اگر غالب
حکم او نقره است ای طالب
غالبش غش بود کنند حساب
قیمت او اگر رسد بنصاب
بعد بر وی زکوة واجب دان
بزرگانیکه کرده اند بیان
در کتاب هدایه می آرد
که عروض تجارتی دارد
قیمتش با نصاب نقره اگر
میرسد یا که با نصاب زر
از بهای دو بیست درهم آن
پنج درهم زکوة واجب دان

آنکه یک کس قرض دارد هم ‌ ‌ ‌ هست یک نقره ذهب ا قسم
با احکام صحیح کرد این را ‌ ‌ ‌ ده مثقال قیل تحقیق و بیست طلا
بیست هم درهم صاحب مال ‌ ‌ ‌ بیبهای طلا است ده مثقال
گفت به هر گوه او نصاب ‌ ‌ ‌ بس پدید است پیدا و نصاب
آنچنین باشد ده سرخ بیست طلی ‌ ‌ ‌ هم کند نقره ذهب را و سی
یعنی از نقره دو هشت صد درهم ‌ ‌ ‌ پنج مثقال و هشت از زر هم
گر زیادت در هم شود مثقال ‌ ‌ ‌ بیش از زر به حساب اقوال
هر کجا هی نصاب باشد مال ‌ ‌ ‌ نقص اگر یافت در میان حال
گر نقصان او هر باشد ‌ ‌ ‌ تا به پیش نصاب اگر باشد
در زکوة نذور فطر و صوم ‌ ‌ ‌ در کفارات عشر خراج قوم
قیمت او جواز نزد ا ‌ ‌ ‌ شافعی گفت غیر عینش لا

در بیان عاشر و احکام او

در وقایه و شرح اوست تمام ‌ ‌ ‌ عاشر آنست نشانده باشد امام
یعنی بر راه‌ها نشانده است او را ‌ ‌ ‌ بهر اخذ زکوة تا حسرها
گر بیابد کسی که از تجار ‌ ‌ ‌ از تمامی قبول کرد انکار
باشد و گوید از فراغ قرض ‌ ‌ ‌ راست گوید مع الیمین بغیر
یا بگوید همین که دین بسر ‌ ‌ ‌ یعنی دیگر بدادم در شهر
مال نمیرسد ایم است اگر نقش ‌ ‌ ‌ راست گوید مع الیمین خبر نقش
در سوایم قبول شود زان ‌ ‌ ‌ چونکه گیرد زکوة او سلطان
بکند صرف مصرفش را او ‌ ‌ ‌ در سوایم قبول نشد زین رو

یا بگوید زکوة مال اگر
که چنین عاشرست در این محل
نبود شرط اخذ بر آوردن
نیز بر این شروط از ذمی
حربی اینجا قسم خورده بکرم
ربع عشرست از مسلمانان
عشر گیرد ز حربیان بحساب
هم بماند ز تاجران ما
داندار ز تاجران با کفار
آن قدر عاشران اهل دین
گر بگیرند اهل حرب آنها
کل اموال تاجران آنان
گر بگیرد ز تاجر ما چیز
چون ز حربی گرفت عشر مال
گر بار دگرش نه ماه آید نیز
داخل دار خود شده آید
کس بمال معاریه بگذشت
یا که مالی بود بضاعت نیز
عبد ماذون که باشد و مدیون
لیک مدیون نبوده باشد آن
خواجه همراه او نبود دانی

داده بودم بعاشر دیگر
راست داند مع الیمین این قول
لیک از عاشر ز حربی ظن
با وی این گمشد ز حربی سے
بود این مال مادر و پسرم
اخذ عاشر ز ذمی و چندان
مال آنها اگر رسد بنصاب
چه قدر مال گیرد ش آنها
ما بگیرند مال چه مقدار
گیرد از مال شان علی التعیین
کل اموال تاجران ما
نستد باشد مسلمانان
عاشر آن نگیرد از وی نیز
باز اینجا گذشت در آن سال
عاشر از مال او بگیرد چیز
عشر دیگر ز مال او باید
ز و بگیرد بهیچ تعیین گشت
عاشر از مال او نگیرد چیز
هم نگیرد چیزی از وی چون
کسب او ملک خواجه او دان
کی اخذ زکوة الاسے

در بیان زکوة کانها

شارح مختصر بزرگ دین بوالمکارم چنین کند تعیین
یافت افسانه کان نقره و زر چون صاحب زمین عشر اگر
در زمین خراج عشر نیست آن زمین مالک کسی که شود
خمس او را دهد به سلطان هند و باقی او بود به یابنده او
مال مخلوق در زمین کانست آنچه موضع که هست گنج آنست
هر کسی یافت در بیابانی مالکش نیست خمس میدانی
مالک و شافعی نوشته چنین نه به خمس است بیان المتقین
آنچه او یافت گر رسد بنصاب ده یک از وی زکوة کرده حساب
هم تشبیه گر کند چنان نقره و زر بیابد کسی از کان
از ملکی و زمین مباح خمس شد شاه پاک ارواح
هست واجب زکوة او بکمال اصح قول این بگو افضال
ارض اگر ملک دیگر انسانست مذهب ما بحال آنست
یافت گر در بیابان در دار کسی چیزی در حق او به یار کسی
آنچه در دار او [illegible] از آن در زمینش بود روا [illegible]
یافت گر در آنچه آمد دار خمس با [illegible] دو یار
نیست چیزی بر او و عشر گر بیوسف اختلاف اگر
زیور که برآرد از دریا دادن خمس او باین فرما
یافت فیروزج آنکه در جبال او چیز دادن نه غیب واجب گو
در گرفتها از خزائن کفار گر چه فیروزج است خمس گذار

آنچه پیش در زمرد و یاقوت
از زمین یافت گنج انسانے
بهر این آدمے نیاک انجام
حکم آن کرده اند چون لقطه
لیک پیروی نشانه کعنار
شغل نقش سکه نیز آن
خمس او را کرد او این ثبت
باشے او یا مسکه پیداسے
مالک مخصوص گر که هست زمین
لیک در مذهب ودنیکو نام
شیخ در اول مسلمانے
آنچه یا لقطه خمس هے ماند
گر نبد اسند وارثان آن
صرف اقرباے مالکش بنام
شیخ الاسلام گفت و احتمال
اشتباه و نشانه است اگر
ظاهر مذهب این اقوال
یافت از دار اهل حرب این چیز
از بیابان دار حرب اگر
بر او چون نبود دست مامن
گنجہائے متاع آنجا کس

نیست چیزے چنانچه شد تحریر
حکم او را چگونه پیداسے
پیروی ست از نشانه اسلام
لقطه گر مال یافت از ده
بوده باشد دیند خمس ای یار
این علامت اهل کفر بدان
باشے او بوده بیابنده
مالک ارض نیست انسانے
نزد بوعبد هست حکم چنین
اول فتح که گرفت امام
داد این ارض را بانسانے
مالی مر وارثان او داند
بوالمکارم نوشته ست چنان
هے شناسند یعنی در اسلام
نهد آن مال را به بیت المال
یعنے در دو سهم و غیر دگر
گوید این بوده است از مال
وهد او را بمالک او نیز
یافت گر دید حکم او ست دگر
ور قیاس نے شنو ضامن
یافت این یار خمس باید بس

دربیان نصاب ثمرهای کوهستان

از نصابهای ده یکی جبل   عشر بهر آگر گرفت عسل
ثمر کوه را چنین باشد   وانچه بیرون کار زمین باشد
گرچه کم هست عشر واجب دار   سخن مختصر ببین [illegible]
بوالمکارم که کرد اینجا عرض   آنچه بیرون که میشود از ارض
هست بر وی که عشر [illegible]   گرفته باشد [illegible] اوی
از فتاوی قاضی [illegible]   در حوالی آدمی هست [illegible]
عشر بر میوه اش نیز فرمود   گرچه آن باید عشر [illegible]
شافعی گفت چیزی نه ز عسل   از ابو یوسف این روایت [illegible]
یک سخن با فقیهش گفت [illegible]   عشر باید اگر رسد بنصاب
غیر ازین هم روایت هست از و   [illegible] او گو
چونکه بر قول حضرت نعمان   [illegible] چنانچه کرد بیان
خواه آب روان بخور هست این   خواه آب سما [illegible]
[illegible] هست [illegible]   از زمین که [illegible] برآید [illegible]
عشر واجب اگرچه هست قلیل   نیست بر قول صاحبین [illegible]
حکم باقی بهست میوه آن   پنج اوسق شوند واجب [illegible]
هر یکی وسق در [illegible]   شصت صاع [illegible]
آنچه باشد برای استقلال   عشر واجب شود [illegible] اقوال
اینکه گفتند عشر [illegible]   شد [illegible] فارسی [illegible]
گر [illegible] دیده [illegible] شکر [illegible]   عشر باید چنانچه در [illegible]
لیک با کاه برگ حنا را   عشر واجب نمی شود ما را

آب یابد بغرب و دالیه کس | وادن نصف عشر باشد بس
بوالمکارم کز راه پیموده | گفت اجماع بر همین بوده
آب باید به سانیه انسان | حکم او مثل غرب و دالیه دان
شارح پاک دین دهد تعلیم | هست معنی غرب دلو عظیم
نیز از مضمرات کرد خبر | غرب آنست میکشند بقر
سانیه اینکه باشتر کشد آب | یعنی دالیه بود دولاب
بیع ناساخته مئون ذرع | خمس این مسئله بحکم شرع
یک سخن مئون ذرع بر داد | پس ادای وجوب می آرد
هست در مختصر بلا اشتباه | عشر آب سما و آب چاه
بوالمکارم نوشت این گفتار | همچنین آب چشمه ست بجار
گر بود در زمین عشریه | می بود عشر حکم شرعیه
در زمین خراجیه هرگاه | گر بود آب عین آب چاه
پس خراجی ست چو از کافی | نقل کرد از المنیه وافی
نهرهای که کنده ست عجم | گفت باشد خراجی اهل کرم
نهرها مثل نهر کسری باد | در ره کوفه کنده از بغداد
یا که چون نهر یزدجرد بود او | اینچنین نهر مرو رود بگو
حکم انهار اربعه چو نیست | یعنی رود خجند سیحو نیست
نهر ترمیز کے بود جیحون | نهر بغداد دجله باشد چون
نهر کوفه فرات باشد آن | نزد شیخان خراجیه میدان
لیک نزد محمد دین دار | عشر باشند این چهار انهار
نیز در این کتاب اسد طلب | گفت آنجا که هست ارض عرب

۵۱ وان سقی بغرب او دالیة فالغرب الدلو العظیم من مسک ثور والدالیة [illegible] [illegible] الارجاع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یا ز هر بلده که بغیر قتال
اهلش ایمان گزیده با اقوال
یا شده فتح عنوة هر شهر
یعنی با غالبی و یا بر قهر
قسم هم یافته است آن هنگام
یعنی در بین لشکر اسلام
عشریه می بود تعین میدان
اینچنین هم بود در استحسان
گفت اهل سخن سواد عراق
او خراجی بود علی الاطلاق
بلده که بعنوه بگشادند
اهلش آنجا قرار بر دادند
غیر مکه از و خراج طلب
چونکه مکه بود زمین عرب
یا بکرده مصالحه با نام
اندران جای ساختند مقام
می بود آن زمین خراجیه
این بود حکمهای شرعیه
نیز در شرح مختصریه یقین
ذکر کرده فقیه شمس الدین
هم خراجی بود زمین بخار
بعض ارضیش تو عشریه بشمار
پس بخارا بعنوه بگشادست
و بلخ هم او خراج میدادست
لیک سغدی که شد سمرقندی
عشریه بوده ای خردمندی
گرچه او را بعنوه بگشاده
حکم شرع از برای او داده
بسبب حفظ عساکر اسلام
مانده بودست وقت فتح امام
صاحب مختصر بیان کرده
آن زمینی که می بود مرده
کرد احیا و را مسلمانی
معتبر قرب آن زمین دانی
یعنی باشد قریب عشریه
عشر باشد بحکم شرعیه
بخراجیه گر قریب است آن
حکم او را خراجیه میدان
ذمی میکند اگر احیا
هست مطلق خراجیه اینجا
وصف ارض موات بر گو چیست
بو المکارم ز قاضی خان مرویست

ف فی الکفایة فتح [illegible] قال [illegible] او جعلها للعالم ولم یقسم بین الناس [illegible] صاحب [illegible]

او اذا کان العالم او المتعلم فی بلدة ولیس له وظیفة من بیت المال یجب علی الاغنیاء تلک البلدة نفقته و سکناه ۱۲ فتاوی

نشناسند اینکه مالک آن
کرد این را بجا تصحیح بیان
گفت باشد خراج بر نوعان
نوع از وی مقاسمه میدان
نوع ثالث که ز خارج آن
می بگیرد امام از دهقان
نصف حاصل که غایت طاقت
می بگیرد بلا شک و شبهت
چون از اینها که مصلحت بکدام
بیندش گیردش خراج امام
نوع از وی موظف است دگر
ماند هیچ نکرد بر سواد عمر
گر بنخل جریب در این باب
از اراضی که میرسد بوی آب
صالح مر زراعت است او هم
صاع بر یا ز جو یک درهم
مر جریبی که رطبه است زمین
پنج درهم بود خراج همین
از جریب تاک نخل متصل
ده بود حکم شرع ازچه نگه
ماسوی و مثل عفر و بستان
نخل او کرده و محوطه آن
قدر طاقت خراج بر وی ست
داشتش مسئله چه نیکو بیست
هر جریب است شصت از شصت
یکی از هفت شصت هر یک هست
از کفایه روایت دگر است
گر بهم شهر [illegible]
از زمین قطع کرده باشد آب
گر فرت آب یا بگیرد خراب
یا رسید سیئت آفتی با زرع
نیست شد بر وی خراج اندر شرع
یعنی آفت اینکه بی امکان
بود وی باشد ز زرع دفع آن
یعنی همچون ملخ و یا چون سرد
دفع او را نتوانند کرد
لیک معطل بماند مالک آن
مع قدرت خراج واجب دان
داشت ارض خراج از کفار
شد مسلمان همان خراج بجا
یا ز وی خرد مسلمان کس
هست یا خراج حاصلش بس

گر شد از مسلم ارض عشریه		خمس عشرش او شود خراجیه
هست معنی آنکه واجب هست خراج		گر نه طلبد امام هیچ است علاج
مثل عشرش هست کان به تخمین ظن		آن خراج که هست بر گردن
تا نباید از طلب تصدق کرد		نیست ساقط از گردن آن مرد
صاحب ارض عاقبت اندیش		تا بدهد خراج ارض خویش
گفت این شارح حمید خصال		اکل از زرع او نبوده حلال
و فتاوی مجمع البحرین		گفت از شرع سید کونین
گفت عشر و خراج را تشریع		نباید اندر زمین واحد جمع

در بیان مصرف زکوة

مصرف این زکوة را بگو		هست در تفسیر و غیر او
از مصارف چنانچه تبیین هست		فقرا و دگر مساکین هست
آنکه مالش نرسد به نصاب		اهل معنی فقیر کرد حساب
آنکه از وی هیچ ندارد چیز		اوست مسکین چنانچه کرد تمیز
سیم عاملان این صدقه		مصرفش نیز عامل صدقه
گر ببیند بدل بپا مال فرد		گفت صرف زکوة باید کرد
مصرف دیگری مکاتب باد		تا که گردد ز بندگی آزاد
قرض دار که مال او به نصاب		نرسد غیر قرض او به حساب
هم که دیگر بماند او ز غزاة		نزد بو یوسف است صرف زکوة
اعتقاد محمدش حرف		که ز حج مانده را بساز و صرف
صرف سازند هم به ابن سبیل		کیست ابن سبیل گوید نبیل
مال او در کسی امانت سپی		نبود لیک مال او با وی

صرف سازد بجمله آنها
یا به بعضی گشت تعیینها
نوشته بمال تزکیت
مصرفش را دهد بمالکیت
در بیان کند وجه سیت ولاد
نتواند زکوة بروی داد
هم بمملوک صرف او نتوان
گرچه آزاد هست بعضی آن
نتوان صرف ساختن اصلا
صرف مملوک طفلهایش را
بر بنی هاشمی نباید داد
یعنی از بندگی این اولاد
بلکه نه به بندگان شان
هم بهاشمی جواز نیست چنان
مصطفی این زکوة بدکسان
مصرف این زکوة باشد آن
هم باین زن زکوة داد بوی
می نبودست بنده آنکه پی
هست مملوک او اگر داد پی
با بیاده ز زکاة الا بی
از برای رضای محبوب بی
همچنان کس زکوة داده بوی
بی نیازش کند ز دلسوزی
از برای سوال یکروزی
بو المکارم بزرگ دین پرور
میکند از سوال شخص خبر
شیخ یکروزه قوت کرد سوال
از خذ از نوشت نیست حلال
صدقه های نوافل و اوان
هاشمی را جواز دان بی ظن
گفت نه هم بهاشمی بنشکن باز
صرف سازد زکوة خویشش جواز
هم بمولای نام قصد نبوده
اخذ ها با جواز او بوده
در تیقش بود زمان نبی
چونکه آن وقت در خدا طلبی
خمس خمس غنایم از شان بود
تا جواز زکوة از آن بوده
بر بنی اهل فقر باید یون
واد قدر نصاب باشد چون
نزد اصحاب ما بکره خبر
اصل نبود جواز نزد نفر

شخص از بلدهٔ باشد دیگر
بوده باشد زکوة مال اگر
اهل [illegible] کریه فرموده
اگر اغنیا قریب او بوده
یا بود اهل آن بلد احوج
گر برد سوی ایشان نباشد کج

در بیان صدقهٔ فطر

صدقة الفطر ای فطره از بر
وانچه گیرد زبیب او از بشر
نیم صاع چون آرد یا سویق ست او
شافعی را خلاف و این قو
[illegible] بود روایت اندر نان
قول جایز بود از و منوان
لیک قول صحیح فی شهنت
اندر و معتبر بود قیمت
بو المکارم ذکاتی کرد سخن
قیمتش اعتبار چون از زن
انچنین از زبیب نزد او
مثل یوسف صاع واجب گو
[illegible] صاع باشد از خرما
باز [illegible] فرما
[illegible] در بهشت و [illegible]
[illegible] از وی مویز چون تمر
گفت الیسر آن دیا [illegible]
[illegible] اصح [illegible]
گفت هذا هو الصحیح آنجا
گفت [illegible] چون [illegible]
[illegible] گندم جو از گو منوان
و ز محمد بود خلاف آن
[illegible] دفع قیمت او
باشد افضل تو فتوی بر این گو
[illegible] نوشت آن اجمل
مطلقا دفع گندم است افضل
چونکه او دور تر بود ز خلاف
طاعتی بی خلاف باشد صاف
چونکه در آرد هم بقیمت این
شد تخالف ز شافعی بیقین
مال شخصی که میرسد بنصاب
گرچه نامی نه ست گشت حساب
باشد این شخص مسلم و آزاد
دادن فطر روزه واجب باد

[illegible]

مسائل [illegible] البیع الصدقة [illegible] الرحمن [illegible] کیف المقسم [illegible] وام البینة [illegible] المقسم [illegible] صدقة والصدقة جائزة وکذا الهبة ۱۲

نیز با این نصاب بالتعیین صدقه بشود جدا از باین
اضحیه واجب ست هم بر آن انفقهٔ قریب هم با آن
نیز تعیین شافعی پاک سرشت صدقه فطر را فریضه نوشت
فاضل آید ز مسکن انسان هم ز ثوبی که لائق ست با آن
از چنان بنده که شد تعیین هست محتاج خدمت او این
هم ز قوت خود و عیالاتش صدقه واجب ست بر آنش
قوت یکروز و شب که گشت زیاد نزد او دادنش فریضه باد
واجب است از برای خود دادن بهر طفل فقیر هم بی ظن
بهر آن خادمی که ملک اوست گرچه خادم مدبر ست ای دوست
گرچه آن خادم ست ام ولد گرچه کافر بود باو بدهد
بهر فرزند بالغش دادن نبود واجب اینچنین بر زن
نیست واجب ز بهر طفل غنی بلکه از مال او اداش کنی
وز محمد صحیح شد ست دگر یعنی واجب بود ز مال پدر
تا که بدهد ز مال طفلش اب گفت ضامن شود بآن مذهب
از برای مکاتب خود هم غیر واجب نوشت اهل کرم
بنده بهر تجارت ست اگر نیست واجب ز شافعی ست مگر
بنده که گریخته بوده نیز از بهر او بفرموده
چون شود صبح روز عید همین فطر واجب شود علی التعیین
تا که فرزند اندران شب زاد فطر از بهر آن ولدی باد
فطر از روز عید بدهد پیش فطره دادنش جائز ست ای درویش
از هدایه و کافی تعیین ست گفت مطلق صحیح قول این ست

[illegible] مصرف الزکوة [illegible] ذکر فی الکتاب [illegible]

[illegible]

از ظهیره گفته است چنان
گفت داخل که شد مه رمضان
نیست جائز بود الصحیح اینجا
هم نوشته است بر همین فتوی
گرچه بنوشته است این زیاد
یعنی تقدیم او جواز مباد
کرد از روز عید اگر تاخیر
غیر ساقط بود به سر تقدیر
حجت حق لشارح او را او
میکند از کتاب خانه یاد
فطره که شد بواجبی اثبات
شرط نبود نمو خلاف زکوة
داشته باشد اینکه ملک نصاب
قیمت مال یا رسد بحساب
فاضل است از اثاث از مسکن
از سلاح ضرور و ثوب بدن
گو باین شخص را غنی یعنی
فطره واجب بود باین معنی
بوده باشد زیاده از یکدار
یا رسد جامه اعتبار شمار
انچنین برده اسب هر غازی
شد زیاده حساب میسازی
آدمی غیر غازی است اگر
معتبر غیر یک فرس یا خر
حکم خادم هم انچنین باشد
انچه از بزرگان این باشد
کتب فقهیه با اهل این
حاجت اهل اوست بالتعیین
از یکی نسخه گذشته زیاد
یک روایت حساب او مباد
بوده باشد زیاده از تفسیر
در احادیث هم برین تقدیر
هر کسی کم کند قرائت خوب
غیر یک مصحف است در محسوب
کتب نحو یا ز طب و ادب
در معنا جمله اعتبار طلب
بیشتر از ع زیاده از دو ثور
غیر آلت حساب در این طور
ذکر کرد از بیان احکام او
یعنی این شرح ساز نیکو خو
هست از زیاده گاو عضو یکی
کتب فقهیه سه یکی

[illegible]

ان المصنف وکتب
[illegible] حدیث [illegible]
اعلم فیها ایضا وان کان [illegible]
[illegible] کتب فقهیه [illegible]
بر آن کتب حاجت نیست [illegible]
همین گفتن و فتوی [illegible]
[illegible] والله اعلم

گر دو نسخه زیک کتاب بود / گر درین مرتبه حساب بود
کتب طب نجوم و نحو و لغت / همه باشد حساب بی شبهت
بود و باشد متاع خانه چنان / دو که مستغنی ست صاحب آن
بیش شود قیمتش دو صد درهم / فطره واجب شد و هست بدو هم
گفت هم واجب است قربانی / از ینابیع نقل او دانی
از خزانه ست یا دو صد درهم / تا که برسد غنی ست در عالم

در بیان قربانی کردن

مقیم غنی مسلمانی / باشد از واجبات قربانی
قبل ازین گفته ایم وصف غنی / نظر آمد در بیان فطره کنی
هست یک شاة جائز از یک کس / بعد یا هفت گاو و اشتر بس
شرطش آنکه یکی ز هفت آدم / نبود حصه اش ز هفت یک کم
لحم اضحیه که هست این ناس / قسم سازند بوزن نه بقیاس
مگر بعض اینکه ضم کند او دست / مع لحمش اکارعش یا پوست
بو المکارم بزرگ شرع نشان / او روایت کند ز قاضی خان
قسم این هفت اگر قیاس رفت / بر زیادی بحل کند هر هفت
گفت این اضحیه روا نبود / حکم شرع ست ما چه را نبود
گفت گاوی اگر مسلمانی / که خریدست بهر قربانی
بعد شش کس بشد شریک آن / گفت جایز بود باستحسان
نیست تجویز با قیاس مگر / قول ناجایز ست قول زفر
پیشتر از شرا شوند سه باب / بی تخلف شود همانش نیاب
در وقایه ز مال طفل غنی / اضحیه بکند پدر و وصی

وان لم یکن الفرد اقل من سبع
ای فقط لانه ذکر فی الکافی اذا کانت
البدنة علی اثنین نصفین یجوز فی
الاصح لانه لما جاز ثلثة اسباعها جاز
نصف السبع تبعا [illegible]

[illegible]

همچو اندر طفل لحم او
بابقی را چه میکنند بگو

همچنان چیز میکنند تبدیل
نفع نتوان بعین اوی قبیل

بو المکارم که ناصر دین ست
از هدایه نوشت اصح اینست

لیک از کافی گفت اصح بظن
نیست واجب زمال او کردن

از خلاصه بمذهب نعمان
نیست واجب اصح زمان آن

از هدایه نوشته قولی باز
گفت فی قولهم نبوده جواز

لیک قول محمد ست و زفر
سازد اینجا زمال خویشش بر

ظاهر قول غیر واجب دان
بر همین فتوی گفت قاضیخان

اول وقت اضحیه آنست
گفت بعد از نماز قربانست

لیک در غیر مصر قربانے
جائز از بعد صبح میدانے

میکنند اهل مصر اگر تعجیل
در هدایه نوشت بر وی حیل

خارج مصر بفرستاند
چون شود صبح ذبح گرداند

ذکر کرد از کتاب قاضیخان
مے برد دور تر همان چندان

بر مسافر مباح گردد قصر
آنقدر گفت آن معلم عصر

آخر وقت را بقربانے
آخر روز سیوم این دانے

از ینابیع شارح اوراد
کرد ایام نحر را او یاد

می بود روز دهم قربان
یازده یا دوازده از آن

روز سیوم شد آفتاب فرو
مے شود ساقط اضحیه از او

نگذرانید چون ز تقدیرش
شد منسی از برای تاخیرش

گشت واجب بر این مسلمان ذات
او تصدق کند بقیمت شاة

از سراجیه گفت شارح بحر
باشد اولے بروز اول نحر

ور کباد ز خانه آن شاه   روز نحر اشتباه شد ناگاه
عید خوانند گشت قربانی   عرفه بوده فهم شد ثانی
گفت اینجا اراده هست نماز   اضحیه را اراده سازد باز
خوانده را شهود شهر عید   گفت تجویز از سر تجدید
عرفه بوده است گرچه آن   شهادت نخواند جایز دان
از نهایه نوشت شارح باز   ذبح در شب بود بکرده جواز
افضل اینست در مسلمانی   ذبح سازد بدست قربانی
ذبح اگر نکو نداند کس   طلبد او ز غیر یاری بس
غیر اگر ذبح میکند آخر   خود در آنوقت می شود حاضر
گفت از شرعه آن نکو انجام   سوی قبله کند در آن هنگام
بزرگانیکه راه میدانند   گفت آنوقت اینچنین خوانند

بسم الله والله اكبر اللهم منك واليك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له اللهم تقبل من فلان بن فلان شرح اوراد

گوسفندی اگر مسلمانی   بنحر بدنه بقصد قربانی
گوسفند دگر کند قربان   گر گفت از بیان احکام آن
از نهایه نوشته تا دانی   صدقه سازد جلد قربانی
شارح از عقد نسبیه روایت کرد   پیش از ذبح اضحیه را مرد
سوی او را اگر نداشیده است   شیر او را اگر بدوشیده است
گفت سازد تصدق این هم را   نکند صرف خویشتن او را
نفقه اینکه کرده ایم بیان   بهر جائز بود ز هفت انسان
غایه از نفس خود مسلمانی   بهر یک کرده است قربانی

مسئله
یصلی اراد ان یذبح
فوضع صاحب الشاة
یده مع ید القصاب فی
المذبح واعان الذبح
حتی صار ذابحاً یجب
التسمیة علی کل واحد
منهما فلو ترک
احدهما التسمیة لا یحل
الذبح کذا قاضی خان
فی کتاب الاضحیه

[illegible]

ذکر کرده دران شریف کتاب
این بود نزد عامهٔ علما
کرده باشد دو شاة قربانے
اضحیه پیشتر ز ذبح بزاد
مع امش کنند ذبح وے
اضحیه که خرد مسلمانے
آن خریده بود فقیر اگر
بوده باشد غنی تو واجب دان
انچه بوده است حکم شرعیه
غیر اشتر و گوسفند بقر
هم صحابه علیهم الرضوان
هم نوشت آن بزرگ عالیشان
شرطش آنکه بود عظیم چنان
ناظر از دور که نگاه کند
جذعه را وصف کن کدام شده
هست شش مه بمذهب فقها
لیک جز گوسفند ثنی باد
ثنی یکساله است از بز این
از شتر پنجساله باشد آن
بو المکارم ز زعفرانی یاد
بل ز اجناس قول کرد آگاه

جمله را او ز واجب است حساب
هم نوشتند بر همین فتوی
غیر یک شاة نافله دانے
انهما بیع شارح او راد
قول بعضے کند تصدق حے
گشت ضائع نکرده قربانے
نیست واجب کند بجاش دگر
از کبیرے چنانچه کرد بیان
در هدایه نوشت اضحیه
بیقین دان نکرد پیغمبر
غیر انهما نساخته قربان
جذعه جائز باضحیه از ضان
بلکه مختلط که گردد آن
از کلانیش اشتباه کند
بره شش مه برو تمام شده
زعفرانے بگفت هفت اما
یا ز ثنے بود بسال زیاد
هست و دو ساله از بقر بیقین
هر چه کارست گاو میش همان
بره از هشت مه در آمده یاد
جذعه باشد در آمده نه ماه

[illegible]

گفت تجویز آن ز خود فانے
یعنی مجنونه بهر قربانے

از خلاصه اگر همین باشد
می بود جائز اینچنین باشد

از هدایه بیان کند ز سلف
هست جائز بشرط اکل علف

هست بیشاخ هم درین تجویز
از هدایه شکسته شاخش نیز

از خلاصه جواز گفت آن نغز
کسر شاخش اگر رسد با مغز

نیز جائز بود خصی آن
بلکه اولی نوشت از نعمان

از خلاصه ست مال بے دندان
هست جائز علف خورد گر آن

غیر جائز بود ز قاضی خان
از ابو یوسف این روایت دان

هست باقی اگر ز دندانش
میخورد او علف که گر دانش

هست ز اجناس غیر جائز دید
لیک جائز نوشت از تجرید

بے زمانیکه بود ست اگر
از غنم جائز ست نه ز بقر

جربائے که سمنه هم محسوب
اینچنین خورد گوشش ای محبوب

شیر مالیکه نیست نازل آن
که ز علت نه ست جائز دان

چون سلیم از عیوب ظاهره ست
ذبح آن مال کن که طاهره ست

نیست لاغر جواز قربانے
لنگ را هم تو اینچنین دانے

از خلاصه نوشت اگر عرجا
نیست تجویز اگر رود سه پا

بر زمین چار پا اگر ماند
ذبح او را جواز میداند

اکثر از ثلث گوشش آن حیوان
دم یا چشم یا که دنبه آن

گر رود صحیح نباید کرد
صاحب مختصر چنین آورد

بوالمکارم ز قاضی خان پیر
اکثر از ثلث را نوشت کثیر

این سخن را صحیح فرموده
گفت هم فتوے بر همین بوده

ط قوله و دون الجماء
بے شاخ است
لا عیبن
للماء والعجفاء
بالفارسیة
لاغر والعجفاء
[illegible]

یکروایت شدست ثلث آن بلکه یک قول ربع مانع دان
یکروایت بود ز نصف اکثر همچنان صاحبین کرد خبر
جربائے که هست مهزوله در هدایه ست غیر معموله
جلاله گر نه است گوشش او هم در آنجا بغیر جائز گو
عیب مائے که هست وقت شرا بوده باشد بگو جوازا ورا
لیک بعد از خرید شد معیوب گر فقیرست می شود محسوب
لیک قربان کننده ست غنے گفت قربانے دگر بکنے
چشم او وقت ذبح یا پائے گشت ضایع درین چه فرمائے
بعد ازین که نکرده است ارسال اضحیه جائزست فی الاقوال
سنازواز سال بوده ست خلاف بو المکارم کرد این را صاف
بعضے اے بگفت جائز دان وبه ناخن بکرد بیان
لحم قربانے را تو صرف کنے خواه باشد فقیر خواه غنے
مگر از نذر بوده باشد آن صرف او مر غنے جواز بدان
صاحبش هم نمی تواند خورد گر خورد صاحبش چه باید کرد
قیمت آنچه خورده است این کس بفقیرے کنند تصدق بس
شارح وردهای صاحب هوش گفت از خانیه شگاف گوش
مانع اضحیه نباشد آن آنکه مقطوع نیست جائز دان
از کفایه چو شخصے کرد خبر گفت فردای روز حسرت بر
بر صراط دقیق که د اسے می شود مرکبے تو قربانے
نیک ترا بکن تو فربه تر مرکب خویش را بان اکبر
شکر با حمد از بعد صلوة فطر و قربانے کتاب زکوة

[illegible] او مشقوق من الاعلی الی الاسفل یجوز ان لم یبن لها الاذن علاوة لا یجوز [illegible] الحسن عن ابی حنیفة [illegible] دان لم یحلق [illegible] الاذن یجوز ۱۲ مختار الفتاوی [illegible] ۱۲

در هزار و صد و دوازده این
شد ادا مجملا علی التعیین
بست چار از مه محرم بود
روز دوشنبه این در مقصود
شکرها با خدای پاینده
برساندے بمطلب بنده
گر نباشد عنایت بارے
من کے کردن چنین کارے

مناجات

ای کریمے که از عیان عیب
از تو پوشیده نیست از ما عیب
از تو طلبیدن زیاد ورے
از تو عقد وز ماست معذوری
از تو رحمت جهر پنهانے
ما گرفتار خود زنادانے
از تو الطاف مهربانیها
ما مقید بمهر فانیها
تو کرم بنده مرحمت داری
مخلصم ده ازین گرفتارے
گرچه ما را ذنوب و حنب ست
نام پاک تو غافر الذنب ست
گرچه ما را هزار نقصان ست
نام پاکت رحیم رحمن ست
گرچه ما عاصے و گنه گاریم
نام عبدے و مومنے داریم
از همین نام امیدوار بهاست
گرچه در بنده شرمساریهاست
بهمین نام اسے جهان آرا
زیر خاک سپیده برے ما را
روز محشر میانهٔ مردان
بهمین نام سرخ رو گردان
گرچه نا قابل ست بد کردار
از تو دارد امید الله یار
روز حیرانیاد بد هوشے
همهٔ عیبها سے رو پوشے

کتاب الصوم

بیقین روزهٔ مه رمضان
که باجماع فرض عین بدان

بعد ازین روزه که هست نذور / در هدایه هست واجبش مذکور
لیک صدر الشریعه فرموده / روزهٔ نذر فرض می بوده
کاندرینجا دلیلها دارد / اندرین شرح ساز می آرد
واجب اندر هدایه که فرمود / یعنی او فریضه خواهد بود
از فتاوی کافی کرده عرض / نذر هست از وجوب نبود فرض
هم دراینجا دلیلها دارد / صاحب کافی نیز می آرد
شرطهای فرض روزه کرد اعلام / هست عقل بلاغت اسلام
[illegible] از شرط ادا / باد صحت ز بندگان خدا
هر چه گفتیم باشد بناس / پاک بودن ز خون حیض نفاس
گر چنین شرطها بود موجود / هم ادایش فریضه خواهد بود
غرض این روزه که گشت بیان / ببود در روزهٔ مه رمضان
معنی روزه از برای قرب / ترک وطی است ترک اکل و شرب
یعنی از صبح تا غروب زکا / ترک اینها کند بامر خدا
صاحب مختصر که کرد بیان / نیت روزهٔ مه رمضان
چونکه نصف نهار شرعی پیش / نیتش کرد جایز ای درویش
بو المکارم که کرد شرحش نیز / پیش از چاشت کل آن تجویز
از هدایه اصح نوشت آن مرد / هم ز کافی صحیح تعیین کرد
چونکه نسبت نهار شرعی این / نبود چاشت کل آن بیقین
تا غروب از کنار صبح ای یار / در شریعت نوشته اند نهار
در سر وقت نیت ای انصاف / از خزانه نوشت نیست خلاف
اول وقت نیتش آن خوب / گفت او بوده هست وقت غروب

[illegible]

صوم [illegible] قبل نصف النهار [illegible] ۱۲

شافعی شرط کرد بے شبهت
بعضی اصحاب آن خدای طلب
بعضی اصحاب آن دیانت حق
لیک سازد مباشرت آن مرد
این سخن از امام محبوبے
لیک گفتست از وسیط آن پیر
بعد نیت جماع اکل آن
از همه ره نوشت در این باب
از اصح گفت آن علو همت
هم ز نفسے مسافر بیمار
ترو با روزهٔ مه رمضان
شافعی را درین نسبت خلاف
گر کند نیت این چنین بیمار
هم روایت شدست از نعمان
آنچه قول اصح که زان نیکو ست
نیت مطلق از کند انسان
در هدایه نوشته اند چنان
متوجه شوند بهر هلال
گر ببینند دارند صیام
بعد سی روز عدت رمضان
روز شک شخصے از مه رمضان
روزه دارند و شب کند نیت
گفت نصف اخیر باو از شب
گفت در شب درست دان مطلق
نیتش را جدید باید کرد
گفت در جامع خود از خوبی
نخیر تعیین شدست نصف اخیر
نخیر مبطل نوشته اند چنان
بعد نیت اگر بسازد خواب
نیست واجب مجدد نیت
شرط نیت بکرد شب آن یار
نفل نیت کند درست بدان
هم تخلف ز مالک دل صاف
با چنین نیتش مسافر یار
اصح قول او درست بدان
این سخن قول صاحبین او ست
شافعی را بود درین قولان
بیست نهم که گذشت از شعبان
تا ببینند ماه نیک جمال
ورنه سی روز را کنند تمام
دارند روزهٔ مه رمضان
روز نیت کنند کراهت دان

[illegible]

که

بعد ظاهر شود باین الشان
بود آن روز از مه رمضان
گفت جائز ز روزهٔ مکتوب
ورنه از نفل شود محسوب
گر همان روز کرده است افطار
چونکه مظنون بود قضا شمار
کرد نیت ز واجبے دیگر
نیت نکرده کرده اند خبر
بعد ظاهر شود اگر بر آن
بوده آن روز از مه رمضان
از فریضه حساب یابد او
ور ز شعبان بود از و بر گو
یک شبی باشد از تطوع آن
اصح از نیتش حساب بدان
کرده باشد تطوعا نیت
نبود نزد ما کراهیت
روزهٔ شک بروزهٔ معتاد
هر چگاهے موافقش افتاد
گر باجماع روزه افضل دان
یا بسه روز آخر شعبان
روزهٔ شک را به تنهائے
روزه دارد ورا چه فرمائی
باز سه روز روزه داشت زیاد
بیگمان روزهٔ وی افضل باد
قول بعضے شدست فضل افضل
قول بعضی ست صوم امی اکمل
قول مختار را چنین گفتے
روزه دارد بنفس خود مفتی
فتوی بدهد بعامهٔ انسان
منتظر تا زوال گردد آن
نیست معلوم ماه اگر این بار
میدهد فتوی بعد بر افطار
گر بود نیت یکے انسان
هست فردا اگر مه رمضان
روزه میدارمش و الا نے
نبود اصل روزه نادانے
گفت فرداش از مه رمضان
گر بود روزه داشتم از آن
چون ز شعبان اگر بود فردا
روزه دارم نه واجب اخرے
گفت این هم کراهیت عین است
چون تردد میان امرین است

بعد دانند که از بهر رمضان
روز شعبان که بوده است اگر
روز شک قصد کرد اگر انسان
روزه دارم ز روزهٔ مکتوب
هم همین قصد را کراهت گو
بعد ظاهر شد از بهر رمضان
شخص بیند هلال را تنها
گرچه تنها گواهی آن مرد
روزهٔ آن کس نداشت حکمش چیست
شافعی گفت هم کفارت ست
گر وسی روز روزه اینکه تمام
بعد سی روز اگر گشاید چیست
یعنی آن آدمیکه از این پیش
شخصی عادل گواهی تنها
بسما علتی بود چو غمام
خواه حر است عبد زن یا مرد
هم نوشتند بزرگان اخص
شرط باشد عدالتش اما
در قذف گر کسی بود محدود
هم قبول آمده گواهی آن
بود اکرام کرد اشباه یاد

بوده آن روز جایز است با آن
نیست جایز ز واجب دیگر
گر صباح است از بهر رمضان
ورنه از نفل میشود محسوب
در هدایه بود دلیل او
بوده آن روز جایز است از آن
روزه بسپارد البته فردا
چون امام زمانه رد کرد
باید بروی قضا کفارت نیست
روزه اش با جماع اگر بشکست
روزه نگشاید او دگر با سام
مرد مذکور را کفارت نیست
ماه را دیده بود تنها خویش
داو بردید افضل مه ها
مے بگیرد گواهی وی امام
امر دین است قبول باید کرد
نیست لفظ شهادتش مخصص
قول فاسق قبول نی اینجا
بعد از آن توبه هم بکرده بود
و هو ظاهر الروایة دان
فاسقا نه درین گواهی داد

گفت دیدم هلال را این شام
امر کردی امام آن یوم
هر که افطار کرد بعد از آن
شد قبولش گواهی یک کس
باز پیش از ثبوت ماه شوال
حسن از بو حنیفه گفت چنین
وز محمد شده ست امر افطار
بگواهی دو کس وافی
عدد ماه که بگذشت تمام
سی نوشتند آن مگوید علت
تا گواهی جماعت بسیار
در هدایه کم میکنند تقدیر
از ابو یوسف طریق لورد
خواه باشند اهل مصر ایشان
فرق نبود میان اینها
دیدنها هلال فطر انسان
هر چه گواهی دو مرد داد خبر
یا دو زن بود یا یکی ز رجال
گر سما علتی ست گر موجود
نیست مقبول باشد از این کم
ور سما نیست علتی ای پیر

گر گواهی دهد گرفت امام
هر مسلمان که هست دارد صوم
قول عامه برو کفارت دان
صوم سی روز داشتند شش بیس
میگشایند یا نه در این حال
نگشایند احتیاط است این
در هدایه دلیل هر دو یار
روزه دارند گفت در کافی
میگشایند بقول جمله امام
نبود در سما اگر علت
ندهد آن گواهی گوش بدار
گفت اهل جمله است کثیر
هست اینجا که هر پنجه مرد
وانکه دارد شود ز خارج آن
این همه در هدایه تعیینها
احتیاطا ئ نشاید آن
گفت دیدم هلال فطر اگر
گر گواهی دهند بهر هلال
این گواهی قبول خواهد بود
گرچه اندر سماست علت هم
در گواهیست شرط جمع کثیر

مسکوکت التبیین

در بیان قضا و کفارت آن

در شرح وقایه شد التبیین
نیز در نسخهای اهل دین

هر که قصداً جماع اگر کرد است
یا که آشامید یا خورد است

وانکه وا رد بخود جماع روا
بر همینها کفارت است قضا

یا حجامت گرفت گر گمان
روزهٔ وی شکسته باشد زان

روزهٔ خود باین گمان که گشاد
هم قضای است هم کفارت باد

گر غذا گر دوا و اگر خورد
گردن خویش را کفارت برد

این کفارت چه در مه رمضان
گفت لازم بود بغیر آن

این کفارت که بود ز ظهار
نیز این را تو همچنان شمار

در کتاب هدایه کرد بیان
هم نوشته است در حواشی آن

شخصی عمداً که روزه بگشاد
بنده‌ای میکند ازین آزاد

نبود یا نیافت بنده‌ای
روزه دارد دو ماه پی در پی

گر نه است استطاعتش این را
سیر کند شصت مسکین را

بطعام مساکینش از [illegible]
پانزده صاع از [illegible] شد او

از [illegible] اوراد
گر [illegible] طعام مسکین یاد

چون ز گندم بود [illegible] التبیین
از [illegible] صاعی ده هر مسکین

گر ز خرما بود [illegible] هر گاه
گفته [illegible] بلا اشتباه

در کتاب [illegible] که خبر
چون کفارت ده [illegible] برا کسی

گفت ابو نصر شیخ [illegible]
روزه دارد دو ماه پی در پی

گر کند اکل شرب از نسیان
یا ز نسیان جماع کرد انسان

روزهٔ او نمی‌شود افساد
قول مالک و لیک فاسد باد

صله ١٥ [illegible] اولو الفعل [illegible] عدم الوجوب فی الخلاصة [illegible]

کرد افطار شخصے از نسیان
کرد عبد العلی چنانچہ یاد
کرد یا خطاً بکرد افطار
بوالمکارم نقلید این آورد
روزه بودے بیاد این انسان
رفت در حلقش آب المختار
شرح او را کرده است بیان
کرد افطار او بخطا
یا بنسیان بعد کرد افطار
یا بظن شک اکل ساز د آن
قول مجموع عالمان پاک
احتلام و حجامت است و قے
یعنی آن قے کہ خود روان باشد
باز گردد بجوف اگر این قے
قول بو یوسف از پرے دہان
عود ایکس اگر نشد بردست
قے کہ آید کم از پرے دہان
عود ایکس نشد بود این قے
گفت باید دگر بگوے فساد
شخصے عمداً اگر بساز د قے
خواه باشد از پرے دہان

نزد او ہم قضاست او لے دان
ہم نوشتست شارح او را او
در ہدایہ قضائے او بشمار
مثلاً شخصے مضمضہ میکرد
قاصد فطر ہم نبود کہ آن
صورتش این بود قضا بشمار
یعنی از جامع الصغیر خان
رفت در مضمضہ بحلقش آب
یا گشاد ست کرنا چار
بعد دانست از مہ رمضان
بعد لازم بود با امساک
روزه فاسد نمیشود با وے
گر قے از وی بپرے دہان باشد
گفت در کافی نیست مفسد وے
باز برگشت روزه فاسد دان
قول اصح فاسد آورد ست
عود شد عند ہم فساد بدان
گفت فاسد کہ ہم محمد وے
زان قے کم کہ کرده بود ہم باز
گفت لازم بود قضائے وے
خواه با دون او مساوے دان

[illegible] ۱۲
ولا بأس
بصائم [illegible]
[illegible]
[illegible] اوراسے
[illegible] المختار ۱۲
کذا فی الفتاوی

روزه فاسد نشود علی التعیین
قول بویوسف شریعت شطی
گر کند بوسه زن بلا انزال
گشت نازل ببوس لمس اما
در هدایه است بوسه و اینحال
نبود باس بر همین انسان
اصل بوسه نساختن نیکو
بوالمکارم ز حضرت نعمان
کره باشد معانقه کردن
گر غبار است دود یا مگسی
غیر فاسد نوشته در قرطاس
شرط کرده قیاسهم آن یوم
غیر فاسد بود در استحسان
برف باران اگر رود در حلق
بعد ازین جامع الصغیر خان
هست آب دهان که اندر فم
اینچنین بلغمی که از سر او
چون ز باطن بیا نفش آید
اشک چشمش در آید پیش دهان
قطره با قطره تن رفت فرو
[illegible] اشک در فم این بار

متن ظاهر الروایة این
غیر مفسد بود قلیل ویکی
نیست روزه تباه در اینحال
بی کفارت بانکس است قضا
نبود ار نخوف وطی انزال
خوف آنها بود کراهت دان
چونکه لاباس نیست بی باس او
گفت هرگاه صایم است انسان
[illegible] بر دل [illegible] کردن
رفت در حلق روزه دار کسی
ورکس فاسد است قول قیاس
باشد آن شخص داگر للصوم
گفت او لبست چون غبار و دخان
فی الاصح روزه فاسد است بحلق
شرح او را کرده است بیان
گر فرو برد نیست مفسد هم
بر دهان آمد و برفت فرو
هست اینست روزه بگشاید
گر رود بعد ازان بحلق آن
نیست ازین تباه روزه [illegible]
[illegible] است اگر بسیار

۵۱ الدخان فی الغبار والقصد
الصوم المطلق [illegible] علی الطلاقة
[illegible] دخل غبار او دخان
[illegible] فی حلق الصائم [illegible]
[illegible]

تریش یافت در جمیع دهان   چون فرو برده روزه باشد آن
نیز بحکم عرق همین بوده   از کبیرے چنانچه فرموده
هست حکم غبار خوشبوئی   نقل شارح ز خانیه گوئے
سرمه در چشم خویشتن که کشید   روزه ازاین نمی شود تفسید
از حجامت که روزه نیست تباه   لیک مالک خلاف کرد آن شاه
گرد و لب که شود بآب دهان   یعنی عند الکلام نحو آن
آن تری را اگر فرو بردے   هم درین غیر فاسد آوردے
خون برآید ز بن دندانش   گر بزاق ست غالبا آنش
چون فرو شد نیافت طعم او   روزه اینجا بغیر فاسد گو
لیک غالب بود درینجا خون   روزه فاسد شود باین مضمون
که برابر بود بزاق و دم   باشد از احتیاط فاسد هم
گنجدے از میانهٔ دندان   که فرو برد غیر فاسد دان
در فرو می برد ز خارج نم   مفسد روزه می شود آن هم
در کفارت شدست دو گفتار   گفت واجب بود هو المختار
گر بدندان خویشتن خائید   روزه ازاین نمی شود تفسید
چون بخائیدنش شود ناچیز   غیر فاسد ازین ست تمیز
از کبیری نوشت آن با هوش   رفت در غسل آب اگر در گوش
بیقین دان که روزه فاسد نیست   که درآرد بعد حکمش چیست
قول اول ازان طریق نما   در همین وجه بروی ست قضا
لیکه در هر دو وجه گفت آن یار   نیست بروی قضا هو المختار
بوالمکارم ولے ز قاضی خان   گفت این را صحیح فاسد دان

[illegible]

بالاجماع ۱۲ [illegible]
او تحل او [illegible]
[illegible] الکحل من حیث [illegible] ۱۲
[illegible]
رایحة المسک والعود [illegible]
[illegible] ۱۲

هم درینجا ز جامع آور چند
گفتنیهاے وانچه اگر خائید
از فتاوای کاسے فے کرد آگاه
یا بگوشش دوا چکانیدست
که بگوشش چکاند شی روغن
گر با حلیل خود چکاند چیز
نیست فاسد بمذهب نعمانؒ
واصل جوف یا دماغ دوا
گفت عبد الجلیل نیکو خو
در شرح وقایه فرموده
بچنان جرح که نهد دارو
یا نهد با شکستگی سر
یا د برو سے قضای صوم و این
در خزانه نوشته اگر دریس
واجب غسل هم قضای صوم
از بزرگان دین یک گفتار
گفت لیکن درین کتاب او
غسل بروی بود ازین کردار
قطره بر فرج داخلش هرگاه
آدمی زاد وقت استنجا
تا که داخل شود بباطن آب

گفت اصح شارح سعادتمند
یافت در حلق طعم او تفسید
روزه در خفتنی شدست تباه
هم ازین وجه روزه تفسیدست
گشت فاسد باتفاق سخن
نزد بو یوسفؒ ست فاسد نیز
مضطرب قول یار دیگر دان
شد ز غیر مسام یا د قضا
یعنی باشد مسام نیچ هو
صورت این سخن چنین بوده
می شود واصل این بجوف او
مے شود واصل دماغ اگر
نزد نعمانؒ امام پاک الیقین
اصبع خویش کرد داخل کس
می شود یا نمی شود ای قوم
غیر واجب بود وهو المختار
از فتاوی شیخ الاسلام او
هم قضا صوم او هو المختار
زن اگر کرده است روزه تباه
کرده باشد مبالغه اینجا
روزه فاسد شود ازین دریابد

تخمهٔ آب دهان برون کرده
یا طعامی میانهٔ دندان
او که کمتر بود ز قدر نخود
لیک قدر نخود و مفسد دان
گر ز قدر نخود باشد کم
بر وی آنکه فرو تناولش بین
در فتاوای کاشفی هم فرمود
لیک نبود ز فطر برا در عین
بو المکارم بزرگ کان جود
گر فرو برد چون حصات و حدید
نزد مالک امام با پیر نقیر
گفت بر طین ارمنی مطلق
هم بآن گل که راس می شویند
باشد اینجا کفارت المختار
شمس دین کرد در حصات سخن
خورد وار بهر معصیت که مرار
هم کفارت بود بگفت آن شاه
هم بهائین ست ائمهٔ امصار
نیز با مختصر که آورده
طعم را که فرو نبرد چشید
گر [illegible] شد سوی زبان لبو و [illegible]

هست مفسد اگر فرو برده
چون فرو برد چیست حکم آن
روزهٔ او شکسته خواهد بود
قول واجب بود کفارت زان
هر که گاهی برون کند از شکم
بی تخلف نوشته شمس الدین
غیر مفسد که هست کم ز نخود
مفسد روزه هست فی الوجهین
از قضا هم و غیرها فرمود
چون کلوخ و نواة شد تقیید
گفت واجب بود کفارت نیز
گفت واجب بود بقول حق
در نمک شافعان چنین گویند
در کتاب دگر صحیح شمار
وانچه نبود در وی صلاح بدن
گفت الائمه بزرگوار
فتوی می بر این کلام ز هر آنکه
نیز با اکل گل بیک گفتار
بو المکارم بیان او کرده
نیست تقیید کرده باید دید
نیست مکروه هم چشیدن او

[illegible]

خواه علک است خواه غیر آن / اینکه خائید بر کراهت دان
قول دیگر که بر کراهت دید / علک ممضوع بوده است سفید
غیر ممضوع بوده است سیاه / چون بخائید روزه ست تباه
چیزی از بهر طفل اگر خائید / نیست مکروه عذر باید دید
ذکر کردند عالمان پاک / نیست مکروه کردن مسواک
گرچه مسواک بوده باشد تر / شد نه مالک بجز خلاف مگر
هرچگاهی که باشد او مبلول / قاضی بویوسف رح او نکرد قبول
صائمانرا سواک بعد زوال / شافعی رح او نمی کند اقبال
در کتاب خزانه کرد اعلام / هرچگاهی که خورد لحم خام
هم کفارت باتفاق شمار / در پیه خام هم هو المختار
در فتاوای کافی کرد خبر / رجلی عرسی بکرد نظر
باتفکر بکرد گشت انزال / روزه فاسد نمی شود زینحال
گفت مالک اگر دو کرد نگاه / گشت انزال روزه گشت تباه
شده است احتلام اگر انسان / روزه فاسد نمی شود از آن
کرده باشد علاج اگر با دست / قول مختار روزه فاسد هست
در حدیث رسول راه نمون / ناکحی دست می شود ملعون
شرح او را کرده است بیان / یعنی از جامع الصغیر خان
آدمی احتلام گشت اگر / در گمان شد گشاده است مگر
روزه اش گر باین گمان بگشاد / نزد نعمان رح باد کفارت باد
قول بویوسف ار بود نادان / غیر لازم بود کفارت زان
مضطرب قول بار دیگر دان / احتیاط است مذهب نعمان رح

و کره للصائم مضغ علک
[illegible] لان من رآه
[illegible] لما قال عمر رضی الله عنه
[illegible] القلوب الکاره [illegible]
[illegible] الدم او خرج من الاسنان
و دخل فی حلق الصائم ان کانت
الغلبة للدم [illegible] وان کانت
الغلبة للریق [illegible]
[illegible] الکفارة ۱۳ خلاصه مسئله روزه
[illegible] است [illegible] اجابه
فی جواهر الاحکام [illegible]
[illegible]

روزه داری اگر بسازد تی
در گمان شد که هست مفسد وی

روزهٔ خود باین گمان بگشاد
حکم او را چگونه خواهی داد

گر بود عالمی باین آن کس
می بود تر دکل کفارت بس

گر باین مسئله بود نادان
حکم او را چو محتمل بیدان

می بکردی جماع از نسیان
روزه انگه رسد بخاطر آن

یا که پیش از طلوع اگر مردی
مر زن خود جماع میکردی

صبح صادق درین محل رو داد
حکم او را چگونه خواهی داد

خویشتن را و گر کشد بالفور
نیست فاسد صحیح در این طور

گر بیالایش همچنان ماندست
خویش را هم اگر بجنبا ندست

تا که آب منی شدست انزال
قول بعضی قضاست ازین حال

خویشتن را اگر بجنبا ندست
هم کفارت بگردنش ماندست

لقمه را اگر کسی خایید
بعد بر یاد که روزه رسید

چون فرو برده ست بعد از یاد
در خلاصه بود کفارت باد

گر دهد مردی جماع از نسیان
روزه بودی بخاطر زن آن

او که از شوی خویش نهان کرد
تا که بر وی جماع سازد مرد

ذکر شد در کتاب شیبانی
پس کفارت باین زن که دانی

یاد کردند در امینیه
گر خورد روزه کس علانیه

یعنی در روزهٔ مه رمضان
امر فرموده شد بقتل آن

در فتاوی کافی کرد خبر
گر کسی خورد با گمان سحر

صبح بودست چون بکرد ادراک
باقی روزه واجب است امساک

یا بظن که غروب اگر بگشاد
بعد از آن آفتاب چون رو داد

[illegible]

ان کان سوغ الاعیان مرة یترک خزانه
ا لفضا وسی در اینجه شخص را
دیده که بعذر موشی روزه میخورد
ستر قا این شخص اگر جوان
باشد خبر باشد و اگر شیخ باشد
بگذارد تا سیر خورد درست
باشد بشر انظر یا فی یجوز
تو خبر دادا باشد و عن الرامی
صائما یا کل ناسیا ان علیه ان
یخبره بذلک قالو ان کان شابا
یقدر علی اتمام الصوم یخبره
ان کان شیخا ضعیفا
لا یخبره ۱۲۵
[illegible] صاحب خانیه

نیز امساک واجب ست بوی
گشت واجب قضای او نوفان
در سحر هر جگا ہے باشد شک
مع شک گر باکل فرموده
بعد دانست صبح بودست آن
اکثر رای صبح اگر بودے
بعد او را قضا کند این مرد
لیک اندر غروب باشد شک
بعد خوردن اگر بداند او
می بود واجب کفارت ہم
بعد معلوم اگر نگشت زکا
گر بدیوانگی زن عروسے
در فتاواش گفت قاضی خان
دروی دیگر بگفت هست سحر
بعد دانست صبح بودست آن
بلکه یک کس خبر ز صبح بداد
یعنی دانست صبح اگر بوده
گفت در کافی هر زن ست قضا
در وقایه نوشت اهل دین
ببلاغت رسید چون صبیان
یا مسلمان نگشت بیگانه

باقی روزای شد لعیت طی
گرچه بگشاده ست او بگمان
نکند اکل احتیاط این یک
اکثر رای اگر سحر بوده
احتیاط قضا کند انسان
مع این رای اکل فرمودے
زینهار احتیاط باید کرد
هست واجب نمیخورد این یک
نشده بود آفتاب فرو
بهمین شک که خورد این آدم
شد روایت باینکس ست قضا
یا بخوابش جماع میکردے
صبح گردید گفت دو انسان
بهمین قول خورده است اگر
اتفاقاً باو کفارت وان
دو کس از شب باو کفارت باد
در غروب اینچنین لفرموده
سخن شافعی قضا ہم لا
اینچنین شارحش کند تعیین
یعنی روزانه مه رمضان
یا مسافر رسید بر خانه

زید در ماه رمضان سحری
خورده شخصی میگفت که روز شده است
[illegible]
بعده معلوم شده که روز بوده
[illegible]

یا زن از حیض خویش گردد پاک
بچهان نو بلوغ نو دین بار
بو المکارم نوشته ست اینجا
بوده باشد بلاغت اسلام
گفته آن روز را قضا سازند
شیخ فانی که زو مجال نبود
کند افطار او بناچاری
بعد ازان فدیه اش بهر روزی
هر چگاهی بروز قوت یافت
شیخ فانی که یافت قوت باز
نیز بنوشته اند درین فن
روزهٔ خویشتن اگر دارد
صوم خود بالضرور باشاید
مرضعه را ز چند نسخهٔ حق
لیک گر دست از ذخیره یاد
چونکه اجر گرفته باشد آن
لیک بر مادرش برین تقدیر
گر از دایه عاجز است پدر
هر چگاهی پدر باین خدمت
یا مریض آدمی دیانت پیش
از همین ترس اگر کند افطار
باقی روزه واجب ست امساک
صورتش این بود قضا شمار
چون ز بویوسف طریق نما
پیشتر از زوال این هنگام
جنگ بر روی حوط اندازند
قوت روزه داشتن نبود
بهر هر روزه فدیه بشماری
گفت چون فطر روزه آموزی
بایدش با قضای او شتافت
فدیه در این محل نگوی جواز
حامله مرضعه که باشد زن
بر ولد یا بخود ضرر دارد
یافت قوت قضای او دارد
در همین باب گفته اند مطلق
مرضعه اینجا دایه است مراد
دادن شیر واجب است چنانک
غیر واجب بود بدادن شیر
بعد ازان واجب است بر مادر
گر و تعیین شود بلا شبهت
ترسد از زیادی درد خویش
کند افطار یا مسافر یار

در جمیع کتابها شد یاد
بے کفارت قصاص لازم باد
سخن بزرگان دین داری
یعنی خوف زیاد بیماری
خواه باشد باجتهاد این
خواه گوید طبیب اہل دین
یک روایت شدست از نعمان
قاعد اگر که نماز خواند آن
اینچنین کس اگر کند افطار
گفت افطار او مباح شمار
با مسلمانے یا عدامه عدو
بوده باشد چو خوف ضعف او
روزهٔ خویش را که بگشاید
در محل دگر قضا باید
قول اول که کرده ایم بیان
بیقین ظاہر الروایة دان
چون مسافر زخانه شد بیرون
شد فراموش چیزی از وی چون
منزلش را که باز شد داخل
در ہمان وقت گشت او را اکل
ہم کفارت بود باین مضمون
وقت خوردن مقیم بودی چون
گفت از قاضی خان فضلت خوب
دبه ماخند درین مکتوب
بمسافر که روزه نیست ضرر
نزد ما روزه داشتن بہتر
سخن شافعے بزرگوار
در سفر نیک تر بود افطار
گر زخمیر دگر بیخ خورد انسان
در فسادی بروزه اش چه گمان
از خمیره چو شارح اوراد
ذکر کردست ہم کفارت باد
در کتاب فتاواے مشہور
زعفران خورد یا کسے کافور
غالیه مشک یا ہلیله خورد
کرون خویش را کفارت برد
حکم اینہا که کرده ایم بیان
یعنی چون اطعمه و اشربه دان
خورد گندم کفارت است بر او
ہست در آرد ہم روایت دو
نیز ہر گیاه اے سعادتناک
بیشو خورده عادتے چون ناک

هست زین با بها سخن بسیار   بس بکردم ز عجز خود ناچار

در بیان سحری خوردن

گفت در شرع چون سحر خوردن   سنت انبیا بود بی ظن
شارح دررهای نیکو خو   ذکر کرد از بیان احکام او
گر چه یک لقمه است یا دم آب   خورده باشد وی از سحر صواب
چون سحر نیمه ز آخر شب   هست تا صبح ای خدا طلب
شک گر می بود اندر سحر   یعنی شب یا یقین او ست اگر
لیک در صبح بوده باشد شک   هست مکروه خوردن آن یک
در هدایه بصبح شک بوده   اکلش ار کسی بفند مودود
هم ز شرعی نوشت شارح یار   باید از شام پیشتر افطار
ذکر کرد از بیان احکام او   این که تعجیل گفته شد نیکو
یعنی واند غروب شمس اگر   بیقین عجلت اندرین بهتر
لیک اندر غروب شک بودی   نگشاید دهان چو برزدوی
یعنی از بهر ابر یا جز آن   بلکه تاخیر فطر واجب دان
روزه اش را گشاد با خرما   گفته در شرع از همه اولی
لیک خرما بود ازین کس دور   باید افطار کس به آب طهور
یا بانچه پخته نبوده باشد نار   بر همین چیز میکند افطار
شکر بیحد بحضرت علام   مسالک المتقین بگشت تمام
شکر بیحد بحضرت معبود   بنده را داد آنکه هر مقصود
آنچه از بنده بشنود احسان   نیست از بنده لطف حق میدان
در هزار و صد و دوازده این   شد ادا مجملا علی التعیین

[illegible]

... یا چند دانه مویز یا خرما یا آب بخورد ... [illegible] ... و کان علیه السلام ... [illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

در بیان سبب عدم تصنیف کتاب حج

آرزو داشتم من از حج
در قلم آورم کتاب الحج
لیک در خاطر همین بنده
حضرت حق تعالی افگنده
خود چه عزم این سفر نکنم
بعد از این کتاب سر نکنم
بهر این بلده های نادانی
ضعف رفته ست در مسلمانی
زاهدانی که شیخ نامیده اند
خویشتن را بزرگ حق دیده اند
سنت مصطفی گذاشته اند
روی دل بر عدوش داشته اند
بعضی از عالمان چنان شده اند
فتنه آمیز عامیان شده اند
قول او را پسند می سازند
مال مردم گرفته می نازند
زین سبب ظالمان دلیر شدند
از برای گرفت گیر شدند
خمر کین ز بای دون خوردند
سینه بر داشتند خون خوردند
نام کرده بلولیان بانو
بنشانند بر سر زانو
بس زنان را که آشکار کنند
از گناه دگر چه کار کنند
امرا که مروج دین اند
خود با نها کننده این اند
حکم داران دگر چنین باشند
پس چگونه رواج دین سازند
یا رسول مفتح الابواب
آستان حبیب را دریاب
تو که قرب منزلت داری
عرض ما کن بحضرت باری
گو که چندی ز آستان من
عاشق خاک آستان من
آرزوی شراب دارند
لیک با داغها گرفتارند
خالی از راحله و از زاد اند
باز در رفتن جاده افتادند
باوجودیکه در ته چاه اند
دلفگارند چشم در راهند

باش یکدم التفات ای خدا
گشته از این مقام حزن جدا

آن غریبان عجب غم حال اند
پشه مانده از پر و بال اند

آنقدر ناتوان و حیران اند
نیست در جان که دست جنبانند

جان ایشان رسیده است به لب
دل ایشان هنوز سوی طلب

تشنه لب مانده اند روی خاک
چه عجب از کریمیت ای پاک

از سحاب کرامت آب دهی
پشه را قوت عقاب دهی

روی آشنا بسوی ما سازی
و اهل خاک کوی ما سازی

مثل مجنون بکوی ما نالند
خاک ما را به چشم خود مالند

دیدهٔ شان شود چو نرگس باز
عاشقان را بدین مشرف ساز

گوی ای رهنمای بیکسان
بهمین آرزوی ایشان برسان

ای مقرب تری مقربها
جان شیرین رسیده بر لبها

از خداوند خویشتن ای شاه
تا کشید بسوی ما [illegible]

ای فدا به تو خانمان ما
مال اهل و عیال و جان ما

آن کسی را که همتی باشد
وعدهٔ داده امتی باشد

چون گدای آب تو نکند
آرزوی شراب تو نکند

همه با امت گنهکاران
اشک چشم تو غنچه چون باران

خویش تغییر روی و منی گفته
امتی امتی همین گفته

وقت آخر که مرگ بوده
در زبان تو امتی بوده

روز بعثت که میشود آنها
امتی گفته خیز [illegible]

صبر با فی توقیان باشد
امتی را که چون آن غم باشد

از چه رو عزم آن سرا کند
پای از فرش عرش [illegible]

بلکه از چشم چون نشانه بپا
از برای تو ای حبیب خدا
هر مشقت که در طریق بود
پر زکی آتش حریق بود
زحمت امت آنچنان بودی
روضه‌ات گرد آسمان بودی
عمر تا بود خنده بان میکرد
تا بحال بره حضرتت زرد
با وجودیکه جسم پاک تو
هست دره وری ازین خاک تو
غم آن میشود مرا اگر بکشم
از برای تو پا ز سر بکشم
روز محشر ز خاک برخاستیم
بجمال تو چون نگه سازیم
یا حبیب خدا امیان بستم
لیک در کام اژدها هستم
آنکه در کام اژدها باشد
می ندانم که چون رها باشد
لیک امیدوار ازین باشم
مخلص از کام اژدها باشم
زهرها که سخت آتشناک
که با فسون لطف سازد پاک
بنده را نیست در جمیع حال
مهربان تر ز حضرت متعال

حکایت

گشته از رحمت خداوندی
این حکایت اگر خردمندی
حضرت مصطفی شرع رواج
هر حق آنکه در شب معراج
روز محشر تمامی بنده
اولین آخرین شود زنده
منکه باشم گناه امت خود
وه بپرسم حساب امت خود
تا که از حال امت غم کیش
کس نداند از ایشان پیش
چونکه امت عجب پریشان شد
یا حق تا سر شریعت عصیان شد
گفت حق احمد تو میخواهی
هر کسی را نباشد آگاهی
من میخواهم ای شریف خصال
هم تو آگه نباشی ازاین حال

بیت

ببین آن شه که اندر طرفة العین
گذشت از نه فلک باز آمد او بین
نشد آگه کس از ماه و دو هفته
ز سیر لامکانش گشت رفته
رسولی که شب معراج بر حق
تکلم کرد حق با وی بود حق
اگر موجی زند از بحر الطاف
بشوید گرد عصیان قاف تا قاف

التجا بجناب حبیب خدا

بیت

چه غم بس هست چون تو مهربانی
بفرق عاصیان چون مهربانی
بروز حشر ما گردیم حیران
بگیر این دست ما و شوی حیران
شفیع المذنبین ای حبیبی
گناه امتانت را طبیبی
امید این ست ای شاه کرامت
که ایمان در بریم آنجا سلامت
جمال با کمال تو ببینیم
گلی از وصل باغ تو بچینیم
وگرنه ما بهجران مبتلائیم
فرو مانده ز سر تا پا بلائیم
ز درگاه الٰهی عذر ما خواه
که هستی تو بسی محبوب الله
بگو که بنده ات گرچه گنهگار
شود لیکن بود نام تو غفار
تو بخشائی کرمها کرده او
بدان روز محشر پرده او
ندارد هیچ نفعی او ز اعمال
که ضائع کرده عمر خود بسی سال
بقید نفس شیطان گشته پابست
از تیمنی لیسی در پیچ و تاب است
ازین بندش خلاصی ده خدایا
نگه دار از همه آفت بلاها
مقام لی مع الله عطا کن
به سوی خویش او را راه وا کن
برهنه کن از لباس عجب هستی
بپوشان خلعتی از حق پرستی
ز تقوی و ورع بر سرش تاج
تو بحر رحمتی او هست محتاج

[illegible] ١٢٠

ف ۸۹۱۴۵۱۳۵

This book is due on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۲۸

ل برکاته و التحیة

ان بین اقران

المتقین مولفه

امین

خان که در

کثیر النفع

وعطا بحر نوال

کشور ابقاه الله

م لکهنو حضرت گنج

طبع گردید

قطعه تاریخ سابق از نتیجه طبع مورخ کامل منشی بهگوندیال عاقل

چو صوفی صاف و نیک طینت خداشناس حقیقت آگه
نموده تالیف خویش کتابی که هست بیشک عجب انیس سائل
ز مطبع نامی زمانه بشد اشاعت پذیر اکنون
که طبع گردید بدو زیبا کتاب تقوی نوشت عاقل

ھ ۱۲۸۶

ف ٨٩١٤٥١٣٥
ص ٢١٣م
٢٨م
مسکوکات شرقی

Date	No.	Date	No.